



تاریخ انقلاب روسیہ

لئون تروتسکی

جلد سوم
تاریخ انقلاب روسیه

شرح عکس روی جلد

یوستر اول ماد مد پس از انقلاب
اکتبر روسیه.

تاریخ انقلاب روسیہ

جلد سوم

نوشتہ
لئون تروتسکی

ترجمہ
سعید باستانی



تاریخ انقلاب روسیه (جلد سوم)

چاپ اول ، نهران ، آبانماه ۱۳۶۰

حق چاپ این کتاب و ترجمه محفوظ و مخصوص شرکت نشر فانوسا است .

متن کامل یکجلدی کتاب تاریخ انقلاب روسیه با جلد نفیس زرکوب موجود می باشد .

فهرست

| | |
|-----|--|
| | فصل اول : |
| ۵ | دهقانان پیش از اکتبر |
| | فصل دوم : |
| ۳۵ | مسئله ملیتها |
| | فصل سوم : |
| ۶۰ | خروج از پیش - پارلمان و مبارزه برای کنگره شوراها |
| | فصل چهارم : |
| ۸۴ | کمیته نظامی - انقلابی |
| | فصل پنجم : |
| ۱۱۶ | لنین دعوت به قیام می کند |
| | فصل ششم : |
| ۱۵۵ | هنر قیام |
| | فصل هفتم : |
| ۱۸۴ | فتح پایتخت |
| | فصل هشتم : |
| ۲۲۸ | تسخیر کاخ زمستانی |
| | فصل نهم : |
| ۲۶۱ | قیام اکتبر |
| | فصل دهم : |
| ۲۸۴ | کنگره دیکتاتوری شورائی |
| ۳۲۲ | نتیجه |
| ۳۲۷ | یادداشتی پیرامون ضمام |
| | ضمیمه اول : |
| ۳۲۸ | برخی از افسانه‌های بوروکراسی |
| | ضمیمه دوم : |
| ۳۵۵ | سوسیالیسم در یک کشور واحد |
| | ضمیمه سوم : |
| ۳۹۸ | چند نکته تاریخی درباره نظریه "انقلاب پیگیر" |

فصل اول

دهقانان پیش از اکتبر

تمدن بشری دهقان را حیوان بارکش خود کرده است. بورژوازی در نهایت امر فقط شکل بار را تغییر داده است. دهقان، که وجودش به زحمت در حاشیه حیات ملی تحمل می‌شود، اساساً خارج از مرزهای علم جا گرفته است. مورخان به همان اندازه به دهقان کم‌توجهند که منتقدان متأثر به افراد حقیری که صحنه نمایش را عوض می‌کنند، آسمانها و زمین را بردوش می‌کشند، و کف رخت‌کنهای بازیگران را می‌شویند. نقشی که دهقانها در انقلابهای پیشین بازی کرده‌اند تا به امروز چنان که باید روشن نشده است.

مارکس در سال ۱۸۴۸ نوشت: "بورژوازی فرانسه کار خود را با آزادسازی دهقانها آغاز کرد. و آنگاه به کمک دهقانها اروپا را فتح کرد. بورژوازی پروس چنان از برق منافع تنگ‌نظرانه و فوری خود کور شده بود که حتی این متحد را هم از دست داد و او را به حربهای در دست ضدانقلاب فئودالی تبدیل کرد." در این قیاس آنچه به بورژوازی آلمان مربوط می‌شود درست است؛ اما این گفته که "بورژوازی فرانسه کار خود را با آزادسازی دهقانها آغاز کرد" بی‌ژواکی از آن افسانه رسمی فرانسوی است که در زمان خود همه را تحت تاثیر قرار می‌داد، حتی مارکس را. درحقیقت امر، بورژوازی، به معنای خاص این کلمه، با تمام قوا در برابر انقلاب دهقانی به ضدیت برخاست. حتی در سال ۱۷۸۹، رهبران محلی طبقه سوم مبرمترین و جسورترین خواسته‌ها را به بهانه حک و اصلاح از شکایت‌نامه‌های روستائی حذف کردند. تصمیم مشهوری که مجلس ملی در روز چهارم اوت در لهیب حریقهای روستائی اتخاذ کرد، مدتی دراز به صورت ضابطه‌ای رقتبار و بی‌محتوا باقی ماند. مجلس موسسان به دهقانانی که حاضر نبودند به این فریب تن دردهند توصیه کرد که "بر سر وظایف خود بازگردند و برای مالکیت (فئودالی!) احترامات لازم را قائل شوند." گارد ملی هم چندین بار کوشید دهقانها را در روستاها سرکوب کند. اما کارگران شهری از طاغیان جانبداری کردند و مقدم نیروهای سرکوبگر بورژوازی را با کلوخ و پارماجر خوشامد گفتند.

دهقانهای فرانسوی پنج سال تمام بارها و بارها در لحظات حساس انقلاب

قیام کردند و مانع از زدوبند مالکان فئودال و بورژوا شدند. سان کولوتهای پاریس، با نثار خون خویش در راه جمهوری، دهقانها را از غل و زنجیر فئودالیسم آزاد کردند. برخلاف جمهوری ۱۹۱۸ آلمان، و جمهوری ۱۹۳۱ اسپانیا، که منهای دستگاه سلطنت همان رژیمهای پیشین به شمار می‌رفتند، جمهوری ۱۷۹۲ فرانسه آغازگر رژیم اجتماعی جدیدی بود. در بن این تفاوت به آسانی می‌توان مسئله زمین را یافت.

دهقان فرانسوی مستقیماً به جمهوری نمی‌اندیشید؛ او در پی برانداختن ملاک بود. جمهوریخواهان پاریس روستا را معمولاً به کلی از یاد می‌بردند. اما همان فشار دهقان بر ملاک تاسیس جمهوری را تضمین کرد، و زبالمهای فئودالیستی را از سر راه جمهوری برداشت. جمهوری‌ای که اشراف در آن باشند، جمهوری نیست. این نکته را ماکیاولی پیر خوب درک کرده بود. او در تبعیدگاه خود در فلورانس، چهارصدسال پیش از دوران ریاست جمهوری ابرت، مابین شکار باسترک و بازی تخته نرد با یک قصاب، به تجربه انقلابهای دموکراتیک چنین عمومیت داد: "هر کس بخواهد در کشوری که اشراف بسیار در آن وجود دارند جمهوری بنا نهد، فقط در صورتی در اینکار موفق می‌شود که ابتدا همه آن اشراف را نابود کند." دهقانهای روس هم اساساً بر همین عقیده بودند، و بدون گرایش به "ماکیاولیسم" این عقیده را آشکارا ابراز می‌کردند.

اگر در جنبش کارگران و سربازان نقش اصلی را پتروگراد و مسکو ایفاء کردند، در جنبش دهقانی مقام نخست را باید متعلق به مرکز عقب مانده کشاورزی در روسیه کبیر و نیز منطقه میانی ولگا بدانیم. در آنجا بقایای برده‌داری ریشه‌هایی سخت عمیق داشت؛ مالکیت اشراف بر زمین ماهیت انگلی شدیدی دارا بود؛ قشربندی دهقانها هنوز از مراحل ابتدائی هم نگذشته بود و از این رو فقر روستا به نحوی بس عریانتر دیده می‌شد. جنبش دهقانی در این منطقه، که از همان ماه مارس در گرفته بود، فوراً به اعمال تروریستی نیز آراسته شد. اما طولی نکشید که بر اثر تلاشهای احزاب مسلط، جنبش در مسیر سیاست سازش افتاد.

در اوکراین، که از حیث صنعت عقب مانده به شمار می‌رفت. کشاورزی که فراورده‌هایش به خارج از روسیه هم صادر می‌شد ماهیتی مترقی گرفته بود و در نتیجه خصوصیات سرمایه‌داری به نحو بارزی در آن دیده می‌شد. در اینجا قشربندی دهقانها نسبت به روسیه کبیر به مراتب جلوتر رفته بود. از این گذشته، مبارزه در راه آزادی ملی سایر اشکال ستیزه‌های اجتماعی را قهراً، و دستکم عجالاً، به تعویق انداخته بود. اما تنوع شرایط منطقه‌ای، و حتی

ملی، در نهایت امر فقط به صورت اختلافهای زمانی بروز کرد. پائیز که فرا رسید، تقریباً سراسر کشور عرصه مبارزات دهقانی شد. از ۶۲۴ استانی که روسیه کهن را تشکیل می‌دادند، ۴۸۲ استان، یا ۷۷ درصد از کل استانها، در جنبش درگیر بودند. و صرف‌نظر از مناطق مرزی، که شرایط فلاحی ویژه‌ای داشتند - از جمله نواحی شمالی، ماوراء قفقاز، منطقه جلگه‌ها، و سیبری - از ۴۸۱ استان، ۴۳۹ استان، یا به عبارت دیگر ۹۱ درصد از استانها به درون شورش دهقانی کشیده شده بودند.

بسته به آنکه مسئله مربوط به زمین شخم‌زده، جنگل، مرتع، و یا مربوط به استیجار و یا کار دستمزدی باشد، شیوه مبارزه فرق می‌کرد. ضمناً در مراحل مختلف انقلاب، شکل و روش مبارزه عوض می‌شد. اما بطور کلی جنبش روستاها، با تاخیری اجتناب‌ناپذیر، از همان دو مرحله بزرگ جنبش شهرها عبور کرد. در مرحله اول دهقانها هنوز خود را با رژیم جدید وفق می‌دادند و می‌کوشیدند مسائل خود را به وسیله سازمانهای نوظهور حل کنند. اما حتی در اینجا هم مسئله بیشتر بر حول شکل دور می‌زد تا محتوا. روزنامه لیبیرال مسکو، که پیش از انقلاب رنگ نارودنیکی به خود گرفته بود، حالت روحی محافل زمیندار را در تابستان ۱۹۱۷ با صراحتی ستایش‌برانگیز چنین بیان کرد: "دهقان به دور و بر خود می‌نگرد، او هنوز وارد عمل نشده است، اما به چشمهایش نگاه کن - چشمهایش به تو می‌گویند که تمام زمینی که پیرامونش گسترده است متعلق به اوست." کلید این سیاست "مسالمت‌آمیز" دهقان را در تلگرافی می‌توان یافت که یکی از روستاهای تومبوف در ماه آوریل برای حکومت موقت فرستاد: "ما مایلیم صلح را به خاطر آزادی به دست‌آمده حفظ کنیم. اما شما هم به همین خاطر فروش اراضی ملاکها را تا تشکیل مجلس موسسان ممنوع اعلام کنید. وگرنه خون به پا می‌کنیم و نمی‌گذاریم کس دیگری زمین را شخم بزند."

استفاده از این لحن تهدیدآمیز آمیخته به احترام برای دهقان آسان بود، زیرا هنگام تعرض به حقوق تاریخی (ملاکان)، تقریباً هیچ‌گاه مستقیماً با دولت در تعارض قرار نمی‌گرفت. دستگاههای قدرت حکومتی در روستاها وجود نداشتند، کمیته‌های روستائی زمام امور قشون مردمی را در دست داشتند، شیرازه دادگاهها از هم گسسته بود، کمیسره‌های محلی فاقد قدرت بودند. دهقانها بر سر این کمیسرها فریاد می‌زدند: "ما انتخاباتان کردیم، خودمان هم با تپیا بیرونتان می‌اندازیم."

در طول تابستان، دهقانها با گسترش مبارزه ماههای پیشین، به جنگ داخلی نزدیکتر و نزدیکتر شدند، و جناح چپشان حتی از آستانه جنگ داخلی هم عبور کرد. بنا به گزارش زمیندارهای بخش تاگانروگ، دهقانها خودسرانه

خرمنها را غصب کردند، زمینها را متصرف شدند، میزان اجاره اراضی را به دلخواه خود تعیین کردند، مانع شخم زنی شدند، و از ملاکها و مباشرها خلع ید کردند. برطبق گزارشهای کمیسر نیزگورود، اعمال خشونت آمیز و غصب اراضی و جنگلها در ایالت او روز به روز شدت می گرفتند. کمیسرهای استانها می ترسیدند که مبادا دهقانها آنان را مدافع ملاکهای بزرگ بدانند. قشونهای مردمی روستاها قابل اعتماد نبودند. "در برخی از موارد، افسرهای قشونهای مردمی به اتفاق شورشیان در اعمال خشونت آمیز شرکت جستمانند." در استان اشولسبرک، یک کمیته محلی نگذاشته بود ملاکها درخت جنگلهای خود را قطع کنند. اندیشه دهقانها ساده بود: هیچ مجلس موسسانی نمی تواند درختهای قطع شده را به جای خود برگرداند. کمیسر وزارت دربار از غصب خرمنها شکوه داشت: ناچار شده ایم برای اسبهای دربار علوفه بخریم! در ایالت کورسک، دهقانها زمینهای حاصلخیز و آیشی ترشچنکو را بین خود قسمت کردند. صاحب آن زمینها شخص وزیر امور خارجه بود. دهقانها به اشنايدر، اسب فروشی در ایالت اورلوف، اعلام کرده بودند که شبدرهای اراضی او را درو می کنند، سهل است. خودش را هم ممکن است به "ارتش بفرستند." کمیته روستا به مباشر املاک رودزیانکو دستور داده بود که محصول یونجه را به دهقانها تحویل دهد: "اگر به حرف این کمیته ارضی گوش ندهی، طور دیگری با تو رفتار می شود، بازداشت می شوی... امضاء و مهر.

لابه و شکایت مثل سیل از همه گوشه های کشور به راه افتاده بود. از آسیب دیدگان، از مقامات محلی، از شهود رقیق القلب. تلگرافهای ملاکان به روشنترین وجه ممکن بر روایت خامی که از نظریه مبارزات طبقاتی رایج است خط بطلان می کشند. این اشراف معنون، خدایگان تیول و اقطاع، فرمانروایان دنیا و آخرت، فقط و فقط دل نگران سعادت مردم هستند. دشمن آنان نه مردم که بلشویسم است. و گاهی اوقات نیز آنارشیسم. اگر به مالکیت خود علاقه نشان می دهند فقط به خاطر بهزیستی میهن است و بس. سیصدتن از اعضای حزب کادت در ایالت چرنیگوف اعلام می کنند که دهقانها، به تحریک بلشویکها، زندانیان جنگ را از کار بازداشته و خود مستقلا به برداشت محصول پرداخته اند. اینک کادتها سر به زاری برداشته اند که در نتیجه این اعمال خطر "ناتوانی از پرداخت مالیاتها" تهدیدشان می کند. غایت هستی برای این زمینداران لیبرال تماما در تقویت خزانه ملی خلاصه می شد! شعبه بانک دولتی در پودولسک از اقدامات خودسرانه کمیته های روستائی شاکی است و ادعا می کند که: "روسای این کمیته ها اغلب از زندانیان اتریشی اند." در اینجا غرور جریحه دار شده میهن پرستی سخن می گوید. در ایالت ولادیمیر، دهقانها از املاک اودینتسوف، رئیس

اداره ثبت احوال، مصالح ساختمانی‌ای را به یغما برده‌اند که "برای سازمانهای بشردوست آماده شده بودند." مقامات دولت فقط به عشق بشریت زنده‌اند! اسقفی از پودولسک غصب خودسرانه جنگلی را گزارش می‌دهد که به حضرت اسقف اعظم تعلق داشته. رئیس شورای عالی کلیسا گله‌مند است که چرا مرغزارهای رهبانخانه آلکساندرو-نوسکی غصب شده‌اند. سرراهبه صومعه کیزلیارسک تیر غیب را به کمیته محل حواله می‌دهد: آنها در امور صومعه مداخله می‌کنند، زمینهای صومعه را برای مصارف شخصی خود ضبط می‌کنند، و "راهبه‌ها را برعلیه مافوقهایشان تحریک می‌کنند." در همه این موارد، منافع معنوی کلیسا مستقیماً آسیب می‌بینند. کنت تولستوی، یکی از پسرهای لئو تولستوی، به نام "اتحادیه کشاورزان ایالت اوفیمسک" گزارش می‌دهد که انتقال زمین به کمیته‌های محلی "بدون منتظر شدن برای تصمیم مجلس موسسان... سبب انفجار نارضائی... در میان مالکان کشاورز، که تعدادشان در این ایالت به دو بیست هزار می‌رسد، شده است." این مالک توارثی فقط نگران برادران کهتر خود است. سناتور بلگارت، از مالکان ایالت تور، حاضر است به قطع درختان جنگل خود رضایت دهد، اما اندوهناک و رنجیده خاطر است که چرا دهقانها "به فرمان حکومت بورژوا گردن نمی‌نهند" ولیامینوف، از زمیندارهای تومبوف، خواستار نجات دو قطعه ملکی است که "احتیاجات ارتش را رفع می‌کند." این دو قطعه ملک برحسب تصادف به خود او تعلق داشتند. به راستی که تلگرافهای این زمینداران در سال ۱۹۱۷ گنجینه گرانقدری برای فلسفه ایدئالیسم به شمار می‌رود. اما ماتریالیستها به احتمال قوی تجلی الگوهای مختلف وقاحت را در این تلگرافها می‌بینند. و شاید هم اضافه کنند که انقلابهای بزرگ توانگران را حتی از امتیاز ریاکاری متانت‌آمیز محروم می‌کنند.

استمدادهای آسیب‌دیدگان از مقامات استانها و ایالات، از وزیر کشور، و از رئیس شورای وزیران، عموماً نتیجه‌ای به دنبال نداشت. پس از چه کس کمک بخواهیم؟ از رودزیانکو، رئیس دوما دولتی! مابین روزهای ژوئیه و شورش کورنیلوف، وزیر دربار دوباره احساس می‌کرد که فرد متنفدی شده است: با یک زنگ تلفنش کارهای بسیار انجام می‌گرفت.

کارمندان وزارت کشور به روستاها بخشنامه می‌فرستند که مقصران باید محاکمه شوند. ملاکهای گستاخ‌سامارا در پاسخ تلگراف می‌زنند که: "بخشنامه‌هایی که به امضای وزیر سوسیالیست نرسیده باشند، کاری از پیش نمی‌برند." بدین شکل کاربرد سوسیالیسم معلوم می‌شود. تزرتلی ناچار می‌شود به کمروئی خود فائق بیاید. در روز هجدهم ژوئیه دستورالعمل بلند بالائی دائر

بر ضرورت "اقدامات سریع و فوری" صادر می‌کند. تزلزلی هم مانند خود ملاکان فقط نگران ارتش و دولت است. اما به نظر دهقانها چنین می‌رسد که تزلزلی به حمایت از ملاکها برخاسته است.

شیوه حکومت در آرام کردن دهقانان دفعتاً دگرگون شد. تا ماه ژوئیه روش رایج عبارت بود از چرب‌زبانی و مجامله. اگر هم واحدهای نظامی به روستاها گسیل می‌شدند، این کار صرفاً به منظور مراقبت از سخنان حکومت صورت می‌گرفت. اما پس از پیروزی بر کارگران و سربازان پتروگراد، نیروهای سواره نظام - اینک بدون واعظان شیرین‌سخن - خود را مستقیماً در اختیار ملاکها گذاشتند. در ایالت غازان، یکی از پراشوبترین ایالات، به قول یوگوف مورخ جوان، موفق شدند "از طریق یک رشته بازداشت، اعزام نیروهای مسلح به درون روستاها، و حتی با احیاء رسم شلاق‌زنی... دهقانها را منقاد کنند." در سایر نقاط نیز این اقدامات خفقان‌آور بی‌اثر نماندند. تعداد ملکهای آسیب‌دیده در ماه ژوئیه تا حدی سقوط کرد: یعنی از ۵۱۶ به ۵۰۳ رسید. در ماه اوت، حکومت به موفقیت‌های دیگری نائل شد: تعداد استانهای مزاحم از ۳۲۵ به ۲۸۸ کاهش یافت - یعنی ۱۱ درصد کمتر شد؛ تعداد ملکهای درگیر حتی ۳۳ درصد تقلیل یافت.

برخی از بخش‌ها، که تا به این دم از همه بی‌قرارتر بوده‌اند، اکنون آرام می‌گیرند و با به صف دوم مبارزه پس می‌نشینند. از سوی دیگر، بخش‌هایی که تا دیروز قابل اعتماد محسوب می‌شدند، اینک پا به صحنه مبارزه می‌نهند. کمی‌سر پنزا تا همین یک ماه پیش تصاویر تسلی‌بخش ترسیم می‌کرد: "روستائیان سرگرم برداشت محصولند... مقدمات لازم برای انتخابات انجمنهای روستائی فراهم آمده است. بحران حکومتی با آرامش تمام به سر آمده است. تشکیل حکومت جدید با استقبال گرم همگان مواجه شده است." در ماه اوت، از این منظره چشم‌نواز نشانی به جا نمی‌ماند. "یورشهای دسته‌جمعی به باغهای میوه و قطع بی‌حساب درختان جنگل... برای فرونشاندن اغتشاشات، ناگزیر از توسل به نیروهای مسلح شده‌ایم."

جنبش تابستان از حیث خصوصیات کلی‌اش هنوز به دوره "مسالمت" تعلق دارد. اما از همین اوان نشانه‌های مسلم، هرچند هنوز ضعیف، ریشه‌ای شدن مبارزه مشهود است. گرچه در چهارماه نخست تعداد حمله‌های مستقیم به منازل ملاکان کاهش پیدا کرد، از ماه ژوئیه به بعد این حملات روبه افزایش گذاشت. پژوهشگران معارضات ژوئیه را به ترتیب نزولی و با شروع از پرشمارترین معارضات بطور کلی چنین طبقه‌بندی کرده‌اند: غصب مرغزارها، تصرف خرمنها، تصرف مواد غذایی و علوفه، غصب زمینهای شخم‌زده، تصرف

ابزار زراعی؛ منازعه بر سر شرایط استخدام؛ تخریب منازل اشراف. در ماه اوت این ترتیب چنین است: تصرف خرمنها، تصرف مواد غذایی ذخیره و علوفه، غصب مرغزارها و محصول یونجه، غصب اراضی و جنگلها؛ ترور در روستاها. در اوایل ماه سپتامبر، کرنسکی در مقام فرمانده کل قوا طی فرمان ویژه‌ای استدلالها و تهدیدهای کورنیلوف سلف خود را بر علیه "اعمال خشونت‌آمیز" روستائیان تکرار کرد. چند روز بعد لنین نوشت: "یا... تمام زمینها فوراً به دست دهقانها... یا آنکه ملاکها و سرمایه‌دارها... کار را به طغیان لجام‌گسیخته و بی‌انتهای دهقانها می‌کشند." در طی ماههای بعد، این پیشگویی به حقیقت پیوست.

تعداد ملکهای درگیر در معارضات ارضی در ماه سپتامبر نسبت به ماه اوت ۳۰ درصد افزایش یافت؛ در ماه اکتبر، ۴۳ درصد نسبت به ماه سپتامبر. در ماه سپتامبر و سه هفته اول اکتبر بیش از یک سوم از مجموع معارضاتی که از ماه مارس به بعد به ثبت رسیده بودند، به وقوع پیوست. مضافاً بر اینکه قاطعیت این معارضات بسیار سریعتر از تعدادشان افزایش یافته بود. در ماههای اول حتی غصب مستقیم مستعلات گوناگون با وساطت سازمانهای سازشکار در ظاهر به صورت معاملات صلح آمیز انجام می‌گرفت. اکنون این نقاب قانونی فرو می‌افتد. یکایک شاخه‌های جنبش جسارت‌آمیزتر می‌شوند. دهقانها اشکال و درجات مختلف فشار را کنار می‌گذارند و به غصب خشونت‌آمیز بخشهای گوناگون اموال و کاسبی ملاکان دست فراز می‌کنند، به تخریب لانه‌های اعیان می‌پردازند، منازل اشراف را آتش می‌زنند، و حتی برخی از زمیندارها و مباشرها را به قتل می‌رسانند.

مبارزه برای تغییر شرایط استیجار، که در ماه ژوئن از حیث تعداد موارد بر عملیات تخریبی پیشی جسته بود، در ماه اکتبر به یک چهل‌م گاهش می‌یابد. به علاوه، جنبش استیجار تغییر ماهیت می‌دهد و صرفاً به شیوه دیگری برای بیرون راندن ملاک تبدیل می‌شود. مخالفت با خرید و فروش زمین و جنگل جای خود را به غصب مستقیم می‌دهد. یورشهای دسته جمعی به جنگلها و رمه‌چرانیهایی گروهی در مراتع به صورت تخریب عمدی اموال مالک درمی‌آیند. در ماه سپتامبر ۲۷۹ مورد تخریب علنی گزارش می‌شوند، این گونه تخریبها اینک بیش از یک هشتم از مجموع معارضات را تشکیل می‌دهند. بیش از ۴۲ درصد از تخریبهایی که مابین انقلابهای فوریه و اکتبر به وسیله قشونهای مردمی به ثبت رسیدند، در ماه اکتبر رخ دادند.

ستیزه بر سر جنگلها به ویژه جانانه بود. بارها و بارها روستاهای بسیار با خاک یکسان شدند. الوارگران به دست می‌آمد و از آن به شدت مراقبت می‌شد؛ دهقان تشنه چوب بود؛ به علاوه، وقت جمع‌آوری هیزم برای زمستان فرارسیده

بود. از ایالات مسکو، نیزگورود، پتروگراد، اورل، ولین - و همه گوشه‌های کشور - سیل شکایات درباره تخریب جنگلها و غصب ذخایر هیزم جاری بود. "دهقانها خودسرانه و بیرحمانه درختان جنگل را می‌اندازند. دهقانها دویست دسیاتین از جنگلهای ملاک را سوزانده‌اند." "دهقانهای استانهای کلیموویچفسکی و چریکوفسکی جنگلها را نابود می‌کنند و گندمزارهای زمستانی را زیر وزبر می‌کنند... " گاردهای جنگل پا به فرار نهاده‌اند، جنگلهای ملاکان به فریاد و فغان افتاده‌اند؛ تراشه‌های چوب آسمان سراسر کشور را پوشانده است. سراسر آن پائیز، تبر دهقان با تب و تاب تمام برای رژه انقلاب ضرب گرفته بود.

در بخشهایی که ناچار بودند برای خود غله وارد کنند، وضع موادغذائی سریعتر از شهرها خراب شد. نه فقط مواد غذائی، که تخم غله هم کم بود. در مناطق صادرکننده، بر اثر خروج چندبرابر شده منابع غذائی، اوضاع چندان بهتر نبود. افزایش قیمت ثابت غلات کمر تنگدستان را خم کرد. در پاره‌ای از ایالات، گرسنگان بلوا براه انداختند، انبارهای غله را غارت کردند، و به دفاتر اداره مواد غذائی حمله بردند. مردم هرچه دم دستشان بود جانشین نان می‌کردند. اسکوربوت و تیفوس، و یاس و خودکشی رواج گرفته بود. گرسنگی و سایه نزدیک شونده‌اش مجاورت وفور و تجمل را به ویژه غیرقابل تحمل می‌ساختند. بینواترین قشرهای روستائی در صفوف مقدم مبارزه قرار گرفتند.

این امواج خصومت‌آمیز لجنهای ته‌گرفته را هم به تلاطم واداشت. در ایالت کوستروما "مواردی از تهییج‌گریهای صدسیاهها و ضدیهودها دیده شده است. جنایت رو به ازدیاد است... بی‌علاقگی به حیات سیاسی کشور کاملاً محسوس است." عبارت آخر گزارش کمیسر بدین معناست که طبقات تحصیلکرده به انقلاب پشت کرده‌اند. ندای سلطنت‌طلبان صدسیاه ناگهان از ایالت پودولسک در فضا طنین می‌افکند: کمیته روستای دمیدوفکا حکومت موقت را به رسمیت نمی‌شناسد و معتقد است که تزار نیکلا آلکساندروویچ "صدیقترین رهبر خلق روس است. اگر حکومت موقت کنار نرود، ما به آلمانها ملحق خواهیم شد." اما این گونه گستاخیه‌ها نادرند. سلطنت‌طلبان در میان دهقانها از دیرباز به پیروی از ملاکان رنگ عوض کرده‌اند. در برخی از نقاط - مثلاً در همان ایالت پودولسک - واحدهای نظامی به اتفاق دهقانان به سردابه‌های شراب بیورش می‌برند. کمیسر از هرج و مرج سخن می‌گوید. "روستاها و مردم هزار هزار نابود می‌شوند؛ انقلاب در معرض نابودی است." خیر، انقلاب در معرض نابودی نیست، بلکه برای خود به حفر مجرای عمیقتری پرداخته است. امواج خشماگین به دهانه رودخانه نزدیک شده‌اند.

شی در حوالی هشتم سپتامبر، دهقانهای روستای سیچفکا در ایالت تومبوف، مسلح به چماق و چنگک، خانه به خانه اهالی را از خرد و کلان برای حمله به رومانوف ملاک به بیرون خواندند. در جلسهای که با حضور همه روستائیان تشکیل شد، گروهی پیشنهاد کردند که ملک رومانوف با حفظ نظم و آرامش ضبط گردد، و آنگاه اموالش بین همگان قسمت شود، و ساختمان ملک نیز برای مقاصد فرهنگی حفظ شود. تهیدستان درخواست کردند که آن ملک سوزانده شود، به طوری که در آن دو پاره سنگ روی هم نمانند. تهیدستان در اکثریت بودند. در همان شب اقیانوسی از آتش همه ملکهای آن بخش را فروبلعید. هر چیز قابل اشتعالی سوزانده شد، حتی مزارع آزمایشی. احشام بارور هم سلاخی شدند. "تا سرحد جنون مست کرده بودند." شعله‌های آتش از این بخش به آن بخش می‌جهیدند. سلحشوران دهاتی دیگر به داسها و چنگکهای آباء و اجدادی قانع نبودند. کمیسر یکی از ایالات در آن میان تلگراف زد: "دهقانها و اشخاص ناشناس، مسلح به تپانچه و نارنجک، به املاک استانهای راننبورگ و ریازسکی حمله‌ور شده‌اند." این فنون پیشرفته را جنگ وارد طغیان دهقانها کرده بود. اتحادیه زمیندارها گزارش داده بود که بیست و چهار ملک ظرف سه روز سوزانده شده‌اند. "مقامات محلی از اعاده نظم ناتوان بودند." پس از اندکی تأخیر، نیروهای نظامی به دستور فرمانده بخش از راه رسیدند. حکومت نظامی اعلام شد، تجمعات قدغن گردیدند، محرکان بلوا بازداشت شدند. دره‌ها از اموال ملاکان انباشته شده و بسیاری از غنائم در رودخانه غرق شده بودند.

بگیشف، دهقان پنزائی، روایت می‌کند که: "در ماه سپتامبر همه عازم حمله به لوگوین شدند (درسال ۱۹۰۵ هم به او حمله شده بود). قطار درازی از افراد و گاریها به سمت ملک او روان شد و به همان شکل هم مراجعت کرد. صدها تن از دهقانان و زنان و دختران احشام و غلات و سایر اموال او را به غنیمت گرفتند." یک واحد نظامی به دستور اداره زمین سعی کرد مقداری از غنائم را پس بگیرد، اما دهقانها و زنانشان در یک گروه پانصدنفری در دهکده جمع شدند و آن واحد را متفرق کردند. یقیناً سربازها اشتیاقی به احقاق حقوق پایمال شده ملاک نداشتند. در ایالت تورید، از روزهای آخر سپتامبر به بعد، بر طبق خاطرات گاپوننکوی دهقان: "دهقانها شروع کردند به حمله به مستغلات. بیرون راندن مباشرها، تصرف چارپایان بارکش و ماشین‌آلات و غلات و... آنها حتی کرکه‌ها را از پنجره‌ها، درها را از پاشنه‌ها، الوار را از کف اتاقها، و فلزات را از سقفها جدا کردند و این غنائم را با خود بردند...". گرونکو، دهقانی از اهالی مینسک، حکایت می‌کند: "ابتدا فقط با پای پیاده

می آمدند، هرچه را که زورشان می رسید به دوش می زدند و برمی گشتند. اما بعدا هرکس اسبی پیدا می کرد آن را به گاری می بست و اموال ملاکان را گاری گاری باخود می برد. جای سوزن انداختن نبود. آنها یکبند اشیاء را می کشیدند و باخود می بردند. سر ظهر شروع کردند و این کار را دو روز و دوشب بیوقفه ادامه دادند. در آن چهل و هشت ساعت "همه جا را لخت کردند." به گفته کوزمیچف، دهقان مسکوئی، غصب اموال چنین توجیه می شد: "این ارباب مال ما بود، ما برایش کار کردیم، و اموال او قاعدتا فقط باید به ما تعلق بگیرد." سابقا ملاکان عادتاً به رعایای خود می گفتند: "تو مال منی و هرچه داری مال منست." حال دهقانها به سهم خود چنین پاسخ می دادند: "او ارباب ما بود و تمام اموالش مال ماست."

نوویکوف، دهقان مینسکی، به یاد می آورد که: "در برخی از نقاط، در دل شب به سراغ ملاکها می رفتند. روز به روز ملکهای بیشتری به آتش کشیده می شد." نوبت به املاک گراند دوک نیکلای نیکلایویچ، فرمانده اسبق قوا رسید. "وقتی هرچه را که زورشان می رسید با خود بردند، شروع کردند به داغان کردن اجاقها، برداشتن دودکشها و تکه پاره کردن الوارهای کف اتاقها. آنگاه همه این اشیاء را باخود به خانه بردند..."

در پشت این خرابکاریها استراتژی صدساله و هزارساله همه جنگهای دهقانی نهفته بود: استحکامات دشمن را با خاک یکسان کنید. کوچکترین سرپناهی برایش باقی نگذارید. تزیگانکوف، دهقان کورسکی، به یاد می آورد که: "دهقانهای عاقلتر می گفتند: این ساختمانها را نباید آتش بزیم - برای مدرسه و بیمارستان به دردمان می خورند. اما اکثریت فریاد می کشیدند: باید همه چیز را نابود کنیم تا اگر اتفاقی افتاد، دشمن پناهی نداشته باشد." ساوچنکو، دهقان اورلی، روایت می کند که: "دهقانها تمام اموال ملاک را تصرف کردند، ملاک را از املاکش بیرون راندند، پنجرهها و درها و سقفها و کف اتاقهای خانه ملاک را درب و داغان کردند... سربازها می گفتند: اگر لانه گرگها را نابود می کنید، باید گرگها را هم خفه کنید. بزرگترین و سرشناسترین ملاکان از ترس همین تهدیدها پنهان شدند، و به این دلیل کسی از ملاکها کشته نشد."

در روستای زالسای، در ایالت ویتبسک، انبارهای بزرگ گاه و غله را در املاک بارنارد فرانسوی سوزاندند. دهقانها میلی به تعیین ملیت زمیندارها نداشتند. به خصوص اینکه بسیاری از ملاکان زمینهای خود را شتابزده به بیگانگان ثروتمند منتقل کرده بودند. "سفارت فرانسه متمنی است که اقداماتی به عمل آید..." در مناطق جبهه در اواسط ماه اکتبر، به عمل آوردن "اقدامات"

حتی به خاطر سفارت فرانسه هم دشوار بود .

تخریب املاک بزرگ در حوالی ریازان چهار روز ادامه داشت . " حتی کودکان در آن تاراج شرکت داشتند. " اتحادیه زمینداران به وزرا یادآور شد که اگر اقدامات لازم به عمل نیاید ، "کشت و کشتار ، قحطی و جنگ داخلی درخواهد گرفت. " مشکل بتوان فهمید که چرا ملاکان از جنگ داخلی در زمان آینده حرف می‌زدند . در کنگره تعاونیها در اوایل ماه سپتامبر ، برکنهایم ، یکی از رهبران کشاورزان تاجر ، اعلام کرد : "من یقین دارم که هنوز تمام روسیه تیمارستان نشده است ، و مطمئنم که فعلا فقط ساکنان شهرهای بزرگ دیوانه شده‌اند. " صدای از خود راضی قشر توانگر و محافظه‌کار طبقه دهقان مذبححانه از زمان عقب بود . درست در همان ماه بود که روستاها همه افسارهای منطق را گسیختند ، و شدت مبارزه آنها "تیمارستان" شهرها را پشت سر گذاشت .

در ماه آوریل لنین هنوز معتقد بود که ممکن است میهن پرستهای تعاونیها و کولاکها توده اصلی دهقانها را به دنبال خود به راه سازش با بورژوازی و ملاکها بکشند . به این دلیل او بر ایجاد شوراهای ویژه نمایندگان کارگران زراعی ، و بر تاسیس سازمانهای مستقل فقیرترین قشرهای دهقانها بی‌امان اصرار می‌ورزید . اما هر ماه از ماه پیش روشنتر می‌شد که این بخش از سیاست بلشویسم نمی‌تواند پا بگیرد . صرف نظر از منطقه بالکان ، شوراهای کارگران زراعی پدید نیامدند . دهقانهای فقیر هم نتوانستند برای خود سازمانهای مستقل درست کنند . اگر در تعلیل این امر فقط به عقب‌ماندگی کارگران زراعی و فقیرترین قشرهای دهقانها اشاره کنیم ، اساس مسئله را ندیده‌ایم . علت اصلی در همان ذات آن مهم تاریخی نهفته بود که عبارت بود از انقلاب ارضی دموکراتیک .

در مورد دو مسئله اصلی ، یعنی استیجار و کار دستمزدی ، به روشنی قانع‌کننده‌ای می‌توان دید که چرا مصالح عمومی مبارزه بر علیه بقایای برده‌داری راه را نه تنها بر سیاست مستقل دهقانهای فقیر که بر سیاست مستقل کارگران زراعی نیز بسته بود . دهقانهای روسیه اروپا ۲۷ میلیون دسیاتین زمین - در حدود ۶۰ درصد از کل زمینهای خصوصی - از ملاکان اجاره کرده بودند ، و سالیانه مبلغی برابر با ۴۰۰ میلیون روبل به ملاکان می‌پرداختند . پس از انقلاب فوریه ، مبارزه بر علیه شرایط کمرشکن استیجار به عنصر اصلی جنبش دهقانی تبدیل شد . مزدگیرهای روستائی هم در این میان مقام کوچکتر اما بسیار مهمی را اشغال کرده بودند ، چون نه فقط با ملاکها که با دهقانهای استثمارگر نیز در تعارض قرار داشتند . مستاجر برای تخفیف شرایط اجاره تلاش می‌کرد ، کارگر برای بهبود شرایط کار . هردوی اینان ، هریک به شیوه خود ، در بدو امر زمیندار را به عنوان مالک و ارباب خود قبول داشتند . اما به محض آنکه امکان

حل و فصل نهائی مسائل - یعنی امکان تصرف زمین و اشغال آن - فراهم آمد ، دهقانهای فقیر به مسائل مربوط به اجاره بی‌علاقه شدند ، و اتحادیه‌های کارگری نیز جذبیه خود را در چشم کارگران زراعی از دست دادند . همین کارگران زراعی و مستاجران فقیر بودند که با پیوستن به جنبش عمومی دهقانان جنگ دهقانی را ثبات و جهت بخشیدند و آن را برگشت‌ناپذیر ساختند .

اما مبارزه برعلیه ملاک قطب دیگر روستا را اینچنین به تمامی به درون خود نکشاند . مادام که کار به طغیان آشکار نکشیده بود ، قشرهای بالاتر دهقانان نقش برجسته‌ای در جنبش ایفاء کردند ، و گاهی اوقات نیز نقش پیشناز را بر عهده گرفتند . اما در دوره پائیز ، دهقانهای مرفه با بی‌اعتمادی دمامد فزاینده‌ای به‌گسترش جنگ دهقانی می‌نگریستند . آنان نمی‌دانستند که این وضع چگونه خاتمه خواهد یافت ؛ ممکن بود بازنده از آب درآیند ؛ از این رو خود را کنار کشیدند . اما موفق نشدند کاملاً کنار بایستند ؛ روستا به آنان چنین اجازه‌ای نمی‌داد .

زمیندارهای خرده‌پائی که در خارج از مزارع اشتراکی دهقانان قرار داشتند ، از کولاکهای اشتراکی "خودمان" محافظه‌کارتر و متخاصمتر بودند . در سراسر کشور در حدود ۶۰۰۰۰۰ خانوار روستائی وجود داشت که هر یک تا ۵۰ دسیاتین زمین در مالکیت خود داشتند . در بسیاری از نقاط همین دهقانها ستون فقرات تعاونیها را تشکیل می‌دادند ، و به‌ویژه در جنوب به سمت اتحادیه محافظه‌کار دهقانان ، که پلی به سوی کادتها به شمار می‌رفت ، تمایل داشتند . بنا به گفته گولیس ، دهقان مینسکی ، : "جدائی‌گرایان* و دهقانهای ثروتمند از ملاکان حمایت می‌کردند و می‌کوشیدند تا با دلیل و برهان دهقانها را آرام کنند ." در پاره‌ای از نقاط ، بر اثر شرایط محلی ، ستیزه در میان دهقانها حتی پیش از انقلاب اکتبر سخت شدت گرفته بود . در این معارضات جدائی‌گرایان بیش از سایرین آسیب دیدند . کوزمیچف ، دهقان نیزگورودی ، می‌گوید : "تقریباً کلیه ساختمانهای آنان به‌آتش کشیده شد . دهقانها بخشی از اموال آنان را نابود و بخشی دیگر را تصرف کردند ." جدائی‌گرا جماعت "خدمتگزار ملاک بود و به پاس خدماتش چندین قطعه از جنگلهای ملاک را در اختیار داشت ؛ او در میان افراد پلیس ، ژاندارمری و فرمانروایان از محبوبیت خاصی برخوردار بود ." ثروتمندترین دهقانها و بازرگانهای چندین روستا از روستاهای استان نیزگورود در پائیز ناپدید شدند و فقط پس از دو یا سه سال به

* دهقانهای که مزارع اشتراکی را ترک گفته و تحت قانون استولپین ، مصوبه نهم نوامبر ۱۹۰۶ ، زمین خصوصی خریداری کرده بودند - مترجم انگلیسی .

منطقه خود بازگشتند.

اما در بیشتر نقاط کشور روابط درونی دهقانها با یکدیگر به هیچ عنوان اینچنین خصمانه نبود. کولاکها در رفتار خود کیاست به خرج می دادند، بر ترمزها فشار می آوردند، اما می کوشیدند آشکارا در برابر "میر" * جبهه نگیرند. روستائیان عادی به سهم خود کولاکها را حسودانه زیر نظر داشتند و نمی گذاشتند آنان با ملاکها متحد بشوند. مبارزه مابین اشراف و دهقانان برای نفوذ گذاردن بر کولاک در سراسر سال ۱۹۱۷ به اشکال مختلف ادامه داشت، از فشارهای "دوستانه" گرفته تا تروریسم وحشیانه.

در همان حال که خدایگان زمین از روی سیاست دروازه های اصلی مجالس اشراف را به روی دهقانهای زمینداری می گشودند. زمیندارهای خرده پا خویشان را از گرد اشراف به کنار می کشیدند تا همراه با آنان رهسپار دیار عدم نشوند. در عالم سیاست این دو پدیده بدین شکل متجلی شد که ملاکان، که پیش از انقلاب به جناح راست افراطی تعلق داشتند، اینک خود را به الوان لیبرالیسم آراستند و این رنگ آمیزی را به مدد حافظه همچون حفاظی به کار گرفتند، حال آنکه دهقانهای زمیندار، که در گذشته اغلب از کادتها حمایت می کردند، اکنون به سمت چپ متمایل شدند.

کنگره زمیندارهای خرده پای ایالت پرم، که در ماه سپتامبر برگزار شد، حساب خود را از کنگره ملاکان در مسکو که در راسش "کنتها و دوکها و بارونها" قرار داشتند، موکدا جدا ساخت. دهقانی که ۵۰ دسیاتین زمین در مالکیت خود داشت، در آن کنگره گفت: "کادتها هیچ وقت نه کینک پوشیده اند و نه چاروق به پا کرده اند، و به این دلیل هرگز از منافع ما دفاع نخواهند کرد." زمیندارهای زحمتکش در عین حال که از لیبرالها دوری می جستند، در دور و بر خود به دنبال "سوسیالیستهای" می گشتند که مدافع حقوق مالکیت باشند. یکی از نمایندگان به حمایت از سوسیال دموکراسی پرداخت. او گفت: "کارگر؟ به او زمین بدهید تا به ده بیاید و این قدر خون قی نکند. سوسیال دموکراتها زمین را از ما نخواهند گرفت." لازم به توضیح نیست که او از منشویکها سخن می گفت. "ما زمین خود را به هیچ کس نخواهیم داد. فقط اشخاصی آسان از زمین خود جدا می شوند که آسان به دستش آورده اند، مثلا ملاکها، اما دهقان جماعت پدرش درآمده تا یک تکه زمین برای خود دست و پا کرده است."

در آن دوره پائیز، روستائیان با کولاکها می جنگیدند بی آنکه آنان را

* این واژه که به روستا به عنوان کمون (جامعه اشتراکی) اطلاق می شد، لفظا به معنای "جهان" است - یا به عبارت دیگر به معنای "همگان" - مترجم انگلیسی.

براندازند. دهقانها کولاکها را وادار می‌کردند در مسیر کلی جنبش حرکت کنند و در برابر ضربات راست از جنبش دفاع نمایند. حتی در چند مورد، امتناع از شرکت در عملیات چپاول با اعدام خاطی پاسخ داده شد. کولاک تا آنجا که میتوانست طفره رفت، اما در لحظه آخر یک بار دیگر سرخود را خاراند و آنگاه اسبهای سیر و قبراق خود را به گاری نو نوارش بست و به دنبال سهم خود رفت. اغلب هم بزرگترین سهم نصیبش می‌شد. بگیشف، دهقان پنزائی، می‌گوید: "دهقانهای مرفه از همه بیشتر گیرشان آمد. منظورم دهقانهائی است که هم اسب داشتند و هم کارگر." ساوچنکو، دهقان اورلی هم کم و بیش با همین کلمات در این خصوص سخن گفته است: "کولاکها از همه بیشتر فایده بردند، چون شکمشان سیر بود و برای حمل الوار هم وسیله داشتند."

بر طبق محاسبات ورمنیچف، به ازای ۴۹۵۴ مورد منازعه با ملاکهای بزرگ مابین فوریه و اکتبر، ۳۲۴ برخورد هم با دهقانهای بورژوا پیش آمد. وضوح این رابطه متقابل خارق‌العاده است! همین نکته قاطعا ثابت می‌کند که جنبش دهقانی ۱۹۱۷ در مبانی اجتماعی خود نه بر علیه سرمایه‌داری که بر علیه بقایای برده‌داری معطوف بود. مبارزه بر ضد کولاکیسم فقط بعدا، در سال ۱۹۱۸، درگرفت، یعنی پس از قلع و قمع قاطع ملاکان.

این ماهیت تماما دموکراتیک جنبش دهقانی، که قاعدتا باید به دموکراسی رسمی قدرتی تسخیرناپذیر می‌بخشید، به واقع فقط گنبدیدگی این دموکراسی را عیان ساخت. اگر از بالا به قضیه نگاه کنید، دهقانها در بست به وسیله سوسیال‌رولوسیونرها رهبری میشدند، آنها را خود انتخاب می‌کردند، از آنان پیروی مینمودند، و کم و بیش با ایشان درمی‌آمیختند. در کنگره شوراهای دهقانی در ماه مه، چرنوف در انتخابات کمیته اجرائی این شوراها ۸۱۰ رای و کرنسکی ۸۰۴ رای آوردند، حال آنکه لنین مجموعا فقط ۲۰ رای به خود اختصاص داد. چرنوف بیجهت خود را وزیر روستا نمی‌نامید! اما استراتژی روستاها هم بیجهت یکباره از استراتژی چرنوف جدا نشد. دوری روستاها از صنایع، دهقانان را، که بر علیه ملاکان مشخص با عزم جزم می‌جنگند، در برابر مالک عام، که همان هیئت دولت باشد، ناتوان می‌سازد. از این روست نیاز ذاتی دهقانان به اتکاء بر یک دولت افسانه‌ای در قبال دولت واقعی. در ازمنه کهن دهقانها برای خود تزارهای دروغین می‌آفریدند، بر گرد "زرین‌نامه" موهوم تزار، و یا به دور افسانه جهان حقانی، جمع می‌شدند. پس از انقلاب فوریه، بر گرد پرچم "زمین و آزادی" سوسیال‌رولوسیونرها جمع شدند و در قبال ملاک لیبرال، که به هیئت کمیسر حکومت درآمده بود، از پرچم سوسیال رولوسیونرها مدد طلبیدند. رابطه برنامه نارودنیکها با حکومت واقعی

کرنسکی، همان رابطه‌ای بود که زرین‌نامه، موهوم تزار با خود آن خودکامه، واقعی داشت.

برنامه، سوسیال‌رولوسیونرها همواره انباشته از عقاید تخیلی بود. آنان امیدوار بودند که بتوانند بر اساس یک اقتصاد خرده‌تجاری، سوسیالیسم را بسازند. اما برنامه، انقلابی آنان در بنیاد خود دموکراتیک بود، بدین‌معنی که می‌خواستند زمین را از ملاکهای بزرگ بگیرند. هنگامی که این حزب با ضرورت اجرای برنامه، خود رو به رو شد، خویشان را در کلاف سردرگم ائتلاف اسیر کرد. در این میان نه تنها ملاکها برعلیه ضبط اراضی قدعلم کردند، بلکه بانکدارهای کادت هم با این کار به مخالفت برخاستند. بانکها به وثیقه اراضی دستکم چهار میلیارد روبل به ملاکها وام داده بودند. سوسیال‌رولوسیونرها چون قصد داشتند در مجلس موسسان با ملاکها فقط بر سر قیمت چانه بزنند و قضیه را در صلح و صفا فیصله دهند، دست دهقانها را با تمام قوا از زمین دور نگاه می‌داشتند. از این رو آنچه سبب تلاشی آنان شد ماهیت تخیلی سوسیالیسم آنان نبود، بلکه دموکراسی نیم‌بند آنان بود. امتحان سوسیالیسم تخیلی آنان ممکن بود چندین سال به درازا بکشد، حال آنکه خیانت آنان به دموکراسی زراعی ظرف چندماه آشکار شد. تحت حکومت سوسیال‌رولوسیونرها دهقانان برای اجرای برنامه، سوسیال‌رولوسیونرها باید رأساً قیام می‌کردند.

در ماه ژوئیه، هنگامی که حکومت به سرکوب روستاها پرداخته بود، دهقانان شتابزده و با حرارت تمام برای دفاع از خود سوسیال‌رولوسیونرها را به کمک طلبیدند. غافل از اینکه از دست پونتیوس جوان به پدرش پیلات پناه برده‌اند! * در همان ماهی که بلشویکها در شهرها به پائینترین درجه ضعف خود رسیدند، سوسیال‌رولوسیونرها به اوج رشد و نفوذ خود در روستاها دست یافتند. همانطور که معمولا، به ویژه در دوره‌های انقلابی، چنین می‌شود، وسیعترین دامنه سازماندهی با شروع انحطاط سیاسی مصادف شد. دهقانها که برای رهائی از گزند ضربات یک حکومت سوسیال‌رولوسیونر در پشت سوسیال‌رولوسیونرها پنهان شده بودند، اعتماد خود را هم به حکومت و هم به حزب مداوما از کف دادند. بدین‌سان تورم سازمانهای سوسیال‌رولوسیونر در روستاها به هلاکت این حزب فراگیر منجر شد، چون این حزب از پائین درحال طغیان بود و از بالا در حال اعاده نظم.

در مسکو در یکی از جلسات سازمان نظامی در روز سی‌ام ژوئیه، یکی از

* اشاره به پونتیوس پیلات فرمانده رومی که ریاست محاکمه عیسی مسیح را بر عهده داشت - مترجم انگلیسی.

فرستادگان سوسیال‌رولوسیونر جبهه گفت: گرچه دهقانها هنوز خود را سوسیال‌رولوسیونر می‌دانند، اما بین آنان و حزب شکاف افتاده است. سربازها نیز این نکته را تایید کردند: دهقانها تحت تاثیر تهییج‌گریهای سوسیال‌رولوسیونرها هنوز نسبت به بلشویکها ابراز خصومت می‌کنند، اما مسائل مربوط به زمین و قدرت را عملاً به شیوه‌های بلشویکی حل و فصل می‌نمایند. پیولژسکی بلشویک، که در منطقه ولگا فعالیت می‌کرد، گواهی داده است که محترمتزین افراد سوسیال‌رولوسیونر، یعنی آنهایی که در جنبش ۱۹۰۵ شرکت جسته بودند، احساس می‌کردند که روز به روز بیشتر از صحنه بیرون رانده می‌شوند: "دهقانان آنها را پیرمرد می‌نامیدند، و در ظاهر احترامشان را نگاه می‌داشتند، اما رایشان را به صلاحدید خود در صندوق می‌ریختند." کارگران و سربازان به دهقانها آموخته بودند که "به صلاحدید خود" رای دهند و عمل کنند. محال است بتوان تاثیر کارگران انقلابی را بردهقانان اندازه گرفت. این تاثیر مداوم و ملکولی و همه‌جانبه بود، و از این‌رو به محاسبه در نمی‌آمد. وجود تعداد زیادی از کارخانجات صنعتی در نواحی روستائی، این تاثیر و تاثر را آسانتر کرده بود. اما حتی کارگران پتروگراد، یعنی اروپائی‌ترین شهر کشور، پیوند نزدیکی با زادگاههای روستائی خویش داشتند. بیکاری، که در ماههای تابستان افزایش یافته بود، و همچنین تعطیل کارخانه‌ها بوسیله کارفرمایان، هزاران تن از کارگران را به روستاها بازگردانده بود. بیشتر این کارگران تهییج‌گر و رهبر شدند.

در ماههای مه و ژوئن، ایالات و استانها و حتی روستاهای گوناگون برای خود در پتروگراد باشگاههای "حب الوطن" درست کردند. مطبوعات کارگری بسیاری از ستونهای خود را اختصاص دادند به درج اعلامیه‌های باشگاههای حب الوطن که در آنها گزارش مسافرتهاى کارگران به روستاها ایراد می‌شد، برای نمایندگان مسافر دستورالعمل تهیه می‌گردید، و جهت تهییج‌گری اعانه جمع می‌شد. اندکی پیش از قیام، این باشگاهها برگرد یک دفتر ویژه مرکزی به رهبری بلشویکها با یکدیگر متحد شدند. طولی نکشید که جنبش باشگاههای حب‌الوطن به مسکو و تور، و احتمالاً به چند شهر از سایر شهرهای صنعتی نیز سرایت کرد.

با این حال، سربازها از حیث نفوذ مستقیم بر روستاها نقش مهمتری برعهده داشتند. روستائیان جوان فقط در شرایط مصنوعی جبهه و سربازخانه‌های شهری می‌توانستند تا حدی بر انزوای خود فائق آیند و با مسائل گسترده ملی رو در رو قرار بگیرند. اما در اینجا هم وابستگی سیاسی آنان کاملاً حس می‌شد. دهقانها در همان حال که مداوماً به زیر رهبری روشنفکرهای

میهن پرست و محافظه کار می افتادند و بعد برای رهایی از چنگال آنان دست و پا می زدند، می کوشیدند تا مستقل از سایر گروههای اجتماعی خود را در ارتش سازمان دهند. مقامات به چشم خصومت در این تمایلات می نگریستند، وزارت جنگ مخالفشان بود، و سوسیال رولوسیونرها هم از آنها استقبال نمی کردند. شوراها نمایندگان دهقانان در ارتش فقط ریشه های بسیار ضعیف داشت. حتی در تحت مساعدترین شرایط، دهقان قادر نیست کمیت عظیم خود را به کیفیتی سیاسی تبدیل کند! شوراها سربازهای دهقان فقط در شهرهای بزرگ انقلابی، آن هم زیر نفوذ کارگران، توانستند کارهای مهمی انجام دهند. بدین شکل شورای دهقانان در پتروگراد مابین آوریل ۱۹۱۷ و یکم ژانویه ۱۹۱۸، ۱۳۹۵ تهییجگر را با امریه های مخصوص به روستاها فرستاد؛ و در حدود همین تعداد هم بدون امریه به روستا رفتند. این فرستادگان ۶۵ ایالت را زیر پوشش فعالیت خود گرفتند. در کرونشانات نیز سربازان و ملوانان به پیروی از سرمشق کارگران، باشگاههای حب الوطن درست کردند و برای نمایندگان خود جوازهایی صادر کردند که آنان را به استفاده "رایگان" از راه آهن و کشتیهای بخار مجاز می ساخت. شرکتهای خصوصی حمل و نقل این جوازها را بی غرولند پذیرفتند. اما در خطوط دولتی برخوردهای متعدد صورت گرفت.

اما با همه این احوال، این فرستادگان رسمی سازمانها فقط قطره ای از اقیانوس دهقانان محسوب می شدند. کارهای به مراتب عظیمتر را صدها هزار و میلیونها سربازی انجام دادند که به میل خود، و در حالی که طنین شعارهای نافذ سخنرانیهای تجمعات توده های هنوز در گوششان شنیده می شد، جبهه و پادگانهای پشت جبهه را ترک گفتند. همانها که در جبهه خاموشی گزیده بودند، در روستاهای خود زبان گشودند. شنونده مشتاق هم کم نمی آوردند. مورالوف، از بلشویکهای مسکو، می گوید: "در میان دهقانهای اطراف مسکو نوسان عظیمی به سمت چپ دیده می شد... روستاها و شهرهای ایالت مسکواز فراریان جبهه پر شده بودند. کارگران شهرنشینی هم که هنوز روابط خود را با روستا قطع نکرده بودند، به دیدار فراریان می رفتند. "بنا به گفته نومچنکوف دهقان، روستاهای خواب آلود و عقب مانده ایالت کالوگا "به صدای سربازهایی که در ماههای ژوئن و ژوئیه به دلایل مختلف به خانه باز می گشتند، از خواب بیدار شدند. کمیسر نیزگورود گزارش می دهد که: "همه قانون شکنیها و بی قانونیها به نحوی از انحاء به ظهور فراریان، سربازهای مرخصی گرفته، ویا فرستادگان کمیته های هنگی، در قلمرو این ایالت مربوط است. "مباشر املاک شاهزاده خانم باریاتینسکی در استان زولوتونوشکی در ماه اوت از اعمال خودسرانه کمیته زمینی که ریاستش را گاتران ملوان کرونشاناتی بر عهده دارد،

شاکی است. کمیسر استان بوگولمینسک گزارش می‌دهد که: "سربازها و ملوانهای مرخصی گرفته دست به تهبیجاتی زده‌اند که غرض از آنها ایجاد هرج و مرج و آماده کردن اذهان برای کشتارهای دست‌جمعی است." "در استان مگلینسک، در روستای بیلوگوش، ملوان تازه از راه رسیده‌ای به اختیار خود تهیه و صدور هیزم و الوارهای مخصوص راه آهن را از جنگل ممنوع کرد." و در مواردی هم که سربازها آغازگر مبارزه نبودند، دستکم فرجام دهنده‌اش خود آنان بودند. در استان نیژگورود دهقانها به یک صومعه یورش بردند، شیدرهای مراتع آن صومعه را درو کردند، پرچینها را شکستند، و راهبها را آزرده‌اند. سرراهبه تسلیم نمی‌شد، و سرانجام قشون مردمی دهکده دهقانها را از آنجا دور ساخت و تنبیهشان کرد. آربکوف دهقان می‌نویسد: "این ماجرا همین طور ادامه داشت، تا آنکه سربازها سر رسیدند و کار را یکسره ساختند... صومعه تخلیه شد. در ایالت موغیلیف، به گفته بوبکوف دهقان: "سربازهایی که از جبهه به خانه آمده بودند، نخستین رهبرهای کمیته شدند و ملاکها را بیرون راندند."

مردهای جبهه عزم جزم انسانهایی را که عادت کرده‌اند با تفنگ و سرنیزه با هموعان خود طرف شوند، وارد مبارزه کردند. حتی همسران سربازها این روحیه جنگندگی را از شوهرانشان اخذ کردند. بگیشف، دهقان پنزائی، می‌گوید: "در ماه سپتامبر جنبش زنان سربازها بالا گرفت، و این زنان همه به طرفداری از یورشها سخن می‌گفتند." همین پدیده در ایالات دیگر هم دیده می‌شد. در شهرها هم، زنان سربازها اغلب نقش چاشنی بمب را بازی می‌کردند.

بنابر محاسبات ورمینیچف، سربازها در ماه مارس یک درصد از اغتشاشات دهقانی، در آوریل هشت درصد، در سپتامبر دوازده درصد، و در اکتبر هفده درصد از این اغتشاشات را رهبری کردند. این ارقام را نمی‌توان صد در صد دقیق تلقی کرد، اما در هر حال منحنی عمومی جریان را به خوبی نشان می‌دهند. رهبری رو به مرگ معلمها و کارمندا و کارگزارهای سوسیال رولوسیونر رفته رفته جای خود را به رهبری سربازها می‌داد، و سربازها از هیچ اقدامی فروگذار نبودند.

پارووس، نویسنده مارکسیست آلمانی و از افراد برجسته زمان خویش، همان شخصی که در طی جنگ موفق شده بود ثروتی بیندوزد و هم اصول و هم برندگی را از کف بدهد، سرباز روسی را با سربازهای مزدور و با دزدان و راهزنان قرون وسطی مقایسه کرده است. برای قبول چنین مقایسه‌ای کافی است فراموش کنیم که سربازهای روس در تمام قانون‌شکنیهای خود همواره مجریان بزرگترین انقلاب ارضی تاریخ باقی ماندند.

مادام که جنبش هنوز کاملا از قانون نگسسته بود، اعزام نیروهای نظامی به روستاها صرفا جنبه سمبولیک داشت. در عمل تقریبا فقط قزاقها را می‌شد به عنوان نیروهای تنبیهی به‌کارگرفت. روزنامه لیبرال روسکوسلو در روز یازدهم اکتبر نوشت: "چهار صد قزاق به استان سردویسکی اعزام شدند... این اقدام تاثیری آرامش‌بخش به دنبال داشت؛ دهقانها اعلام کردند که منتظر مجلس موسسان خواهند شد." شکی نیست که چهار صد قزاق استدلالی محکم به نفع مجلس موسسان است. اما قزاق به قدر کفایت وجود نداشت، و به علاوه، قزاقهای موجود هم دودل بودند. در این گیرودار، حکومت روز به روز بیشتر مجبور می‌شد "اقدامات قاطع" به عمل آورد. بنا بر محاسبه ورمنیچف، در چهار ماه اول انقلاب نیروهای نظامی در هفده مورد به مقابله دهقانان اعزام شدند؛ در ژوئیه و اوت، سی و نه مورد؛ در سپتامبر و اکتبر، صد و پنج مورد. سرکوب دهقانان به ضرب اسلحه فقط به مثابه نفت پاشیدن بر آتش بود. در بیشتر موارد سربازها به دهقانها می‌پیوستند. کمیسر یکی از استانهای ایالت پودولسک گزارش می‌دهد: "سازمانهای نظامی و حتی واحدهای منفرد بر سر مسائل اجتماعی و اقتصادی تصمیم‌گیری می‌کنند، دهقانها را به غصب و غارت جنگلها و ادار(؟) می‌سازند، و گاهی اوقات، در پاره‌ای از نقاط، خود در چپاولها شرکت می‌جویند... واحدهای محلی نظامی از شرکت در سرکوب اعمال خشونت‌آمیز امتناع می‌ورزند... بدین‌سان طغیان روستاها واپسین پیچ و مهره‌های ارتش را شل‌کرد. در صورت بروز جنگ دهقانی به رهبری کارگران، ابدا امکان نداشت ارتش اجازه دهد از او برای فرونشاندن قیام شهرها استفاده شود.

دهقانها از دهان کارگران و سربازان برای نخستین بار مطالب تازه‌ای درباره بلشویکها شنیدند - مطالبی غیر از آنچه سوسیال رولوسیونرها به آنها گفته بودند. شعارهای لنین و نام او در روستا رسوخ کرد. با این حال، شکایت‌های دمام فزاینده از بلشویکها در بسیاری از موارد جعلی و یا اغراق‌آمیز بودند. ملاکان امیدوار بودند که با این روش بتوانند کمکهای مطمئنتری دریافت کنند. "در استان استروفسکی هرج و مرج مطلق حاکم است، و این نتیجه تبلیغات بلشویکهاست." از ایالت اوفا خبر می‌رسد که: "یکی از اعضای کمیته روستا به نام واسیلیف دائما در حال توزیع برنامه بلشویکهاست و علنا اعلام می‌کند که ملاکها را باید دار زد." پولونیک، ملاک نوگوردی، ضمن جستجوی "حمایت در برابر چپاول" فراموش نمی‌کند که اضافه کند: "کمیته‌های اجرائی از بلشویکها لبریزند." یعنی کمیته‌های اجرائی به ملاک روی خوش نشان نمی‌دهند. زومورین، دهقانی از اهالی سیمبیرسک، به یاد می‌آورد که: "در ماه

اوت کارگران شروع کردند به دیدار از روستاها. آنها برای حزب بلشویک تبلیغ می‌کردند و درباره برنامه این حزب سخن می‌گفتند. "یکی از بازرسهای استان سبژ از تاتیانامیخائیلوا، بافنده بیست و شش ساله‌ای حرف می‌زند که از پتروگراد آمده بود و "از مردم دهکده خود می‌خواست که حکومت موقت را براندازند، و ضمناً از تاکتیکهای لنین تجلیل می‌کرد. "بنا به گفته کوتوف دهقان، در ایالت اسمالنسک در اواخر ماه اوت "کم کم به لنین علاقمند شدیم، و به صدای او توجه کردیم... "با همه این اوصاف، در انجمنهای روستائی، دهقانها هنوز به اکثریت عظیم سوسیال رولوسیونرها رای می‌دادند.

حزب بلشویک می‌کوشید به دهقانها نزدیک شود. در روز دهم سپتامبر، نوسکی درخواست کرد که کمیته پتروگراد اقدام به نشر یک روزنامه دهقانی کند: "باید اوضاع را طوری سر و سامان دهیم که تجربه کمون فرانسه برای ما تکرار نشود. در آن مورد نه دهقانها پاریس را درک می‌کردند و نه پاریس دهقانها را." طولی نکشید که روزنامه مورد نظر با عنوان بایدنوتا منتشر شد. با این حال، فعالیت‌های صرفاً حزبی در میان دهقانان ناچیز بود. قدرت حزب بلشویک نه در منابع فنی نهفته بود و نه در ابزار و وسایل، بلکه در سیاستی درست ریشه داشت. همان طور که جریانهای هوا تخم گیاهان را می‌پراکند، گردبادهای انقلاب نیز اندیشه‌های لنین را منتشر می‌کردند.

ورویف، دهقان توری، به یاد می‌آورد که: "در ماه سپتامبر نه فقط سربازها که دهقانهای فقیر هم در جلسات روز به روز با جسارت بیشتری به دفاع از بلشویکها برمی‌خاستند... "زومورین دهقان سیمبیرسکی هم این نکته را تایید می‌کند: "در میان دهقانهای فقیر و همچنین برخی از دهقانهای متوسط‌الحال، نام لنین بر سر زبان همگان بود؛ همه فقط درباره لنین حرف می‌زدند." گریگوریف، دهقان نوگورودی، تعریف می‌کند که چگونه سوسیال رولوسیونری در دهکده بلشویکها را "غاصب" و "خائن" نامید و چگونه دهقانان بر سر او فریاد زدند: "مرگ بر این سگ کثیف! سنگبارانش کنید! این قدر برای ما قصه نگو. زمین کجاست؟ هرچه مزخرف گفتی بس است! بگذار بلشویکها حرف بزنند!" ممکن است این صحنه - که صحنه‌های مشابهش به وفور رخ می‌دادند - به دوره پس از اکتبر تعلق داشته باشد. واقعیات در حافظه دهقان عمیقاً نقش می‌بندند، اما دهقان در نگاه داشتن حساب روزها ضعیف است.

چینوف سرباز، که با صندوقی انباشته از نوشتجات بلشویسم به خانه خود در اورل بازگشته بود، با استقبال اهالی دهکده خود روبه رو نشد. روستائیان می‌گفتند: احتمالاً طلای آلمان در کار است. اما در ماه اکتبر "هسته

روستا ۷۰۰ عضو و تفنگهای بسیار دارد، و همواره از قدرت شورائی دفاع می‌کند. " وراجف بلشویک تعریف می‌کند که چگونه دهقانهای ایالت تماما فلاحی ورونژ "از تاثیرات بخارهای مسموم سوسیال رولوسیونر خلاص شدند و به هوش آمدند، و رفته رفته به حزب علاقمند شدند. از برکت این علاقه ما صاحب چندین سازمان محلی در روستاها و بخشها شده بودیم، مشترکان بسیار داشتیم، و بسیاری افراد نیک به ستاد کوچک کمیته ما می‌آمدند. " برطبق خاطرات ایوانوف، در ایالت اسمولنسک، "بلشویکها در روستاها نادر بودند. در استانها هم تعدادشان کم بود. از روزنامه‌های بلشویک نشانی دیده نمی‌شد. اعلامیه‌ها به ندرت توزیع می‌شدند... و با این حال، هرچه به اکتبر نزدیکتر می‌شدیم، روستاها تمایل بیشتری به بلشویکها نشان می‌دادند. "

باز ایوانوف می‌نویسد: "در استانهایی که بلشویکها پیش از اکتبر در شوراهایشان نفوذ داشتند، حمله به املاک ملاکان یا رخ نمی‌داد، و یا دامنه‌اش بسیار محدود بود. " اما از این لحاظ، وضع در همه جا یکسان نبود. مثلا تادوش می‌گوید: "توده" دهقانهای استان موغیلیف درخواست بلشویکها را دائر بر انتقال اراضی به دهقانها، با سرعت خارق‌العاده‌ای پیشه کردند، و آنگاه ملکها را زیر و زبر کردند، در برخی از موارد آنها را به آتش کشیدند، و خرمنها و جنگلها را غصب کردند. " مابین این دو شهادت اساسا تناقضی موجود نیست. شکی نیست که تهییج‌گریهای عمومی بلشویکها جنگ داخلی را در روستاها تسریع کرد. اما هرجا بلشویکها توانسته بودند ریشه‌های عمیق بدانند، طبیعی است که می‌کوشیدند بدون تضعیف روحیه تهاجمی دهقانها، شکلهای این تهاجمات را نظم و نسق بخشند و میزان تخریب را کاهش دهند.

مسئله زمین در این میان تنها نبود. دهقان مخصوصا در آخرین دوره جنگ هم در مقام فروشنده و هم در مقام خریدار آسیب دیده بود. غلات به بهای ثابت از او خریداری می‌شد، و فرآورده‌های صنعتی روز به روز کمیابتر می‌شدند. مسئله روابط متقابل اقتصادی مابین روستا و شهر، که مقدر بود بعدا تحت عنوان "قیچی" به مسئله مرکزی اقتصاد شوروی تبدیل شود، از همان اوان چهره تهدیدآمیز خود را نشان می‌داد. بلشویکها به دهقانها می‌گفتند: شوراها باید قدرت را تسخیر کنند، به شما زمین بدهند، جنگ را تمام کنند، صنعت را از تولیدات نظامی فارغ سازند، نظارت کارگران را برتولیدبرقرارکنند، و رابطه موجود مابین بهای فرآورده‌های صنعتی و کشاورزی را تنظیم نمایند. این پاسخ هر چقدر هم که ممکن است مجمل بوده باشد، راه کلی را نشان می‌داد. تروتسکی در روز دهم اکتبر در کنفرانس کمیته‌های کارخانه چنین گفت: "دیوار موجود مابین ما ودهقانان را فقط شورائیهائی از قبیل آوکسنتیف ایجاد می‌کنند.

ما باید این دیوار را درهم بشکنیم. ما باید به روستائیان توضیح بدهیم که تمام تلاشهای کارگر برای کمک به دهقان از راه رساندن ابزار کشاورزی به روستا، ثمر نخواهد داد مگر آنکه نظارت کارگران بر امر تولید سازمان یافته برقرار شود. "کنفرانس بیانیه‌ای در این معنا خطاب به دهقانان صادر کرد.

کارگران پتروگراد در آن روزها در کارخانه‌ها کمیسیون ویژه‌ای ایجاد کردند که فلزات و قطعات و تکه‌های آسیب‌دیده را برای مرکز مخصوصی موسوم به "کارگر به دهقان" جمع‌آوری و مرمت می‌کرد. این آهن‌پاره‌ها به مصرف ساختن ساده‌ترین ابزار و قطعات یدکی کشاورزی می‌رسیدند. این نخستین ورود برنامه‌ریزی‌شده کارگران به درون جریان تولید - هنوز با دامنه‌ای بسیار محدود و با چیرگی اهداف تبلیغاتی بر اهداف اقتصادی - چشم‌انداز جدیدی برای آینده نزدیک برگشود. کمیته اجرائی شورای دهقانان، وحشترده از دخول بلشویکها به قلمرو ممنوعه روستا، سعی کرد بر این سازمان نوظهور دست بیازد. اما سازشکاران وامانده در این هنگام که زمین در روستا هم در زیر پایشان به لغزش افتاده بود، دیگر یارای رقابت با بلشویکها را در صحنه شهر نداشتند.

وروبیف، دهقان توری، می‌نویسد: "طنین تهییج‌گریهای بلشویسم دهقانهای تهیدست را چنان برانگیخت که می‌توان با قاطعیت گفت: اگر اکتبر در اکتبر رخ نداده بود، در نوامبر رخ می‌داد." این توصیف زنده از قدرت سیاسی بلشویسم با ضعف سازمانی‌اش متناقض نیست. انقلاب فقط از طریق چنین بی‌تناسبیهای تکان‌دهنده‌ای راه خود را می‌گشاید. حقیقت آن است که درست به همین دلیل نمی‌توان حرکت انقلاب را در چارچوب دموکراسی صوری گنجانند. چه در اکتبر و چه در نوامبر، دهقانها برای به فرجام رساندن انقلاب ارضی چاره‌ای نداشتند جز آنکه تارهای از هم گسیخته همان حزب سوسیال رولوسیونر را به کار بگیرند. عناصر چپ این حزب زیر فشار طغیان دهقانان شتابزده و سراسیمه انشعاب می‌کردند، به بلشویکها تاسی می‌جستند و با آنان به رقابت می‌پرداختند. در طی ماههای آتی جابه‌جائی سیاسی دهقانها عمدتاً زیر پرچم مصلحتی سوسیال رولوسیونرهای چپ صورت می‌گیرد. این حزب ناپایدار به انعکاس بی‌ثباتی از بلشویسم روستائی تبدیل می‌شود، و به پل موقتی از جنگ دهقانی به انقلاب پرولتری.

انقلاب ارضی ناچار بود سازمانهای محلی خود را داشته باشد. این سازمانها چه شکلی و شمایی داشتند؟ در روستا چندین نوع سازمان موجود بود: نهادهای دولتی نظیر کمیته اجرائی بخش، کمیته‌های زمین و خواروبار؛ نهادهای اجتماعی نظیر شوراها؛ نهادهای تماماً سیاسی مانند احزاب؛ و

سرانجام ارگانهای حکومت محلی که بهترین نمونه‌اش انجمنهای شهری بودند. شوراها دهقانی تا آن زمان فقط در مقیاس ایالتی، و تا حدی نیز در مقیاس استانی، پدید آمده بودند. تعداد شوراها شهری اندک بود. انجمنهای شهری به کندی ریشه می‌دواندند. از سوی دیگر—هرچند ممکن است در بدو امر عجیب به نظر برسد—کمیته‌های اجرائی و کمیته‌های زمین، با اینکه در طرح اولیه خود ارگانهای دولتی محسوب می‌شدند، به ارگانهای انقلاب دهقانی تبدیل شده بودند.

کمیته مرکزی زمین، مرکب از کارگزاران حکومت، ملاکها، اساتید، دانشمندان کشاورزی، سیاستمداران سوسیال‌رولوسیونر و مخلوطی از دهقانهای مشکوک، در اساس به ترمز انقلاب ارضی تبدیل شده بود. کمیته‌های ایالتی همواره در نقش سیمهای انتقالی سیاست حکومت باقی ماندند. کمیته‌های استانی ما بین دهقانها و مقامات بالا نوسان می‌کردند، اما کمیته‌های بخش، که به وسیله دهقانها انتخاب می‌شدند و در برابر چشمهای روستا فعالیت می‌کردند، به آلات جنبش فلاحی تبدیل شدند. اینکه اعضای این کمیته‌ها معمولاً به عنوان سوسیال‌رولوسیونر ثبت نام می‌کردند، تغییری در ماهیت قضیه نمی‌داد. این کمیته‌ها با کلبه‌های دهقانی همگام بودند نه با خانه‌های اشراف. دهقانها به ماهیت دولتی کمیته‌های زمین ارجی مخصوص می‌نهادند، زیرا در این نکته جواز جنگ داخلی را می‌دیدند.

یکی از سران قشون مردمی در استان سارانسکی در همان ماه مه شکایت کرده بود که: "دهقانها می‌گویند که جز کمیته بخش چیز دیگری را به رسمیت نمی‌شناسند. آنها می‌گویند: همه کمیته‌های شهری و استانی برای ملاکها کار می‌کنند." بنا به گفته یک کمیسر نیزگورودی: "کوشش برخی از کمیته‌های بخش در مخالفت با عمل مستقل دهقانها تقریباً همیشه با شکست مواجه می‌شود و به تغییر اعضای کمیته می‌انجامد." دنیسوف، دهقانی از اهالی پسکوف، می‌گوید: "کمیته‌ها همواره برضد ملاکان از جنبش دهقانان جانبداری می‌کردند، زیرا انقلابیترین دهقانها و سربازهای جبهه به عضویت این کمیته‌ها انتخاب می‌شدند."

کمیته‌های استانی، و مخصوصاً کمیته‌های ایالتی، به وسیله کارگزاران "روشنفکر" رهبری می‌شدند، و اینان سعی می‌کردند با ملاکها روابط مسالمت‌آمیز داشته باشند. یورکوف، دهقانی مسکوئی، می‌نویسد: "دهقانها می‌دیدند که این همان خر است منتها پالانش عوض شده، همان قدرت است منتها اسمش تغییر کرده." کمیسر کورکسک گزارش می‌دهد: "برای تجدید انتخابات کمیته‌های استان، که پیوسته و بلااستثناء دستورات حکومت موقت را به مورد اجرا

می‌گذارند، تلاشهایی صورت گرفته است." اما دهقانان به دشواری می‌توانستند وارد کمیته‌های استانی شوند. سوسیال‌رولوسیونرها پیوندهای سیاسی موجود ما بین روستاها و بخشها را قبضه کرده بودند، و از این رو دهقانان ناچار بودند از طریق حزبی عمل کنند که ماموریت اصلی‌اش عبارت بود از عوض کردن پالان خر.

بی‌محل دهقانان به شوراها ماه مارس، گرچه در نگاه اول شگفت‌انگیز می‌نماید، در واقعیت امر علل عمیقی داشت. شورا برخلاف کمیته‌های زمین‌سازمانی ویژه به شمار نمی‌رفت بلکه ارگان فراگیر انقلاب بود. می‌دانیم که در قلمرو سیاست دهقان بدون رهبری نمی‌تواند کوچکترین گامی بردارد. مسئله فقط اینجاست که این رهبری باید از کجا بیاید. شوراها ایالتی و استانی دهقانها به ابتکار، و تا حد زیادی به قیمت موجودیت تعاونیها ساخته شدند، آن‌هم نه به عنوان ارگانهای انقلاب دهقانی بلکه به عنوان ارگانهای قیومیت محافظه‌کارانه بردهقانها. روستاها این شوراها سوسیال رولوسیونرها را که مثل سپری در برابر مقامات حکومت برفراز سرشان ایستاده بودند، پذیرفتند. اما در دهکده، در میان خود، کمیته‌های زمین را ترجیح می‌دادند.

برای آنکه روستاها نتوانند خود را در دایره "منافع تماما روستائی" محبوس کنند، حکومت شتابزده انجمنهای دموکراتیک را ایجاد کرد. همین امر به تنهایی کافی بود که دهقانها را هشیار کند. اغلب لازم می‌آمد که انتخابات این انجمنها به زور برگزار شوند. کمیسر پنزا گزارش می‌دهد: "آنگاه قانون شکنیهای رخ می‌داد که به درهم ریختن انتخابات منجر می‌شد." در ایالت مینسک، دهقانها شاهزاده دروتسکوی - لیوبتسکوی رئیس کمیسیون انتخابات را بازداشت و او را متهم به دستکاری در فهرست اسامی نامزدهای انتخاباتی کردند. برای دهقانها آسان نبود که پیرامون حل و فصل دموکراتیک مرافعه دیرینشان با او به توافق برسند. کمیسر استانی بوگولمینسک گزارش داده بود: "انتخابات انجمنهای بخش در سراسر استان مطابق با برنامه پیش‌رفته‌اند... رای‌دهندگان همه دهقانند. بیگانگی محسوسی با روشنفکرهای محلی، مخصوصا با زمیندارها، به چشم می‌خورد. از این بابت انجمنها تفاوت اندکی با کمیته‌ها داشتند. کمیسر استان مینسک شکایت می‌کند که: "نگرش توده‌های دهقان نسبت به روشنفکران، و به ویژه نسبت به زمیندارها، خصمانه است." در روز بیست و سوم سپتامبر در یکی از روزنامه‌های موغیلیف می‌خوانیم: "فعالیت فرهنگی در روستاها توام با مخاطره است، مگر آنکه آدمی متعهد شود که در امر انتقال فوری همه اراضی به دهقانها همکاری خواهد کرد." وقتی توافق و حتی آمیزش ما بین طبقات بنیادی مردم ناممکن می‌شود،

زمینه نهادهای دموکراتیک ناپدید می‌گردد. مرگ انجمنهای بخش به هنگام تولد بی‌گمان از سقوط مجلس موسسان خبر می‌داد.

کمیسر نیزگورود گزارش می‌دهد که: "دهقانهای این منطقه جداً معتقدند که همه قوانین مدنی ضمانت اجرائی خود را از دست داده‌اند، و اینک همه روابط قانونی باید به وسیله سازمانهای دهقانی تنظیم شوند." کمیته‌های بخش در برخی از نقاط پس از مسلط شدن بر قشونهای مردمی، قوانین محلی وضع می‌کردند، میزان اجاره‌ها را تعیین می‌کردند، دستمزدها را کم و زیاد می‌کردند، مباشران خود را براملاک می‌گماردند، اراضی و محصولات و چوبها و جنگلها و ابزار زراعی را در قبض تصرف خود می‌گرفتند، ماشین آلات را از چنگ ملاکان بیرون می‌کشیدند، و اقدام به تفتیش و توقیف افراد می‌کردند. صدای قرون و تجربه تازه انقلاب هر دو به دهقان نهیب می‌زدند که مسئله زمین همان مسئله قدرت است. انقلاب ارضی به ارگانهای دیکتاتوری دهقانی نیاز داشت. دهقان هنوز این واژه لاتین رانمی‌دانست، اما می‌دانست که چه می‌خواهد. آن "هرج و مرجی" که ملاکان و کمیسرهای لیبرال و سیاستمدارهای سازشکاراکی از آن بودند، در واقعیت امر نخستین مرحله دیکتاتوری انقلابی در روستاها بود.

لنین در طی رویدادهای ۶ - ۱۹۰۵، از ضرورت ایجاد ارگانهای ویژه تماماً دهقانی برای انقلاب ارضی در روستاها دفاع کرده بود. او در کنگره حزب در استکهلم گفته بود: "کمیته‌های انقلابی دهقانی یگانه راهی را ارائه می‌دهند که جنبش دهقانی می‌تواند سیر کند." دهقانها آثار لنین را نخوانده بودند، اما لنین می‌دانست ذهن دهقانها را چگونه بخواند.

نظر روستاها به شوراها فقط در پائیز برگشت، یعنی پس از آنکه شوراها خود مسیر سیاسی خویش را تغییر داده بودند. شوراها بلسویک و سوسیال رولوسیونر چپ در شهرهای استانها و ایالات دیگر دهقانها را از حرکت باز نمی‌داشتند، بلکه برعکس آنها را به پیش می‌رانند. اگر در طی ماههای اول روستاها در شوراها سازشکار به دنبال پوششی قانونی گشته و این کار فقط به معارضه خصمانه آنان با شورا منجر شده بود، اینک برای نخستین بار رفته رفته در شوراها انقلابی رهبری راستینی می‌یافتند. دهقانهای ساراتوف در ماه سپتامبر نوشتند: "قدرت در سراسر روسیه باید به... شوراها نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان منتقل شود. آن طور مطمئنتر است." دهقانها فقط در پائیز برنامه ارضی خود را به شعار قدرت به دست شوراها پیوند دادند. اما در این مورد هم باز نمی‌دانستند که شوراها به وسیله چه کس و چگونه رهبری خواهند شد.

اغتاشهای فلاحی در روسیه هم سنت دیرین خود را داشتند ، هم برنامه ساده و روشن خود را ، و هم شهدا و قهرمانهای محلی خود را . تجربه پر عظمت ۱۹۰۵ نشان خود را بر روستاها به جا گذارده بود . و بر این باید نفوذ افکار فرقه‌های مذهبی را که بر میلیونها دهقان تاثیر گذارده بودند ، بیفزائیم . نویسنده مطلعی می‌گوید : " دهقانهای بسیاری را می‌شناختم که ... انقلاب اکتبر را به عنوان تبلور بیواسطه امیدهای مذهبی خود پذیرفتند . " از میان همه طغیانهای دهقانی شناخته شده در تاریخ ، جنبش دهقانهای روس در سال ۱۹۱۷ بیش از همه از اندیشه‌های سیاسی بارور شده بود . اگر با این حال آن جنبش از ایجاد یک رهبری مستقل و از به دست گرفتن قدرت عاجز از آب درآمد ، علل این عجز را باید در ذات صنعت تکافتاده و یکنواخت و محدود کشاورزی جستجو کرد . موقعیت اقتصادی دهقان روس در عین حال که شیره جان او را می‌مکید ، دستکم در عوض قوه تعمیم و نتیجه‌گیری هم به او نمی‌بخشید .

آزادی سیاسی دهقان عملاً به معنای آزادی او در انتخاب مابین احزاب مختلف شهری است . اما حتی این انتخاب هم از روی تعقل نیست . دهقانها با طغیان خود بلشویکها را به سوی قدرت سوق دادند . اما بلشویکها فقط پس از فتح قدرت توانستند دهقانها را به سوی خود بکشند و انقلاب ارضی آنان را به قوانین دولت کارگری تبدیل کنند .

گروهی پژوهشگر به مدیریت یاکوفلف اقدام به طبقه بندی بسیار ارزشمندی از اسناد کرده و بدین وسیله خصوصیات جنبش فلاحی را از فوریه تا اکتبر تشریح کرده‌اند . این پژوهشگران برای عملیات نامتشکل در هرماه رقم ۱۰۰ را مینا قرار داده و آنگاه محاسبه کرده‌اند که در ماه آوریل در از ۱۰۰ معارضه نامتشکل ۳۳ معارضه متشکل رخ داد ؛ در ماه ژوئن ، ۸۶ ؛ و در ژوئیه ، ۱۲۰ . موفقیت سازمانهای سوسیال رولوسیور در روستاها در ماه ژوئیه به اوج خود رسیده بود . در ماه اوت به ازای هرصد معارضه نامتشکل فقط ۶۲ برخورد متشکل صورت گرفت و در ماه اکتبر ۱۴ برخورد . یاکوفلف از این رقمهای بسیار آموزنده اما کم عمق نتیجه‌گیری کاملاً نامنتظری به عمل می‌آورد . او می‌گوید : " در حالی که تا ماه اوت جنبش مداوماً تشکل بیشتری یافته بود ؛ در پائیز روز به روز بیشتر ماهیت ' خود به خود ' یافت . " پژوهشگر دیگری به نام ورمنیچف نیز به همین نتیجه رسیده است : " کاهش عملیات سازمان یافته درست پیش از خیزابهای اکتبر ، گواهی است بر ماهیت خود به خود عملیات آن ماهها . " اگر خود به خود در برابر آگاه گذارده شود ، چنانکه بایبائی در برابر بینائی گذارده می‌شود - و این یگانه تقابل ممکن علمی است - پس باید نتیجه بگیریم که آگاهی جنبش

دهقانی تا ماه اوت افزایش یافت و سپس چنان رو به کاهش نهاد که به هنگام قیام اکثر ناپدید شده بود. اما بدیهی است که پژوهشگران ما میل به بیان چنین نکته‌ای نداشته‌اند. اگر بر سر این مسئله نامل بیشتری رو بداریم به آسانی در می‌یابیم که مثلا انتخابات مجلس موسسان در روستاها، به رغم ظاهر "متشکل" خود به مراتب از مبارزات "نامتشکل" دهقانها بر علیه ملاکان - مبارزاتی که دهقانان به خوبی می‌دانستند مرادشان از آنها چیست - "خود به خود" تر بود، یعنی این انتخابات به درجات از آن مبارزات نسجیده‌تر و گوسفندوارتر و کورتر بودند.

در بحران پائیز دهقانها اعمال خود به خودی را جانشین عمل آگاهانه نکردند، بلکه جنگ داخلی را به جای رهبری سازشکارانه نشانند. حقیقت آن است که افت سطح تشکل خصیصه سطحی آن بحران بود: تشکل سازشکارانه فروپاشید، اما به دنبال این فروپاشی خلا پدید نیامد. دهقانها تحت رهبری مستقیم انقلابیترین عناصر، یعنی سربازها و ملوانها و کارگران، به راه‌تازهای افتادند. دهقانها پیش از مبادرت به اعمال قاطع اغلب مجامع عمومی تشکیل می‌دادند، و حتی تلاش می‌کردند که قطعنامه‌های اتخاذ شده به امضای همه ساکنان دهکده برسد. شستاکوف، پژوهشگر سوم، می‌نویسد: "در دوره پائیزی جنبش دهقانی، که گاهی اوقات شکل تاخت و تاز به خود می‌گرفت، انجمن کهن دهقانی، کرارا بر صحنه حاضر می‌شد... دهقانها به وسیله این انجمن غنائم را بین خود قسمت می‌کردند و از طریق همین انجمن با ملاکها و مباشرها و کمیسره‌های استانی و انواع گروههای مجازانگر وارد مذاکره می‌شدند."

این پرسش که چرا کمیته‌های بخشها، که دهقانها را به جنگ داخلی رهنمون شدند، در دوره پائیز از صحنه ناپدید گردیدند، پاسخ صریحی در پژوهش مورد بحث نمی‌یابد. اما توضیح این پدیده بسیار ساده است. انقلاب دستگاهها و ابزار خود را به سرعت تحلیل می‌برد. درست به این علت که کمیته‌های زمین به فعالیتهای نیمه مسالمت‌آمیز اشتغال داشتند، ناگزیر برای یورشهای مستقیم بیفایده به نظر رسیدند. این علت عام را یک رشته علل خاص، که اهمیتشان از آن علت عام کمتر نیست، تکمیل می‌کنند. دهقانها هنگام انتخاب راه جنگ علنی با ملاک، به خوبی می‌دانستند که در صورت شکست چه سرنوشتی در انتظارشان است. حتی پیش از شکست؛ تعدادی از کمیته‌های زمین در بست زیر سیطره کرنسکی قرار داشتند. از این رو تقسیم مسئولیت به یک نیاز تاکتیکی تبدیل شده بود. برای چنین تقسیمی "میر" مناسبترین شکل ممکن را ارائه میداد. بی‌اعتمادی متقابل دهقانها به یکدیگر نیز بیشک در همین جهت عمل می‌کرد. اینک مسئله بر سر تصرف و تقسیم اموال

ملاکان دور می‌زد؛ همه دهقانیها می‌خواستند شخصا در این کار شرکت داشته باشند، و میل نداشتند حقوق خود را به دیگری تفویض کنند. بدین سان اوج شدت مبارزه به حذف موقت ارگانهای بیابنی منجر شد و دموکراسی بدوی دهقانی به شکل انجمن و فرمانهای "میر" جای آن ارگانها را گرفت.

این خطای فاحش در تشریح ماهیت جنبش دهقانی ممکن است به ویژه از قلم پژوهشگران بلشویک شکفت انگیز به نظر آید. اما نباید فراموش کرد که ایقان از بلشویکهای نوع جدیدند. طرز فکر بوروکراتیک ناگزیر سبب شده که ایقان به آن سازمانهایی که از بالا بر دهقانیها تحمیل می‌شدند پریها دهد، و برای آن سازمانهایی که دهقانیها خود درست می‌کردند ارزشی اندک قائل شود. کارگزاران تعلیم دیده، به پیروی از اساتید لیبرال، از دیدگاه مدیریت به جریانهای اجتماعی می‌نگرند. یاکوفل بعدا نیز در مقام کمیسر خلق در امور کشاورزی همین نحوه برخورد سطحی و بوروکراتیک را نسبت به دهقانان نشان داد، آن هم در قلمروئی به مراتب وسیعتر و پر مسئولیت تر - که همان "اشتراکی کردن کامل" کشاورزی باشد. وقتی نوبت به عمل در مقیاس وسیع می‌رسد، کم عمقی نظری بیرحمانه انتقام می‌کشد!

اما هنوز بیش از سیزده سال از خطاهای اشتراکی کردن کامل کشاورزی فاصله داریم. اینک مسئله فقط بر حول مصادره املاک بزرگ دور می‌زند. ۱۳۴۰۰۰۰ ملاک هنوز برای ۱۸ میلیون دسیاتین زمین خویش از فرط بیم بر خود می‌لرزند. بیشتر از همه موقعیت قله نشینها مورد تهدید قرار گرفته است، همان ۳۰۰۰۰۰ ارباب روسیه که کهن که روی هم ۷۰ میلیون دسیاتین زمین را در مالکیت خویش دارند - یعنی به طور متوسط نفری ۲۰۰۰ دسیاتین. اربابی بنام بوبوریکین به رودزیانکو وزیر دربار می‌نویسد: "من ملاکم و هرچه می‌کنم نمی‌توانم این نکته را در کله خود فرو کنم که قرار است از زمین خویش محروم شوم، آن هم برای بعیدترین هدف ممکن - یعنی برای آزمایش تعالیم سوسیالیستی." اما وظیفه انقلاب درست آن است که به نکاتی جامه عمل بپوشاند که در کله طبقات حاکم فرو نمی‌روند.

با این حال، ملاکهای دوراندیشتر خواه ناخواه درک می‌کنند که نمی‌توانند املاک خویش را برای خود نگاه دارند. دیگر در این راه تلاش هم نمی‌کنند. آنان به خود می‌گویند: هرچه زودتر از شر زمینهایمان خلاص شویم، بهتر است. مجلس موسسان در نظر آنان همچون حسابداری بی در و دروازه‌ای می‌نماید که از طرف دولت به آنان غرامت خواهد داد، آن هم نه فقط بابت زمینهایشان. که نیز بابت تشویشهایشان.

دهقانیهای زمیندار از سوی چپ براین برنامه یافشردید. آنان بدشان

نمی‌آمد کار اشراف انگل را یکسره کنند، اما از سوی دیگر می‌ترسیدند مبادا به مفهوم مالکیت ارضی خدشه وارد شود. آنان در جلسات خود اعلام کردند که دولت آن قدر پول دارد که به ملاکان در حدود ۱۲ میلیارد روبل بپردازد. آنان پیش خود گمان می‌کردند که در مقام "دهقان" می‌توانند از زمینهای اشراف، پس از آنکه مردم غرامت آن زمینها را پرداختند، در شرایط مساعد بهره‌مند شوند.

زمیندارها واقف بودند که میزان غرامت یک کمیت سیاسی است که باید در لحظه پرداخت به وسیله تناسب نیروها تعیین شود. تا اواخر ماه اوت این امید باقی مانده بود که مجلس موسسان، تحت سویات کورنیلوف، برای اصلاحات ارضی خطی مابین میلی‌یوکوف و رودزیانکو طی خواهد کرد. شکست کورنیلوف به این معنا بود که طبقات دارا بازی را باخته بودند.

در طی ماههای سپتامبر و اکتبر، طبقات دارا مانند بیمار لاعلاجی که در انتظار مرگ باشد، منتظر نتیجه بودند. پائیز برای دهقانها زمان سیاست است. مزارع درو شده‌اند، توهّمات فروریخته‌اند، صبرها به سرآمده‌اند. وقت یکسره کردن کار است! جنبش اینک از کناره‌های خود لبریز می‌شود، همه بخشها را فرامی‌گیرد، ویژگیهای محلی را در خود غرق می‌کند، همه قشرهای روستائی را به درون خود می‌کشد، همه ملاحظات قانونی و همه احتیاطها را فرومی‌شوید، خشن و وحشی و خشمگین و توفنده می‌شود، با فولاد و آتش و تپانچه و نارنجک خود را مسلح می‌کند، خانههای اشراف را درهم می‌کوبد و می‌سوزاند، ملاکها را بیرون می‌راند، زمین را پاک می‌کند و در برخی از نقاط با خون آبش می‌دهد.

آشیانه‌های نجیب‌زادگان، که پوشکین و تورگنیف و تولستوی زمانی در وصفشان شعر می‌سرودند، همه ویران شده‌اند. روسیه کهن دود شده و به آسمان رفته است. مطبوعات لیبرال لایبها و فغانهای جگرخراش سرداده‌اند که ای وای باغچه‌های انگلیسی، اثر قلم موی بردگان، کتابخانه‌های موروثی، و معابد تومبوف نابود شدند، اسبهای اصیل از بین رفتند، قلم‌کاریهای عتیق ضایع و گاوهای نر تلف شدند. مورخان بورژوا کوشیده‌اند تا مسئولیت "خرابکاری" دهقان را در تصفیه حساب با "فرهنگ" اربابانش به گردن بلشویکها بیندازند. در حقیقت امر، دهقان روس فقط کاری را به فرجام رساند که قرنهای پیش از تولد بلشویکها آغاز شده بود. او ناچار بود وظیفه تاریخی و مترقی خود را با یگانه وسیله‌ای که در اختیار داشت، به‌جا بیاورد. او با توحش انقلابی خود توحش قرون وسطی را زدود. از این گذشته، نه خود او، نه پدربزرگش، و نه جدش هرگز نه ترحم دیدند و نه تساهل.

هنگامی که ملاکهای فتودال چهارقرن و نیم پیش از آزادی دهقانهای

فرانسه، دمار از روزگار این دهقانها درمی‌آوردند، راهب پارسائی در یادداشتهای خود چنین نوشت: "آنان چنان آسیبی به کشور وارد ساختند که دیگر برای نابودی این پادشاهی احتیاجی به آمدن انگلیسیها نبود؛ انگلیسیها هرگز نمی‌توانستند کاری را که اشراف فرانسه به انجام رسانده بودند انجام دهند." فقط بورژوازی - در سال ۱۸۷۱ - از حیث توحش بر اشراف فرانسه پیشی جست. دهقانهای روس - از برکت رهبری کارگران، و کارگران روس - در سایه حمایت دهقانان، از فراگیری این درس دوگانه از مدافعان فرهنگ و بشریت احتراز جستند.

روابط متقابل طبقات بنیادی روس با یکدیگر کلا در روستاها نیز تکرار شده بود. درست به همان شکل که کارگران و سربازان برخلاف نقشه‌های بورژوازی به ستیز با سلطنت برخاسته بودند، دهقانهای تهیدست نیز بی‌توجه به هشدارهای کولاکها جسورتر از دیگران بر علیه ملاکها قیام کردند. درست به همان سان که سازشکاران معتقد بودند به محض به رسمیت شناخته شدن انقلاب به وسیله میلی‌یوکوف، انقلاب راسخا بر سرپای خود خواهد ایستاد، دهقانهای متوسط‌الحال نیز در حالی که به چپ و راست نظر می‌افکندند، گمان می‌کردند که امضای کولاک به غصیها و تصرفات جنبه قانونی خواهد داد. و سرانجام تقریبا به همان نحو که بورژوازی، با وجود عنادش به انقلاب، در تصرف قدرت تردید به خرج نداد، کولاکها هم، پس از مخالفت با بیورشها، از تمتع ثمرات بیورشها امتناع نورزیدند. قدرت دیری در دست بورژوازی باقی نماند، اموال ملاکان نیز در دست کولاکها دوام نیاورد - به دلایل مشابه.

قدرت انقلاب ارضی - دموکراتیک و اساسا بورژوا در این نکته متجلی شد که این انقلاب تا مدتی بر تضادهای طبقاتی روستاها فائق آمد: کارگر زراعی در بیورش به ملاکان به کولاکها یاری رساند. قرون هفدهم و هجدهم و نوزدهم تاریخ روسیه از دوش قرن بیستم بالا رفتند و برزمینش کوفتند. ضعف این انقلاب دیر هنگام بورژوا در این واقعیت جلوه‌گر شد که جنگ دهقانی انقلابیهای بورژوا را به پیش نتازاند، بلکه آنان را قاطعا به درون اردوی ارتجاع راند. تزلتلی، محکوم به اعمال شاقه، دیروز، از املاک ملاکان در برابر هرج و مرج به دفاع برخاست! از این رو، انقلاب دهقانی، که بدین سان از سوی بورژوازی مردود شناخته شده بود، دست در دست پرولتاریای صنعتی نهاد. بدین طریق قرن بیستم نه تنها خود را از شر قرونی که بر سرش فروریخته بودند رهانید، بلکه از دوش آن قرون بالا رفت و خود را به سطح تاریخی جدیدی رسانید. برای آنکه دهقان بتواند زمین خود را پاکسازی و پرچین بندی کند، کارگر باید در راس دولت قرار می‌گرفت: چنین است ساده‌ترین تعبیر ممکن از انقلاب اکتبر.

فصل دوم

مسئله ملیتها

زبان مهمترین وسیله در ارتباطهای بشری، و در نتیجه مهمترین وسیله صنعت است. این وسیله همراه با پیروزی مبادله کالا، که اجزاء ملل را یکپارچه می‌سازد، ماهیت ملی به خود می‌گیرد. آنگاه دولت ملی به عنوان مناسبترین، پرسودترین و طبیعی‌ترین صحنه برای تحرک روابط سرمایه‌داری براین بنیان بنا می‌شود. عصر تشکیل ملت‌های بورژوا در اروپای غربی، صرفنظر از مبارزه هلند و بلژیک برای کسب استقلال و همچنین گذشته از سرنوشت کشور منزوی انگلستان، با انقلاب کبیر فرانسه آغاز شد و اساساً در حدود صد سال بعد با تشکیل امپراطوری آلمان به اتمام رسید.

اما در طی دوره‌ای که در اروپا دولت ملی دیگر نمی‌توانست نیروهای تولیدی را در چارچوب خود نگاه دارد و از این رو به دولت امپریالیستی تحول یافت، در شرق - در ایران، بالکان، چین، هندوستان - دوران انقلاب‌های دموکراتیک ملی، که نخستین محرک خود را از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه گرفته بودند، تازه آغاز شده بود. با جنگ بالکان در ۱۹۱۲، امر تشکیل دولت‌های ملی در جنوب شرقی اروپا به فرجام رسید. جنگ امپریالیستی، که متعاقباً در گرفت، ضمناً کار ناتمام انقلاب‌های ملی را در اروپا به اتمام رساند و به تجزیه اتریش - مجارستان، تاسیس لهستان مستقل، و ایجاد دولت‌های مستقل سرحدی، که از امپراتوری تزارها جدا شده بودند، منتهی شد.

روسیه نه به عنوان یک دولت ملی، بلکه به عنوان دولتی متشکل از ملیتها شکل گرفت. این امر با عقب ماندگی‌اش سازگار بود. سرمایه تجاری در این کشور بربنیاد کشاورزی گسترده و صنایع دستی، نه در عمق، یعنی نه از راه دگرگون کردن شیوه تولید، بلکه در سطح، یعنی با افزایش شعاع عملیاتی خود، رشد یافت. در این میان بازرگانها و ملاکها و مقامات حکومت به دنبال دهقانهای کوچ نشین، که در جستجوی زمینهای بکر و معافیت از مالیاتها به خطه‌های تازه‌ای نفوذ می‌کردند که قبایلی عقب‌افتاده‌تر از خود آنان در آنها سکونت داشتند، از مرکز رهسپار سرحدات شدند. در روسیه گسترش دولت در بنیاد خود عبارت بود از بسط کشاورزی که با همه بدویتش باز نسبت به

کشاورزی بادیه نشینهای جنوب و شرق برتری خاصی از خود نشان می‌داد. دولت بوروکراتیک متحجر که برایین اساس عظیم و مداوما گسترش یابنده شکل گرفت، رفته رفته چنان قوی شد که توانست برخی از ملتها را در غرب، که فرهنگ برتری داشتند اما به علت نفوس اندک و یابحرانهای درونی نمی‌توانستند از استقلال خویش دفاع کنند (لهستان، لیتوانی، دول بالکان، فنلاند) به زیر انقیاد خود بکشد.

آنگاه به هفتاد میلیون روس کبیر که توده اصلی کشور را تشکیل می‌دادند، تدریجا نود میلیون غربتی اضافه گردیدند که به دو گروه کاملا متمایز از هم تقسیم می‌شدند: مردمان غرب که در فرهنگ خود برتر از روسها بودند، و مردمان شرق که در سطحی پست تر قرار داشتند. بدین سان امپراتوری عظیمی ایجاد شد که ملیت حاکم در آن فقط ۴۳ در صد از جمعیتش را تشکیل می‌داد. ۵۷ درصد مابقی مرکب از ملیتهایی بود که فرهنگ و انقیادشان در درجات مختلفی قرار داشت، از جمله ۱۷ در صد اوکرائینی، ۶ در صد لهستانی، ۴/۵ درصد روس سفید.

نیازهای آزمندانه دولت و فقر بنیاد روستائی در زیر سلطه طبقات حاکم سبب پیدایش شدیدترین اشکال استثمار شد. ستمگریهای ملی در روسیه نسبت به دولتهای مجاور، اعم از غربی و شرقی، به مراتب خشنتر بود. کثرت نفوس ملیتهای محروم از حقوق، و شدت محرومیت آنان، به مسئله ملیت در روسیه تزاری نیروی انفجاری عظیمی بخشید.

اگر در دولتهایی که از حیث ملیت از تجانس برخوردار بودند، انقلابهای بورژوائی تمایلات نیرومند مایل به مرکز پدید آورده و مثلا در فرانسه بر ویژگیهای محلی و در آلمان و ایتالیا به تفرقه ملی فائق آمده بودند. در دولتهای محروم از تجانس ملی، مانند ترکیه و روسیه و اتریش - مجارستان، انقلاب دیر به میدان آمده بورژوائی نیروهای گریز از مرکز را آزاد کرد. این جریانات با آنکه چون به زبان مکانیکی بیان شوند متناقض به نظر می‌رسند، وظیفه تاریخی یکسانی داشته‌اند. در هر دو مورد مسئله بر سر وحدت ملی به عنوان یک منبع صنعتی بنیادین دور می‌زد. برای این مقصود، آلمان باید متحد و اتریش - مجارستان باید تجزیه می‌شدند.

لنین از همان بدو امر به پیدایش اجتناب ناپذیر این جنبشهای ملی گریز از مرکز در روسیه پی برده و چندین سال برای بند مشهور نهم در برنامه قدیمی حزب دائر بر حق ملیتها در تعیین سرنوشت خویش، تا حد تشکیل دولتهای مستقل، جنگیده بود - به ویژه بر علیه روزالوگزامبورگ. حزب بلشویک در این راه به هیچ عنوان دست به تبلیغ تجزیه طلبی نزد، بلکه صرفا خود را موظف

ساخت که بر علیه همه، اشکال ستم ملی، از جمله بر علیه نگاهداری قهرآمیز این یا آن ملیت در محدوده دولت کل، بی‌امان مبارزه کند.

اما این فقط یک روی قضیه بود. سیاست بلشویسم در قلمرو مسئله ملیتها روی دیگری هم داشت که ظاهرا با روی اول متناقض بود اما در باطن آن را تکمیل می‌کرد. در چارچوب حزب، و در محدوده سازمانهای کارگری به طور عام، بلشویسم بر مرکزیت سفت و سختی پا می‌فشرد، و بر علیه هر نوع ملیتگرایی که ممکن بود کارگران را به جان هم و یا در میان آنان تفرقه بیندازد، شدیداً مبارزه می‌کرد. بلشویسم با آنکه حق دولتهای بورژوا را در تحمیل تابعیت اجباری، و یا حتی زبان دولتی، به اقلیتهای مذهبی صریحاً تخطئه می‌کرد، در عین حال ایجاد محکمترین وحدت ممکن را از طریق انضباط طبقاتی داوطلبانه در میان کارگران ملیتهای مختلف، وظیفه مقدس خویش ساخته بود. از این رو بلشویسم در ساخت و ساز حزب اصل فدراسیون ملی را مردود می‌شمرد. سازمان انقلابی الگوی دولت آتی نیست، بلکه صرفاً ابزاری است برای ایجاد آن دولت. ابزار باید با مقتضیات فراورده مطلوب وفق داده شود، نه آنکه آن فراورده را در بر داشته باشد. بدین سان سازمان مرکزیت یافته می‌تواند موفقیت مبارزه انقلابی را تضمین کند - حتی در مواردی که وظیفه نهائی همانا نابودی ستمهای مرکزیت یافته بر ملیتهاست.

در نظر ملیتهای ستم‌دیده روس، واژگونی سلطنت ناگزیر به مثابه انقلاب ملی خود آنان نیز بود. منتها در این قضیه همان پدیده‌ای به چشم می‌خورد که در جوانب دیگر رژیم فوریه مشهود بود: دموکراسی رسمی، تخته‌بند وابستگی سیاسی خود بر بورژوازی امپریالیست، از گسیختن غل و زنجیرهای کهن مطلقاً عاجز بود. دموکراسی رسمی ضمن محفوظ نگاه داشتن حق تخلف ناپذیر خود در تعیین سرنوشت همه ملیتها، به حراست از این منابع ثروت و قدرت و نفوذ، که به بورژوازی روسیه کبیر سلطه بخشیده بودند، همچنان حسودانه ادامه داد. دموکراسی سازشکار صرفاً سنتهای سیاست ملی تزاریسم را به لفاظیهای آزادیخواهانه ترجمه کرد و بس: اینک مسئله بر سر دفاع از وحدت انقلاب دور می‌زد. اما ائتلاف حاکم دلیل محکمتری هم ارائه می‌داد: مقتضیات جنگ. این استدلال بدین معنی بود که آمال هر یک از ملیتها در جهت آزادی باید به عنوان دسایس ستاد ارتش اتریش-آلمان قلمداد می‌شدند. در اینجا نیز کادتها و یولن اول و سازشکاران و یولن دوم را می‌نواختند.

بدیهی است که حکومت جدید نمی‌توانست آن‌گروه نفرت انگیز قانونی، یعنی آن ستمهای درهم تنیده قرون وسطائی را که بر غربت‌یهاروا می‌شد، تماماً دست نخورده باقی بگذارد. اما امیدوار بود بتواند، و کوشش هم کرد، که با

الغاء محض قوانین استثنائی بر علیه ملیتهای گوناگون کار را فیصله دهد - یعنی سعی کرد تساوی صرف همه اجزاء نفوس کشور را در برابر بوروکراسی دولت روسیه کبیر برقرار سازد .

این تساوی صوری بیشتر از همه به نفع یهودیها تمام شد ، زیرا تعداد قوانینی که در تحدید حقوق آنان وضع شده بودند ، به رقم ۶۵۰ رسیده بود . به علاوه چون یهودیها شهرنشین بودند و پراکندهترین ملیت روسیه هم به شمار می رفتند ، نه بر استقلال دولتی و نه حتی بر خود مختاری جغرافیائی نمی توانستند ادعائی داشته باشند . و اما در خصوص طرح به اصطلاح " خود مختاری ملی - فرهنگی " که قرار بود یهودیها را در سراسر کشور بر گرد مدارس و نهادهای دیگر متحد بسازد ، باید گفت که این ناکجا آباد ارتجاعی ، که به وسیله گروههای مختلف یهود از اوتو باوئر ، نظریه پرداز اتریشی ، به عاریه گرفته شده بود ، در همان نخستین روزهای آزادی مثل موم در زیر اشعه آفتاب ، ذوب شد .

اما انقلاب درست به این دلیل انقلاب است که نه به صدقه قناعت می کند و نه به حواله های مدت دار . الغاء تبعیضات شرم آور ملی ، تساوی صوری همه شهروندان را صرف نظر از ملیتشان برقرار ساخت ، اما این اقدام موقعیت نابرابر ملیتها را عیانتر کرد ، چون بخش اعظم آنان را در موضع فرزندان ناتنی و یا فرزند خواندگان دولت روسیه کبیر باقی گذارد .

اعلام حقوق مساوی به ویژه برای فنلانندیها هیچ معنائی در بر نداشت ، زیرا آنان طالب برابری با روسها نبودند بلکه استقلال خود را از روسیه می خواستند . به اهالی اوکراین هم در این میان چیزی نرسید ، چون حقوق آنان قبلا هم با روسها برابر بود ، زیرا به ضرب زور روسی اعلام شده بودند . در وضع لتونیها و یا استونیها هم تغییری حاصل نشد چون در هر حال هم دستگاه ملاکان آلمانی و هم شهرهای روسی - آلمانی به آنان ظلم می کردند . سرنوشت مردمان و قبایل عقب مانده آسیای مرکزی هم سبکتر نشد ، چون به وسیله غل و زنجیرهای فرهنگی و اقتصادی در قعر جهان نگاه داشته شده بودند نه به زور محدودیتهای قضائی . ائتلاف لیبرال - سازشکار حتی از طرح این مسائل هم سر بر تافت . دولت دموکراتیک همچنان همان دولت پیشین بوروکراتهای روسیه کبیر ، که نمی خواستند حتی یک وجب از جولانگاه خود را به کس دیگری واگذار کنند ، باقی ماند .

هر چه انقلاب در میان توده های سرحدات عمق بیشتری می یافت ، به همان نسبت روشنتر می شد که زبان دولتی روس در آن نقاط زبان طبقات دارا است . رژیم دموکراسی صوری ، با آزادی مطبوعات و آزادی تجمعاتش ، ملیتهای

عقب مانده و ستمدیده را فقط از این نکته آگاهتر کرد که تا چه اندازه از ابتدائی‌ترین وسایل رشد فرهنگی - مدارس و دادگاهها و مقامات خودشان - محرومند. صحبت از مجلس موسسان آتیه فقط بر زخم آنان نمک می‌پاشید. آنان به خوبی می‌دانستند که همان حزبی بر مجلس موسسان سلطه خواهد داشت که حکومت موقت را آفریده بود و اینک نیز همچنان از سنت روس گردانی دفاع می‌کرد و با آزمندی حسودانه‌اش خطی را مشخص می‌کرد که طبقات حاکم فراتر از آن میل نداشتند بروند.

فنلاند از همان ابتدا به خاری در جسم رژیم فوریه تبدیل شد. از برکت شدت مسئله ارضی، که در فنلاند به شکل مسئله "تورپار"ها - یعنی مستاجران خرده‌پائی که در بردگی نگاه داشته می‌شدند - بروز کرده بود، کارگران صنعتی گرچه فقط ۱۴ درصد از نفوس آن کشور را تشکیل می‌دادند، توانستند روستائیان را به دنبال خود بکشند. سایم، پارلمان فنلاند، در جهان تنها پارلمانی بود که در آن سوسیال دموکراتها به اکثریت رسیدند، یعنی از ۲۰۰ کرسی موجود ۱۰۳ کرسی را به خود اختصاص دادند. سوسیال دموکراتهای فنلاند که به حکم قانون پنجم ژوئن سایم را، به جز در مسائل مربوط به جنگ و سیاست خارجی، عالیترین مرجع قدرت اعلام کرده بودند، از "حزب دوست در روسیه" حمایت طلبیدند. اما بعدا معلوم شد که آنان استمداد خود را به نشانی عوضی فرستاده‌اند. حکومت موقت ابتدا خود را کنار کشید تا به حزب دوست اجازه عمل دهد. آنگاه هیئتی از مشاوران به ریاست چیدزه به هلزینگفورز رفتند و دست خالی برگشتند. سپس وزرای سوسیالیست پتروگراد - کرنسکی، چرنوف، اسکوبلف، تزرلتی - تصمیم گرفتند که حکومت سوسیالیستی هلزینگفورز را به ضرب زور منحل کنند. به این منظور لوکومسکی سلطنت طلب، رئیس ستاد فرماندهی، به مقامات کشوری و به نفوس فنلاند هشدار داد که در صورت مبادرت به هرگونه عملی بر علیه ارتش روس، "شهرهایشان، و پیش از همه هلزینگفورز، ویران خواهند شد." پس از این تمهیدات، حکومت طی بیانیه "مطمنی، که حتی سبک ادبی‌اش را هم از دستگاه سلطنت دزدیده بود، سایم را منحل اعلام کرد. و در نخستین روز تهاجم گروهی از سربازهای روسی را، که از جبهه احضار شده بودند، به نگهبانی درهای پارلمان فنلاند گماشت. بدین سان توده‌های انقلابی روسیه، بر سر راه خود به سوی اکتبر، پیرامون جایگاه مشروط اصول دموکراسی در ستیزه نیروهای طبقاتی درس بسیار خوبی آموختند.

سربازهای انقلابی در فنلاند در برابر این ملیگرایی لجام گسیخته طبقات حاکم موضع ارزنده‌ای گرفتند. کنگره منطقه‌ای شوراهای فنلاند که در اوایل ماه

سپتامبر در هلزینگفورز برگزار شد، اعلام کرد: "اگر دموکراسی فنلاند بازگشائی جلسات سایم را لازم تشخیص دهد، آنگاه هر کوشش برای ممانعت از این بازگشائی از نظر کنگره شوراهای عملی ضدانقلابی محسوب خواهد شد." این پیشنهاد مستقیمی بود برای کمک نظامی. اما دموکراسی فنلاند، که تمایلات سازشکارانه در آن غلبه داشتند، آماده نبود گام در راه قیام بگذارد. در انتخابات جدید، که زیر تهدید انحلالی جدید برگزار شد، آن دسته از احزاب بورژوا، که حکومت در توافق با آنان سایم را منحل کرده بود، از ۲۰۰ کرسی موجود ۱۸۰ کرسی را به خود اختصاص دادند و به اکثریت رسیدند.

اما در اینجا یک رشته مسائل بومی مطرح شدند، مسائلی که در این سویس شمال، در این خطه کوههای گرانبیت و ملاکان آزمند، یقینا و ناگزیر به جنگ داخلی منتهی می‌شدند. بورژوازی فنلاند به‌طور نیمه‌علنی سرگرم آماده ساختن کادرهای نظامی خود بود. در عین حال هسته‌های مخفی گارد سرخ نیز در آن روزها متشکل می‌شدند. بورژوازی برای اسلحه و مری دست به دامان سوئد و آلمان شده بود. کارگران تکیه‌گاه خود را در میان نیروهای روس یافته بودند. ضمنا در میان محافل بورژوا، که تا دیروز متمایل به توافق با پتروگراد بودند، جنبشی در جهت جدائی کامل از روسیه آغاز شده بود. خودستاسیلادت، روزنامه اصلی بورژوازی فنلاند، نوشته بود: "مردم روسیه دچار نوعی جنون آنارشستی شده‌اند... آیا در چنین شرایطی صلاح نیست... که ماحتی‌المقدور خود را از هرج و مرج دور بسازیم؟" حکومت موقت خود را ناگزیر دید که بی‌آنکه منتظر مجلس موسسان شود، امتیازاتی به فنلاند بدهد. در روز بیست و سوم اکتبر فرمانی صادر شد که بر طبق آن استقلال فنلاند، به جز در امور نظامی و سیاست خارجی، "علی‌الاصول" به رسمیت شناخته شده بود. اما "استقلال" صادره از دست کرنسکی ارزش چندانی نداشت: اکنون فقط دو روز تا سقوطش باقی مانده بود.

خار دوم و به مراتب بزرگتر در جسم حکومت موقت، اوکرائین بود. در اوایل ماه ژوئن، کرنسکی برگزاری کنگره سربازها را، که به وسیله "رادا" تدارک دیده شده بود، ممنوع اعلام کرد. اوکرائینیها تسلیم نشدند. کرنسکی برای حفظ آبروی حکومت خود کنگره را پس از برگزاری اش قانونی اعلام کرد، و به این منظور تلگراف پرآب و تابی به کنگره فرستاد که آن تلگراف با خنده استهزاء آمیز نمایندگان روبه‌رو شد. این درس تلخ مانع از آن نشد که کرنسکی سه هفته بعد کنگره نظامی مسلمانها را در مسکو قدغن کند. چنین به نظر می‌رسید که حکومت دموکراتیک می‌خواست صریحا به ملیتهای ناراضی بگوید چیزی گیرتان نمی‌آید مگر آنکه خودتان آن را بقاپید.

رادا در نخستین "بیانیه" عام خود در روز دهم ژوئن، ضمن متهم کردن پتروگراد به مخالفت با استقلال ملیتها، اعلام کرده بود: "از این پس ما زندگی خویشتن را خود خواهیم ساخت." کادتها رهبران اوکرائین را به عنوان ایادی آلمان تخطئه کردند، سازشکاران به این رهبران هشدارهای احساساتی دادند، حکومت موقت هیئت ویژه‌ای به کیف فرستاد. کرنسکی و تزرتلی و ترشچنکو در جو داغ اوکرائین خود را ناگزیر دیدند که چند قدم به سوی رادا پیش بروند. اما پس از یورشهای ماه ژوئیه به کارگران و سربازان، حکومت پیرامون مسئله اوکرائین هم به راست چرخید. در روز پنجم اوت، اکثریت قاطع رادا حکومت را، "که مالا مال از تمایلات امپریالیستی بورژوازی روس" بود، متهم به نقض موافقتنامه سوم ژوئیه کرد. وینیچنکو، رئیس حکومت اوکرائین، اظهار داشته بود: "هنگامی که زمان وفای به عهد برای حکومت فرارسید، معلوم شد که حکومت موقت... دغلباز پستی است که امیدوار است بتواند با ریا و تزویر خود را از شریک مسئله بزرگ تاریخی خلاص کند." این لحن صریح به خوبی نشان می‌دهد که اقتدار حکومت، حتی در نزد محافظی که قاعدتا باید به او نزدیک می‌بودند، تا چه حد ضعیف بوده است. مضافاً بر اینکه وجه تمایز وینیچنکو، سازشکار اوکرائینی، از کرنسکی نهایتاً فقط آن بود که اولی داستان نویس بی‌خاصیتی بود و دومی وکیلی بی‌خاصیت.

درست است که حکومت سرانجام در ماه سپتامبر طی صدور فرمانی "حق تعیین سرنوشت" را - در چارچوبی که باید به وسیله مجلس موسسان تعیین می‌شد - برای همه ملیتهای روسیه به رسمیت شناخت. اما این وعده بی تضمین و سرتا پا متناقض، که فقط محدودیت‌هایش خالی از ابهام بود، اعتماد احدی را برنینگیخت. اعمال حکومت موقت از همان اوان برعلیه خود او فریاد می‌زدند. در روز دوم سپتامبر، مجلس سنا - همان دستگاهی که اعضای تازه را بدون جامعه سنتی سنا نمی‌پذیرفت - تصمیم گرفت از انتشار دستورالعملی که برای دبیرخانه اوکرائین - یعنی برای هیئت دولت اوکرائین در کیف - صادر شده و به تأیید حکومت هم رسیده بود، ممانعت کند. توجیه آنکه: هیچ قانونی برای این دبیرخانه وضع نشده است، و ممکن نیست بتوان برای یک نهاد غیرقانونی دستورالعمل صادر کرد. این داوران والامقام این نکته را هم کتمان نکردند که همان توافقی که حکومت با رادا کرده بود، دخل و تصرف در اختیارات مجلس موسسان محسوب می‌شد - این سناتورهای تزاریست اینک به انعطاف ناپذیرترین هواداران دموکراسی ناب تبدیل شده بودند. این نمایش جرئت برای مخالفان راستگرا هیچ خطری در بر نداشت: آنان می‌دانستند که مخالفشان با مکنونات قلبی طبقات حاکم سازگار است. هر چند بورژوازی روس تا حدی برای فنلاند،

که فقط پیوندهای اقتصادی ضعیفی با روسیه داشت، استقلال قائل شده بودند، به هیچ عنوان نمی‌توانست به "خودمختاری" غلات اوکراین، ذغال سنگ دونتز، و معادن کریوروک رضایت بدهد.

در روز نوزدهم اکتبر، کرنسکی به وسیله تلگراف به دبیر کل اوکراین دستور داد که "برای دادن برخی توضیحات" پیرامون تهییج‌گریهای جنایت آمیزی که در آنجا به نفع مجلس موسسان اوکراین آغاز شده بود، "فورا به پتروگراد بیاید." در همان حال دادستان کیف مامور شد که به تحقیق در وضع رادا بپردازد. اما این تهدیدها همان قدر باعث وحشت اوکراین شدند که بذل و بخششهای قبلی مایه مسرت فنلاند شده بودند.

در این زمان سازشکاران اوکراین از پسرعموهای بزرگتر خود در پتروگراد به مراتب احساس امنیت بیشتری می‌کردند. صرف‌نظر از فضای فرخنده‌ای که مبارزه آنان را برای حقوق ملی احاطه کرده بود، ثبات نسبی احزاب خرده‌بورژوا در اوکراین - همچنانکه در میان تعداد دیگری از ملیتهای ستمدیده - ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی متعددی داشت که همه را می‌توان در یک کلمه توصیف کرد: عقب ماندگی. با وجود رشد سریع صنایع در کرانه‌های دونتز و کریوروک، اوکراین در مجموع همچنان از روسیه کبیر عقبتر بود. طبقه کارگر در اوکراین ناهمگونتر و کم‌تجربه‌تر بود. حزب بلشویک در آنجا هم از حیث تعداد و هم از لحاظ کیفیت ضعیف بود، در قطع رابطه با منشویکها کندی به خرج داده بود، و از موقعیت سیاسی، و مخصوصا از موقعیت ملی اوکراین اطلاعات اندکی داشت. حتی در شرق، یعنی در قسمتهای صنعتی اوکراین، در کنفرانس منطقه‌ای شوراها در اواسط ماه اکتبر هم سازشکاران در اکثریت بودند! هر چند در اکثریتی کوچک.

بورژوازی اوکراین به نسبت از این هم ضعیفتر بود. چنانکه به یاد داریم، یکی از علل بی‌ثباتی اجتماعی بورژوازی روس در تمامیتش، در این نکته نهفته بود که بخش نیرومندترش عبارت از بیگانگانی بود که حتی در روسیه نمی‌زیستند. در سرزمینهای سرحدی نکته دیگری مزید بر علت بود: بورژوازی بومی آنان به ملیتی غیر از ملیت توده اصلی مردم تعلق داشت.

نفوس شهرها در این سرزمینهای سرحدی از حیث محتوای ملی کاملا با نفوس روستاها متفاوت بود. در اوکراین و روسیه سفید، ملاک و سرمایه‌دار و حقوقدان و روزنامه‌نگار یا روس کبیر بودند، یا لهستانی، یا یهودی، و یا اجنبی، حال آنکه روستائیان تماما اوکرائینی و روس سفید بودند. شهرهای کشورهای بالتیک مأمور بورژوازی آلمان و روس و یهود به شمار می‌رفتند، روستاها کلا لتونی یا استونی بودند. در شهرهای گرجستان، روسها و ارمنیها غلبه

داشتند، همچنین در آذربایجان ترکیه. اینان نه تنها به سبب سطح زندگی و فرهنگ، که به دلیل زبان متفاوتشان نیز از توده بنیادی مردم جدا بودند، مثل انگلیسیها در هندوستان. ملاکها و کارخانه‌دارها و بازرگانها در این سرزمینهای سرحدی، چون امنیت اموال و درآمدهای خود را به دستگاه بوروکراسی مدیون بودند، و چون با طبقات حاکم همه کشورهای دیگر پیوندهای نزدیکی داشتند، دوایر تنگی از کارگزاران و کارمندان و آموزگاران و پزشکان و حقوقدانان و روزنامه نگاران، و تا حدی نیز کارگران روسی را به دور خود جمع کرده و شهرها را به مراکز روس گردانی و استعمار تبدیل کرده بودند.

مادام که روستاها خاموش مانده بودند، نادیده گرفتن آنان ممکن بود. اما وقتی روستاها روز به روز با بی شکویی بیشتری شروع به بلند کردن صدای خویش کردند، شهرها مقاومت کردند و سرسختانه به مقاومت ادامه دادند تا از موقعیت ممتاز خود دفاع کنند. طولی نکشید که کارگزارها و بازرگانها و حقوقدانها آموختند که چگونه باید مبارزه خود را برای حفظ سیطره خویش بر اقتصاد و فرهنگ، تحت لوای تخطئه والامنشانه "ملیت پرستی" روز افزون ادامه دهند. تمایل ملیت حاکم به حفظ اوضاع موجود اغلب به شکل ادعای برتری به "ملیتگرایی" بروز می‌کند، درست به همان شکل که میل ملت فاتح به دست فرزیدن برغنائم به آسانی به شکل صلح‌جویی در می‌آید. بدین سان مکدونالد در برابر گاندی خود را انترناسیونالیست حس می‌کند. و هم بدین سان گرایش اتریشیها نسبت به آلمان، در نظر پوانکاره اهانتی به صلح‌جویی فرانسه می‌نماید.

فرستادگان رادا به حکومت موقت در ماه مه نوشته بودند: "مردمی که در شهرهای اوکرائین زندگی می‌کنند به خیابانهای روسی شده، این شهرها می‌نگرند و به کلی از یاد می‌برند که این شهرها فقط جزایر کوچکی در اقیانوس خلق اوکرائین هستند." هنگامیکه روزا لوگزامبورگ در انتقادیه خود - منتشر پس از مرگش - بر علیه برنامه انقلاب اکتبر، اعلام کرد که ملیگرایی اوکرائین پیشتر صرفاً "تفنی" برای مستی روشن فکر خرده بورژوا بوده و مصنوعاً بر اثر مخمر فرمول بلشویکها دایر بر "حق تعیین سرنوشت" متورم شده است، او با وجود ذهن درخشانش دچار خطای تاریخی فاحشی شده بود. دهقانهای اوکرائین به این دلیل در گذشته خواستهای ملی خود را عنوان نکرده بودند که عموماً هنوز به موجودیت سیاسی دست نیافته بودند. بزرگترین خدمت انقلاب فوریه - شاید تنها خدمتش، اما در هر حال خدمتی کافی - دقیقاً عبارت از این بود که به طبقات و ملیتهای ستمدیده روس سرانجام مجال سخن داد. اما بیداری سیاسی دهقانان نمی‌توانست رخ دهد مگر به زبان بومی‌شان - با همه پیامدهایش در

ارتباط با مدارس، دادگاهها و خودگردانی. مخالفت با این امر به مثابه کوشش در عقب راندن مجدد دهقانها به دیار نیستی سیاسی بود.

تفاوت ملیت مابین شهرها و روستاها در شوراها هم، که اکثرا در شهرها استقرار داشتند، به نحوی دردناک حس می شد. شوراها زیر رهبری احزاب سازشکار غالباً منافع ملی نفوس بنیادی را نادیده می گرفتند. این یکی از علل ضعف شوراها در اوکراین بود. شوراهای ریگا و روال منافع لتونیها و استونیها را فراموش کردند. شورای سازشکار باکو منافع نفوس بنیادی ترکمن را به باد استهزاء گرفت. شوراها زیر پرچم دروغین انترناسیونالیسم اغلب برعلیه ملیگرائی تدافعی اوکرائینیها و مسلمانها به مبارزه برمی خاستند، و بدین وسیله برای فعالیتهای ظالمانه شهرها در جهت روس گردانی پوشش می ساختند. اندکی بعد، شوراها این سرزمینهای سرحدی زیر حکومت بلشویکها شروع به تکلم به زبان روستاها کردند.

بدویت عمومی اقتصادی و فرهنگی مرزنشینهای سیبری، که شرایط طبیعی و استثمار در بند نگاهشان داشته بود، به آنان مجال نمی داد که خود را حتی به سطحی برسانند که آمال ملی تازه از آن سطح آغاز می شود. ودکا و مالیات و ارتودکس اجباری در اینجا از دیرباز ابزار اصلی قدرت حکومت به شمار می رفتند. مرضی که ایتالیائیها آن را شر فرانسوی و فرانسویها آن را شر ناپلی می خواندند، در میان مردم سیبری " نکبت روسی " نامیده میشد. این نکته نشان می دهد که تخمهای تمدن از چه منابعی آمدند. انقلاب فوریه هرگز نتوانست به آن صفحات برسد. شکارچیها و گوزن دارهای دشتهای بیکران قطبی هنوز باید مدتی دراز در انتظار سپیده دم بنشینند.

مردمان و قبایلی که در کناره ولگا، در قفقاز شمالی و در آسیای مرکزی می زیستند، و انقلاب فوریه برای نخستین بار آنان را از موجودیت ماقبل تاریخشان برخیزانده بود، هنوز برای خود نه بورژوازی ملی داشتند و نه پرولتاریای ملی. لایه نازکی کمازقشرهای فوقانی دهقانها و یا چوپانها جدا شده بود، جماعت روشنفکر را تشکیل می داد. مبارزه در این نواحی هنوز به سطح برنامه ای برای خودمختاری نرسیده بود و فقط برسر مسائلی از قبیل داشتن الفبای بومی، آموزگاران خودی - و گاهی اوقات حتی کشیشهای خودی - دور می زد. بدین سان ستم دیده ترین مردمان از راه تجربه تلخ به ناچار می فهمیدند که سروران فاضل دولت به میل خود اجازه کمر راست کردن در جهان را به آنان نخواهند داد. بدین شکل عقب مانده ترین مردمان ناچار می شدند متحد خود را در انقلابیترین طبقه موجود بجویند. بدین ترتیب، وتیاکها، چوواشها، زیریانها و قبایل داغستان و ترکستان از طریق عناصر چپگرای

روشنفکرهای جوان خود رفته رفته راه خود را به سوی بلشویکها پیدا کردند .
سرنوشت مستملکات استعماری ، مخصوصا در آسیای مرکزی ، همراه با تکامل
صنعتی مرکز دگرگون می شد و از چپاول مستقیم و آشکار ، از جمله چپاول تجاری ،
به روشهای مزورانه تری تغییر می یافت که دهقانهای آسیائی را به تهیه کنندگان
مواد خام صنعتی ، عمدتا پنبه ، تبدیل می کردند . بهره کشیهای که در سلسله
مراتبی معین سازمانبندی می شدند ، از راه درآمیختن توحش سرمایه داری با
توحش زندگی پدرسالاری ، خلقهای آسیائی را با موفقیتی تمام در تدریج مفرط
ملی نگاه می داشتند . و در اینجا رژیم فوریه همه چیز را در همان وضع سابق
باقی گذاشت .

مرغوبترین زمینهای که تحت سلطه تزاریسیم از باشکیرها و بوریاتها و
قرقیزها و سایر قبایل بادیه نشین غصب شده بودند ، همچنان در تملک ملاکها و
کشاورزهای ثروتمند روس ، پراکنده در واحدهای استعماری در میان نفوس بومی ،
قرار داشتند . بیداری روح استقلال در میان این ملیتها پیش از هرچیز متضمن
مبارزه بر علیه استعمارگرانی بود که با اختراع نوعی نظام حصای در مالکیت ،
بادیه نشینها را به گرسنگی و انقراض تدریجی محکوم ساخته بودند .
استعمارگران هم به سهم خود با چنگ و دندان از وحدت روسیه - یعنی از تقدس
غارنگرهای خودشان - در برابر " جدائی طلبی " آسیائیها دفاع می کردند . در
ماوراء بایکال ، نفرت استعمارگران از جنبشهای بومی اشکال حیوانی به خود
می گرفت . زیر رهبری سوسیال رولوسیونرهای ماه مارس که عمدتا از کارمندان
روستائی و درجه دارهای برگشته از جبهه تشکیل می شدند ، قتل عام بوریاتها
بیداد می کرد .

همه استعمارگران و عاملان خشونت در تلاش برای حفظ هرچه طولانیتر
نظام کهن ، از فوریه به بعد دائما به اختیارات عالییه مجلس موسسان اشاره
می کردند . این لفاظیها را حکومت موقت به آنها یاد داده بود ، به خصوص آنکه
این مناطق محکمترین ستونهای حکومت موقت محسوب می شدند . از سوی دیگر ،
قشرهای فوقانی و ممتاز خلقهای ستمدیده هرروز بیشتر از روز پیش نام مجلس
موسسان را برزبان می راندند . حتی روحانیون مسلمان که هرگاه فشار ردههای
پائین موقعیتشان را به مخاطره می افکند پرچم سبز شریعت را بر سرکوه نشینها و
قبایل به پا خاسته قفقاز شمالی می گسترده ، اینک سعی می کردند مسئله را " تا
تشکیل مجلس موسسان " به تعویق بیندازند . این عبارت در سراسر کشور به شعار
محافظه کاری و ارتجاع و منافع و امتیازات ویژه تبدیل شده بود . اشاره به مجلس
موسسان به معنای تعویق و دفع الوقت بود . تعویق به این معنا بود که : نیروهای
خود را گرد آورید و انقلاب را خفه کنید .

منتها امر رهبری فقط در بدو امر، و تنها در میان مردمان عقب مانده - تقریباً فقط در نزد مسلمانان - به دست روحانیون و فتوادها افتاد. روی هم رفته، جنبش ملی روستاها را آموزگاران و کارمندان ده نشین و کارگزاران و افسران دون پایه، و تا حدی نیز تجار، رهبری می‌کردند. در کنار روشنفکرهای روس و یا روس شده که از عناصر آبرومندتر و مرفه‌تر تشکیل می‌شدند، در شهرهای سرحدی لایه جوانتر دیگری شکل گرفت که با منشاء روستائی خود پیوندی نزدیکتر داشت و از ضیافت‌های شهر محروم بود. آنگاه این لایه به طور طبیعی وظیفه نمایندگی سیاسی توده بنیادی دهقانها را در امور ملی، و تاحدی نیز در امور اجتماعی، برعهده گرفت.

سازشکاران مناطق سرحدی گرچه در خصوص آمال ملی در برابر سازشکاران روس موضعی خصمانه گرفته بودند، اما به همان سنخ بنیادی تعلق داشتند و حتی بیشترشان همان نامها را بر خود نهاده بودند. سوسیال رولوسیونرها و سوسیال دموکراتهای اوکرائین، منشویکهای گرجستان و لتونی، و نیز "ترودوویکها" ی لیتوانی مانند همانهای خود در روسیه کبیر می‌کوشیدند انقلاب را در چارچوب یک رژیم بورژوائی محصور کنند. اما ضعف بورژوازی بومی در این مناطق، منشویکها و سوسیال رولوسیونرها را وادار کرد که در عوض ائتلاف، قدرت دولت را به دست خویش بگیرند. این سازشکاران سرحدی چون ناچار بودند که در خصوص مسائل کارگری و ارضی از حکومت مرکزی فراتر بروند می‌توانستند در برابر ارتش و کشور به عنوان مخالفان حکومت موقت ائتلافی ظاهر شوند، و این امتیاز بزرگی برای آنان بود. همه این عوامل، اگر هم به سازشکاران روس و سازشکاران سرحدی سرنوشت متفاوتی نبخشیدند، دستکم ضرباهنگ متفاوتی به صعود و سقوط آنان دادند.

سوسیال دموکراتهای گرجستان نه فقط دهقانهای تهیدست گرجستان صغیر را به دنبال خود می‌کشیدند، بلکه بر رهبری جنبش "دموکراسی انقلابی" برای تمام روسیه نیز ادعا داشتند - و در این راه از توفیق بی‌بهره نمی‌ماندند. در طی نخستین ماههای انقلاب، سردمدارهای روشنفکرهای گرجستان موطن خود را نه سرزمین ملی خود که ژیروندی دیگر تلقی‌اش می‌کردند، و معتقد بودند چنین مقدر شده که این ایالت خجسته جنوبی برای تمامی کشور رهبر بیافریند. در کنفرانس دولتی مسکو، چنکلی، از منشویکهای برجسته گرجستان، با غرور فراوان مدعی شد که گرجیها پیوسته، حتی در زمان تزار و در همه پستیها و بلندیها، گفته بودند: "فقط یک میهن واحد، آن هم روسیه." یک ماه بعد در کنفرانس دموکراتیک همین چنکلی فریاد زد که: "درباره ملت گرجستان چه بگوئیم؟ گرجستان تماماً کمر به خدمت انقلاب کبیر روسیه بسته است." و واقعا

هم درست است که هرگاه لازم می‌شد ادعاهای مناطق کوباگون بعدیل شوند و یا از حرکت بازایستند، سازشکاران کرجسان هم مانند سازشکاران یهود همواره "کمر به خدمت" بوروکراسی کبیر روس می‌بستند.

منتها این وضع فقط مادامی ادامه داشت که سوسیال دموکراتهای کرجستان هنوز امیدوار بودند بتوانند انقلاب را در چارچوب دموکراسی بورژوائی مهار کنند. هرچه خطر پیروزی توده‌ها به رهبری بلشویسم بزرگتر می‌شد، سوسیال دموکراتهای کرجستان به همان نسبت بیوندهای خود را با سازشکاران روس بیشتر می‌گسستند و با عناصر ارتجاعی کرجسان محذیر می‌شدند. بد محض آنکه شوراها به پیروزی رسیدند هواداران وحدت روسیه در کرجستان صلاهی جدائی در دادند، و نیشهای زرد میهن پرستی خود را برای سایر خلقهای ماوراء قفقاز نیز برهنه کردند.

این حجاب ملی اجتناب ناپذیر بر تضادهای اجتماعی - که در هر حال در سرحدات عموماً تکامل نیافته‌تر بود - به حویب توضیح می‌دهد که چرا انقلاب اکتبر در میان بسیاری از ملیتهای ستمدیده با مخالفت بیشتری رو به رو شد تا در روسیه مرکزی. اما از سوی دیگر، تعارض ملیتها به حکم ذات خود رژیم فوریه را بیرحمانه تکان داد و برای انقلاب در مرکز محیطی مطلوب پدید آورد.

در این شرایط، مخاصمات ملی با تضادهای طبقاتی توأم می‌شدند، شکل بسیار حادی به خود می‌گرفتند. خصومت دیرین ماسن دهقانهای لتونی و بارونهای آلمانی سدها هزارتن از لتونیهای زحمتکش را وادار کرد که در آغاز جنگ داوطلب شوند. هنگهای تیراندازی که از کارگران رراعی و دهقانهای لتونی تشکیل می‌شدند از بهترین نیروهای جبهه به شمار می‌رفتند. اما هم اینها در ماه مه از حکومت شورائی هواداری کرده بودند. ملیگرائی آنان فقط پوسته خارجی نوعی بلشویسم خام بود و بس. در استونی هم جریان مشابهی رخ داد. در روسیه سفید، با ملاکهای لهستانی یا لهستانی سدهاش، با نفوس یهودی شهرهای کوچک و بزرگش، و با مقامات روسی اش، دهقانهای ستم اندر ستم دیده چندی پیش از اکتبر، زیر تاثیر جبهه مجاور حشم ملی و اجتماعی خود را در مجرای بلشویسم ریخته بودند. در انتخابات مجلس موسسان، نوده عظیمی از روسهای سفید به بلشویکها رای دادند.

همه این جریانها، که شرف بیدار شده ملی را توأم با حشم اجتماعی در خود متمرکز کرده بودند، و این حشم را گاهی به پس و گاهی به پیش می‌راندند، جلوه بسیار روشنی در ارتش یافتند. در اینجا برای ایجاد هنگهای ملی تب شدیدی وجود داشت و حکومت مرکزی این هنگها را متناسب با برحوردستان به جنگ و به بلشویسم گاهی حمایت، گاهی تحمل، و گاهی دیگر سرکوب می‌کرد.

اما به طور کلی این هنگامها روز به روز نسبت به پتروگراد حالت خصمانه‌تری گرفتند .

لنین نبض " ملی " انقلاب را محکم در دست گرفته بود . او در مقاله مشهور " بحران فرا رسیده است " ، که در اواخر سپتامبر آن را نوشت ، مصرا خاطر نشان کرد که دایرهٔ ملیتها در کنفرانس دموکراتیک " در باب مسئلهٔ رادیکالیسم فقط از اتحادیه‌های کارگری فروتر بود ، و از حیث آرائی که در مخالفت با ائتلاف به‌صندوق ریخته بود (۴۰ از ۵۵) در سطحی بالاتر از دایرهٔ شوراها قرار داشت . " این بدان معنا بود که خلقهای ستمدیده به کلی از بورژوازی روسیه کبیر قطع امید کرده بودند . آنان هر روز بیشتر از روز پیش می‌کوشیدند که حقوق خود را از راه عمل مستقل ، لقمه به لقمه و به شکل تصرفات انقلابی ، به دست بیاورند .

در کنگرهٔ اکتبر بوریاتها در ورخنیودینسک دور دست ، ناطقی اعلام کرد که " انقلاب فوریه هیچ تغییری " در وضع مرز نشینها پدید نیاورده‌است . به نظر می‌رسید که جمع بندی او از اوضاع اگر هم جانبداری از بلشویکها را ضروری جلوه نداده بود ، دستکم رعایت نوعی بیطرفی دوستانه نسبت به بلشویکها را لازم تشخیص داده باشد .

کنگرهٔ سراسری سربازها در اوکراین ، که در همان روزهای قیام پتروگراد برگزار شد ، برای مبارزه بر علیه انتقال قدرت به شورای اوکراین قطعنامه‌ای به تصویب رساند ، اما در عین حال حاضر نشد قیام بلشویکهای روسیهٔ کبیر را " عملی ضد دمکراتیک " بخواند ، و قول داد که برای ممانعت از سرکوب قیام از اعزام سربازها جلوگیری کند و در این راه از هیچ اقدامی فروگذار نباشد . این ایهام که شاخص کاملی از مرحلهٔ خرده بورژوائی مبارزه ملی است ، کار انقلاب پرولتری را که قصد داشت نقطه پایانی بر همه ایهامها بگذارد ، تسهیل کرد .

از سوی دیگر محافل بورژوا در مناطق سرحدی که تا آن دم بلااستثناء و پیوسته به سوی قدرت مرکزی میل کرده بودند ، اینک نغماتی دائر بر جدائی طلبی سر دادند که در بسیاری از موارد از هرگونه مبنای ملی عاری بودند . بورژوازی بالتیک ، که تا همین دیروز به دنبال بارونهای آلمانی برای میهن پرستی هورا میکشید ، و نخستین سنگر رومانوفها به شمار می‌رفت ، اکنون در زیر پرچم جدائی طلبی بر علیه روسیهٔ بلشویک و برضد توده‌های خود به مخالفت برخاست . پدیده‌های عجیبتر دیگری هم در این راه دیده شدند . در روز بیستم اکتبر ، مبنای تشکیل یک دولت جدید پی‌ریزی شد : " اتحادیه‌های جنوب شرقی نیروهای قزاق ، کوه‌نشینهای قفقازی و مردمان آزاد جلگه‌ها . " در اینجا رهبران قزاقهای دن و کوبان و تایلر و آستراخان ، این سنگرهای اصلی مرکزیت

امپراطوری، ظرف چندماه به مدافعان دوآتشه^۱ اصل فدرالیسم تبدیل شدند، و بر این مبنا با رهبران کوه‌نشینها و دشت‌نشینهای مسلمان متحد گردیدند. قرار بر این شده بود که مرزهای این ساخت فدراتیو همچون سدی در برابر خطر بلشویسم، که از طرف شمال تهدیدشان می‌کرد، بایستد. منتها پیش از آنکه این جدائی طلبی ضدانقلابی بتواند به پایگاهی برای جنگ داخلی بر علیه بلشویکها تبدیل شود، مستقیماً با ائتلاف حاکم درافتاد و روحیه^۲ این ائتلاف را تضعیف کرد.

بدین سان مسئله^۳ ملیتها، همراه با سایر مسائل، به حکومت موقت کله^۴ مدوسائی* نشان داد که بر آن یکایک تارهای امیدهای مارس و آوریل به افعی نفرت و خشم تبدیل شده بودند.

نکاتی چند دربارهٔ مسئلهٔ ملیتها

حزب بلشویک در قبال مسئله^۵ ملیتها موضعی را که مآلاً ضامن پیروزی‌اش شد، به هیچ عنوان بلافاصله پس از انقلاب فوریه اتخاذ نکرد. این نکته نه تنها در مناطق سرحدی، که سازمانهای حزبی ضعیف و بی‌تجربه‌ای داشتند، که در پتروگراد هم صدق می‌کرد. حزب بلشویک در طی جنگ چنان ضعیف شده و سطح سیاسی و نظری کادرهایش چنان افت کرده بود که رهبران رسمی‌اش در خصوص مسئله^۶ ملیتها نیز تا بازگشت لنین موضعی بسیار آشفته و نیم‌بند داشتند.

ناگفته نماند که بلشویکها به پیروی از سنت خود از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش دفاع می‌کردند. اما این ضابطه را منشویکها هم به حرف قبول داشتند. متن دو برنامه همچنان یکسان باقی مانده بود. عامل تعیین‌کننده از مسئله^۷ قدرت تشکیل می‌شد. و رهبران موقت حزب از درک تضاد چارمناپذیر موجود مابین شعارهای حزب بلشویک پیرامون مسئله^۸ ملیتها، همچنانکه پیرامون مسئله^۹ کشاورزی، از یک سو، و ابقاء رژیم بورژوا-امپریالیست، حتی در لباس مبدل دموکراتیکش، از سوی دیگر، به کلی عاجز مانده بودند.

موضع دموکراتیک زمخت‌ترین بیان خود را از قلم استالین پیدا کرد. در روز بیست و پنجم مارس، استالین در مقاله‌ای پیرامون فرمان حکومت دائر بر الغاء محدودیتهای ملیتها، کوشید تا مسئله^{۱۰} ملیتها را در مقیاسی تاریخی مطرح سازد. او در این مقاله می‌نویسد: "مبنای اجتماعی ستمگریهای ملی، و قدرتی که

* مدوسا، از اساطیر یونان باستان، موجودی که به جای مو مار و افعی بر سر داشت و به هر کس می‌نگریست او را تبدیل به سنگ می‌کرد - مترجم فارسی.

این نوع ستمگریها را برمی‌انگیزد ، همانا اشرافیت زمینداری است که در سرایش زوال افتاده است . " اینکه ستم ملی در عصر سرمایه‌داری گسترش بیسابقه یافت و وحشیانه‌ترین تجلی خود را در سیاستهای استعماری پیدا کرد ، ظاهراً نکته‌ای است که از حیثهٔ معرفت این نویسندهٔ دموکرات‌منش فراتر بوده است . او ادامه می‌دهد : " در انگلستان ، یعنی در کشوری که قدرت مابین اشرافیت زمیندار و بورژوازی تقسیم شده است و دیری است که قدرت نامحدود این اشرافیت به سر آمده ، ستم ملی ملایمتر است و کمتر غیرانسانی - البته به استثنای سالهای جنگ ، چون در آن سالها قدرت به دست ملاکها افتاده (!) و در نتیجه ستم ملی به طرز چشمگیری افزایش یافته بود (ایذاء ایرلند و هندوستان) . " گناه ستم بر ایرلند و هندوستان به گردن ملاکهاست که - بدیهی است از طریق لویدجرچ - از برکت جنگ قدرت را تصرف کرده‌اند . استالین ادامه می‌دهد : " . . . در سوئیس و آمریکای شمالی ، یعنی در نقاطی که زمینداران بزرگ هیچگاه وجود نداشته و ندارند (!) ، در آنجا که قدرت تماماً در دست بورژوازی متمرکز است ، ملیتها آزادانه تکامل یافته‌اند ، و ستم ملی ، به طور کلی ، محلی برای تجلی نمی‌یابد . . . " نویسنده مسائل سیاهان ، سرخپوستها و مهاجران و استعمار را در ایالات متحده به کلی از یاد برده است .

نویسنده از این تحلیل کوتاه‌بینانه و اسفناک که صرفاً به مقابلهٔ فئودالیسم با دموکراسی می‌پردازد ، استنباطهای سیاسی تماماً لیبرال‌منشانه‌ای به عمل می‌آورد : " برداشتن اشرافیت فئودال از صحنهٔ سیاست ، و در ربودن قدرت از دست او ، دقیقاً به مثابهٔ خاتمه دادن به ستم ملی و ایجاد شرایط لازم برای آزادی ملی است . " استالین آنگاه می‌نویسد : " انقلاب روسیه تا آنجا که به پیروزی رسیده است ، به واقع این شرایط را به وجود آورده . . . " این عبارات از هرچه منشویکها راجع به این موضوع نوشته‌اند ، دفاعیهٔ اصولیتری برای " دموکراسی " امپریالیستی محسوب می‌شوند . استالین درست به همان شکل که ، همراه با کامنف ، امیدوار بود بتواند در سیاست خارجی از طریق تقسیم کار با حکومت موقت به صلحی دموکراتیک دست بیابد ، در سیاست داخلی هم در دموکراسی شاهزاده‌لووف " شرایط واقعی " آزادی ملی را پیدا کرده بود .

حقیقت مطلب آن است که سقوط سلطنت برای نخستین بار ثابت کرد که نه‌تنها ملاکهای مرتجع ، که نیز تمامی بورژوازی لیبرال ، و به دنبالش تمامی دموکراسی خرده‌بورژوازی ، همراه با پوستهٔ میهن‌پرست و فوقانی طبقهٔ کارگر ، همه با تساوی حقوق ملی - یعنی با الغاء امتیازات ملیت حاکم - به شدت مخالف بودند . کل برنامهٔ آنان از حدتخفیف ، زیوربندی ، و لاپوشانی دموکراتیک‌آبانهٔ برتری روسیهٔ کبیر فراتر نمی‌رفت .

در کنفرانس آوریل، استالین ضمن دفاع از قطعنامه، لنین پیرامون مسئله، ملیتها، از این نکته شروع می‌کند که: "ستم ملی آن نظامی است... آن تدابیری است که محافل امپریالیستی به کار می‌بندند." اما بلافاصله قهرا از خط خارج می‌شود و به موضع ماه مارس باز می‌گردد: "هرچه کشوری دموکراتیک باشد، ستم ملی در آن ضعیفتر است، و بالعکس." چنین است جمع‌بندی شخصی سخنران، و نه آنی که از لنین به عاریه گرفته است. این نکته که انگلستان دموکراتیک بر هندوستان فئودالی و کاستی ستم می‌راند، کماکان از دیدگاه تنگ نویسنده پنهان می‌ماند. استالین ادامه می‌دهد که برخلاف روسیه، جایی که "اشرافیت کهن زمیندار" سیطره داشته است، "در انگلستان و اتریش - مجارستان، ستم ملی هرگز به شکل قتل‌عام بروز نکرده است." گوئی اشرافیت زمیندار "هرگز" در انگلستان سیطره نداشته است، و گوئی اشرافیت زمیندار هم اکنون در مجارستان سیطره ندارد! ماهیت مرکب تکامل تاریخی که "دموکراسی" را به خفقان ملل ضعیف وامی‌دارد، برای استالین کتابی ناگشوده باقی مانده بود.

این نکته که روسیه به عنوان کشوری مرکب از ملیتها شکل گرفت، نتیجه، عقب‌افتادگی تاریخی اوست. اما عقب‌افتادگی مفهومی پیچیده و قهرا متناقض است. کشور عقب‌افتاده در ردپای کشورهای پیشرفته، و با حفظ فاصله، همیشگی، سیر نمی‌کند. در عصر اقتصاد جهان‌گستر، ملت‌های عقب‌مانده زیر فشار ملت‌های پیشرفته در زنجیره، عمومی تکامل درگیر می‌شوند و از فراز یک رشته مراحل بینابین می‌جهند. به علاوه، فقدان شکلهای و سنت‌های ریشه‌دار و جاافتاده، اجتماعی، کشور عقب‌مانده را، دستکم در یک محدوده، مشخص، کاملاً پذیرای آخرین کلام در علم و صنعت و اندیشه، جهانی می‌سازد. با این حال، عقب‌ماندگی همچنان همان عقب‌ماندگی است. تکامل کشور عقب‌مانده در کلیتش ماهیت متناقض و مرکبی به خود می‌گیرد. غلبه، افراط و تفریط‌های تاریخی خاص ساخت اجتماعی ملل عقب‌مانده است - از جمله غلبه، دهقان‌های عقب‌مانده و پرولتاریای پیشرفته بر شکل‌بندی‌های بینابین بورژوازی. در این میان وظایف یک طبقه به دوش طبقه‌های دیگر می‌افتد. در قلمرو مسئله، ملیتها نیز ریشه‌کنی بقایای قرون وسطی برعهده، طبقه کارگر می‌افتد.

در توصیف عقب‌ماندگی تاریخی روسیه، به عنوان یک کشور اروپائی، همین بس که این کشور ناچار شد دو توحش توامان، یعنی استیجار اجباری زمین و زاغه‌نشینی را در قرن بیستم از میان بردارد. اما روسیه در اجرای این وظایف، درست به علت تکامل دیرهنکامش، طبقات، احزاب، و برنامه‌های کاملاً نوینی را به کار گرفت. روسیه برای خاتمه‌دادن به افکار و روش‌های راسپوتین، به افکار و روش‌های مارکس احتیاج داشت.

البته در این کشور عمل سیاسی از تئوری سیاسی به مراتب بدویتر بود . زیرا دگرگون کردن چیزها دشوارتر از دگرگون کردن اندیشه‌هاست . با این حال ، تئوری فقط مقتضیات عملی را روشن می‌ساخت . ملیت‌های ستمدیده برای دستیابی به آزادی و خیزش فرهنگی ناچار بودند سرنوشت خود را به سرنوشت طبقه کارگر پیوند زنند . و برای رسیدن به این مقصود باید خویشان را از طوق رهبری حزب‌های بورژوا و خرده‌بورژواوی خود رها می‌ساختند- یعنی باید در شاهراه تکامل تاریخی دست به جهش بلندی به پیش می‌زدند .

تابع ساختن جنبش‌های ملی به روند بنیادی انقلاب ، که همان مبارزه طبقه کارگر برای کسب قدرت باشد ، نه فورا که در مراحل مختلف انجام گرفت - و به‌علاوه در مناطق مختلف شکل‌های متفاوتی به خود گرفت . در اوکراین و روسیه سفید و تاتارستان ، کارگرها و سربازها و دهقان‌ها به علت دشمنی با کرنسکی و جنگ و روس‌گردانی ، علیرغم رهبری سازشکار خود به متحدان قیام پرولتری تبدیل شدند . آنان که در ابتدا فقط از تکیه‌گاه‌های عینی بلشویسم به شمار می‌رفتند ، در مراحل بعدی ناچار شدند آگاهانه در شاهراه بلشویسم‌گام بگذارند . در فنلاند و لاتویا و استونی ، و متحد ضعیفتری نیز در اوکراین ، قشریندی جنبش‌ملی در ماه اکتبر شکل‌های آنچنان حادی به‌خود گرفته بود که فقط مداخله نیروهای خارجی توانست از موفقیت انقلاب پرولتری ممانعت کند . در شرق آسیائی ، آنجا که بیداری ملی به شکل‌های بدویتری صورت می‌گرفت ، جنبش ملی فقط رفته رفته و با تاخیر زیاد به زیر رهبری طبقه کارگر افتاد - و در واقع فقط پس از فتح قدرت به وسیله طبقه کارگر این امر صورت گرفت . اگر این جریان پیچیده و متناقض را در تمامیتش در نظر بگیرید ، یگانه استنتاج ممکن چنین است : جنبش ملی ، مانند جنبش ارضی ، سیل‌آسا به درون مجرای انقلاب اکتبر سرازیر شده بود .

روآوری برگشت‌ناپذیر و قهری‌توده‌ها از وظایف‌ابتدائی برای آزادی‌سیاسی و ارضی و ملی و از الغاء نظام ارباب رعیتی به شعار حاکمیت طبقه کارگر ، نه از تهییج‌گری‌های "عوام‌فریبانه" سرچشمه گرفت ، نه از طرح‌های پیش‌ساخته ، و نه بر خلاف تصور لیبرال‌ها و سازشکاران از نظریه "انقلاب پیگیر" ، بلکه این روآوری از ساخت اجتماعی روسیه و شرایط موقعیت جهانی ناشی شد . نظریه "انقلاب پیگیر" فقط جریان مرکب این تکامل را به ضابطه درآورد .

در اینجا مسئله تنها بر سر روسیه نیست . تابع شدن انقلاب‌های دیرهنگام ملی به انقلاب پرولتری از قانونی پیروی می‌کند که در سراسر جهان معتبر است . در قرن نوزدهم مسئله بنیادی جنگ‌ها و انقلاب‌ها در ایجاد بازارهای ملی برای نیروهای تولیدی نهفته بود ، حال آنکه مسئله قرن ما همانا رها ساختن نیروهای

تولیدی از محدودیتهای ملی دست‌وپاگیری است که به زنجیرهای آهنین نیروهای تولیدی تبدیل شده‌اند. انقلابهای ملی شرق، در مفهوم وسیع تاریخی، فقط مراحل معینی از انقلاب جهانی طبقه کارگر هستند، درست به همان شکل که جنبشهای ملی روسیه به پلکانی برای استقرار حاکمیت شورائی تبدیل شدند.

لنین نیروی انقلابی نهفته در تکامل ملیتهای ستمدیده را، چه در روسیه تزاری و چه در سراسر جهان، با ژرف‌نگری ستایش‌آمیزی ارزیابی کرده بود. آن "صلح‌طلبی" ریاکارانهای که جنگ سرکوبگرانه ژاپن را بر علیه چین و جنگ آزادی‌بخش چین را بر علیه ژاپن به یکسان "محکوم" می‌کند، در نظر لنین فقط سزاوار استهزاء بود و بس. در نظر او جنگ در راه آزادی ملی، در تقابل با جنگهای ستمگرانه امپریالیستی، صرفاً شکل دیگری بود از انقلاب ملی که بمنوبه خود همچون حلقه لازمی در مبارزه آزادی‌بخش طبقه کارگر جهانی عمل می‌کند.

با این حال، ارزیابی فوق در خصوص جنگها و انقلابهای ملی ابداً بدین معنا نیست که بورژوازی در ملتهای مستعمره و نیمه‌مستعمره رسالتی انقلابی برعهده دارد. برعکس، بورژوازی در کشورهای عقب‌افتاده از همان روزی که دندان شیری‌اش درمی‌آید در مقام عامل سرمایه خارجی رشد می‌کند، و با وجود نفرت بخیلانهاش به سرمایه خارجی، همواره در همه مواقع حساس با سرمایه خارجی از یک اردو سردرمی‌آورد. کمپرادوریسم چینی شکل کلاسیکی از بورژوازی استعماری است و کومین‌تانگ حزب کلاسیک کمپرادوریسم است. دوایر فوقانی خرده‌بورژوازی، از جمله قشر روشنفکر، ممکن است در مبارزات ملی نقشی فعال و گاهی نیز نقشی پرهیاهو برعهده بگیرند، اما اینها از ایفای نقشی مستقل به کلی عاجزند. فقط طبقه کارگر، آن هم در راس ملت، می‌تواند انقلاب ملی یا ارضی را به فرجام برساند.

خطای مرگبار پیروان ناخلف لنین، مخصوصاً استالین، عبارت از این است که آنان از تعلیمات لنین در خصوص اهمیت تاریخی و مترقی مبارزه ملل ستمدیده، به این نتیجه رسیده‌اند که بورژوازی در کشورهای مستعمره رسالتی انقلابی برعهده دارد. ناتوانی در فهم ماهیت‌پیگیر انقلاب در عصر امپریالیسم؛ شماسازی ملانقطی‌وار سیر انقلاب؛ تکه‌پاره کردن جریانی زنده و مرکب به مراحل مردم‌های که به تصور آنان لزوماً در زمان با یکدیگر فاصله دارند - همه این اشتباهات استالین را به تقدیس مبتذلانه دموکراسی و یا "دیکتاتوری دموکراتیک" کشانده‌اند، حال آنکه چنین امری در واقعیت جز دیکتاتوری امپریالیستی و یا دیکتاتوری طبقه کارگر چیز دیگری نمی‌تواند باشد. دار و دسته استالین گام به گام آن قدر در این راه پیش رفته‌اند که سرانجام به گسیختگی کامل از موضع لنین در قبال

مسئله ملیتها، و به سیاست فاجعه آمیزشان در چین رسیده‌اند.

در اوت ۱۹۲۷، استالین در نعارض با "اپوزیسیون" (تروتسکی، راکوفسکی، و دیگران) در جلسه عمومی کمسنه مرکزی بلشویکها چنین سخن گفت: "انقلاب در کشورهای امپریالیستی یک چیز است؛ در این قبیل کشورها بورژوازی... در همه مراحل انقلاب ضدانقلابی است... انقلاب در کشورهای مستعمره و وابسته چیز دیگری است... در این جور کشورها بورژوازی در مرحله و بارخ معینی می‌تواند از جنبش ملی کشورش بر علیه امپریالیسم پشتیبانی کند."

استالین در اینجا با لفاظیها و قیده‌های ملایم کننده جنبی، که صرفا از کمبود اعتماد به نفسش سرچشمه می‌گیرد، همان خصوصیات را که در ماه مارس زیور بورژوازی روس ساخته بود به بورژوازی کشورهای مستعمره منتقل کرده است. فرصت طلبی استالین، به پیروی از ذات عمیق این فرصت طلبی و گوئی بر اثر نوعی قانون جاذبه، از هر مجرائی که شده همواره راه خود را در یک جهت واحد باز می‌کند. گزینش استدلالهای نظری در این مورد صرفا جنبه تصادفی دارد.

این انتقال ارزیابی ماه مارس از حکومت موقت به حکومت "ملی" چین به همکاری سه‌ساله استالین با کومین‌تانگ منجر شد، و این سیاست به یکی از تکان دهنده‌ترین واقعیات تاریخی نوین منتهی گشت. بلشویسم پیروان ناخلف همچون ملازمی وفادار بورژوازی چین را درست تا یازدهم آوریل ۱۹۲۷ همراهی کرد، یعنی تا روز قتل عام خونین کارگران شانگهای به دست بورژوازی چین. استالین سعی می‌کرد هم‌زمانی خود را با چیانگ کایشک بدین نحو توجیه کند: "خطای بنیادی اپوزیسیون عبارت از این است که اپوزیسیون انقلاب ۱۹۰۵ را در روسیه - یعنی در یک کشور امپریالیستی که بر سایر خلقها ستم می‌راند - با انقلاب چین، این کشور ستم‌دیده، یکسان می‌داند... " حتی در مورد استالین هم شگفت‌انگیز است که چگونه هرگز به فکر او نرسیده که انقلاب روسیه رانه از دیدگاه ملتی که "بر سایر خلقها ستم می‌راند"، بلکه از روزه تجربه همین "سایر خلقها"ی روس، که کمتر از خلقهای چین ستم نکشیده‌اند، نگاه کند.

در میدان با عظمت تجاربی که روسیه در طی سه انقلاب خود به وجود آورد، همه اشکال مبارزات طبقاتی و ملی را می‌توان یافت مگر یک شکل خاص را: شکلی که در آن بورژوازی یک ملت ستم‌دیده نسبت به ملت خود نقشی آزادی بخش ایفاء کرده باشد. در همه مناطق سرحدی، بورژوازی بدون استثناء، و صرف نظر از رنگ آمیزی ظاهری‌اش، به بانکهای مرکزی و تراستها و سازمانهای تجاری، که همه اساسا کارگزار سرمایه سراسری روس بودند، وابسته بود. اینان بورژوازی را تابع جنبش روس‌گردانی می‌ساختند، و دوایر وسیعی از روشنفکرهای لیبرال و دموکرات را تابع بورژوازی می‌کردند. بورژوازی سرحدی هرچه "پخته" تر می‌بود،

به همان نسبت با دستگاه عمومی دولت پیوند نزدیکی می داشت . به طور کلی ، بورژوازی ملت ستمدیده نسبت به بورژوازی حاکم همان نقشی را بازی می کرد که بورژوازی حاکم نسبت به سرمایه مالی جهانی بازی می کرد . سلسله مراتب پیچیده تضادها و وابستگیها حتی یک روز اتحاد بنیادی این سه عامل را در مبارزه برعلیه توده های طاغی مخدوش نکرد .

در دوره ضدانقلاب (۱۹۱۷-۱۹۰۷) ، هنگامی که رهبری جنبشهای ملی به دست بورژوازی بومی افتاده بود ، اینها حتی از لیبرالهای روسی هم برای رسیدن به نوعی توافق قابل اجراء با دستگاه سلطنت روس تکاپوی بیشتری می کردند . بورژوازی لهستان ، بالتیک ، تاتار ، اوکرائین ، و یهود در ابراز میهن پرستی امپریالیستی با یکدیگر رقابت می کردند . پس از انقلاب فوریه ، اینان در پشت کادتها پنهان شدند - و یا ، مثل خود کادتها ، به پشت سازشکاران ملت خود رفتند . در پائیز ۱۹۱۷ ، بورژواهای ملت های سرحدی در راه تجزیه طلبی قدم گذاشتند ، آن هم نه در مبارزه برعلیه ستم ملی ، که در مبارزه بر ضد انقلاب قریب الوقوع پرولتری . روی هم رفته ، بورژواهای ملت های ستمدیده کمتر از بورژوازی روسیه کبیر با انقلاب دشمنی نکردند .

با همه این اوصاف ، درس تاریخی عظیم سه انقلاب در ذهن بسیاری از افرادی که شخصا در آن حوادث شرکت داشتند - مخصوصا ذهن استالین - هیچ اثری به جا ننهاده است . برداشت سازشکارانه ، یا بهتر بگوئیم برداشت خرده - بورژوائی از روابط متقابل طبقات در ملت های مستعمره ، همان برداشتی که انقلاب ۱۹۲۷-۱۹۲۵ چین را به هلاکت رسانید ، به وسیله پیروان ناخلف لنین حتی در برنامه بین الملل کمونیست هم گنجانده شده و این برنامه را در آن قسمت به دامی برای خلق های ستمدیده شرق تبدیل کرده است .

برای درک ماهیت واقعی سیاست لنین در قبال مسئله ملیتها ، بد نیست که با استفاده از روش تقابل ، سیاست لنین را با سیاست سوسیال دموکراتهای اتریش مقایسه کنیم . بلشویسم در سمت گیری خود روی انفجار یکرشته انقلاب های ملی ، و ادامه این انقلابها تا دهها سال ، حساب می کرد و کارگران پیشرو را هم بر همین اساس تعلیم می داد . حال آنکه سوسیال دموکراسی اتریش خود را بیچون و چرا با سیاست طبقات حاکم وفق داده بود ؛ بدین معنی که از شهروندی اجباری دهملیت در دستگاه سلطنت اتریش - مجارستان دفاع می کرد ، و در عین حال ، مطلقا ناتوان از ایجاد اتحادی انقلابی مابین کارگران این ملیتها مختلف ، آنان را در حزب و در اتحادیه های کارگری با حصارهای عمودی از یکدیگر جدا

می ساخت. کارل رنر، کارگزار فاضل سلسله هاپسبورگ، هرگز از کند و کاو در مرکبدهای مارکسیسم اتریشی در جستجوی وسیله‌ای برای جوان سازی حکومت هاپسبورگها خسته نمی شد - تا آنکه یکروز ناگهان متوجه شد که سلطنت اتریش - مجارستان سر به نیست شده و او هنوز برای لاشماش نظریه پردازی می کند. پس از انهدام "امپراتوریهای مرکزی"، سلسله هاپسبورگ بار دیگر کوشید تا پرچم فدراسیون ملل خودمختار را زیر گرز خود بیفزاید. آنگاه برنامه رسمی سوسیال دموکراسی اتریش، که بر اساس تکامل مسالمت آمیز در چارچوب دستگاه سلطنت بنا شده بود، در یک چشم به هم زدن به برنامه خود سلطنت تبدیل شد، و در این میان خون و کثافت جنگ چهار ساله سلطنت هم به سیمایش نشست. اما آن طوق زنگار گرفته‌ای که ده ملیت را به یکدیگر پیوند زده بود تکه پاره شد، و شیرازه اتریش - مجارستان بر اثر نیروهای گریز از مرکز درونی، که جراحی ورسای تشدیدشان کرده بود، از هم گسست. آنگاه دولت‌های جدید تشکیل و دولت‌های قدیم بازسازی شدند. آلمانیهای اتریشی بر لب پرتگاه معلق مانده بودند. اینک مسئله آنها دیگر بر سر حفظ قیادتشان بر سایر ملل دور نمی زد، بلکه عبارت از احتراز از افتادن به زیر یوغ اجنبی بود. در این گیرودار، اوتوبواوئر، که نمایندگی جناح "چپ" سوسیال دموکراسی اتریش را برعهده داشت، این لحظه را برای پیش کشیدن فرمول حق حاکمیت ملل مناسب تشخیص داد. برنامه‌ای که باید در طول دهه‌های پیشین الهام بخش مبارزه طبقه کارگر بر علیه هاپسبورگها و بورژوازی حاکم می بود، اینک همچون وسیله بقای نفس برای ملتی که تا دیروز سیادت کرده اما امروز از طرف خلقهای آزاد شده اسلاو در معرض خطر قرار گرفته بود، مورد استفاده قرار گرفت. درست به همان شکل که برنامه اصلاح طلبانه سوسیال دموکراسی اتریش در یک چشم به هم زدن به دستاویزی برای سلطنت محتضر تبدیل شده بود، فرمول حق حاکمیت نیز، پس از اخته شدن به دست مارکسیستهای اتریش، برای بورژوازی آلمان به لنگرگاه نجات تبدیل شد.

در روز سوم اکتبر ۱۹۱۸، هنگامی که مسئله دیگر کمترین ارتباطی با نمایندگان سوسیال دموکرات "رایشرات" نداشت، این نمایندگان با بزرگ منشی تمام حق حاکمیت خلقهای امپراتوری پیشین را به رسمیت شناختند. در روز چهارم اکتبر، احزاب بورژوا هم برنامه حق حاکمیت را پیشه کردند. آنگاه سوسیال دموکراتها، که امپریالیستهای اتریش - آلمان را فقط یک روز پشت سر نهاده بودند، بلافاصله بار دیگر سیاست انتظار خود را از سر گرفتند، آن هم در حالی که هنوز مطمئن نبودند اوضاع به کدام سو خواهد چرخید و ویلسون چه خواهد گفت. فقط در روز سیزدهم اکتبر، یعنی هنگامی که سقوط قطعی ارتش و

سلطنت ، به قول اوتوباوئر " موقعیت انقلابی مهمی را پدید آورد که برنامه ملی ما برای آن طرحریزی شده بود ، " مارکسیستهای اتریشی مسئله حق حاکمیت را به شکلی عملی مطرح ساختند . به راستی که اینک دیگر چیزی برای باختن نداشتند . باوئر صریحا توضیح می دهد که : " بورژوازی ملی آلمان پس از درهم شکستن حاکمیتش بر سایر ملل ، آن رسالت تاریخی ای را که در راهش داوطلبانه به جدائی از میهنش آلمان تن داده بود ، تمام شده محسوب کرد . " بدین سان برنامه جدید ، نه به این دلیل که ستمدیدگان نیازش داشتند ، بلکه به این دلیل که به جریان افتاد که دیگر برای ستمگران خطری در برداشت . طبقات دارا ، که از لحاظ تاریخی به گوشه تنگی رانده شده بودند ، خود را ناگزیر دیده بودند که انقلاب ملی را از لحاظ قضائی به رسمیت بشناسند ، و مارکسیسم اتریشی هم فرصت را غنیمت شمرد و به آن انقلاب از لحاظ نظری مشروعیت بخشید . آنان می گفتند : این انقلابی پخته و به موقع و از لحاظ تاریخی آمادگی کامل داشته است - در هر حال دیگر کار از کار گذشته . روح سوسیال دموکراسی در اینجا همچون کف دست در پیش چشمان است !

حدیث انقلاب اجتماعی حدیثی دیگر بود ، چون ممکن نبود چنین انقلابی از طرف طبقات دارا به رسمیت شناخته شود . انقلاب اجتماعی باید به تعویق می افتاد ، تن به سازش می داد ، و تلاًلو هرگونه افتخار از آن گرفته می شد . از آنجا که امپراتوری در امتداد سست ترین بخیه ، که همان بخیه ملی باشد ، ترک برداشته بود ، اوتوباوئر در خصوص ماهیت انقلاب چنین نتیجه گیری کرد : " این انقلاب به هیچ عنوان انقلابی اجتماعی نبود ، بلکه یک انقلاب ملی بود . " در حقیقت امر ، آن جنبش از همان بدو امر محتوای عمیق اجتماعی - انقلابی داشت . در ماهیت " تماما ملی " اش همین بس که طبقات دارای اتریش از متفقین علنا دعوت کردند که تمامی ارتش را به اسارت بگیرند . بورژوازی آلمان هم به ژنرال ایتالیائی التماس کرده بود که شهر وین را با نیروهای ایتالیائی به تصرف خود درآورد !

این تفکیک ملانقطی و مبتذلانه شکل ملی از محتوای اجتماعی در روند انقلاب ، چنانکه گوئی آن شکل و این محتوا دو مرحله مستقل تاریخی را تشکیل می دهند - در اینجا می بینیم که چگونه اوتوباوئر به استالین نزدیک می شود ! - هدفی به غایت فایده طلبانه داشت . غرض از آن توجیه همکاری سوسیال دموکراسی با بورژوازی در مبارزه بر علیه خطر انقلاب اجتماعی بود و بس .

اگر مانند مارکس معتقد باشیم که انقلاب لوکوموتیو تاریخ است ، آنگاه مارکسیسم اتریشی را باید ترمز تاریخ بدانیم . حتی پس از سقوط سلطنت ، سوسیال دموکراسی که به مشارکت در حکومت دعوت شده بود ، هنوز نمی توانست

تصمیم به جدائی از دولت پیشین هاپسبورگ بگیرد. انقلاب "ملی" کار خود را منحصر به تقویت وزرای پیشین کرد، بدین معنی که مشتی دبیرکل هم در اختیار آنان گذاشت. فقط پس از نهم اکتبر، یعنی هنگامی که انقلاب آلمان هوهنزولرنها را برانداخته بود، سوسیال‌دموکراتهای اتریش به "شورای دولت" پیشنهاد کردند که اعلام جمهوری کند، و در این میان با ترساندن شرکای بورژوازی خود از جنبش توده‌ها، بورژوازی را ناچار کردند به این کار رضایت دهد، حال آنکه خود نیز تا مغز استخوان از جنبش توده‌ها می‌هراسیدند. اوتوباوئر با لحنی طعنه‌آمیز و بیخردانه می‌گوید: "سوسیالیستهای مسیحی که در روزهای نهم و دهم نوامبر هنوز از سلطنت جانبداری می‌کردند، در روز یازدهم نوامبر تصمیم گرفتند که به مقاومت خود پایان دهند...". سوسیال‌دموکراتها دو روز تمام از این حزب "صدسیاه سلطنت" جلوتر بودند! به راستی که همه‌ی حماسه‌های بشریت در برابر این تهور انقلابی رنگ می‌بازند.

سوسیال‌دموکراسی اتریش به رغم خواست خویش از همان آغاز انقلاب خود به خود در راس ملت قرار گرفت، درست به همان شکل که منشویکها و سوسیال رولوسیونرهای روسیه در راس ملت خود قرار گرفته بودند. او نیز مانند آنان بیش از هر چیز از قدرت خویشتن می‌ترسید. سوسیال‌دموکراتها کوشیدند که در حکومت ائتلافی حتی‌المقدور جای کوچکتری را اشغال کنند. اوتوباوئر این نکته را چنین توضیح می‌دهد: "این واقعیت که سوسیال‌دموکراتها در ابتدا فقط خواستار مشارکت محدود خود در حکومت بودند، با ماهیت تماما ملی انقلاب سازگار بود." این جماعت مسئله قدرت را نه براساس تناسب واقعی نیروها، یا قدرت جنبش انقلابی، یا ورشکستگی طبقات حاکم، و یا نفوذ سیاسی حزب، که با برجسب کوچکی حل و فصل کردند که "انقلاب تماما ملی" نام داشت و به دست قالب‌گیرهای خرمرد رند به سیر واقعی حوادث چسبانده شده بود.

کارل رنر در مقام دبیر کل شورای دولت در انتظار آرام گرفتن توفان نشست. سایر رهبران سوسیال‌دموکرات نیز خود را به معاونان وزرای بورژوا تبدیل کردند. به کلام دیگر، سوسیال‌دموکراتها زیر میزهای وزارتخانه‌ها پنهان شدند. اما توده‌ها حاضر نبودند از پوسته هسته‌ای تغذیه کنند که مغزش را مارکسیستهای اتریش برای بورژوازی کنار گذاشته بودند. کارکرها و سربازها وزرای بورژوا را بیرون راندند و سوسیال‌دموکراتها را وادار کردند که از مخفیگاه بیرون بیایند. اوتوباوئر، نظریه‌پرداز بی‌همتا، این نکته را هم توضیح داده است: "فقط حوادث روزهای بعد، با کشاندن انقلاب ملی به حیطه انقلاب اجتماعی، وزنه ما را در حکومت افزایش داد." ترجمه این گفته به زبان مفهوم چنین است: زیر فشار توده‌ها، سوسیال‌دموکراتها ناچار شدند از زیر میزها به بیرون

بخزند .

اما این امر عملکرد آنان را لحظه‌ای عوض نکرد . آنان قدرت را به دست گرفتند ، اما فقط برای آنکه با رومانتیسم و ماجراجویی به جنگ پردازند . این عناوینی بود که این چاپلوسان به همان انقلاب اجتماعی‌ای داده بودند که "وزنه" آنان را در حکومت افزایش داده بود . اگر این مارکسیستهای اتریشی در سال ۱۹۱۸ توانستند ماموریت خود را در مقام فرشته‌های نکهبان کردیتانشالت وین با موفقیت به انجام برسانند و کردیتانشالت را از گزند رومانتیسم طبقه کارگر در امان نگاه دارند ، دلیلش آن بود که از جانب یک حزب اصیل انقلابی به هیچ مانعی برنخوردند .

روسیه و اتریش - مجارستان ، کشورهایی که هر دو مرکب از ملیتها هستند ، با سرنوشت اخیر خود تفاوت موجود مابین بلشویسم و مارکسیسم اتریشی را مهمور ساخته‌اند . لنین در طول یک دهه و نیم ، در تعارض بی‌امان با همه انواع ملیت‌پرستی روس کبیر ، از حق کلیه ملل ستم‌دیده در جدائی از امپراتوری تزارها دفاع کرد . بلشویکها را متهم به تمایل به تجزیه روسیه می‌کردند ، اما این تعبیر جسورانه انقلابی از مسئله ملیتها ، اعتماد خلل‌ناپذیر خلقهای کوچک و ستم‌دیده روسیه تزاری را به بلشویسم برانگیخت . در آوریل ۱۹۱۷ ، لنین گفت : "اگر اوکرائینیها ببینند که ما دارای جمهوری شورائی هستیم ، از ما جدا نخواهند شد ، اما اگر جمهوری میلی‌یوکوفی داشته‌باشیم جدا خواهند شد . " بعدا ثابت شد که حق با او بوده است . تاریخ محک بی‌ظنیری برای ارزیابی این دو سیاست در قبال مسئله ملیتها فراهم آورده است . اتریش - مجارستان ، که طبقه کارکش در راستای سیاسی بزدلانه و نیم‌بند تعلیم یافته بود ، زیر یک تکان شدید تکه‌پاره شد ، مضافا براینکه ابتکار عمل را در این راه عمدتا شاخه‌های ملی حزب سوسیال دموکرات در دست داشتند ، حال آنکه در روسیه برفراز ویرانه‌های تزاریسم دولت جدیدی مرکب از ملینها تشکیل شده است که اجزای مختلفش هم از لحاظ اقتصادی و هم از حیث سیاسی به وسیله حزب بلشویک محکم به هم جوش خوردند .

سرنوشت بعدی اتحاد جماهیر شوروی هرچه باشد - و هنوز خیلی مانده است که این کشور به ساحل آرامش برسد - سیاست لنین در قبال مسئله ملیتها جای خود را در میان گنجینه‌های جاودان بشریت باز خواهد کرد .

فصل سوم

خروج از پیش-پارلمان ومبارزه برای کنگره شوراها

هر روز اضافه جنگ جبهه را متلاشتر می‌کرد، حکومت را تضعیف می‌ساخت و به موقعیت بین‌المللی کشور آسیب می‌رساند. در اوایل ماه اکتبر، نیروهای دریائی و هوائی آلمان دست به عملیات وسیعی در خلیج فنلاند زدند. ملوانهای بالتیک شجاعانه جنگیدند و سعی کردند راههای پتروگراد را صیانت کنند. اما آنان به نحوی روشنتر و عمیقتر از هر واحد دیگری در جبهه تناقض موجود در موقعیت خود را درک می‌کردند، چون از یک سو پیشقراولان انقلاب بودند و از سوی دیگر ناخواسته در جنگ امپریالیستی شرکت داشتند. آنان از طریق بیسیمهای کشتیهای خود به چهار گوشه آفاق پیام می‌فرستادند و کمک بین‌المللی انقلابی می‌طلبیدند. "در صورت حمله نیروهای برتر آلمان، ناوگان ما در نبردی نابرابر از پای در خواهد آمد. حتی یک فروند از کشتیهای ما از نبرد رو بر نخواهند تافت. این ناوگان بهتان خورده و آزار دیده وظیفه خود را به جا خواهد آورد... اما نه به فرماندهی آن بناپارت فلک‌زده روسی که فقط از برکت صبر دراز انقلاب حکمرانی می‌کند... نه به نام معاهدات فرمانروایانمان با متفقین، همان معاهداتی که دستهای آزادی روسیه را در زنجیر کرده‌اند... خیر، بلکه به نام دفاع از کانون آتشین انقلاب، پتروگراد. "در آن دم که امواج دریای بالتیک از خون برادران ما گلگون می‌شوند، و در همان حال که خیزابها جنازه‌های آنان را فرومی‌بلعند، ما بانگ درمی‌دهیم که: ... خلقهای ستمدیده جهان! پرچم طغیان را برافرازید!"

این کلمات پیرامون رزمها و قربانیان میان‌تهی نبودند. ناوگان رزمناو (اسلاوا) را از دست داده و پس از نبرد پس نشسته بود. آلمانها مجمع‌الجزایر مون-سوند را تسخیر کرده بودند. صفحه سیاه دیگری در کتاب جنگ ورق خورده بود. حکومت تصمیم گرفت این ضربه تازه نظامی را به عنوان بهانه‌ای برای انتقال پایتخت به کار بگیرد. این اندیشه دیرین در هر فرصت مناسبی رخ نشان می‌داد. نه آنکه تصور کنید محافل حاکم علاقه خاصی به مسکو داشتند،

بلکه آنان از پتروگراد بیزار بودند. ارتجاع سلطنت طلب، لیبرالها، و دموکراسی همه به نوبت می‌کوشیدند تا پایتخت را بدنام کنند، او را به زانو درآورند، نفش را بگیرند. دواآتسه‌ترین میهن پرستان اینک به مراتب از پتروگراد متنفرتر بودند تا از برلین.

مسئلهٔ تخلیهٔ پایتخت به عنوان امری سخت عاجل مطرح شده بود. برای انتقال حکومت و پیش-پارلمان فقط دوهفته منظور شد. همچنین بنا شد کارخانه‌هایی که کارشان به امر دفاع مربوط می‌شد در اسرع وقت به جای دیگری منتقل شوند. کمیتهٔ اجرائی مرکزی هم به عنوان یک "نهاد خصوصی" باید خود مواظب خویشتن می‌بود.

کادتهای بانی این نقشه می‌دانستند که انتقال حکومت به تنهایی مسئلهٔ آنان را حل نخواهد کرد، اما بر آن بودند که کانون عفونی انقلاب را بعد از طریق گرسنگی و مرض و فرسودگی به اسارت خود درآورند. از همان اوان، محاصرهٔ درونی پتروگراد آغاز شده بود. کارخانه‌ها از دریافت سفارشات خود محروم شده بودند؛ عرضهٔ سوخت سه‌چهارم کاهش یافته بود؛ وزارت خواروبار مانع از رسیدن احشام به پایتخت می‌شد؛ نقل و انتقال محموله‌ها در شبکهٔ راه‌آهن مارینسکی متوقف شده بود.

رودزیانکوی جنگ‌دوست، رئیس همان دومائی که حکومت سرانجام در آغاز ماه اکتبر منحل اعلامش کرد، در اوترو روسی، روزنامهٔ لیبرال مسکو، صریحا از خطر نظامی موحشی که پایتخت را به تهدید گرفته بود سخن گفت: "من به خود می‌گویم، خدا کمکش کند، خدا پتروگراد را کمک کند... در پتروگراد ابراز نگرانی می‌شد که مبادا برخی نهادهای مرکزی (یعنی شوراها و سازمانهایی از این قبیل) نابود شوند. من جواب دادم که نابودی این نهادها مایهٔ مسرت من خواهد شد، چون اینها جز شر و تباهی چیز دیگری برای روسیه به ارمان نیاورده‌اند." درست است که با تسخیر پتروگراد ناوگان بالتیک هم یقینا نابود می‌شد، اما رودزیانکو از این بابت هم شکایتی نداشت: "کشتیهای آنجا تماما فاسد شده‌اند." از برکت ناتوانی رودزیانکو در گاز گرفتن زبان خود، مردم روسیه فرصت کردند خصوصی‌ترین افکار اشراف و بورژوازی روسیه را دریابند.

کاردار روسیه در لندن گزارش داده بود که ستاد نیروی دریائی بریتانیا، با وجود تمام استمدادهائی که از آنان شده بود، کمک به متحد خود رادربالتیک مقدور نمی‌دانستند. فقط بلشویکها نبودند که این پاسخ را به این معنی تعبیر کردند که متفقین نیز همانند دوایرصدرنشین میهن پرست در خودروسیه چشمشان فقط به فوآندی بود که حملهٔ آلمانها به پتروگراد نصیب آرمان مشترکشان می‌کرد. کارگرها و سربازها هم مخصوصا پس از اعترافهای رودزیانکو می‌دانستند که

حکومت آگاهانه آماده می‌شد تا آنان را به مدرسه ژنرال لودندورف و هوفمان بفرستند .

در روز ششم اکتبر، بخش سربازها در شوراها با یکپارچگی بیسابقه‌ای قطعنامه تروتسکی را به تصویب رساند . در این قطعنامه آمده بود : " اگر حکومت موقت توانائی دفاع از پتروگراد را ندارد ، یا باید صلح کند و یا جای خود را به حکومت دیگری بدهد . " کارگران هم به همین شکل آشتی‌ناپذیر بودند . آنان پتروگراد را دژ خود می‌دانستند . امیدهای انقلابی آنان به این شهر پیوند خورده بود . آنها به هیچ عنوان قصد تسلیم پتروگراد را نداشتند . سازشکاران هم متوحش از خطر نظامی ، تخلیه پایتخت ، خشم سربازها و کارگرها و برآشفته‌گی همه مردم ، زنگ خطر را به صدا درآوردند : پتروگراد را نباید به هوسبازی سرنوشت بسپریم . حکومت چون متقاعد شد که کوشش در تخلیه پتروگراد با مقاومتی همه‌جانبه مواجه خواهد شد ، شروع به عقب‌نشینی کرد : خودتان که بهتر می‌دانید ، ما آن قدرها که نگران میعادگاه مجلس موسسان بودیم ، بر جان خود بیم نداشتیم . اما این موضع را هم نتوانستند نگاه دارند . یک هفته هم طول نکشید که حکومت به ناچار اعلام کرد که نه تنها خود قصد ماندن در کاخ زمستانی را دارد ، بلکه کماکان مصمم است که مجلس موسسان را در کاخ توريد تشکیل دهد . این اعلامیه هیچ‌چیز را در اوضاع نظامی و سیاسی تغییر نداد . اما همین اعلامیه بار دیگر قدرت سیاسی پتروگراد را برملا ساخت . پتروگراد برانداختن حکومت کرنسکی را رسالت خود می‌دانست و حاضر نبود به آن حکومت اجازه دهد که از چار دیواری خود بگریزد . فقط بلشویکها بعدا توانستند پایتخت را به مسکو انتقال دهند . آنان بدون آنکه با کمترین مشکلی مواجه شوند این امر را به انجام رساندند ، چون این کار برای آنان واقعا یک حرکت استراتژیک محسوب می‌شد . گریز آنان از پتروگراد هیچ گونه دلیل سیاسی نمی‌توانست داشته باشد .

حکومت آن اعلامیه ندامت‌آمیز را درباره دفاع از پایتخت به درخواست اکثریت سازشکار کمیسیون شورای جمهوری روسیه ، یا به عبارت دیگر " پیش - پارلمان " ، صادر کرده بود . این سازمان شگرف سرانجام موفق شده بود پا به عالم هستی نهد . پلخانوف که بذله‌گوئی را دوست می‌داشت و راه و رسم این کار را هم خوب بلد بود ، این شورای عاجز و ناپایدار جمهوری را " مرغدانی " می‌نامید . این تسمیه از حیث سیاسی به هیچ‌وجه نادرست نیست . منتها ضروری است اضافه کنیم که ظاهر مرغدانی پیش - پارلمان معظمتر و مجللتر از آن بود که بتوان واقعا مرغدانی‌اش نامید : کاخ پرشکوه مارینسکی که قبلا به شورای دولتی وزرا پناه داده بود ، اینک برای این مرغدانی در نظر گرفته شد . تضاد موجود

مابین این کاخ مجلل از یک سو و انستیتوی اسمولنی، کثیف و انباشته از بوی سربازها، از سوی دیگر، بر سوخانوف تاثیری عمیق به جا نهاد: او معترف است که: "در میان این همه جلال، آدمی میل به غنودن می‌کرد، و کار و مبارزه و گرسنگی و جنگ و ویرانی و هرج و مرج و کشور و انقلاب را از یاد می‌برد." اما برای آسایش و فراموشی وقت چندانی باقی نمانده بود.

اکثریت به اصطلاح "دموکراتیک" پیش - پارلمان مرکب از ۳۰۸ تن بود: ۱۲۰ سوسیال رولوسیونر، مشتمل بر ۲۰ سوسیال رولوسیونر چپ، ۶۰ منشویک با گرایشهای گوناگون، و ۶۶ بلشویک؛ پس از اینها نمایندگان تعاونیها و کمیته‌های اجرائی دهقانان، و غیروذلك قرار داشتند. طبقات دارا ۱۵۶ کرسی را به خود اختصاص داده بودند، و نیمی از این تعداد به کادتها تعلق داشت. همراه با نمایندگان تعاونیها و قزاقها اعضای کم‌وبیش محافظه‌کار کمیته‌های اجرائی کرنسکی، جناح راست درمورد پارهای از مسائل به‌احراز اکثریت نزدیک شد. بدین ترتیب، توزیع کرسیها در آن مرعدانی دنج با همه‌ی خواستهای مبرم مردم، چه در شهر و چه در روستا، در تناقض فاحش قرار داشت. به علاوه، برخلاف ترکیب بی‌آب و رنگ شوراها و جاهای دیگر، کاخ مارینسکی "گل سرسبد ملت" را در چارودیواری خود گرد آورده بود. تا آنجا که اعضای پیش - پارلمان فارغ از رقابتهای انتخاباتی، اعمال نفوذهای محلی و رجحانهای ایالتی انتخاب شده بودند، هر یک از گروههای اجتماعی و هریک از احزاب برجسته‌ترین رهبران خود را به این سازمان فرستاده بود. به قول سوخانوف، اعضای پیش - پارلمان "فوق‌العاده درخشان" بودند. میلی‌یوکوف می‌گوید، در نخستین اجلاس پیش - پارلمان، باری سنگین از قلب بسیاری از شکاکان برداشته شد: "اگر مجلس موسسان هم به همین خوبی از آب درآمد، کمال سعادت خواهد بود." گل سرسبد ملت خویشتن را در آئینه‌های کاخ بامسرت تمام نظاره می‌کرد و از یاد می‌برد که گلی عقیم است.

کرنسکی ضمن افتتاح شورای جمهوری در روز هفتم اکتبر، فرصت را غنیمت شمرد و اظهار کرد که گرچه حکومت صاحب "تمامی قدرت" است، با این حال حاضر است به "پیشنهادهای واقعا ارزشمند" گوش فرادهد. یعنی گرچه حکومت خودگامه است، اما هنوز ادعای فرهیختگی دارد. در هیئت رئیسه، مشتمل بر پنج عضو و به ریاست آوکسننتیف، یک کرسی به بلشویکها عرضه شد: اما این کرسی اشغال نگردید. کارگردانهای این کم‌دی رقتبار و نامیمون سخت اندوهگین شدند. همه انتظار داشتند که در آن گشایش ملال‌انگیز و در آن روز گرفته‌بارانی، عملیات بلشویکها جالبترین پرده‌های نمایش از آب درآمد. بنا به گفته‌ی سوخانوف، در راهروهای کاخ مارینسکی، "شایعه‌ی جنجال‌برانگیزی" در افواه بود: "تروتسکی

با دو یا سه رای اکثریت را به دست آورده است . . . و بلشویکها قصد دارند از پیش - پارلمان خارج شوند . " در حقیقت امر تصمیم به خروج علنی از کاخ مارینسکی ، در جلسه گروه بلشویکها در روز پنجم اکتبر اتخاذ شده بود ، آن هم به اتفاق آراء به استثنای یک رای . چنین بود دامنه نوسان به چپ در طی دو هفته پیش ! فقط کامنف به موضع اولیه خود وفادار مانده بود - یا بهتر بگوئیم فقط او جرئت یافت از آن موضع دفاع کند . کامنف در بیانیه ویزهای خطاب به کمیته مرکزی ، خط مشی اتخاذ شده را صریحا " بسیار خطرناک برای حزب " توصیف کرد . شک و تردید پیرامون نیات بلشویکها تشویش خاصی در پیش - پارلمان ایجاد کرد . آنان بیش از آنکه از سقوط رژیم بترسند ، از " فضاخت " در پیش چشمان دیپلماتهای دول متفق ، که با هلهله میهن پرستانه اکثریت روبه رو شده بودند ، واهمه داشتند . سوخانوف روایت می کند که چگونه یک مقام رسمی - شخص آوکسنتیف - به نزد بلشویکها فرستاده شد تا پیشاپیش بپرسد : حال چه رخ خواهد داد ؟ تروتسکی به او پاسخ داده بود : " هیچ چیز ، هیچ چیز ، فقط یک تیر کوچولو از لوله تپانچه . " پس از گشایش جلسه و تعیین آئین نامه ای که از دوما ی دولتی به وام گرفته شده بود ، به تروتسکی ده دقیقه وقت داده شد تا به نام بلشویکها بیانیه ویژه ای را ارائه دهد . سکوتی مطلق برتالار فرمان می راند . در آغاز بیانیه گفته شد که حکومت هنوز هم همان قدر لاقید است که پیش از کنفرانس دموکراتیک لاقید بود ، همان کنفرانسی که به اصطلاح برای مهار کردن کرنسکی تشکیل شده بود ، و نیز گفته شد که عده نمایندگان طبقات دارا در این شورای موقت به اندازه ای است که آن تعداد ایدا در استحقاقشان نیست . اگر بورژوازی واقعا خود را برای مجلس موسسان ، که قرار است تا یک ماه و نیم دیگر تشکیل شود ، آماده می کند ، پس دیگر دلیلی ندارد که رهبران بورژوازی اینچنین خشماگین به دفاع از لاقیدی حکومت برخیزند ، آن هم در برابر ترکیب فرمایشی پیش - پارلمان . " اساس مطلب این است که طبقات بورژوا تصمیم گرفته اند مجلس موسسان را نابود کنند . " این ضربه درست هدف گیری شده بود ، و به همین دلیل جناح راست با هیاهوی بیشتری به اعتراض برخاست . سخنران بدون دور شدن از متن بیانیه ، سیاست قضائی و صنعتی حکومت را مردود شمرد . حتی اگر هدفنان آگاهانه شوراندن توده ها می بود ، باز هم نمی شد سیاست دیگری اتخاذ کرد . " طرح تسلیم پایتخت انقلابی را به نیروهای آلمانی . . . ما به عنوان حلقه ای طبیعی در سیاستی عمومی که در جهت پشتیبانی . . . از یک دسیسه ضدانقلابی طرح ریزی شده است ، تلقی می کنیم . " در این نقطه موج اعتراضات به توفان مبدل شد . فریاد پشت فریاد درباره برلین و طلای آلمان و قطار دربسته - و در آن میان ، همچون تکه های شیشه ای شکسته در گل ولای ، دشنامهای

چندش آور. در اسمولنی کثیف و درهم ریخته و سراسر آغشته به اخ و تف سربازان، حتی در حین داغترین برخوردها، کلماتی از این قبیل هرگز شنیده نشده بود. سوخانوف می نویسد: "برای تجسم فضای میخانه‌های پست، که بر دوما‌ی دولتی با آن نمایندگان دستچین شده‌اش هم حاکم بود، فقط باید وارد محیط فخم کاخ مارینسکی می شدی."

سخنران با گشودن راه خود از میان این انفجارهای نفرت آمیزی که متناوبا لحظاتی از سکوت را به دنبال داشتند، گفته خود را چنین به اتمام رساند: "خیر، بلشویکها اعلام می کنند که ما با این حکومت خائن به مردم و با این شورای چشمک زننده به ضدانقلاب هیچ وجه مشترکی نداریم... ما ضمن خروج از شورای موقت، کارگراها و سربازها و دهقانهای سراسر روسیه را به هشیاری و شجاعت فرامی خوانیم، پتروگراد در خطر است! انقلاب در خطر است! خلق در خطر است!... روی سخن ما با مردم است. تمام قدرت به دست شوراها!" به محض پائین آمدن سخنران از سکوی خطابه، شصت هفتاد تن بلشویک حاضر در میان ناسزاهای حضار تالار را ترک کردند. اکثریت پس از آن لحظات پرتشویش نفسی به راحت کشید. فقط بلشویکها از تالار بیرون رفته بودند. گل سرسید بر جای خود باقی بود. در این میان فقط جناح چپ سازشکاران زیر ضربه‌ای که ظاهرا رو به سوی آنان نداشت اندکی خم شده بود. سوخانوف اعتراف می کند که: "ما، نزدیکترین همسایه‌های بلشویکها، از آنچه رخ داده بود به شدت احساس انزجار می کردیم." این سلحشوران آراسته لفظ اینک حس می کردند که دوران لفاظی دیگر به سر آمده است.

ترشچنکو، وزیر امور خارجه، طی تلگراف محرمانه‌ای سفیرهای روسیه را از چگونگی گشایش پیش - پارلمان مطلع کرد: "به استثنای جار و جنجالی که بلشویکها به پا کردند، جلسه اول بدون هیچ رویداد مهمی به سر آمد." گسیختگی تاریخی طبقه کارگر از تشکیلات دولتی بورژوازی، در نظر آن جماعت صرفا "جار و جنجال" می نمود. در این میان مطبوعات بورژوا فرصت را غنیمت شمردند و با اشاره به قاطعیت بلشویکها به تحریک حکومت پرداختند: وزرای محترم کشور را فقط هنگامی از هرج و مرج نجات خواهند داد که "قاطعیت و اراده‌ای را که در رفیق تروتسکی دیده می شود، به دست آورده باشند." تو گوئی مسئله بر سر قاطعیت و اراده افراد خاص است، و نه بر سر سرنوشت تاریخی طبقات! و تو گوئی گزینش افراد و شخصیتها مستقل از وظایف تاریخی صورت می گیرد. میلی یوکوف درباره خروج بلشویکها از پیش - پارلمان می نویسد: "آنان مانند افرادی حرف می زدند و عمل می کردند که قدرتی را در پشت خود احساس می کنند و می دانند فردا متعلق به آنهاست."

از کف رفتن جزایر مون - سوند ، خطر فزاینده حمله به پتروگراد ، و خروج بلشویکها از پیش - پارلمان ، سازشکاران را پیرامون ادامه جنگ وادار به تامل کرد . پس از سه روز مباحثه با وزیر جنگ و نیروی دریائی ، و کمیسرها و نمایندگان سازمانهای مختلف ارتش ، کمیته اجرائی مرکزی سرانجام تصمیم نجات بخش خود را چنین اعلام کرد : " پافشاری بر شرکت نمایندگان دموکراسی روسیه در کنفرانس متفقین در پاریس . " پس از یک سلسله جد و جهد دیگر ، اسکوبلف به عنوان نماینده دموکراسی انتخاب شد . برای این منظور دستورالعمل مفصلی تهیه شد : صلح بدون جهانخواری یا غرامت ؛ بیطرف کردن تنگهها و ترعهها ، از جمله ترعههای سوئز و پاناما - جهان بینی جغرافیائی سازشکاران از جهان بینی سیاسی آنان وسیعتر بود ؛ الغاء دیپلماسی مخفی ؛ خلع سلاح تدریجی . کمیته اجرائی مرکزی سپس توضیح داد که هدف نماینده اش در کنفرانس پاریس همانا " فشار آوردن بر متفقین " خواهد بود . آن هم فشار اسکوبلف بر فرانسه ، بریتانیای کبیر و ایالات متحده ! روزنامه کادتها سؤال زهرآگینی مطرح کرد : " اگر متفقین بی رودربایستی شرایط اسکوبلف را نپذیرند ، اسکوبلف چه خواهد کرد ؟ آیا باز هم با بیانیه دیگری خطاب به مردم جهان ، متفقین را به تهدید خواهد گرفت ؟ " حیف که سازشکاران از چندی پیش بابت آن بیانیه کذائی شان از فرط خجالت سرخ و سفید می شدند .

کمیته اجرائی مرکزی با آنکه دم از تحمیل بیطرف سازی ترعه پاناما بر ایالات متحده می زد ، در حقیقت امر از فشار آوردن بر کاخ زمستانی هم عاجز بود . در روز دوازدهم ، کرنسکی نامه طویلی برای لوید جرج فرستاد که انباشته از سرزنشهای ملایم ، شکایات اندوهناک ، و وعدههای آتشین بود . او نوشته بود که وضع جبهه " بهتر از بهار گذشته است . " و سپس نخست وزیر روسیه از دست بلشویکهای روسیه به آن انگلیسی شکایت برده بود که البته تبلیغات شکست طلبانه مانع از اجرای پارهای از طرحهای مقرر شده است . اما مسئله صلح ابدی مطرح نیست . حکومت فقط یک مسئله می شناسد و بس : " جنگ را چگونه باید دنبال کرد ؟ " لازم به توضیح نیست که کرنسکی به اعتبار این وطن پرستی تقاضای وام کرده بود .

پیش - پارلمان پس از رهائی از شر بلشویکها ، بدون فوت وقت مسئله جنگ را عنوان کرد . در روز دهم ، مباحثه بر سر بهبود قابلیت رزمندگی ارتش آغاز شد . این مباحثه ، که سه جلسه ملال انگیز را در بر گرفت ، برطبق یک طرح لایتغیر جریان پیدا کرد . چپگراها می گفتند که باید ارتش را متقاعد کرد که برای صلح و دموکراسی می جنگد . راستگراها پاسخ می دادند که باید ارتش را مجبور کرد نه متقاعد . سازشکاران جواب می دادند که ابزاری برای اجبار موجود نیست ؛

برای مجبور کردن ارتش باید دستکم تا حدودی متقاعدش کرد. کادتها پاسخ می‌دادند که در امر متقاعد سازی بلشویکها قویترند. هر دو طرف حق داشتند. اما هنگامی که مغروق پیش از فرورفتن به زیر آب از سینه فریاد برمی‌کشد، او هم حق دارد.

در روز هجدهم، آن ساعت سرنوشت‌سازی فرارسید که به حکم طبیعت امور هیچ عاملی نمی‌توانست تغییرش دهد. فرمول سوسیال‌رولوسیونرها ۹۵ رای موافق در برابر ۱۲۷ رای مخالف و ۵۰ رای ممتنع به خود اختصاص داد. فرمول جناح راست ۱۳۵ رای موافق در برابر ۱۳۹ رای مخالف. شگفتا! مجلس فاقد اکثریت بود! بنا به گزارش روزنامه‌ها، موجی از جنب و جوش و آشفتگی سراسر تالار را در بر گرفته بود. گل سرسبد ملت به رغم وحدت هدفش نتوانست پیرامون مبرمترین مسئلهٔ حیات ملی حتی به یک تصمیم افلاطونی برسد. این امر تصادفی نبود. همین پدیده در مجمع‌های عمومی و در کمیسیونها هر روز پیرامون همهٔ مسائل دیگر تکرار می‌شد. تکه‌پاره‌های عقاید مختلف را نمی‌شد به هم چسباند. همهٔ گروهها از سایه‌های گریزپای اندیشهٔ سیاسی تغذیه می‌کردند: خود اندیشه غایب بود. شاید با بلشویکها به خیابان رفته بود؟... بن‌بست پیش - پارلمان همانا بن‌بست تمامی رژیم بود.

اقتناع دوبارهٔ ارتش کاری دشوار بود، اما مجبورکردنش هم ادا امکان نداشت. در پاسخ به نهیب تازه‌ای از سوی کرنسکی خطاب به ناوگان بالتیک، که به تازگی در نبرد شرکت جسته و قربانیهای بسیار داده بود، کنگرهٔ ملوانها از کمیتهٔ اجرائی مرکزی درخواست کرد "شخصی را که با تهدیدهای بیش‌رمانهٔ سیاسی خود مایهٔ بی‌حیثیتی و نابودی انقلاب کبیر شده است" از حکومت موقت کنار بگذارند. این اولین بار بود که کرنسکی چنین لحنی از ملوانها می‌دید. کمیتهٔ منطقه‌ای ارتش، نیروی دریائی و کارگران روسی در فنلاند، که به عنوان بالاترین مرجع قدرت عمل می‌کرد، محموله‌های حکومت را توقیف کرد. کرنسکی کمیسرهای شورا را تهدید به بازداشت کرد. پاسخ چنین بود: کمیتهٔ منطقه‌ای با آرامش تمام حاضر است با حکومت موقت زور آزمائی کند. کرنسکی جواب‌نداد. ناوگان بالتیک اساساً در حالت قیام به سر می‌برد. در جبهه‌های زمینی، کار هنوز به آنجا نکشیده بود، اما در همان مسیر پیش می‌رفت. در سراسر ماه اکتبر، وضع مواد غذایی به سرعت بدتر و بدتر شد. فرماندهٔ کل جبههٔ شمال گزارش داده بود که گرسنگی "علت اصلی فروپاشی اخلاقی ارتش است." در همان حال که قشرهای فوقانی سازشکار در جبهه همچنان مدعی بودند که - البته اینک فقط در قفای سربازان - قدرت رزمندگی ارتش بیشتر شده است، رده‌های فرودست، هنگ پشت هنگ، تقاضای انتشار معاهدات سری و همچنین تقاضای پیشنهاد فوری

صلح را داشتند. ژدانوف، کمیسر جبهه غرب، در نخستین روزهای ماه اکتبر گزارش داده بود که: "حالت روحی سربازها در رابطه با نزدیکی سرما و بدتر شدن وضع خواروبار، تشویش‌آور است... شکی نیست که بلشویکها به موفقیتی قاطع دست یافته‌اند."

نهادهای حکومتی در جبهه در میان زمین و آسمان معلق مانده بودند. کمیسر ارتش دوم گزارش داده بود که دادگاههای نظامی نمی‌توانند انجام وظیفه کنند چون شاهدی سرباز از حضور در دادگاه شهادت امتناع می‌کنند. "روابط متقابل مابین فرماندهان و سربازان سخت خصمانه است. افسرها بابت ادامه جنگ دائما ملامت می‌شوند." خصومت سربازها به حکومت و به فرماندهان از مدت‌ها پیش به کمیته‌های ارتش هم منتقل شده بود؛ ترکیب این کمیته‌ها از بدو انقلاب عوض نشده بود. هنگها مستقل از کمیته‌ها نمایندگان خود را به پتروگراد و به شورا می‌فرستادند و به وسیله آنان از وضع غیرقابل تحمل سنگرها، و از بی‌نانی و بی‌لباسی و بی‌ایمانی به جنگ شکایت می‌کردند. در جبهه رومانی، همانجا که بلشویکها ضعیف به شمار می‌رفتند، افراد هنگها از تیراندازی امتناع می‌کردند. "تا دو سه هفته دیگر سربازها اعلام ترک محاصره خواهند کرد و سلاحهای خود را به زمین خواهند گذاشت." نمایندگان یکی از لشکرها گزارش داده بود که: "سربازها تصمیم گرفته‌اند که با نشستن اولین برف به زمین، به خانه‌های خود باز گردند." فرستادگان سپاه صد و سی و سوم در مجمع عمومی شورای پتروگراد تهدید کردند که: "اگر در جهت برقراری صلح کوشش جدی به عمل نیاید، سربازها خود قدرت را به دست خواهند گرفت و اعلام ترک محاصره خواهند کرد." کمیسر ارتش دوم به وزیر جنگ گزارش داده بود: "همه جاصحبت بر سر این است که با در رسیدن سرمای زمستان، همه مواضع خود را ترک کنند." مرافقت که از روزهای ژوئیه به بعد تقریباً متوقف شده بود، بار دیگر آغاز شد و به سرعت رواج پیدا کرد. نه تنها موارد بازداشت افسرها به وسیله سربازها، که قتل منفورترین افسرها نیز رو به افزایش گذاشت. این اعمال تقریباً به طور علنی صورت می‌گرفت، درست در برابر چشم سایر سربازها. هیچ‌کس مداخله نمی‌کرد؛ اکثریت میل به مداخله نداشت، اقلیت هم ناچیز بود و جرئت نمی‌کرد. قاتل همیشه موفق به اختفاء می‌شد؛ او در میان توده سربازها غرق و گم می‌گردید. یکی از ژنرالها نوشته بود: "ما با دستهای متشنج به این یا آن پوشال می‌آویزیم، برای وقوع نوعی معجزه دعا می‌کنیم، اما بیشترمان می‌دانیم که دیگر امیدی به نجات نیست."

روزنامه‌های میهن‌پرست با درآمیختن دغلبازی به بلاهت همچنان درباره ادامه جنگ، و پیرامون‌تهاجم و پیروزی سخن می‌گفتند. ژنرالها سر می‌جنباندند؛

برخی از آنان به نحوی دوپهلوی با روزنامه‌ها همصدا می‌شدند. در روز هفتم اکتبر، بارون بودبرگ، فرمانده سپاهی در نزدیکی دوینسک، چنین نوشت: "در حال حاضر فقط افراد تماما دیوانه قادرند درباره تهاجم رویا ببینند." یک روز بعد همین شخص ناچار شد در دفترچه خاطرات خود بنویسد: "در نهایت حیرت و انزجار می‌بینم که دستور داده‌اند پیش از بیستم اکتبر دست به تهاجم بزنم." ستاد فرماندهی، که هیچ امری را باور نمی‌کرد و در برابر همه چیز عادتاً شانه بالا می‌انداخت، مشغول نقشه‌کشی برای یک رشته عملیات جدید بود. کم نبودند ژنرالهایی که واپسین امید نجات را در تکرار آزمون کورنیلوف با ریگا - منتها در مقیاسی بسیار بزرگتر - می‌دیدند: ارتش را به نبرد بکشید و بکشید شکستی بزرگ بر سر انقلاب فرود آورید.

به ابتکار ورخوفسکی، وزیر جنگ، قرار بر این شد که مسن‌ترین رده‌ها در زمره نیروهای ذخیره قرار بگیرند. راه‌آهن زیر بار سربازهایی که به خانه باز می‌گشتند به آه و ناله افتاد. در قطارهای پر بار فنر واگنها می‌شکست و کفشان سوراخ می‌شد. این امر حالت روحی باقی‌ماندگان در جبهه را بهتر نکرد. بودبرگ می‌نویسد: "سنگرها یکی پس از دیگری درهم می‌شکنند، سنگرهای مخابرات را آب فرا گرفته است؛ همه جا انباشته از زباله و مدفوع است... سربازها از پاک کردن سنگرها علناً امتناع می‌کنند... وقتی فکر می‌کنیم که با آمدن بهار و گندیدن این کثافات چه وضعی ایجاد خواهد شد، مو بر تنم راست می‌شود." سربازها در انفعال خشماکین خود حتی اجازه نمی‌دادند برای پیشگیری از بیماری‌های مسری به آنان واکسن تزریق شود. این کار هم به شکل دیگری از مبارزه بر علیه جنگ تبدیل شده بود.

پس از یک رشته تلاش بیهوده برای افزایش قدرت رزمندگی ارتش از طریق کاهش افراد، ورخوفسکی ناگهان به این نتیجه رسید که فقط صلح می‌تواند کشور را نجات دهد. این وزیر جوان و ساده‌لوح که تصور می‌کرد می‌تواند کادتها را به سوی خود جلب کند، در یک کنفرانس خصوصی با سران کادت پس از ترسیم تصویری از سقوط مادی و معنوی ارتش، چنین گفت: "هرگونه کوششی در جهت ادامه جنگ فقط می‌تواند فاجعه به بار آورد." کادتها قدرت فهم این نکته را نداشتند. اما میلی‌یوکوف در برابر سکوت سایرین، به طرز استهزاء آمیزی شانه بالا انداخت و از "شرافت روسیه" و "وفاداری به متفقین" و الخ... دم زد. رهبر بورژوازی که یقیناً به هیچ یک از این کلمات کمترین اعتقادی نداشت، سرسختانه می‌کوشید انقلاب را در زیر خرابه‌ها و تل جنازه‌هایی که از جنگ به جا می‌ماند دفن کند. ورخوفسکی در این میان تهور سیاسی خاصی از خود نشان داد. او بی‌آنکه به حکومت اطلاع یا هشدار دهد، در روز بیستم در برابر

کمیسیون پیش - پارلمان اعلام کرد که انعقاد صلحی فوری با یا بدون رضایت متفقین ضروری است. همه کسانی که در گفتگوهای خصوصی با او موافقت می‌کردند، بیرحمانه به او حمله‌ور شدند. مطبوعات میهن‌پرست نوشتند که وزیر جنگ "بر رکاب عرابه" رفیق تروتسکی پریده است. "بورتسف به برق طلای آلمان اشاره کرد. ورخوفسکی را برای استراحت به تعطیلات فرستادند. میهن‌پرستان در گفتگوهای خصوصی به یکدیگر می‌گفتند: علی‌الاصول حق با اوست. بودبرگ ناچار بود در دفترچه‌خاطرات خودش هم محتاطانه حرف بزند: "از نقطه‌نظر وفا به قولمان، چنین پیشنهادی البته مزورانه است. اما از نقطه‌نظر منافع خودپرستانه روسیه، این شاید تنها پیشنهادی باشد که مفری در اختیارمان می‌گذارد." ضمناً جناب بارون اعتراف کرده بود که به سعادت ژنرالهای آلمانی که "دست سرنوشت پیروزی را نصیب آنان ساخته است" غبطه می‌خورد. او نمی‌توانست ببیند که نوبت ژنرالهای آلمانی هم بعداً فرا خواهد رسید. آن جماعت، حتی هوشمندترینشان، هرگز نمی‌توانستند چیزی را پیش‌بینی کنند. بلشویکها بسیاری از چیزها را از پیش می‌دیدند و قدرتشان هم از همین جا نشئت می‌گرفت.

خروج از پیش - پارلمان واپسین پله‌های موجود مابین حزب قیام و جامعه رسمی را در نظر مردم سوزاند. بلشویکها با نیروئی تازه - چون نزدیکی هدف قدرت انسان را دوبرابر می‌کند - به تهییج‌گریهای خود ادامه دادند، همان تهییج‌گریهایی که دشمن آن را عوامفریبی می‌خواند، چون آنچه را که دشمن در وزارتخانه‌ها و دفاتر خصوصی پنهان می‌کرد، این تهییج‌گریها به میادین عمومی می‌آوردند. نیروی قانع‌کننده این تبلیغات خستگی‌ناپذیر از آنجا سرچشمه می‌گرفت که بلشویکها مسیر تکامل عینی را درک می‌کردند، سیاست خود را تابع آن مسیر می‌ساختند، از توده‌ها نمی‌ترسیدند و عمیقاً به حقانیت و پیروزی خود ایمان داشتند. مردم هرگز از گوش دادن به آنان خسته نمی‌شدند. توده‌ها ضرورت یکپارچگی را احساس می‌کردند. هر فردی می‌کوشید خود را از طریق دیگران بیازماید، و همه تکامل اندیشه واحدی را در ذهنهای گوناگون یکدیگر، که هریک ویژگیها و زیر و بمهای متفاوتی داشتند، با مراقبت بسیار زیر نظر می‌گرفتند. جماعات بیشماری از مردم در اطراف سیرکها و ساختمانهای بزرگ دیگر می‌ایستادند و آخرین نتیجه‌گیریها و آخرین استمدادها را از زبان بلشویکها می‌شنیدند.

تعداد تهییج‌گران برجسته در ماه اکتبر به شدت کاهش یافته بود. اولاً نین غایب بود - هم در مقام تهییج‌گر و هم از این مهمتر، به عنوان منبع روزانه الهام. جمع‌بندیها و تعمیمات عمیق و ساده او که به نحوی پایدار در

آگاهی توده‌ها رسوخ می‌کردند، گفته‌های روشنش که از دهان مردم گرفته شده و به خود آنان بازگردانده می‌شد، جای همه اینها به طرزی اندوهناک خالی بود. زینوویف تهییج‌گر زبردست هم غایب بود. او که در ماه ژوئیه به جرم "قیام" تحت تعقیب قرار گرفته و ناگزیر از اختفاء شده بود، بعداً برعلیه قیام اکتبر قاطعاً به مخالفت برخاست و بدین ترتیب در دوره‌ای حساس از میدان عمل کناره گرفت. کامنف، مبلغ بی‌همتا و آموزگار سیاسی ورزیده حزب، سیاست قیام را محکوم کرد، او پیروزی را باور نداشت، در پیش روی خود یک سلسله فاجعه می‌دید و بدبین و افسرده به حاشیه‌گریخت. سوردلوف که فطرتاً بیشتر برای سازماندهی ساخته شده بود تا برای تهییج‌گری، اغلب در تجمعات توده‌ای ظاهر می‌شد و با صدای یکنواخت و نیرومند و خستگی‌ناپذیر و مردانه‌اش اعتماد به نفس آرامبخشی در دل شنوندگان برمی‌انگیخت. استالین نه تهییج‌گر بود و نه سخنران. او در کنفرانسهای حزب هرگز به عنوان سخنگو ظاهر نمی‌شد. اما آیا او حتی یک بار در تجمعات توده‌ای انقلاب حضور پیدا کرد یا خیر؟ در اسناد و پرونده‌ها هیچ گونه سابقه‌ای از این امر ثبت نشده است.

اشخاصی نظیر ولودارسکی، لاشویچ، کولونتای، چودنوفسکی، و بعد از آنان نیز عده کثیری تهییج‌گر تراز دوم، دست به تهییج‌گریهای درخشانی می‌زدند. مردم با همدلی و علاقه - و افراد پخته‌تر با نظری کم‌وبیش ارفاق‌آمیز - به لوناچارسکی گوش می‌دادند. این سخنران متبحر می‌دانست که چگونه باید واقعیات و کلیات و احساسات و شوخ‌طبعی را درهم آمیخت، اما تظاهر به رهبری اشخاص نمی‌کرد. او خود احتیاج به رهبری شدن داشت. هرچه انقلاب نزدیکتر می‌شد، لوناچارسکی به همان نسبت سریعاً بینمودتر می‌گردید و تاثیرات رنگارنگ خویش را از دست می‌داد.

سوخانوف درباره رئیس شورای پتروگراد* می‌گوید: "او که به اکراه از کار در ستاد انقلاب دل‌کنده بود، شتابان از کارخانه اوبوخوفسکی به تروبوچنی، از پوتیلوف به کارگاههای کشتی‌سازی بالتیک و از مدرسه اسب‌سواری به سربازخانه‌ها می‌رفت و به نظر می‌رسید که در آن واحد در همه اماکن صحبت می‌کند. همه کارگران و سربازان پتروگراد شخصاً او را می‌شناختند و به او گوش می‌دادند. نفوذ او - چه در میان توده‌ها و چه در ستاد - حد و حصر نداشت. او شخصیت مرکزی آن روزها، و قهرمان اصلی این صفحه چشمگیر تاریخ بود."

اما موثرتر از همه اینها در آن واپسین دوره پیش از قیام، تهییج‌گریهای مولوکولی‌کارگران و ملوانان و سربازان بی‌نام و نشان بود که با درهم شکستن

* تروتسکی - مترجم انگلیسی.

آخرین شکها و با غلبه بر آخرین تردیدها، مردم را یک به یک با خود همدل و همصدا می‌ساختند. آن ماههای تب‌آلود حیات سیاسی کادرهای بیشمار در میان رده‌های فرودست پدید آورده و صدها و هزارها گوهر ناسفته پرورانده بود. اینان همه عادتاً از پائین به سیاست می‌نگریستند نه از بالا، و درست به همین دلیل واقعیات و افراد را با تیزبینی خاصی ارزیابی می‌کردند که در موارد بسیار در وجود سخنرانهای مدرسی یافت نمی‌شود. کارگران پتروگراد در صف مقدم مبارزه قرار داشتند. اینها همان کارگران کارگزاران بودند که نسلی از تهییج‌گران و سازماندهندگان، با خلق و خوئی فوق‌العاده انقلابی و فرهنگ سیاسی پیشرفته، به‌وجود آورده بودند. اینان در اندیشه و کلام و عمل استقلال داشتند. اینها از نجار و نصاب و آهنگر همه به تعلیم اتحادیه‌های کارگری و کارخانجات می‌پرداختند و هرکدام برای خود مدرسمای داشت و نیز شاگردهایی که سازندگان آتی جمهوری‌شوراها از آب درآمدند. ملوانهای بالتیک، هم‌زمه‌های نزدیک کارگران پتروگراد که تا حد زیادی از میان همین کارگران برخاسته بودند، سپاهی از تهییج‌گران پرورش داده بودند که در هنگام عقب‌مانده و شهرستانهای کوچک و روستاها توفان به پا می‌کردند. هرگاه از سوی یکی از رهبران انقلابی فرمولی کلی در روزنامه سیرک مدرن به چاپ می‌رسید، آن فرمول در صدها کله متفکر گوشت و خون می‌گرفت و بدین ترتیب در سراسر کشور منتشر می‌شد.

در طی عقب‌نشینی ارتشهای روس، هزاران تن از کارگران انقلابی دول بالتیک و لهستان و لیتوانی همراه با قطعات کارخانه‌های گوناگون و یا انفراداً به خاک روسیه آمده بودند. اینها جملگی بر علیه جنگ و بانیانش به تهییج‌گری می‌پرداختند. بلشویکهای لتونی، دورافتاده از خاک وطن و استوار بر خاک انقلاب، همه معتقد و سرسخت و مصمم، هر روز و سراسر روز در همه بخشهای کشور به حفاری اذهان سرگرم شده بودند. چهره‌های خشن، لهجه زمخت و جملات غالباً شکسته روسی آنان به دعوت‌های بیوقفه آنان به قیام گویائی مخصوصی می‌بخشید.

توده دیگر عناصر مردد و مشکوک و بیطرف را در میان خود نمی‌پذیرفت. توده می‌کوشید تا همگان را جلب و متقاعد و تسخیر کند. کارخانه‌ها همراه با هنگها به جبهه نماینده می‌فرستادند. افراد سنگرها با کارگران و دهقانهای نزدیک جبهه تماس برقرار می‌کردند. در امتداد جبهه در همه شهرها سلسله بی‌پایانی از جلسات و کنفرانسها و مشورتها برگزار می‌شد که در آن سربازها و ملوانها فعالیت‌های خود را با عملیات کارگران و دهقانان هماهنگ می‌کردند. جبهه عقب‌مانده روسیه سفید درست به همین شیوه به سوی بلشویسم کشیده شد.

در نقاطی که رهبری محلی حزب تردید و انتظار به خرج می‌داد، از جمله در کیف و ورونژ و بسیاری شهرهای دیگر، توده‌ها اغلب دچار انفعال می‌شدند. آنگاه رهبران برای توجیه سیاست خود به دل‌مردگی مردم، که ساخته خود آنان بود، اشاره می‌کردند. از سوی دیگر، به گفته پوولژسکی، یکی از تهییج‌گران غازان: "هرچه یک خطیب با عزم جزم‌تر و با تهوری بیشتر توده را دعوت به قیام می‌کرد، سربازها نیز به همان نسبت اعتماد و علاقه بیشتری به او نشان می‌دادند."

کارخانه‌ها و هنگهای پتروگراد و مسکو اینک با اصرار و ابرام بیشتری بر دروازه‌های چوبی روستاها می‌کوفتند. کارگران از میان خود به زادگاههای خویش نماینده می‌فرستادند. هنگها در قطعه‌نامه پشت قطعه‌نامه دهقانها را به حمایت از بلشویکها فرامی‌خواندند. کارگرهای کارخانه‌های داخل شهر به دیدار روستاهای اطراف می‌رفتند، در آن روستاها روزنامه توزیع می‌کردند و مبنای هسته‌های بلشویکی را پی می‌ریختند. آنان چون از این دیدارها بازمی‌گشتند انعکاس شعله‌های جنگ دهقانی را در مردمک چشمهایشان می‌دید.

بلشویسم کشور را تسخیر کرده بود. بلشویکها به قدرتی تسخیرناپذیر تبدیل شده بودند. مردم از آنها حمایت می‌کردند. دوماهای شهری در کرونشات و تزاریتسین و کوستروما و شوئیا، که نمایندگانشان براساس رای‌گیری عمومی انتخاب می‌شدند، تماما به دست بلشویکها افتاده بودند. در انتخابات دوماهای بخشهای مسکو، ۵۲ درصد از مجموع آراء به بلشویکها تعلق گرفت. در شهر دوردست و آرام تومسک، همچنانکه در شهر غیرصنعتی سامارا، بلشویکها در دوما صاحب اکثریت بودند. سه تن از اعضاء چهارگانه انجمن استانی اشولسبرگ بلشویک بودند. در انتخابات انجمن استانی لیگوفسکی، بلشویکها پنجاه درصد از کل آراء را به خود اختصاص دادند. وضع در همه نقاط اینچنین مساعد نبود، اما اوضاع در همه جا در همین جهت در حال تغییر بود. وزنه نسبی حزب بلشویک به سرعت رو به افزایش نهاده بود.

بلشویک شدن توده‌ها، در سازمانهای طبقاتی به مراتب به نحو روشنتری دیده می‌شد. اتحادیه‌های کارگری در پایتخت بیش از نیم میلیون کارگر را در برمی‌گرفتند. منشویکها، که هنوز اداره برخی از اتحادیه‌ها را در دست داشتند، احساس می‌کردند که یادگاری از روزهای پیشین بیش نیستند. فرقی نمی‌کرد که کدام بخش از طبقه کارگر دست به تشکیل سازمان بزند، و فرقی نمی‌کرد که هدف بلافصل آن سازمان چه باشد، این‌گونه سازمانها ناگزیر به همان استنتاجهای بلشویکی می‌رسیدند. و این امر تصادف محض نبود: اتحادیه‌های کارگری، کمیته‌های کارخانه‌ها، و تشکیلات اقتصادی و فرهنگی طبقه کارگر، اعم از دائمی

یا موقت، به حکم اوضاع کلی و در همه مسائل خصوصی همواره ناچار می شدند از خود بپرسند: آقای خانه کیست؟

کارگران کارخانه‌های توپ‌سازی در کنفرانسی که برای تنظیم روابطشان با مدیریت تشکیل شده بود، به این نتیجه رسیدند که بهتر است این روابط از طریق حکومت شوراهای تنظیم شوند. حکومت شوراهای دیگر صرفاً یک فرمول به شمار نمی‌رفت، بلکه برنامه‌های برای نجات اقتصادی محسوب می‌شد. کارگران هرچه به قدرت نزدیکتر می‌شدند با مسائل صنایع نیز برخوردی مشخصتر پیدا می‌کردند. کنفرانس کارخانه‌های توپ‌سازی حتی برای مطالعه در روشهای انتقال از مهمات‌سازی به تولیدات زمان صلح مرکز ویژه‌ای تاسیس کرد.

کنفرانس کمیته‌های کارخانه و کارگاه در مسکو اعلام کرد که در آینده همه مناقشات اعتصابی را خود حل و فصل خواهد کرد، کارخانه‌هایی را که سرمایه‌داران تعطیل کرده بودند به اقتدار خود خواهد گشود، و با اعزام نمایندگان خویش به سیبری و کرانه دونتز، ذغال‌سنگ و غلات مورد نیاز کارخانه‌ها را تامین خواهد کرد. کنفرانس کمیته‌های کارخانه و کارگاه در پتروگراد توجه خود را به مسئله کشاورزی اختصاص داد، و براساس گزارش تروتسکی این بیانیه را برای دهقانها صادر کرد: طبقه کارگر احساس می‌کند که نه تنها طبقه ویژه‌ای را تشکیل می‌دهد، بلکه رهبر مردم هم خود اوست.

کنفرانس سراسری کمیته‌های کارخانه‌ها و کارگاههای روسیه، که در نیمه دوم اکتبر برگزار شد، مسئله نظارت کارگران را بر امر تولید به سطح یک مسئله ملی رساند: "کارگران بیشتر از کارخانه‌داران به کار صحیح و بیوقفه کارخانه‌ها علاقه دارند." نظارت کارگران بر تولید "در جهت مصالح تمامی کشور است و دهقانها و ارتش انقلابی باید از آن حمایت کنند." این قطعنامه، که در را به روی نظام اقتصادی جدیدی می‌گشود، به وسیله نمایندگان کلیه صنایع روسیه، به استثنای فقط پنج رای مخالف و نه رای ممتنع، به تصویب رسید. آراء ممتنع به منشویکهای پیشینی تعلق داشتند که دیگر قادر به پیروی از حزب خود نبودند اما هنوز جرئت نمی‌کردند دست خود را علناً به هواداری از انقلاب بلشویکی بلند کنند. همین فردا این کار را می‌کنند.

انجمنهای دموکراتیک شهری، که به تازگی ایجاد شده بودند، همراه با ارگانهای قدرت حکومت در حال احتضار به سر می‌بردند. مهمترین وظایف موجود، از قبیل تامین آب و برق و سوخت و خواروبار برای شهرها روز به روز به نسبت بیشتری برعهده شوراهای و سایر سازمانهای کارگری می‌افتاد. کمیته نیروگاه برق پتروگراد شتابان برگرد شهر و حومه‌اش می‌گشت و گاهی ذغال‌سنگ و گاهی دیگر روغن برای توربینها به چنگ می‌آورد، و این مواد را از طریق کمیته‌های

کارخانه‌های دیگری تامین می‌کرد که در تضاد با صاحبان و مدیرانشان عمل می‌کردند .

خیر ، حکومت شوراها خیالی‌واهی و بدعتی‌من‌عندی و اختراع نظریه‌پردازان حزب نبود . این حکومت قهرا از میان رده‌های پائین سر بر کشید ، و از تلاشی صنایع ، و ناتوانی داراییان ، و نیازهای توده‌ها . شوراها عملاً خود به حکومت تبدیل شده بودند . برای کارگرها و سربازها و دهقانها راه دیگری باقی نمانده بود . دیگر برای بحث و نظریه‌پردازی پیرامون حکومت شورائی فرصتی در میان نبود : این حکومت باید تحقق می‌یافت .

در نخستین کنگره شوراها ، در ماه ژوئن ، قرار بر این شده بود که کنگره هر سه ماه یک بار تشکیل شود . اما کمیته اجرائی مرکزی نه تنها کنگره دوم را به موقع دعوت به تشکیل نکرده بود ، بلکه ابدا میلی به تشکیل این کنگره نشان نمی‌داد تا بدین وسیله از مواجهه با اکثریت متخاصم کنگره بپرهیزد . وظیفه اصلی کنفرانس دموکراتیک عبارت از آن بود که عرصه را بر شوراها تنگ کند ، و ارگانهای "دموکراسی" را جانشین شوراها بسازد . اما چنین کاری آسان از آب درنیامده بود . شوراها قصد نداشتند به کسی میدان دهند .

در روز بیست و یکم سپتامبر ، در پایان کنفرانس دموکراتیک ، شورای پیروگراد به بانگ بلند خواستار تشکیل به موقع کنگره شوراها شد . به این منظور قطعنامه‌ای براساس گزارشهای تروتسکی و بوخارین ، مهمان مسکوئی ، به تصویب رسید . گزارشهای این دو تن رسماً بر ضرورت آمادگی برای مقابله با "موج تازه" ضدانقلاب استوار شده بود . طرح تدافعی این دو تن ، که راه را برای تهاجم بعدی هموار می‌کرد ، بر شوراها به عنوان یگانه سازمانهای قادر به مبارزه تکیه داشت . در این قطعنامه درخواست شده بود که شوراها موقعیت خود را در میان توده‌ها تقویت کنند . هرکجا که قدرت عملاً به دست شوراها افتاده است ، شوراها به هیچ عنوان نباید آن قدرت را از کف بدهند . کمیته‌های انقلابی ایجاد شده در روزهای کورنیلوف باید آماده عمل باشند . "برای وحدت و هماهنگی فعالیت‌های همه شوراها در مبارزه با خطر قریب‌الوقوع ، و برای حل و فصل مسائل مربوط به سازماندهی قدرت انقلابی ، تشکیل فوری کنگره شوراها ضروری است ."

بدین سان این قطعنامه تدافعی یگراست به ضرورت براندازی حکومت منتهی می‌شد . از آن دم یکسر تا لحظه قیام تهییج‌گریهای حزب در این پرده سیاسی نواخته شدند .

روز بعد ، نمایندگان شوراها در کنفرانس دموکراتیک مسئله کنگره شوراها را در برابر کمیته اجرائی مرکزی پیش کشیدند . بلشویکها درخواست کردند که کنگره ظرف دو هفته تشکیل شود ، و پیشنهاد یا بهتر بگوئیم تهدید کردند که به

این منظور سازمان ویژه‌های متکی بر شوراهای مسکو و پتروگراد به وجود بیاید. در حقیقت امر، آنان ترجیح می‌دادند که کنگره به حکم کمیته اجرائی مرکزی تشکیل شود. این امر سبب می‌شد که پیرامون حقوق قانونی کنگره هیچ‌گونه مرافعمای پیش نیاید و براندازی سازشکاران با همکاری خودشان ممکن شود. تهدید نیمه‌آشکار بلشویکها موثر افتاد. سران کمیته اجرائی مرکزی که هنوز جرئت گسیختن از مشروعیت شوراها را نداشتند، اعلام کردند که وظایف خود را به احدی تفویض نخواهند کرد. قرار بر این شد که کنگره در روز بیستم اکتبر - یعنی ظرف مدتی کمتر از یک ماه - تشکیل شود.

اما هنوز نمایندگان شهرستانی به شهرهای خود نرسیده بودند که سران کمیته اجرائی مرکزی ناگهان متوجه شدند که کنگره بيموقع خواهد بود - بدین معنی که کنگره با محروم کردن کارگزاران محلی احزاب از شرکت در مبارزات انتخاباتی یقینا به مجلس موسسان آسیب می‌رساند. ترس واقعی‌شان آن بود که کنگره مدعی زورمند قدرت از آب درآید، اما در این باره سکوت دیپلماتیک اتخاذ کردند. در روز بیست و ششم سپتامبر، دان شتابزده و بی‌آنکه زحمت مقدمات لازم را بر خود هموار کند، به دفتر کمیته اجرائی مرکزی پیشنهاد کرد که کنگره به تعویق بیفتد.

این دموکراتهای حرفه‌ای کمتر از هر چیز دیگری به اصول دموکراسی اهمیت می‌دادند. آنان قطعنامه کنفرانس دموکراتیک را دائر بر نفی ائتلاف با کادتها، زیر پا نهاده بودند، آن هم کنفرانس دموکراتیکی که خود بانیاش بودند. و اینک انزجار شدید خود را از شوراها - مخصوصا شورای پتروگراد که آنان را بر دوش خود به قدرت رسانده بود - برملا ساختند. آخر آنان چگونه می‌توانستند بدون پشت کردن به اتحاد خود با بورژوازی، به امیدها و خواسته‌های دهها میلیون کارگر و سرباز و دهقانی که هوادار شوراها بودند، کمترین توجهی داشته باشند؟

تروتسکی در پاسخ به پیشنهاد دان اعلام کرد که کنگره در هر حال تشکیل خواهد شد، چه از راههای قانونی و چه از طرق انقلابی. دفتر معمولا سر به راه کمیته اجرائی این بار از گام نهادن در راه کودتای شوراها سر بر تافت. اما این شکست کوچک توطئه‌گران را وادار به تسلیم نکرد سهل است، ظاهرا سبب تحریک آنان هم شد. در این میان دان تکیه‌گاه بانفوذی در بخش نظامی کمیته اجرائی مرکزی پیدا کرد، چون این بخش تصمیم گرفته که از سازمانهای جبهه "تحقیق" کند که آیا کنگره شوراها باید تشکیل بشود یا خیر - یعنی از آنها بپرسد که آیا تصمیمی که دوبار به وسیله عالیترین سازمان شورائی اتخاذ شده بود، به مورد اجراء گذارده شود یا نه. ضمنا مطبوعات سازشکار تبلیغات وسیعی را برعلیه

کنگره آغاز کردند. در این راه سوسیال رولوسیونرها غیظ ویژه‌ای به خرج دادند. از جمله روزنامه «دایلو نارودا» چنین نوشت: «کنگره دعوت به تشکیل بشود یا خیر؟ این کنگره نمی‌تواند در جهت حل مسئله قدرت حرفی داشته باشد... حکومت کرنسکی در هر حال تسلیم نخواهد شد. «لنین هم به نوبه خود پرسید: تسلیم چه چیز خواهد شد؟ «تسلیم قدرت شوراها، تسلیم قدرت کارگران و دهقانان، یعنی همان قدرتی که دایلو نارودا برای عقب نماندن از یهودکشاها و ضدیهودها و سلطنت طلبها و کادتها، آن را قدرت تروتسکی و لنین می‌نامد. «کمیته اجرائی دهقانان به نوبه خود تشکیل این کنگره را «خطرناک و نامطلوب» اعلام کرد. بدین سان آشفته بازار سوءنیت بر محافل بالای شورا غلبه داشت. فرستادگان حزبهای سازشکار هم به سراسر کشور سفر می‌کردند و سازمانهای محلی را بر علیه کنگره‌ای که به وسیله عالیترین سازمان شورائی دعوت به تشکیل شده بود برمی‌انگیختند. ارگان رسمی کمیته اجرائی مرکزی هر روز قطعنامه‌هایی را به چاپ می‌رساند که همه به دستور سران سازشکاران تهیه شده و تمام‌المهم از خواسته‌های اشباح ماه مارس بودند - ناگفته نماند که این قطعنامه‌ها عنوانهای دهان‌پرکنی هم به همراه داشتند. ایزوستیا شوراها را در یکی از سرمقاله‌های خود به خاک سپرد، و آنها را سنگرهای موقتی خواند که به محض قرار گرفتن مجلس موسسان بر تارک «بنای تازه جامعه» باید منحل شوند.

تهییج‌گری بر علیه کنگره، بلشویکها را ابدًا غافلگیر نکرد. در روز بیست و چهارم سپتامبر، کمیته مرکزی حزب، بدون آنکه روی اقدامات کمیته اجرائی مرکزی حساب بکند، تصمیم گرفته بود که از پائین، یعنی از طریق شوراها محلی و سازمانهای جبهه، تبلیغات وسیعی به نفع کنگره به راه بیندازد. بلشویکها سوردلوف را مامور کردند که در کمیسیون رسمی کمیته اجرائی مرکزی برای تشکیل - یا بهتر بگوئیم، تخریب - کنگره شرکت داشته باشد. به رهبری او، سازمانهای محلی حزب بسیج شدند و این سازمانها هم شوراها را بسیج کردند. در روز بیست و هفتم همه نهادهای انقلابی روال درخواست کردند که پیش - پارلمان فوراً منحل، و کنگره شوراها برای تشکیل حکومت فوراً برگزار شود؛ آنان ضمناً قول موکد دادند که «با همه نیروها و ابزار موجود در دژ» از کنگره شوراها پشتیبانی کنند. بسیاری از شوراها محلی، و پیش از همه شوراها بخشهای مسکو، پیشنهاد کردند که امر تشکیل کنگره از دستهای خیانت‌پیشه کمیته اجرائی مرکزی خارج گردد. گردانها و هنگها و سپاهها و پادگانهای محلی نیز بر علیه قطعنامه‌های کمیته‌های ارتش، که در مخالفت با کنگره صادر می‌شدند، یکی پس از دیگری تشکیل کنگره را درخواست می‌کردند. در یکی از تجمعات توده‌ای سربازها در کیشتین، واقع در اورال، اعلام شد که: «کنگره شوراها باید

قدرت را تسخیر کند و در برابر هیچ مانعی از حرکت باز نایستد. " سربازهای ایالت نوگورود دهقانها را به مشارکت در کنگره دعوت کردند و از آنان خواستند که قطعنامه کمیته اجرائی دهقانان را نادیده بگیرند. شوراهای ایالتی، شوراهای استانی - حتی در دورافتاده ترین گوشه های کشور - کارخانه ها، معادن، هنگها، رزمناوها، ناوشکنها، بیمارستانهای جنگی، تجمعات، یک واحد موتوری در پتروگراد، یک واحد آمبولانس در مسکو، همه اینها خواستار برکناری حکومت و انتقال قدرت به شوراها بودند.

بلشویکها به این گونه تهییج گریها اکتفاء نکردند و با تشکیل کنگره شوراهای منطقه شمال مرکب از ۱۵۰ نماینده و مشتمل بر ۲۳ نقطه، دست به ایجاد پایگاه سازمانی مهمی زدند. این ضربه بسیار سنجیده ای بود! کمیته اجرائی مرکزی به رهبری استادان بزرگ خود در امور جزئی، این کنگره شمالی را یک کنفرانس خصوصی نامید. نمایندگان انگشت شمار منشویک از شرکت در امور کنگره امتناع کردند و فقط "برای مقاصد اطلاعاتی" در کنگره باقی ماندند. انگار چنین تدبیری می توانست ذرمای از اهمیت این کنگره بکاهد، آن هم کنگره ای که شوراهای پتروگراد و حومه اش، و همچنین شوراهای مسکو و کرونشات و هلزینگفورز و ریوال - یعنی هر دو پایتخت، دژهای دریائی، ناوگان بالتیک و پادگانهای اطراف پتروگراد - در آن شرکت داشتند. کنگره به وسیله آنتونوف - که تعدا انگ نظامی به او زده شده بود - افتتاح شد. ریاست جلسه را ناوبان کرلینکو، بهترین تهییج گر حزب در جبهه و فرمانده آتی کل قوا در حکومت بلشویکها، برعهده داشت. مسئله کوشش تازه حکومت برای دور کردن هنگهای انقلابی از پایتخت، در کانون گزارش سیاسی تروتسکی قرار داشت: کنگره اجازه "خلع سلاح پایتخت و خفه کردن شوراها" را نخواهد داد. مسئله پادگان پتروگراد عنصر مهمی در مسئله بنیادی قدرت محسوب می شود. "تمام مردم به بلشویکها رای می دهند؛ مردم به ما اعتماد دارند و ما را در تصرف قدرت مختار کرده اند." در قطعنامه پیشنهادی تروتسکی آمده بود: "اکنون فقط با بسیج قاطع و یکپارچه همه شوراها می توان مسئله حکومت مرکزی را... حل و فصل کرد." این دعوت تقریباً آشکار به قیام به اتفاق آراء، به استثنای سه رای ممتنع، به تصویب رسید. لاشویج از سایر شوراها درخواست کرد که از سرمشق پتروگراد پیروی کنند و اداره پادگانهای محلی را در دست خود بگیرند. پترسون، نماینده لتونی، قول داد که برای دفاع از کنگره شوراها چهل هزار تیرانداز لتونی گرد بیاورد. قول پترسون، که با استقبال وجدآمیز همگان رو به رو شد، توخالی نبود. فقط چند روز بعد شورای هنگهای لتونی اعلام کرد: "فقط یک قیام مردمی... انتقال قدرت را به شوراها ممکن خواهد ساخت." در روز سیزدهم، بیسیمهای رزمناوها

دعوت کنگره^۶ شمالی را در جهت آمادگی برای کنگره^۷ سراسری شوراهای روسیه در سرتاسر کشور منتشر کردند: "سربازان، ملوانان، دهقانان و کارگران! — بر شماست که بر همه^۸ موانع چیره شوید..."

کمیته^۹ مرکزی حزب به نمایندگان بلشویکی که در کنگره^{۱۰} شمالی شرکت جسته بودند پیشنهاد کرد که نظر به تشکیل قریب‌الوقوع کنگره^{۱۱} شوراها پتروگراد را ترک نکنند. برخی از نمایندگان به دستور هیئتی که به وسیله^{۱۲} کنگره انتخاب شده بود، برای دادن گزارش — یا به عبارت دیگر، به منظور آماده کردن ایالات برای قیام — انفراداً به نزد سازمانهای ارتش و شوراهای محلی رفتند. کمیته^{۱۳} اجرائی مرکزی می‌دید که دستگاه نیرومندی در کنار او رشد کرده که متکی به مسکو و پتروگراد است، از طریق بیسیمهای رزمناوها با کشور صحبت می‌کند، و هرآینه آماده است تا در مورد تشکیل کنگره^{۱۴} شوراها جای ارگان پوسیده^{۱۵} فرماندهی شوراها را بگیرد. اینجا دیگر ترفندهای حقیر سازمانی دردی دوا نمی‌کرد.

مبارزه برله و علیه کنگره^{۱۶} آخرین محرک را برای بلشویک شدن شوراهای محلی فراهم آورد. در پاره‌ای از ایالات عقب‌مانده، مثلاً در اسمولنسک، بلشویکها یا به تنهایی و یا همراه با سوسیال‌رولوسیونرهای چپ، نخستین اکثریت خود را در طی این مبارزه، و یا در طی انتخاب نمایندگان کنگره، به دست آوردند. حتی در کنگره^{۱۷} شوراهای سبیری، بلشویکها در اواسط ماه اکتبر موفق شدند همراه با سوسیال‌رولوسیونرهای چپ اکثریت دائمی برای خود تحصیل کنند که آن اکثریت تاثیر خود را به آسانی بر شوراهای محلی به جا نهاد. در روز پانزدهم، شورای کیف با ۱۵۹ رای موافق در برابر ۲۸ رای مخالف و ۳ رای ممتنع، کنگره^{۱۸} قریب‌الوقوع شوراها را به عنوان "عالیترین ارگان قدرت" به رسمیت شناخت. در روز شانزدهم، کنگره^{۱۹} شوراهای منطقه^{۲۰} شمال غرب در مینسک — یعنی در مرکز جبهه^{۲۱} غرب — تشکیل کنگره^{۲۲} شوراها را تعویق‌ناپذیر اعلام کرد. در روز هجدهم، شورای پتروگراد انتخابات کنگره را برگزار کرد؛ برای فهرست بلشویکها (تروتسکی، کامنف، ولودارسکی، یورنوف و لاشویچ) ۴۴۳ رای به — صندوق ریخته شد؛ برای سوسیال‌رولوسیونرها — جملگی سوسیال‌رولوسیونرهای چپ و متمایل به بلشویکها — ۱۶۲ رای؛ منشویکها ۴۴ رای آوردند. کنگره^{۲۳} شوراهای اورال، که از صد و ده نماینده^{۲۴} اش هشتاد تن بلشویک بودند، به ریاست کرسینسکی و به نام ۲۲۳۹۰۰ کارگر و سرباز متشکل، درخواست کرد که کنگره^{۲۵} شوراها در تاریخ مقرر تشکیل شود. در همان روز، یعنی در روز نوزدهم، کنفرانس سراسری کمیته‌های کارخانه‌ها و کارگاههای روسیه، بیواسطه‌ترین و مسلمترین نماینده^{۲۶} طبقه^{۲۷} کارگر در تمام کشور، خواستار انتقال فوری قدرت به شوراها شد. در روز بیستم، ایوانوو — وزنسنسک همه^{۲۸} شوراهای ایالت را "در حال مبارزه"

آشکار و بی‌امان برضد حکومت موقت " اعلام کرد ، و از این شوراها دعوت کرد که برای حل و فصل مسائل صنعتی و مدیری حوزه خود به طور مستقل وارد عمل شوند . این قطعنامه ، که به معنای برانداختن مقامات محلی حکومت بود ، فقط با یک رای مخالف و یک رای ممتنع رو به رو شد . در روز بیست و دوم ، مطبوعات بلشویک فهرست جدیدی از ۵۶ سازمان ، که همه خواستار انتقال قدرت به شوراها شده بودند ، منتشر کردند . این سازمانها همه از توده‌های اصیل مردم ، و تا حد زیادی از توده‌های مسلح مردم ، تشکیل شده بودند .

فهرست عظیم و کوبنده واحدهای انقلاب قریب‌الوقوع مانع از آن نشد که دان به دفتر کمیته اجرائی مرکزی گزارش دهد که از ۹۱۷ سازمان شورائی موجود فقط ۵۰ سازمان موافقت کرده بودند به کنگره نماینده بفرستند ، آن هم " بدون شور و شوق " . به آسانی می‌توان فهمید که چرا آن شوراها معدودی که هنوز گزارش احساسات خود را به کمیته اجرائی مرکزی ضروری می‌دانستند ، نسبت به کنگره شور و شوقی نداشتند . اکثریت قاطعی از شوراها محلی و کمیته‌های ارتش صرفاً به کمیته اجرائی مرکزی وقعی نمی‌نهادند .

گرچه سازشکاران با تلاش در تخریب کنگره ، ماهیت خود را برملا کرده و حیثیت خود را برباد داده بودند ، با این حال جرئت نمی‌کردند کار را به انتها برسانند . وقتی کاملاً بر آنان میرهن شد که نمی‌توانند از تشکیل کنگره احتراز کنند ، ناگهان چهره عوض کردند و از همه سازمانهای محلی دعوت به عمل آوردند که نمایندگان خود را برای شرکت در کنگره انتخاب‌کنند تا مبدا بلشویکها حائز اکثریت شوند . منتها چون کمیته اجرائی مرکزی دیر از خواب بیدار شده بود ، فقط دو سه روز پیش از موعد مقرر خود را ناگزیر دید که کنگره را تا بیست و پنجم اکتبر به تعویق بیندازد .

در سایه این واپسین مانور سازشکاران ، رژیم فورید ، همراه با جامعه بورژوا ، فرصت نامنتظری به دست آورد ، منتها دیگر قادر نبود بهره‌ای اساسی از این فرصت ببرد ، بعلاوه ، بلشویکها این پنج روز اضافی را به بهترین نحو ممکن به کار گرفتند . دشمن بعداً این نکته را تصدیق کرد . میلی‌یوکوف می‌گوید : " بلشویکها این تاخیر را پیش از هر چیز برای تحکیم موقعیت خود در میان کارگران و سربازان پتروگراد به کار گرفتند . تروتسکی دائماً در تجمعات واحدهای مختلف پادگان پتروگراد ظاهر می‌شد . روحیه‌ای را کداو در سربازها برمی‌انگیخت از اینجا می‌توان فهمید که یک بار در هنگ سمونفسکی پس از سخنرانی تروتسکی به اسکولف و گوتز ، اعضای کمیته اجرائی ، اجازه صحبت داده نشد . "

چرخش هنگ سمونفسکی ، که در تاریخ انقلاب نامی بدشگون یافته بود ، از نوعی اهمیت سمبولیک برخوردار بود . در دسامبر ۱۹۰۵ ، افراد همین هنگ

سمنوفسکی کار عمده را در سرکوب قیام مسکو انجام داده بودند. ژنرال مین، فرمانده هنگ، در آن زمان دستور داده بود: "کسی را زنده بازداشت نکنید." در امتداد خط آهن مسکو-گولوتوینو، افراد هنگ سمنوفسکی ۱۵۰ کارگر و کارمند جزء را کشته بودند. ژنرال مین، که به پاس عملیات دلاورانه‌اش از طرف تزار تشویق شده بود، در پائیز ۱۹۰۶ به دست زن سوسیال‌رولوسیونی به نام کنویلیانیکوا به قتل رسید. هنگ سمنوفسکی، پیچیده در کلاف این سنتهای دیرین، از بیشتر واحدهای گارد پا سختی طولانیتری از خود به خرج داده بود. شهرت این هنگ به عنوان واحدی "قابل‌اعتماد" چنان بود که حکومت، به رغم آبروریزی رقتبار اسکوبلف و گوتز، درست تا روز قیام و حتی پس از آن، سرسختانه روی افراد سمنوفسکی حساب می‌کرد.

در پنج هفته‌ای که مابین کنفرانس دموکراتیک و قیام اکتبر سپری شد، مسئله کنگره شوراهای همچنان در کانون مسائل سیاسی باقی ماند. در خود کنفرانس، بیانیه بلشویکها کنگره قریب‌الوقوع شوراهای بالاترین ارگان کشور اعلام کرده بود. "فقط آن دسته از تصمیمات و پیشنهادهای کنفرانس کنونی... می‌توانند به تحقق برسند که به تایید کنگره سراسری نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان روسیه رسیده باشند." در قطعنامه‌ای در جهت تحریم پیش-پارلمان، که نیمی از اعضای کمیته مرکزی از آن حمایت و نیمی دیگر با آن مخالفت می‌کردند، چنین آمده بود: "ما مسئله مشارکت احزاب خود را در پیش-پارلمان در ارتباط مستقیم با اقداماتی می‌دانیم که کنگره سراسری شوراهای روسیه برای ایجاد یک حکومت انقلابی به عمل خواهد آورد." این ارجاع به کنگره شوراهای، تقریباً بدون استثناء در همه اسناد بلشویکی آن دوره دیده می‌شود.

با شعله‌ور شدن جنگ دهقانی، تشدید جنبشهای ملی، عمیقتر شدن نابسامانی، فروپاشی جبهه و اماندگی حکومت، شوراهای رفته‌رفته به یگانه تکیه‌گاه نیروهای خلاق تبدیل می‌شدند. همه مسائل به مسئلهای پیرامون قدرت منجر می‌شدند، و مسئله قدرت یگراست به کنگره شوراهای منتهی می‌شد. این کنگره باید به همه مسائل پاسخ دهد، از جمله به مسئله مجلس موسسان.

هیچ یک از احزاب، حتی حزب بلشویک، شعار مجلس موسسان را پس نکشیده بود. اما در طی رویدادهای انقلاب، این شعار اصلی دموکراتیک، که مبارزه حماسی نوده‌ها پانزده سال تمام از آن رنگ گرفته بود، کم و بیش به شکلی نامحسوس رنگ باخته و محو شده و بین سنگهای آسیاب خرد و خاکشیر شده و به پوسته‌ای توخالی و صورتی بی‌محتوا تبدیل شده بود، و دیگر یک سنت به شمار می‌رفت نه یک چشم‌انداز. در این پدیده هیچ عنصر مرموزی وجود نداشت.

گسترش انقلاب به نقطه نبرد مستقیم برای کسب قدرت مابین دو طبقه اساسی جامعه، یعنی بورژوازی و طبقه کارگر، رسیده بود. مجلس موسسان به هیچ یک از این دو طبقه چیزی نداشت بدهد. خرده بورژوازی شهر و روستا فقط می توانست نقشی کمکی و فرعی در این معارضه داشته باشد. خرده بورژوازی در هر حال خود قادر به تصرف قدرت نبود. اگر ماههای پیش چیزی را به اثبات رسانده بودند، همین نکته بود و بس. با این حال، خرده بورژوازی هنوز می توانست در مجلس موسسان به اکثریت برسد - چنانکه بعدا واقعا به این اکثریت هم رسید. که با آن چه کار کند؟ که فقط نداند با آن چه کار کند. این نکته ورشکستگی دموکراسی صوری را در بحرانهای عمیق تاریخی عیان می سازد. اما در نیروی سنت هم همین بس که حتی در آستانه واپسین نبرد، هیچ یک از دو اردو هنوز بر نام مجلس موسسان خط بطلان نکشیده بود. منتها در حقیقت امر، بورژوازی از دست مجلس موسسان به کورنیلوف متوسل شده بود، و بلشویکها به کنگره شوراها.

به جرئت می توان گفت که بخشهای وسیعی از مردم، و حتی لایه های نازکی از حزب بلشویک، در مورد کنگره شوراها پیرامون راههای قانونی کسب قدرت دچار توهم شده بودند - یعنی انتقال خود به خود و بیدرد قدرت را از دست ائتلاف به دست شوراها ممکن می انگاشتند. در حقیقت امر، لازم بود که قدرت به زور تصرف شود؛ چنین کاری از طریق رای گیری ممکن نبود. فقط قیام مسلحانه می توانست این مسئله را حل و فصل کند.

با همه این اوصاف، از میان کلیه توهمات که ناگزیر همه جنبشهای بزرگ مردمی را، حتی واقع بین ترین جنبشها را، همراهی می کنند، این توهم پیرامون "پارلمانتاریسم" شورائی من حیث مجموع از سایر توهمات خطر کمتری در برداشت. شوراها در واقعیت امر برای کسب قدرت مبارزه می کردند؛ آنها روز به روز به نیروهای مسلح بیشتری تکیه می زدند؛ شوراها مداوما در نقاط مختلف حکومت را به دست می گرفتند؛ آنها کنگره خود را در حین نبرد به چنگ می آوردند. بدین ترتیب برای توهم در مورد قانون جای اندکی باقی مانده بود؛ و توهمات معدود باقیمانده هم در جریان مبارزه به کنار رفته شدند.

شعار کنگره شوراها ضمن هماهنگ ساختن تلاشهای انقلابی کارگرها و سربازهای سراسر کشور، ضمن دادن هدفی واحد به آنان، ضمن وحدت بخشیدن به خواسته هایشان و ضمن تعیین تاریخی واحد برای عمل، باری این شعار در عین حال با ارجاع و احاله به سازمانهای قانونی کارگران و سربازان و دهقانان، پرده پوشی مقدمات قیام نیمه توطئه آمیز و نیمه علنی را ممکن ساخت. کنگره شوراها پس از آنکه بدین شکل نیروهای متفرق را گرد هم آورد، بعدا بر نتیجه این کار صحنه گذاشت و به حکومت جدید شکلی بخشید که در نظر مردم نقص و

خللی در آن دیده نمی شد .



فصل چهارم

کمیته نظامی - انقلابی

با وجود تغییری که از اواخر ماه ژوئیه به بعد در حالت روحی سربازها پدید آمده بود، منشویکها و سوسیال رولوسیونرها در سراسر ماه اوت بر پادگان تجدید سازمان شده پتروگراد تسلط داشتند. طبقه کارگر خلع سلاح شده بود؛ گارد سرخ فقط چند هزار قبضه تفنگ در اختیار داشت. در چنین شرایطی، با وجود روی آوری مجدد توده‌ها به بلشویکها، ممکن بود قیام به شکستی خونین بینجامد.

اما این وضع در طی ماه سپتامبر مداوما دگرگون شد. پس از شورش ژنرالها، سازشکاران هواداران خود را در پادگانها به سرعت از کف دادند. بی‌اعتمادی به بلشویکها جای خود را به همدلی، و در بدترین موارد به نوعی بیطرفی انتظارآمیز داد. اما این همدلی فعال نبود. پادگان از لحاظ سیاسی شدیداً منززل و - به شیوه دهقانان - مظنون بود. آیا بلشویکها ما را فریب خواهند داد؟ آیا واقعا به ما صلح و زمین خواهند داد؟ هنوز بیشتر سربازها به فکر نیفتاده بودند برای این اهداف در زیر پرچم بلشویکها بجنگند. و چون هنوز اقلیت تقریباً منفصلی در پادگان - پنج یا شش هزار دانشجوی دانشکده افسری، سه هنگ قزاق، یک گردان دوچرخه‌سوار و یک لشکر زرهی - نسبت به بلشویکها احساس خصومت می‌کرد، نتیجه معارضه‌ای در سپتامبر مشکوک به نظر می‌رسید. اما خوشبختانه جریان حوادث درس دیگری به توده‌ها آموخت و به آنان نشان داد که سرنوشت سربازهای پتروگراد به نحوی تفکیک‌ناپذیر به سرنوشت انقلاب و بلشویکها گره خورده است.

حق نگاهداری سازمانهایی از افراد مسلح از حقوق بنیادی قدرت دولت است. نخستین حکومت موقت، که به وسیله کمیته اجرائی به مردم تحمیل شد، مکلف شده بود که آن دسته از واحدهای نظامی را که در انقلاب فوریه شرکت جسته بودند از پتروگراد دور نکند. این امر سرآغاز دوگانگی نظامی‌ای شد که اساساً از حاکمیت مضاعف مجزا نبود. اغتشاشات عمده سیاسی در ماههای بعد - تظاهرات آوریل، روزهای ژوئیه، مقدمات شورش کورنیلوف و درهم شکستن آن شورش - هر یک قهراً با مسئله انقیاد پادگان پتروگراد تلاقی کردند. اما مناقشاتی

که در این راه مابین حکومت و سازشکاران پدید می‌آمد، همه جزئی از مسائل خانوادگی شمرده می‌شدند و در صلح و صفا فیصله می‌یافتند. همراه با بلشویک شدن پادگان، اوضاع شکل دیگری گرفت. اینک سربازها خود تکلیفی راکه حکومت در ماه مارس در برابر کمیته اجرائی برعهده گرفته و سپس خائنانه پایمالش کرده بود، رفته‌رفته به یاد می‌آوردند. در روز هشتم سپتامبر، بخش سربازها در شورا درخواست کرد هنگامی که در ارتباط با حوادث ژوئیه به جبهه منتقل شده بودند به پتروگراد باز گردانده شوند، آن هم در زمانی که اعضای حکومت ائتلافی مویه می‌کردند که چگونه خود را از شرمناکی‌ها خلاص کنند.

وضع بسیاری از شهرستانها بی‌شبهت به وضع پایتخت نبود. در طی ماههای ژوئیه و اوت، روی بسیاری از پادگانهای محلی نوعی بازسازی میهن پرستانه انجام گرفت؛ در ماههای اوت و سپتامبر، پادگانهای بازسازی شده بار دیگر در بستر بلشویسم افتادند. آنگاه لازم شد که همه کار از ابتدا شروع شود - یعنی انتقالها و بازسازیها یک بار دیگر به اجرا درآیند. حکومت برای آماده ساختن ضربه‌ای که برای پتروگراد تدارک می‌دید، کار خود را از ایالات آغاز کرد. انگیزه‌های سیاسی حکومت با دقت تمام در زیر دستاویزهای استراتژیک پنهان شده بودند. در روز بیست و هفتم سپتامبر، جلسه مشترک شوراهای روال - یعنی هم شوراهای شهر و هم شوراهای دژ روال - پیرامون مسئله نقل و انتقالها چنین قطعنامه‌ای اتخاذ کرد: جابه‌جائی نیروها فقط هنگامی قابل قبول است که قبلاً به تایید شوراهای مربوطه رسیده باشد. رهبران شورای ولادیمیر از مسکو سؤال کردند که آیا از فرمان کرنسکی دائر بر انتقال تمامی پادگانشان اطاعت بکنند یا خیر. دفتر منطقه‌ای بلشویکها در مسکو خاطرنشان کرد که "این گونه فرمانها در مورد پادگانهای انقلابی جنبه سیستماتیک گرفته‌اند." حکومت موقت پیش از تسلیم همه حقوق خود، می‌کوشید برحق بنیادی حکومت به طور عام - یعنی حق استفاده از افراد مسلح - دست بیازد.

تجدید سازمان پادگان پتروگراد بیشتر از آن جهت ضرورت یافته بود که کنگره قریب‌التشکیل شوراها یقیناً به نحوی از انحاء مبارزه برای کسب قدرت را در دستور روز قرار می‌داد. مطبوعات بورژوا، به رهبری رخ، ارگان کادتها، هر روز صبح تذکر می‌دادند که نباید "به بلشویکها اجازه دهیم لحظه اعلام جنگ داخلی را انتخاب کنند." یعنی: باید ضربه به موقعی بر سر بلشویکها فرود بیاوریم. کوشش در دگرگونی مقدماتی تناسب نیروها در پادگان پتروگراد قهراً از همین جا ناشی می‌شد. پس از سقوط ریگا و از کف رفتن جزایر مون - سوند، استدلالهای مبتنی بر ملاحظات استراتژیک کم و بیش مجاب‌کننده به نظر می‌رسیدند. ستاد فرماندهی حوزه نظامی پتروگراد فرمان داده بود که واحدهای

پادگان پتروگراد در جهت آمادگی برای تهاجم تجدید سازمان بیابند. در همان حال، به ابتکار سازشکاران، قضیه در بخش سربازی شورا مطرح شد. در این مورد نقشه دشمن چندان بد نبود؛ اتمام حجت استراتژیک با شورا، و درر بودن پایگاه نظامی از زیر پای بلشویکها، و یا در صورت مقاومت شورا، ایجاد تعارض حاد مابین پادگان پتروگراد و جبهه، که به نیروهای تقویتی و ذخیره احتیاج داشت. رهبران شورا، در آگاهی کامل از دامی که برایشان گسترده شده بود، تصمیم گرفتند پیش از برداشتن گامی برگشتناپذیر، زمین را به دقت واریسی کنند. امتناع صریح از اجرای این دستور فقط در صورتی ممکن بود که مطمئن باشند جبهه انگیزه‌های این امتناع را به درستی درمی‌یابد. وگرنه چه بسا صلاح در این می‌بود که در توافق با سنگرها، برخی از واحدهای پادگان و پاره‌ای از واحدهای انقلابی جبهه که به استراحت نیاز داشتند، جای خود را باهم عوض کنند. همان طور که پیشتر نشان دادیم، شورای ریوال هم در همین معنا سخن گفته بود.

سربازها به نحو بی‌پرده‌تری با این مسئله برخورد کردند. یعنی در این اوقات، در وسط فصل پائیز، در جبهه دست به تهاجم بزنند؟ باز هم به یک جنگ زمستانی دیگر تن بدهند؟ خیر، راستش این حرفها در سر آنها نمی‌گنجید. مطبوعات میهن‌پرست بلافاصله پادگان را زیر آتش گرفتند؛ هنگهای پتروگراد، که از فرط تن‌آسائی پیه گرفته‌اند، به جبهه خیانت می‌کنند. کارگرها جانب سربازها را گرفتند. کارگرهای پوتیلوف نخستین کسانی بودند که بر علیه انتقال هنگها زبان به اعتراض گشودند. از آن زمان به بعد، این مسئله، چه در سربازخانه‌ها و چه در کارخانه‌ها، از دستور روز حذف نشد. این امر سبب شد تا دو بخش شورا به یکدیگر نزدیکتر شوند. هنگها از طرح تسلیح کارگران قلبا شروع به حمایت کردند.

سازشکاران سعی کردند با اشاره به خطر از دست رفتن پتروگراد، حس میهن‌پرستی را در توده‌ها برانگیزند، و به این منظور در روز نهم اکتبر لایحه‌ای به شورا بردند ناظر بر ایجاد "کمیته دفاع انقلابی"، که می‌باید با همکاری فعالانه کارگران در امر دفاع از پایتخت شرکت بجوید. شورا در عین امتناع از قبول مسئولیت برای "به اصطلاح استراتژی حکومت موقت و مخصوصا دور کردن نیروها از پتروگراد"، در اظهار نظر پیرامون محتوای فرمان انتقال سربازها شتاب به خرج نداده و تصمیم گرفته بود انگیزه‌های آن فرمان و نیز واقعیاتی را که آن فرمان مبتنی بر آنها بودند بررسی کند. منشویکها به اعتراض برخاسته بودند که: مداخله در فرمانهای عملیاتی فرماندهان ارتش جایز نیست. اما آنان یک ماه و نیم پیشتر هم درباره فرمانهای توطئه‌آمیز کورنیلوف به همین شیوه سخن

گفته بودند ، و اینک این نکته به آنان یادآوری شد . برای بررسی این مسئله که آیا تصمیم به انتقال نیروها از ملاحظات نظامی سرچشمه گرفته یا از ملاحظات سیاسی ، به سازمان باکفایتی احتیاج بود . بلشویکها در میان شگفتزدگی مفرط سازشکاران ، طرح "کمیته دفاع" را پذیرفتند . این کمیته باید تمام اطلاعات مربوط به دفاع پایتخت را فراهم می‌آورد . این کار اقدام مهمی به شمار می‌رفت . شورا پس از بیرون کشیدن این حربه خطرناک از چنگ دشمن ، حال در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست تصمیم مربوط به انتقال نیروها را متناسب با چگونگی شرایط به این یا آن سو - اما در هر حال بر علیه حکومت و سازشکاران - بچرخاند . کاملاً طبیعی است که بلشویکها از طرح منشویکها دایر بر ایجاد کمیته نظامی استقبال کردند ، چون در صفوف خود نیز اغلب پیرامون ایجاد به موقع یک کمیته مقتدر شورائی برای رهبری قیام قریب‌الوقوع صحبت کرده بودند . آنان حتی در سازمان نظامی حزب طرح چنین تشکیلاتی را فراهم آورده بودند . تنها مشکل باقی مانده همانا همساز کردن این ابزار قیام با شورای علنی و انتخابی بود ، مضافاً بر اینکه نمایندگان احزاب مخالف هم بر کرسیهای این شورا می‌نشستند . از این رو پیشنهاد میهن‌پرستانه منشویکها برای تسهیل ایجاد یک ستاد انقلابی بسیار مناسب و به موقع از آب درآمد . طولی نکشید که ستاد انقلابی "کمیته نظامی انقلابی" نامیده شد و به اهرم اصلی انقلاب تبدیل گردید .

دو سال پس از رویدادهائی که در فوق توصیف کردیم ، نویسنده کتاب حاضر در مقالهای که به انقلاب اکتبر اختصاص داده شده بود ، چنین نوشت : "به محض آنکه ستاد فرماندهی ارتش فرمان انتقال نیروها را به کمیته اجرائی شورای پتروگراد ابلاغ کرد . . . روشن شد که این مسئله در گسترش بعدی خود اهمیت سیاسی تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت . " از آن لحظه به بعد ، اندیشه قیام شروع به شکل‌گیری کرد . دیگر برای اختراع نوعی تشکیلات شورائی ضرورتی در میان نبود . تروتسکی در همان جلسه خروج بلشویکها از پیش - پارلمان ، در خاتمه گزارشی که پیرامون این خروج ایراد کرد ، هدف واقعی آن کمیته قریب‌التشکیل را صریحاً بر زبان آورد : "پایدار باد مبارزه مستقیم و آشکار برای برقراری قدرتی انقلابی در سراسر کشور!" در زبان قانونی شورا معنای این گفته چنین بود : "جاوید باد قیام مسلحانه!"

روز بعد ، یعنی در روز دهم ، کمیته مرکزی بلشویکها در جلسه محرمانه خود قطعنامه لنین را که در آن قیام مسلحانه به عنوان وظیفه عملی روزهای آتیه مطرح شده بود ، به تصویب رساند . از آن لحظه به بعد ، حزب آرایش جنگی روشن و آمرانه‌ای به خود گرفت . طرحهای حزب در جهت مبارزه مستقیم

برای کسب قدرت، کمیته دفاع را هم در برمی گرفت.

حکومت و متحدانش پادگان را با یک سلسله از دواير متحدالمرکز محاصره کرده بودند. در روز یازدهم، ژنرال چرمیسوف، فرمانده جبهه شمال، درخواست کمیته‌های ارتش را دائر بر تعویض واحدهای خسته جبهه با واحدهای پتروگراد در پشت جبهه، به وزارت جنگ گزارش داد. در این میان ستاد فرماندهی مابین سازشکاران در جبهه و رهبرانشان در پتروگراد، که می‌کوشیدند برای نقشه‌های کرنسکی پوشش وسیعی فراهم آورند، صرفاً نوعی مکانیسم انتقالی محسوب می‌شد. مطبوعات ائتلاف عملیات محاصره را با هذیانهای میهن‌پرستانه همراهی می‌کردند. اما تجمعات روزانه هنکها و کارخانه‌ها نشان می‌داد که نوحه‌سرائیهای طبقات حاکم کمترین تاثیری بر رده‌های فرودست نگذاشته است. در روز دوازدهم، در یکی از تجمعات کارگرهای کارخانه پارویائینن، یکی از انقلابی‌ترین کارخانه‌های پایتخت، به حمله‌های بورژوازی چنین پاسخی داده شد: "ما اعلام می‌کنیم که هرگاه لازم ببینیم، به خیابانها خواهیم رفت، ما از مبارزه قریب‌الوقوع نمی‌ترسیم، و مطمئن هستیم که از این مبارزه پیروز درمی‌آئیم." کمیته اجرائی شورای پتروگراد، ضمن ایجاد کمیسیونی برای تهیه نظامنامه "کمیته دفاع"، برای این تشکیلات نظامی چنین وظایفی تعیین کرد: برقراری تماس با جبهه شمال و با ستاد فرماندهی حوزه نظامی پتروگراد، و نیز برقراری تماس با سنتروبالت و شورای منطقه‌ای فنلاند، برای شناسائی موقعیت نظامی و به عمل آوردن این اقدامات لازم؛ سرشماری و شناسائی افراد پادگانهای پتروگراد و حومه، و همچنین بازرسی از مهمات و تجهیزات نظامی؛ برقراری و حفظ انضباط در میان توده‌های سرباز و کارگر. این تدابیر همه فراگیر و در عین حال دوپهلو بودند، بدین معنی که بین امر دفاع از پایتخت و قیام مسلحانه توازن بسیار ظریفی برقرار می‌کردند. با این حال، این دو امر که تا به آن دم مانع‌الجمع به شمار می‌رفتند، اکنون عملاً به یک امر واحد تبدیل شده بودند. شورا پس از تصرف قدرت ناچار می‌شد وظیفه دفاع نظامی از پایتخت را برعهده بگیرد. از این رو عنصر استتار تدافعی به‌زور و از بیرون در این تدابیر گنجانده نشده بود، بلکه این امر تا حدی از شرایط پیش از قیام نشئت می‌گرفت.

در راستای این طرح استتاری، در راس کمیسیون کمیته دفاع یک سوسیال‌رولوسیونر نشانده شد، نه یک بلشویک. این مباشر جوان و فروتن که لازیمیرنام داشت، یکی از آن سوسیال‌رولوسیونرهای چپ بود که از پیش از قیام با بلشویکها همراه شده بودند - منتها ناگفته نماند که اینان گاهی اوقات نمی‌دیدند که راه به کجا منتهی می‌شود. طرح اولیه و مقدماتی لازیمیراز دو جهت به وسیله تروتسکی تصحیح شد: اولاً نقشه‌های عملی مربوط به فتح پادگان

مشخصتر شدند ، دوماً هدف کلی انقلاب به ابهام بیشتری آمیخته گردید . بنا به تصویب کمیته اجرائی ، و به رغم مخالفت دو تن از منشویکها ، افرادی که در طرح فوق عضو ستاد کمیته نظامی انقلابی می شدند عبارت بودند از : هیئت رئیسه شورا و هیئت رئیسه بخش سربازی شورا ، نمایندگان نیروی دریائی ، نمایندگان کمیته منطقه ای فنلاند ، نمایندگان اتحادیه های کارگری راه آهن و کمیته های کارخانه ها ، نمایندگان اتحادیه های کارگری و سازمانهای نظامی حزب ، نمایندگان گارد سرخ ، و الخ . . . اساس سازمانی کمیته مشابه با موارد متعدد دیگر بود ، اما ترکیب اعضای آن مطابق با وظایف جدیدش تعیین شده بود . قرار بر این گذاشته بودند که همه سازمانها نمایندگانی به کمیته بفرستند که یا با امور نظامی آشنائی داشته باشند و یا با پادگان . ماهیت هر سازمان باید متناسب با وظایفش تعیین شود .

در این دوره تشکیلات مهم دیگری نیز پایه گذاری شد . تحت رهبری کمیته نظامی انقلابی سازمانی موسوم به کنفرانس دائمی پادگان به وجود آمد . بخش سربازی شورا نمایندگی سیاسی پادگان را برعهده داشت ، یعنی نمایندگان زیر پرچم حزب انتخاب می شدند . اما کنفرانس پادگان مرکب از کمیته های هنگها بود ، و چون این کمیته ها زندگی روزانه واحدهای خود را هدایت می کردند ، نوعی سازمان "صنفی" به شمار می رفتند و از این رو وظایف بیواسطه تر و عملی تری برعهده داشتند . تشابه موجود مابین کمیته های هنگها و کمیته های کارخانه ها کاملاً آشکار است . بلشویکها با وساطت بخش کارگری شورا می توانستند در خصوص مسائل بزرگ سیاسی با اطمینان تمام روی کارگران حساب کنند . اما برای میداندار شدن در کارخانه ها لازم بود که کمیته های کارخانه و کارگاه به دست حزب بیفتند . ترکیب بخش سربازها در شورا هواداری سیاسی اکثریت پادگان را برای بلشویکها تضمین می کرد . اما برای در اختیار گرفتن واحدهای نظامی ، لازم بود که حزب بر کمیته های هنگها متکی باشد . بدین سان معلوم می شود که چرا در دوره پیش از قیام ، کنفرانس پادگان بخش سربازی را به نحوی طبیعی به حاشیه راند و خود به وسط صحنه آمد . ضمناً ناگفته نماند که برجسته ترین نماینده های بخش سربازها عضو کنفرانس هم بودند .

لنین در مقاله ای موسوم به "بحران به پختگی رسیده" ، که اندکی پیش از این روزها نوشته شده بود ، بالحنی سرزنش آمیز پرسیده بود : "حزب برای شناسائی طرز فکر نیروهای نظامی و غیره چه کار کرده است . . . ؟" با وجود فعالیت صادقانه سازمان نظامی ، سرزنش لنین به جا بود . بررسی صدرصد نظامی نیروها و وسایل برای حزب کاردشواری بود ، چون حزب نه پیشینه ای در این کارداشت و نه راه و رسمش را می دانست . به محض بیدایش کنفرانس پادگان بر صحنه ، این

وضع دگرگون شد. از آن به بعد، آئینه تمام‌نمائی از پادگان — نه فقط پادگان پایتخت که نیز حلقه نظامی اطراف پایتخت — در برابر چشم‌رهبران قرار گرفت. در روز دوازدهم، کمیته اجرائی معاینه نظامنامه‌ی را که به وسیله کمیسیون لازیمیر تهیه شده بود، شروع کرد. با وجود سری بودن جلسه، مباحثه درباره نظامنامه تا حدی به زبان کنایه و ابهام صورت گرفت. سوخانوف به درستی می‌نویسد: "آنچه بر زبان‌شان می‌آمد با آنچه در سرشان می‌گذشت یکی نبود." دایره‌های دفاع و تجهیزات و ارتباطات و ضداطلاعات و غیره در نظامنامه منظور شده بودند: این سازمان حکم ستاد یا ضدستاد را داشت. یکی از اهداف کنفرانس افزایش قدرت رزمندگی پادگان اعلام شده بود: این نکته کاملاً درست بود، اما قدرت رزمندگی را می‌توان به طرق مختلف به کار گرفت. منشویکها با خمی عقیم می‌دیدند طرحی که آنان در جهت مقاصد میهن‌پرستانه ارائه داده بودند به پوششی برای مقدمات قیام تبدیل شده است. پرده استتار به هیچ عنوان نفوذناپذیر نبود — همه می‌دانستند که صحبت بر سر چیست — اما در عین حال آن پرده را نمی‌شد درید. مگر نه آنکه سازشکاران خود در گذشته به همین شیوه عمل کرده بودند: مگر نه آنکه آنان پادگان را در لحظات حساس برگرد خود جمع کرده و به موازات سازمانهای حکومت، ارگانهای مستقل قدرت ایجاد کرده بودند؟ به یک مفهوم می‌توان گفت که بلشویکها صرفاً سنتهای قدرت دوگانه را دنبال می‌کردند. منتها آنها می‌خواستند در این شکل‌های کهنه‌محتوای تازه بگنجانند. آنچه قبلاً به اهداف سازش کمک کرده بود، اینک رفته‌رفته به جنگ داخلی منجر می‌شد. منشویکها تقاضا کردند که مخالفت آنان با کل این طرح در پرونده ثبت شود. این تقاضای افلاطونی اجابت گردید.

روز بعد، بخش سربازی، که تا چندی پیش منجی سازشکاران محسوب می‌شد، به بررسی مسئله کمیته نظامی انقلابی پرداخت. مقام اصلی در این جلسه مهم حقا به دیبنکوی ملوان، رئیس سنتروبالت، تعلق گرفته بود. هرگز دیده نشده بود که این غول سیه ریش حرفی را که می‌باید بر زبان آورد از یاد ببرد. سخنرانی این مهمان هلزینگفورزی مانند نسیم دریائی جانبخش و پرتراوتی در فضای گرفته پادگان وزیدن گرفت. دیبنکو از جدائی نهائی ناوگان باحکومت، و از موضع جدید افراد نیروی دریائی در برابر فرماندهان، سخن گفت. او گفت: پیش از آغاز آخرین عملیات دریائی، دریا سالار از کنگره ملوانان که در آن زمان اجلاس داشت پرسید که آیا فرامین نظامی را به اجراء در خواهند آورد یا خیر؟ ما جواب دادیم: "با نظارت نمایندگان خودمان فرامین نظامی را به اجراء درمی‌آوریم. اما... اگر ببینیم که ناوگان در معرض نابودی قرار گرفته است، اول از همه فرماندهان را از دکل حلق‌آویز می‌کنیم." این لحن برای پادگان پتروگراد

تازگی داشت. حتی در نیروی دریائی هم این لحن به تازگی رایج شده بود. این لحن قیام بود. گروه کوچک منشویکها با خیال پریشان در گوشه‌های غرولند می‌کردند. هیئت رئیسه با چشمهای هراسان به آن توده فشرده پالتوهای خاکستری رنگ سربازی می‌نگریست. از میانشان اندک صدائی از اعتراض برخاست! در آن چهره‌های هیجان زده، چشمها مثل ذغال گداخته جرقه می‌زدند. روح تهور در فضا موج می‌زد.

دیینکو، دلگرم از آن همدلی همه‌جانبه، در خاتمه سخنرانی خود با اطمینان تمام اعلام کرد: "می‌گویید برای دفاع از راههای پتروگراد و مخصوصا ریوال، لازم است پادگان پتروگراد را از پایتخت بیرون ببریم. یک کلمه‌اش را هم باور نکنید. ما خود از ریوال دفاع می‌کنیم. شما در همین جا بمانید و از مصالح انقلاب دفاع کنید... هروقت به پشتیبانی شما احتیاج پیدا کنیم، خودمان خبرتان می‌کنیم، و من اطمینان دارم که شما از ما پشتیبانی خواهید کرد." این درخواست به سبب سازگاری کاملش با حالت روحی سربازها، تندبادی از شور و شوقی صدیق به پا کرد که در آن اعتراضهای انفرادی تنی چند از منشویکها به کلی غرق شد. مسئله نقل و انتقال نیروها در همان لحظه فیصله یافت.

نظامنامه پیشنهادی لازیمیر با ۲۸۳ رای موافق در برابر ۱ رای مخالف و ۲۳ رای ممتنع به تصویب رسید. این ارقام، که حتی بلشویکها هم انتظارش را نداشتند، میزانی از فشار توده‌های انقلابی به دست می‌دادند. معنای این رای آن بود که بخش سربازی شورا علنا و رسماً مدیریت پادگان را از ستاد فرماندهی ارتش به کمیته نظامی انقلابی منتقل کرده بود. در روزهای بعد ثابت شد که این امر نمایش محض نبوده است.

در همان روز کمیته اجرائی شورای پتروگراد تشکیلات ویژه گارد سرخ را علنا تاسیس کرد و قرار بر این شد که گارد سرخ مستقیماً زیر نظر کمیته اجرائی شورای پتروگراد عمل کند. امر تسلیم کارگران، که سازشکاران آن را به مسامحه گرفته و حتی در راهش سنگ انداخته بودند، به یکی از مهمترین وظایف شورای بلشویکی تبدیل شده بود. سوءظن سربازها به گارد سرخ دیگر به گذشته تعلق داشت. سهل‌است، تقریباً در همه قطعه‌های هنگها، تسلیح کارگران درخواست می‌شد. از این لحظه به بعد گارد سرخ و پادگان دوشادوش هم می‌ایستند. و طولی نمی‌کشد که در سایه اطاعت مشترک از کمیته نظامی انقلابی پیوندشان محکمتر می‌گردد.

حکومت مشوش بود. در صبح روز چهاردهم، وزرا در دفتر کرنسکی کنفرانسی تشکیل دادند و بر اقداماتی که ستاد فرماندهی ارتش برای مقابله با "شورش" درصدد اجرایشان بود، صحنه نهادند. فرمانروایان به حدس و گمان مشغول

بودند: آیا این بار هم غائله در حد تظاهرات مسلحانه متوقف خواهد شد، یا آنکه کار به قیام خواهد کشید؟ فرمانده حوزه نظامی پتروگراد به نمایندگان مطبوعات گفته بود: "در هر حال ما آماده‌ایم." محکومان به فنا اغلب در دم واپسین نیروی حیاتی تازه‌ای در خویشتن حس می‌کنند.

در یکی از جلسات مشترک دو کمیته اجرائی، دان با تقلید از لحن تزلزلی - که اکنون به قفقاز پناه برده بود - در ماه ژوئن، از بلشویکها درخواست کرد که به این سؤال پاسخ دهند: آیا می‌خواهند به میدان بیایند، و اگر چنین است، کی؟ بوگدانوف منشویک از پاسخ ریازانوف به درستی چنین نتیجه گرفت که بلشویکها در حال تدارک قیامند و خودشان هم در راس آن قیام خواهند ایستاد. روزنامه منشویکها هم چنین نوشت: "شکی نیست که بلشویکها برای 'تصرف قدرت' روی ماندن پادگان در این شهر حساب می‌کنند." اما در این جمله، کلمات "تصرف قدرت" در گیومه قرار داشتند. سازشکاران هنوز این خطر را جدا باور نمی‌کردند. آنان بیش از آنکه از بلشویکها واهمه داشته باشند، از آن می‌ترسیدند که بر اثر درگیریهای جدید در جنگ داخلی، ضدانقلاب به پیروزی برسد.

شورا پس از قبول وظیفه تسلیح کارگران، ناچار بود به اسلحه دست بیابد. این امر یکباره میسر نشد. در این مورد هم هر گامی به پیش از طرف توده‌ها پیشنهاد شد. فقط لازم بود به دقت به پیشنهاداتشان گوش فرادهی. چهار سال پس از این رویداد، تروتسکی در مجلس یادبودی که به خاطرات انقلاب اکتبر اختصاص داده شده بود، این داستان را روایت کرد: "موقعی که چند نفر از طرف سربازها پیش من آمدند و گفتند که به اسلحه احتیاج دارند، من جواب دادم: 'اما آخر زرادخانه‌ها در دست ما نیستند.' آنها در جواب گفتند: 'ما قبلا به کارخانه اسلحه‌سازی سستوررتسک رفته‌ایم.' من پرسیدم: 'خوب، منظورتان چیست؟' آنها جواب دادند که 'کارگران گفته‌اند که در صورت دستور شورا اسلحه را تحویل خواهند داد.' من دستور تحویل پنج هزار قبضه تفنگ را صادر کردم، و کارگرها همان روز تفنگها را گرفتند. این از اولین تجربه‌های ما بود." مطبوعات معاند فوراً بر علیه تحویل اسلحه از طرف یک کارخانه دولتی به دستور شخصی که به جرم خیانت به دولت تحت تعقیب قرار داشت و فقط با وجه‌الضمان از زندان آزاد شده بود، قیل و قال راه انداختند. حکومت دم نزد، اما عالیترین ارگان دموکراسی با فرمانی اکید ابراز وجود کرد: بدون اجازه او - اجازه کمیته اجرائی مرکزی - به احدی نباید اسلحه تحویل داده شود. اما در خصوص مسئله تحویل اسلحه، دان و گوتز همان قدر حق مخالفت داشتند که تروتسکی حق صدور اجازه یا صدور فرمان را داشت. کارخانه‌های

اسلحه‌سازی و زرادخانه‌ها رسماً زیر مدیریت حکومت قرار داشتند. اما بی‌اعتنائی به مقامات رسمی در همه لحظات حساس برای کمیته اجرائی مرکزی در حکم سنت درآمد و بطور دائم وارد رسوم خود حکومت هم شده بود، چون این وضع با ماهیت امور جور درمی‌آمد. تخلف از سنن و رسوم از سمت دیگری آغاز شد. کارگران و سربازان چون دیگر مابین آسمان‌قرمبه‌های کمیته اجرائی مرکزی و آذرخشهای کرنسکی فرقی نمی‌نهادند، به هر دو بی‌محلی کردند.

انتقال هنگهای پتروگراد به نام جبهه آسانتر بود تا به نام وزارتخانه‌های پشت‌جبهه. به این دلیل کرنسکی پادگان پتروگراد را تحت فرماندهی چرمیسوف، فرمانده کل جبهه شمال، قرار داد. کرنسکی در همان حال که پایتخت را از لحاظ سیاسی خارج از حوزه مدیریت خود، در مقام رئیس حکومت، اعلام کرده بود، به این فکر دلخوش بود که بلکه بتواند به عنوان فرمانده کل ارتش پایتخت را تابع خود بسازد. ژنرال چرمیسوف هم که وظیفه سنکینی برعهده‌اش افتاده بود، به نوبه خود دست به دامان کمیسرها و روسای کمیته‌ها شد. اینان مشترکاً طرحی برای فعالیتهای آبی تهیه کردند. قرار بر این شد که ستاد فرماندهی به اتفاق سازمانهای ارتشی نمایندگان شورای پتروگراد را در روز هفدهم به پسکوف فراخواند تا آنان را در حضور سربازها با درخواستی صریح در حضور قرار دهد. شورای پتروگراد جاره‌های نداشت جز آنکه این زورآزمایی را بپذیرد. ریاست هیئت بیست و دو نفره‌ای - نیمی از اینان را اعضای شورا و نیمی دیگر را نمایندگان هنگها تشکیل می‌دادند - که در روز شانزدهم انتخاب شد، برعهده فنودوروف، رئیس بخش کارگری شورا، رهبران بخش سربازی و رهبران سازمان نظامی بلشویکها - لاشویچ، سادوفسکی، مخونوشین، داشکویچ و چند تن دیگر - افتاد. چند تن سوسیال‌رولوسیونر چپ و منشویک انترناسیونالیست هم در این هیئت حضور داشتند که همگی قول داده بودند از سیاست شورا دفاع کنند. در کنفرانسی که این هیئت پیش از عزیمت برگزار کرد، بیانیه پیشنهادی سوردلوف به تصویب رسید.

در همین جلسه شورا نظامنامه کمیته نظامی انقلابی مورد بررسی قرار گرفت. این سازمان هنوز کاملاً به منصفه ظهور نرسیده بود که در چشم دشمن جنبه‌ای دمادم نفرت‌انگیزتر پیدا کرد. در این جلسه یکی از سخنرانهای مخالف فریاد کشید: "چرا بلشویکها به این سؤال جواب نمی‌دهند: آیا در فکر حمله‌اند یا خیر؟ این سکوت یا از بزدلی است و یا از بی‌اعتمادی به نیروهایشان." این سخن با قهقهه شدید حضار رو به رو شد: نماینده حزب حکومت از حزب قیام توقع داشت که مکنونات قلبی خود را برای او باز کند. سخنران در ادامه صحبت خود اظهار داشت که کمیته جدید چیزی نیست مگر "یک ستاد انقلابی

برای تصرف قدرت. " و آنها، یعنی منشویکها، خیال ندارند واردش شوند. صدائی از میان جمعیت فریاد کشید: "مگر شما روی هم چند نفرید؟" حقیقتا هم عده منشویکها در شورا کم بود - روی هم پنجاه تن. با این حال منشویکها یقین داشتند که "توده‌ها با قیام موافق نیستند." تروتسکی در جواب تصدیق کرد که بلشویکها در فکر تصرف قدرتند: "ما این نکته را از کسی پنهان نمی‌کنیم." و سپس گفت: اما فعلا مسئله این نیست. حکومت تقاضای انتقال نیروهای انقلابی را از پتروگراد کرده است و ما باید به این تقاضا "یا جواب مثبت دهیم و یا جواب منفی." سرانجام نظامنامه پیشنهادی لازیمیر با اکثریتی قاطع به تصویب رسید. رئیس شورا به کمیته نظامی انقلابی توصیه کرد که از روز بعد کار خود را شروع کند. بدین ترتیب گام دیگری به پیش برداشته شد.

پولکوفنیکوف، فرمانده حوزه نظامی پتروگراد، همان روز بار دیگر به حکومت گزارش داده بود که بلشویکها تدارک عملیات مشکوکی را می‌بینند. این گزارش به لاف و گزاف نیز آراسته بود: پادگان در مجموع طرفدار حکومت است؛ به دانشکده‌های افسری دستور داده شده که آماده باشند. پولکوفنیکوف در بیانیهای خطاب به مردم قول داده بود که در صورت لزوم "شدیدترین اقدامات ممکن" را به عمل بیاورد. شهردار پتروگراد، شرایدر سوسیال‌رولوسیونر هم به سهم خود دعا کرده بود که "خدا کند هیچ اغتشاشی روی ندهد تا در پایتخت دچار قحطی نشویم." در این میان، مطبوعات هم گاه با تهدید و گاه با استغاثه، گاه به لاف و گزاف و گاه به تظلم، فریاد خود را بلندتر و بلندتر می‌کردند.

به منظور ترساندن فرستاده‌های شورای پتروگراد، نمایش نظامی پرابهتی در پسکوف ترتیب داده شده بود. ژنرالهای شخیص، کمیسرهای عالی‌مقام، به ریاست ویتینسکی، و نمایندگان کمیته‌های ارتش، گرداگرد میزی مدور، پوشیده از نقشه‌های عظیم، ایستاده بودند. روسای ارکان مختلف گزارشهای متعددی پیرامون موقعیت زمینی و دریائی ایراد کردند. همه این گزارشها به نتیجه‌ای واحد می‌رسیدند: برای دفاع از راههای پایتخت ضروری است که پادگان پتروگراد فوراً به حرکت درآید. کمیسرها و افراد کمیته‌ها خشماگین هر سوءظنی را در خصوص انگیزه‌های پنهان سیاسی باطل شمردند: آنان اعلام کردند که تمام عملیات به حکم مقتضیات استراتژیک طرح‌ریزی شده‌است. فرستاده‌های پتروگراد برای اثبات نادرستی این نکته برهان صریحی در دست نداشتند. در این جور امور دلیل و برهان علف خرس نیست که در هر بیشه‌ای سبز شود. اما کل موقعیت هم‌ماش دلیل و برهان بود. جبهه از حیث نیروی انسانی کمبود نداشت. آنچه در جبهه به ندرت یافت می‌شد همانا میل به نبرد بود. حالت روحی پادگان پتروگراد هم ابداً طوری نبود که پایه‌های متزلزل جبهه را تقویت کند. از این

گذشته، درسهای روزهای کورنیلوف هنوز در حافظه همگان زنده بود. فرستادگان پتروگراد، کاملاً مطمئن از حقانیت خود، به آسانی در برابر حملات ستاد فرماندهی ایستادگی کردند و یکپارچه‌تر و مصمم‌تر از زمان عزیمت، به پتروگراد بازگشتند.

آن دلایل صریحی که فرستادگان پتروگراد در آن زمان فاقدش بودند اینک در اختیار مورخ قرار دارند. مکاتبات محرمانه نظامی ثابت می‌کند که هنگامی پتروگراد را جبهه درخواست نکرده بلکه کرنسکی این درخواست را بر جبهه تحمیل کرده بود. فرمانده کل جبهه شمال در جواب به تلگراف وزیر جنگ، مستقیماً تلگراف زده بود که: "محرمانه ۱۷.۱ یکس. اعزام نیروهای پادگان پتروگراد را به جبهه ابتدا شما درخواست کردید نه من... وقتی روشن شد که نیروهای پادگان پتروگراد نمی‌خواهند به جبهه بروند، یعنی قادر به جنگ نیستند، من در یک گفتگوی خصوصی با افسری که شما به نزد فرستاده بودید گفتم... ما از این نیروها در جبهه زیاد داریم؛ اما نظر به خواست صریح شما دائر بر اعزام این نیروها به جبهه، من از پذیرفتنشان امتناع نکردم و اکنون هم نمی‌کنم، اما فقط در صورتیکه شما همچنان اعزامشان را از پتروگراد ضروری بدانید." در توضیح لحن نیمه خصمانه این تلگراف آنکه چرمیسوف، ژنرال سیاست‌پیشهای که در ارتش تزار "سرخ" محسوب می‌شد، پس از آنکه به قول میلی‌یوکوف به "محبوب دموکراسی انقلابی" تبدیل شده بود، یقیناً به این نتیجه رسیده بود که بهتر است حساب خود را به موقع از حساب حکومت جدا کند و وارد کشمکشهای حکومت با بلشویکها نشود. رفتار چرمیسوف در روزهای انقلاب کاملاً این فرض را تایید می‌کند.

کشمکش بر سر پادگان به کشمکش بر سر کنگره شوراها گره خورده بود. تا موعد مقرر بیش از چهار تا پنج روز باقی نمانده بود. انتظار می‌رفت که قیام با کنگره ارتباط داشته باشد. بسیاری از افراد گمان می‌کردند که این بار نیز مانند روزهای ژوئیه، جنبش به صورت تظاهرات مسلحانه توده‌های رخ خواهد داد و با جنگهای خیابانی توأم خواهد بود. پوترسوف، منشویک راستگرا، بر اساس اطلاعاتی که از اداره ضدجاسوسی، و یا از هیئت نظامی فرانسه - از جاعلان زبردست اسناد قلابی - به او رسیده بود، نقشه بلشویکها را که به زعم او قرار بود در شب هفدهم اکتبر صورت بگیرد، در مطبوعات بورژوا تشریح کرده بود. مبدعان هوشمند این نقشه ضمناً پیش‌بینی کرده بودند که بلشویکها در نزدیکی یکی از دروازه‌های شهر گروهی از "عناصر مشئوم" را هم جمع خواهند کرد. سربازهای هنگهای گارد مثل خدایان هومر به خنده افتادند. هنگام خواندن مقاله پوترسوف در یکی از جلسات شورا، ستونهای سفید و چلچراغهای اسمولنی

از شلیک خنده، حصار به لرزه درآمدند. اما حکومت خردمند که همچنان از دیدن آنچه در پیش چشمش می‌گذشت عاجز بود، از این جعلیات مضحک جداً به وحشت افتاد و شتابزده در ساعت ۲ بامداد تشکیل جلسه داد تا "عناصر مشئوم" را به دام بیندازد. پس از یک رشته از کنفرانسهای جوراجور مابین کرنسکی و مقامات نظامی، اقدامات لازم به عمل آمد. نگهبانهای کاخ زمستانی و بانک دولتی تقویت شدند؛ افراد دو مدرسه، آموزشی از اورانین باثوم و حتی یک قطار زرهی از جبهه، رومانی به پایتخت فراخوانده شدند. میلی‌یوکوف می‌نویسد: "در لحظه آخر بلشویکها از نقشه خود منصرف شدند. اما دلیلش معلوم نیست." حتی چندین سال پس از آن حوادث، این مورخ فاضل هنوز ترجیح می‌دهد جعلیاتی را باور داشته باشد که خود ناقض خویش بودند.

مقامات حکومت قشون مردمی را برای یافتن آثاری از تدارک شورش مامور تفتیش حومه شهر کردند. گزارشهای قشون مردمی ترکیبی از تیزبینی و بلاهت پلیسی بودند. در محله آلکساندرو-نوسکی، که تعدادی کارخانه بزرگ در بر دارد، بازرسیها به آرامش کامل برخوردند. در ناحیه وایبورگ ضرورت براندازی حکومت علناً توصیه می‌شد، اما "ظاهراً" همه چیز آرام بود. در ناحیه واسیلی-اوستروف هیجان شدیدی دیده می‌شد، اما در اینجا هم نشانه‌های "خارجی" عملیات مشهود نبودند. در محله ناروا تهییج‌گری برای تحریک مردم به عمل دوچندان شده بود، اما محال بود کسی به انسان پاسخ دهد که آن عمل دقیقاً چه وقت شروع می‌شود. یا روز و ساعتش شدیداً در اختفاء نگاهداشته می‌شدند، و یا آنکه واقعاً هیچ کس از روز و ساعتش خبر نداشت. نتیجه آنکه: تعدادگشتیها در حومه باید افزایش بیابد و کمیسرهای قشون مردمی به پاسگاهها بیشتر سرکشی کنند.

برای تکمیل گزارشهای قشون مردمی بد نیست نگاهی به مقاله‌های مطبوعات لیبرال مسکو بیفکنیم: "در حومه شهر، در کارخانه‌های پترزبورگ، از جمله نوسکی و اوبوخوفسکی و پوتیلوف، تهییج‌گری بلشویکها برای تحریک مردم به شورش در همه نقاط شهر جریان دارد. کارگران در چنان حالتی به سر می‌برند که ممکن است هرآینه به حرکت درآیند. در روزهای اخیر تعداد کثیری از سربازان فراری به پتروگراد هجوم آورده‌اند... در ایستگاه ورشو از فرط کثرت سربازهایی که با نگاههای مظنون و چشمهای برافروخته و چهره‌های هیجان‌زده به انسان زل می‌زنند، جای سوزن انداختن نیست... طبق اطلاعات موجود گروههای کثیری از دزدان، که بوی شکار به مشامشان خورده است، در شهر پتروگراد تجمع کرده‌اند. نیروهای مشئوم در حال سازماندهی خود هستند، و میخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها مالا مال از آنها هستند..." در اینجا هراس جاهلانه و شایعات

پلیسی با مقداری از واقعیات خشن درهم آمیخته‌اند. بحران انقلابی با نزدیک شدن به اوج خود اعماق جامعه را تا به انتها به تلاطم درآورده بود. فراریها و سارقان و اشرار واقعا از غرش آن زلزله قریب‌الوقوع به پا خاسته بودند، و در این میان رهبران جامعه دهشتزده به نیروهای لجام‌گسیخته رژیم خود، و به زخمها و پلیدیهای آن رژیم، خیره شده بودند. انقلاب این نیروها را نیافریده بلکه فقط از آنها پرده برداشته بود.

در آن روزها، در ستاد فرماندهی سپاهی در دوینسک، بارون بودبرگ، مرتجع تندخو و در عین حال تیزبین و موشکافی که پیشتر با او آشنا شدیم، چنین نوشت: "کادتها و جوجه کادتها و اکتبريستها و انقلابیهای رنگارنگ، چه از سنخ انقلابیون کهنه‌کار و چه آنها که در ماه مارس انقلابی شدند، نزدیک شدن مرگ خود را حس می‌کنند و دست از نغمه‌خوانی و ژاژخائی برنمی‌دارند. آنان آدمی را به یاد آن مسلمانی می‌اندازند که می‌کوشید تا با جفجغه از وقوع خسوف جلوگیری کند."

کنفرانس پادگان نخستین بار در روز هجدهم تشکیل شد. طی تلفنگرامی از واحدهای نظامی درخواست شده بود که از اقدامات خودسرانه بپرهیزند و فقط آن دسته از فرمانهای ستاد فرماندهی را به مورد اجراء بگذارند که به امضای بخش سربازی رسیده باشند. شورا بدین طریق کوششی آشکار و قاطع برای مسلط شدن بر پادگان به عمل آورده بود. این تلفنگرام در اساس چیزی نبود جز دعوت به براندازی مقامات موجود. اما می‌توانستی آن را به کوششی صلح‌آمیز برای نشانیدن بلشویکها به جای سازشکاران در مکانیسم قدرت دوگانه، تعبیرش کنی. گرچه هر دو تعبیر به یک نتیجه واحد می‌انجامید، اما تعبیر دوم به سبب انعطاف بیشترش جائی برای توهم و خودفریبی باقی می‌گذاشت. هیئت رئیسه کمیته اجرائی مرکزی، که خود را ارباب اسمولنی می‌دانست، تلاش کرد تا از مخابره این تلفنگرام ممانعت کند. ولی فقط خود را بی‌اعتبارتر ساخت. گردهمایی نمایندگان کمیته‌های هنگها و گروهانهای پتروگراد و حومه، در ساعت مقرر صورت گرفت، و فوق‌العاده پرشمار از آب درآمد.

از برکت جوی که دشمن ایجاد کرده بود، گزارشهای افراد شرکت‌کننده در کنفرانس خود به خود روی مسئله "شورش" متمرکز شد. تعداد داوطلبان چنان کثیر بود که حتی به فکر رهبران هم خطور نکرده بود. مخالفان این عملیات عبارت بودند از مدرسه نظامی پترهاف و هنگ نهم سواره‌نظام. دستجات سواره‌نظام گارد متمایل به بیطرفی بودند. مدرسه نظامی اورانین باثوم اعلام کرد که فقط از فرامین کمیته اجرائی مرکزی اطاعت می‌کند. جز اینها صدای خصمانه یا بیطرف دیگری برنخاست. آنها که آماده بودند تا به اشاره شورای

پتروگراد وارد عمل شوند، عبارت بودند از: هنگهای اجرسکی، مسکو، ولینسکی، پالوفسکی، ککزگولمسکی، سمنوفسکی، اسماعیلوفسکی، هنگ یکم تیراندازان و هنگ سوم ذخیره، ناوگان دوم بالتیک، گردان فنی و لشکر توپخانه گارد؛ همچنین هنگ نارنجک‌انداز اعلام کرد که فقط به دستور کنگره شوراها حاضراست وارد عمل شود. همین کافی بود. واحدهای کم‌اهمیت‌تر از اکثریت پیروی کردند. نمایندگان کمیته اجرائی مرکزی، که تا چندی پیش پادگان پتروگراد را به‌درستی منبع قدرت خود می‌دانستند، مطلقاً اجازه سخنرانی نیافتند، و مستاصل و عاجز آن مجلس "غیرقانونی" را ترک کردند. مجلس "غیرقانونی" هم بلافاصله به توصیه رئیس خود اعلام کرد که: هیچ دستوری معتبر نیست مگر آنکه به تایید شورا رسیده باشد.

آنچه در آن چند ماه، و مخصوصاً در آن چند هفته آخر در ضمیر افراد پادگان نقش بسته بود، اینک رفته‌رفته متبلور می‌شد. حکومت بیش از آنچه در تصور می‌گنجید حقیر از آب درآمد بود. در همان حال که شهر از شایعه قیام و نبردهای خونین به هممه افتاده بود، کنفرانس کمیته‌های هنگها با آشکار ساختن اکثریت قاطع بلشویکها نشان داده بود که به تظاهرات و نبردهای توده‌ای نیازی در میان نیست. پادگان با اطمینان تمام به سوی انقلاب پیش می‌رفت، و در این راه انقلاب را نه‌شورش که تبلور حق مسلم شورا در تعیین سرنوشت کشور می‌دانست. این جنبش در عین برخورداری از قدرتی بی‌نظیر، به سنگینی خاصی هم دچار بود. حزب ناچار بود فعالیت‌های خود را با ضرباهنگ سیاسی هنگها ماهرانه هماهنگ سازد، زیرا هرچند بیشتر هنگها سر به فرمان شورای پترزبورگ نهاده بودند، برخی از آنان فرمان کنگره شوراها را انتظار می‌کشیدند.

برای مصون نگاه داشتن تکامل طبیعی تعرض از گزند هرگونه اختلال خارجی، حتی اختلالات موقت، لازم بود به سئوالی که دوست و دشمن را به یکسان می‌آزرد، پاسخ داده شود: آیا ممکن نیست قیام هرآینه خود به خود در بگیرد؟ در ترامواها، در خیابانها، و در فروشگاهها، همه جا صحبت از قیام قریب‌الوقوع در میان بود. در میدان کاخ، رو به روی کاخ زمستانی و ستاد کل فرماندهی، صف دراز افسرهای را می‌دید که آمده بودند تا خدمات خود را به حکومت عرضه کنند و در عوض تپانچه بگیرند. اما در لحظه خطر نه تپانچه‌ها و نه صاحبانشان لحظه‌ای آفتابی نشدند. سرمقاله‌های همه روزنامه‌های جاری به مسئله قیام اختصاص داده می‌شدند. گورکی از بلشویکها درخواست کرده بود که اگر "بازیچه" بی‌اختیار توده‌های عاصی "نیستند، باید شایعات موجود را تکذیب کنند. این بلا تکلیفی تشویش‌آور حتی به درون محله‌های کارگرنشین و به درون هنگها هم رخنه کرده بود. اینک آنان هم تصور می‌کردند که در قفای ایشان

قیامی در حال تدارک است. به دست چه کس؟ چرا اسمولنی خاموش است؟ موقعیت متناقض شورا به عنوان پارلمان عمومی و در عین حال به عنوان ستاد انقلاب، در آن لحظات مشکلات بزرگی ایجاد کرد. بیش از این سکوت امکان نداشت. تروتسکی در پایان یکی از جلسات شبانه شورا اعلام کرد: "در چند روز اخیر، مطبوعات انباشته از اخبار و شایعات و مقاله‌هایی درباره عملیات قریب‌الوقوع بوده‌اند... تصمیمات شورای پتروگراد همواره منتشر می‌شوند و به اطلاع عموم می‌رسند. شورا یک نهاد انتخابی است، و... نمی‌تواند بدون اطلاع کارگران و سربازان تصمیمی اتخاذ کند... من به نام شورا اعلام می‌کنم که ما هیچ‌گونه عملیات مسلحانه‌ای را طرح نریخته‌ایم، اما اگر شورا در جریان حوادث ناچار شود برای قیام تاریخ مشخصی را معین کند، آنگاه کارگران و سربازان تا نفر آخر دعوتش را لبیک خواهند گفت. می‌گویند که من فرمان تحویل پنج هزار قبضه تفنگ را امضاء کرده‌ام... بله من آن فرمان را امضاء کردم... شورا همچنان به کار سازماندهی و تسلیح گارد کارگران ادامه خواهد داد." نمایندگان شیرفهم شدند: نبرد نزدیک بود، اما بدون اطلاع آنان و در ققای ایشان فرمان حمله صادر نمی‌شد.

با این حال، علاوه بر این توضیحات اطمینان‌بخش، توده‌ها به یک چشم‌انداز روشن انقلابی احتیاج داشتند. به این دلیل سخنران مسئله نقل و انتقال واحدهای پادگان را به مسئله کنگره شوراها پیوند زد: "ما در خصوص مسئله‌ای که ممکن است شکل بسیار حادی به خود بگیرد، با حکومت اختلاف داریم... ما به آنها اجازه نمی‌دهیم... پتروگراد را از پادگان انقلابی‌اش محروم کنند." این اختلاف به نوبه خود تابع اختلاف دیگری است که به زودی درخواهد گرفت: "بورژوازی می‌داند که شورای پتروگراد درصدد است تصرف قدرت را به کنگره شوراها توصیه کند... و طبقات بورژوا چون این نبرد اجتناب‌ناپذیر را پیش‌بینی می‌کنند، سعی دارند پتروگراد را خلع سلاح کنند." زمینه سیاسی انقلاب نخستین بار در همین سخنرانی با روشنی کامل توصیف شد: ما در فکر تصرف قدرت هستیم، به پادگان احتیاج داریم، و از آن در نمی‌گذریم. "به محض مشاهده نخستین تلاش ضدانقلاب برای درهم‌کوبیدن کنگره، ما با ضدحمله‌ای جوابش می‌دهیم که بیرحمانه خواهد بود و تا آخر دنبال خواهد شد." در اینجا هم طرح قاطعانه تعرض سیاسی تحت عنوان تدافع نظامی بیان گردید. سوخانوف که با طرحی عقیم برای سرگرم ساختن شورا به جشن پنجاهمین سالگرد تولد گورکی در این جلسه حضور یافته بود، بعداً درباره گره انقلابی محکمی که در شورا بسته شده بود نظر درستی ابراز کرد. به گفته او: مسئله پادگان برای اسمولنی همان مسئله قیام، و برای سربازان مسئله سرنوشت خود

آنان بود. "برای سیاست آن روزها به دشواری می‌توان نقطه حرکت مناسبتری تصور کرد." منتها این مانع از آن نبود که سوخانوف سیاست بلشویکها را روی هم رفته مخرب بداند. او هم همراه با گورکی و هزاران روشنفکر رادیکال دیگر بیش از هر چیز از به اصطلاح "توده‌های عاصی" می‌ترسید، به خصوص آنکه ایسن توده‌های عاصی با نظمی ستودنی روز به روز برای تعرض آماده‌تر می‌شدند.

شورا چنان قوی بود که می‌توانست برنامه خود را برای انقلاب در دولت علنا اعلام کند و حتی تاریخ انقلاب را هم معین بسازد. اما در عین حال، شورا درست تا آستانه موعدی که خود برای پیروزی کامل معین ساخت، از حل و فصل هزاران مسئله بزرگ و کوچک عاجز بود. کرنسکی که از لحاظ سیاسی به صفر مطلق تبدیل شده بود، هنوز از کاخ زمستانی دستور صادر می‌کرد. لنین، الهام‌دهنده ایسن جنبش بی‌همتای توده‌ها، در اختفاء به سر می‌برد، و میلیانتویچ، وزیر دادگستری، در آن روزها مجدداً به دادستان دستور داده بود که در بازداشت لنین تعجیل کند. شورای قدرتمند پتروگراد حتی در اسمولنی، یعنی در قلمرو خود، ظاهراً در سایه کرامت صاحب‌منصبان زنده بود. اداره ساختمان اسمولنی، صندوق پولش، اتاق مخابراتش، اتوموبیلها و تلفنهایش هنوز در دست کمیته اجرائی مرکزی قرار داشت، و این کمیته خود صرفاً از ریسمان باریک توارث آویزان بود.

سوخانوف تعریف می‌کند که چگونه پس از اتمام آن جلسه در دل شب، در تاریکی قیرگون و در زیر بارانی سیل‌آسا، به میدان اسمولنی آمد. همه نمایندگان تنگاتنگ هم با حالتی رقتبار برگرد دو اتوموبیل قراضه و پردود، که از گاراژهای مجهز کمیته اجرائی مرکزی در اختیار شورای بلشویک گذاشته شده بودند، چرخ می‌زدند. این شاهد دائم‌الحضور روایت می‌کند که: "تروتسکی رئیس شورا هم به قصد سوار شدن به اتوموبیلها نزدیک شد. اما ناگهان از حرکت باز ایستاد، چند لحظه به جلو خیره شد، پوزخندی زد، و آنگاه پا در میان آب‌چالها نهاد و در سیاهی شب ناپدید شد." روی رکاب تراموا، سوخانوف به‌مرد ریزماندام‌ناشناسی برخورد کرد که ظاهری متواضع و ریش‌بزی سیاه‌رنگی داشت. این مرد ناشناس کوشید تا سوخانوف را بابت ناراحتیهای آن سفر طولانی دلداری دهد. سوخانوف از همراه بلشویک خود پرسیده بود: "او کیست؟" و همراهش پاسخ داده بود: "یکی از کارگزاران قدیمی حزب، سوردلوف." کمتر از دو هفته بعد آن مرد ریزماندام ریش‌بزی به ریاست کمیته اجرائی مرکزی رسید، یعنی در راس عالیترین مرجع فرماندهی جمهوری شوروی قرار گرفت. بعید نیست که سوردلوف همسفر خود را از روی حس حقشناسی دلداری داده بود: هشت روز پیشتر، کمیته مرکزی بلشویکها در آپارتمان سوخانوف - البته بدون اطلاع او - تشکیل جلسه

داده و قیام مسلحانه را در دستور روز قرار داده بود .

صبح روز بعد ، کمیته^۱ اجرائی مرکزی سعی کرد که چرخ حوادث را به عقب برگرداند . هیئت رئیسه^۲ این کمیته مجمع "قانونی" پادگان را تشکیل داد ، و کمیته‌های واپس‌مانده‌های را که انتخاباتشان از مدتها پیش تجدید نشده و در جلسه^۳ روز قبل هم شرکت نکرده بودند ، به درون آن مجمع کشاند . این آزمون اضافی پادگان ، در عین ارائه^۴ برخی اطلاعات جدید ، تصویر روز قبل را به نحوی روشنتر تایید کرد . این بار مخالفان قیام بیشتر عبارت بودند از نیروهای مستقر در قلعه^۵ پتروپل ، و کمیته‌های لشکر زرهی . هر دو اعلام کردند که تماما تابع کمیته^۶ اجرائی مرکزی خواهند بود . این اطلاعات باید به حساب گرفته می‌شد . قلعه^۷ پتروپل که بر جزیرهای در میان آبهای نوا و ترعماش مابین مرکز شهر و دو محله از محله‌های حومه قرار دارد ، به پلهای اطراف مسلط است و از سمت رودخانه راههایی را که به کاخ زمستانی ، یعنی مقر حکومت ، منتهی می‌شوند محافظت - و یا اگر ترجیح می‌دهید ، تهدید - می‌کند . این قلعه گرچه در عملیات وسیع فاقد اهمیت نظامی است ، امامی‌تواند در جنگهای خیابانی وزنه^۸ سنگینی باشد . و شاید مهمتر آنکه زرادخانه^۹ بزرگ و انباشته^{۱۰} کرونورسکی در مجاورت این قلعه قرار دارد . کارگران تفنگ لازم داشتند - آری ، و هنگهای انقلابی هم تقریبا خلع سلاح شده بودند . اهمیت زرهپوش در نبردهای خیابانی نیاز به توضیح ندارد . زرهپوش اگر به وسیله^{۱۱} حکومت به کار گرفته شود ، ممکن است قربانیان بیشتر بسیار به جا گذارد ؛ و اگر در خدمت قیام به راه بیفتند ، می‌تواند راه پیروزی را کوتاهتر کند . در روزهای آتی بلشویکها ناچارند به قلعه و به لشکر زرهی توجه خاصی کنند . صرف‌نظر از اینها ، تناسب نیروها در این کنفرانس جدید همان از آب درآمد که روز پیش آشکار شده بود . تلاش کمیته^{۱۲} اجرائی مرکزی در اجرای قطعنامه^{۱۳} بسیار احتیاط‌آمیز خود با مقاومت سرد اکثریت قاطع کمیته^{۱۴}ها مواجه شد . در این میان خاطر نشان گردید که چون کنفرانس به دعوت شورای پتروگراد تشکیل نشده است ، خود را در تصمیم‌گیری مختار نمی‌بیند . سازشکاران خود به در یوزگی این سیلی اضافی رفته بودند .

کمیته^{۱۵} اجرائی مرکزی چون راه دستیابی به پادگان را از پائین مسدود می‌دید ، سعی کرد تا از بالا بر پادگان مسلط شود . اعضای این کمیته با موافقت ستاد فرماندهی ارتش ، سوسیال‌رولوسیونری را به نام سروان مالفسکی به سرکمیسری حوزه^{۱۶} نظامی پتروگراد منصوب کردند و سپس گفتند که حاضرند کمیسرهای شورا را به رسمیت بشناسند به شرط آنکه کمیسرهای شورا از سرکمیسر پیروی کنند . واضح است که این تلاش مذبوحانه برای سوار شدن بر پادگان بلشویک ، آن هم از طریق سروانی گمنام ، به جایی نرسید . شورا پس از مردود شمردن این طرح ،

جریان مذاکرات را قطع کرد .

قیامی که پوترسوف برملایش کرده بود ، رخ نداد . حال دشمن با اطمینان تمام تاریخ دیگری یعنی روز بیستم اکتبر را برای وقوع قیام معین کرد . چنانکه می دانیم ، کنگره شوراها بدوا قرار بود در آن روز افتتاح گردد ، و قیام مثل سایه کنگره را دنبال می کرد . درست است که کنگره پنج روز به تعویق افتاده بود ، اما چه باک : شیئی اصلی حرکت کرده اما سایه سر جای خود باقی مانده بود . این بار هم حکومت همه اقدامات لازم را برای پیشگیری از "شورش" به عمل آورد . پاسگاههای نگهبانی در حومه شهر تقویت شدند ؛ گشتیهای قزاق تمام شب در محلههای کارگرنشین جولان دادند ؛ واحدهای ذخیره سوارمنظام در نقاط مختلف شهر کمین کردند ؛ قشون مردمی آماده عمل شد و نیمی از اعضایش در کمیسریها به کشیک دائم نشستند . تعداد زیادی زرهپوش و توپ سبک و مسلسل در اطراف کاخ زمستانی کار گذاشته شد . گشتیها راههای منتهی به کاخ را زیر نظر گرفتند . یک بار دیگر ، قیامی که نه کسی تدارکش را دیده و نه کسی فرمانش را صادر کرده بود ، صورت نگرفت . آن روز از بسیاری روزهای دیگر آرامتر سپری شد ؛ کار در کارگاهها و کارخانهها لحظه ای متوقف نشد . ایزوستیا ، به سردبیری دان ، شکست بلشویکها را جشن گرفت : "ما جراجوئی آنان برای به راه انداختن تظاهرات مسلحانه در پتروگراد کم و بیش به سر رسیده است . " خشم دموکراسی متحد بلشویکها را داغان کرده است : "هم اکنون در فکر تسلیمند . " به راستی که ممکن است انسان تصور کند که دشمن عقل خویش را از دست داده و با لافهای بیموقع و دمیدنهای بیموقعتر در شیپور پیروزی ، می کوشید تا "افکار عمومی" را منحرف کند ، و نقشه های واقعی بلشویکها را پنهان بدارد .

طرح ایجاد کمیته نظامی انقلابی که نخستین بار در روز نهم عنوان شده بود ، یک هفته بعد در مجمع عمومی شورا به تصویب رسید . شورا حزب نیست ؛ چرخ و دنده های سنگینند . برای تشکیل کمیته چهار روز دیگر هم وقت لازم بود . اما آن ده روز به هدر نرفتند ؛ فتح پادگان روز به روز کاملتر می شد ، کنفرانس کمیته های هنگها استحکام خود را نشان داده بود ، و تسلیح کارگران مرتبا به پیش می رفت . و بدین ترتیب گرچه کمیته نظامی انقلابی در روز بیستم ، یعنی فقط پنج روز پیش از قیام ، شروع به کار کرد ، اما در عوض قلمرو سازمان یافته و حاضر و آماده ای در برابر خود یافت . از آنجا که سازشکاران کمیته نظامی انقلابی را تحریم کرده بودند ، فقط بلشویکها و سوسیال رولوسیونرها ی چپ در ستاد این کمیته عضویت داشتند . این وضع وظایف موجود را آسانتر و ساده تر کرد . از میان سوسیال رولوسیونرها فقط لازیمیر فعال بود ، و حتی او را به ریاست دفتر کمیته گمارده بودند تا بر این نکته تاکید شود که کمیته یک نهاد شورائی است نه یک

نهاد حزبی. اما اساسا کمیته، که ریاستش را تروتسکی برعهده داشت و کارگزاران اصلی‌اش را پودویسکی و آنتونوف اوفسینکو و لاشویچ و سادوفسکی و مخونوشین تشکیل می‌دادند، تماما بر بلشویکها متکی بود. جلسه عمومی این کمیته به طوری که نمایندگان همه نهادهائی که در نظامنامه ذکر شده بودند در آن حضور داشته باشند، حتی یک بار هم برگزار نشد. همه کارها از طریق دفتر کمیته و زیر نظارت رئیس صورت می‌گرفت. با سوردلوف هم در خصوص همه امور مهم مشورت می‌شد. ستاد کل قیام چنین ترکیبی داشت.

خبرنامه کمیته نخستین اقدامات خود را فروتنانه چنین به ثبت رسانده است: به منظور "نظارت و مدیریت" چند تن کمیسر به واحدهای رزمی پادگان و به پاره‌ای از موسسات و انبارها اعزام شدند. معنای این خبر آن بود که شورا پس از فتح سیاسی پادگان، اینک می‌کوشید تا از لحاظ سازمانی هم بر پادگان مسلط شود. در انتخاب این کمیسرها سازمان نظامی بلشویکها نقش اصلی را ایفاء کرد. در میان اعضای این سازمان در پتروگراد - تقریبا در حدود هزار تن - سربازها و افسرهای جوان و مضمی که سرسپرده انقلاب بودند و از روزهای ژوئیه به بعد در زندانهای کرنسکی آبدیده شده بودند، فراوان یافت می‌شدند. کمیسرهائی که از میان این افراد انتخاب شدند در میان نیروهای پادگان زمین آماده و بسیار مستعدی در برابر خود یافتند. پادگان آنان را از خود می‌دانست و با طیب خاطر به فرمانهایشان گردن می‌نهاد.

تصرف موسسات دولتی در بسیاری از موارد به ابتکار رده‌های فرودست صورت گرفت. مثلا کارگرها و کارمندهای زرادخانه مجاور قلعه پتروپیل مسئله ضرورت برقراری کنترل بر تحویل اسلحه را خودشان مطرح کردند. کمیسری که به آنجا فرستاده شد توانست از تسلیح بیشتر دانشجویان دانشکده افسری جلوگیری کند، و از ارسال ده‌هزار قبضه تفنگ به منطقه دن و همچنین محمولات کوچکتري به چند سازمان و فرد مشکوک ممانعت به عمل آورد. طولی نکشید که این کنترل به سایر زرادخانه‌ها و حتی به فروشندگان خصوصی اسلحه تعمیم داده شد. همین قدر که به کمیته‌های سربازان، کارگران و یا کارمندان هر موسسه و یا انبار متوسل می‌شدی، مقاومت دستگاههای اداری فوراً درهم شکسته می‌شد. از آن به بعد اسلحه فقط به دستور کمیسرها تحویل داده می‌شد.

کارگران حروفچین از طریق اتحادیه خود توجه کمیته را بمافزایش اعلامیه‌ها و جزوه‌های صدسیاهها جلب کردند. قرار بر این شد که در همه موارد مشکوک، اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها برای کسب رهنمود به نزد کمیته نظامی انقلابی برود. این کنترل از طریق حروفچینها موثرترین کنترل ممکن بر تهیه‌گریهای مکتوب ضدانقلاب از آب درآمد.

شورا به تکذیب رسمی شایعه قیام اکتفاء نکرد و روز یکشنبه بیست و دوم اکتبر را روز بازدید صلح‌آمیز از نیروهای خود اعلام کرد - البته نه به شکل تظاهرات خیابانی، بلکه به صورت تجمعاتی در کارخانه‌ها، سربازخانه‌ها و همه موسسات عمده پتروگراد. در این میان چندتن متدین مرموز، یقیناً به منظور ایجاد درگیریهای خونین، همان روز را برای یک راهپیمائی مذهبی در خیابانهای پایتخت تعیین کردند. دعوت آنان که به اسم چند قزاق ناشناس صادر شده بود، از مردم می‌خواست که "به یادبود نجات روسیه از چنگال دشمن در سال ۱۸۱۲" در یک راهپیمائی مذهبی شرکت کنند. این بهانه تاریخی البته بی‌اصالت بود، اما مهم آنکه سازماندهندگان این راهپیمائی از درگاه باریتعالی استدعا کرده بودند که سلاحهای قزاق را "برای دفاع از سرزمین روسیه در مقابل دشمن" مشمول مراسم و برکات خویش بسازد، و بدیهی است که این استدعا به سال ۱۹۱۷ مربوط می‌شد.

برای ترسیدن از تظاهرات جدی ضدانقلاب هیچ دلیلی وجود نداشت. روحانیون در میان توده‌های پتروگراد قدرتی نداشتند؛ آنها در زیر پرچم کلیسا فقط بقایای رقت‌انگیز دستجات صدسیاه را می‌توانستند برعلیه شورا بسیج کنند. اما با همکاری فتنه‌گران کارآزموده اداره ضدجاسوسی و همچنین افسرهای قزاق، وقوع برخوردهای خونین به کلی منتفی نبود. کمیته نظامی انقلابی برای پیشگیری از این نوع برخوردها در وهله اول به بسط نفوذ خود در میان هنگهای قزاق پرداخت؛ در مقر ستاد انقلاب هم مراقبت سختتری برقرار شد. جان رید می‌نویسد: "ورود به ساختمان اسمولنی دیگر به آسانی امکان‌پذیر نبود. رمزعبور هر از چند ساعت عوض می‌شد، چون جاسوسها دائماً به درون آن ساختمان رخنه می‌کردند." جلسه کنفرانس پادگان در روز بیست و یکم به بحث پیرامون "روز شورا" که قرار بود روز بعد برگزار شود، اختصاص داده شد. سخنگوی این جلسه برای پیشگیری از درگیریهای احتمالی در خیابانها یک رشته اقدامات احتیاطی پیشنهاد کرد. هنگ چهارم قزاق که بیشتر از سایر هنگهای قزاق به‌چپ تمایل داشت، از طریق نمایندگان خود اعلام کرد که در راهپیمائی مذهبی شرکت نمی‌کند. هنگ چهاردهم قزاق اظهار داشت که با تمام قوا برعلیه عملیات ضدانقلاب می‌جنگد، اما در عین حال متذکر شد که قیام را برای تصرف قدرت "بیموقع" می‌داند. از سه هنگ قزاق فقط یک هنگ یعنی هنگ اورالسکی غایب بود. این هنگ که از هنگهای بسیار عقب‌مانده محسوب می‌شد، همان هنگی بود که در ماه ژوئیه برای قلع و قمع بلشویکها به پتروگراد آورده شده بود.

به پیشنهاد تروتسکی، کنفرانس سه قطعه‌نامه کوتاه را به تصویب رساند:

(۱) "پادگانهای پتروگراد و حومه به کمیته نظامی انقلابی قول می‌دهند که در

همه اقدامات این کمیته از او پشتیبانی کنند... (۲) روز بیست و دوم اکتبر به بازدید صلح‌آمیز نیروها اختصاص داده می‌شود... پادگان خطاب به قزاقها اعلام می‌کند که: "... ما شما را به شرکت در تجمعات فردا دعوت می‌کنیم. مقدمتان را گرامی می‌داریم، برادران قزاق!"; (۳) "کنگره" سراسری شوراهای روسیه باید قدرت را به دست خود بگیرد و صلح و زمین و نان را برای همه مردم تضمین کند. "پادگان صمیمانه قول می‌دهد که همه نیروهای خود را در اختیار کنگره شوراهای بگذارد. "به ما، نمایندگان برحق سربازان و کارگران و دهقانان، اعتماد کنید. ما همه در مواضع خود آماده‌ایم که یا به پیروزی برسیم و یا جان بسپریم. "صدها دست برای این قطعنامه، که تاییدی بر برنامه قیام محسوب می‌شد، به هوا بلند شد. پنجاه و هفت تن از ابراز رای امتناع کردند. اینها "بیطرفها" بودند - یعنی همان دشمنان دودل. حتی یک دست در مخالفت با این قطعنامه به هوا بلند نشد. حلقه طنابی که به گردن رژیم فوریه افتاده بود، سفت و محکم گره خورده بود.

در طول روز معلوم شد که بانیان مرموز راهپیمایی مذهبی "به توصیه" فرمانده کل حوزه نظامی "از تظاهرات منصرف شده‌اند. براساس این پیروزی بزرگ اخلاقی، که میزان دقیقی از فشار اجتماعی کنفرانس پادگان به دست می‌داد، با اطمینان تمام می‌شد پیش‌بینی کرد که دشمن به طور کلی در روز بعد جرئت نخواهد کرد در خیابانها آفتابی شود.

کمیته نظامی انقلابی سه کمیسر را به ستاد فرماندهی حوزه نظامی پتروگراد اعزام کرد - این سه تن عبارت بودند از سادوفسکی و مخونوشین و لازیمیر. قرار بر این شد که دستورهای فرمانده نظامی فقط با تایید یکی از این سه تن لازم‌الاجرا باشند. به درخواست تلفنی اسمولنی، ستاد فرماندهی اتوموبیلی برای حمل این هیئت سه‌نفره به اسمولنی فرستاد - رسوم قدرت دوگانه هنوز پابرجا بودند - اما برخلاف انتظار، این عز و احترام متضمن آمادگی ستاد به دادن امتیاز نبود.

پولکوفنیکوف پس از گوش دادن به بیانیه سادوفسکی، اظهار داشت که هیچ کمیسری را به رسمیت نمی‌شناسد و احتیاجی هم به قیم ندارد. هنگامی که هیئت سه‌نفره به این نکته اشاره کرد که ممکن است ستاد فرماندهی در این راه با مقاومت سربازها روبه‌رو شود، پولکوفنیکوف به سردی جواب داد که پادگان در دست اوست و او از اطاعت پادگان اطمینان دارد. مخونوشین در خاطرات خود می‌نویسد: "اعتماد به نفس او صادقانه به نظر می‌رسید. ما تصنعی در لحنش ندیدیم." برای بازگشت هیئت سه‌نفره به اسمولنی اتوموبیل رسمی تعبیه نشد. در جلسه ویژه کنفرانس، که تروتسکی و سوردلوف هم به شرکت در آن

دعوت شده بودند ، این قطعنامه به تصویب رسید : قطع رابطه با ستاد فرماندهی عملی تمام شده است و این قطع رابطه باید مبدائی برای تعرض آتی تلقی شود . نخستین شرط موفقیت آنکه : محله‌های کارگرنشین باید در جریان همهء مراحل و رویدادهای مبارزه قرار بگیرند . نباید به دشمن اجازه داد که توده‌ها را غافلگیر کند . این اطلاعات از طریق شوراهاى بخشها و کمیته‌های حزب به همهء نقاط شهر ارسال شدند . هنگها هم بلافاصله از آنچه رخ داده بود مطلع گردیدند . دستورالعمل قبلی بار دیگر مورد تاکید قرار گرفت : فقط دستورهائی را اجراء کنید که به امضاء کمیسرها رسیده باشند . ضمناً پیشنهاد شد که فقط مطمئن‌ترین سربازها به گشت و نگهبانی گمارده شوند .

اما ستاد فرماندهی هم تصمیم گرفت اقداماتی چند به عمل آورد . پولکوفنیکوف ، یقیناً به تشویق متحدان سازشکار خویش ، در ساعت یک بعدازظهر برای خود کنفرانسی در پادگان تشکیل داد که نمایندگان کمیتهء اجرائی مرکزی در آن حضور داشتند . کمیتهء نظامی انقلابی براین حرکت دشمن پیشدستی جست و کنفرانس اضطراری کمیته‌های هنگها را در ساعت یازده صبح برگزار کرد . در اینجا تصمیم گرفته شد که قطع رابطه با ستاد فرماندهی رسماً به ضابطه درآید . بیانیهای که در این جلسه خطاب به نیروهای پتروگراد و حومه نوشته شد ، از اعلام جنگ سخن می‌گفت : "ستاد فرماندهی از پادگان منظم پایتخت گسیخته است و اینک به ابزاری در دست نیروهای ضدانقلاب تبدیل شده . " کمیتهء نظامی انقلابی بابت تمام فعالیت‌های ستاد فرماندهی از خود سلب مسئولیت می‌کند ، و در راس پادگان خود را موظف به "دفاع از نظم انقلابی در برابر تلاشهای ضدانقلاب " می‌داند .

این بیانیه گام قاطعی در راه قیام محسوب می‌شد . یا شاید صرفاً تعارض دیگری بود در مکانیسم آن قدرت دوگانهای که همیشه انباشته از تعارض است ؟ در هر حال ، ستاد فرماندهی برای تسلاى خویشتن این بیانیه را به طریق دوم تعبیر کرد - البته پس از مشورت با نمایندگان واحدهائی که قطعنامه‌های کمیتهء نظامی انقلابی را به موقع دریافت نکرده بودند . هیئتی که از اسمولنی به رهبری ستوان داشکویچ بلشویک اعزام شد ، قطعنامهء کنفرانس پادگان را مجملاً به اطلاع ستاد فرماندهی رسانید . نمایندگان معدودی که در آنجا حضور داشتند ، مراتب وفاداری خود را به شورا مجدداً اعلام کردند اما از اتخاذ تصمیم امتناع ورزیدند و متفرق شدند . مطبوعات سخنان ستاد فرماندهی را چنین نقل کردند : "پس از مبادلهء طولانی افکار و عقاید ، تصمیم معینی اتخاذ نشد ؛ لازم بود که ابتدا منتظر حل و فصل معارضهء موجود مابین کمیتهء اجرائی مرکزی و شورای پتروگراد شویم . " بدین سان ستاد فرماندهی اضمحلال خود را به صورت مناقشهای مابین

دو نهاد شورائی می‌دید، آن هم بر سر اینکه کدام یک از آن دو باید بر فعالیتهای او نظارت کند. سیاست نابینائی داوطلبانه این امتیاز را دربرداشت که آنان را از قید ضرورت اعلام جنگ به اسمولنی فارغ می‌ساخت، به خصوص آنکه فرمانروایان برای چنین عملی نیروی کافی در اختیار نداشتند. بدین ترتیب معارضه انقلابی، که به نقطه انفجار رسیده بود، یک بار دیگر به کمک ارگانهای حکومتی در چارچوب قانونی قدرت دوگانه محصور شد. ستاد فرماندهی، که از نگرستن در چهره واقعیت می‌هراسید، با کفایت تمام به استتار قیام کمک کرد. اما آیا این رفتار سبک‌مفزانه قدرتمندان صرفاً به منظور پرده‌پوشی مقاصد واقعی‌شان اعمال نمی‌شد؟ آیا ستاد فرماندهی قصد نداشت در زیرپوشش این ساده‌لوحی بوروکراتیک، ضربه نامنتظری بر سر کمیته نظامی انقلابی فرود آورد؟ اسمولنی چنین همتی را از سوی ارگانهای از هم گسیخته و روحیه‌باخته حکومت موقت بسیار بعید می‌دانست. با این حال، کمیته نظامی انقلابی ساده‌ترین احتیاط لازم را به‌جا آورد: در یکی از سربازخانه‌های مجاور چندگروهان به‌طور شبانه‌روزی در حال آماده‌باش نگاه داشته شدند تا به محض مشاهده نخستین نشانه خطر به کمک اسمولنی بشتابند.

با آنکه راهپیمائی مذهبی لغو شده بود، مطبوعات بورژوا یکشنبه خونینی پیش‌بینی کردند. روزنامه سازشکاران در چاپ صبح خود نوشت: "امروز مقامات مسئول با احتمال بیش از روز بیستم انتظار شورش را دارند." بدین ترتیب برای سومین بار در هفته - هفدهم، بیستم و بیست و دوم - پسرک شیر مردم را با فریاد دروغین "آی گرگ، آی گرگ!" فریب داده بود. اگر این قصه کهن را باور داشته باشیم، بار چهارم پسرک طعمه گرگ خواهد شد. مطبوعات بلشویک، ضمن دعوت مردم به حضور در تجمعات، از ارزیابی صلح‌آمیز نیروهای انقلابی در آستانه کنگره شوراها سخن گفتند. این سخن با نقشه کمیته نظامی انقلابی کاملاً سازگار بود، چون این نقشه عبارت بود از باز دیدی عظیم از نیروها بدون ایجاد درگیری، بدون استفاده از اسلحه، و حتی بدون نمایش اسلحه. غرض آن بود که توده‌ها کثرت و قدرت و اراده خود را به چشم خویش ببینند. غرض آن بود که توده‌ها با یکپارچگی و وحدت خود دشمن را وادار به اختفاء کنند و او را در کنج خانه نگاه دارند. بلشویکها بر آن بودند که با نشان دادن زبونی بورژوازی در برابر توده‌ها، واپسین خاطرهای مزاحم روزهای ژوئیه را از ضمیر کارگران و سربازان بزدایند، و کاری کنند که توده‌ها پس از دیدن عظمت خویشان بگویند: دیگر هیچ‌چیز و هیچ‌کس نمی‌تواند در برابر ما مقاومت کند.

پنج سال بعد میلی‌یوکوف نوشت: "مردم هراسزده یا در خانه ماندند و یا

خود را کنار کشیدند. " آنکه در خانه باقی ماند بورژوازی بود که واقعا از مندرجات مطبوعات خود به وحشت افتاده بود. مابقی نفوس شهر به خیابانها هجوم آوردند تا از دم صبح تا پاسی از شب در تجمعات شرکت کنند - پیر و جوان، خرد و کلان، زن و مرد، دختر و پسر، مادرهای بچه در بغل. در سراسر انقلاب نظیر چنین تجمعاتی دیده نشده بود. تمامی پتروگراد، بهاستثنای قشرهای فوقانی‌اش، به یک تجمع یکپارچه تبدیل شده بود. در تالارهای سخنرانی، متصل انباشته از جمعیت تا آستانه درها، شنوندگان هر از چند ساعت تازه می‌شدند. امواج تازه و تازه‌تری از کارگران، سربازان و ملوانان به سوی ساختمانها می‌خزیدند و همچون سیل درون ساختمانها را پر می‌کردند. خرده‌بورژوازی شهر هم از غرش این امواج و از هشدارهایی که برای ترساندن او منتشر شده بود، به پا خاسته و به جنبش درآمد. ساختمان عظیمی که به خانه خلق معروف است مالا مال از دهها هزار انسان بود. توده‌ای درهم فشرده و هیجان‌زده، و در عین حال منضبط، همه تأثرها و تالارهای سخنرانی و اتاقهای انتظار و بوفه‌ها و سرسراهای تأثرها را انباشته بودند. سرها و پاها و دستهای انسانی خوشه خوشه از تیرهای آهنین و از پنجره‌های فوقانی آویزان بودند. فضا آنکه از انقباضی بود که خبر از انفجار می‌داد. سرنگون باد کرنسکی! مرگ بر جنگ! قدرت به دست شوراها! هیچ‌یک از سازشکاران دیگر جرئت نمی‌کند با دلیل و هشدار در برابر این جماعات داغ و گداخته ظاهر شود. میدان در جنگ بلشویکها بود. همه سخنرانهای حزب، از جمله نمایندگان که از ایالات برای شرکت در کنگره شوراها به تدریج وارد پتروگراد می‌شدند، وارد عمل شده بودند. گاهی اوقات سوسیال‌رولوسیونرهای چپ - و در برخی از نقاط نیز آنارشیستها - سخنرانی می‌کردند. اما هر دو می‌کوشیدند حتی المقدور میان خود و بلشویکها تمایز نهند.

زاغمنشینها و بیغوله‌نشینها و گودنشینها در جامه‌های نخ‌نما و یا در اونیفورمهای خاکستری‌رنگ، کلاه یا شال‌سنگینی بر سر، کفشهای سوراخ‌سوراخشان آغشته به گل و لای خیابان، و سینه‌هایشان مرتعش از سرفه پائیز، ساعت‌های دراز از جا نمی‌جنبیدند. آنان تنگاتنگ هم ایستاده بودند و حتی به یکدیگر فشار می‌آوردند تا جا برای دیگران، و برای همه، باز شود. همه بی‌آنکه خسته شوند با شور و ولع و اشتیاق گوش می‌دادند، از ترس آنکه مبادا کلمه‌ای از آنچه فهم و جذب و اجرایش ضروری است، از گوششان بگریزد. قبلا چنین می‌نمود که در طی ماهها و هفته‌های آخر - یا دستکم در چند روز آخر - همه حرفها زده شده است. اما خیر! امروز این کلمات طنین دیگری دارند و برداشت توده‌ها از آنها طور دیگری است. دیگر این کلمات در گوششان به خطبه و موعظه نمی‌ماند،

بلکه آنان را موظف به عمل می‌کند. تجربه، انقلاب و جنگ و عمری مبارزه، جانگاہ از اعماق حافظه، یکایک این مردان و زنان تنگدست سر بر می‌کشید و در قالب افکاری ساده و آمرانه رخ می‌نمود: از این راه دیگر جلوتر نمی‌توان رفت، باید راهی به آینده باز کنیم.

هرکس که در رویدادهائی که وصفشان گذشت شرکت جسته بود، بعدا بار دیگر نگاه خود را به آن روز بی‌پیرایه و شگفت‌انگیز بازمی‌گرداند. به راستی که بر زمینۀ کلی انقلاب - و حتی بدون این زمینۀ - آن روز جلا و درخششی به سزا داشت. تصویر آن سیل انسانی شوقزده - شوقزده، و در عین حال، در سایه قدرت تسخیرناپذیرش، خویشن‌دار - برای همیشه در حافظه شاهدان حک شده است. مستیسلافسکی، سوسیال رولوسیونر چپ، می‌نویسد: "روز شورای پتروگراد در تجمعات بیشمار و با شور و شوقی بیحد و حصر، جشن گرفته شد. "تستکوفسکی بلشویک، که در دو کارخانه از کارخانه‌های محله واسیلی - اوستروف سخنرانی کرد، می‌گوید: "ما صریحا به توده‌ها گفتیم که در فکر تصرف قدرتیم، و در جواب فقط تشویق و دلگرمی شنیدیم. "سوخانوف در توصیف تجمعی در خانه خلق می‌گوید: "حالتی نزدیک به وجد و سرور دور و بر مرا احاطه کرده بود... تروتسکی پس از بیان چند قطعه نامه کلی و کوتاه... پرسید: چه کسانی موافقند؟... چندین هزار دست در آن واحد به هوا بلند شد. من به دستهای برافراشته و به چشمهای برافروخته مردان و زنان و پسران و کارگران و سربازان و دهقانان نگریستم. در میانشان افراد صددرصد خردمبورژوا هم دیده می‌شدند... تروتسکی به صحبت ادامه داد. جمعیت همچنان دستهای خود را در هوا نگاه داشته بود. تروتسکی هر کلمه را پیش از بیان می‌تراشید: باشد که رای شما سوگندتان باشد... جمعیت دستها را بلندتر کرد. همه موافق بودند و سوگند خوردند. "پوپوف بلشویک از سوگند وجدآمیزی سخن می‌گوید که توده‌ها یاد کردند: "سوگند می‌خوریم به اولین اشاره شورا به کمکش بشتابیم. "مستیسلافسکی هم به توصیف جمعیت هیجان‌زده‌های می‌پردازد که نسبت به شورا سوگند وفاداری خوردند. همین صحنه‌ها در مقیاسی کوچکتر در همه نقاط شهر، از مرکز گرفته تا حومه، دیده می‌شدند. صدها هزار تن از مردم در ساعتی واحد، دستهای خود را به آسمان بردند و قسم خوردند که مبارزه را تا به آخر ادامه دهند. جلسات روزانه شورا و بخش سربازان و کنفرانس پادگان و کمیته‌های کارخانه و کارگاه به گروه بزرگی از رهبران وحدتی درونی بخشیده بودند؛ تجمعات مجزای توده‌های کارخانه‌ها و هنگها را با هم متحد کرده بودند؛ اما آن روز، روز بیست و دوم اکتبر، در دیگی گول‌پیکر و در دمانی سهمگین توده‌های راستین خلق را به یکدیگر جوش داد. در آن روز توده‌ها خود و رهبران خود را

به چشم دیدند؛ و رهبران نیز توده‌ها را دیدند و حرفشان را شنیدند. هر یک از طرفین از دیگری راضی بود. رهبران متقاعد شدند که: دیگر نمی‌توان کار را به تعویق انداخت! و توده‌ها به خود گفتند: این بار کار را سر می‌دهیم!

بازدید موفقیت‌آمیز بلشویکها از نیروهای انقلابی در روز یکشنبه، اعتماد به نفس پولکوفنیکوف و فرماندهان عالی‌رتبه‌اش را درهم شکست. از این رو ستاد فرماندهی با موافقت حکومت و کمیته اجرائی مرکزی کوشید تا با اسمولنی کنار بیاید. اصلاً چرا رسوم دیرین و دوستانه تماس و سازش را از نو برقرار نکنیم؟ کمیته نظامی انقلابی از اعزام نماینده‌های خود برای تبادل نظر امتناع نکرد: برای خبرگیری و شناسائی فرصتی از این بهتر گیر نمی‌آمد. سادوفسکی به یاد می‌آورد: "مذاکرات کوتاه بودند. نمایندگان ستاد فرماندهی از پیش با همه شرایط پیشنهادی شورا موافقت کردند... و قرار شد در عوض، فرمانی که کمیته نظامی انقلابی در روز بیست و دوم اکتبر صادر کرده بود، ملغی شود." منظور فرمانی است که ستاد فرماندهی را ابزاری در دست نیروهای ضدانقلاب اعلام کرده بود. همان نمایندگان که دو روز پیش پولکوفنیکوف آنان را آن‌طور بی‌ادبانه روانه ساخته بود، اینک به منظور تهیه گزارشی برای اسمولنی خواستار پیش‌نویس امضاء شده این موافقنامه شدند، و آن را دریافت هم کردند. چه بسا روز شنبه شرایط این تسلیم نیمه‌شرافتمندانه پذیرفته می‌شد. امروز، دوشنبه، دیگر خیلی دیر است. ستاد فرماندهی در انتظار پاسخی نشست که هرگز از راه نرسید.

کمیته نظامی انقلابی طی صدور بیانیه‌ای خطاب به نفوس پتروگراد، انتصاب کمیسرها را در واحدهای نظامی و در مهمترین نقاط پایتخت و حومه به آگاهی مردم رساند. "کمیسرها در مقام نمایندگان شورا از تعرض مصونند. مخالفت با کمیسرها مخالفت با شورای نمایندگان کارگران و سربازان است." همچنین به شهروندان توصیه شده بود که در صورت مشاهده هر نوع اغتشاش به نزدیکترین کمیسر مراجعه کنند تا او نیروهای مسلح را وارد عمل کند. این لحن، لحن قدرت و حاکمیت بود. اما کمیته هنوز علامت قیام علنی را صادر نکرده بود. سوخانوف می‌پرسد: "آیا اسمولنی رفتاری احمقانه پیشه کرده است، یا آنکه با کاخ زمستانی بازی موش و گربه درآورده و می‌کوشد تا او را تحریک به حمله کند؟" نه این و نه آن. کمیته با فشار توده‌ها و با وزنه پادگان، حکومت را به تدریج از صحنه بیرون می‌راند. کمیته فعلاً بی‌آنکه دست به نبرد زند، آنچه در توان اوست به غنیمت می‌گیرد. کمیته بدون شلیک تیر مواضع خود را پیش می‌برد، و در ضمن این پیشروی ارتش خود را انسجام می‌بخشد و تقویتش می‌کند. کمیته از روی فشار خود قدرت مقاومت دشمن را اندازه می‌گیرد، و

لحظه‌ای از دشمن چشم برنمی‌دارد. هر گامی به پیش، سمتگیری نیروها را به نفع اسمولنی تغییر می‌دهد. کارگران و پادگان خویشتن را همسنگ‌قیام می‌سازند. بعداً در جریان این تعرض و این بیرون‌رانی معلوم خواهد شد که ابتدا چه کسی دست به اسلحه می‌برد. اینک سخن بر سر ساعات است. اگر در آخرین لحظه حکومت جرئت کند دست به نبرد بیازد، و یا آنکه از سرباس دست به چنین کاری زند، مسئولیتش به گردن کاخ زمستانی خواهد بود. اما در هر حال، ابتکار عمل در دست اسمولنی است. بیانیه بیست و سوم اکتبر بدین معنی بود که پیش از سرنگونی خود حکومت، قدرت حکومت واژگون شده است. کمیته نظامی انقلابی پیش از آنکه بر فرق رژیم دشمن بکوبد، بر آن بود که ابتدا دست‌وپای او را دربند کند. استفاده از تاکتیک "رسوخ مسالمت‌آمیز" یعنی لت و پار کردن استخوانهای دشمن به طور قانونی و فلج کردن واپسین بقایای ارادماش، فقط در سایه برتری بیچون و چرای نیروهای کمیته، و در سایه افزایش دم به دم این نیروها میسر شد.

کمیته نقشه پادگان را هر روز در برابر خود گسترده و آن را مطالعه کرده بود. از این رو دمای همه هنگها را می‌دانست، و هرگونه دگرگونی در نظریات و احساسات سربازخانه‌ها را دنبال می‌کرد. امکان نداشت کمیته از آن سو غافلگیر شود. با این حال، هنوز چند سایه تار بر نقشه باقی بود. باید جهت محو، یا دستکم روشنتر کردن، این سایه‌ها اقدامی به عمل می‌آمد. در روز نوزدهم معلوم شده بود که بیشتر کمیته‌های قلعه پتروپل نظری خصمانه، و یا دستکم مشکوک، دارند. حال که تمامی پادگان طرفدار کمیته است، و قلعه دستکم از لحاظ سیاسی در محاصره قرار گرفته، باید برای فتح قلعه دست به اقدامات قاطع زد. سرجوخه بلاگونراوف، کمیسر قلعه، با مقاومت سربازها رو به رو شده بود. فرمانده حکومتی قلعه از به رسمیت شناختن این سرپرستی بلشویکی سر بر تافته و حتی، برطبق برخی شایعات، لاف زده بود که در فکر بازداشت آن سرپرست جوان است. لازم بود که عمل شود و سریع هم عمل شود. آنتونوف پیشنهاد کرد که همراه با یک گردان قابل اعتماد از هنگ پالوفسکی به قلعه برود و واحدهای مخالف را خلع سلاح کند. اما چنین عملیاتی ممکن بود فاجعه‌آمیز از آب درآید، و افسرها با بهره‌برداری از آن ایجاد خونریزی کنند و وحدت پادگان را درهم بشکنند. آیا واقعا چنین شدت عملی لازم بود؟ آنتونوف در خاطرات خود می‌نویسد: "نظر تروتسکی را در خصوص این مسئله جویا شدیم... تروتسکی در آن روزها نقشی تعیین‌کننده برعهده داشت. راهنمایی او زائیده فراست انقلابی‌اش بود؛ او پیشنهاد کرد که قلعه را از درون تسخیر کنیم. او گفت: 'محال است سربازهای آنجا با ما همدل نباشند.' و حق با او بود. تروتسکی و لاشویچ به تجمعی که در

پادگان برپا شده بود رفتند. "اسمولنی هیجان زده منتظر بود تا هرچه زودتر نتیجه این اقدام مخاطره انگیز را بداند. تروتسکی بعدا چنین نوشت: "در روز بیست و سوم من در حدود ساعت دو بعد از ظهر به قلعه پطرویل رفتم. در صحن قلعه تجمعی برپا شده بود. لحن سخنرانهای راستگرا سخت آمیخته به احتیاط و طفره آمیز به نظر می رسید. . . . سربازها به حرفهای ما گوش دادند و با ما همراه شدند. " اندکی بعد این خبر مسرت بخش از طریق تلفن به طبقه سوم اسمولنی رسید: پادگان پطرویل صمیمانه قول داده است که از این پس فقط از کمیته نظامی انقلابی دستور بگیرند. آنگاه همه نفسی به راحت کشیدند.

بدیهی است که آن دگرگونی در حالت روحی نیروهای قلعه فقط بر اثر یک یا دو سخنرانی به دست نیامد. مقدمات آن دگرگونی در گذشته چیده شده بود. سربازها بسیار چپ تر از کمیته های خود از آب درآمدند. آنچه در پشت دیوارهای قلعه اندکی بیشتر از سربازخانه های شهر ایستادگی کرد، فقط پوسته شکاف برداشته انضباط کهن بود. برای خرد کردن آن پوسته تلنگری کفایت می کرد.

اینک بلاگونراف توانست خویشان را با اطمینان تمام در قلعه مستقر سازد، ستاد فرماندهی کوچک خود را سازمان دهد، و با شورای بلشویکی بخش مجاور و کمیته های نزدیکترین سربازخانه ها ارتباط برقرار نمایند. در همین احوال فرستادگان کارخانه ها و واحدهای نظامی دائما به قلعه می آمدند تا در خصوص تهیه اسلحه سر و گوش به آب دهند. جنب و جوشی توصیف ناپذیر در قلعه افتاده بود. "تلفن یکبند زنگ می زد و خیر موفقیت های ما در مجالس و تجمعات توده های مرتبا به گوشمان می رساند. " گاهی اوقات صدائی ناآشنا خبر می داد که واحدهای تنبیهی جبهه به فلان ایستگاه راه آهن وارد شده اند. اما تحقیقات فوری، نشان می دادند که این اکاذیب را دشمن شایع ساخته است.

آن روز جلسه عصر شورا به تعداد استثنائی حضار و به سرزندگی و تحرک ممتاز بود. تصرف قلعه پطرویل و فتح رزادخانه کرونورکسکی مشتمل بر صد هزار قبضه تفنگ - این دو موفقیت تضمین بزرگی بر پیروزی بودند. سخنگوی کمیته نظامی انقلابی در این جلسه آنتونوف بود. او از بیرون رانی گام به گام ارکانهای حکومت به وسیله ماموران کمیته نظامی انقلابی تصویر روشنی ترسیم کرد. او گفت که این ماموران همه جا همچون مقامات طبیعی مورد استقبال قرار می گیرند؛ افراد نه از ترس بلکه از روی اصول از آنها اطاعت می کنند. "از همه سو کمیسر می طلبند. " واحدهای عقب مانده شتابزده می کوشند خود را به واحدهای پیشرو برسانند. هنگ پرتوبراژنسکی که در ماه ژوئیه زودتر از همه فریب افترای مربوط به طلای آلمان را خورده بود، اینک از طریق کمیسر خود، چودنوفسکی، برعلیه شایعه وفاداری افرادش به حکومت شدیداً زبان به اعتراض گشوده بود؛ ما چنین

سخنی را اهانتی از جانب بدخواهان می‌دانیم! ... به قول آنتونوف: ناگفته نماند که کشتیها هنوز برطبق معمول به انجام وظیفه سرگرمند، اما این کار با موافقت کمیته صورت می‌گیرد. دستورهای ستاد فرماندهی دایر بر تحویل اسلحه و اتوموبیل به مورد اجراء گذارده نمی‌شوند. بدین ترتیب ستاد فرماندهی فرصت کافی یافت تا دریابد که آقای پایتخت کیست.

به این سؤال که: "آیا کمیته از نقل و انتقال نیروهای حکومتی از جبهه و بخشهای اطراف مطلع است یا خیر، و آیا برعلیه چنین نقل و انتقالاتی هیچ اقدامی به عمل آمده است یا نه؟" سخنگو چنین پاسخ داد: "چند واحد سواره نظام از جبهه رومانی اعزام شده بودند، اما در پسکوف جلوی حرکت آنان گرفته شد؛ لشکر هفدهم پیاده نظام، چون در بین راه دریافت که به کجا و به چه دلیل اعزام شده است، از ادامه حرکت امتناع ورزید؛ در وندن دو هنگ در برابر کوششی که برای اعزامشان برعلیه پتروگراد به عمل آمد مقاومت کردند و در این راه موفق هم شدند؛ هنوز درباره قزاقها و دانشجویان دانشکده افسری، که از قرار معلوم از کیف اعزام شده‌اند، و همچنین پیرامون نیروهای ضربتی، که از تزارسکوسلو فراخوانده شده‌اند، خبری در دست نداریم. آنها جرئت نمی‌کنند، و جرئت هم نخواهند کرد، به کمیته نظامی انقلابی دست‌اندازی کنند." این کلمات در تالار سفیدرنگ اسمولنی طنینی خوش‌آهنگ داشتند. در آن حال که آنتونوف گزارش خود را ایراد می‌کرد، حس می‌کردی که ستاد فرماندهی انقلاب در ضمن کار، درهای مقر خود را چارتاق باز گذارده است. حقیقت آن است که اسمولنی تقریباً هیچ سری برای اختفاء در میان نداشت. زمینه سیاسی انقلاب چنان مساعد بود که صراحت خود به نوعی استتار تبدیل شده بود: آیا واقعا راه و رسم قیام همین است؟ با این حال، واژه قیام بر زبان هیچ یک از رهبران جاری نمی‌شد. این خودداری ناشی از احتیاط محض نبود. اصولاً این اصطلاح با موقعیت موجود جور در نمی‌آمد. می‌توان گفت که حکومت کرنسکی باید قیام می‌کرد. در مندرجات ایزوستیا آمده است که تروتسکی در جلسه روز بیست و سوم برای نخستین بار تصدیق کرد که هدف کمیته نظامی انقلابی همانا تصرف قدرت است. شکی نیست که در بدو امر، وظیفه کمیته نظامی انقلابی ارزیابی استدلالهای استراتژیک چرمیسوف اعلام شده، و اینک کمیته از آن هدف فاصله فراوانی گرفته بود. مسئله نقل و انتقال هنگها دیگر به کلی منتفی بود. اما در روز بیست و سوم سخن نه بر سر قیام که بر حول امر "دفاع" از کنگره شوراهای آن هم در صورت لزوم با نیروهای مسلح - دور می‌زد. در این معنا بود که قطعنامه روز بیست و سوم براساس گزارش آنتونوف به تصویب رسید.

محافل بالای حکومت این رویدادها را چگونه ارزیابی می‌کردند؟ در شب

بیست و دوم ، کرنسکی ضمن مطلع کردن دوخونین ، رئیس ستاد ارتش ، از کوشش کمیته نظامی انقلابی برای جدا کردن هنگها از ستاد فرماندهی ، اضافه کرده بود : "من معتقدم که به آسانی از عهده این مسئله برمی آئیم . " و گفته بود که عزیمت خود را به ستاد فرماندهی از ترس قیام و این جور چیزها به تعویق نینداخته است ، "این مسئله بدون وجود من هم قابل رتق و فتق است ، چون همه چیز مرتب و سازمان یافته است . " کرنسکی ضمنا به وزرای مضطرب خود گفته بود که شخصا ، برخلاف ایشان ، از آن حمله قریب الوقوع خشنود است ، چون چنین حمله‌ای به او فرصت می دهد که "برای بار اول و آخر با بلشویکها تصفیه حساب کند . " رئیس حکومت به ناپوکوف کادت ، که از مهمانهای همیشگی کاخ زمستانی محسوب می شد ، گفته بود : "حاضرم به درگاه خداوند دعا کنم که چنین حمله‌ای صورت بگیرد . " "اما آیا مطمئنید که از پسران برمی آئید . " "من بیش از احتیاجم قوا دارم . کلکشان را برای ابد می کنم . "

هنگامی که کادتها بعدا به استهزای این خوشبینی سبک مغزانه کرنسکی پرداختند ، آنان یقینا دچار نسیان شده بودند . در حقیقت امر ، کرنسکی از دریچه چشم کادتها به آن حوادث می نگریست . در روز بیست و یکم ، روزنامه میلی یوکوف نوشته بود که اگر بلشویکها ، حال که بحرانهای عمیق داخلی ضعیفشان کرده است ، جرئت به گردنکشی نمایند ، فورا و به آسانی سرکوب می شوند . یکی دیگر از روزنامه‌های کادت افزوده بود : "توفان در راه است ، اما این توفان به احتمال قوی هوا را صاف خواهد کرد . " دان گواهی می دهد که در راهروهای پیش - پارلمان ، کادتها و اطرافیانشان به بانگ بلند آرزو می کردند که بلشویکها هرچه زودتر بیرون بیایند : "آنها در یک جنگ رویارو تا نفر آخر قلع و قمع خواهند شد . " کادتهای سرشناس به جان رید گفته بودند : بلشویکها پس از شکست در قیام ، دیگر در مجلس موسسان حتی جرئت نخواهند کرد سر بلند کنند .

در خلال روزهای بیست و دوم و بیست و سوم ، کرنسکی گاهی با سران کمیته اجرائی مرکزی و گاهی دیگر با ستاد فرماندهی ، مشورت کرده بود که : آیا صلاح نیست اعضای کمیته نظامی انقلابی را بازداشت کنیم ؟ سازشکاران چنین کاری را صلاح نمی دانستند ، اما خود همین سؤال را در مورد کمیصرها پیش می کشیدند . پولکوفنیکوف هم بر این عقیده بود که شتاب در چنین بازداشت‌هایی به زحمتش نمی آرزید : در صورت نیاز ، نیروهای نظامی "از آنچه لازم داریم بیشترند . " کرنسکی به حرفهای پولکوفنیکوف گوش می داد ، اما حواسش بیشتر متوجه دوستان سازشکارش بود . او با اطمینان تمام پیش خود حساب می کرد که در صورت بروز خطر ، کمیته اجرائی مرکزی ، به رغم همه سوء تفاهات خانوادگی ،

به موقع به نجاتش می‌شتابد . در ژوئیه و اوت که چنین شده بود . پس چرا در آینده چنین نباشد؟

اما اینک دیگر نه ژوئیه است و نه اوت . ماه اکتبر است . در میدانها و اسکله‌های پتروگراد ، بادهای سرد و مرطوب بالتیک از سوی کرونشتات وزانند . دانشجویان دانشکدهٔ افسری در پالتوهای بلندی که تا پاشنهٔ پایشان می‌رسد ، در خیابانها به گشت مشغولند و می‌کوشند که تشویش خود را در سرودهای پیروزی غرق کنند . پلیسهای سوار ، با جلدهای چرمی و براق تپانچه‌هایشان به کمر ، در خیابانها جولان می‌دهند و یورتمه می‌روند . خیر . قدرت حکومت‌هنوز رعب‌انگیز به نظر می‌رسد ! یا شاید این خطای باصره است ؟ در نبش خیابان نوسکسی ، جان رید آمریکائی ، که چشمهائی ساده‌لوح و در عین حال هوشمند دارد ، جزوهٔ لنین را موسوم به "آیا بلشویکها می‌توانند قدرت دولت را در دست خود نگاه دارند؟" می‌خرد و با یکی از آن تمبرهائی که اینک به جای پول در جریانند ، بهای جزوه را می‌پردازد .



فصل پنجم

لنین دعوت به قیام می‌کند

علاوه بر کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها و روستاها و جبهه و شوراها، انقلاب آزمایشگاه دیگری هم داشت، و آن مغز لنین بود. لنین که به اختفاء رانده شده بود، ناچار شد صد و یازده روز - از ششم ژوئیه تا بیست و پنجم اکتبر - ملاقاتهای خود را حتی با اعضای کمیته مرکزی به حداقل کاهش دهد. او که از ارتباط مستقیم با توده‌ها و تماس با سازمانها محروم مانده بود، توانست با جدیت بیشتری افکار خود را بر مسائل بنیادی انقلاب متمرکز کند و این مسائل را - بنا بر خط مشی شخصی و اقتضای طبیعت خویش - در مسائل کلیدی مارکسیسم خلاصه نماید.

استدلال اصلی دمکراتها، حتی چپگراترین عناصرشان، در مخالفت با تصرف قدرت آن بود که زحمتکشان از اداره دستگاه دولت عاجزند. عناصر فرصت طلب حتی در صفوف حزب بلشویک هم همین نگرانی را ابراز می‌کردند. "دستگاه دولت!" به خرده‌بورژوا جماعت از اوان کودکی می‌آموزند که این اصل مقدس را، که ورای خلق و فراتر از طبقات قرار داده می‌شود، همچون بت بپرستند. نهادهای قدرقدرت دولت که در آنها مسائل جنگ و صلح حل و فصل می‌شوند، امتیازهای تجاری صدور می‌یابند، نازیانه مالیاتها بر کرده مردم فرود می‌آید، همانجا که تنبیه می‌کنند و گهگاه نیز می‌بخشایند، آنجا که ازدواجها و تولدها را قانونی می‌کنند و همانجا که مرگ هم برای آنکه به رسمیت شناخته شود باید مودبانه در صف بایستند - باری این نهادها در دل هر تحصیلکرده کوفته‌فکر همان حرمتی را برمی‌انگیزند که در دل پدر یا عموی دکاندار و یا کشاورز مرفه‌الحال او می‌افکنند. دستگاه دولت! هنگامی که اقبال شخصی و یا فشار شرایط موجود خرده‌بورژوا را به وزارت می‌رساند، او - که فرق نمی‌کند نامش کرنسکی باشد یا لاوال و مکدونالد و هیلفردینگ - در مخیله خویش نه تنها کلاه از سر برمی‌گیرد بلکه کفشهای خود را هم از پا می‌کند و آنگاه با جورابه‌های تمیز پاورچین پاورچین به‌درون معبد بتها گام می‌گذارد. او چنین ارفاق سخاوتمندانهای را فقط با عبودیت فروتنانه در برابر "دستگاه دولت" می‌تواند جبران کند. روشنفکرهای رادیکال روس که حتی در دوره انقلاب هرگز جرئت

نکرده بودند به مسندهای قدرت بخزند مگر در قفای ملاکهای معنون و سرمایه دارهای بزرگ شهر، با ترس و خشم به بلشویکها خیره شدند. این تهییج گران خیابانی و این عوافریبها را باش که گمان می کنند می توانند دستگاه دولت را اداره کنند! پس از آنکه شورا، به رغم عجز بزدلانه دموکراسی رسمی، توانست در مبارزه بر علیه کورنیلوف انقلاب را از خطر برهاند، لنین چنین نوشت: "باشد که بی ایمانها از این درس سرمشق بگیرند. ننگ بر کسانی باد که می گویند: "ما دستگاهی نداریم که آن را جانشین دستگاه قدیم کنیم، و دستگاه قدیم هم ناگزیر از بورژوازی دفاع می کند." ننگ بر آنان باد چون ما چنین دستگاهی داریم. و آن شورا است. از ابتکار و استقلال توده ها نترسید. به سازمانهای انقلابی توده ها اعتماد کنید، و آنگاه در همه شئون حیات دولت همان قدرت و فخامت و اراده شکست ناپذیری را که کارگران و دهقانان در مبارزه یکپارچه و پرشور خود بر علیه کورنیلوفیسم نشان دادند، به چشم خود خواهید دید."

لنین در نخستین ماههای زندگی مخفی خود کتاب دولت و انقلاب را به رشته تحریر درآورد. او دستمایه اصلی این کتاب را در خارج در طی سالهای جنگ جمع آوری کرده بود. لنین با همان دقت موشکافانه ای که در تعلیل مسائل عملی روز به خرج می داد، در این اثر به بررسی مسائل نظری دولت پرداخته است. از او جز این ساخته نیست: در نظر او تئوری به واقع راهنمای عمل است. لنین در این اثر لحظهای درصدد برنیامده که سخنی تازه به نظریات سیاسی بیفزاید. برعکس، او در ارائه اثر خود تواضعی فوق العاده به خرج داده و بر این نکته تاکید کرده که در مقام یک پیرو سرسپرده سخن می گوید. او می گوید که وظیفه اش عبارت است از "احیاء آموزشهای اصیل مارکسیسم در باب دولت."

این کتاب با نقل قولهای دستچین شده و تفسیرهای مفصل جدلی اش، ممکن است فاضل نمایانه به نظر رسد - البته فقط در نظر فاضل نماهائی که قادر نیستند در پس تحلیلهای متون، ضربان قدرتمند ذهن و اراده را ببینند. لنین صرفاً از طریق بازسازی نظریه طبقاتی دولت براساس یک بنیاد تازه و پیشرفته تر تاریخی، به عقاید مارکس محتوای مشخص جدیدی می دهد و از این راه به این عقاید مفهوم تازه ای می بخشد. اما اهمیت بی اندازه این اثر در باب دولت بیش از هر چیز دیگر از آنجاست که مدخل علمی بزرگترین انقلاب تاریخ را تشکیل می داد. این "مفسر" مارکس حزب خود را برای فتح انقلابی یک ششم از سطح مسکون کره زمین آماده می ساخت.

اگر دولت به سادگی می توانست خود را با مقتضیات رژیم تاریخی جدید وفق بدهد، انقلابها هرگز رخ نمی دادند. اما حقیقت آن است که خود بورژوازی هم هرگز به قدرت نرسیده است مگر از راه انقلاب. حال نوبت کارگران است.

در خصوص این مسئله نیز لنین اهمیت مارکسیسم را به مثابه حربه نظری انقلاب پرولتری زنده کرد .

می‌گوئید که کارگران نمی‌توانند دستگاه دولت را اداره کنند؟ اما لنین به ما می‌آموزد که مسئله بر سر تصرف دستگاه قدیم و استفاده از آن دستگاه در راه آرمانهای جدید نیست؛ چنین خیالی هم ارتجاعی است و هم ناکجاآبادی. ماهیت شخصیتهای دستگاه قدیم، آموزش آنها و روابط متقابلشان همه با وظیفه تاریخی طبقه کارگر در تضادند. پس از تصرف قدرت وظیفه ما بازآموزی دستگاه قدیم نیست، بلکه داغان کردن و خرد کردن آن دستگاه است. آنگاه چه چیزی را به جایش بگذاریم؟ شوراها را. شوراها، این رهبران توده‌های انقلابی و ابزار آموزشی آنان، اینک باید به ارگانهای نظام تازه دولت تبدیل شوند.

در گرداب انقلاب این اثر خوانندگان معدودی می‌یابد؛ و در واقع پس از تصرف قدرت منتشر می‌شود. لنین پیش از هرچیز برای اطمینان شخصی خود و برای آینده به تفحص در مسئله دولت پرداخته است. حفظ تداوم عقاید از مشغله‌های دائمی او بود. در ماه ژوئیه به کامنف می‌نویسد: "بین خودمان باشد. اگر کلکم را کردند، از شما خواهشمندم کتابچه کوچک مرا موسوم به مارکسیسم در باب دولت، که فعلا در استکھلم گیر کرده است، به چاپ برسانید. این کتابچه جلد آبی‌رنگی دارد. همه نقل‌قولها از آثار مارکس و انگلس جمع‌آوری شده‌اند، همچنین از نوشته کائوتسکی برعلیه پانکوئک. یک سلسله یادداشت و حواشی هم با این کتاب همراه است. آنها را منظم کنید. گمان می‌کنم بتوانید کتاب را با یک هفته کار به چاپ برسانید. من اهمیت زیادی برایش قائلم، چون فقط پلخانوف و کائوتسکی نیستند که بیراهه رفته‌اند. شرط من آن است که این قضیه فقط بین خودمان باشد." رهبر انقلاب، که به عنوان عامل دشمن تحت تعقیب قرار گرفته بود و احتمال می‌داد که بدخواهانش به جان او سوء قصد کنند، نگران انتشار کتابچه "آبی‌رنگی" است که نقل‌قولهای آن از آثار مارکس و انگلس گرفته شده‌اند. چنین بود وصیتنامه محرمانه لنین. عبارت خودمانی "کلکم را بکنند" برای خنثی کردن رقتی به کار رفته است که لنین از آن بیزار بود؛ چون ماموریتی که در این نامه به کامنف واگذار شده اساساً رقت‌انگیز است.

اما در همان حال که لنین احتمال می‌داد از پشت چنین ضربه‌ای بر او وارد شود، خود آماده می‌شد تا ضربه را از روبه‌رو فرو بیاورد. در خلال روزهایی که او، مابین خواندن روزنامه‌ها و نوشتن نامه‌های دستورالعمل، کتابچه گرانقدر خود را - که سرانجام از استکھلم به دستش رسیده بود - منظم می‌ساخت، حیات از حرکت باز نایستاده بود. زمان حل و فصل عملی مسئله دولت از طریق عمل دم به دم نزدیکتر می‌شد.

لنین در زمانی که هنوز در سویس به سر می برد بلافاصله پس از سرنگونی دستگاه سلطنت چنین نوشت: "ما بلانکیست نیستیم، و از تصرف قدرت به وسیله اقلیت، سخن نمی گوئیم...". او پس از بازگشت به روسیه به شرح و بسط همین اندیشه پرداخت: "ما اکنون در اقلیتیم - توده‌ها هنوز به ما اعتماد ندارند. ولی ما راه و رسم شکیبائی را می دانیم... توده‌ها به ما رو خواهند کرد، و آنگاه ما، پس از توضیح تناسب نیروها، به آنها خواهیم گفت: نوبت ما فرا رسیده است." مسئله فتح قدرت در آن روزها به صورت مسئله تسخیر اکثریت در شوراهای مطرح بود.

پس از یورشهای ژوئیه، لنین اعلام کرد: "از این پس، قدرت را فقط از راه قیام مسلحانه می توان تسخیر کرد؛ بدیهی است که در این عملیات ما نمی توانیم بر شوراهای، که روحیه شان به دست سازشکاران نابود شده است، تکیه کنیم، بلکه نقطه اتکاء ما باید کمیته‌های کارخانه‌ها باشند؛ پس از تصرف قدرت شوراهای، به عنوان ارگانهای قدرت، باید از نو ایجاد شوند." در حقیقت امر، فقط دو ماه بعد بلشویکها شوراهای را از چنگ سازشکاران به در آوردند. ماهیت خطای لنین در خصوص این مسئله، از وجوه بسیار مشخص نبوغ استراتژیک اوست: او برای جسورترین طرحها، محاسبات خود را بر نامساعدترین زمینه ممکن بنا می کرد. از این رو هنگام بازگشت به روسیه از طریق آلمان، فرض را بر این نهاده بود که او را از ایستگاه راه آهن یکراست به زندان می برند. و از این رو در پنجم ژوئیه گفته بود: "به احتمال قوی همه مان را تیرباران خواهند کرد." و از همین رو اینک چنین می انگاشت که: سازشکاران به ما اجازه نخواهند داد که در شوراهای اکثریت برسیم.

زمانی ناپلئون به ژنرال برتیر نوشته بود: "هنگامی که مشغول طراحی یک نقشه نظامی هستم، مردی ضعیف‌القلبتر از من نمی توانی بیایی. در ارزیابی همه مخاطرات و نگویند بختیهای احتمالی، اغراق می کنم... اما پس از تصمیم گیری همه چیز را فراموش می کنم مگر آنچه را که می تواند ضامن موفقیت تصمیم من باشد." صرف نظر از واژه نامناسب ضعیف‌القلب، جوهر این اندیشه در مورد لنین هم کاملاً صادق است. لنین هنگام حل و فصل مسائل استراتژیک، فرض را بر این می گذاشت که دشمنش هم همان عزم جزم و دوران دیشی او را دارد. خطاهای تاکتیکی لنین عمدتاً از متفرعات قدرت استراتژیکی او بودند. در مورد کنونی، به واقع نمی توان واژه خطا را به کار برد. هنگامی که پزشک از طریق یک رشته حذفهای متوالی، به تشخیص درست مرض می رسد، فرضیات او، که از بدترین احتمالات ممکن شروع می شوند، جنبه اشتباه ندارند، بلکه روش تحلیلی او به شمار می روند. به محض مسلط شدن بلشویکها به شوراهای هر دو پایتخت، لنین

گفت: "نوبت ما فرارسیده است." در ماههای آوریل و ژوئیه، لنین ترمزها را به کار انداخته بود؛ در ماه اوت مقدمات نظری اقدام بعدی را می‌چید؛ از اواسط ماه سپتامبر به بعد با تمام قوا شروع به تعجیل کرد. اینک خطر در دیر عمل کردن نهفته بود نه در زود عمل کردن. "اکنون در این مهم هرچه سریعتر عمل کنیم باز دیر عمل کرده‌ایم."

لنین در مقالات و نامه‌های خود به کمیته مرکزی، موقعیت موجود را تحلیل می‌کند و همیشه پیش از هر چیز دیگر بر شرایط بین‌المللی انگشت‌نما می‌گذارد. نشانه‌ها و واقعیت‌های به‌پاخیزی پرولتاریای اروپا در نظر او، بر زمینه کلی جنگ، برهان قاطعی هستند بر اینکه خطر مستقیمی که از سوی امپریالیسم خارجی انقلاب روسیه را تهدید می‌کند، مداوما کاهش خواهد یافت. بازداشت سوسیالیست‌ها در ایتالیا، و از این مهمتر شورش‌های متعدد در ناوگان آلمان، او را وادار ساخت که دگرگونی عظیمی را در اوضاع کلی جهان بشارت دهد: "ما در آستانه انقلاب جهانی پرولتری ایستاده‌ایم."

مورخان ناخلف ترجیح داده‌اند که این نقطه حرکت اندیشه لنین را مسکوت بگذارند - هم به این دلیل که سیر حوادث بر محاسبات لنین خط‌بطلان کشیده است، و هم به این دلیل که بنا بر آخرین نظریات انقلاب روسیه باید از همه جهت قائم به ذات باشد. اما حقیقت آن است که ارزیابی لنین از اوضاع بین‌المللی اِدا آمیخته به توهم نبود. نشانه‌هایی که او از خلال برده سانسور نظامی در همه کشورهای مشاهده می‌کرد واقعا از نزدیک شدن توفان انقلاب بشارت می‌دادند. این توفان ظرف یک سال بنای کهن امپراتوریهای مرکزی را تا بیخ و بن به لرزه درآورد. و حتی در کشورهای پیروز، یعنی انگلستان و فرانسه - ایتالیا که به جای خود - طبقات حاکم را مدتی دراز از آزادی عمل محروم ساخت. در برابر یک اروپای سرمایه‌دار و قدرتمند و محافظه‌کار و مطمئن از خود، انقلاب پرولتری در روسیه به علت تک‌افتادگی و ضعف ناشی از نوین‌یاداش نمی‌توانست حتی چندماه ایستادگی کند. اما چنین اروپائی دیگر وجود نداشت. درست است که انقلاب در غرب طبقه کارگر را به قدرت نرسانید - رفرمیست‌ها موفق شدند رژیم بورژوا را از ورطه هلاک نجات دهند - اما همین انقلاب آن قدر قوی بود که بتواند از جمهوری شوروی در اولین و خطرناکترین دوره حیاتش دفاع کند.

لنین همواره به ارزیابی خود از اوضاع جهانی اولویت می‌داد، اما انترناسیونالیسم عمیق او فقط در این یک نکته متجلی نمی‌شد. او فتح قدرت را در روسیه پیش از هر چیز محرکی برای انقلاب اروپا می‌دانست. انقلاب اروپا در نظر لنین، همان طور که خود او اغلب تکرار می‌کرد، به مراتب بیش از انقلاب

در روسیه عقب مانده برای سرنوشت بشریت حائز اهمیت بود. او بلشویک‌هایی را که وظیفه بین‌المللی خود را درک نمی‌کردند، پیوسته با لحنی طعنه‌آمیز به باد حمله می‌گرفت: "بیانید برای قیام‌کنندگان آلمان قطعه‌نامه همدردی صادر کنیم، و قیام در روسیه را مردود بشمریم. به این می‌گویند انترناسیونالیسم اصیل و عاقلانه!"

در روزهای کنفرانس دموکراتیک، لنین به کمیته مرکزی چنین نوشت: "حال که بلشویک‌ها در شوراهای هر دو پایتخت به قدرت رسیده‌اند... می‌توانند و باید قدرت دولت را به دست بگیرند...". همین نکته که اکثر نماینده‌های دهقانان در کنفرانس تقلبی دموکراتیک بر علیه ائتلاف با کادتها رای دادند، در نظر لنین حائز اهمیتی عظیم بود: دهقانی که خواهان اتحاد با بورژوازی نیست، چاره‌ای ندارد جز آنکه از بلشویک‌ها حمایت کند. "مردم از نوسانها و دودلیهای منشویک‌ها و سوسیال‌رولوسیونرها خسته شده‌اند. فقط پیروزی ما در هر دو پایتخت دهقانها را به سویمان خواهد کشید." وظیفه حزب آن است که: "قیام مسلحانه در پتروگراد و مسکو، تسخیر قدرت، و براندازی حکومت را در دستور روز قرار دهد...". تا آن لحظه هیچ کس اینچنین قاطعانه و عریان وظایف قیام را تعیین نکرده بود.

لنین با مراقبت تمام همه انتخابات و رای‌گیریها را در کشور دنبال می‌کرد، و آمار و ارقامی را که بر تناسب واقعی نیروها پرتو نازهای می‌افکندند با دقت زیر ذره‌بین قرار می‌داد. او بی‌اعتنائی نیمه‌آنارشیستی به آمار انتخاباتی را خوار می‌شمرد، و در عین حال شاخصهای پارلمانتاریسم را هرگز با تناسب واقعی نیروها یکسان نمی‌دانست. او همیشه کفه ترازو را به نفع عمل مستقیم سنگین می‌کرد. لنین توضیح می‌داد که: "قدرت پرولتاریای انقلابی از حیث تاثیر عمل او بر توده‌ها و کشاندن آنان به درون مبارزه، بی‌اندازه در مبارزات برون پارلمانی عظیمتر است تا در مبارزات پارلمانی. این نکته، هنگامی که کار به جنگ داخلی می‌گردد، اهمیت بزرگی دربردارد."

لنین با چشمهای تیزبین خود نخستین کسی بود که متوجه شد جنبش دهقانی وارد مرحله تعیین‌کننده‌ای شده است، و بلافاصله همه استنتاجهای لازم را از این تیزبینی به عمل آورد. دهقان هم مانند سرباز بیش از این صبر نخواهد کرد. لنین در اواخر ماه سپتامبر می‌نویسد: "در برابر واقعیتی چون شورش دهقانی سایر عارضه‌های سیاسی، حتی اگر با این بحران پخته تماما ملی در تضاد باشند، مطلقا هیچ‌گونه اهمیتی در بر ندارند." مسئله ارضی همانا بنیاد انقلاب است. غلبه حکومت بر طغیان دهقانی به مثابه "تدفین انقلاب...". خواهد بود. شرایطی از این مساعدتر نمی‌توان انتظار داشت.

ساعت عمل فرارسیده است. "بحران به پختگی رسیده. آینده انقلاب جهانی کارگران برای دست یافتن به سوسیالیسم تماما در خطر است. بحران به پختگی رسیده."

لنین دعوت به قیام می‌کند. در هر یک از این سطور ساده و بی‌پیرایه، و گاهی اوقات نیز صیقل ندیده، شدیدترین شور ممکن را حس می‌کنی. او در اوایل ماه اکتبر به کنفرانس حزب در پتروگراد می‌نویسد: "اگر کارگران و سربازان در آینده نزدیک حکومت کرنسکی را سرنگون نکنند، باید فاتحه انقلاب را بخوانیم... باید همه نیروها را بسیج کنیم تا ضرورت بیچون و چرای مبارزهای جانانه، نهائی، و قاطع را برای براندازی حکومت کرنسکی به کارگران و سربازان بفهمانیم."

لنین بارها گفته بود که توده‌ها از حزب چپ‌ترند. او همچنین می‌دانست که حزب هم از لایه فوقانی خودش، یعنی از "بلشویکهای قدیمی"، چپ‌تر است. او با دسته‌بندیها و احساسات درونی کمیته مرکزی آشنا تر از آن بود که از کمیته مرکزی انتظار اقدام خطرناکی را داشته باشد. از سوی دیگر، لنین از احتیاط مفرط و فابیانسیسم سخت واهمه داشت، چون این کار ممکن بود به از کف رفتن یکی از آن موقعیتهای تاریخی، که تدارکشان دهها سال به درازا می‌گشت، منجر شود. لنین کمیته مرکزی را بدون لنین قابل اعتماد نمی‌دانست. کلید نامههای او از مخفیگاه در همین نکته نهفته است. این بی‌اعتمادی چندان هم بی‌اساس نبود.

لنین چون در بیشتر موارد ناچار بود که نظر خود را پس از تصمیم‌گیری کمیته مرکزی در پتروگراد ابراز کند، سیاست کمیته مرکزی را دائما از سوی چپ به باد انتقاد می‌گرفت. زمینه عمومی انتقادهای لنین همان مسئله قیام بود، اما این انتقادهای منحصر به آن مسئله خاص نبود. لنین معتقد بود که کمیته مرکزی به کمیته سازشکار اجرائی و کنفرانس دموکراتیک، و به طور کلی به شلتاق‌بازیهای پارلمانی در محافل بالای شورا، توجه بیش از اندازه‌ای نشان می‌دهد. او با پیشنهاد بلشویکها دایره بر تشکیل یک هیئت رئیسه ائتلافی در شورای پتروگراد، شدیداً به مخالفت برخاست، و تصمیم بلشویکها را برای شرکت در پیش - پارلمان "شرم‌آور" خواند. لنین از مشاهده فهرست نامزدهای بلشویک برای مجلس موسسان، که آن فهرست در اواخر ماه سپتامبر منتشر شد، به خشم آمد. در این فهرست تعداد روشنفکرها بیش از اندازه و تعداد کارگران اندک بود. "انباشتن مجلس موسسان از خطبا و فضلا به منزله قدم نهادن در راه فرسوده فرصت‌طلبی و میهن‌پرستی است. چنین کاری درخور بین‌الملل سوم نیست." از این گذشته، در میان نامزدها نامهای تازه بیش از حد به چشم

می‌خورد، اینها همه عضوهائی بودند که در میدان مبارزه آزموده نشده بودند! در اینجا لنین لازم می‌بیند که استثناء قائل شود: "لازم به توضیح نیست که... هیچ کس با نامزدی شخصی چون ال.دی. تروتسکی مخالف نیست، چون اولاً تروتسکی به محض بازگشت به روسیه موضع انترناسیونالیستی گرفت؛ دوماً او برای ادغام مژرایونتسیها در حزب بلشویک تلاش کرد؛ و سوماً در روزهای دشوار ژوئیه تالی سنگین‌ترین وظایف از کار درآمد و ثابت کرد که قهرمان سرسپرده حزب پرولتاریای انقلابی است. روشن است که این سخن را درباره بسیاری از اعضاء قدیمی حزب که اینک نامشان در این فهرست دیده می‌شود، نمی‌توان تکرار کرد..."

توگوئی روزهای آوریل بازگشته بودند - بار دیگر لنین در برابر کمیته مرکزی قرار گرفته است. اکنون مسائل به شکل دیگری مطرحند، اما محتوای کلی انتقادهای او همان است که بود: کمیته مرکزی بیش از حد منفعل است، در برابر عقاید اجتماعی محافل روشنفکر تاثیرپذیری بیش از اندازه‌ای نشان می‌دهد، و در مقابل سازشکاران سازشکارانه رفتار می‌کند. و مهمتر از همه، نسبت به مسئله قیام مسلحانه بی‌تفاوت و جبریگراست، و با اسلوب بلشویکی به این مسئله نمی‌پردازد.

حال باید به جای حرافی دست به عمل زنیم: "در حال حاضر حزب ما در کنفرانس دموکراتیک عملاً کنگره خود را داراست، و این کنگره (خواهناخواه) باید سرنوشت انقلاب را تعیین کند." فقط یک تصمیم قابل تصور است و بس: براندازی مسلحانه. لنین در این اولین نامه خود پیرامون قیام، استثناء دیگری قائل می‌شود: "مسئله بر سر 'روز' قیام، و یا 'لحظه' قیام به مفهوم خاص این کلمه نیست. روز و لحظه را فقط با صدای عمومی کسانی می‌توان تعیین کرد که با کارگران و سربازان، یعنی با توده‌ها در تماسند." اما فقط دو یا سه روز بعد (در آن روزها نامه‌ها معمولاً بدون تاریخ نوشته می‌شوند - نه از سر فراموشی، بلکه از روی پنهانکاری) لنین، یقیناً تحت تاثیر فروپاشی کنفرانس دموکراتیک، بر عمل فوری اصرار می‌ورزد و طرحی برای عمل ارائه می‌دهد.

"باید گروه بلشویکها را در کنفرانس فوراً با هم متحد کنیم، بدون آنکه به تعداد توجه داشته باشیم... باید بیانیه بلشویکها را به اختصار بنویسیم... باید گروهمان را به کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها ببریم. در عین حال باید بدون فوت وقت ستادی مرکب از واحدهای شورشی تشکیل بدهیم، نیروهای خود را گسیل کنیم، هنگهای وفادار را به مهمترین مواضع انتقال دهیم، آکساندرینکا (تئاتری که کنفرانس دموکراتیک در آن اجلاس کرده بود) را محاصره و قلعه پتروپل را اشغال کنیم، اعضای ستاد فرماندهی ارتش و هیئت دولت را بازداشت

کنیم ، و برای مقابله با دانشجویان دانشکده افسری و لشکر وحوش واحدهائی را اعزام کنیم که حاضرند در نبرد جان بسپارند ، اما نباید به دشمن اجازه دهیم به مرکز شهر نزدیک شود ؛ باید کارگران مسلح را بسیج کنیم و آنان را به نبردی جانانه و نهائی فراخوانیم ، تلگرافخانهها و تلفنخانهها را فوراً اشغال کنیم ، ستاد شورشی خود را در تلفنخانه مرکزی مستقر بسازیم و همه کارخانهها و هنگها و نقاط عمده مبارزه مسلحانه را به وسیله تلفن با این ستاد در ارتباط قرار دهیم . " مسئله زمان دیگر با "صدای عمومی کسانی که با تودهها در تماسند" ، مرتبط نشده است . لنین پیشنهادی برای عمل فوری ارائه داده بود : نتاثر آلکساندرینسکی را با یک اتمام حجت ترک کنیم و در راس تودههای مسلح به آنجا بازگردیم . ضربه کاری را نه تنها بر سر حکومت که همزمان با آن به عالیتترین ارگان سازشکاران نیز باید فرود آورد .

سوخانوف بهتان میزند که : "لنین که در نامههای خصوصی بازداشت کنفرانس دموکراتیک را درخواست می کرد ، در مطبوعات ، چنانکه می دانید ، پیشنهاد سازش می داد ؛ بگذار منشویکها و سوسیال رولوسیونرها تمام قدرت را به دست بگیرند و آنگاه ببینیم کنگره شوراها چه می گوید . . . تروتسکی هم در کنفرانس دموکراتیک و در حول و حوش آن مصرأ از این اندیشه دفاع می کرد . " در آنجا که کوچکترین نشانی از دودوزه بازی موجود نیست ، سوخانوف دودوزه بازی می بیند . لنین بلافاصله پس از پیروزی بر کورنیلوف - یعنی در نخستین روزهای ماه سپتامبر - به سازشکاران پیشنهاد توافق داد . سازشکاران در برابر این پیشنهاد فقط شانه بالا انداختند . آنان سرگرم تبدیل کنفرانس دموکراتیک به پوششی برای ائتلاف جدیدی با کادتها برضد بلشویکها بودند . در نتیجه امکان توافق تماما از میان رفت . از آن پس مسئله قدرت فقط در مبارزه ای علنی حل شدنی بود . سوخانوف دو مرحله را با یکدیگر خلط می کند ، مرحله اول دو هفته بر مرحله دوم تقدم داشت و از لحاظ سیاسی مرحله دوم را اجتناب ناپذیر ساخته بود .

اما گرچه قیام قهرا از ائتلاف جدید سرچشمه گرفت ، با این حال حدت تغییر جبهه لنین حتی سران حزب خودش را هم غافلگیر کرد . متحد کردن جناح بلشویک در کنفرانس براساس نامه لنین ، حتی بدون "توجه به تعداد" مسلما محال بود . حالت روحی جناح بلشویک طوری بود که پیشنهاد تحریم پیش - پارلمان ، که نخستین گام به سوی قیام محسوب می شد ، با هفتاد رای مخالف در برابر پنجاه رای موافق از طرف جناح رد شد . در کمیته مرکزی هم طرح لنین با هیچ گونه حمایتی رو به رو نشد . چهار سال بعد در یک مجلس یادبود ، بوخارین با مبالغه گوئیها و بذله گوئیهای خاص خود ، شرح درستی از آن

ما چرا ارائه داد: "نامه" (لنین) با کوبندگی فوق‌العاده‌ای نوشته شده بود و ما را به انواع و اقسام مجازات‌ها تهدید می‌کرد. نفس همه‌مان بند آمده بود. تا آن لحظه هیچ کس مسئله را آن طور ناکهانی مطرح نکرده بود... در ابتدا همه بهت‌زده شده بودیم. بعداً، پس از مدتی جر و بحث، تصمیم خود را گرفتیم. شاید در تاریخ حزبمان این تنها موردی بود که کمیته مرکزی یکصدا تصمیم گرفت نامه لنین را بسوزاند... ما گرچه اطمینان داشتیم که می‌توانیم قدرت را در پترزبورگ و مسکو تصرف کنیم، اما معنقد بودیم که هنوز در ایالات نمی‌توانیم ایستادگی به خرج دهیم، و کمان می‌کردیم که پس از تصرف قدرت و متفرق کردن کنفرانس دموکراتیک نخواهیم توانست خود را در مابقی روسیه تثبیت کنیم.

در حقیقت امر، سوزاندن چندین نسخه از این نامه خطرناک، که از روی پنهانکاری صورت گرفت، مورد تایید همگان نبود بلکه شش تن به این کار رای موافق، چهار تن رای مخالف و شش تن رای ممتنع دادند. خوشبختانه یک نسخه برای تاریخ حفظ شد. اما همان طور که بوخارین روایت کرده است، همه اعضای کمیته مرکزی، هرچند به انگیزه‌های مختلف، پیشنهاد لنین را رد کردند. برخی به طور کلی با قیام مخالف بودند؛ برخی دیگر روزهای کنفرانس را برای قیام نامساعدترین زمان ممکن می‌دانستند؛ و بقیه نیز صرفاً دودل بودند و ترجیح می‌دادند فعلاً منتظر بمانند.

لنین پس از برخورد به این مقاومت صریح، همراه با اسمیلگا به فکر نوعی توطئه افتاد. اسمیلگا، که او هم در آن ایام در فنلاند به سر می‌برد، در مقام رئیس کمیته منطقه‌ای شوراها قدرت واقعی زیادی در دست داشت. اسمیلگا در سال ۱۹۱۷ در چپ‌ترین جناح حزب ایستاده بود و در همان ماه ژوئیه میل داشت مبارزه را تا به انتها دنبال کند. لنین در نقاط عطف سیاست خود همیشه می‌توانست شخصی را بیاید که بر او اتکا کند. در روز بیست و هفتم سپتامبر، لنین نامه مفصلی به اسمیلگا نوشت: "... ما چکار داریم می‌کنیم؟ فقط قطعنامه می‌گذاریم؟ وقت دارد از دستمان می‌رود، ما فقط "تاریخ" معنی می‌کنیم (بیسنم اکتبر - کنکره - شوراها - آیا مضحک نیست که کار را به این نحو به تعویق بیندازیم؟ آیا مضحک نیست که بر این قبیل کارها متکی باشیم؟) بلشویکها کار آماده‌سازی نیروهای مسلح خود را برای براندازی کرنسکی منظم‌ا دنبال نمی‌کنند... باید برای ایجاد نگرشی جدی نسبت به قیام مسلحانه دست به تهییج‌گری در حزب بزنیم... و اما راجع به نقش شما...؛ باید یک کمیته سری مرکب از وفادارترین افراد نظامی درست کنید و همه جوانب امر را با آنان در میان بگذارید. دقیقترین اطلاعات موجود را پیرامون ترکیب و موقعیت نیروها در پتروگراد و اطرافش، و همچنین درباره نقل و انتقال نیروهای فنلاند به پتروگراد و حرکات

ناوگان و غیره، جمع‌آوری کنید (تعیین صحت و سقم این اطلاعات هم با خود شماست). "لنین خواستار "تبلیغات منظم در میان قزاقهای مستقر در فنلاند" شده بود. "... باید تمام اطلاعات موجود را پیرامون طرز فکر قزاقها مطالعه کنیم، و از میان بهترین ملوانها و سربازهای فنلاند واحدهای تهییج‌گر به میان قزاقها بفرستیم." و سرانجام: "برای آماده‌سازی صحیح اذهان باید فوراً شعاری از این قبیل رواج دهیم: قدرت باید فوراً به شورای پتروگراد منتقل شود، و شورای پتروگراد به نوبه خود قدرت را به کنگره شوراها تفویض کند. چون چه مناسبتی دارد که سه هفته دیگر هم جنگ و تمهیدات کورنیلوفیستی کرنسکی را تحمل کنیم؟"

این نامه طرح جدیدی برای قیام به دستمان می‌دهد: کمیته‌ای سری مرکب از مهمترین افراد نظامی در هلزینگفورز به عنوان سناد رزمی، و سربازهای روسی مستقر در فنلاند به عنوان نیروهای رزمنده. "ظاهراً تنها کسانی که ما می‌توانیم کاملاً کنترلشان کنیم و خود قادرند نقش نظامی قاطعی برعهده بگیرند، همان نیروهای فنلاند و افراد و ناوگان بالتیک هستند." بدین ترتیب می‌بینیم که لنین درصدد بود ضربه اصلی را از خارج پتروگراد بر سر حکومت فروآورد. در عین حال "آماده‌سازی صحیح اذهان" ضروری است، تا شورای پتروگراد، که تا تشکیل کنگره شوراها باید وارث قدرت می‌شد، از سرنگونی حکومت به وسیله نیروهای نظامی اعزام شده از فنلاند غافلگیر نشود.

این طرح جدید هم مانند طرح قبلی به اجراء درنیامد. اما بی‌تاثیر هم نماند. طولی نکشید که تهییج‌گری در میان قزاقها به نتیجه رسید: شرح این نکته را از زبان دینکو شنیده‌ایم. مشارکت ملوانهای بالتیک در وارد ساختن ضربه اصلی به حکومت هم بعداً در طرحی که به تصویب رسید، گنجانده شد. اما مهمتر از همه اینها آنکه لنین با صراحت فوق‌العاده‌ای که در طرح مسئله به خرج داد به هیچ کس اجازه گریز و طفره‌زنی نبخشید. آنچه به عنوان یک پیشنهاد مستقیم تاکتیکی بيموقع به نظر می‌رسید، به آزمونی برای سنجش افکار در کمیته مرکزی تبدیل شد، به ثابت‌قدمان در برابر دودلها قوت قلب بخشید، و حزب را هرچه بیشتر به سوی چپ راند.

لنین با تمام وسایلی که در انزوای زیرزمینی خود در اختیار داشت، می‌کوشید تا کادرهای حزب را از وخامت اوضاع و از قدرت فشار توده‌ها آگاه‌کند. او نوبت به نوبت برخی از بلشویکها را به نهانگاه خود فرامی‌خواند، آنان را پیرامون مسائل مشخص به پرس و جو می‌گرفت، گفتار و کردار رهبران را به دقت می‌سنجید، و برای انتقال شعارهای خود به درون حزب - به اعماق حزب - از شیوه‌های غیرمستقیم استفاده می‌کرد تا کمیته مرکزی را در برابر ضرورت عمل

قرار دهد و او را وادار کند که کار را به فرجام رساند .

لنین ، یک روز پس از ارسال نامه‌اش به اسمیلگا ، مقاله بحران به پختگی رسیده است را که پیشتر ذکرش گذشت ، به رشته تحریر درآورد و این مقاله را با نوعی اعلام جنگ به کمیته مرکزی به پایان رسانید : " باید . . . به این حقیقت اذعان کنیم که در کمیته مرکزی و در محافل بالای حزب گرایش یا طرز فکری در جهت انتظار تا تشکیل کنگره شوراها و بر ضد تصرف فوری قدرت و قیام فوری ، وجود دارد . " باید به هر قیمتی که شده بر این گرایش فایق آئیم : " اول به کرنسکی غلبه کنیم و بعد کنگره را تشکیل دهیم . " اتلاف وقت با نشستن در انتظار کنگره شوراها " یا بلاهت محض است و یا خیانت محض . . . " تا افتتاح کنگره ، که برای روز بیستم در نظر گرفته شده ، بیش از دوازده روز باقی مانده است : " هفته‌ها و حتی روزها اکنون تعیین کننده همه چیزند . " به تعویق افکندن زور آزمائی نهائی به منزله تخطئه بزدلانه قیام است ، چون در طی کنگره تصرف قدرت ناممکن خواهد شد : " برای 'موعد' احمقانه قیام ، همه قزاقها را پشت هم ردیف خواهند کرد . "

لحن این نامه نشان می‌دهد که فابیانیسیم رهبری پتروگراد تا چه حد در نظر لنین مخرب می‌نمود . اما این بار لنین به انتقادهای آتشین اکتفاء نمی‌کند ؛ بلکه به عنوان اعتراض از کمیته مرکزی استعفاء می‌دهد . او دلایل خود را چنین ذکر می‌کند : کمیته مرکزی از آغاز کنفرانس به بعد ، به پافشاری او در مورد تصرف قدرت ترتیب اثر نداده است ؛ هیئت تحریریه ارگان حزب (استالین) مقاله‌های او را با تاخیرهای تعمدی به چاپ می‌رساند ، و اشارات او را به "خطاهای فاحش بلشویکها از جمله تصمیم شرم‌آورشان برای شرکت در پیش پارلمان ، " از این مقاله‌ها حذف می‌کند . لنین اختفای این روش کمیته مرکزی را از حزب ممکن نمی‌داند : " من به ناچار از کمیته مرکزی اجازه کناره‌گیری می‌طلبم ، و این درخواست خود را بدین وسیله معروض می‌دارم ، تا در میان صفوف فرودست حزب و همچنین در کنگره حزب آزادی تهییج‌گری داشته باشم . "

از روی اسناد موجود معلوم نیست که بعدا چه اقدامی در این مورد به عمل آمد . در هر حال ، لنین از کمیته مرکزی به کنار نرفت . شکی نیست که لنین با اعلام استعفاء خود ، عملی که در مورد او یقینا نمی‌توانست زائیده برآشفتگی آنی باشد ، بر آن بود که در صورت لزوم بتواند خویش را از قید انضباط درونی کمیته مرکزی برهاند . او اطمینان داشت که این بار نیز مانند ماه آوریل ، رجوع مستقیم به رده‌های فرودست پیروزی او را تضمین می‌کند . اما در پیش گرفتن راه طغیان علنی بر علیه کمیته مرکزی مستلزم تدارک کنگره ویژه ، و نتیجتا مستلزم زمان بود ؛ و زمان در این میان یافت نمی‌شد . لنین اینک اعلام

استعفای خود را در ذخیره نگاه داشت و بی آنکه از حدود قوانین حزب خارج شود، با آزادی بیشتری تهاجم خود را در جبهه داخل حزب دنبال کرد. او رونوشت نامه خود را نه تنها به کمیته‌های پتروگراد و مسکو فرستاد، بلکه چند نسخه از آن نامه را به دست کارگزاران قابل اعتماد حزب در شبکه‌های محلی رساند. در اوایل اکتبر - و اینک از فراز سر کمیته مرکزی - لنین به کمیته‌های پتروگراد و مسکو مستقیماً چنین نوشت: "بلشویکها حق ندارند منتظر کنگره شوراها شوند. آنها باید *الساعة* قدرت را تصرف کنند... تاخیر در این راه جنایت است و بس. انتظار برای کنگره شوراها بازی کودکانه با تشریفات، بازی بیشرمانه با تشریفات و خیانت به انقلاب است." از لحاظ عدم رعایت سلسله مراتب، لنین سزاوار سرزنش بود، اما این مسئله به امری بسیار بزرگتر از رعایت انضباط صوری مربوط می‌شد.

سوشنیکوف، یکی از اعضای کمیته بخش وایبورگ، به یاد می‌آورد که: "ایلچ از نهانگاه خود دائماً چیز می‌نوشت و از نوشتن خسته‌هم نمی‌شد. نادیزدا کنستانتینونا (کروپسکایا) اغلب در کمیته بخش این دست‌نوشتها را برایمان می‌خواند... کلمات آتشین رهبر نیروی ما را دو برابر می‌ساخت... پیکر خمیده نادیزدا کنستانتینونا را در یکی از اتاقهای تشکیلات بخش چنان به یاد می‌آورم که گوئی همین دیروز بوده است. ماشین‌نویسها مشغول کار بودند و نادیزدا هر یک از رونوشتها را با نسخه اصلی به دقت مطابقت می‌داد. عمو و جنیا هم همانجا ایستاده بودند و هرکدام برای خود رونوشت می‌خواستند." "عمو" و "جنیا" نامه‌های مستعار دو تن از رهبران بخش بود. نوموف، کارگزار بخش، روایت می‌کند که: "چندی پیش، نامه‌ای از طرف ایلچ برای تحویل به کمیته مرکزی دریافت کردیم... نامه را خواندیم و نفسمان بند آمد. ظاهراً لنین از مدتها پیش مسئله قیام را در برابر کمیته مرکزی نهاده بود. هیاهو به پا کردیم، و بر آنها فشار آوردیم." دقیقاً هم همین کار لازم بود.

در نخستین روزهای اکتبر، لنین از یکی از کنفرانسهای حزب در پتروگراد درخواست کرد که در دفاع از قیام راسخا زبان بگشاید. به درخواست او کنفرانس "مصرانه از کمیته مرکزی تقاضا می‌کند که همه اقدامات لازم را برای رهبری قیام اجتناب‌ناپذیر کارگران، سربازان و دهقانان، به عمل بیاورد." در همین عبارت به تنهایی دو نوع استتار وجود دارد، یکی استتار قضائی و دیگری استتار دیپلماتیک: این عبارت به جای آنکه از تدارک بیواسطه قیام سخن بگوید، از رهبری "قیام اجتناب‌ناپذیر" حرف می‌زند تا برگ برنده‌ای به دست دادستان نیفتد، و "از کمیته مرکزی تقاضا می‌کند" - دستور نمی‌دهد، اعتراض هم نمی‌کند - تا حرمت عالیترین نهاد حزب حفظ شده باشد. اما در قطعنامه

دیگری، که آن هم به دست لنین نوشته شده است، لحن گفتار صریحتر است: "در محافل بالای حزب نوعی دودلی و تزلزل مشاهده می‌شود، نوعی وحشت از مبارزه برای کسب قدرت، و نوعی تمایل به پر کردن جای این مبارزه با قطعنامه‌ها و اعتراضها و کنفرانسها." این گفتار تقریباً به منزله قرار دادن حزب در برابر کمیته مرکزی بود. لنین در مورد چنین اقداماتی سبک‌سرانه تصمیم نمی‌گرفت. اما مسئله سرنوشت انقلاب در میان بود، و سایر ملاحظات باید به کنار نهاده می‌شدند.

در روز هشتم اکتبر، لنین خطاب به نمایندگان بلشویک کنگره قریب‌التشکیل منطقه شمال چنین گفت: "ما نباید در انتظار کنگره سراسری شوراهای روس بنشینیم، چون کمیته اجرائی مرکز می‌تواند این کنگره را تا ماه نوامبر هم به تعویق بیندازد. ما نباید دست روی دست بگذاریم و به کرنسکی اجازه دهیم که هر روز نیروهای کورنیلوفیستی بیشتری را به میدان بکشد." آن کنفرانس منطقه‌ای که در آن فنلاند و ناوگان و روال نماینده داشتند، باید ابتکار عمل را در عزیمت فوری به سوی پتروگراد به دست بگیرد. دعوت آشکار به قیام فوری، این بار از نمایندگان دهها شورای مختلف به عمل آمد. این دعوتها را لنین شخصاً به عمل آورده بود. حزب هنوز تصمیم خود را نگرفته بود؛ سازمانهای بالاتر حزب هنوز نظر خود را ابراز نکرده بودند.

دست زدن به تهییج‌گری برای انقلاب مسلحانه و براندازی حکومت به ضرب اسلحه، آن هم از فراز سر کمیته مرکزی، به مسئولیت شخصی خود، از نهانگاه، و به کمک چند ورق کاغذ کوچک یادداشت پوشیده از حروف ریز، مستلزم اعتمادی عظیم به طبقه کارگر و به حزب و بی‌اعتمادی عمیقی به کمیته مرکزی بود. چه شد که لنین، که در اوایل ماه آوریل او را در میان رهبران حزب خودش تک‌افتاده دیدیم، بار دیگر در ماه سپتامبر و اوایل ماه اکتبر خود را در میان همان گروه تنها یافت؟ اگر به افسانه نامعقولی که تاریخ بلشویسم را به مثابه تجلی انگاره ناب انقلاب تصویر می‌کند اعتقاد داشته باشید، از درک مسئله فوق‌عاجز خواهید بود. در حقیقت امر، بلشویسم در محیط اجتماعی معینی تکامل یافت و در نتیجه از تاثیرات ناهمگون آن محیط، از جمله تاثیر جو خرده‌بورژوائی و عقب‌ماندگی فرهنگی، در امان نماند. در هر موقعیت جدید، حزب فقط از طریق یک بحران درونی خود را با آن موقعیت وفق داد.

برای آنکه کشمکشهای حادی را که درست پیش از قیام اکتبر در محافل بالای حزب بلشویک جریان داشتند به درستی ببینیم، لازم است به جریانهای درون حزب که در جلد اول از آنها سخن گفتیم، بار دیگر نظر بیفکنیم. لزوم این کار بیشتر از آن جهت است که دقیقاً در همین ایام گروه استالین دست به

تلاشهای بیسابقهای، آن هم در مقیاس جهانی، زده است تا چون و چند تدارک واقعی انقلاب اکتبر و نحوه پیروزی آن انقلاب را تماما از حافظه تاریخ محو کند.

در سالهای پیش از جنگ، بلشویکها خویشان را در مطبوعات قانونی، "دموکراتهای پیگیر" توصیف کرده بودند. این نام مستعار برحسب تصادف انتخاب نشده بود. شعارهای دموکراسی انقلابی را فقط و فقط بلشویسم تا انتهای منطقی آن شعارها دنبال می‌کرد. منتها بلشویسم در پیش‌بینی ماهیت انقلاب از این حد فراتر نمی‌رفت. اما جنگ با ایجاد پیوندی محکم مابین دموکراتهای بورژوا و امپریالیسم قاطعا ثابت کرد که برنامه "دموکراسی پیگیر" جز از طریق انقلاب پرولتری قابل تحقق نیست. هر بلشویکی که این درس روشن را از جنگ نیاموخته بود، ناگزیر به هنگام انقلاب غافلگیر شد و به همسفر چپ‌گرای دموکراسی بورژوائی تبدیل گشت.

اما مطالعه دقیق اسناد مربوط به حیات حزب در طی سالهای جنگ و در اوایل انقلاب، با وجود قلت مفرط و کم‌نظیر این اسناد - و از سال ۱۹۲۳ به بعد، با وجود ماهیت مغرضانه روزافزونشان - پس‌روی عقیدتی قشرهای فوقانی بلشویکها را در طی سالهای جنگ، یعنی در همان ایامی که حیات واقعی حزب عملا متوقف شده بود، هر روز روشنتر از روز پیش عیان می‌سازد. این پس‌روی دو علت داشت: دوری از توده‌ها و دوری از رهبرانی که در خارج به سر می‌بردند - یعنی عمدتا دوری از لنین. در نتیجه حزب در انزوا و کوتاه‌بینی غرق شد.

حتی یک تن از بلشویکهای قدیمی در روسیه، هرکدام به تنهایی، در تمام طول جنگ یک سند هم که بتوان راهنمای کوچکی در راه بین‌الملل دوم به بین‌الملل سوم محسوبش کرد، نتوانست تهیه کند. چند سال پیش آنتونوف - ساراتوفسکی، از اعضای قدیمی حزب، نوشت: "مسائل صلح، ماهیت انقلاب قریب‌الوقوع، نقش حزب در حکومت موقت آتی، و مسائل دیگری از این قبیل به طرز بسیار مبهمی به ادراک ما درمی‌آمدند و یا اصولا در میدان اندیشه ما وارد نمی‌شدند." تا این لحظه یک مقاله، یا صفحه‌ای از یک دفترچه خاطرات، و یا یک نامه، به چاپ نرسیده‌اند که در آنها استالین، مولوتوف، و یا هر یک از سایر رهبران فعلی، حتی من غیرمستقیم، و حتی شناخته شده، نظریات خود را پیرامون چشم‌اندازهای جنگ و انقلاب ابراز کرده باشند. البته این بدان معنا نیست که "بلشویکهای قدیمی" در طی سالهای جنگ و سقوط سوسیال دموکراسی و تدارک انقلاب روسیه، مطلبی درباره جنگ و انقلاب ننوشتند. این رویدادهای تاریخی مصرانه پاسخ می‌طلبیدند؛ و به علاوه، زندان و تبعید فرصت فراوانی برای تفکر و مکاتبه فراهم آورده بود. اما در میان همه مطالبی که در خصوص

این موضوعات نوشته شدند، حتی یک سند رو نشده است که بتوان حتی با کش دادنش آن را نزدیک به مفاهیم انقلاب اکتبر تعبیر کرد. کافی است به یاد بیاوریم که چاپ حتی یک سطر از چکیده‌های قلم‌استالین در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۴، برای ارتقای تاریخ حزب ممنوع اعلام شده و این انستیتو وادار گردیده است که مهمترین اسناد مارس ۱۹۱۷ را پنهان نگاه بدارد. در زندگینامه‌های سیاسی و رسمی بیشتر اعضای قسطنطنیه حاکم کنونی، سالهای جنگ فزاینده تهرانی تشکیل می‌دهند. چنین است حقیقت عریان.

یکی از جوانترین مورخان دوران اخیر به نام بایفسکی، که به ویژه مامور شده است تا نشان دهد که محافل بالای حزب چگونه در طی سالهای جنگ در جهت انقلاب پرولتری تکامل پیدا کردند، به رغم انعطاف وجدان عملی‌اش نتوانسته است از بطن اسناد موجود چیزی بیش از این گفته ناچیز بیرون بکشد: "به هیچ عنوان نمی‌توان خط سیر این جریان را دنبال کرد، اما برخی از اسناد و خاطرات موجود بیچون و چرا ثابت می‌کنند که در ذهن حزب پارامی کنکاشهای مبهم در جهت تزه‌های آوریل لنین جریان داشته است... "گوئی مسئله بر سر کنکاشهای مبهم بوده، و نه بر سر ارزیابیهای علمی و پیش‌بینیهای سیاسی!

نه در سبیری، و نه در مسکو، و نه حتی در پتروگراد، امکان نداشت بتوان از پیش به مفاهیم انقلاب اکتبر رسید، بلکه دست یافتن به آن مفاهیم فقط در تقاطع راههای تاریخ جهان امکان‌پذیر بود. پیش از آنکه ارائه برنامه دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه ممکن به نظر آید، ابتدا باید وظایف انقلاب دیرهنگام بورژوائی در تقاطع با چشم‌اندازهای جنبش جهانی طبقه کارگر دیده می‌شد. برای دست یافتن به چنین بینشی رصدخانه بلندتری، مشرف بر افق بین‌المللی و نه افق ملی، لازم بود؛ صرف نظر از سلاجهائی جدیدتر از آنچه روسهای "اهل عمل" حزب در اختیار داشتند.

در نظر اینان قرار بر این بود که سرنگونی سلطنت عصر جمهوری "آزاد" روسیه را بگشاید، و آنان خیال داشتند که در آن جمهوری، به پیروی از سرمشق کشورهای غربی، مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم را آغاز کنند. سه تن از بلشویکهای قدیمی، یعنی رایکوف و اسکورتزوف و وگمان، "به توصیه سوسیال دموکراتهای بخش ناریم، آزاد شده به دست انقلاب"، در ماه مارس از تامسک تلگراف زدند: "به پراودای زنده شده که با چنین موفقیتی کادرهای انقلابی را برای فتح آزادی سیاسی آماده کرده است، درود می‌فرستیم. ما عمیقاً اطمینان داریم که این روزنامه در متحد ساختن همگان به دور پرچمش، برای مبارزات بعدی و به نام انقلاب ملی، توفیق خواهد یافت." در این تلگراف جمعی جهان‌بینی کاملی نهفته است. بین محتوای این تلگراف و تزه‌های آوریل لنین

شکاف عمیقی قرار دارد. انقلاب فوریه بلافاصله قشر رهبری حزب را، که کامنف و رایکوف و استالین در رأسش قرار داشتند، به مشتی دموکرات دفاع طلب تبدیل کرد - آن هم دفاع طلبانی که به سوی راست به حرکت درآمده بودند و در جهت آشتی با منشویکها سیر می کردند. یاروسلافسکی، مورخ آتی حزب، اوردژونیکیدزه، رئیس آتی کمیسیون مرکزی کنترل، و پتروفسکی، رئیس آتی کمیته اجرائی اوکرائین، در ماه مارس در یاکوتسک دست در دست منشویکها روزنامه‌ای را موسوم به سوسیال دموکرات منتشر کردند که در مرز اصلاح طلبی میهن پرستانه و لیبرالیسم قرار داشت. در سالهای اخیر، نسخه‌های این نشریه با دقت تمام جمع آوری و معدوم شده‌اند.

روزنامه (پراودا) در پترزبورگ در اوایل انقلاب سعی کرد که یک موضع انترناسیونالیستی اتخاذ کند - ناگفته نماند که این موضع سخت پرتناقض بود زیرا از چارچوب دموکراسی بورژوائی فراتر نمی رفت. بلشویکهای مقتدر چون از تبعید مراجعت کردند، فوراً یک سیاست میهن پرستانه دموکراتیک به ارگان مرکزی بخشیدند. در روز سی ام ماه مه، کالینین ضمن دفاع از خود در برابر اتهام فرصت طلبی، این نکته را به یاد آورد: "مثلاً پراودا را در نظر بگیرید. پراودا در اوایل سیاست دیگری داشت. آن وقت استالین و مورانوف و کامنف از راه رسیدند و سکان پراودا را به سوی دیگری چرخاندند."

وقتی هنوز امکان نوشتن این گونه مطالب در میان بود، آنگارسکی، یکی از اعضای قشر رهبری، چنین نوشت: "باید صریحاً اذعان کنیم که عده کثیری از بلشویکهای قدیمی تا زمان کنفرانس حزب در ماه آوریل، در خصوص ماهیت انقلاب ۱۹۱۷ همان نظریات قدیم بلشویکهای ۱۹۰۵ را داشتند، و رد این نظریات و فراتر رفتن از حد آنها، به آسانی انجام نگرفت." لازم است اضافه کنیم که مفاهیم ۱۹۰۵، که بیش از عمر طبیعی خود زیسته بودند، در سال ۱۹۱۷ دیگر "نظریات قدیم بلشویسم" نبودند و به مفاهیم اصلاح طلبی میهن پرستانه تبدیل شده بودند.

در یکی از نشریات رسمی تاریخی آمده است: "تزه‌های آوریل لنین در کمیته پتروگراد با اقبال تابناکی روبه‌رو نشدند. به این تزه‌ها، که دوران ساز از آب درآمدند، فقط دو تن رای موافق دادند، آن هم در برابر سیزده رای مخالف و یکرای ممتنع." پودویسکی می نویسد: "استدلال لنین حتی در نظر سینه‌چاکترین هوادارانش بیش از حد جسورانه می نمود،" به عقیده کمیته پتروگراد و سازمان نظامی: نطقهای لنین "حزب بلشویکها را منزوی ساخت، و لاجرم بدین سان لطمه شدیدی به موقعیت طبقه کارگر و به حزب وارد آورد."

چند سال پیش مولوتوف چنین نوشت: "باید به صراحت گفت که حزب

روشنی و ثابت قدمی لازم را برای جنبش انقلابی نداشت . . . تهییج‌گریها و عموماً تمام فعالیت‌های انقلابی حزب بنیاد محکمی نداشتند، زیرا ما در افکار خود هنوز به ضرورت مبارزه فوری برای سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی پی نبرده بودیم. " نقطه عطف فقط در ماه دوم انقلاب پدید آمد. مولوتوف گواهی می‌دهد که: "از لحظه بازگشت لنین به روسیه در آوریل ۱۹۱۷، حزب ما احساس کرد که زمین در زیر پایش سفت شده است. . . تا آن لحظه حزب با ترس و لرز در تاریکی کورمال کورمال راه می‌رفت."

استالین در اواخر ماه مارس به طرفداری از تدافع نظامی، حمایت مشروط از حکومت موقت، بیانیه صلح‌جویانه سوخانوف، و پیوستن به حزب تزرنتلی سخن گفته بود. استالین خود در سال ۱۹۲۴ تصدیق کرد که: "من در اتخاذ این موضع نادرست با سایر رفقای حزب شریک بودم، و فقط در اواسط ماه آوریل، یعنی پس از گرویدن به تزه‌های لنین، موضع نادرست خود را ترک کردم. به سمتگیری تازه‌ای احتیاج داشتیم. لنین در تزه‌های فرخنده آوریل آن سمتگیری تازه را به حزب داد."

کالینین حتی در پایان ماه آوریل هنوز خواستار ائتلاف پارلمانی با منشویکها بود. لنین در کنفرانس شهری حزب در پتروگراد گفته بود: "من به شدت با کالینین مخالفم، چون ائتلاف با . . . میهن پرستان قابل‌تصور نیست. . . چنین کاری خیانت به سوسیالیسم است." نگرش کالینین حتی در پتروگراد منحصر به فرد نبود. در آن کنفرانس گفته شد: "زیر تاثیر لنین، بخارهای خفه‌کننده وحدت شروع به ناپدید شدن کرده‌اند."

در ایالات، مقاومت در برابر تزه‌های لنین مدت بسیار بیشتری به درازا کشید - در برخی از ایالات این مقاومت تقریباً تا اکتبر ادامه یافت. بنا به گفته سفتزوف، کارگری از اهالی کیف،: "مفاهیم مستتر در تزه‌ها (لنین) بلافاصله از طرف تمامی سازمان بلشویکها در کیف پذیرفته نشدند. برخی از رفقا، از جمله جی. پیاتاکوف، با این تزه‌ها مخالفت کردند. . . " مورگونوف، کارگر راه‌آهن در خارکوف، می‌گوید: "بلشویکهای قدیمی در میان همه کارگران راه‌آهن نفوذ عظیمی داشتند. . . بسیاری از بلشویکهای قدیمی خارج از جناح ما باقی ماندند. پس از انقلاب فوریه، بعضی از آنها سهواً به عنوان منشویک ثبت‌نام کردند. و بعداً خودشان به این اتفاق قاه‌قاه خندیدند؛ همه حیران بودند که چگونه ممکن است چنین اتفاقی رخ داده باشد." از این نوع شواهد کمبودی در میان نیست.

با همه این اوصاف، مورخان رسمی کنونی حتی اشاره به تجدید سلاح حزب را، که در ماه آوریل به دست لنین انجام گرفت، کفر می‌دانند. این

مورخان اخیر معیار حرمت به کسوت حزب را جانشین معیارهای تاریخی کرده‌اند . در خصوص این موضوع آنان حق ندارند حتی از شخص استالین نقل قول کنند ، حال آنکه استالین خود ناچار شده است عمق عظیم دگرگونی ماه آوریل را تصدیق کند . او نوشته است : " برای آنکه حزب بتواند جسورانه در راه جدید گام بگذارد ، تزه‌های آوریل مشهور لنین ضرورت تام و تمام داشتند . " " سمتگیری تازه " و " راه جدید " هر دو به معنای تجدید سلاح حزب هستند . با این حال شش سال بعد ، هنگامی که یاروسلوفسکی در مقام مورخ جرئت به خرج داد و خاطر نشان کرد که استالین در اوایل انقلاب " پیرامون مسائل بنیادی موضعی نادرست اتخاذ کرده بود ، " با عتاب و خطاب از چهار طرف تخطئه شد . بت حرمت در میان هیولاهای از همه سیری ناپذیرتر است !

سنت انقلابی حزب ، فشار کارگران از پائین و انتقادهای لنین از بالا ، قشرهای فوقانی حزب را در ماه‌های آوریل و مه وادار ساخت که به قول استالین : " در راه جدید گام بگذارند . " اما آدمی باید کاملاً از روانشناسی سیاسی بی اطلاع باشد تا رای‌دهی صرف به تزه‌های لنین را به مثابه تخطئه کامل و واقعی " موضع نادرست پیرامون مسائل بنیادی " بیندارد . در حقیقت امر ، آن نظریات مبتذل دموکراتیک که در طی سالهای جنگ بافت محکمی یافته بودند ، هرچند خود را با برنامه جدید وفق دادند اما در مخالفت خاموش با این برنامه باقی ماندند .

در روز ششم اوت ، کامنف ، برخلاف تصمیم کنفرانس بلشویکها در ماه آوریل ، در کمیته اجرائی از مشارکت در کنفرانس سوسیالیستهای میهن پرست که قرار بود در استکهلم برگزار شود ، هواداری کرد . سخنرانی کامنف با مخالفت ارگان مرکزی حزب روبه‌رو نشد . لنین در این میان مقاله کوبنده‌ای نوشت ، اما آن مقاله ده روز پس از سخنرانی کامنف منتشر شد . فقط پس از پافشاری مصممانه لنین و سایر اعضای کمیته مرکزی ، هیئت تحریریه (پراودا) - به سرکردگی استالین - به چاپ آن مقاله اعتراض آمیز رضایت داد .

پس از روزهای ژوئیه ، موج تشنج آمیزی از شک و تردید حزب را دربرگرفت . بسیاری از رهبران ، به ویژه در ایالات ، از تکافتادگی پیشقراولان طبقه کارگر به وحشت افتادند . در طی ماجرای کورنیلوف این افراد متوحش سعی کردند با سازشکاران تماس بگیرند ، و این کار بار دیگر فریاد هشداردهنده لنین را برانگیخت .

در روز بیستم اوت ، استالین در مقام سردبیر (پراودا) ، بدون حتی یک جمله معترضه ، مقاله‌ای از زینوویف تحت عنوان " چکار نباید کرد " به چاپ رساند . در این مقاله به تدارک قیام حمله شده بود : " باید در سیمای حقیقت بنکریم : در حال حاضر در پتروگراد ، برای درگرفتن قیامی نظیر کمون پاریس در

سال ۱۸۷۱، بسیاری از شرایط مساعدند... " در روز سوم سپتامبر، لنین در ارتباط با یک مسئله دیگر و بدون نام بردن از زینوویف، اما به قصد وارد ساختن ضربه مستقیمی به او، چنین نوشت: "اشاره به کمون بسیار سطحی و حتی ابلهانه است. چون اولاً بلشویکها از ۱۸۷۱ تاکنون دستکم یکی دو درس آموختماند. آنها در تسخیر بانکها قصور نخواهند کرد، حمله به ورسای را مردود نخواهند شمرد، و تحت چنین شرایطی کمون پاریس هم ممکن بود پیروز شود. به علاوه، کمون نمی‌توانست چیزی را که بلشویکها، در صورت کسب قدرت، می‌توانند به مردم عرضه کنند فوراً به مردم عرضه کند، یعنی نمی‌توانست به دهقانها زمین بدهد و پیشنهاد فوری صلح را عرضه کند... " این هشدار بینام اما صریحی بود به زینوویف و همچنین به سردبیر روزنامه پراودا، یعنی استالین.

مسئله پیش - پارلمان کمیته مرکزی را به دو نیم کرد. بسیاری از کمیته‌های محلی، اگر نه اکثر آنان، بر تصمیم جناح بلشویکها دائر بر شرکت در پیش - پارلمان صحنه گذاردند. مثلاً در کیف همین طور شد. ای. بوش در خاطرات خود می‌نویسد: "درخصوص مسئله... ورود به پیش - پارلمان، اکثریت اعضای کمیته رای به مشارکت دادند و پیاتاکوف را به عنوان نماینده کمیته برگزیدند." در بسیاری از موارد - مثلاً در مورد گامنف و رایکوف و پیاتاکوف و چندین تن دیگر - می‌توان تداوم تزلزلها را ردیابی کرد: بر ضد تزه‌های لنین در آوریل، برعلیه تحریم پیش - پارلمان در سپتامبر، برعلیه قیام در اکتبر. از سوی دیگر، قشر پائین‌تر بلشویکها، در سایه نزدیکتر بودن به توده‌ها و تازمنفسی سیاسی، شعار تحریم را به آسانی پذیرفتند و کمیته‌ها، از جمله کمیته مرکزی را مجبور کردند که تغییر جهت دهند. کنفرانس شهری کیف زیر تاثیر نامه‌های لنین با اکثریتی قاطع برعلیه کمیته خود رای داد. مشابه کم و بیش در همه چرخشهای دشوار سیاسی، لنین در برابر قشرهای فوقانی دستگاه حزب به قشرهای پائین تکیه می‌کرد، و یا در برابر کل دستگاه حزب به توده‌های حزب متکی بود.

در چنین شرایطی لنین کمتر از هرکس دیگری می‌توانست از تزلزلهای پیش از اکتبر غافلگیر شود. او از پیش به تیزچشمی پر سوءظنی مسلح بود، به دنبال نشانه‌های هشداردهنده می‌گشت، بنا را بر بدترین فرضیات ممکن می‌گذاشت؛ و صلاح را در این می‌دید که به جای تساهل فشار زیادتری وارد بیاورد.

شکی نیست که به توصیه لنین بود که دفترخانه منطقه‌ای مسکو در اواخر ماه سپتامبر قطعنامه تندلحنی را برعلیه کمیته مرکزی به تصویب رساند و آن کمیته را به بی‌تصمیمی، تزلزل و ایجاد آشفتگی در صفوف حزب متهم ساخت و

از آن درخواست کرد که "مسیر روشن و مشخصی را در جهت قیام در پیش بگیرد." در روز سوم اکتبر، لوموف، به نام دفترخانه مسکو، این قطعنامه را به کمیته مرکزی ابلاغ کرد. در صورت جلسه آمده است که: "تصمیم گرفته شد که بر سر این مسئله بحث نشود." کمیته مرکزی هنوز از زیر اقدامات واجب شانه خالی می‌کرد. اما فشار لنین، که از طریق مسکو وارد می‌شد، به ثمر رسید: پس از دو روز کمیته مرکزی تصمیم گرفت که از پیش - پارلمان بیرون برود.

دشمنان و مخالفان به وضوح می‌دانستند که این اقدام به معنای گام نهادن در راه قیام است. سوخانوف می‌نویسد: "شکی نیست که تروتسکی با بیرون بردن قشون خود از پیش - پارلمان، سکان را به سمت انقلاب قهرآمیز چرخانده بود." گزارش شورای پتروگراد پیرامون خروج از پیش - پارلمان با این فریاد تمام می‌شد: "پایدار باد مبارزه آشکار و مستقیم برای کسب قدرت انقلابی در کشور!" این فریاد در روز نهم اکتبر کشیده شد.

روز بعد، به درخواست لنین، مسئله قیام در جلسه مشهور کمیته مرکزی به صراحت عنوان شد. از همان ابتدای جلسه، لنین سیاست بعدی خود را منوط به نتیجه جلسه کرد: یا از طریق کمیته مرکزی یا برعلیه‌اش. سوخانوف می‌نویسد: "این هم شوخی تازه الهه فارغ‌البال تاریخ! آن جلسه سرنوشت‌ساز رهبران بلندپایه بلشویسم در آپارتمان من برگزار شد، در همان خیابان کارپوفکا (۳۲، آپارتمان ۳۱). اما من هیچ اطلاعی از این قضیه نداشتم." همسر سوخانوف منشویک، بلشویک بود. "آن شب تدابیر مخصوصی به کار رفته بود تا من حتما خارج از خانه خودم شب را سرکنم: دستکم همسر من اطمینان به عمل آورد که من چنین قصدی دارم، و با لحنی دوستانه و بی‌غرضانه به من توصیه کرد که پس از اتمام کارم خودم را در راه طولانی بازگشت به خانه خسته نکنم. در هر حال آن مجلس عالی کاملا از تجاوزات من مصون بود." مهمتر آنکه این مجلس از تجاوزات پلیس کرنسکی هم مصون از آب درآمد.

از بیست و یک عضو کمیته مرکزی دوازده تن حضور داشتند. لنین با کلاه گیس و عینک و بدون ریش به آنجا آمد. جلسه ده ساعت به طول کشید - یعنی تا دمدمه‌های صبح. گاه به گاه برای تجدید قوا چای و نان و سوسیسون صرف می‌شد. تجدید قوا لازم بود: مسئله بر سر تصرف قدرت در امپراتوری پیشین تزارها دور می‌زد. طبق معمول، جلسه با گزارش سازمانی سوردلوف آغاز شد. این بار گزارش او به اوضاع جبهه اختصاص داشت - یقینا از روی قرار قبلی با لنین، تا لنین برای استنتاج‌های ضروری تکیه‌گاه لازم را در اختیار داشته باشد. این کار با روشهای لنین کاملا تطبیق می‌کرد. نمایندگان قشون جبهه شمال از طریق سوردلوف هشدار داده بودند که فرماندهان ضدانقلابی تدارک نوعی

"نقشه" مشکوک را می‌بینند که متضمن اعزام نیروها به پشت جبهه است. " از مینسک، ستاد فرماندهی جبهه غرب، گزارش رسیده بود که شورش کورنیلوفیستی دیگری در حال تکوین است؛ نظر به ماهیت انقلابی پادگان محلی، ستاد فرماندهی شهر را با نیروهای قزاق محاصره کرده بود. "مابین ستاد فرماندهی و فرماندهان کل ارتش مذاکرات مشکوکی جریان دارد؛" تسخیر ستاد فرماندهی در مینسک کاملاً ممکن است؛ پادگان محل آماده است تا حلقه قزاقها را خلع سلاح کند؛ ضمناً افراد پادگان قادرند یک سپاه انقلابی را از مینسک به پتروگراد بفرستند؛ حالت روحی سربازها در جبهه در جهت طرفداری از بلشویکهاست؛ سربازها با کرنسکی مخالفت خواهند کرد. - چنین بود گزارش سوردلوف. همه جوانب این گزارش چنان که باید و شاید روشن و مشخص نبود، اما گزارش به طور کلی ماهیتی تماماً دلگرم‌کننده داشت.

لنین بلافاصله موضع تهاجمی گرفت: "از اوایل ماه سپتامبر تا کنون، نسبت به مسئله قیام نوعی بی‌تفاوتی وجود داشته است. " به سرد شدن و سرخوردگی توده‌ها اشاره می‌شود. جای شگفتی نیست. "توده‌ها از حرف و قطعنامه خسته شده‌اند. " باید موقعیت موجود را در تمامیتش در نظر بگیریم. این روزها حوادث شهر برزمینه جنبش عظیم دهقانی رخ می‌دهند. حکومت برای سرکوب شورش ارضی نیروهای عظیمی لازم دارد. "بدین ترتیب موقعیت سیاسی آماده است. باید از جنبه فنی قضیه حرف بزنیم. مسئله اینجاست. از طرف دیگر ما هم گاهی اوقات مثل دفاع‌طلبها تدارک منظم قیام را نوعی گناه سیاسی می‌انگاریم. " سخنران آشکارا خویشتن‌داری می‌کرد: احساسات فراوانی در وجود او انباشته شده بود. "برای شروع قاطع باید از کنگره منطقه‌ای شمال از پیشنهاد مینسک بهره‌برداری کنیم. "

کنگره شمال دقیقاً در همین روز جلسه کمیته مرکزی افتتاح شده بود و قرار بود که ظرف دوسه‌روز خاتمه یابد. لنین شروع "عمل قاطع" را به عنوان وظیفه فوری روزهای بعد مطرح کرد. نباید صبر کنیم. نباید کار را به تعویق بیندازیم. همان طور که از زبان سوردلوف شنیدیم، در جبهه دارند تدارک کودتا می‌بینند. آیا کنگره شوراها هرگز برگزار خواهد شد؟ نمی‌دانیم. باید قدرت را فوراً تصرف کنیم و در انتظار هیچ کنگره‌ای ننشینیم. چندین سال بعد تروتسکی نوشت: "روح کلی آن سخنرانهای پرشور و فی‌البداهه، لبریز از میل شدید او به تزریق افکار و اراده و اعتماد به نفس و شجاعت خودش به وجود معترضان و متزلزلان و شکاکان، هرگز قابل توصیف و بازسازی نخواهد بود. . . ." لنین انتظار برخورد با مقاومت‌های شدید داشت، اما طولی نکشید که ترس او برطرف شد. یکپارچگی کمیته مرکزی در رد پیشنهاد قیام فوری در ماه سپتامبر

ماهیتی زودگذر داشت: جناح چپ بنا به دلایل زمانی با "محاصره آلکساندرینکا" مخالفت کرده بود؛ و جناح راست بنا به دلایل کلی استراتژی، هرچند این مسائل هنوز هم کاملا حل و فصل نشده بودند. ظرف سه هفته جابه‌جائی چشمگیری به سمت چپ در کمیته مرکزی رخ داده بود. ده تن در برابر دو تن به قیام رای موافق دادند. این پیروزی بزرگی بود!

چندی پس از انقلاب، در مرحله تازه‌ای از کشمکشهای درونی حزب، لنین در خلال مباحثه‌ای در کمیته پتروگراد به خاطر آورد که چگونه تا پیش از آن جلسه کمیته مرکزی، "از فرصت‌طلبی وحدت‌طلبهای انترناسیونالیست می‌ترسیدم، اما ترسم برطرف شد. با این حال در حزبمان برخی از اعضا (کمیته مرکزی) موافق نبودند. و من سخت از این بابت اندوهگین شدم." گذشته از تروتسکی، که بعید است لنین او را در مد نظر داشته بود، یگانسه انترناسیونالیستهای کمیته مرکزی عبارت بودند از یوفه، سفیر آتی شوروی در برلین، اورینسکی، رئیس آتی چکا در پتروگراد، و سوکولنیکوف، مبدع آتی چرونتس. هر سه اینها جانب لنین را گرفتند. مخالفان او دو تن از بلشویکهای قدیمی بودند که در فعالیتهای خود از همه افراد دیگر به لنین نزدیکتر محسوب می‌شدند: زینوویف و کامنف. هنگامی که لنین گفت: "سخت از این بابت اندوهگین شدم." اشاره‌اش به همین دو تن بود. جلسه روز دهم تقریبا تماما در انتقادی پرشور از زینوویف و کامنف خلاصه شد. لنین سرکردگی حمله را برعهده داشت، و دیگران هم یکی پس از دیگری در حمله شرکت کردند.

قطعنامه آن جلسه، که به کمک نک جویده یک مداد و به روی یک صفحه از دفترچه شطرنجی مشق کودکان شتابزده به دست لنین نوشته شد، ساختمان بسیار نامتقارنی داشت، اما با این حال در جهت سیر به سمت قیام تکیه‌گاه محکمی به دست می‌داد. "کمیته مرکزی تشخیص داده است که هم موقعیت بین‌المللی انقلاب روسیه (شورش در ناوگان آلمان به عنوان بارزترین تجلی رشد انقلاب سوسیالیستی جهانی در سراسر اروپا، و همچنین خطر انعقاد صلح مابین امپریالیستها به قصد خفه کردن انقلاب در روسیه) - و موقعیت نظامی (تصمیم تردیدناپذیر بورژوازی روس و کرنسکی و شرکاء به تسلیم پترزبورگ به آلمانها) - همه اینها در ارتباط با شورش دهقانی و افزایش اعتماد مردم به حزب ما (انتخابات مسکو)، و سرانجام تدارک آشکار دومین حمله کورنیلووفیستی (انتقال نیروها از پترزبورگ، گسیل قزاقها به درون شهر پترزبورگ، محاصره مینسک به وسیله نیروهای قزاق، و غیره.) - همه اینها قیام مسلحانه را در دستور روز قرار می‌دهند. حال که کمیته مرکزی بدین سان تشخیص داده است که قیام مسلحانه اجتناب‌ناپذیر است و موقعش کاملا فرارسیده است، این کمیته به همه

سازمانهای حزب توصیه می‌کند که رهنمودشان این باشد، و همه مسائل عملی را (کنگره شوراهای منطقه شمال، خروج نیروهای نظامی از پترزبورگ، شورش نیروهای مسکو و مینسک) از این دیدگاه بررسی و حل و فصل کنند.

نکته مهم در این میان، که ما را در شناخت خصوصیات آن لحظه و نویسنده قطعنامه یاری می‌کند، همانا ترتیب برشمردن شرایط قیام است. ابتدا پختگی انقلاب جهانی ذکر شده است؛ قیام در روسیه فقط به عنوان حلقه‌ای در یک زنجیر عمومی تلقی شده است. چنین بود مبدا همیشگی حرکت لنین و اصل عمده‌اش: او طور دیگری نمی‌توانست استدلال کند. او وظیفه قیام را مستقیماً به عنوان وظیفه حزب مطرح کرده بود. مسئله دشوار سازگار کردن تدارک قیام با فعالیت شوراها هنوز مورد بررسی قرار نگرفته است. پیرامون کنگره سراسری شوراهای روس حتی یک کلمه در میان نیست. در اشاره به تکیه‌گاههای قیام، "خروج نیروهای نظامی از پترزبورگ" به اصرار تروتسکی به کنگره منطقه‌ای شمال و "شورش نیروهای مسکو و مینسک" افزوده شده بود. این یگانه اشاره به طرح نهائی قیام بود که بعداً به حکم سیر حوادث در پایتخت اتخاذ گردید. در برابر زینوویف و کامنف که نفس ضرورت قیام را مردود می‌شمردند، هیچ‌کس به این قطعنامه، که فقط مبدا استراتژیکی قیام را معین می‌کرد، هیچ‌گونه اصلاحی ناکتیک‌ای نیفزود.

تلاشهای اخیر مورخان رسمی در ارائه این قضیه به شکلی که کوئی بمای قشر رهبری حزب به استثنای زینوویف و کامنف طرفدار قیام بودند، در مقابل با واقعیات و اسناد کاملاً بیهوده و پوچ از آب درمی‌آیند. گذشته از آنکه کسانی که به نفع قیام رای دادند بیشتر اوقات می‌کوشیدند قیام را به آینده نامعلومی موکول کنند، دشمنان علنی قیام، یعنی زینوویف و کامنف، حتی در کمیته مرکزی تنها نبودند. رایکوف و نوژین که در جلسه روز دهم غایب بودند، با این دو تن نظر یکسانی داشتند، و میلی‌یوتین هم به آنان نزدیک بود. "در محافل بالای حزب نوعی دودلی و تزلزل مشاهده می‌شود، نوعی نرس از مبارزه برای کسب قدرت." — چنین است شهادت خود لنین. بنا به گفته آنوبوف — ساراتوفسکی، میلی‌یوتین پس از مراجعت به ساراتوف بعد از روز دهم، "درباره نامه ایلیچ، که در آن نامه از ما تقاضای دست بردار شدن شده بود، صحبت کرد، و درباره تزلزلات کمیته مرکزی، "شکست" مقدماتی پیشنهاد لنین، درباره خشم او، و سرانجام درباره اینکه چگونه مسیری به سوی قیام در پیش گرفته شده است. "سادوفسکی بلشویک بعداً از "نوعی سردرگمی و عدم اعتماد به نفس که در آن ایام رواج داشت" سخن گفت. "همان گونه که همه می‌دانند، حتی در میان اعضای کمیته مرکزی در آن روزها، درباره چگونگی شروع کار و

اینکه آیا اصولاً باید کار را شروع کرد یا خیر، مناقشه و کشمکش وجود داشت. " در آن ایام سادوفسکی خود از رهبران بخش نظامی شورا و سازمان نظامی بلشویکها بود. اما - چنانکه از خاطرات متعدد معلوم است - دقیقاً همین اعضای سازمان نظامی در ماه اکتبر بر علیه قیام تعصب به خرج می دادند. ماهیت خاص سازمان نظامی باعث می شد که رهبرانش شرایط سیاسی را دستکم بگیرند و برای شرایط فنی اهمیت بیش از حدی قائل شوند. در روز شانزدهم اکتبر، کرلینکو گزارش داد: "بخش بزرگتر تشکیلات (سازمان نظامی) معتقدند که نباید این مهم را به طور عملی و به ضرب زور به پیش راند، اما اقلیت برآنند که می توان ابتکار عمل را در دست گرفت." در روز هجدهم، یکی دیگر از اعضای برجسته سازمان نظامی، یعنی لاشویچ، چنین گفت: "آیا نباید قدرت را فوراً تصرف کنیم؟ به عقیده من نباید سیر حوادث را تسریع کرد... هیچ تضمینی وجود ندارد که ما در حفظ قدرت موفق شویم... طرح استراتژی که لنین پیشنهاد کرده است از چهارپا لنگ است." آنتونوف - اوفسینکو درباره ملاقات سران سازمان نظامی با لنین چنین می گوید: "پودویسکی ابراز تردید کرد؛ نوسکی ابتدا جانب او را گرفت، اما بعداً تحت تاثیر لحن پراطمینان لنین واقع شد؛ من اوضاع فنلاند را توصیف کردم... اعتماد به نفس و ایستادگی لنین تاثیر قوت بخشی بر من داشت و به نوسکی هم قوت قلب بخشید، اما پودویسکی همچنان لجوجانه در تردید باقی ماند." نباید فراموش کنیم که در همه این گونه خاطرات، تردیدها با آب و رنگ و اطمینانها با روغن غلیظ تصویر شده اند.

چودنوفسکی قاطعاً بر علیه قیام سخن گفت. مانوئیلسکی شکاک با لحنی هشداردهنده اعلام کرد که: "جبهه با ما نیست." تامسکی با قیام مخالف بود. ولودارسکی از زینوویف و کامنف حمایت کرد. از این گذشته، بسیاری از مخالفان قیام به صراحت سخن نگفتند. در جلسه کمیته پتروگراد در روز پانزدهم، کالینین چنین گفت: "قطعنامه کمیته مرکزی یکی از بهترین قطعنامه های است که کمیته مرکزی تاکنون اتخاذ کرده است... ما عملاً، قیام مسلحانه نزدیک می شویم. اما فعلاً معلوم نیست که این کار کی ممکن خواهد شد - شاید یک سال دیگر." این نوع "توافق" با کمیته مرکزی، گرچه با عوصیات کالینین کاملاً جور در می آمد، منحصر به او نبود. بسیاری از افراد فقط به این منظور از قطعنامه هواداری کردند تا مبارزه خود را بر علیه قیام تضمین کنند.

در مسکو کمتر از هر جای دیگر در میان رهبران یکپارچگی وجود داشت. دفتر منطقه ای از لنین حمایت می کرد. در کمیته مسکو دودلیهای بسیار زیادی دیده می شد؛ احساسات حاکم متمایل به تعویق بود. کمیته ایالتی موضع نامشخصی گرفته بود، اما بنا به گفته یاکوفلوا، اعضای دفتر منطقه ای معتقد بودند که در

لحظه حساس کمیته ایالتی به جمع مخالفان قیام خواهد پیوست .

لیدر از ساراتوف تعریف کرده است که چگونه چندی پیش از انقلاب هنگام دیدار از مسکو با رایکوف به قدم زنی رفت و چگونه رایکوف ضمن اشاره به خانه های سنگی و فروشگاه های پرزرق و برق و داد و ستد هیجان آمیزی که در آنها جریان داشت ، از دشواری وظیفه آتی زبان به شکایت گشود : " در اینجا در قلب مسکو بورژوا ما به کوتولهائی می مانیم که در فکر جابه جا کردن کوهند . "

در همه سازمان های حزب ، در همه کمیته های ایالتی اش ، بسیاری از اعضا همان حالت روحی زینوویف و کامنف را داشتند . در بسیاری از کمیته ها اکثریت با همین اشخاص بود . حتی در شهر پرولتری ایوانوو - ورنسنسک ، همانجا که فقط بلشویکها فرمان می راندند ، اختلاف نظر مابین محافل حاکم شکل بسیار حادی گرفته بود . در سال ۱۹۲۵ ، هنگامی که دیگر افراد خاطرات خود را با مقتضیات مسیر جدید وفق داده بودند ، کیسلف ، از کارگرهای کهنه کار بلشویک ، چنین نوشت : " اعضای کارگر حزب ، به استثنای تنی چند ، با لنین همراه بودند . اما گروه کوچکی از روشنفکرهای حزب و کارگرهای تکرر با لنین مخالفست می کردند . " در مباحثات علنی ، مخالفان قیام همان استدلالهای زینوویف و کامنف را تکرار می کردند . کیسلف ادامه می دهد : " اما در گفتگوهای خصوصی ، انتقاد شکل حادث تر و صریحتری می گرفت . در این نوع گفتگوها گاهی اوقات کار به جایی می کشید که می گفتند : لنین دیوانه است ؛ او دارد طبقه کارگر را به سوی نابودی حتمی سوق می دهد . از این قیام مسلحانه هیچ فایده ای نمی بریم ؛ داغانمان می کنند ، حزب و طبقه کارگر را از میان می برند ، و آن وقت انقلاب سالهای سال به تعویق می افتد و الخ . . . " مخصوصا فرونز چنین طرزفکری داشت ، چون او با وجود شهامت عظیم شخصی اش ، به گشودگی فکر ممتاز نبود .

حتی پیروزی قیام در پتروگراد در بسیاری از نقاط نتوانست رکود سیاست انتظار و مقاومت مستقیم جناح راست را درهم بشکند . در نتیجه تزلزل رهبران ، کم مانده بود که شیرازه قیام در مسکو فروپاشد . در کیف ، کمیته شهر به ریاست پیاتاکوف ، که سیاست تدافعی محضی را پیشه کرده بود ، ابتکار عمل و بعدا نیز قدرت را مآلا به رادا تحویل داد . وراچف می گوید : " سازمان حزبمان در ورونژ تزلزل فراوانی به خرج داد . انقلاب واقعی در ورونژ . . . به وسیله کمسته حزب صورت نگرفت ، بلکه به دست اقلیت فعالش به رهبری مویزیف به فرجام رسید . " در یک رشته از شهرهای ایالتی ، بلشویکها در ماه اکتبر " برعلیه ضدانقلاب " با سازشکاران متحد شدند . تو کوئی سازشکاران در آن ایام یکی از تکیه گاه های اصلی ضدانقلاب نبودند ! تقریبا در همه نقاط ، هم از بالا و هم از باین فشاری لازم بود تا واپسین دودلی کمیته های محلی فروبریزد و آن کمیته ها

و اداری به گسستن از سازشکاران و مجبور به رهبری جنبش بشوند. شلیاپنیکوف، که خود سهم بزرگی در این تزلزلات داشت، گزارش می‌دهد که: "روزهای اواخر اکتبر و اوایل نوامبر واقعا روزهای 'تلاطم عظیم' در محافل حزبمان بودند. بسیاری از اعضاء به سرعت دستخوش احساسات می‌شدند."

همه عناصری که مانند بلشویکهای خارکوف در اوایل انقلاب خود را در اردوی بلشویکها یافته و سپس حیرت کرده بودند که "چگونه ممکن است چنین چیزی رخ داده باشد"، به طور کلی در روزهای اکتبر جایی برای خود پیدا نکردند بلکه صرفا تزلزل به خرج دادند و منتظر شدند. این افراد اینک، یعنی در دوره ارتجاع عقیدتی، خویشان را با اطمینان بیشتری در زمره "بلشویکهای قدیمی جا می‌زنند. به رغم تلاش وسیعی که در سالهای اخیر به منظور کتمان این واقعیات به عمل آمده است، و حتی بدون پروندههای محرمانه‌ای که اکنون خارج از دسترس پژوهشگران قرار دارند، شهادتهای فراوانی در خاطرات و مجلات تاریخی و روزنامه‌های آن ایام حفظ شده است که همه ثابت می‌کنند دستگاه رسمی این انقلابی‌ترین حزب جهان هم در آستانه انقلاب مقاومت عظیمی به خرج داد. محافظه‌کاری قهرا جای خود را در بوروکراسی باز می‌کند. دستگاه فقط تا وقتی می‌تواند وظیفه انقلابی خود را به جا بیاورد که به صورت ابزاری در خدمت حزب باقی بماند، تابع آرمان باشد، و تودمه‌ها کنترلش کنند. قطعنامه دهم اکتبر اهمیت عظیمی کسب کرد. این قطعنامه هواداران صمیمی قیام را به موقع بر زمین محکم قوانین حزب قرار داد. از آن به بعد، در همه سازمانهای حزب و در همه هسته‌هایش، مسئولیتهای مهم برعهده‌راسخترین عناصر افتاد. سازمانهای حزب، و اول از همه سازمان پتروگراد، تکانی به خود دادند، سیاهه نیروها و منابع مادی خود را جمع‌آوری کردند، شبکه ارتباطی‌شان را تقویت نمودند، و به مبارزه خود برای سرنگونی حکومت تمرکز بیشتری بخشیدند.

اما این قطعنامه به اختلاف‌نظرهای موجود در کمیته مرکزی پایان نداد. برعکس، این اختلاف‌نظرها را به ضابطه درآورد و آنها را عیان ساخت. زینوویف و کامنف، که تا همین دیروز در بخش معینی از محافل رهبری احساس می‌کردند که جو همدلی احاطه‌شان کرده است، اینک وحشتزده می‌دیدند که چگونه همه چیز به سرعت شروع به چرخش به سمت چپ کرده است. این دو تصمیم گرفتند که بیش از آن اتلاف وقت نکنند، و همان روز بعد بیانیه مفصلی در میان اعضاء حزب توزیع کردند. آنها نوشته بودند: "در برابر تاریخ، در برابر پرولتاریای جهانی، در برابر انقلاب روسیه و در برابر طبقه کارگر روسیه، در لحظه حاضر ما حق نداریم که تمامی آینده را بر سر ورق قیام مسلحانه شرط‌بندی کنیم."

نقشه آنان این بود که به عنوان یک حزب قدرتمند مخالف وارد مجلس موسسان شوند، مجلس موسسانی که "در فعالیتهای انقلابی خود فقط می‌تواند به شوراها متکی باشد." و از این فرض چنین فرمولی ساخته بودند: "مجلس‌موسسان و شوراها - یعنی نهاد دولتی مرکزی که به سویس در حرکتیم." قرار بر این بود که مجلس موسسان، با اقلیت قطعی بلشویک‌ش، و شوراها با اکثریت بلشویک‌شان - یعنی ارگان بورژوازی و ارگان طبقه کارگر - در نظام مسالمت‌آمیزی از قدرت دوگانه با هم ترکیب شوند. این طرح حتی در زمان رهبری سازشکاران هم به موفقیت نرسیده بود. حال که شوراها بلشویک شده بودند، چگونه می‌توانست به موفقیت برسد؟

زینوویف و کامنف چنین نتیجه گرفته بودند که: "مطرح کردن انتقال قدرت به حزب طبقه کارگر - چه اکنون و چه در هر زمان دیگر - خطای تاریخی بزرگی است. خیر، حزب طبقه کارگر رشد خواهد کرد، و برنامه‌اش برای توده‌های وسیعتر و هرچه وسیعتر مردم روشن خواهد شد." این امید به رشد لاینقطع بلشویسم در آتیه، مستقل از سیرواقعی تضادهای طبقاتی، در قطب مخالف شعار آن روزهای لنین: "موفقیت انقلاب روسیه و انقلاب جهانی وابسته به دو سه روز مبارزه است." قرار داشت.

لازم به توضیح نیست که در این مناقشه حاد حقیقت در کنار لنین بود. موقعیتهای انقلابی را نمی‌توان دلخواهانه حفظ نمود. اگر بلشویکها قدرت را در اکتبر و نوامبر تصرف نکرده بودند، به احتمال قوی دیگر هرگز نمی‌توانستند تصرفش کنند. در آن صورت توده‌ها در نزد بلشویکها هم همان مغایرت حرف و عمل را که از آن به ستوه آمده بودند مشاهده می‌کردند و آنگاه همان طور که اخیرا از سوسیال‌رولوسیونرها و منشویکها کناره گرفته بودند، ظرف دو سه ماه از این حزبی هم که امیدهایشان را بر باد داده بود کناره می‌گرفتند. و سپس بخشی از کارگران دچار بی‌تفاوتی می‌شدند، و بخشی دیگر در تحرکات تشنج‌آمیزی از قبیل طغیانهای آنارشیستی و شبیخونهای چریکی و ترور ناشی از حس کین‌توزی و یاس، نیروی خود را به هدر می‌دادند. آن وقت بورژوازی فرصتی را که بدین شکل به دست می‌آورد برای انعقاد صلح جداگانه با هوهنزولرن و امحاء سازمانهای انقلابی به کار می‌گرفت. روسیه بار دیگر به عنوان یک کشور نیمه‌امپریالیستی و نیمه‌مستعمره وارد جرگه دولتهای سرمایه‌داری می‌شد. انقلاب پرولتری به آینده‌ای نامعلوم موکول می‌شد. بر اثر درک عمیق همین چشم‌انداز بود که لنین با لحنی هشداردهنده فریاد برداشت که: "آینده انقلاب روسیه و انقلاب جهانی وابسته به دو سه روز مبارزه است."

اما اینک، از روز دهم ماه تا کنون، وضعیت حزب از ریشه دگرگون شده

بود. لنین دیگر "مخالف" تکافتاده‌ای، که کمیته مرکزی پیشنهادهایش را به کنار می‌روفت، محسوب نمی‌شد. حال جناح راست منزوی شده بود. لنین دیگر مجبور نبود حق تهییج‌گری آزادانه را به بهای استعفاء از کمیته مرکزی به دست بیاورد. اکنون مشروعیت حزبی پشتیبان او بود. از سوی دیگر، اینک زینوویف و کامنف به دلیل توزیع بیانیه خود، دائر بر حمله به تصمیم اکثریت کمیته مرکزی، ناقض انضباط محسوب می‌شدند. و لنین در حین مبارزه هرگز اشتباهات دشمنان خود را - حتی اشتباهات بسیار کوچکتر از آن‌را - بی‌مجازات نمی‌گذاشت! در جلسه روز دهم، بنا به پیشنهاد ژرژینسکی، دفتر سیاسی ای مرکب از هفت تن انتخاب گردید. لنین، تروتسکی، زینوویف، کامنف، استالین، سوکولنیکوف و بوبنوف. اما این نهاد جدید تماما غیرعملی از آب درآمد. لنین و زینوویف هنوز در نهانگاه به سر می‌بردند؛ به علاوه، زینوویف همچنان برعلیه قیام می‌جنگید، کامنف هم همین‌طور. دفتر سیاسی در ترکیب اکتبرش حتی یک بار هم اجلاس نکرد، و طولی نکشید که به کلی به دست فراموشی سپرده شد - درست به همان شکل که سازمانهای خاص دیگر هم که در گرداب حوادث تشکیل شده بودند، به دست فراموشی سپرده شدند.

در جلسه روز دهم هیچ نقشه عملی‌ای برای قیام، حتی به طور تقریبی، طرح‌ریزی نشد. اما بدون آنکه در قطعنامه ذکری از این نکته به میان آید، موافقت شد که قیام زودتر از کنگره شوراهای صورت بگیرد و در صورت امکان پیش از پانزدهم اکتبر شروع شود. همه داوطلبانه با این تاریخ موافقت نکردند. این ضرب‌العجل آشکارا برای خیزشی که قرار بود در پتروگراد انجام بگیرد بیش از حد کوتاه بود. اما اصرار به تعویق به مثابه حمایت از جناح راست و درهم آمیختن مواضع مختلف می‌بود. از این گذشته، هیچ‌وقت برای تعویق دیر نیست! شرح چگونگی تعیین روز پانزدهم به عنوان موعد قیام نخستین بار در خاطرات تروتسکی از لنین در ۱۹۲۴، یعنی هفت سال پس از رویداد، به چاپ رسید. اندکی بعد استالین گفته تروتسکی را به پرسش گرفت، و اینک این قضیه در نوشتارهای تاریخی روسیه به مسئله حادی تبدیل شده است. همان‌طور که همه می‌دانند، قیام در تاریخی که در بدو امر معین شده بود به عمل درنیامد و به واقع در روز بیست و پنجم صورت گرفت. مورخان ناخلف معتقدند که محال است در سیاست کمیته مرکزی خطائی رخ داده باشد و یا حتی در ارتباط با یک موعد معین تاخیری بروز کرده باشد. استالین درباره این موضوع چنین می‌نویسد: "پس نتیجه می‌گیریم که کمیته مرکزی روز پانزدهم را برای وقوع قیام تعیین کرد و سپس خود تصمیم خویش را زیر پا نهاد (!)، و موعد مقرر را تا روز بیست و پنجم به تعویق انداخت. آیا چنین چیزی حقیقت دارد؟ خیر، حقیقت

ندارد. " استالین آنگاه به این نتیجه می‌رسد که "حافظه" تروتسکی به او خیانت کرده است. " و در اثبات این نکته یادآور می‌شود که قطعنامه روز دهم موعدی را برای قیام تعیین نکرده بود.

این مناقشه درباره روزشمار قیام، برای درک ضرباهنگ رویدادها حائز اهمیت بسیار است و احتیاج به روشنگری دارد. کاملاً درست است که قطعنامه روز دهم تاریخی دربر نداشت. اما این قطعنامه کلی به قیامی مربوط می‌شد که قرار بود در سراسر کشور رخ دهد، و ضمناً بنا بود که متن قطعنامه به دست صدها و هزاران تن از کارگزاران پیشاهنگ حزب بیفتد. ذکر موعد سری قیامی که قرار بود چند روز بعد در پتروگراد سر بگیرد، از عقل و احتیاط سخت به دور می‌بود. باید به یاد آورد که در آن روزها لنین از سر احتیاط حتی روی نامه‌های خود هم تاریخ نمی‌گذاشت. در این مورد خاص، مسئله بر سر تصمیمی آنچنان پراهمیت و در عین حال آنچنان ساده دور می‌زد که هیچ یک از اعضای حاضر نمی‌توانست در به خاطر آوردنش دچار اشکال شود. به خصوص آنکه همه متوجه بودند که مسئله فقط بر سر چند روز است و بس. بدین ترتیب، اشاره استالین به متن قطعنامه نشانه ناهمی کامل اوست.

با این حال ما قبول داریم که استناد یکی از شاهدان واقعه به حافظه خودش، به خصوص هنگامی که گفته او را شاهد دیگری به پرسش گرفته است، برای پژوهنده تاریخ بسنده نیست. خوشبختانه این مسئله در سطح دیگری، یعنی برپایه تحلیل اوضاع و اسناد، بی‌آنکه جای کمترین شکی باقی بماند قابل حل و فصل است.

قرار بر این بود که کنگره شوراها در روز بیستم گشایش بیابد. مابین جلسه کمیته مرکزی و موعد کنگره ده روز فاصله وجود داشت. بنا بود که کنگره در جهت انتقال قدرت به شوراها دست به تهییج‌گری نزند بلکه قدرت را تصرف کند. اما چند صد تن نماینده به‌تنهایی قادر به فتح قدرت نبودند؛ لازم بود که قدرت برای کنگره و پیش از تشکیل کنگره تصرف شود. "ابتدا کرنسکی را تسخیر کنید و بعد کنگره را تشکیل دهید." - این اندیشه از اواسط ماه سپتامبر به بعد در مرکز تمام تهییج‌گریهای لنین قرار داشت. همه کسانی که به طور کلی از تسخیر قدرت هواداری می‌کردند، علی‌الاصول با این اندیشه لنین موافق بودند. از این رو کمیته مرکزی ناچار بود وظیفه اجرای قیام را مابین روز دهم تا روز بیستم اکتبر برعهده بگیرد. و چون محال بود بتوان پیش‌بینی کرد که مبارزه چند روز به طول خواهد کشید، روز پانزدهم برای شروع قیام تعیین شد. تروتسکی در خاطرات خود از لنین چنین نوشته است: "چنانکه من به یاد دارم درباره موعد قیام هیچ‌گونه جر و بحثی در نگرفت. همه واقف بودند که آن

موعد تقریبی است و صرفاً به منظور تسهیل سمتگیری تعیین شده و می‌توان آن را به حکم جریان حوادث به جلو یا به عقب انداخت. اما چنین تسریع یا تاخیری فقط منحصر به چند روز می‌توانست باشد، نه بیشتر. ضرورت یک موعد معین، آن هم موعدی نزدیک، کاملاً بدیهی بود.

براساس این منطق سیاسی، مسئله اساساً باید حل شده تلقی شود. اما از حیث برهانهای تکمیلی کمبودی در میان نیست. لنین مصرانه و به‌کرات پیشنهاد کرده بود که حزب برای شروع فعالیتهای نظامی، از امکانات کنگره، منطقمای شوراهاى شمال استفاده کند. این‌اندیشه در قطعنامه، کمیته مرکزی هم گنجانده شده بود. اما کنگره، منطقه‌ای، که در روز دهم افتتاح شده بود، درست پیش از روز پانزدهم خاتمه می‌یافت.

در جلسه، روز شانزدهم، زینوویف ضمن پافشاری بر لغو قطعنامه‌ای که شش روز پیش به تصویب رسیده بود، درخواست کرد که: "ما باید صریحاً به خود بگوئیم که در پنج روز آینده دست به قیام نخواهیم زد." منظورش پنج روزی بود که تا تشکیل کنگره، شوراها باقی مانده بود. کامنف در همین کنفرانس مدعی شد که "تعیین موعد برای قیام ماجراجوئی است"، و به کنفرانس تذکار داد که: "قبلاً گفته شده بود که عملیات باید پیش از روز بیستم صورت بگیرد." هیچ‌کس به این گفته اعتراض نکرد و نمی‌توانست هم بکند. کامنف همین تاخیر در قیام را به شکست قطعنامه، لنین تعبیر می‌کرد. برطبق سخنان او، "در طول این هفته هیچ عملی" در جهت قیام "صورت نگرفته است." این گفته مبالغه‌آمیز نبود. تعیین موعد همه را وادار کرده بود که نقشه‌های خود را منسجم‌تر و آهنگ فعالیتهای خود را سریعتر کنند. اما شکی نیست فاصله پنج‌روزه‌ای که در جلسه روز دهم تعیین شده بود، بیش از اندازه کوتاه از آب درآمده بود. امر تعویق اینک دیگر واقعیت یافته بود. کمیته اجرائی مرکزی فقط در روز هفدهم گشایش کنگره، شوراها را به روز بیست و پنجم موکول کرد. تعویقی فرخنده‌تر از این امکان نداشت.

لنین که در انزوای خود همه این اصطکاکها و سنگ‌اندازیهای درون حزبی را ناگزیر در شکل اغراق‌آمیزی می‌دید، از تاخیر در قیام به هراس افتاد و خواستار جلسه تازهای مرکب از کمیته مرکزی و نمایندگان شعبه‌های مهم حزب در پایتخت شد. در این جلسه که در روز شانزدهم در حومه شهر در لسنوی تشکیل شد، زینوویف و کامنف استدلالهای فوق‌الذکر را برله لغو موعد قدیم و برعلیه تعیین موعدی جدید ارائه دادند.

بار دیگر مناقشه با حرارتی دوچندان از سر گرفته شد. میلیوتین معتقد بود که: "ما برای فروآوردن ضربه اول آمادگی نداریم... چشم‌انداز دیگری در

پیش داریم : برخورد مسلحانه . . . روز به روز رشد می‌کند و امکانش دم به دم نزدیکتر می‌شود . و ما باید برای این برخورد آماده باشیم . اما این چشم‌انداز با امر قیام تفاوت دارد . " میلیونین همان موضع تدافعی را ، که زینوویف و کامنف با لحن صریحتری از آن دفاع می‌کردند ، اتخاذ کرده بود . شوتمان ، کارگر سالخورده‌ای که تمام تاریخچه حزب را به چشم خود دیده بود ، گفته است که در این کنفرانس شهری حالت روحی موجود هم در کمیته حزب و هم در کمیته نظامی انقلابی نسبت به حالت کمیته مرکزی از مبارزه‌طلبی بسیار کمتری بهره داشت . " ما نمی‌توانیم قیام کنیم اما باید آماده باشیم . " لنین میلیونین و شوتمان را بابت ارزیابی بدبینانه‌شان از تناسب نیروها به باد حمله گرفت : " مسئله بر سر مبارزه با ارتش نیست ، بلکه بر سر مبارزه بخشی از ارتش با بخشی دیگر است . . . واقعیات ثابت می‌کنند که ما بر دشمن برتری داریم . چرا کمیته مرکزی نتواند کار را شروع کند ؟ "

تروتسکی در این جلسه حضور نداشت . او درست در همان ساعات مشغول به تصویب رساندن قطعنامه کمیته نظامی انقلابی بود . اما کرلینکو که همان روزها دست در دست تروتسکی و آنتونوف - اوفسینکو کنگره منطقه‌ای شوراهای شمال را برگزار کرده بود ، از دیدگاهی که در چند روز گذشته با استحکام تمام در اسمولنی تبلور یافته بود ، دفاع کرد . کرلینکو یقین داشت که " آب چنانکه باید ، به جوش آمده است . " پس گرفتن قطعنامه قیام " بزرگترین خطای ممکن است . " اما او " بر سر اینکه چه کسی قیام را شروع کند و چگونه شروع کند ، " با لنین مخالف بود . تعیین موعد قطعی لنین هنوز مقتضی نیست . " اما نقل و انتقال نیروها درست همان مسئله جنگ‌افروزی است که مبارزه بر سرش جریان دارد . . . حمله به ما واقعیت محض است ، و ما می‌توانیم از این واقعیت استفاده کنیم . . . لازم نیست نگران باشیم که کار را چه کس شروع می‌کند ، چون کار از هم‌اکنون شروع شده است . " کرلینکو به تشریح و توصیه سیاستی پرداخته بود که کمیته نظامی انقلابی و کنفرانس پادگان اتخاذ کرده بودند . مسئله قیام دقیقاً در همین راستا به گسترش خود ادامه داد .

لنین به سخنان کرلینکو پاسخ نداد . او تصویر زنده شش روز گذشته را در پتروگراد به چشم خود ندیده بود . لنین از تاخیر می‌ترسید . توجه او بر مخالفان علنی قیام متمرکز شده بود . همه اظهارنظرهای جنبی ، ضوابط مشروط ، و پاسخهای غیرقطعی ، در نظر او به حمایت غیرمستقیم از زینوویف و کامنف تعبیر می‌شدند ؛ این دو با تهور و جسارت کسانی با لنین مخالفت می‌کردند که پلهای پشت سر خود را سوزانده‌اند . کامنف دلیل آورد که : " ما حاصل هفته‌نشان می‌دهد که ما اطلاعات لازم را برای قیام در اختیار نداریم . ما دستگاهی برای قیام در

دست نداریم . دستگاه دشمن به مراتب قویتر است و احتمالاً در طول هفته گذشته عظیمتر هم شده است . . . در اینجا دو تاکتیک با یکدیگر در جنگند : تاکتیک توطئه و تاکتیک ایمان به نیروهای محرک انقلاب روسیه . " هرگاه رزمیدن ضرورت می یابد ، فرصت طلبها به این نیروهای محرک ایمان می آورند .

لنین پاسخ داد : " اگر به درستی قیام اعتقاد دارید ، لازم نیست دم از توطئه بزنید . اگر قیام از لحاظ سیاسی اجتناب ناپذیر باشد ، پس باید قیام را هنر تلقی کنیم . " آن مناقشه بنیادی و واقعا اصولی در حزب دقیقا در همین راستا صورت گرفت - حل و فصل این مناقشه ، به این یا به آن طریق ، سرنوشت انقلاب را تعیین می کرد . با این حال ، در چارچوب ضابطه کلی لنین ، که به اکثریت کمیته مرکزی وحدت بخشیده بود ، مسائل فرعی اما در عین حال مهمی نیز مطرح شدند : براساس موقعیت پخته سیاسی چگونه باید به قیام نزدیک شویم ؟ چگونه از سیاست به فن انقلاب پلی بیاوریم ؟ و توده ها را چگونه به آن سوی پل ببریم ؟

یوفه ، که به جناح چپ تعلق داشت ، از قطعنامه روز دهم پشتیبانی کرده بود . اما او در یک نکته با لنین مخالف بود : " حقیقت ندارد که مسئله اکنون فقط یک مسئله فنی است . اکنون هم باید لحظه قیام را از دیدگاه سیاسی در نظر گرفت . " همین هفته گذشته نشان داده است که در نظر حزب و شورا و توده ها قیام هنوز به یک مسئله صرفا فنی تبدیل نشده است . درست به همین دلیل نتوانستیم از موعدی که در روز دهم معین شد ، پیروی کنیم .

قطعنامه تازه لنین دایره بر دعوت از " همه سازمانها و همه کارگران و سربازان به تدارک مستحکم و همه جانبه قیام مسلحانه " با بیست رای موافق در برابر ۲ رای مخالف - زینوویف و کامنف - و سه رای ممتنع به تصویب رسید . مورخان رسمی این ارقام را به عنوان برهانی بر بیمقداری کامل مخالفان بازگو می کنند . اما آنان قضیه را ساده می کنند . حرکت به سوی چپ در اعماق حزب چنان قوی بود که مخالفان قیام ، که جرئت نمی کردند علنا قد علم کنند ، صلاح خویشان را در این دیدند که هرگونه دیوار اصولی را مابین دو اردو از میان بردارند . اگر سرنگونی ، به رغم موعدی که قبلا معین شده بود ، هنوز ، یعنی تا روز شانزدهم ، تحقق نیافته است آیا نمی توان کاری کرد که در آینده هم قضیه به " مسیری " افلاطونی " در جهت قیام " محدود شود ؟ تنها نبودن کالینین به روشنی در همان جلسه آشکار شد . قطعنامه زینوویف دایره بر " هرگونه اقدامی پیش از مشورت با گروه بلشویکها در کنگره شوراها قابل قبول نیست ، " با پانزده رای مخالف در برابر شش رای موافق و سه رای ممتنع رد شد . در اینجا است که آراء واقعی را می توان دریافت . برخی از " مدافعان " قطعنامه کمیته مرکزی واقعا

بر آن بودند که تصمیم نهائی را تا کنگره شوراهای و تا کنفرانس تازه‌ای با بلشویکهای ایالات، که اکثرشان میان‌روتر بودند، به تأخیر ببندازد. این "مدافعان"، با احتساب آراء ممتنع، نه‌تن از بیست و چهار تن را دربرمی‌گرفتند - یعنی بیش از یک سوم از عده کل را تشکیل می‌دادند. البته این رقم هنوز اقلیت محسوب می‌شود، اما به عنوان ستاد اقلیت مهمی را تشکیل می‌دهد. ضعف بیدرمان این ستاد در این نکته نهفته بود که در میان صفوف عادی حزب و یا در میان طبقه کارگر از هیچ حمایتی برخوردار نبود.

روز بعد، کامنف در توافق با زینوویف بیانیه‌ای را به روزنامه گورکی داد که در آن به تصمیم شب قبل حمله شده بود. کامنف چنین نوشته بود: "نه فقط من و زینوویف، بلکه چند تن دیگر از رفقای اهل عمل نیز، معتقدیم که اقدام به قیام مسلحانه در حال حاضر، با تناسب فعلی نیروها، مستقل از کنگره شوراهای و چند روز پیش از تشکیل این کنگره، عمل غیرقابل قبولی است که طبقه کارگر و انقلاب را به نابودی خواهد کشید... شرط بندی همه چیز... بر سر برگ قیام در این چند روزه آتی، حرکتی ناشی از نومییدی خواهد بود. و حزب ما قویتر از آن است، و آینه‌های درخشانتر از آن است که دست به چنین اقدامی زند...". فرصت طلبها همیشه احساس می‌کنند "قویتر از آنند" که به میدان نبرد بروند.

نامه کامنف اعلام جنگ مستقیمی بر علیه کمیته مرکزی بود، آن هم بر سر مسئله‌ای که هیچ کس درباره‌اش قصد شوخی نداشت. وضع موجود بلافاصله به طرز فوق‌العاده‌ای حاد شد. چند ماجرای شخصی دیگر هم که منشاء سیاسی واحدی داشتند، مزید بر علت شدند و اوضاع را پیچیده‌تر کردند. در جلسه شورای پتروگراد در روز هجدهم، تروتسکی در پاسخ به سؤال دشمن اعلام کرد که شورا موعدی برای قیام در چند روزه آتی تعیین نکرده است، اما اگر تعیین چنین موعدی ضرورت بیابد، کارگران و سربازان همچون یک تن واحد قیام خواهند کرد. کامنف که در هیئت رئیسه در کنار تروتسکی نشسته بود، بلافاصله برای ادای گفته کوتاهی به پا خاست: او می‌خواست بر یکایک کلمات تروتسکی صحنه بگذارد. این ترفند محیلانمای بود. تروتسکی بر آن بود که با یک فرمول فریبنده تدافعی پوششی حقوقی بر سیاست تعرضی حزب بیفکند، حال آنکه کامنف با وجود اختلاف ریشم‌هایش با فرمول تروتسکی، سعی کرد این فرمول را برای پوشاندن سیاستی کاملاً مخالف با سیاست حزب به کار بگیرد.

برای خنثی کردن حیلۀ کامنف، تروتسکی همان روز ضمن سخنرانی در کنفرانس سراسری کمیته‌های کارخانه‌ها و کارگاه‌های روسیه چنین گفت: "جنگ داخلی اجتناب‌ناپذیر است. فقط باید این جنگ را طوری سازمان بدهیم که حتی المقدور درد و رنج کمتری در بر داشته باشد. با تزلزل و نوسان نمی‌توانیم

به این هدف نائل شویم ، بلکه فقط از راه مبارزه‌ای سرسختانه و شجاعانه برای کسب قدرت می‌توانیم به آن دست بیابیم . " همه دریافتند که کلمات تروتسکی پیرامون تزلزل و نوسان متوجه زینوویف و کامنف و یاران این دو بوده است . علاوه بر این ، تروتسکی بررسی مسئله سخنرانی کامنف را در شورا به جلسه بعدی کمیته مرکزی ارجاع کرد . در این فاصله ، کامنف چون می‌خواست که دستش در تهییج‌گری برعلیه قیام باز باشد ، از عضویت در کمیته مرکزی استعفاء کرد . مسئله در غیاب او مورد بررسی قرار گرفت . تروتسکی اصرار کرد که "وضعیتی که ایجاد شده مطلقاً غیرقابل تحمل است ،" و پیشنهاد کرد که استعفای کامنف پذیرفته شود * .

سوردلوف ضمن پشتیبانی از پیشنهاد تروتسکی ، نامهای از لنین برخواند که در آن لنین زینوویف و کامنف را بابت بیانیهای که در روزنامه گورکی به چاپ رسانده بودند اعتصاب‌شکن خوانده و خواستار اخراجشان از حزب شده بود . لنین نوشته بود : "حیله کامنف در جلسه شورای پتروگراد حقیقتاً حیله پلیدی بود . او می‌گوید که صد در صد با تروتسکی موافق است ! اما آیا دریافتن این نکته دشوار است که تروتسکی نمی‌توانست ، و حق نداشت ، که در برابر دشمن چیزی بیش از آنچه گفت بگوید ؟ آیا دریافتن این نکته دشوار است که . . . هر تصمیمی دائر بر ضرورت قیام مسلحانه ، دائر بر پختگی موقع این قیام ، و دائر

* در صورت جلسه‌های ۱۹۱۷ کمیته مرکزی ، منتشر در سال ۱۹۲۹ ، آمده است که تروتسکی در توضیح بیانیه خود به شورا ، گفته بود : "رفتار کامنف مرا وادار به ادای این بیانیه کرده است . " در اینجا یا در ثبت مطلب اشتباهی رخ داده و یا آنکه در مطلب ثبت شده بعداً دستکاری شده است . بیانیه تروتسکی نیاز به هیچ گونه توضیح خاصی نداشت ؛ این بیانیه از بطن شرایط موجود سرچشمه می‌گرفت . برحسب تصادفی عجیب ، کمیته منطقه‌ای مسکو ، که تماماً پشتیبان لنین بود ، در همان روز ، یعنی در روز هجدهم ، خود را ناچار از انتشار بیانیه‌ای یافت که تقریباً کلمه به کلمه با فرمول تروتسکی یکسان بود : "حزب ما توطئه‌گر نیست و ما موعد اعمال خود را مخفیانه تعیین نمی‌کنیم . . . هرگاه تصمیم به قیام بگیریم ، این مطلب را در ارگان مکتوب خود خواهیم نوشت . . . " برای پرس و جوهای مستقیم دشمن محال بود بتوان پاسخ دیگری یافت . اما گرچه تروتسکی به حکم رفتار کامنف مجبور به ادای آن بیانیه نشده بود ، با این حال همبستگی کاذب کامنف اعتبار بیانیه تروتسکی را کاهش داد ، آن هم در شرایطی که این همبستگی کاذب امکان روشنتر کردن مبهمات را از دست تروتسکی گرفت .

بر تدارک همجانبه‌اش، و الخ... لازم می‌آورد که نه تنها تقصیر بلکه آغازگری‌اش هم به گردن دشمن انداخته شود... حيله کامنف فريبکاری آشکار و حقيرانه‌ای بود..."

هنگامی که لنین اعتراض خشمگین خود را از طریق سوردلوف ارسال کرد، هنوز نمی‌دانست که زینوویف در نامه‌ای خطاب به هیئت تحریریه ارگان مرکزی، اعلام کرده بود که نظریات او "از نظریاتی که مورد حمله لنین قرار گرفته‌اند بسیار دورند." و او "بر بیانیه دیروز نروتسکی در شورای پتروگراد، صحنه می‌گذارد." لوناچارسکی، سومین مخالف قیام، مطالب مشابهی در مطبوعات به چاپ رساند. در این میان سردبیرهای ارگان مرکزی هم برای تکمیل این آشفتنگی مشنوم با چاپ نامه زینوویف - منتشر در ارگان مرکزی در همان روز جلسه کمیته مرکزی، یعنی روز بیستم - طی جملاتی چنین همدلی کردند: "ما به نوبه خود امیدواریم که با توجه به بیانیه زینوویف (و همچنین بیانیه کامنف در شورا) مسئله فیصله یافته تلقی شود. ما در مسائل بنیادی با یکدیگر هم عقیده‌ایم و شدت لحن مقاله لنین تغییری در این نکته نمی‌دهد." این هم ضربه دیگری از پشت، آن هم از سوئی که هیچ کس انتظارش را نداشت. درست در موقعی که زینوویف و کامنف بر علیه تصمیم کمیته مرکزی دائر بر ضرورت قیام، دست به تهییج‌گری علنی در مطبوعات متخاصم زده بودند، ارگان مرکزی حزب "شدت" لحن لنین را محکوم کرد و یکپارچگی خود را با زینوویف و کامنف در خصوص "مسائل بنیادی" اعلام نمود. انگار در آن لحظات مسئله‌ای بنیادیتراز مسئله قیام می‌توانست وجود داشته باشد! مطابق با صورت جلسه‌های اجمالی، نروتسکی در جلسه کمیته مرکزی اعلام کرد که: "نامه‌های زینوویف و لوناچارسکی به ارگان مرکزی، و همچنین اظهار نظر سردبیرها، غیرقابل تحملند." سوردلوف از این اعتراض حمایت کرد.

سردبیرهای ارگان حزب در آن ایام عبارت بودند از استالین و سولکولنیکوف. در صورت جلسه‌ها چنین آمده است: سولکولنیکوف اظهار می‌دارد که در بیانیه سردبیرها در خصوص نامه زینوویف سهمی نداشته است و این بیانیه را نادرست می‌داند. "بدین ترتیب معلوم شد که استالین شخصا و به تنهایی - در برابر عضو دیگر هیئت تحریریه و اکثر اعضای کمیته مرکزی - در حساسترین لحظه ممکن، چهار روز پیش از شروع قیام، با بیانیه‌ای حاکی از همدلی به حمایت از کامنف و زینوویف برخاسته بود. رفتار او خشم شدیدی را برانگیخت.

استالین با قبول استعفا کامنف مخالفت کرد و چنین دلیل آورد که: "موقعیت ما تماما با خود در تناقض است." یعنی به دفاع از آشفتنگی مشنومی

پرداخت که اعضای کمیته مرکزی بر اثر مخالفت با قیام در ذهن مردم ایجاد کرده بودند. استعفای کامنف با پنج رای موافق در برابر ۳ رای مخالف پذیرفته شد. ضمناً با شش رای موافق، بازهم با مخالفت استالین، کامنف و زینوویف از ادامه مبارزه برعلیه سیاست کمیته مرکزی منع شدند. در صورت جلسه آمده است که: "استالین کناره‌گیری خود را از هیئت تحریریه اعلام می‌کند. " کمیته مرکزی برای جلوگیری از پیچیده‌تر شدن آن موقعیت دشوار، از پذیرفتن استعفای استالین امتناع کرد.

در پرتو افسانه‌هایی که پیرامون استالین ساخته شده است چنین رفتاری از جانب او ممکن است توضیح‌ناپذیر به نظر رسد. در حقیقت امر، این رفتار با قالبهای روحی او و با روشهای سیاسی‌اش کاملاً جور درمی‌آید. استالین در برابر مسائل بزرگ همیشه عقب می‌نشیند - البته نه بر اثر ضعف شخصیت، چنانکه در مورد کامنف چنین است، بلکه به علت تنگی افق دید و فقدان مخیله خلاق. احتیاط آلوده به سوءظن تقریباً به طور ذاتی او را در لحظه تصمیمهای بزرگ و اختلاف نظرهای عمیق وادار می‌کند که به حاشیه بخزد، منتظر بماند، و در صورت امکان خویشان را در برابر هر دو نتیجه ممکن بیمه کند. استالین همراه با لنین به قیام رای داد؛ زینوویف و کامنف برضد قیام آشکارا می‌جنگیدند. با این حال - گذشته از "شدت لحن" انتقادهای لنین - "در مسائل بنیادی با یکدیگر هم عقیده‌هایم." استالین این نظر را در مقام سردبیر به هیچ عنوان از سر سبک مغزی ابراز نکرد. برعکس، او شرایط موجود و کلمات خویش را به دقت سبک سنگین کرده بود. اما در روز بیستم اکتبر صلاح ندید که پلهای خود را به اردوی دشمنان قیام به طور جبران‌ناپذیری بسوزاند.

این صورت جلسهها - که ما ناچاریم آنها را نه از روی نسخه اصلی بلکه از روی متنهای رسمی‌شان، به صورتی که به دست دبیرخانه استالین حک و اصلاح شده‌اند، نقل کنیم - نه تنها موضع شخصیت‌های کمیته مرکزی را به ما نشان می‌دهند، بلکه ضمناً، به رغم اختصار و خشکی‌شان، آئینه تمام‌نمایی از رهبری حزب - به همان شکلی که در واقعیت وجود داشت و با همه تناقضهای درونی و دودلیهای اجتناب‌ناپذیر یکایک اعضایش - در برابر چشم‌هایمان قرار می‌دهند. نه فقط کل تاریخ، بلکه جسورترین چرخشهای تاریخ هم به دست افرادی تحقق می‌پذیرد که همه خصوصیات بشری را دارا هستند. اما آیا این نکته از اهمیت آنچه تحقق می‌پذیرد ذره‌ای می‌گاهد؟

اگر می‌توانستیم درخشانترین پیروزیهای ناپلئون را روی پرده به نمایش درآوریم، آنگاه در کنار نبوغ و وسعت دید و قدرت ابداع و دلاوری، بی‌تصمیمی یکایک مارشالها و آشفته‌فکری ژنرالها و ناتوانی آنان را در خواندن نقشهها، و

همچنین حماقت افسرها ، و نیز هول و هراس هنگها را هم می دیدیم ، و حتی افرادی را که شلوار خود را از فرط ترس کثیف کرده اند . چنین سند واقع بینانه ای فقط به این امر گواهی می داد که ارتش ناپلئون نه از عروسکهای خودکار افسانه ای بلکه از فرانسویهایی متشکل شده بود که در فاصله مابین دو عصر زاده شده و رشد کرده بودند . در این میان تصویر ضعفهای انسانی فقط شکوه و جلال بیشتری به کل ماجرا می بخشید و بس .

نظرپردازی کردن درباره انقلاب پس از وقوعش بسیار آسان و جذب انقلاب به درون گوشت و خونت پیش از وقوع آن بسیار دشوار است . نزدیک شدن قیام همیشه ناگزیر در حزبهای انقلابی ایجاد بحران کرده است ، و از این پس نیز همواره چنین بحرانهایی را ایجاد خواهد کرد . تجربه پخته ترین و انقلابیترین حزب تاریخ جهان نیز این نکته را تایید می کند . در اثبات این نکته همین بس که لنین ، چند روز پیش از نبرد ، خود را ناچار دید که اخراج دو تن از صمیمی ترین و برجسته ترین پیروان خویش را از حزب خواستار شود . اخیرا برخی از مورخان کوشیده اند تا این مناقشه را "تصادمی" ناشی از اختلافهای شخصی جلوه دهند ، اما مقصود از این کوشش فقط تقدیس گذشته حزب است و بس . درست به همان شکل که لنین در ماههای پاییز ۱۹۱۷ به نحوی کاملتر و ثابت قدمتر از دیگران ضرورت عینی قیام و اراده معطوف به انقلاب توده ها را به بیان درآورد ، زینوویف و کامنف هم به نحوی صریحتر از دیگران گرایشهای بازدارنده حزب ، تزلزلها ، نفوذ ارتباطهای خرده بورژوازی ، و فشار طبقات حاکم را در وجود خویشتن جمع کرده بودند .

اگر همه کنفرانسها ، مباحثات و مراعات شخصی ای که فقط در ماه اکتبر در میان قشرهای فوقانی حزب بلشویک صورت گرفتند به وسیله چند تن تندنویس ثبت شده بودند ، نسلهای آینده می توانستند خود را متقاعد کنند که عزم لازم برای براندازی حکومت موقت از طریق چه مبارزات درونی شدیدی در وجود سران حزب متبلور شد . گزارش تندنویسان در عین حال نشان می داد که حزب انقلابی تا چه حد نیازمند دموکراسی داخلی است . میل به مبارزه از پیش انبار نمی شود ، و از بالا نیز تزریق نمی گردد - این میل باید در یکایک مراحل مستقل تجدید و تقویت شود .

در سال ۱۹۲۴ ، استالین با اشاره به گفته نویسنده کتاب حاضر دائر بر اینکه : "حزب ابزار بنیادی انقلاب پرولتری است ، " چنین سئوالی را مطرح کرد : "اگر ابزار بنیادی انقلاب ما بد بود ، پس انقلاب چگونه پیروز شد؟" طعنه او نادرستی بدوی این اعتراض را نمی پوشاند . مابین قدیسان به آن شکل که کلیسا ترسیمشان می کند و شیاطین به صورتی که به دست نامزدهای قداست تصویر

می‌شوند، انسانهای واقعی قرار دارند. و همین انسانهای واقعی تاریخ را می‌سازند. صلابت حزب بلشویک در فقدان اختلافات و دودلیها و حتی دغلبازیها ظاهر نمی‌شد، بلکه در این نکته تجلی می‌کرد که این حزب در دشوارترین شرایط از طریق بحرانهای داخلی انسجام خود را به دست می‌آورد و برای مداخله قاطع در سیر حوادث فرصت را درمی‌یافت. این بدان معناست که حزب در مجموع ابزار باکفایتی برای انقلاب بود.

احزاب اصلاح‌طلب در عمل بنیاد چیزی را که قصد اصلاحش را دارند لایتغیر می‌انگارند. از این رو ناگزیر تسلیم افکار و اخلاقیات طبقه حاکم می‌شوند. سوسیال‌دموکراتها پس از صعود بر گرده طبقه کارگر، صرفاً به یک حزب تراز دوم بورژوائی تبدیل شدند. بلشویسم آفریننده نوعی از انقلابیون راستین بود که شرایط زندگی شخصی، افکار، و داوریهای اخلاقی خود را تابع هدفهای تاریخی‌ای می‌سازند که آن هدفها با جامعه موجود آشتی‌ناپذیرند. فاصله لازم از جهان‌بینی بورژوائی به وسیله آشتی‌ناپذیری پیگیری در حزب حفظ می‌شد که الهام‌بخش آن آشتی‌ناپذیری شخص لنین بود. لنین بی‌آنکه خستگی به خود راه دهد همواره با چاقوی تیز خود مشغول قطع روابطی بود که هر محیط خرده‌بورژوائی مابین حزب و عقاید رسمی اجتماع ایجاد می‌کند. لنین در عین حال به حزب آموخت که عقاید اجتماعی خود را بیافریند، و آن عقاید را بر افکار و احساسات طبقات به‌پا خاسته استوار سازد. بدین ترتیب حزب بلشویک از طریق گزینش و آموزش، و از راه مبارزه مداوم، نه تنها محیط سیاسی که محیط اخلاقی خود را هم آفرید، محیطی که از عقاید اجتماعی بورژوائی مستقل بود و به طور آشتی‌ناپذیری در قطب مخالفش قرار داشت. فقط همین امر به بلشویکها اجازه داد که بر دودلیهای موجود در صفوف خود فائق آیند و در عمل آن عزم جزم شجاعت‌آمیزی را نشان دهند که پیروزی‌اکتبر بدون آن ناممکن می‌بود.

فصل ششم هنر قیام

رغبتی که مردم به انقلاب نشان می دهند از رغبتشان به جنگ بیشتر نیست. منتها تفاوت اینجاست که در جنگ نقش تعیین کننده را اجبار بازی می کند، حال آنکه در انقلاب اجباری در کار نیست مگر جبر شرایط. انقلاب هنگامی رخ می دهد که مفر دیگری باقی نمانده باشد. و همان طور که کل انقلاب را نمی توان به طور دلخواه احداث کرد، قیام هم که مثل قله های در سلسله رویدادهای انقلاب قد علم می کند، به طور دلخواه به راه انداختنی نیست. توده ها پیش از آنکه تصمیم به حمله نهائی بگیرند چندین بار پیشروی و عقب نشینی می کنند.

توطئه به عنوان اقدام سنجیده، اقلیتی کوچک، و قیام به عنوان جنبش خود به خود اکثریت، معمولا در تقابل با یکدیگر قرار داده می شوند. و کاملا درست است که مابین قیام پیروزمند که فقط به وسیله طبقه ای می تواند صورت بگیرد که به رهبری ملت فراخوانده شده است، و براندازی حکومت به دست گروهی توطئه گر که در قفای توده ها عمل می کنند، هم از حیث روش و هم از لحاظ اهمیت تاریخی فاصله درازی وجود دارد.

در هر جامعه طبقاتی آن قدر تناقض وجود دارد که توطئه می تواند در لابلای شکافهای آن جامعه ریشه بدواند. اما تجربه تاریخ ثابت می کند که نامین خوراک دائمی برای رژیم های پی در پی مستلزم وجود نوعی بیماری اجتماعی است - همچنان که در اسپانیا، یا پرتغال، و یا آمریکای جنوبی چنین است. توطئه محض حتی در صورت پیروزی فقط می تواند گروهی از طبقه حاکم را جانشین گروهی دیگر کند - و یا حتی کمتر از این، یعنی فقط مقامات حکومت را تغییر دهد. تا کنون فقط قیام توده های پیروزی یک رژیم اجتماعی را بر رژیم دیگر به دنبال داشته است. توطئه های ادواری معمولا نشانه رکود و پوسیدگی جامعه هستند، اما قیامهای مردمی برعکس از رشد و نمو سریعی ریشه می گیرند که آن رشد و نمو تعادل پیشین ملت را درهم شکسته است. "انقلابها"ی مزمز جمهوریهای آمریکای جنوبی هیچ وجه مشترکی با "انقلاب پیگیر" ندارند؛ بلکه به یک مفهوم درست در قطب مخالف انقلاب پیگیر قرار دارند.

اما این بدان معنا نیست که قیام توده های و توطئه درهمه شرایط مانع الجمعند.

عنصری از توطئه تقریباً همیشه تا اندازه‌ای به درون هر قیام راه می‌یابد. قیام توده‌ای به این دلیل که از حیث تاریخی مشروط به وجود مرحله‌ای خاص در رشد انقلاب است، هرگز تماماً خود به خود نیست. قیام توده‌ای، حتی هنگامی که در نظر اکثر قیام‌کنندگان به طور نامنتظر زبانه می‌کشد، از اندیشه‌های بارور شده است که قیام‌کنندگان در آن اندیشه‌ها راه نجاتی از دشواریهای هستی می‌بینند. اما قیام توده‌ای را می‌توان پیش‌بینی کرد و آن را تدارک دید. قیام توده‌ای را می‌توان از پیش سازماندهی کرد. در این صورت، توطئه تابع قیام است، در خدمت قیام است، راه قیام را هموار و پیروزی‌اش را تسریع می‌کند. هرچه سطح سیاسی جنبش انقلابی بالاتر باشد و رهبری جنبش هرچه جدیتر باشد، جای توطئه در قیام مردمی به همان نسبت عظیمتر است.

درک روابط موجود مابین قیام و توطئه، چه از حیث تضادی که باهم دارند و چه از لحاظ نقش تکمیلی‌شان در کنار یکدیگر، بسیار ضروری است. این ضرورت به خصوص از این نکته سرچشمه می‌گیرد که چون واژه «توطئه گاهی اوقات به معنای اقدام مستقل اقلیتی کوچک و گاهی دیگر به مفهوم تدارک قیام توده‌ای به دست اقلیت به کار می‌رود، این واژه حتی در نوشتارهای مارکسیستی حاوی تناقضی ظاهری است.

ناگفته نماند که به گواهی تاریخ، قیام مردمی می‌تواند در شرایط خاص حتی بدون وجود توطئه پیروز از آب درآید. قیام با نشئت‌گیری «خود به خود» از خشم همگانی و اعتراضها و تظاهرات و اعتصابات و جنگهای خیابانی پراکنده، می‌تواند بخشی از ارتش را به درون خود بکشد، نیروهای دشمن را فلج کند، و حکومت موجود را سرنگون بسازد. آنچه در فوریه ۱۹۱۷ در روسیه رخ داد، تا اندازه‌ای معینی چنین بود. سیر انقلابهای آلمان و اتریش-مجارستان در پائیز ۱۹۱۸ نیز کم و بیش همین تصویر را ارائه می‌دهد. چون در این رویدادها حزبی در راس قیام‌کنندگان وجود نداشت که سرتاپا آکنده از مصالح و اهداف قیام باشد، پیروزی قیام ناگزیر قدرت را به احزابی منتقل کرد که تا لحظه آخر در برابر قیام مقاومت کرده بودند.

براندازی حکومت موجود یک چیز است؛ بدست گرفتن قدرت یک چیز دیگر. در انقلاب ممکن است بورژوازی نه در سایه انقلاب‌بیگری بلکه به سبب بورژوا بودن قدرت را به دست بگیرد. ثروت و فرهنگ و مطبوعات و شبکه‌ای از مواضع استراتژیک و سلسله مراتبی از سازمانهای مختلف همه در اختیار بورژوازی است. در مورد طبقه کارگر قضیه درست برعکس است. طبقه کارگر که به حکم طبیعت امور از همه امتیازهای اجتماعی محروم می‌باشد، به هنگام انقلاب فقط روی تعداد و یکپارچگی و کادرها و سناد انقلابی خود می‌تواند حساب کند.

همان طور که آهنگر نمی‌تواند آهن کداخته را با پنجه‌های عریان خود به دست بگیرد، طبقه کارگر هم نمی‌تواند مستقیماً قدرت را تصرف کند؛ بلکه باید سازمانی درخور این وظیفه داشته باشد. هماهنگ کردن قیام توده‌های با توطئه، تابع ساختن توطئه به قیام، و سازماندهی قیام از طریق توطئه، همه تشکیل بخش پیچیده و پرمسئولیتی از سیاستهای انقلابی را می‌دهند که مارکس و انگلس آن را "هنر قیام" می‌خواندند. شروط لازم چنین هنری عبارتند از: صحت رهبری عمومی توده‌ها، سمنگیری پرانعطاف در شرایط متغیر، برنامه سنجیده‌ای برای حمله، احتیاط و مراقبت در تدارکات فنی، و ضربهای جسورانه.

مورخان و سیاستمداران معمولاً چیزی را قیام خود به خود می‌نامند که در واقع جنبشی است از جانب توده‌هایی که در سایه دشمنی مشترک با رژیم موجود با یکدیگر متحد شده‌اند اما نه هدف روشنی دارند، و نه روشهای سنجیده‌ای برای مبارزه، و نه رهبری آگاهی که راه پیروزی را نشان بدهد. مورخان رسمی - دستکم آنها که طبعی دموکراتیک دارند - چنین قیام خود به خودی را با یک درجه ارفاق شر لازم می‌دانند که مسئولیتش به گردن رژیم قدیم است. علت واقعی آسانگیری آنان این است که قیام "خود به خود" نمی‌تواند از چارچوب رژیم بورژوا فراتر برود.

سوسیال‌دموکراتها هم موضع مشابهی اتخاذ می‌کنند. ایشان انقلاب را به طور عام و به عنوان یک فاجعه اجتماعی مردود نمی‌شمرند، درست به همان شکل که زلزله و آتش‌فشان و خسوف و شیوع طاعون را مردود نمی‌شمرند. آنچه ایشان مردودش می‌شمرند - و آن را "بلانکیسم" و یا بدتر از آن، بلشویسم می‌نامند - تدارک آگاهانه براندازی و طرحریزی و توطئه است. به سخن دیگر سوسیال‌دموکراتها حاضرند - و آن هم فقط پس از وقوع رویداد - که بر براندازی‌هایی که قدرت را به بورژوازی تحویل می‌دهند صحنه بگذارند، اما روشهایی را که ممکن است تنها راه انتقال قدرت به طبقه کارگر باشند با خشم فراوان محکوم می‌کنند. آنان در پس این عینگرایی قلابی، سیاست دفاع از جامعه سرمایه‌داری را پنهان می‌کنند. اوگوست بلانکی براساس مشاهدات و تفکرات خود پیرامون شکست قیامهای بسیاری که خود یا آنها را دیده و یا شخصاً در آنها شرکت جسته بود، چند قاعده تاکتیکی استنتاج کرد که در صورت تخطی از آن چند قاعده پیروزی قیام اگر محال نشود دستکم بسیار دشوار می‌گردد. شروط بلانکی عبارت بودند از: ایجاد به موقع واحدهای منظم انقلابی، تضمین فرماندهی متمرکز و تجهیزات کافی برای این واحدها، استقرار محاسبه‌شده سنگرهای خیابانی، ایجاد قطعی این سنگرها، و دفاع منظم، و نه صرفاً گاه به گاه، از سنگرها. بدیهی است که همه این قواعد، که از مسائل نظامی قیام سرچشمه می‌گیرند، باید همراه با

شرایط اجتماعی و فنون نظامی تغییر کنند، اما آنها را فی‌نفسه نمی‌توان "بلانکیسم" دانست - دستکم هنگامی که واژه "بلانکیسم" به "پوچیسیم" آلمانی یا ماجراجوئی انقلابی نزدیک می‌شود.

قیام یک هنر است، و مانند همه هنرها قوانینی خاص خود دارد. قواعد بلانکی همانا مقتضیات واقع‌بینی نظامی - انقلابی بودند. خطای بلانکی در قضیه معکوس او نهفته بود نه در قضیه مستقیمش. بلانکی از این نکته که ضعف تاکتیکی قیام را به شکست محکوم می‌کند، چنین نتیجه گرفت که مراعات قواعد تاکتیکیهای انقلابی خود به تنهایی پیروزی را تضمین می‌کند. فقط از این نقطه به بعد می‌توان بلانکیسم را با مارکسیسم متضاد دانست. توطئه نمی‌تواند جای قیام را بگیرد. اقلیت فعالی از طبقه کارگر، هرچقدر که متشکل باشد، نمی‌تواند بی‌توجه به شرایط عمومی کشور قدرت را تصرف کند. از این لحاظ تاریخ بلانکیسم را محکوم کرده است. اما فقط از این لحاظ. قضیه مثبت او نیروی خود را تماما حفظ کرده است. طبقه کارگر برای فتح قدرت به چیزی بیش از قیام خود به خود نیاز دارد. طبقه کارگر برای تسخیر قدرت به سازمان مناسبی احتیاج دارد، نیازمند طرح و نقشه است؛ به توطئه احتیاج دارد. چنین است طرح لنینیستی این مسئله.

انتقاد انگلس از سنگرپرستی مبتنی بر تکامل فنون نظامی و فنون به‌طور عام بود. تاکتیکیهای بلانکی برای قیام متناسب با خصوصیات پاریس قدیم، پرولتاریای نیمه‌پیشه‌ور، خیابانهای باریک و سیستم نظامی لوئی فیلیپ بود. خطای اصولی بلانکی آن بود که انقلاب را با قیام یکسان می‌شمرد. خطای فنی‌اش آن بود که قیام را با سنگرهای خیابانی یکسان می‌دانست. انتقادهای موجود مارکسیستی متوجه هر دو خطا بوده است. هرچند انگلس همانند بلانکی قیام را هنر می‌دانست، او، یعنی انگلس، نه فقط جای فرعی قیام را در انقلاب کشف کرد، بلکه به نقش‌گاهش‌یابنده سنگر در قیام نیز پی برد. برخلاف آنچه سوسیال‌دموکراتهای بیفرهنگ آلمان در زمان خود، و با همکاری سانسور هوهنزولرن، کوشیدند نشان دهند، انتقادهای انگلس هیچ وجه اشتراکی با تخطئه روشهای انقلابی به نفع پارلمانتاریسم محض نداشت. در نظر انگلس مسئله سنگر همچنان به صورت مسئله‌ای پیرامون یکی از عناصر فنی قیام باقی ماند. چون انگلس اهمیت تعیین‌کننده سنگر را رد کرده است، رفورمیستها کوشیده‌اند تا از اینجا به تخطئه شدت عمل انقلابی به طور عام برسند. این تقریبا بدان می‌ماند که از کاهش احتمالی اهمیت سنگرهای زیرزمینی در جنگهای آتی، نابودی ارتش و فن نظام را نتیجه بگیریم.

سازمانی که طبقه کارگر به وسیله‌اش می‌تواند هم حکومت موجود را براندازد

و هم جای آن حکومت را پرکند، همان شورا است. این نکته بعداً به تجربه‌های تاریخی تبدیل شد، اما تا زمان انقلاب اکتبر صرفاً یک پیش‌بینی نظری به شمار می‌رفت - ناگفته نماند که این پیش‌بینی بر تجربه‌ی مقدماتی ۱۹۰۵ مکی بود. شوراها ارگان آماده‌سازی توده‌ها برای قیام هستند، ارگان قیام هستند، و پس از پیروزی ارگان حکومت می‌شوند.

با این حال، شوراها به تنهایی مسئله را حل و فصل نمی‌کنند. شوراها ممکن است مطابق با برنامه و رهبری در خدمت اهداف مختلف قرار بگیرند. شوراها برنامه خود را از حزب می‌گیرند. شوراها در شرایط انقلابی - و بدون انقلاب وجودشان ممکن نیست - کل طبقه را، به استثنای قشرهای عقب‌مانده و خنثی و روحیه باخته طبقه را، تشکیل می‌دهند و حزب انقلابی مغز طبقه را تشکیل می‌دهد. مسئله تسخیر قدرت را فقط به وسیله ترکیب معینی از حزب و شوراها - و یا سازمانهای توده‌ای دیگری که کم و بیش معادل با شوراها باشند - می‌توان حل کرد.

هنگامی که حزب انقلابی در راس شورا قرار بگیرد، شورا آگاهانه و به موقع برای تسخیر قدرت کوشش می‌کند. در آن صورت شورا می‌تواند خود را با تغییرات اوضاع سیاسی و حالت روحی توده‌ها وفق دهد، پایگاههای نظامی قیام را آماده کند، نیروهای ضربتی را براساس یک نقشه واحد عمل با یکدیگر متحد کند، و نقشه تهاجم و حمله نهائی را طرح بریزد. و همه این کارها مستلزم درآمیختن توطئه سازمان یافته با قیام توده‌ای است.

بلشویکها مدتها پیش از انقلاب اکتبر چندین بار ناچار شدند که اتهام توطئه‌گری و بلانکیسم را که از جانب دشمنان متوجه آنها می‌شد، رد کنند. به علاوه، هیچ کس به اندازه لنین بر علیه توطئه محض بی‌امان مبارزه نکرد. هنگامی که بلشویکها ضمن پافشاری بر قیام توده‌ای در تضاد با ماجراجویی انفرادی روشنفکران، تاکتیک قدیمی سوسیال‌رولوسیونرها را در ترور عوامل تزارسم بیرحمانه به باد انتقاد می‌گرفتند، فرصت‌طلبهای سوسیال‌دموکراسی بین‌المللی بارها و بارها از تاکتیک سوسیال‌رولوسیونرها دفاع کردند. اما لنین ضمن تخطئه همه اشکال بلانکیسم و آنارشیزم، حتی یک لحظه در برابر خودانگیزگی "مقدس" توده‌ها سرتسلیم فرود نیاورد. او پیش از همه، و عمیقتر از هرکس دیگری، رابطه موجود مابین عوامل عینی و ذهنی انقلاب، مابین جنبش خود به خود و سیاست حزب، مابین توده‌های خلق و طبقه مترقی، مابین طبقه کارگر و پیشقراولش، مابین شوراها و حزب، و سرانجام رابطه موجود مابین قیام و توطئه را حل‌جی کرد.

اما اگر درست باشد که قیام را نمی‌توان به طور دلخواه به راه انداخت، و

اگر درست باشد که با این حال برای رسیدن به پیروزی باید از پیش به سازماندهی قیام پرداخت، در این صورت رهبران انقلابی موظفند که یک رشد پیش‌بینی صحیح به عمل آورند. آنها باید تکوین و رشد قیام را به موقع حس کنند و قیام را با توطئه تکمیل کنند. مداخله قابل‌درد در دردهای زایمان - هر چقدر هم که از این تصویر سوءاستفاده شده باشد - روشنترین تصویر موجود برای توضیح این مداخله آگاهانه در یک جریان خود به خود است. هرگز زمانی دوست خود باکونین را منتهم کرد به اینکه در همه فعالیت‌های انقلابی خود ماه دوم حاملگی را به جای ماه نهم می‌گیرد. اما هرگز خود در ماه نهم هم منکر وجود حاملگی می‌شد. در ماه فوریه مسئله تعیین موعد تولد هرگز مطرح نشد، چون قیام بدون رهبری مرکزی به طور نامنتظر شعله‌ور شد. اما درست به همین دلیل قدرت به دست قیام‌کنندگان نیفتاد، بلکه به دست کسانی منتقل شد که ترمزها را به کار انداخته بودند. در مورد قیام دوم قضیه درست برعکس بود. قیام دوم به نحوی آگاهانه به وسیله حزب بلشویک تدارک دیده شد. بدین ترتیب وظیفه تعیین لحظه درست برای صدور علامت حمله بر عهده ستاد بلشویکها افتاد.

لحظه در اینجا نباید به معنای روز و ساعت معین فهمیده شود. در زایمان هم دوره نامعلوم قابل‌ملاحظه‌ای وجود دارد - دوره‌ای که شناخت حدودش هم به درد قابل‌مصرف می‌خورد و هم به درد قضاوت دادگاههای شرعی. مابین لحظه‌ای که در آن لحظه کوشش برای به راه انداختن قیام ناکزیر باید نارس از آب درآید و به سقط جنین انقلاب منجر شود، و لحظه‌ای که در آن موقعیت مناسب را باید از دست رفته تلقی کرد، دوره معینی وجود دارد - این دوره را می‌توان به چند هفته و گاهی اوقات به چند ماه اندازه گرفت. در طی این دوره معین قیام را می‌توان با امکان کمتر یا بیشتر موفقیت برپا کرد. تشخیص این دوره نسبتاً کوتاه و سپس انتخاب لحظه معین - اینک به معنای اخص کلمه، یعنی دقیقاً به مفهوم روز و ساعت - برای وارد آوردن ضربه نهائی، پرستولیت‌ترین وظیفه رهبران انقلاب را تشکیل می‌دهد. این مسئله را می‌توان به حق مسئله کلیدی انقلاب نامید، چون سیاست انقلاب را با فن قیام پیوند می‌دهد - و لازم به توضیح نیست که قیام، مانند جنگ، ادامه سیاست است به طرق دیگر.

بیش و تجربه برای رهبری انقلابی لازمند، همان‌طور که برای انواع دیگر فعالیت‌های خلاق لازمند. اما برای انقلاب چیزی بسیار بیشتر از این دو ضروری است. هنر تردسی هم می‌تواند با موفقیت بر بنس و بحریه نکند کند. اما تردسی سیاسی فقط در اعصار و دوره‌هایی کتابت می‌کند که در آنها چیرگی با سر عادی زندگی است. در عصر آسویبای عظیم تاریخی حائی برای حکم‌باشیهای جادوگر وجود ندارد. در حسن اعصاری بحریه، حی در بریو بنس، کافی

نیست. در اینجا باید مکتب جامعی در اختیار داشته باشی که تداخل نیروهای اصلی تاریخ را در بر بگیرد. در اینجا باید روش ماتریالیستی‌ای در دست داشته باشی که اجازه دهد در پس‌سایه‌های متحرک برنامه و شعار، حرکت واقعی تشکیلات اجتماعی را کشف کنی.

مقدمهٔ بنیادی انقلاب آن است که ساخت موجود جامعه از حل و فصل مسائل مبرم تکامل ملت عاجز شده است. منتها انقلاب فقط در صورتی ممکن می‌شود که جامعه طبقهٔ جدیدی را دربرداشته باشد که آن طبقه بتواند در حل و فصل مسائل مبرمی که تاریخ عرضه کرده است پیشقدم شود. برای تدارک انقلاب باید طوری عمل کرد که مسائل عینی نهفته در تناقضات صنعت و تناقضات طبقات راه خود را به درون آگاهی توده‌های زندهٔ بشری باز کنند، این آگاهی را دگرگون سازند و تناسب جدیدی از نیروهای انسانی به وجود آورند.

طبقات حاکم در نتیجهٔ عجز عملی و آشکار خود در بیرون آوردن کشور از بن‌بست، اعتماد به‌نفس‌خویشتن را از کف می‌دهند؛ احزاب قدیمی فرومی‌پاشند؛ مبارزهٔ تلخ گروه‌ها و دسته‌ها حکمفرما می‌شود؛ امیدها به معجزات و معجزه‌گران بسته می‌شود. همهٔ اینها یکی از مقدمات سیاسی انقلاب را تشکیل می‌دهند، مقدمه‌ای که بسیار مهم است اما صرفاً جنبهٔ انفعالی دارد.

خصوصیتی تلخ به نظام موجود و آمادگی برای دست زدن به دلاورانه‌ترین تلاشها و فداکاریها به قصد انداختن کشور در راه ترقی - چنین است آگاهی سیاسی جدید طبقهٔ انقلابی، و همین آگاهی است که مهمترین مقدمهٔ فعال انقلاب را تشکیل می‌دهد.

اما این دو اردوی بنیادی - ثروتمندان بزرگ و طبقهٔ کارگر - همهٔ نفوس کشور را در بر نمی‌گیرند. مابین آنان قشرهای وسیعی از خرده‌بورژوازی قرار دارد که همهٔ رنگهای رنگین کمان اقتصاد و سیاست را در میانشان می‌توان دید. نارضائی این قشرهای بینابین، سرخوردگی آنان از سیاست طبقهٔ حاکم، بیصبری و خشمشان، و آمادگی‌شان برای پشتیبانی از اقدامات جسورانه و انقلابی طبقهٔ کارگر سومین مقدمهٔ سیاسی انقلاب را تشکیل می‌دهد. این مقدمه جزئاً انفعالی است - چون قشرهای فوقانی خرده‌بورژوازی را خنثی می‌کند - اما فعال هم هست، زیرا قشرهای پائینتر را دوش به دوش طبقهٔ کارگر مستقیماً به درون مبارزه می‌راند.

بدیهی است که این مقدمات بر یکدیگر نایب می‌گذارند. هرچه طبقهٔ کارگر فاطمانه‌تر و با اعتماد به‌نفس بیشتری عمل کند، به همان نسبت بهتر می‌تواند قشرهای بینابین را به دنبال خود بکشد، و طبقهٔ حاکم هم به همان نسبت تنهاتر خواهد ماند و روحیهٔ خود را بیشتر خواهد باخت. و از سوی دیگر،

روحیه‌باختگی فرمانروایان آب به آسیاب طبقه انقلابی خواهد ریخت .
طبقه کارگر فقط در صورتی می‌تواند اعتماد به‌نفس لازم برای براندازی حکومت را به دست آورد که چشم‌انداز روشنی در برابرش گشوده شود ، و فرصت بیابد که تناسب نیروها را که به نفع او در حال تغییر هستند در میدان عمل بیازماید ، و ضمناً وجود یک رهبری مطمئن از خود ، ثابت‌قدم ، و بصیر را در بالای سر خود حس کند . این شرط‌ها را به آخرین مقدمه تسخیر قدرت می‌رساند – مقدمه‌ای که از حیث اهمیت به هیچ عنوان نمی‌توان آخرین نامیدش – این مقدمه عبارت است از: حزب انقلابی به عنوان پیشقراول باصلابت و کارآزموده طبقه .

از برکت ترکیب مساعدی از شرایط تاریخی ، اعم از داخلی و بین‌المللی ، رهبری طبقه کارگر روسیه برعهده حزبی افتاد که از روشنی سیاسی فوق‌العاده و روحیه انقلابی بینظیری برخوردار بود . آن طبقه کوچک و جوان فقط به این دلیل توانست وظیفه عظیم تاریخی خود را در آن ابعاد بیسابقه به‌انجام برساند . به راستی که به گواهی عمومی تاریخ – کمون پاریس ، انقلابهای آلمان و اتریش در سال ۱۹۱۸ ، انقلابهای شورائی در مجارستان و باواریا ، انقلاب ایتالیا در ۱۹۱۹ ، بحران آلمان در ۱۹۲۳ ، انقلاب چین در سالهای ۱۹۲۷ – ۱۹۲۵ ، انقلاب اسپانیا در ۱۹۳۱ – تا کنون ضعیفترین حلقه در زنجیره شرایط لازم همان حزب بوده است . دشوارترین کار برای طبقه کارگر آن است که سازمانی انقلابی به وجود آورد که هم‌تراز عظمت وظیفه تاریخی‌اش باشد . در کشورهای کهنتر و متمدنتر ، نیروهای زورمندی در جهت تضعیف و سرخوردگی پیشقراول انقلابی عمل می‌کنند . یکی از اجزاء متشکله این عمل همانا مبارزه سوسیال‌دموکراتها برعلیه "بلانکیسم" است ، حال آنکه مراد آنان از این کلمه جوهر انقلابی مارکسیسم است .

با وجود تعداد قابل‌ملاحظه بحرانهای اجتماعی و سیاسی ، تجمع همه شرایط لازم برای یک انقلاب پیروزمند و باثبات پرولتری تاکنون فقط یک بار در تاریخ رخ داده است: در روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ . موقعیتهای انقلابی عمر درازی نمی‌کنند . بی‌ثبات‌ترین مقدمه انقلاب حالت روحی خرده‌بورژوازی است . به هنگام بحرانهای ملی ، خرده‌بورژوازی به‌دنبال طبقه‌ای می‌رود که نه‌تنها به‌حرف بلکه در عمل هم به آدمی قوت قلب ببخشد . خرده‌بورژوازی گرچه قادر است شور و شوقی ناگهانی و حتی خشمی انقلابی از خود بروز دهد ، اما پشتکار ندارد ، به محض برخورد با ناملایمتهای دلسرد می‌شود ، و از قله بلند امید در سراشیب سرخوردگی می‌افتد . این دگرگونیهای حاد و سریع در حالت روحی خرده‌بورژوازی به همه موقعیتهای انقلابی نوعی بی‌ثباتی می‌دهند . اگر حزب طبقه کارگر آن

قدر قاطعیت نداشته باشد که بتواند امیدها و انتظارات توده‌های مردم را بموقع به‌عمل‌انقلابی تبدیل کند ، خیزابها به سرعت فروکش می‌کنند : قشرهای بینابین از انقلاب روگردان می‌شوند و منجی خود را در اردوی مخالف می‌جویند . و درست به همان شکل که به هنگام مد طبقه کارگر خرده‌بورژوازی را به دنبال خود می‌کشد ، در خلال جذر خرده‌بورژوازی لایه‌های زیادی از طبقه کارگر را به دنبال خویش می‌کشد . چنین است دیالکتیک موجهای کمونیسم و فاشیسم ، چنانکه از زمان جنگ به بعد در تکامل سیاسی اروپا دیده شده‌اند .

منشویکها با تکیه بر گفته مارکس ، دائر بر اینکه هیچ رژیم صحنه تاریخ را ترک نمی‌کند مگر آنکه همه امکانات خود را به پایان رسانده باشد ، حقانیت مبارزه برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه عقب‌مانده‌انگار می‌کردند ؛ چون سرمایه‌داری در این کشور ظاهراً هنوز به هیچ عنوان امکانات خود را به پایان نرسانده بود . این استدلال دو خطای فاحش در برداشت سرمایه‌داری نه یک نظام ملی که نظامی جهانی است . جنگ امپریالیستی و عواقبش نشان داد که نظام سرمایه‌داری امکانات خود را در مقیاس جهانی به پایان رسانده بود . انقلاب روسیه همانا عبارت بود از شکسته شدن ضعیفترین حلقه در نظام جهانی سرمایه‌داری .

اما نادرستی این برداشت منشویکی از دیدگاه ملی هم مشهود است . از زاویه مجردات اقتصادی به واقع می‌شد ادعا کرد که سرمایه‌داری در روسیه امکانات خود را به پایان نرسانده است . اما جریانهای اقتصادی در خلاء رخ نمی‌دهند ، بلکه در محیطهای واقعی تاریخی صورت می‌گیرند . سرمایه‌داری در زمره مجردات نیست ، بلکه نظام زنده‌ای از روابط طبقاتی است که پیش از هر چیز به یک دولت قدرتمند احتیاج دارد . حتی منشویکها هم معترفند که دستگاه سلطنت ، که رشد سرمایه‌داری روسیه ، در کنف حمایت او انجام گرفت ، امکانات خود را به پایان رسانده بود . انقلاب فوریه سعی کرد که رژیم دولتی بینابینی به وجود بیاورد . ما تاریخ این رژیم را دنبال کرده‌ایم : این رژیم در طی فقط هشت ماه امکانات خود را تماماً به پایان رساند . در چنین شرایطی چمنوع‌دولتی می‌توانست رشد بعدی سرمایه‌داری روسیه را تضمین کند .

"جمهوری بورژوائی ، که فقط سوسیالیستهای میانه‌رو از آن دفاع می‌کردند ، و دیگر فاقد هرگونه پایگاه توده‌ای شده بود . . . قادر به نگاهداری خود نبود . جوهر این جمهوری تماماً تبخیر شده و فقط پوسته خارجی‌اش باقی مانده بود . " این تعریف دقیق متعلق به میلی‌یوکوف است . سرنوشت این نظام تبخیرشده الزاما ، به گفته خود او ، همان سرنوشت سلطنت تزاریستی می‌توانست باشد و بس : "هر دو زمینه را برای انقلاب آماده کردند ، و در روز انقلاب هیچ یک از

این دو نتوانست حتی یک تن مدافع برای خود بیابد .
از همان ماههای ژوئیه و اوت ، میلی‌یوکوف خصوصیات موقعیت موجود را با ارائه انتخابی مابین دونام چنین تشریح کرد : کورنیلوف یا لنین ؟ اما کورنیلوف امتحان خود را پس داده و به نحو اسفباری مردود شده بود . برای رژیم کرنسکی دیگر بیشک جایی باقی نمانده بود . سوخانوف می‌گوید که با وجود تنوع حالات روحی ، " عاملی که باعث اتحاد همگان شده بود ، همانا نفرت از رژیم کرنسکی بود . " درست به همان شکل که سلطنت تزاریستی در اواخر عمر خود در نظر محافل فوقانی اشراف و حتی کرانددوکها ناممکن شده بود ، حکومت کرنسکی هم حتی در نظر بانیان اصلی رژیم او ، یعنی " کرانددوکهای " پوسته فوئانسی سازشکاران ، اشمئزاز برانگیز شد . در این نارضائی همگانی ، این انقباض عصبی سیاسی همه طبقات ، یکی از نشانه‌های یک موقعیت پخته انقلابی نهفته است . درست به همان شکل که پیش از ترکیدن دملی چرکین ، همه عضلات و اعصاب و بافتهای اندام مجروح به نحوی تحمل‌ناپذیر منقبض می‌شوند .

قطعنامه کنگره ژوئیه بلشویکها ، در عین منع کارگران از برخوردهای نارس ، ضمناً خاطر نشان کرده بود که " هرگاه بحران عمومی ملی و شور و شوق عمیق توده‌ها ، شرایط مساعدی برای شنافتن تهیدستان شهر و روستا به کنار کارگران ایجاد کنند ، " نبرد باید آغاز شود . چنین لحظه‌ای در ماههای سپتامبر و اکتبر آغاز شد .

از آن لحظه به بعد ، قیام می‌توانست به موفقیت خود امیدوار باشد ، چون قادر بود که بر اکثریت راستین مردم تکیه کند . البته این گفته را نباید به مفهوم صوری‌اش در نظر گرفت . اگر امکان داشت که پیرامون مسئله قیام همه‌پرسی برگزار شود ، آن همه‌پرسی نتایج بسیار متناقض و نامشخصی در برمی‌داشت . آمادگی درونی برای پشتیبانی از انقلاب به هیچ عنوان با توانائی به نشان دادن ضرورت آن یکسان نیست . به علاوه ، پاسخ به فراندوم تا حد بسیار زیادی بستگی به چگونگی ارائه پرسش ، و بستگی به سازمان برگزارکننده فراندوم می‌داشت - یا ساده‌تر بگوئیم بستگی به این می‌داشت که چه طبقه‌ای قدرت را در دست داشته باشد .

کاربرد روشهای دموکراتیک حدود معینی دارد . می‌توان از همه مسافران قطار سؤال کرد که میل دارند در چه نوع واگنی سفر کنند ، اما هنگامی که قطار با سرعت تمام در حرکت است و خطر تصادف به میان می‌آید محال است بتوان از مسافران سؤال کرد که آیا ترمزها را به کار بیندازیم یا خیر . منتها اگر عملیات نجات‌بخش یا مهارت و به موقع به اجرا درآید ، نایبید مسافران از پیش تضمین شده است .

مشاورتهای پارلمانی با مردم در یک لحظه؛ واحد انجام می‌گیرند، حال آنکه در حین انقلاب قشرهای مختلف نفوس کشور یکی پس از دیگری، و با فواصل اجتناب‌ناپذیر و هرچند گاهی اوقات بسیار جزئی، به نتیجه واحد می‌رسند. در لحظه‌ای که واحدهای پیشرو در آتش بیصبری انقلابی می‌سوزند، لایه‌های عقب‌مانده نازه شروع به حرکت کرده‌اند. در پتروگراد و مسکو همه سازمانهای توده‌ای زیر رهبری بلشویکها قرار داشتند. در ایالت تامبوف، که بیش از سه میلیون جمعیت دارد - یعنی اندکی کمتر از جمعیت دو پایتخت به روی هم - گروه بلشویکها نخستین بار فقط اندکی پیش از انقلاب اکتبر در شورا پدیدار شد. منطق تحولات عینی - به طور روزانه - به هیچ عنوان بر منطق جریانهای فکری توده‌ها منطبق نیست. و هنگامی که تصمیم عملی بزرگی در جریان حوادث تعویق‌ناپذیر می‌شود، این درست همان لحظه‌ای است که فراندوم امکان ندارد. اختلاف موجود مابین سطح آگاهی و حالت روحی قشرهای مختلف مردم فقط در میدان عمل از میان می‌رود. قشرهای پیشرو افراد مردد را به دنبال خود می‌کشند و مخالفان را منزوی می‌کنند. اکثریت از پیش شمرده نمی‌شود، بلکه تسخیر می‌گردد. قیام درست در لحظه‌ای به وجود می‌آید که در آن لحظه فقط عمل مستقیم راه نجاتی از چنگال تناقضات ارائه می‌دهد.

دهقانها هرچند قدرت آن را نداشتند که به تنهایی استنتاجهای سیاسی لازم را از جنگ خود با ملاکها به عمل آورند، اما آنان به صرف قیام دهقانی از قیام شهرها جانبداری می‌کردند، و در واقع قیام شهرها را برانگیخته و آن را مطالبه می‌کردند. آنان خواست خود را نه با ورقه سفید رای بلکه با آتش سرخ - یعنی فراندومی بس جدیتر - ابراز می‌کردند. تا آنجا که پشتیبانی دهقانان برای استقرار دیکتاتوری شورائی لازم می‌شد، این پشتیبانی حی و حاضر بود. همان طور که لنین به شکاکان پاسخ داد: "دیکتاتوری به دهقانها زمین می‌دهد و تمام قدرت را به کمیته‌های دهقانی در روستاها منتقل خواهد کرد. چطور ممکن است آدم عاقل در پشتیبانی دهقانها از این دیکتاتوری شک کند؟" برای آنکه سربازها و دهقانها و ملیتهای ستم‌دیده، همه سرگردان در باد و بوران انتخابات، بلشویکها را در حین عمل به رسمیت بشناسند، لازم بود که بلشویکها قدرت را تصرف کنند.

اما طبقه کارگر برای تسخیر قدرت به چه تناسبی از نیروها احتیاج داشت؟ لنین بعداً در تفسیر انقلاب اکتبر چنین نوشت: "لازم است که در لحظه حساس، و در نقطه حساس، از برتری قاطع نیروها برخوردار باشیم - این قانون توفیق نظامی ضمناً قانون توفیق سیاسی نیز هست، به ویژه در آن جنگ‌سوزان و جانانه طبقات که انقلاب نامیده می‌شود. پایتختها، یا به طور کلی، بزرگترین مراکز

تجارت و صنعت . . . تا اندازه بسیار زیادی سرنوشت سیاسی مردم را تعیین می‌کنند - البته به شرطی که این مراکز از پشتیبانی نیروهای کافی روستائی برخوردار باشند ، گرچه لازم نیست که این پشتیبانی فوری باشد . " لنین در این مفهوم دینامیک از اکثریت مردم سخن می‌گفت ، و معنای واقعی مفهوم اکثریت همین بود و بس .

دموکراتهای دشمن خود را با این فکر تسلی می‌دادند که پیروان بلشویکها صرفا ماده خام و گل کوزه‌گری تاریخند . کوزه‌گران می‌باید همین دموکراتها باشند ، آن هم دست در دست بورژوازی تحصیلکرده . یکی از روزنامه‌های منشویک پرسیده بود : " آیا این جماعت نمی‌توانند ببینند که پادگان و طبقه کارگر پتروگراد هرگز به این حد از اقشار دیگر جامعه جدا نبوده است ؟ " شوربختی پادگان و طبقه کارگر در این بود که این دوازده طبقاتی " جدا " افتاده بودند که کارگران و سربازان قصد داشتند قدرت را از دستشان بگیرند !

اما آیا واقعا تکیه بر همدلی و حمایت توده‌های گمنام ایالات و جبهه ممکن بود ؟ سوخانوف با لحنی آمیخته به استهزاء چنین نوشته است : " بلشویسم آنان چیزی نبود جز نفرت به ائتلاف و آرزوی زمین و نان . " تو گوئی این چیز کوچکی است ! نفرت به ائتلاف به معنای میل به گرفتن قدرت از دست بورژوازی بود . آرزوی زمین و صلح برنامه عظیمی بود که دهقانان و سربازان قصد داشتند تحت رهبری کارگران اجرایش کنند . بیمقداری دموکراتها ، حتی چپ‌ترینشان ، نتیجه همین بی‌اعتمادی - شکاکان " تحصیلکرده " - به توده‌های گمنامی بود که پدیده‌ها را در تمامیتشان درک می‌کنند ، و در قید جزئیات و زیرومها نیستند . بلشویکها از این نگرش روشنفکرانه اشراف‌منشانه فخر فروشانه فارغ بودند ، چنین نگرشی با ذات بلشویسم ناسازگار بود . بلشویکها دوستان ادبی و غمگساران احساساتی توده‌ها نبودند ، آنها قصد فضل‌فروشی نداشتند . آنان از قشرهای عقب‌مانده‌ای که اینک برای نخستین بار خود را از قعر منجلاب بالا می‌کشیدند و اهمه‌نداشتند . بلشویکها مردم را همان طور در نظر می‌گرفتند که تاریخ آنان را آفریده بود ، و به همان شکلی که به کار تحقق انقلاب فراخوانده شده بودند . بلشویکها رهبری این مردم را رسالت خود می‌دانستند . " همگان " ، به استثنای بلشویکها ، با قیام مخالف بودند . اما بلشویکها همان مردم بودند .

نیروی سیاسی بنیادی انقلاب اکتبر طبقه کارگر بود ، و نخستین صفوف این طبقه به کارگران پتروگراد تعلق داشت . کارگران ناحیه وایبورگ پیشقراولان کارگران پتروگراد به‌شمار می‌رفتند . در نقشه قیام این ناحیه بنیادی کارگرنشین به عنوان مبدا تهاجم انتخاب شده بود .

بسیاری از سازشکاران جوراجور ، مارتوف در راسشان ، پس از انقلاب کوشیدند

که بلشویسم را یک جنبش سربازی جلوه دهند. سوسیال‌دموکراتهای اروپا این نظریه را با شغف فراوان قاپیدند. اما واقعیات بنیادی تاریخی در اینجا فراموش شده بودند؛ این واقعیت که طبقه کارگر پیش از همه به بلشویکها گروید؛ این واقعیت که کارگران پتروگراد راه را به کارگران همه کشورهای نشان می‌دادند؛ اینکه پادگان و جبهه مدتی بسیار درازتر از کارگران سنگر سازشکاران بودند؛ اینکه منشویکها و سوسیال‌رولوسیونرها به قیمت منافع کارگران امتیازات گوناگونی در نظام شورائی برای سربازها ایجاد کردند، برعلیه تسلیح کارگرها جنگیدند و سربازها را برضدکارگرها تحریک کردند؛ اینکه فقط نفوذ کارگران در میان نیروهای نظامی شکاف انداخت؛ اینکه در لحظه حساس رهبری سربازان در دست کارگران بود؛ و سرانجام اینکه یک سال بعد سوسیال‌دموکراتهای آلمان، به پیروی از سرمشق همکاران روسی خود، در مبارزه خود برعلیه کارگران به سربازها تکیه کردند.

درپائیز، سازشکاران راستگرا دیگر نمی‌توانستند در کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها سخنرانی کنند. اما سازشکاران چپ هنوز می‌کوشیدند که توده‌ها را از دیوانگی قیام متقاعدکنند. مارتوف، که در سایه مبارزه برعلیه تهاجم ضدانقلابیون در ماه ژوئیه، توانسته بود راه خود را به درون ذهن توده‌ها باز کند، اکنون بار دیگر کمر به خدمت آرمان بی‌آینده‌ای بسته بود. او خود در روز چهاردهم اکتبر در یکی از جلسات کمیته اجرائی مرکز اعتراف کرد که: "ما نمی‌توانیم از بلشویکها انتظار داشته باشیم که به ما گوش دهند." با این حال وظیفه خود دانست که "به توده‌ها هشدار" دهد. اما توده‌ها طالب عمل بودند نه هشدارهای اخلاقی. همان طور که مستیسلافسکی تصدیق کرده است: توده‌ها حتی هنگامی که صبورانه به مشاور معروف خود گوش می‌دادند، "کماکان افکار خود را در سر داشتند." سوخانوف روایت کرده است که چگونه در زیر بارانی سمج سعی کرد کارگران پوتیلوف را قانع کند که بدون قیام هم می‌توانند مسائل را رتق و فتق کنند. صداهای بی‌شکيب حرف او را قطع کردند. دو سه دقیقه گوش می‌دادند و باز به میان حرف او می‌دویدند. او خود می‌گوید: "پس از چند بار تلاش از خیرش گذشتم. تلاش بیفایده بود... و باران دم به دم سنگینتر و سنگینتر مثل سیل بر سر و روی ما فرو می‌ریخت." در زیر آن آسمان بیصبر اکتبر، دموکراتهای مفلوک چپ، حتی به همان شکلی که در نوشته‌های خود توصیف شده‌اند، بموش آبکشیده می‌مانند.

یکی از استدلالهای رایج سیاسی بر زبان مخالفان "چپ" انقلاب - و حتی در میان بلشویکها - اشاره به فقدان شور رزمندگی در میان رده‌های فرودست بود. زینوویف و کامنف در روز یازدهم اکتبر چنین نوشتند: "حالت روحی توده‌های

زحمتکش و سرباز حتی با حالت روحی آنان در روزهای پیش از سوم ژوئیه هم قابل مقایسه نیست. " گفته آنان چندان هم بی اساس نبود: طبقه کارکرپتروکراد بر اثر انتظار بیش از حد دچار نوعی رخوت و افسردگی شده بود. آنها رفته رفته داشتند از بلشویکها هم ناامید می شدند: آیا ممکن است اینها هم قصد فریب ما را داشته باشند؟ در روز شانزدهم اکتبر، راخیای فنلاندی الاصل، یکی از بلشویکهای رزمنده پتروکراد، در جلسه کمیته مرکزی چنین گفت: "شعار ما آشکارا از هم اکنون کهنه شده است، چون کارگران شک دارند که ما به حرف خود عمل هم نکنیم." اما این خستگی ناشی از انتظار، که به رخوت و سستی شباهت داشت، فقط تا لحظه نخستین علامت نبرد ادامه داشت.

نخستین وظیفه هر قیامی آن است که نیروهای نظامی را به سوی خود بکشاند. تدابیر عمده این کار عبارتند از: اعتصاب عمومی، راهپیماییهای توده‌ای، برخوردهای خیابانی، و نبرد از پشت سنگرها. خصوصیت منحصربه‌فرد انقلاب اکتبر، که هرگز در چنین شکل کاملی در هیچ جا دیده نشده بود، آن بود که پیشقراولان طبقه کارگر از برکت ترکیب فرخنده‌ای از شرایط توانسته بودند پیش از لحظه قیام علنی، پادگان پایتخت را به سوی خود بکشند. این پیشقراولان نه تنها پادگان را به سوی خود جلب کرده بودند، بلکه از طریق سازماندهی کنفرانس پادگان این موفقیت را تثبیت هم کرده بودند. درک مکانیسم انقلاب اکتبر ممکن نیست مگر آنکه کاملاً دربابیم که مهمترین وظیفه قیام، که محاسبه‌اش از پیش دشوارترین کار ممکن می‌باشد، پیش از شروع مبارزه مسلحانه انجام گرفته بود.

اما این بدان معنا نیست که قیام کار زائدی شده بود. درست است که اکثریت قاطع افراد پادگان در کنار کارگران بودند. اما اقلیتی از این افراد بر علیه کارگران، بر علیه انقلاب، و بر علیه بلشویکها موضع گرفته بودند. این اقلیت کوچک ورزیده‌ترین عناصر ارتش را دربرداشت: افسرها، دانشجویان دانشکده افسری، گردانهای ضربتی، و شاید هم قزاقها. محال بود بتوان این عناصر را با تدابیر سیاسی به سوی خود کشاند؛ آنان باید مغلوب می‌شدند. از این رو آخرین بخش از وظایف انقلاب، همان بخشی که به نام قیام اکتبر در تاریخ ثبت شده است، تماماً ماهیت نظامی داشت. در این مرحله نهائی، مسئله باید به وسیله تفنگ و سرنیزه و مسلسل، و شاید هم توپ، حل و فصل می‌شد. حزب بلشویکها در این راه پیشقدم شد.

نیروهای نظامی معارضة قریب‌الوقوع از چه قرار بودند؟ بوریس سوکولوف، که کارهای نظامی حزب سوسیال‌رولوسیونر را برعهده داشت، می‌گوید که در روزهای پیش از براندازی، "در هنگام همه سازمانهای حزبی، به استثنای

سازمانهای بلشویکها، متلاشی شده بودند، و شرایط برای سازماندهی تشکیلات جدید ابدا مساعد نبود. حالت روحی سربازها قطعا به سمت بلشویکها تمایل داشت. اما بلشویسم آنها انفعالی بود و هیچ گرایشی به جنبشهای مسلحانه نداشتند. "سوکولوف همچنین اضافه می‌کند که: "یک یا دو هنگ تماما وفادار و قادر به جنگ برای مطیع کردن پادگان کافی بود." همه، به مفهوم واقعی این کلمه، از ژنرالهای سلطنت طلب گرفته تا روشنفکرهای "سوسیالیست"، برای سرکوب انقلاب پرولتری فقط همان "یک یا دو هنگ" را می‌خواستند! اما کاملا درست است که پادگان، با وجود خصومت شدید اکثریت قاطع افرادش به دستگاه حکومت، حتی در کنار بلشویکها هم قادر به جنگ نبود. علت این امر شکاف خصمانه‌ای بود که مابین ساخت نظامی قدیم سربازها و ساخت سیاسی جدیدشان افتاده بود. ستون فقرات هر واحد رزمنده‌ای ستاد فرماندهی اوست. ستادهای فرماندهی با بلشویکها ضدیت می‌کردند. ستون فقرات سیاسی نیروهای نظامی را بلشویکها تشکیل می‌دادند. اما بلشویکها نه فقط راه و رسم فرماندهی نظامی را نمی‌دانستند، بلکه در بیشتر موارد طرز استفاده از تفنگ را هم بلد نبودند. توده سربازها یکدست نبود. عناصر فعال رزمنده مثل معمول در اقلیت قرار داشتند. بیشتر سربازها با بلشویکها همدلی می‌کردند، به آنان رای می‌دادند، آنان را انتخاب می‌کردند، اما ضمنا از آنان انتظار داشتند که مسائل را حل و فصل کنند. دشمنان بلشویسم در میان سربازها چنان بیمقدار بودند که ابدا جرئت نمی‌کردند دست به عمل زنند. از این رو شرایط سیاسی پادگان برای قیام کاملا مساعد بود. اما وزنه جنگندگی پادگان سنگین نبود - از همان بدو کار این نکته روشن بود.

با این حال لزومی نداشت که پادگان تماما از محاسبات نظامی کنار گذاشته شود. در حدود هزار سرباز آماده به دفاع از انقلاب در میان توده منفصل پادگان پراکنده بودند، و درست به همین دلیل این توده را کم و بیش به دنبال خود می‌کشیدند. برخی از واحدها در سایه ترکیب محکمتر خود، انضباط و قدرت رزمندگی خود را حفظ کرده بودند. هسته‌های نیرومند انقلابی حتی در هنگهای رو به تلاشی نیز یافت می‌شدند. در گردان ششم ذخیره، متشکل از تقریبا ده‌هزار سرباز، در هر پنج گروهان یک گروهان ممتاز وجود داشت که از همان بدو انقلاب به بلشویک بودن شهرت یافته بود و بعدا نیز در روزهای اکتبر خود را به قله‌های رفیع رساند. هنگهای عادی پادگان در واقع به شکل هنگ وجود نداشتند؛ تشکیلات این هنگها فروریخته بود؛ از تلاشهای طولانی نظامی عاجز بودند؛ با این حال از گروهی مردان مسلح تشکیل می‌شدند که بیشترشان با بوی خون و آتش آشنا بودند. یک احساس مشترک همه واحدها را به یکدیگر

پیوند می‌داد: هرچه زودتر کرنسکی را سرنگون کنیم، بعد متفرق شویم و به موطن خود بازگردیم و نظام ارضی جدیدی را پی‌ریزی کنیم. بدین ترتیب مقدر بود که آن پادگان روحیه‌باخته یک بار دیگر در روزهای اکتبر صف‌آرایی کند و پیش از تکه‌پاره شدن، سلاحهای خود را به نحوی تهدیدآمیز به صدا درآورد.

کارگران پتروگراد از حیث نظامی چه نیروئی را تشکیل می‌دادند؟ در اینجا به مبحث گارد سرخ می‌رسیم. اینک وقتش فرارسیده که با تفصیل بیشتری از این مبحث سخن بگوئیم، چون طولی نمی‌کشد که گارد سرخ بر صحنه عظیم تاریخ خواهد آمد.

گارد کارگران، که سنتش به ۱۹۰۵ می‌رسید، با انقلاب فوریه از نو زاده شد و متعاقباً در افت و خیزهای سرنوشت انقلاب فوریه شریک شد. کورنیلوف، هنگامی که فرماندهی حوزه نظامی پتروگراد را برعهده داشت، اعلام کرد که در روزهای براندازی سلطنت ۳۰۰۰۰ قبضه تپانچه و ۴۰۰۰۰ قبضه تفنگ از انبارهای نظامی ناپدید شده بودند. علاوه بر این، ضمن خلع سلاح پلیس و از طریق هنگهای دوست مقدار بسیار زیادی اسلحه به دست مردم افتاد. هنگامی که حکومت سعی به جمع‌آوری این سلاحها کرد، کسی زیر بار نرفت. انقلاب‌ارزش تفنگ را به آدمی می‌آموزد. منتها کارگران متشکل فقط به بخش کوچکی از این نعم دست یافته بودند.

در طی چهار ماه اول، کارگران به هیچ وجه با مسئله قیام روبه‌رو نشدند. رژیم دموکراتیک قدرت دوگانه به بلشویکها مجال داد که در شوراها به اکثریت برسند. گروهانهای مسلح کارگران یکی از اجزاء متشکله قشون مردمی را تشکیل می‌دادند. اما این امر بیشتر به صورت مربوط می‌شد تا به محتوا. تفنگی در دست کارگر متضمن اصل تاریخی کاملاً متفاوتی است تا همان تفنگ در دست دانشجو.

تفنگهایی که به دست کارگران افتاده بود از همان بدو امر طبقات دارا را به وحشت‌افکندند، چون این تفنگها تناسب نیروها را به نفع کارخانه‌ها شدیداً تغییر داده بودند. در پتروگراد چون دستگاه دولت به پشتیبانی کمیته اجرائی مرکزی قدرت مسلمی به شمار می‌رفت، قشون کارگران تهدید بزرگی محسوب نمی‌شد. اما در مناطق صنعتی ایالات، تقویت گارد کارگران متضمن دگرگونی همه روابط بود، آن هم نه فقط در کارخانه که نیز در حول و حوش کارخانه. کارگران مسلح مدیرها و مهندسها را از کار برکنار و حتی آنان را بازداشت می‌کردند. به حکم قطعنامه‌هایی که کارخانه‌ها صادر می‌کردند، گارد سرخ اغلب از صندوق کارخانه حقوق و مواجب دریافت می‌کرد. در منطقه اورل، همانجا که سنت پرافتخار جنگهای چریکی ۱۹۰۵ فرمانروا بود، گروهانهای گارد سرخ به رهبری

کارآزمودگان قدیمی نظم و قانون را برقرار کردند. کارگران مسلح تقریباً به طرزی نامحسوس حکومت قدیم را منحل کردند و نهادهای شورائی را به جایش نشانند. خرابکاریهای کارخانه‌داران و مدیران وظیفه حفاظت از کارخانه‌ها و ماشین‌آلات و انبارها و ذغال‌سنگها و موادخام را برعهده کارگران انداخت. در اینجا نقشها با یکدیگر عوض می‌شوند: کارگر در دفاع از کارخانه، که منبع قدرت او بود، تفنگ خود را محکم در دست می‌فشرد. بدین ترتیب چندی پیش از تصرف قدرت دولت به وسیله کل طبقه کارگر، عناصری از دیکتاتوری کارگران در کارخانه‌ها و بخشها برقرار گردید.

سازشکاران، که چون همیشه وحشت توانگران را منعکس می‌کردند، با تمام قوا کوشیدند مانع از تسلیح کارگران پتروگراد شوند و یا آن را به حداقل کاهش دهند. بنا به گفته مینیچف، کلیه سلاحهائی که در اختیار بخش ناروا قرار داشت عبارت بود از "پانزده یا بیست تفنگ و چند تپانچه." در آن ایام دزدی و اعمال خشونت‌آمیز در پایتخت افزایش یافته بود. شایعات هراس‌آوری در همهجا شایع بود که خبر از بروز اغتشاشات تازه می‌داد. در آستانه تظاهرات ژوئیه انتظار می‌رفت که ناحیه وایبورگ به آتش کشیده شود. کارگران به دنبال اسلحه می‌گشتند، به همه درها می‌کوفتند و گاهی اوقات به درون خانه‌ها هجوم می‌بردند.

کارگران پوتیلوف از تظاهرات سوم ژوئیه غنیمت بزرگی به همراه خود بازآوردند: مسلسلی با پنج جعبه پر از فشنگ. مینیچف گفته است: "مثل کودکان شاد بودیم." برخی از کارخانه‌ها تجهیزات بهتری داشتند. بنا به گفته لیچکوف، کارگران کارخانه او ۸۰ قبضه تفنگ و ۲۰ قبضه تپانچه بزرگ داشتند. چه زرادخانه عظیمی! از طریق ستاد گارد سرخ هم دو مسلسل به چنگ آوردند. یکی را در اتاق نهارخوری گذاشتند و دیگری را در اتاق زیر شیروانی. لیچکوف می‌گوید: "فرمانده ما کوچروفسکی بود، و معاونان او عبارت بودند از: تومچاک، که در روزهای اکتبر در نزدیکی تزارسکوسلو به دست کاردهای سفید کشته شد، و افیموف، که دستجات سفید او را در نزدیکی هامبورگ به قتل رساندند." این سخنان مجمل به ما مجال می‌دهد که نگاهی به درون آزمایشگاه کارخانه بیفکنیم، یعنی به درون همانجائی که کادرهای انقلاب اکتبر و ارتش آبی سرخ در حال شکل گرفتن بودند، و همانجا که تومچاکها و افیموفها برکزیده و کارآزموده می‌شدند، راه و رسم فرماندهی را می‌آموختند، و همراه با آنان نیز صدها و هزاران تن کارگر بینامی که قدرت را به چنگ آوردند، با وفاداری تمام آن را از کزند دشمن در امان نگاه داشتند، و بعداً نیز در همه میدانهای نبرد از پا درآمدند.

روزهای ژوئیه موقعیت گارد سرخ را ناگهان دگرگون کرد. خلع سلاح کارگران اینک به طور آشکار انجام می‌گرفت - آن هم نه با تهدید که به ضرب زور. با این حال آنچه کارگران به عنوان اسلحه تحویل دادند بیشتر آشغال و چیزهای به درد نخور بود. همه تفنگهای ارزشمند به دقت پنهان شدند. تفنگها مابین قابل‌اعتمادترین اعضای حزب توزیع شدند. مسلسلها پیه‌اندود شدند و در زیر خاک دفن گردیدند. واحدهائی از گارد کار را تعطیل کردند و ضمن بیرونی نزدیک از بلشویکها به خفیه‌گاه گریختند.

کار تسلیح کارگران در بدو امر برعهده کمیته‌های حزب در کارخانه‌ها و بخشها نهاده شده بود. فقط پس از بهبودی از ضربات روزهای ژوئیه، سازمان نظامی بلشویکها، که سابقا فقط در پادگان و در جبهه فعالیت کرده بود، سازمانبندی گارد سرخ را برعهده گرفت و مربی نظامی، و در برخی موارد نیز اسلحه، در اختیار کارگران گذاشت. چشم‌اندازی که حزب از قیام مسلحانه ارائه داده بود، کارگران پیشرو را به تدریج برای برداشت تازه‌ای از عملکرد گارد سرخ آماده ساخت. گارد سرخ دیگر قشون کارخانه‌ها و نواحی کارگرنشین به شمار نمی‌رفت، بلکه کادر ارتش آینده قیام محسوب می‌شد.

در طی ماه اوت، آتش‌سوزیهای کارگاهها و کارخانه‌ها رو به‌ازدیاد گذاشتند. پیش از هر بحران تازه‌ای ذهن جمعی افراد دچار تشنج می‌شود و امواجی از هشدار ایجاد می‌کند. کمیته‌های کارخانه و کارگاه با مشقت فراوان در برابر این گونه حملات به حراست از کارخانه‌ها پرداختند. تفنگهای پنهان‌شده بار دیگر پدیدار شدند. شورش کورنیلوف برای همیشه گارد سرخ را قانونی کرد. در حدود ۲۵۰۰۰ کارگر در گروهانهای گارد سرخ ثبت‌نام کردند و به تفنگ، و گاهی نیز به مسلسل، مسلح شدند - ناگفته نماند که این تسلیح کامل نبود. کارگران کارخانه باروت‌سازی اشلوسلبرگ یک کشتی‌انباشته‌از نارنجک و مواد منفجره در کناره رودخانه نوا به کارگران تحویل دادند - برعلیه کورنیلوف! کمیته سازشکار اجرائی مرکز از پذیرفتن این هدیه یونانیها امتناع کرد! گاردهای سرخ ناحیه وایبورگ این هدیه را شب‌هنگام در سراسر ناحیه پخش کردند.

اسکورنیکوی کارگر می‌گوید: "تمرین در هنر تیراندازی، که سابقا در آپارتمانها و خانه‌ها صورت می‌گرفت، اینک در فضای باز، یعنی در پارکها و بولوارها، انجام می‌شد." کارگر دیگری به نام راکینوف می‌گوید: "کارگاهها به اردوگاه تبدیل شدند. کارگران کوله‌پشتی بر پشت و تفنگ در کنار دست کار می‌کردند." طولی نکشید که همه کارگران کارخانه بمب‌سازی، به استثنای سوسیال‌رولوسیونرها و منشویکها، در گارد ثبت‌نام کردند. پس از به‌صدا درآمدن بوق تعطیل، همه برای تمرین در حیاط کارخانه جمع می‌شدند. "دوشادوش

کارگری ریشو بسریجه کارآموزی را می دیدی که هر دو به دقت به سخنان مربی گوش می دادند... " بدین ترتیب در همان حال که شیرازه ارتش قدیم تزار از هم فرومی پاشید، مابانی ارش آتی سرخ در کارخانه‌ها پی ریزی می شد. به محض برطرف شدن خطر کورنیلوف، سازشکاران کوشیدند که حتی المقدور از زیر وعده‌های خود شانه خالی کنند. مثلا به ۳۰۰۰۰۰ کارگر کارخانه پوتیلوف فقط ۵۰۰ قبضه تفنگ دادند. طولی نکشید که تحویل اسلحه به کلی متوقف شد. اینک خطر از جانب چپ تهدید می کرد، نه از سوی راست؛ ایمنی را باید در میان دانشجویان دانشکده افسری جستجو کرد نه در میان طبقه کارگر.

فقدان هدفهای فوری و عملی همراه با کمبود اسلحه سبب شد که کارگران از گارد سرخ کناره بگیرند، اما فقط برای مدتی کوتاه. کادرهای بنیادی گارد با استحکام تمام در همه کارخانه‌ها پی ریزی شده بودند؛ مابین گروهانهای مختلف پیوندهای محکمی برقرار شده بود. این کادرها اینک از روی تجربه می دانستند که در صورت خطر می توانند ذخیره‌های نیرومند خود را برپا خیزانند.

کرویدن شورا به بلشویکها بار دیگر موقعیت گارد سرخ را از ریشه دگرگون کرد. گارد سرخ که قبلا مورد تعقیب و ایداء قرار می گرفت و یا وجودش به سختی فقط تحمل می شد، اینک به ابزار رسمی شورا، که داعیه قدرت در سر داشت، تبدیل گشت. اکنون کارگران شخصا راه خود را به سوی سلاحها پیدا می کردند، و فقط تایید شورا را خواستار می شدند. از اواخر ماه سپتامبر به بعد، و مخصوصا پس از دهم اکتبر، تدارک قیام علنا در دستور روز قرار داده شد. از یک ماه پیش از انقلاب، در دهها کارگاه و کارخانه پتروگراد فعالیت شدید نظامی جریان داشت - به ویژه تمرین با تفنگ. در اواسط ماه اکتبر علاقه به اسلحه اوج نازه‌ای گرفت. در برخی از کارخانه‌ها کارگران تقریبا تا نفر آخر در گروهان ثبت نام کرده بودند.

کارگران روز به روز با بیصبری بیشتری از شورا اسلحه می خواستند، اما تعداد سلاحها از تعداد دستهایی که دراز می شد به مراتب کمتر بود. مهندس کوزمین روایت می کند که: "من هر روز به اسمولنی می رفتم، و در آنجا می دیدم که چگونه قبل و بعد از اجلاس شورا، کارگران و ملوانان به نزد تروتسکی می آمدند، برای تسلیح کارگران اسلحه عرضه و تقاضا می کردند، پیرامون چگونگی و محل توزیع اسلحه گزارش می دادند، و می پرسیدند: 'پس کار را کی شروع کنیم؟' بیصبری آنان شدید بود..."

گارد سرخ رسماً یک سازمان غیرحزبی محسوب می شد. اما هرچه روز نهائی نزدیکتر می شد، بلشویکها هم به همان نسبت برجسته تر می شدند. هسته همه گروهانها از بلشویکها ساخته شده بود؛ آنان بر ستاد فرماندهی، و شبکه‌های

ارتباطی با سایر کارخانه‌ها و بخشها، تسلط داشتند. کارگران غیرحزبی و سوسیال رولوسیونرهای چپ از رهبری بلشویکها پیروی می‌کردند.

با این حال، حتی اکنون، یعنی در آستانه قیام، صفوف گارد کثیر نبودند. در روز شانزدهم، اوریتسکی، عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک، ارتش کارگری پتروگراد را در حدود چهار هزار سرنیزه تخمین زد. چه بسا که در این رقم اغراق هم شده باشد. منابع اسلحه هنوز بسیار محدود بودند، با وجود زبونی حکومت، هنوز امکان نداشت بدون گام نهادن در راه قیام علنی زرادخانه‌ها را به تصرف درآورد.

در روز بیست و دوم، کنفرانس شهری سراسری گارد سرخ برگزار شد، صد عضو حاضر در این کنفرانس نمایندگی تقریباً بیست هزار رزمنده را برعهده داشتند. این رقم را نباید بیش از حد جدی گرفت - بسیاری از ثبت‌نام‌کنندگان نشانی از فعالیت بروز نداده بودند. اما در لحظه خطر داوطلبان گروه‌گروه به درون گروهانها می‌ریختند. در نظامنامه‌ای که روز بعد به وسیله کنفرانس به تصویب رسید، در تعریف گارد سرخ چنین آمده بود: "سازمانی متشکل از نیروهای مسلح طبقه کارگر برای مبارزه بر علیه ضدانقلاب و دفاع از دستاوردهای انقلاب." توجه داشته باشید که بیست و چهار ساعت پیش از قیام، وظایف گارد برحسب تدافع تعریف شده بود نه برحسب تهاجم.

واحد اساسی گارد سرخ عدد ده بود؛ چهار گروه دهنفره تشکیل یک دسته را می‌دادند، سه دسته یک‌گروهان می‌ساختند، و سه‌گروهان یک گردان می‌شدند. هرگردان با احتساب ستاد فرماندهی و واحدهای ویژه‌اش پانصد مرد در برداشت. گردانهای هر بخش تشکیل یک لشکر را می‌دادند. کارخانه‌های بزرگی چون پوتیلوف لشکرهای خاص خود را داشتند. گروههای ویژه فنی - ماموران امور مهندسی، دوچرخه‌سوار، تلگرافچی، مسلسلدار، و توپچی - از کارخانه‌های مربوطه گرفته می‌شدند و به تفنگدارها اضافه می‌گشتند، و یا اینکه این گروهها مطابق با ماهیت وظیفه محوله به طور مستقل عمل می‌کردند. ستاد فرماندهی تماماً براساس رای‌گیری انتخاب می‌شد. این کار هیچ خطری دربرنداشت؛ همه در اینجا داوطلب بودند و یکدیگر را به خوبی می‌شناختند.

کارگران زن لشکرهای صلیب سرخ درست کردند. در کارگاههایی که در آنها لوازم جراحی برای ارتش ساخته می‌شد، پیرامون مواظبت از مجروحان تعلیمات خاصی داده می‌شد. تاتیاناگراف می‌نویسد: "از همان ابتدای کار تقریباً در همه کارخانه‌ها کارگران زن، در حالی که وسائل کمکهای اولیه را در اختیار داشتند، منظمًا به عنوان پرستار کشیک می‌دادند." این سازمان از حیث پول نقد و تجهیزات فنی بسیار فقیر بود. اما کمیته‌های کارخانه‌ها به تدریج برای بیمارستانها

و آمبولانسها مواد لازم را ارسال کردند. در خلال ساعات انقلاب، این هسته‌های ضعیف به سرعت رشد کردند. ناگهان تجهیزات فنی چشمگیری در اختیارشان قرار گرفت. در روز بیست و چهارم شورای بخش وایبورگ چنین دستوری صادر کرد: "همه اتوموبیلها را فوراً تصرف کنید... از تمام وسائل کمکیهای اولیه صورت بردارید، و در همه بیمارستانها پرستارها را به کشیک بگمارید."

اینک تعداد فزاینده‌ای از کارگران غیرحزبی به تمرین تیراندازی و مانور پرداخته بودند. تعداد مواضعی که احتیاج به نگهبانی داشتند دم به دم بیشتر می‌شد. در کارخانه‌ها نگهبانها شب و روز کشیک می‌دادند. مقرر فرماندهی گارد سرخ به اتاقهای وسیعتری انتقال یافت. در روز بیست و سوم، در یک کارخانه لوله‌سازی از گارد سرخ امتحان به عمل آمد. کوشش یکی از منشویکها برای سخنرانی برعلیه قیام در توفانی از خشم غرق شد: بس است، بس است! وقت جر و بحث دیگر گذشته! جنبش مقاومت برنمی‌تافت و حتی منشویکها را تسخیر می‌کرد. تاتیاناگراف درباره منشویکها می‌گوید: "آنان در گارد سرخ ثبت‌نام می‌کردند، در همه وظایف شرکت می‌جستند و حتی گاهی اوقات از خود ابتکار به خرج می‌دادند." اسکورینکو تعریف می‌کند که چگونه در روز بیست و سوم، سوسیال‌رولوسیونرها و منشویکها، از پیر و جوان، با بلشویکها عهد اخوت بستند، و چگونه اسکورینکو خود پدر خویش را، که در همان کارخانه کار می‌کرد، شادمان در آغوش کشید. کارگری به نام پسکوی می‌گوید که در واحد مسلح او "هم کارگران جوان شانزده‌ساله وجود داشتند و هم کامله مردهای پنجاه‌ساله." تنوع سن سبب "سرزندگی و شور و رزمندگی" شده بود.

ناحیه وایبورگ در آماده‌سازی خود برای نبرد شور خاصی به‌خرج می‌داد. کمیته‌های کارخانه‌ها پس از سرقت کلید پلهای متحرک، مطالعه و شناخت نقاط آسیب‌پذیر بخش، و انتخاب کمیته‌های نظامی انقلابی، گشتیهای تمام وقت بر سر کار گماردند. غیوروف با لحنی آکنده از غروری مشروع درباره افراد وایبورگ چنین می‌نویسد: "آنان نخستین کسانی بودند که به جنگ استبداد رفتند، نخستین کسانی بودند که قانون هشت ساعت در روز را در ناحیه خود به اجراء درآوردند، نخستین کسانی بودند که برعلیه ده وزیر سرمایه‌دار فریاد اعتراض برداشتند، نخستین کسانی بودند که در روز هفتم ژوئیه برعلیه تعقیب و ایداء حزب ما زبان به اعتراض گشودند، و در روز سرنوشت‌ساز بیست و پنجم اکتبر هم آخرین کسان نبودند." حقیقت همیشه درخشنده است!

تاریخ گارد سرخ تا حد زیادی همان تاریخ قدرت دوگانه است. قدرت دوگانه با تناقضات و تضادهای درونی خود به کارگران کمک کرد که حتی پیش از قیام نیروی مسلح قابل‌توجهی برای خود درست کنند. محاسبه مجموع واحدهای

کارگری در سراسر کشور در لحظه قیام، ممکن نیست. یا دستکم فعلا ممکن نیست. به هر تقدیر، کادرهای قیام از دهها و دهها هزار کارگر مسلح تشکیل شد. ذخیره‌ها تقریبا لایزال بودند.

ناگفته نماند که سازماندهی گارد سرخ به هیچ عنوان کامل و بی‌عیب نبود. همه کارها به شتاب، و گاهی اوقات بدون مهارت، سرهم‌بندی می‌شد. بیشتر افراد گارد سرخ آموزش کافی ندیده بودند؛ شبکه ارتباطات سازماندهی درسی نداشت؛ امور سروساز می‌لنگید؛ واحدهای بهداشتی از کار عقب می‌ماندند. اما گارد سرخ، که افرادش از میان فداکارترین کارگران انتخاب شده بودند، مشتاقانه بر آن بود که این بار کار را به آخر برساند. و عامل تعیین‌کننده هم همین بود. تفاوت موجود مابین لشکرهای کارگری و هنگهای دهفانی فقط ناشی از محتوای اجتماعی این دو نبود - بسیاری از آن سربازهای زمخت سرارمراجعت به روستاهای خود و تقسیم اراضی ملاکان با دل و جان در برابر کاردهای سفید جنگیدند - ابتدا در دسته‌های چریکی و بعد در ارتش سرخ. علاوه بر آن تفاوت اجتماعی، تفاوت اصیلتر دیگری نیز وجود داشت: پادگان عبارت از تجمع اجباری سربازهای پیری بود که در برابر جنگ از خود دفاع می‌کردند، حال آنکه لشکرهای گارد سرخ واحدهای نوپائی بودند که براساس گزینش انفرادی و اهداف جدید ساخته شده بودند.

کمیته نظامی انقلابی نیروی مسلح سومی هم در اختیار داشت: ملوانهای ناوگان بالتیک. ملوانها از حیث محتوای اجتماعی خود در مقایسه با پیاده‌نظام به کارگران بسیار نزدیکترند. در میانشان تعداد زیادی کارگر پتروگرادی وجود دارد. سطح سیاسی ملوانها به مراتب بالاتر از سطح سیاسی سربازهاست. این ملوانها برخلاف ذخیره‌های آرامش‌طلب، که نیر و تفنگ از یادشان رفته است، بیوقفه زیر پرچم بودند.

برای شروع عملیات می‌شد با اطمینان تمام روی بلشویکهای مسلح، روی لشکرهای گارد سرخ، روی گروههای پیشرو کارگران، و روی هنگهای دست‌نخوردتر حساب کرد. عناصر مختلف این ارتش جمعی یکدیگر را تکمیل می‌کردند. یادگانه‌های پرشمار شور جنگ در سر نداشتند. واحدهای ملوانها دچار قلت افراد بودند. گارد سرخ مهارت نداشت. کارگران همراه با ملوانان نیرو و تهور و شور و شوق به دیگران القاء می‌کردند. هنگهای پادگان ذخیره تقریبا خنثائی را تشکیل می‌داد که از حیث تعداد پرابهت و از حیث عظمت تودش کوبنده بود.

بلشویکها چون به طور روزانه با کارگرها و سربازها و ملوانها در تماس قرار داشتند، از تفاوت‌های عمیق کیفی در میان اجزاء متشکله این ارتش، که باید به رهبری آنان به میدان نبرد گام می‌نهاد، آگاه بودند. بعسده قیام هم تا حد

زیادی بر محاسبه، همین تفاوتها استوار بود.

طبقات دارا نیروی اجتماعی اردوی مخالف را تشکیل می دادند. این بدان معناست که طبقات دارا ضعف نظامی اردوی مخالف را تشکیل می دادند. این شخصیت‌های شخیص سرمایه و مطبوعات و کرسیهای دانشگاه کجا و چه وقت به میدان جنگ رفته‌اند؟ ایشان عادت دارند که از نتیجه نبردهائی که سرنوشتشان را تعیین می‌کند به وسیله تلفن یا تلگراف باخبر شوند. پس نسل جوانتر، فرزندان‌شان، و دانشجویان را چه می‌گوئی؟ آنان نیز تقریباً جملگی به انقلاب اکتبر خصومت ورزیدند. اما بیشترشان از صحنه جنگ کناره گرفتند. آنها در کنار پدران خود منتظر نتیجه نبرد شدند. گروهی از آنها بعداً به افسرها و دانشجویان دانشکده افسری پیوستند - افسرها خود تا حد زیادی از میان دانشجویان انتخاب می‌شدند. توانگران هیچ یک از توده‌های خلق را در کنار خود نداشتند. کارگرها و سربازها و دهقانها بر علیه ایشان موضع گرفته بودند. سقوط احزاب سازشکار بدان معنا بود که طبقات دارا ارتش خود را از دست داده بودند.

نظر به اهمیت راه‌آهن در حیات دولتهای نوین، مسئله کارگران راه‌آهن در محاسبات سیاسی هر دو اردو جای بزرگی به خود اختصاص داده بود. در راه‌آهن سلسله مراتب افراد سبب پیدایش تنوع سیاسی فوق العاده‌ای می‌شود، و از این رو برای دیپلماتهای سازشکار شرایط مساعدی فراهم می‌آورد. ویکزل نوپا در مقایسه با فی‌المثل کمیته‌های ارتش در جبهه، ریشه‌های محکمتری در میان کارمندان دفتری و حتی کارگران دوانده بود. در راه‌آهن فقط اقلیت کوچکی از بلشویکها پیروی می‌کردند، و این اقلیت عمدتاً از کارگران ایستگاهها و تعمیرگاهها تشکیل می‌شدند. بنا به گزارش اشمیت، یکی از رهبران بلشویک در جنبش اتحادیه‌های کارگری، کارگران راه‌آهن در ایستگاههای پتروگراد و مسکو از سایر کارگران راه‌آهن به حزب نزدیکتر بودند.

اما از اعتصاب کارکنان راه‌آهن در اواخر ماه سپتامبر به بعد، حتی توده کارمندان و کارگران سازشکار به طرز محسوسی به سمت چپ چرخیدند. نارضائی از ویکزل، که با حرافی و دودلی حیثیت خود را بر باد داده بود، در میان رده‌های فرودست روز به روز آشکارتر می‌شد. لنین در این خصوص چنین اظهار نظر کرد: "سپاه کارمندان راه‌آهن و پست و تلگراف همچنان با حکومت در حال کشمکش بسیار حادی است." از زاویه وظایف فوری قیام، همین کاملاً کافی بود. در اداره‌های پست و تلگراف اوضاع اینچنین مساعد نبود. بنا به گفته بوکی بلشویک: "کارمندهای ادارات پست و تلگراف اکثراً کادت هستند." اما در اینجا هم رده‌های فرودست نسبت به رده‌های بالاتر موضع خصمانه‌ای گرفته

بودند. در این میان گروهی از نامرسانها آماده بودند تا در لحظه حساس پستخانه را به تصرف درآورند.

در هر حال امکان نداشت بتوان عقیده کارمندهای راه آهن و پست و تلگراف را با حرف عوض کرد. اگر بلشویکها قاطعانه عمل نمی کردند، این امر به نفع کادتها و محافل بالای سازشکاران تمام می شد. رده های فرودست باید با رهبری قاطع و انقلابی خود قشرهای بینابین را به دنبال خود بکشند و محافل فوقانی ویکژل را منزوی سازند. در محاسبات انقلابی آمار به تنهایی کافی نیست؛ ضریب عمل هم در این میان اساسی است.

اما دشمنان قیام در همان صفوف حزب بلشویک هم برای استنتاجهای بدبینانه دلایل کافی کشف کردند. زینوویف و کامنف پیرامون دستکم گیری نیروهای دشمن هشدار دادند. "سرنوشت قیام را پتروگراد تعیین خواهد کرد، و در پتروگراد دشمن... نیروهای زیادی دارد: ۵۰۰۰ دانشجوی دانشکده افسری، همه تا بن دندان مسلح و متبحر در جنگ، و نیز ستاد فرماندهی ارتش، و نیز نیروهای ضربتی، و نیز قزاقها، و نیز بخش بزرگی از پادگان، و نیز توپخانه های قابل توجه پراکنده برگرد پتروگراد. به علاوه، دشمن به کمک کمیته اجرائی مرکزی خواهد کوشید که نیروهای جبهه را وارد معرکه کند... فهرست ترس آوری است، اما صرفا فهرست است و بس. اگر ارتش رونوشتی از جامعه باشد، پس هنگامی که جامعه به دو نیم می شود، هر دو ارتش رونوشتی دو اردوی متخاصم هستند. ارتش توانگران جرثومه انزوا و فساد را در برداشت.

پس از پیدایش شکاف مابین کرنسکی و کورنیلوف، افسرهائی که هتلهای رستورانها و روسپی خانه ها را انباشته بودند با حکومت دشمنی می کردند. اما نفرت آنان از بلشویکها به درجات شدیدتر بود. به طور کلی، بالاترین میزان فعالیت به نفع حکومت از جانب افسرهای سلطنت طلب ابراز می شد. افسری به نام سینگوب، یکی از مدافعان دو آتشه کاخ زمستانی، درست در روز قیام دعا کرد که: "کورنیلوف و کریموف عزیز، آنچه را که شما نتوانستید به انجام برسانید، شاید ما به کمک خداوند اجرائی کنیم... اما با وجود تعداد کثیر افسرها، فقط برخی از آنان واقعا حاضر به جنگ بودند. نقشه کورنیلوف ثابت کرده بود که این افسرهای روحیه باخته نیروی رزمنده ای را تشکیل نمی دادند.

دانشجویان دانشکده افسری از حیث ترکیب اجتماعی همگون نبودند، و در میانشان اتفاق نظر وجود نداشت. در کنار جنگجویان توارثی، یعنی پسران و نوادگان افسرها، حتی در زمان تزار عناصر تصادفی بسیاری در ارتش وجود داشتند که همه در زیر فشار نیازهای جنگ در آنجا جمع شده بودند. رئیس یک مدرسه مهندسی به افسری گفته بود: "من باید همراه با شما بمیرم... ما

اشرافزاده هستیم ، خودتان که می‌دانید ، و نمی‌توانیم طور دیگری فکر کنیم . " این آقایان نیکبخت ، که دست آخر هم موفق شدند از زیر یک مرگ اشرافی شانه خالی کنند ، از دانشجویان دموکرات‌منش دانشکده افسری به‌عنوان دهقانزاده‌های پست ، "با آن صورتهای زمخت و ابلهانه" ، نام می‌بردند . این تقسیمبندی به خون رنگین و خون سیاه عمیقا به دانشکده‌های افسری رخنه کرده بود ، و جالب اینجاست کسانی که بیشتر از همه سنگ حکومت جمهوری را به سینه می‌زدند همانهایی بودند که بیش از سایرین در سوگ سلطنت اشگ می‌ریختند . دانشجویان دموکرات‌منش دانشکده افسری اعلام کردند که طرفدار کرنسکی نیستند و از کمیته اجرائی مرکز هواداری می‌کنند . انقلاب برای نخستین بار درهای دانشکده‌های افسری را به روی یهودیان گشوده بود . و فرزندانی یهودیان بورژوا به منظور برخورداری از الطاف محافل ممتاز ، نسبت به بلشویکها خصومت شدیدی ابراز می‌کردند . اما افسوس که این کار برای نجات رژیم کفایت نمی‌کرد - حتی برای حراست از کاخ زمستانی هم کفایت نمی‌کرد . ناهمگونی این مدارس نظامی و انزوای کامل آنان از ارتش سبب شد که دانشجویان دانشکده افسری در لحظات حساس معرکه جلساتی برای خود تشکیل دهند . آنان شروع به پرسش کردند : رفتار قزاقها چگونه است ؟ آیا به جز ما ، کس دیگری هم مقاومت خواهد کرد ؟ آیا اصولا دفاع از حکومت موقت به زحمتش می‌ارزد ؟ بنا به گزارش پودویسکی ، در آغاز ماه اکتبر در مدارس نظامی پتروگراد در حدود ۱۲۰ دانشجوی سوسیالیست وجود داشتند ، و از این میان ۴۲ یا ۴۳ تن بلشویک بودند . " دانشجویان می‌گویند که همه فرماندهان دانشکده ضدانقلابی‌اند . شکی نیست که آنان را آماده می‌کنند که در صورت بروز هر واقعه‌ای قیام را سرکوب کنند . . . " تعداد سوسیالیستها ، و به ویژه تعداد بلشویکها ، ناچیز بود . اما همین تعداد به اسمولنی امکان می‌داد که از تمام جریانهای مهم در میان دانشجویها مطلع شوند . علاوه بر این ، مدارس نظامی در جای خطرناکی قرار گرفته بودند . دانشجویها در وسط سربازخانه‌ها جا داشتند ، و هرچند با لحنی تحقیرآمیز از سربازها سخن می‌گفتند ، با هول و هراس در آنان می‌نگریستند .

برای ترس و احتیاط دانشجویها دلایل فراوانی وجود داشت . هزاران چشم پر خصومت از سربازخانه‌های مجاور و از نواحی کارگرنشین مراقب آنان بودند . این مراقبت بیشتر از آن جهت موثر بود که هر دانشکده‌ای برای خود یک گروه سرباز در اختیار داشت . این سربازها هرچند به حرف بیطرف به نظر می‌رسیدند ، اما در حقیقت امر به قیام تمایل داشتند . انبارهای دانشکده در دست سربازهای غیررزمی بود . یکی از افسرهای مدرسه مهندسی می‌نویسد : " این تبهکاران به گم کردن کلید انبار و به اینکد مرا وادار به شکستن در انبار کردند رضایت

نمی‌دادند. آنها ضمناً سوزن سلسله‌ها را درآورده و سوزنها را در جایی مخفی کرده بودند. " در چنین شرایطی دیگر نمی‌شد از دانشجویها انتظار معجزات دلاورانه داشت.

اما آیا امکان نداشت که قیام پتروگراد از خارج، یعنی از پادگانهای اطراف مورد تهدید قرار بگیرد؟ دستگاه سلطنت در واپسین روزهای عمر خود هم هنوز امید خود را به آن حلقه نظامی در اطراف پایتخت بسته بود. محاسبه دستگاه سلطنت نادرست از آب درآمد بود، اما این بار چه می‌شد؟ تضمین شرایط به نحوی که امکان هیچ خطری وجود نداشته باشد، به معنای بر طرف کردن ضرورت قیام می‌بود. مگر نه آنکه هدف از قیام همانا درهم شکستن موانعی بود که از طریق سیاسی رفع ناشدنی بودند. همه عوامل را نمی‌شد از پیش محاسبه کرد، اما تمام عوامل قابل محاسبه به حساب آمده بودند.

در اوایل ماه اکتبر کنفرانسی متشکل از شوراهای ایالت پتروگراد در کرونشتات برگزار شد. نمایندگان پادگانهای حومه پایتخت - گاجینا، تزارسکو، کراستنو، اورانین‌بائوم، و خود کرونشتات - بالاترین صوتی را منعکس کردند که دیابازون ملوانهای بالتیک به صدا درآورده بود. نمایندگان ایالت پتروگراد از قطعنامه ملوانهای بالتیک پیروی کردند. دهقانها از طریق سوسیال‌رولوسیونرهای چپ به سرعت در حال چرخش به سمت بلشویکها بودند.

در یکی از کنفرانسهای کمیته مرکزی در روز شانزدهم، استاپانوف، یکی از کارگزاران ایالتی حزب، تصویر رنگارنگی از وضع نیروها ترسیم کرد، منتها در این تصویر رنگهای بلشویک سلطه داشتند. در سسترورتسک و کولپینو کارگران مسلح شده‌اند؛ حالت روحی‌شان مبارزه‌جویانه است. در نوی پتروهاف کارها در هنگها خوابیده است؛ شیرازه هنگ از هم پاشیده شده. در کراستنوسلو هنگ صد و هفتاد و ششم (همان هنگی که در روز چهارم ژوئیه به دفاع از کاخ توریید شناخت) بلشویک شده، هنگ صد و هفتاد و دوم هم از بلشویکها حمایت می‌کند، "و علاوه بر این، در آنجا سواره‌نظام هم دارند." پادگان سی هزار نفری لوگا پس از چرخیدن به سمت بلشویکها اینک جزئا دچار دودلی شده است؛ شورای لوگا دفاع طلب است. هنگ گدوف بلشویک است. حالت روحی افراد در کرونشتات افشاده است؛ جوش و خروش پادگان در ماههای پیش سرریز شده؛ بهترین ملوانها در ناوگان به جنگ مشغولند. در اشلوسلیبرگ، در ۶۰ ورستی پتروگراد، شورا از مدتها پیش به یگانه قدرت موجود تبدیل شده است؛ کارگران کارخانه باروت‌سازی آماده‌اند تا هرآینه به حمایت پایتخت بشتابند.

این اطلاعات پیرامون ذخیره‌های خط مقدم پشت جبهه، در جوار نتیجه کنفرانس شوراهای ایالت پتروگراد در کرونشتات، بسیار دلگرم‌کننده بود. تشعشات

قیام فوریه انضباط را در منطقه وسیعی ذوب کرده بود . و اینک می شد بااطمینان تمام به پادگانهای مجاور نگریست ، چون اوضاع و احوالشان به قدر کفایت از پیش معلوم بود .

نیروهای مستقر در فنلاند و جبهه شمال در شمار ذخیرههای خط دوم بودند . در اینجا شرایط از جاهای دیگر هم مساعدتر بود . فعالیتهای اسمیلگا ، آنتونوف و دینکو نتایج ارزشمندی به بار آورده بود . ناوگان همراه با پادگان هلزینگفورز به مالکالرقاب خطه فنلاند تبدیل شده بود . حکومت در آنجا هیچ قدرتی نداشت . دو لشکر قزاق مستقر در هلزینگفورز ، که کورنیلوف خواسته بود از آنها برای ضربه زدن به پتروگراد استفاده کند ، با ملوانها در تماس نزدیک قرار گرفته بودند و اینک از بلشویکها حمایت می کردند ؛ و یاز سوسیال رولوسیونرهای چپ پشتیبانی می کردند و سوسیال رولوسیونرهای چپ در ناوگان بالتیک روز به روز به بلشویکها شباقت بیشتری می یافتند .

هلزینگفورز دست خود را به سوی پایگاه دریائی ریوال دراز کرده بود . موضع این پایگاه تا آن زمان مشخص نشده بود . کنگره منطقه ای شوراهای شمال ، که در آن ظاهرا ناوگان بالتیک ابتکار عمل را به دست گرفته بود ، شوراهای پادگانهای اطراف پتروگراد را در چنان حلقه وسیعی با یکدیگر متحد ساخته بود که این حلقه از یک سو به مسکو و از سوی دیگر به آرشانزل می رسید . آنتونوف می نویسد : " بدین ترتیب به طرح تسلیح پایتخت انقلاب در برابر حملات احتمالی از جانب نیروهای کرنسکی ، تحقق داده شد . " اسمیلگا از کنگره به هلزینگفورز برگشت تا واحد ویژه ای مرکب از ملوانها و پیاده نظام و توپخانه سازماندهی کند و به محض دریافت نخستین علامت آنها را به پتروگراد بفرستد . بدین ترتیب جناح فنلاندی قیام پتروگراد تماما مورد حفاظت قرار گرفت . از این سو هیچ خطری متوجه قیام نبود و از آن فقط انتظار کمکی نیرومند می رفت . در سایر قسمت های جبهه نیز اوضاع کاملا مساعد بود - دستکم بسیار مساعدتر از آنچه خوشبین ترین بلشویکها در آن روزها گمان می کردند . در ماه اکتبر انتخابات کمیته ای در سراسر ارتش برگزار شدند . این انتخابات در همه نقاط چرخش تندی به سوی بلشویکها نشان دادند . در سپاهی مستقر در نزدیکی دوینسک ، "سربازهای پیر عادل" کاملا در زیر انتخابات کمیته های هنگها و گروهانها مدفون شدند ؛ جای آنان را "موجودات مشغوم و نکبتباری گرفتند . . . که چشمهای خشمگین و نافذ و پوزه های گرگ آسا داشتند . " در نقاط دیگر هم همین اتفاق افتاد . " انتخابات کمیته ای در همه جا جریان دارند ، و در همه جا فقط بلشویکها و شکست طلبها انتخاب می شوند . " کمیته های حکومت از سرکشی به واحدهای خود احتراز می کردند . " وضع آنها از وضع ما بهتر نیست . " عبارات فوق را از

قول بارون بودبرگ نقل کردیم . دو هنگ سواره نظام از سپاه او ، یعنی هنگ هوسار و قزاقهای اورال ، که بیشتر از سایر هنگها در کنترل فرماندهان باقی مانده و از سرکوب واحدهای طاغی امتناع نکرده بودند ، ناگهان رنگ عوض کردند و درخواست کردند که : "از نقش نیروهای سرکوبگر و ژاندارم معاف شوند . " مفهوم تهدیدآمیز این هشدار هم برای جناب بارون و هم برای دیگران کاملا روشن بود . او در این خصوص چنین نوشت : "یک گله گفتار و شغال و گوسفند را نمی توان با نواختن ویولن رهبری کرد . تنها راه نجات در کاربرد فراگیر آهن گداخته نهفته است . . . " و در اینجا به اعتراف اندوهبارش می رسیم : " . . . این همان چیزی است که در اختیار نداریم و جایی هم نمی توانیم پیدایش کنیم . "

اگر به نقل شهادتهای مشابه پیرامون سایر سپاهها و لشکرها نمی پردازیم دلیلش آن است که سران آنها برخلاف بودبرگ تیزبین نبودند ، و یا دفتρχه خاطرات نداشتند ، و یا آنکه چنین دفترخههایی هنوز پیدا نشده اند . اما وجه تمایز سپاه مستقر در نزدیکی دوینسک از سپاههای دیگر ارتش پنجم - که به نوبه خود فقط اندکی از ارتشهای دیگر جلوتر بود - فقط در سبک گزنده فرماندهاش نهفته بود و بس .

کمیته سازشکار ارتش پنجم ، که از مدتها پیش در میان زمین و آسمان به سر می برد ، همچنان به وسیله تلگراف پتروگراد را تهدید می کرد که نظم را در پشت جبهه به زور سرنیزه اعاده خواهد کرد . بودبرگ در این باره می نویسد : "همه این حرفها فقط لاف و گزاف بود و طبل توخالی . " در حقیقت امر ، کمیته واپسین روزهای عمر خود را می گذراند . در روز بیست و سوم این کمیته در انتخابات جدید شکست خورد . رئیس کمیته جدید بلشویک دکتر اسکلیانسکی نام داشت . طولی نکشید که این سازماندهنده هوشمند و جوان استعداد خود را در ایجاد ارتش سرخ به نمایش گذاشت ، و بعدا هنگام قایقرانی در یکی از دریاچههای آمریکا به مرگی تصادفی جان سپرد .

معاون کمیسر حکومت در جبهه شمال در روز بیست و دوم اکتبر به وزیر جنگ گزارش داد که " نظریات بلشویکی به سرعت در حال باز کردن جای خود در ارتش هستند ، تودهها خواستار صلحند ، و حتی توپخانه که تا لحظه آخر مقاومت کرده است اینک " تحت تاثیر تبلیغات شکست طلبانه قرار گرفته . " این نشانه را نباید دستکم گرفت . سه روز پیش از قیام ، عامل مستقیم حکومت گزارش می دهد که : " حکومت موقت فاقد اقتدار شده است . "

ناگفته نماند که کمیته نظامی انقلابی در آن ایام هنوز از این اسناد اطلاع نداشت . اما همان اطلاعاتی که در دست داشت ، کاملا کافی بود . در روز بیست و سوم ، نمایندگان واحدهای مختلف جبهه از برابر شورای پتروگراد رژه رفتند و

خواستار صلح شدند ، و گفتند که در غیر این صورت به پشت جبهه خواهند رفت و "همه انگلهائی را که می‌خواهند ده سال دیگر به جنگ ادامه بدهند ، نابود خواهند کرد . " افراد جبهه به شورا گفتند : قدرت را تصرف کنید و آنگاه "سنگرها از شما حمایت خواهند کرد . "

در جبهه‌های دورافتاده و عقب‌افتاده ، از جمله جبهه جنوب و غرب و جبهه رومانی ، بلشویکها هنوز موجودات نادری بودند و از غریب به شمار می‌رفتند . اما حالت روحی سربازها در آنجا هم مثل جاهای دیگر بود . افسرها بوش تعریف می‌کند که چگونه در سپاه دوم گارد ، مستقر در ناحیه ژمینکا ، در میان ۶۰۰۰ سرباز فقط یک کمونیست جوان و دو هوادار وجود داشتند . این امر مانع از آن نشد که این سپاه در روزهای اکتبر به حمایت از قیام برخیزد . محافل حکومت تا آخرین دقایق امید خود را به قزاقها بسته بودند . اما آن دسته از سیاستمداران اردوی راست که کمتر از دیگران دچار نابینائی شده بودند ، می‌دانستند که در مورد قزاقها هم اوضاع بسیار خراب است . افسرهای قزاق تقریباً تا نفر آخر کورنیلوفیست بودند . قزاقهای عادی روز به روز به سمت چپ گرایش بیشتری پیدا می‌کردند . اعضای حکومت این نکته را نمی‌فهمیدند و گمان می‌کردند که سرسنگینی هنگامی قزاق با کاخ زمستانی ناشی از احساسات جریحه‌دار شده قزاقها پیرامون مسئله کالدین است . اما سرانجام برای مالیانتویچ وزیر دادگستری هم معلوم شد که "فقط افسرهای قزاق" از کالدین حمایت می‌کنند . قزاقهای عادی ، مثل سربازهای دیگر ، صرفاً یکی پس از دیگری بلشویک می‌شدند .

از جبهه‌های که در نخستین روزهای ماه مارس دست و پای واعظان لیبرال را بوسیده ، وزرای کادت را بر سر دست بلند کرده ، از نطقهای کرنسکی سرمست شده ، و باور کرده بود که بلشویکها جاسوس آلمانها هستند - از آن جبهه دیگر اثری باقی نمانده بود . گل و لای سنگرها ، که سربازها با چکمه‌های سوراخ سوراخشان دیگر از غوطه زدن در آنها امتناع می‌کردند ، این توهومات رنگین را در خود غرق کرده بود . بودبرگ درست در روز قیام پتروگراد چنین نوشت : "بزنگاه نزدیک است ، و درباره نتیجه‌اش اندک شکی نمی‌توان داشت . درجبهه ما یک واحد هم وجود ندارد . . . که در کنترل بلشویکها نباشد . "

فصل هفتم

فتح پایتخت

همه چیز دگرگون شده و با این حال همه چیز به شکل سابق باقی است. انقلاب کشور را به لرزه درآورده، شکاف را عمیقتر کرده، برخی را ترسانده و برخی دیگر را تلخکام کرده است، اما هنوز چیزی را محو و یا تبویض نکرده است. سن پترزبورگ سلطنتی بیشتر غرق در رختی خواب‌آلود به نظر می‌رسد تا مرده. انقلاب پرچمهای کوچک سرخرنکی در دستهای مجسمه‌های چدنی سلطنت نهاده است. شعارهای سرخ بر پارچه‌های طویل از فراز ساختمانهای حکومت آویزانند. اما انگار کاخها و وزارتخانه‌ها و ستادهای حیاتی مجزا از آن شعارهای سرخرنک دارند. به خصوص آنکه شعارها در زیر بارانهای پائیز به نحوی قابل‌حمل رنگ باخته‌اند. هر جا که امکان داشته است، عقابهای دوسری که جویدست امپراتوری را به چنگال گرفته‌اند، فروکشیده شده‌اند؛ اما در بیشتر موارد بردهای بر آنها ننگنده شده و با شایزده رنگ به رویشان کشیده شده است. بوکونی عقابها در کسین نشسته‌اند. تمامی روسیه کهن، با آرواره‌های به هم فشرده از خشم، در کسین نشسته است.

بکرهای کوچک افراد میلیشیا سرچهارراه‌ها آدمی را بیداد انقلابی می‌اندازند که "برعوبیهای" پیشین را، که چون مجسمه‌های جاندار در آنجا می‌ایستادند، به کار روند است. به علاوه اسک نزدیک بد دو ماه است که روسیه جمهوری نامیده شده است. خانواده‌زار در شهر نوبولسک به سر می‌برند. آری، کردباد فوریه آثار خود را بد جا نهاده است. اما ژنرالهای تزاری همچنان ژنرالند، ساتورها سایور باری می‌کنند، محرمان و مشاوران دستگاه سلطنت از شرافت خود دفاع نمی‌کنند. سلسله‌مراتب اشرافی هنوز رعایت می‌شوند. طوقها و یراقهای رنگین کلاهها سلسله‌مراتب اداری را به یاد می‌آورند؛ نکمه‌های زردرنگ عقابدار هنوز دانشجو را از دیگران متمایز می‌سازند. اما از همه اینها مهمتر آنکه: ملاکها هنوز ملاکند، پایانی برای جنگ دیده نمی‌شود، و دیپلماتهای دول متحد حسوراند روسیه رسمی را همچون عروسک با ریسمان می‌رقصانند.

همه چیز به شکل سابق باقی است و با این حال هیچ کس خویشتن را نمی‌سازد. محله‌های اشراف‌نشین احساس می‌کنند که به حیاط خلوت رانده

شده‌اند؛ محله‌های بورژوازی لیبرال به اشراف نزدیکتر شده‌اند. مردم روسیه که زمانی فقط افسانه میهن‌پرستانه‌ای به شمار می‌رفتند، اینک به واقعیتی موخس تبدیل شده‌اند. همه‌چیز در زیر پا به لرزه و تکان درآمده است. در میان محافل که تا چندی پیش خرافات دستگاه سلطنت را به ریشخند می‌گرفتند، صوفیگری با نیروئی شدیدتر رواج یافته است.

نزول خورها، وکلای دعاوی، و رقاصه‌ها به کسوف قریب‌الوقوع اخلاقیات عمومی نفرین می‌فرستند. روز به روز از مجلس موسسان سلب امید می‌شود. گورکی در روزنامه خود بشارت از سقوط قریب‌الوقوع فرهنگ می‌دهد. گریز از پتروگراد گرسنه دیوانه به ایالت‌های آرامتر و پرنعمت‌تر، که از روزهای ژوئیه به بعد رو به افزایش بوده است، اینک به فرار چارنعل تبدیل شده است. خانواده‌های محترمی که موفق به فرار از پایتخت نشده‌اند، بیهوده می‌کوشند تا خویشان را در پشت دیوارهای سنگی و سقف‌های آهنین از واقعیت جدا کنند. اما پژواک‌های توفان از چهار طرف به درون رخنه می‌کنند؛ از طریق بازار، همانجا که همه چیز روزبه‌روز گرانت‌تر می‌شود و چیزی گیر نمی‌آید؛ از طریق مطبوعات آبرومندی که همه به فریاد واحدی از نفرت و ترس تبدیل شده‌اند؛ از طریق خیابان‌های برآشفته‌ای که در آنها گاه به گاه در زیر پنجره‌ها غریو گلوله را می‌شنوی؛ و سرانجام از طریق در پشتی ساختمان، یعنی از طریق پیشخدمتهائی که دیگر فروتنانه از ارباب اطاعت نمی‌کنند. در اینجاست که پیکان انقلاب در حساسترین نقطه به‌هدف می‌نشیند. نافرمانی پرهیاهوی غلامان و کنیزکان ثبات رژیم خانواده را تماما برهم زده است.

با این حال، عادات روزمره زندگی با تمام قوا از خود دفاع می‌کنند. دانش‌آموزان هنوز همان کتابهای قدیمی را می‌خوانند، کارمندهای دولت به همان کاغذبازیهای بیهوده ادامه می‌دهند، شاعرها شعرهایی می‌سرایند که هیچ کس آنها را نمی‌خواند، دایمه‌ها هنوز درباره ایوان تزارویچ قصه می‌گویند. دخترهای تجار و اشراف، که از ایالات آمده‌اند، درس موسیقی می‌گیرند و یا به شکار شوهر مشغولند. توپ عنیقی که بر بالای دیوار قلعه پترویل جا دارد، هنوز فرارسیدن نیمروز را با غریو خود اعلام می‌کند. در تماشاخانه مارینسکی باله جدیدی بر صحنه آمده است، و می‌توان تصور کرد که ترشچنکو، وزیر امور خارجه، که در رقص‌شناسی زبردست‌تر است تا در دیپلماسی، هنوز فرصت آن را دارد که به تحسین پنجه‌های فولادین رقاصه‌ها بنشیند و بدین ترتیب ثبات رژیم را به نمایش بگذارد.

بقایای ضیافت پیشین هنوز به وفور یافت می‌شوند و همه‌جا می‌توان با اسکناسهای درشت این بقایا را به چنگ آورد. افسرهای گارد هنوز استادانه

مهمیز می‌زنند و به ماجراجویی می‌روند. در تالارهای خصوصی رستورانهای گرانقیمت، مهمانیهای مجلل هنوز برگزار می‌شوند. خاموشی چراغهای برق در نیمه‌شب مانع از رونق قمارخانه‌ها نیست؛ همانجا که شامپانی در نور شمع در تالاروست، آنجا که دزدهای نامدار جاسوسهای نامدارتر آلمانی را سرکیسه می‌کنند، آنجا که توطئه‌گران سلطنت طلب دست قاچاقچیان یهودی را می‌بینند، و همانجا که ارقام نجومی شرط‌بندیها هم دامنه فسق و فجور را نشان می‌دهند و هم میزان تورم را.

یعنی ممکن است در این میان تراموایی قراضه، کثیف، وارفته و انباشته از مسافر، پترزبورگ را در سكرات مرگ خود پشت سر گذارد و به محله‌های کارگری سرزنده و پرشور و آکنده از امیدی نو بشتابد؟ گنبد فیروزهای و زرین صومعه‌خانه اسمولنی نزدیک‌شدن ستاد قیام را از دوردست اعلام می‌کند. ستاد قیام بر کناره شهر قرار گرفته است، همانجا که خط تراموا به انتها می‌رسد و رودخانه نوا با پیچ تندى به سمت جنوب، مرکز شهر را از حومه جدا می‌کند. این ساختمان طویل خاکستری رنگ سه طبقه، که زمانی آموزشگاه دختران اشراف بوده است، اینک پایگاه شوراهاست. راهروهای دراز پرپژواکش را گوئی برای تدریس قواعد دورنمائی ساخته‌اند. در امتداد راهروها، بر در بسیاری از اتاقها لوحه‌های کوچک لعابی هنوز باقی‌اند: "اتاق آموزگاران" "کلاس سوم" "کلاس چهارم" "اتاق ناظران". اما در کنار لوحه‌های قدیم، یا روی آنها، اوراقی چسبانده شده‌اند که علامات مرموز انقلاب را نشان می‌دهند: تسی - ک، پ - س - ر، س - د منشویکها، س - د بلشویکها، س - ر چپ، "آنارشیست - کمونیست"، اتاق مراسلات تسی - ئی - ک، و غیره و غیره. جان رید تیزبین نوشته‌ای را بر دیوار می‌بیند: "رفقا، به خاطر سلامتی خود، نظافت را رعایت کنید." اما افسوس که هیچ کس، حتی طبیعت، نظافت را رعایت نمی‌کند. پتروگراد در این ماه اکتبر در زیر سقفی از باران به سر می‌برد. مدتهاست که خیابانها جارو نشده‌اند و همه سرتاسر کثیفند. در صحن اسمولنی آبچاله‌های بزرگ به چشم می‌خورند. چکمه سربازها گل و لای را به راهروها و تالارها می‌آورد. اما این روزها هیچ کس به پائین نظر نمی‌افکند. همه به پیش می‌نگرند.

اسمولنی هر روز قاطعانه‌تر و آمرانه‌تر از روز پیش فرمان می‌راند، چون همدلی پرشور توده‌ها به او تعالی می‌بخشد. اما در این نظام انقلابی، که در تمامیتش مقدر شده دگرگونی را تحقق ببخشد، رهبری مرکزی فقط حلقه‌های فوقانی نظام را در برمی‌گیرد. مهمترین جریانها در میان رده‌های پائین رخ می‌دهند، آن هم کم و بیش به میل خود. در این روزها و شبها، سازندگان اصلی تاریخ کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها هستند. اینک نیز مثل فوریه، ناحیه

وایبورگ کانون نیروهای اساسی انقلاب است. اما این کانون امروز صاحب چیزی است که در فوریه فاقدش بود - سازمانی نیرومند که موجودیتش علنا اعلام شده و از جانب همگان به رسمیت شناخته شده است. از خانه‌ها، نهارخوریهای کارخانه‌ها، باشگاه‌ها و سربازخانه‌ها همه ریسمانها به خانه شماره ۳۳ در بولوار سامسونفسکی منتهی می‌شوند، همانجا که کمیته ناحیه‌ای بلشویکها، شورای وایبورگ، و ستاد نظامی جا دارند. میلیشیای بخش در گارد سرخ ادغام شده است. بخش وایبورگ تماما در کنترل کارگران است. اگر حکومت به اسمولنی یورش ببرد، بخش وایبورگ به تنهایی می‌تواند مرکز دیگری ایجاد کرده تهاجم بعدی را تضمین کند.

بزنگاه دم به دم نزدیکتر می‌شد، اما محافل حاکم گمان می‌کردند، و یا تظاهر می‌کردند، که علتی برای تشویش و اضطراب در میان نیست. بنا به گفته سفیر روسیه در لندن، سفارت بریتانیا، که برای دنبال کردن دقیق حوادث پتروگراد دلایل خاصی برای خود داشت، پیرامون قیام قریب‌الوقوع اطلاعات موثقی دریافت کرده بود. اما ترشچنکو در برابر پرسشهای مضطربانه بوکانن، به هنگام صرف نهار دیپلماتیک همیشگی، با اطمینان خاطر دلگرم‌کننده‌ای پاسخ داده بود که: "چنین چیزی" ممکن نیست؛ حکومت افسارها را محکم در دست دارد. خلاصه آنکه سفارت روسیه در لندن از طریق مراسلات یک بنگاه خبری انگلیسی از وقوع انقلاب در پتروگراد باخبر شد.

در آن روزها، آوثرباخ معدن‌دار هنگام دیدار از پالچینسکی، وزیر کشور، پس از گفتگو پیرامون مباحث مهمتر، درباره "ابره‌ای تیره در افق سیاسی" هم سئوالاتی کرده بود. پاسخ اطمینان‌بخش جناب وزیر به آوثرباخ از این قرار بود: فقط و فقط توفان دیگری است به دنبال توفانهای قبلی؛ این توفان هم تمام می‌شود و آن وقت دوباره هوا صاف خواهد شد - "بی‌دغدغه بخوابید." پالچینسکی خود بیش از بازداشتش ناچار شد یکی دو شب را با چشمان باز به سر آورد.

کرنسکی هرچه با رودربایستی کمتری با رهبران سازشکاران رفتار می‌کرد، به همان نسبت مطمئن‌تر می‌شد که آن رهبران در لحظه خطر به موقع به کمکش خواهند شناخت. سازشکاران هرچه ضعیفتر می‌شدند، به همان نسبت لفاف ضخیمتری از توهم به دور خود می‌پیچیدند. منشویکها و سوسیال‌رولوسیونرها با مبادله کلمات دلگرم‌کننده مابین جایگاههای بلند خود در پتروگراد و سازمانهای عالی‌شان در ایالات، نوعی افکار عمومی قلابی برای خود ساخته بودند و بدین ترتیب عجز و زبونی خویش را پنهان می‌کردند. آنان بیش از آنکه دشمن خود را بفریبند، خویشتن را می‌فریفتند.

دستگاه بی‌تحرک و به درد نخور دولت، مرکب از سوسیالیستهای ماه مارس

و بوروکراتهای تزاری، تماما برای خودفریبی ساخته شده بود. سوسیالیستهای نیم بند ماه مارس از این می ترسیدند که مبادا در مقام دولتمرد در نظر بوروکراتها خام جلوه گر شوند. بوروکراتها از این واژه داشتند که مبادا به افکار و عقاید جدید بی احترامی کنند. بدین ترتیب شبکه‌ای از دروغهای رسمی ایجاد شد که در آن، ژنرالها و دادستانها و روزنامه نگاران و کمیسرها و آجودانها هرچه به مسندهای قدرت نزدیکتر بودند به همان نسبت بیشتر دروغ می گفتند. فرمانده، حوزه، نظامی پتروگراد گزارشهای تسلی بخش تهیه می کرد، چون کرنسکی، در برابر واقعیات تشویش آور، به چنین گزارشهایی نیاز مبرم داشت.

سنتهای قدرت دوگانه هم در همین جهت عمل می کردند. مگر نه آنکه فرمانهای جاری ستاد ارتش هنگامی که به تایید کمیته نظامی انقلابی می رسیدند، تلویحا مورد اطاعت قرار می گرفتند؟ جوخه‌های گشتی در سراسر شهر مثل معمول از نیروهای پادگان تشکیل می شدند - و باید اضافه کنیم که سربازها از مدت‌ها پیش با چنین شور و اشتیاقی انجام وظیفه نکرده بودند. ناراضی در میان توده‌ها؟ اما "برده‌های طاغی" همیشه ناراضی اند. فقط اوباش و اراذل پادگان و محله‌های کارگرنشین در بلوا و شورش شرکت خواهند کرد. ضدیت سربازها را با ستاد فرماندهی چه می گوئی؟ دایره، نظامی کمیته، اجرائی مرکزی طرفدار کرنسکی است. تمامی دموکراسی متشکل، به استثنای بلشویکها، از حکومت حمایت می کند. بدین ترتیب هاله گلگون مارس به بخاری تیره تبدیل شده و خصائص واقعی امور را پنهان کرده بود.

فقط پس از قطع رابطه اسمولنی با ستاد فرماندهی ارتش حکومت سعی کرد که در برابر اوضاع موضع جدیدتری اتخاذ کند. اعضای حکومت می گفتند که: البته هیچ‌گونه خطر فوری در میان نیست، اما این بار باید فرصت را مغتنم بشمریم و کلک بلشویکها را بکنیم. به علاوه، دول بورژوازی منفق از همه سو به کاخ زمستانی فشار می آوردند. در شب بیست و چهارم، حکومت دل به دریا زد و چنین قطعنامه‌ای صادر کرد: شروع اقدامات قانونی بر علیه کمیته نظامی انقلابی؛ تعطیل روزنامه‌های بلشویکی که دم از قیام می زنند؛ احضار واحدهای قابل اعتماد نظامی از حومه و از جبهه. طرح بازداشت اعضای کمیته نظامی انقلابی، هر چند علی‌الاصول به تصویب رسیده بود، اما در عمل به عهده تعویق نهاده شد. اعضای حکومت به این نتیجه رسیده بودند که برای چنین اقدام بزرگی، ابتدا لازم است حمایت پیش-پارلمان تضمین شود.

شایعه تصمیمات حکومت بلافاصله در سراسر شهر منتشر شد. سربازهای هنگ پاولوفسکی، یکی از قابل اعتمادترین واحدهای کمیته نظامی انقلابی، سرتاسر شب بیست و چهارم را در ساختمان اصلی ستاد در مجاورت کاخ زمستانی

کشیک دادند. در حضور آنان مکالماتی دربارهٔ احضار دانشجویان دانشکدهٔ افسری، دربارهٔ بلند کردن پلها، و دربارهٔ بازداشت افراد مختلف صورت گرفت. افراد هنگ پاولوفسکی آنچه را که شنیدند و به یاد آوردند فوراً به اسمولنی گزارش دادند. ساکنان کانون انقلاب گاهی اوقات نمی‌دانستند چگونه باید از اطلاعات این ادارهٔ خودانگیختهٔ ضداطلاعات استفاده کنند. اما این اطلاعات نقش بسیار ارزشمندی ایفاء کردند. کارگران و سربازان سراسر شهر از مقاصد دشمن آگاه شدند و عزمشان به مقاومت جزمتر شد.

در نخستین ساعات صبح، مقامات حکومت خود را برای شروع عملیات تهاجمی آماده ساختند. به مدارس نظامی پایتخت دستور داده شد که برای نبرد آماده شوند. به کشتی آورو، که خدمه‌اش هوادار بلشویکها بودند، امر شد که از کنارهٔ رودخانهٔ نوا به حرکت درآید و به مابقی ناوگان ملحق شود. واحدهای نظامی از نقاط مجاور به پایتخت فراخوانده شدند؛ یک گردان نیروی ضربتی از تزارسکوسلو، دانشجویان دانشکدهٔ افسری از اورانین‌بائوم، یک واحد توپخانه از پاولوفسک. از ستاد فرماندهی جبههٔ شمال درخواست شد که نیروهای قابل اعتماد خود را فوراً به پایتخت اعزام کند. به عنوان اقدامات و احتیاطهای فوری نظامی نیز این تدابیر به کار بسته شد: افزایش نگهبانهای کاخ زمستانی؛ بلند کردن پلها از روی رودخانهٔ نوا؛ تفتیش همهٔ اتوموبیلها به وسیلهٔ دانشجویهای دانشکدهٔ افسری؛ قطع خطوط تلفنی اسمولنی. مالیانویچ، وزیر دادگستری، بار دیگر دستور بازداشت بلشویکهای را صادر کرد که اخیراً با وجه‌الضمان از زندان آزاد شده و دوباره با فعالیتهای ضد دولتی خویش را بدنام کرده بودند. این ضربه عمده‌تر به سوی تروتسکی نشانه‌روی شده بود. دمدمی مزاجی زمان را از روی این نکته می‌توان دریافت که مالیانویچ - همچنانکه سلفش زارودنی - در محاکمهٔ اعضای شورای پترزبورگ در سال ۱۹۰۵ وظیفهٔ دفاع از تروتسکی را برعهده گرفته بود. در آن موقع هم مسئلهٔ بر سر رهبری شورا دور می‌زد. دادخواستها در هر دو مورد یکسان بودند، با این تفاوت که مدافعان پیشین چون به اتهام زنده تبدیل شدند، نکتهٔ کوچکی دربارهٔ آلمان را هم به دادخواست اضافه کردند.

ستاد فرماندهی ارتش در زمینهٔ تحریر اوراق و اسناد شروع به فعالیت تب‌آلودی کرد. سند نشت سند صادر می‌شد. هیچ قیامی مجاز نیست؛ افراد خاطی شدیداً مسئول خواهند بود؛ واحدهای پادگان بدون دستور ساد فرماندهی نباید از سربازخانه‌ها بیرون بیایند؛ "همهٔ کمیسرهاى شوراى پروکرا د باید از کار برکنار شوند"؛ فعالیتهای غیرقانونی آنان باید بررسی گردد "و احتمالاً در دادگاههای نظامی محاکمه شوند." در این فراسن هولناک معلوم شده بود که

چه کسی باید فرمانها را به مورد اجراء بگذارد و اجرای فرمانها چگونه باید صورت بگیرد. رئیس ستاد با تهدید به محاکمه منخلفان درخواست کرده بود که همه اتوموبیلها در اختیار ستاد فرماندهی ارتش قرار بگیرند. "البته ضمن جلوگیری از تصرفات غیرقانونی،" اما احدی به این درخواست پاسخ مثبت نداد.

کمیته اجرائی مرکز هم در صدور هشدارها و منهیات سخاوت به خرج می داد. و کمیته اجرائی دهقانان، دومای شهر، و کمیته های مرکزی منشویکها و سوسیال رولوسیونرها به دنبال کمیته اجرائی قدم برمی داشتند. همه این سازمانها از حیث منابع ادبی غنی بودند. در همه اعلامیه های که به دیوارها چسبانده می شدند، بلااستثناء سخن از مستی دیوانه، خطر برخوردهای خونین، و اجتناب ناپذیر بودن اقدامات ضدانقلاب در میان بود.

در ساعت پنج و نیم بامداد، یکی از کمیسرهای حکومت همراه با گروهی از دانشجویان دانشکده افسری به چاپخانه بلشویکها آمد و پس از مسدود کردن راههای خروجی به وسیله چند نگهبان، فرمان ستاد فرماندهی را دایر بر تعطیل فوری ارگان مرکزی و روزنامه سربازها به بلشویکها ارائه داد - چه می گوئی؟ ستاد فرماندهی؟ یعنی ستاد فرماندهی هنوز هم وجود دارد؟ بدون تایید کمیته نظامی انقلابی هیچ فرمانی در اینجا به رسمیت شناخته نمی شود. اما این پاسخ بیفایده بود. قالب حروفهای چیده شده درب و داغان شدند و ساختمان مهر و موم شد. حکومت به نخستین پیروزی خود دست یافته بود.

یک کارگر و یک دختر کارگر از چاپخانه بلشویکها نفرزنان به سوی اسمولنی دویدند و در آنجا پودویسکی و تروتسکی را پیدا کردند. اگر کمیته برای مقابله با دانشجویان واحدی از گارد در اختیار کارگران بگذارد، آنها روزنامه را منتشر می کنند. طولی نکشید که برای نخستین پاسخ به تهاجم حکومت راهی پیدا شد. بدین معنی که به هنگ لیتوفسکی دستور داده شد که به دفاع از مطبوعات کارگران بشتابد. پیکهای چاپخانه اصرار کردند که به گردان ششم مهندسی نیز دستور حرکت داده شود؛ اینان هم از همسایه های نزدیک بودند و هم از دوستان وفادار. بلافاصله به این دو نشانی تلفنگرام زده شد. افراد هنگ لیتوفسکی و واحد مهندسی بیدرنگ به چاپخانه شتافتند. مهر و موم ساختمان شکسته شد، قالبها بار دیگر ریخته شدند، و کار از سر گرفته شد. روزنامه ای که به وسیله حکومت تعطیل شده بود با چند ساعت تاخیر منتشر گردید، آن هم در سایه پشتیبانی نیروهای کمیته ای که خود تحت تعقیب قرار داشت. به این می گویند قیام. قیام چنین شروع شد.

در خلال این مدت کشتی آورو را از اسمولنی سؤال کرده بود که: به دریا برویم یا در نوا بمانیم؟ همان ملوانهایی که در ماه اوت در برابر کورنیلوف از

کاخ زمستانی محافظت کرده بودند، اینک مشتاقانه میل داشتند با کرنسکی تصفیه حساب کنند. کمیته فرمان حکومت را به موقع لغو کرد و فرمان شماره ۱۲۱۸ را برای خدمه آورو را صادر نمود: "در صورت حمله نیروهای ضدانقلاب به پادگان پتروگراد، کشتی آورو را باید در پناه یدک‌کشها، کشتیهای بخار و کرجیها از خود محافظت کند." کشتی آورو که فقط منتظر چنین فرمانی بود، آن را با کمال میل به مورد اجراء گذاشت.

این دو مقاومت که به پیشنهاد کارگران و ملوانان آغاز شد و در سایه همدلی پادگان با مصونیت کامل به اجراء درآمد، به رویدادهای سیاسی بسیار مهمی تبدیل شدند. واپسین بقایای پرستش قدرتهای رسمی همچون گرد و غبار از هم فروپاشید. یکی از قیام‌کنندگان می‌گوید: "بلافاصله معلوم شد که کار تمام است!" اگر هم کار تمام نشده بود دستکم بسیار ساده‌تر از آنچه تا دیروز گمان می‌رفت از آب درآمد بود.

کوشش در تعطیل روزنامه‌ها، صدور قطعنامه برای محاکمه کمیته نظامی انقلابی، دستور برکناری کمیسرها، قطع تلفنهای اسمولنی - این سقلمه‌های ناچیز کافی بود تا حکومت به جرم تدارک یک کودتای ضدانقلابی محکوم شود. گرچه قیام فقط در صورت تهاجمی بودن می‌تواند پیروز شود، اما هرچه تدافعی‌تر به نظر آید به همان نسبت به نحو بهتری گسترش می‌یابد. تکهای مهر و موم رسمی بر در چاپخانه بلشویکها - چنین چیزی به عنوان یک اقدام نظامی سخت بيمقدار است. اما برای شروع نبرد چه علامتی مناسبتر؟! طی یک رشته تلفنگرام خمر حادثه به اطلاع همه بخشها و همه واحدهای پادگان رسانده شد: "دشمنان مردم در خلال شب دست به تهاجم زدند. کمیته نظامی انقلابی امر مقاومت در برابر حمله توطئه‌گران را رهبری می‌کند." توطئه‌گران همان نهادهای حکومت رسمی بودند. این اصطلاح از قلم توطئه‌گران انقلابی مایه شگفتی بود، اما کاملاً با موقعیت و با احساسات توده‌ها جور درمی‌آمد. حکومت، بیرون رانده شده از تمام مواضع خرد، مجبور به شروع دفاعی دیرهنگام، ناتوان از بسیج نیروهای لازم، و حتی ناتوان از کشف موجودیت یا عدم موجودیت نیروهای لازم - باری حکومت در چنین شرایطی دست به عملیات پراکنده، نسنجیده، و ناهماهنگی زده بود که در چشم توده‌ها ناگزیر چون سوءقصدی پلید می‌نمود. تلفنگرامهای کمیته چنین فرمان می‌دادند: "هنگ را برای نبرد آماده کنید و منتظر دستورات بعدی باشید." این صدای قدرت مطلق بود. کمیسرهای کمیته، که خود تحت تعقیب قرار داشتند، با اطمینان خاطری دوچندان هرکه را که برکناری‌اش را لازم می‌دیدند کماکان از کار برکنار می‌کردند.

کشتی آورو در رودخانه نوا نه تنها واحد رزمنده ارزشمندی در خدمت

قیام محسوب می‌شد بلکه ایستگاه رادیویی حاضر و آماده‌ای نیز به شمار می‌رفت . چه امتیاز گرانقدری ! ملوان کورکوف به یاد آورده است که : "تروتسکی به ما پیغام داد که اعلام کنیم . . . ضدانقلاب دست به تهاجم زده است . " در اینجا نیز در پس این جمله ، تدافعی دعوت از تمام کشور به قیام نهفته بود . از بیسیم آورورا به پادگانهای که وظیفه ، حفاظت از راههای منتهی به پتروگراد را برعهده داشتند دستور داده شد که واحدهای ضدانقلاب را از حرکت باز دارند و در صورت کافی نبودن هشدار ، به زور متوسل شوند . همه سازمانهای انقلابی موظف شدند که "بیوقفه به مراقبت بنشینند و کلیه اطلاعات ممکن را پیرامون نقشه‌ها و فعالیت‌های توطئه‌گران جمع‌آوری کنند . " همان طور که می‌بینید ، کمیته نظامی انقلابی هم در صدور اعلامیه کوتاهی نمی‌ورزید . منتها در اعلامیه‌های کمیته ، حرف از عمل جدا نبود ، بلکه خود تفسیری بود بر عمل .

کمیته نظامی انقلابی با اندکی تاخیر اقدام به تقویت شبکه دفاعی اسمولنی کرد . جان رید هنگام ترک ساختمان اسمولنی در ساعت سه بامداد روز بیست و چهارم ، متوجه شده بود که چند مسلسل در کنار درهای ورودی کار گذاشته شده‌اند و دسته‌های نیرومند گشتی در اطراف درهای ورودی و چهارراههای مجاور به نهبانی مشغولند . این گشتیها روز پیش به وسیله یکی از گروهانهای هنگ لیتوفسکی و یک گروهان مسلسلدار با بیست و چهار مسلسل تقویت شده بودند . در طی روز تعداد نگهبانها دم به دم افزایش یافت . شلیاپنیکوف می‌نویسد : "در حول و حوش اسمولنی تصویر آشنائی دیدم که مرا به یاد نخستین روزهای انقلاب فوریه در اطراف کاخ تورید انداخت . " همان توده عظیم سربازان و کارگران و انواع مختلف اسلحه . تل بزرگی از هیزم ، که بهترین حفاظ در برابر گلوله است ، در صحن اسمولنی انبار شده بود . بارکشهای موتوری خوار و بار و مهمات می‌آوردند . راسکولنیکوف می‌گوید : "تمام اسمولنی به یک اردوی مسلح تبدیل شده بود . در جلو ستونها توپ کار گذاشته بودند . در کنار توپها هم مسلسل . . . تقریبا روی همه پله‌ها توپهای سبکی که مثل اسباب‌بازی است به چشم می‌خورد . و در همه راهروها . . . صدای گامهای سریع ، پرهیا هو ، و شادمان کارگرها و سرباز و ملوانها و تهییج‌گران را می‌شنیدی . " سوخانوف ضمن متهم کردن سازماندهندگان قیام - اتهامی که بی‌اساس هم نیست - به عدم توجه کافی به احتیاطهای نظامی ، می‌نویسد : "فقط در بعدازظهر و عصر روز بیست و چهارم به منظور دفاع از ستاد فرماندهی قیام شروع به آوردن واحدهای مسلحی از گارد سرخ و سربازان کردند . . . در غروب روز بیست و چهارم شبکه دفاعی اسمولنی رفته‌رفته شکل جدی به خود گرفت . "

این موضوع خالی از اهمیت نیست . همه سران سازمانهای انقلابی بعد

سرکردگی بلشویکها در اسمولنی جمع شده بودند، حال آنکه کمیته سازشکار اجرائی از اسمولنی به ستاد اعضای حکومت گریخته بود. در آن روز جلسه بسیار مهم کمیته مرکزی بلشویکها، برای اتخاذ تصمیم نهائی پیش از وارد ساختن ضربه، در اسمولنی برگزار شدند. در آن جلسه یازده تن حضور داشتند. لنین هنوز از مخفیگاه خود واقع در بخش وایبورگ به اسمولنی نیامده بود. زینوویف هم غایب بود. بنا به گفته افراطی ژرژینسکی، زینوویف "خود را قایم کرده و در کارهای حزب شرکت نمی‌جست." از سوی دیگر، کامنف با آنکه عقاید یکسانی با زینوویف داشت، در ستاد قیام شدیداً فعالیت می‌کرد. استالین در آن جلسه حضور نداشت. به‌طور کلی استالین کمتر در اسمولنی حاضر می‌شد و بیشتر اوقات خود را در دفتر ارکان مرکزی می‌گذراند. این جلسه نیز برطبق معمول به ریاست سوردلوف برگزار شد. صورت جلسه‌های رسمی آن اجلاس ناچیزند، اما همه نکات اساسی را بازگو می‌کنند. همین صورت‌جلسه‌ها برای تشریح خصوصیات سران انقلاب، و توزیع وظایف مابین آنان، تماماً بی‌نظیرند.

مسئله بر سر تصرف پتروگراد در ظرف بیست و چهار ساعت آینده دور می‌زد. این کار مستلزم تصرف سازمانهای سیاسی و فنی‌ای بود که هنوز در دست حکومت قرار داشتند. کنگره شوراها باید تحت قدرت شورائی اجلاس کند. اقدامات عملی یورش شبانه به وسیله کمیته نظامی انقلابی و سازمان نظامی بلشویکها یا طرح‌ریزی شده بودند و یا در دست بررسی قرار داشتند. کمیته مرکزی باید نکات نهائی را مشخص می‌کرد.

پیش از هرچیز پیشنهاد کامنف به تصویب رسید: "امروز هیچ یک از اعضای کمیته مرکزی بدون صدور قطعنامه‌ای ویژه حق ندارند اسمولنی را ترک کنند." علاوه بر این تصمیم گرفته شد که اعضای کمیته پتروگراد حزب نیز در اسمولنی بر سر کار حاضر باشند. در صورت جلسه‌ها آمده است که: "تروتسکی پیشنهاد می‌کند که دو تن از اعضای کمیته مرکزی به منظور برقراری تماس با کارگران پست و تلگراف و کارگران راه‌آهن در اختیار کمیته نظامی انقلابی نهاده شوند؛ عضو سومی هم برای مراقبت از اعمال حکومت موقت در نظر گرفته شود." قرار بر این شد که ژرژینسکی به نزد کارگران پست و تلگراف، و بوبنوف به نزد کارگران راه‌آهن فرستاده شوند. در بدو امر، یقیناً به پیشنهاد سوردلوف، بنا شد که وظیفه مراقبت از اعمال حکومت موقت بر عهده پودویسکی نهاده شود. در صورت جلسه آمده است که: "به پودویسکی اعتراض شد؛ سوردلوف به این کار منصوب گردید." میلیونین، که اقتصاددان شمرده می‌شد، مامور به تامین مواد غذایی برای دوره قیام شد. کار مذاکره با سوسیال‌رولوسیونرهای چپ به کامنف محول شد، چون او به عنوان یک شخصیت زبردست - هرچند با مدارا - پارلمانی

شهرت داشت. ناکفند نماند که کامنف فقط با معارهای بلشویکی "با مدارا" محسوب می‌شد. برطبق مندرجات صورت‌جلسه: "تروتسکی بیسناد می‌کند که یک ستاد ذخیره در قلعه بطرویل برپا شود و یکی از اعضای کمیته مرکزی به این منظور به آن محل اعزام گردد." قرار بر این شد که: "لاشویج و بلاگویراوف به مراقبتهای کلی بپردازند؛ و سوردلوف دائما با قلعه در تماس باشد." و نیز: "مجوز ورود به قلعه در اختیار همه اعضای کمیته مرکزی گذاشته شود."

در راستای فعالیتهای حزبی همه ریسمانها در دستهای سوردلوف قرار داشتند، چون هیچ کس مثل او کادرهای حزب را نمی‌شناخت. او اسمولنی را با تشکیلات حزب در تماس نگاه می‌داشت، کارگران لازم را در اختیار کمیته نظامی انقلابی می‌نهاد، و در همه لحظات حساس برای مشاوره به کمیته خوانده می‌شد. چون کمیته اعضای متعدد و تاحدی نیز متغیری را دربرمی‌گرفت، اقدامات بسیار محرمانه یا از طریق سران سازمان نظامی بلشویکها به اجراء درمی‌آمدند و یا از طریق سوردلوف، که او "دبیر کل" غیررسمی اما بسیار حقیقی قیام اکتبر بود.

نمایندگان بلشویک که آن روزها برای شرکت در کنگره شوراها از راه می‌رسیدند ابتدا به چنگ سوردلوف می‌افتادند و سوردلوف یک ساعت هم آنان را بیجهت بیکار نمی‌گذاشت. در روز بیست و چهارم دو بیست یا سیصد نماینده ایالتی در پتروگراد حضور داشتند و بیشتر آنان به نحوی از انحاء به درون مکانیسم قیام کشانده شده بودند. در ساعت دو بعد از ظهر این نمایندگان در اسمولنی گردآمدند تا گزارش کمیته مرکزی حزب را بشنوند. در میان آنها هم افراد دودلی یافت می‌شدند که مثل زینوویف و کامنف سیاست انتظار را ترجیح می‌دهند؛ برخی از ایشان هم تازه‌وارد بودند و چنان که باید قابل‌اعتماد محسوب نمی‌شدند. در برابر این گروه به هیچ عنوان نمی‌شد از تمامی نقشه قیام سخن گفت. در جلسات بزرگ هر حرفی که زده می‌شود ناگزیر به خارج درز می‌کند. هنوز امکان نداشت بتوان بدون ایجاد آشفتگی در ذهن برخی از واحدهای پادگان، پوشش تدافعی حمله را به دور افکند. اما لازم بود به نمایندگان فهمانده شود که مبارزهای سرنوشت‌ساز آغاز شده و برعهده کنگره است که مبارزه را به اوج اعتلاء برساند.

تروتسکی با اشاره به آخرین مقاله‌های لنین نشان داد که اگر روابط عینی قیام را ممکن و اجتناب‌ناپذیر بسازند، "توطئه با اصول مارکسیسم متناقض نیست." "موانعی بیرونی که بر سر راه کسب قدرت وجود دارند باید با وارد آوردن ضربه از میان برداشته شوند..." با این حال، سیاست کمیته نظامی انقلابی تاکنون از حد یک سیاست تدافعی فراتر نرفته است. بدیهی است که این

سیاست تدافعی را باید به مفهوم وسیع آن در نظر گرفت. تضمین انتشار مطبوعات بلشویک به کمک نیروهای مسلح، و یا نگاهداری آورورا در آبهای نوا - "رفقا آیا این تدافع نیست؟ - البته که تدافع است!" اگر حکومت قصد بازداشت ما را داشته باشد، ما برای مقابله با چنین رویدادی بر پشتبام اسمولنی مسلسل داریم. "رفقا این هم تدبیر تدافعی دیگری است." یکی از نمایندگان کتبا سؤال کرد که: راجع به حکومت موقت چه می‌گوئید؟ اگر کرنسکی از تسلیم به کنگره شوراها امتناع ورزید، چه می‌شود؟ سخنان پاسخ داد: اگر کرنسکی از تسلیم به کنگره شوراها امتناع بورزد، آنگاه مقاومت حکومت "نه یک مسئله سیاسی که یک مسئله پلیسی" پدید خواهد آورد. این اساسا درست همان چیزی است که رخ داد.

در این لحظه تروتسکی به بیرون فراخوانده شد تا با هیئتی که از دومای شهر آمده بود به مشورت بپردازد. درست است که اوضاع در پایتخت هنوز آرام بود، اما شایعات هشداردهنده‌ای در افواه می‌گشت. شهردار سؤال کرد که: آیا شورا در صدد قیام است، پس حفظ نظم در شهر برعهده کیست؟ و اگر دوما انقلاب را به رسمیت نشناسد، چه بر سرش خواهد آمد؟ این آقایان محترم می‌خواستند زیاده از حد بدانند. پاسخ چنین بود: مسئله قدرت باید به وسیله کنگره شوراها حل و فصل شود. اینکه این امر به مبارزه مسلحانه منجر خواهد شد یا خیر "بیش از آنکه به شوراها وابسته باشد، وابسته به کسانی است که در ضدیت با خواست یکپارچه مردم، قدرت دولت را در دست خود نگاه‌داشته‌اند." اگر کنگره قدرت را نپذیرد، شورای پتروگراد مطیع خواهد بود. اما بدیهی است که حکومت خود به دنبال معارضه است. برای بازداشت کمیته نظامی انقلابی دستور صادر شده است. کارگران و سربازان فقط با مقاومتی بیرحمانه می‌توانند پاسخ چنین عملی را بدهند. درباره چپاولگری و اعمال خست‌آمیر جانان چه می‌گوئید؟ در دستور کمیته، که همین امروز صادر شده، تصریح شده است که: "اگر عناصر جنایتکار بخواهند اغتشاش، چپاولگری، چافوکشی، و با نیراندازی در خیابانهای پتروگراد راه بیندازند، صفحه زمین از لوث وجود این جانان پاک خواهد شد." و اما راجع به دومای شهر، در صورت بروز معارضه می‌توان از روشهای پارلمانی استفاده کرد - انحلال و انتخابات جدید. هیئت نمایندگی دوما ناراضی مراجعت کرد. اما واقعا آن هیئت چه انتظار دیگری می‌توانست داشته باشد؟

دیدار رسمی "ریش‌سفیدان شهر" از اردوی طاغیان فقط برهان روشنی بر عجز گروههای حاکم بود و بس. تروتسکی پس از بازگشت به نزد نمایندگان بلشویک، چنین ادامه داد: "رفقا، به یاد داشته باشید که چند هفته پیش،

وقتی به اکثریت رسیدیم ، فقط یک نام تجارتي بودیم — نه از خود مطبوعاتی داشتیم ، نه خزانه‌ای ، و نه اداره‌ای — و حال دوماي شهر به نژد کمیته‌ بازداشت‌شده نظامی انقلابی نماینده می‌فرستد " تا درباره سرنوشت شهر و دولت کسب اطلاع کند .

قلعه پطروپل که فتح سیاسی‌اش همین دیروز انجام گرفت ، امروز کاملاً در تصرف کمیته نظامی انقلابی است . مسلسلدارهای قلعه ، یعنی انقلابی‌ترین واحد قلعه ، خود را برای نبرد آماده می‌کنند . همه با تمام وجود سرگرم پاک کردن مسلسل‌های کولت هستند — از این مسلسلها هشتاد قبضه در دست است . برای حفاظت از کناره رودخانه و پل ترویتسکی چند مسلسل روی دیوار قلعه نصب شده‌اند . نگهبانهای درهای ورودی تقویت شده‌اند . واحدهای گشتی به بخشهای مجاور اعزام گردیده‌اند . اما در گرماگرم این ساعات صبح ناگهان معلوم می‌شود که در داخل خود قلعه وضع چنان که باید مطمئن نیست . علت این بی‌اطمینانی گردان دوچرخه‌سوار است . افراد دوچرخه‌سوار که مانند سواره‌نظام یا از میان کشاورزان مرفه‌الحال و ثروتمند و یا از بین قشرهای متوسط‌الحال شهرنشین انتخاب می‌شدند ، یکی از محافظه‌کارترین بخشهای ارتش را تشکیل می‌دادند . موضوع جالبی است برای روانشناسهای ایدئالیست : به محض آنکه مردی خود را ، در تمایز از دیگران ، سوار بر دو چرخ و یک زنجیر بیابد دستکم در کشور فقیری چون روسیه — خودبینی او مثل طایرهایش متورم می‌شود . در آمریکا برای ایجاد همین تاثیراتوموبیل لازم است .

هنگامی که گردان دوچرخه‌سوار را برای سرکوب جنبش ژوئیه از جبهه به پایتخت آوردند ، افراد این گردان با جان و دل به کاخ کشینسکایا یورش بردند ، و بعداً نیز به عنوان قابل‌اعتمادترین واحد موجود در قلعه پطروپل مستقر شدند . در این میان معلوم شد که در جلسه دیروز ، که سرنوشت قلعه را تعیین کرد ، دوچرخه‌سوارها حضور نداشته‌اند . انضباط قدیم هنوز چنان بر این گردان حاکم بود که افسرها موفق شده بودند مانع از رفتن سربازها به صحن قلعه شوند . فرمانده قلعه با اتکاء بر دوچرخه‌سوارها گردن‌افرازی می‌کرد ، دائماً به وسیله تلفن با ستاد کرنسکی تماس می‌گرفت ، و حتی لاف می‌زد که هرآینه کمیسر بلشویک قلعه را دستگیر خواهد کرد . اوضاع را حتی یک دقیقه دیگر هم نباید در این حال مبهم رها کرد . بلاگونراوف به دستور اسمولنی با دشمن مصاف می‌دهد : جناب‌سرهنگ در خانه‌سازمانی خود تحت‌نظر گرفته می‌شود ، تلفنهای افسرها را از آپارتمانهایشان بیرون می‌آورند . ستاد حکومت هیجانزده به قلعه تلفن می‌زند تا دریابد که چرا جناب فرمانده خاموش است ، و کلاً در قلعه چه خبر است . بلاگونراوف محترمانه از پشت تلفن گزارش می‌دهد که قلعه از این پس

فقط از دستورهای کمیته نظامی انقلابی پیروی می‌کند، و حکومت مکلف است که در آتیه با این کمیته در تماس باشد.

همه نیروهای پادگان قلعه بازداشت فرمانده را با رضایت کامل پذیرفتند، اما دوچرخه‌سوارها کجدار و مریز رفتار می‌کردند. در پشت سکوت اخم‌آلودشان چه نهفته بود: خصومتی پنهان یا واپسین دودلیها؟ بلاگونراوف می‌نویسد: "تصمیم گرفتیم که برای دوچرخه‌سوارها جلسه ویژه‌ای ترتیب دهیم و بهترین نیروهای تهییج‌گر خود را به این جلسه دعوت کنیم، مخصوصاً تروتسکی را، چون او اقدار و نفوذ عظیمی روی توده‌های سرباز داشت." در ساعت چهار بعد از ظهر همه افراد گردان در ساختمان سیرک مدرن که در مجاورت قلعه قرار داشت، جمع شدند. ابتدا پورادلوف، افسر سررشته‌داری، که سوسیال‌رولوسیونر محسوب می‌شد، به عنوان مدافع حکومت شروع به سخنرانی کرد. اعتراضهای او چنان محتاطانه بودند که دوپهلو به نظر می‌رسید؛ از این رو حمله نماینده کمیته بسی کوبنده‌تر بود. این نبرد لفظی تکمیلی برای فتح قلعه پتروپل همان گونه به پایان رسید که انتظار می‌رفت: به جز سی نفر همه افراد گردان از قطعنامه تروتسکی حمایت کردند. یک معارضة بالقوه خونین دیگر پیش از آغاز درگیری و بدون خونریزی حل و فصل شده بود. چنین بود قیام اکتبر. و چنین بود سبک این قیام.

اینک می‌توانستی با اطمینانی آمیخته به آرامش برقلعه متکی باشی. بدون آنکه مزاحمتی پیش بیاید، سلاحهای زرادخانه به متقاضیان تحویل داده می‌شدند. در اسمولنی، در اتاق کمیته‌های کارخانه و کارگاه، فرستادگان کارخانه‌ها برای دریافت برگ حواله تفنگ صف کشیده بودند. در طی سالهای جنگ، پایتخت صفهای بسیاری به خود دیده بود - اینک صف تفنگ را هم برای نخستین بار به خود می‌دید. از همه بخشهای شهر کامیون پشت کامیون به زرادخانه می‌رفت. اسکورنیکوی کارگر می‌نویسد: "قلعه پتروپل را به دشواری بازمی‌شناختی، سکوت مشهور قلعه درهم شکسته شده و به جایش غرش اتوموبیلها، فریادها، و جیر و جیر گاریها را می‌شنیدی. به ویژه در انبارها هیاهوی غریبی به پا شده بود... پیشاپیش ما نخستین زندانیها، یعنی افسرها و دانشجوهای نظامی، به زندان برده می‌شدند."

آن گردهمایی در سیرک مدرن نتیجه دیگری هم دربرداشت. دوچرخه‌سوارها، که از ماه ژوئیه به بعد وظیفه محافظت از کاخ زمستانی را بر عهده داشتند، از این کار سربرنافتند و اعلام کردند که دیگر از حکومت محافظت نخواهند کرد. ضربه سنگینی بود. به ناچار جای خالی دوچرخه‌سوارها را با دانشجویان نظامی پر کردند. تکیه‌گاههای نظامی حکومت دم‌به‌دم به دانشکده‌های

افسری منحصر می‌شد - این پدیده نه تنها تکیه‌گاه‌های حکومت را شدیداً باریک می‌کرد، بلکه ترکیب اجتماعی این تکیه‌گاهها را هم آشکار می‌ساخت.

کارگران باراندازهای بوتیلوف - و نه فقط آنان - مصرأ به اسمولنی فشار می‌آوردند که دانشجویهای نظامی را خلع سلاح کند. اگر این اقدام با تدارکات دقیق، و با همکاری واحدهای غیررزمی دانشکده‌های افسری، در شب بیست و پنجم به عمل آمده بود، تسخیر کاخ زمستانی با هیچ مشکلی رو به رو نمی‌شد. اگر دانشجویها حتی در شب بیست و ششم، یعنی پس از تسخیر کاخ زمستانی، خلع سلاح شده بودند، در روز بیست و نهم اکتبر ضدقیام به وجود نمی‌آمد. اما رهبران هنوز از بسیاری جهات "بزرگواری" به خرج می‌دادند - ناگفته نماند که این بزرگواری در حقیقت امر فقط ناشی از اعتماد به نفس و خوشبینی بیش از حد بود و بس - و گاهی اوقات چنان که باید و شاید به صدای هوشیار رده‌های فرودست گوش فرامی‌دادند. در این زمینه هم فقدان لنین احساس می‌شد. توده‌ها ناچار می‌شدند این سهل‌انگاریها و خطاها را تصحیح کنند، آن‌هم با تلفات غیرضروری در هر دو طرف. در مبارزات جدی بزرگواری بیموقع فجیعترین بیرحمی ممکن است.

در جلسه بعد از ظهر پیش - پارلمان، کرنسکی آواز قو می‌خواند. او می‌گوید که در روزهای اخیر مردم روسیه، و مخصوصاً مردم پایتخت، دائماً در حال وحشت بوده‌اند. "روزی نیست که در روزنامه‌های بلشویک مردم دعوت به قیام نشوند." سخنران مقاله‌های خائن معروف و تحت تعقیب، ولادیمیر اولیانوف لنین را نقل می‌کند. این نقل قولها همه درخشانند و بیچون و چرا ثابت می‌کنند که فرد فوق‌الذکر در صدد تحریک مردم به قیام است. آن‌هم در چه وقت؟ درست در لحظهای که حکومت به بررسی مسئله انتقال اراضی به کمیته‌های دهقانی پرداخته است، و در فکر خاتمه دادن به جنگ است. مقامات حکومت تاکنون برای سرکوب توطئه‌گران شتابی به خرج نداده‌اند چون میل دارند به آنها فرصت بدهند که خطاهای خود را اصلاح کنند. از قسمتی که میلی‌یوکوف رهبری‌اش می‌کند فریاد می‌زنند: "اشکال کار هم همین جاست!" اما کرنسکی از جا در نمی‌رود. او می‌گوید: "من به طور کلی ترجیح می‌دهم که حکومت کندتر و به این دلیل صحیح‌تر عمل کند، و در لحظه لازم قاطعتر باشد." این کلمات از آن دهان طنین غربی دارند! به هر تقدیر: "رورهای تساهل و چشم‌پوشی دیگر به سر آمده‌اند"; بلشویکها توبه نکرده‌اند سهل است، دو کروهان هم بیرون آورده‌اند و خودسرانه مشغول توزیع اسلحه و فشنگ هستند. این بار حکومت مصمم است که به قانون‌شکنی عوام‌الناس خاتمه بدهد. "من کلانم را تعمداً انتخاب می‌کنم: عوام‌الناس." جناح راست با هلهله‌های شدید از این اهانت

به مردم استقبال می‌کند. کرنسکی می‌گوید که دستور بازداشت‌های لازم را صادر کرده است. "به نطق‌های رئیس شورا، یعنی برونشتاین - تروتسکی، باید توجه خاصی کرد." و بدانید که نیروهای حکومت از حد کافی هم بیشترند؛ در تلگرافهایی که پشت سر هم از جبهه می‌رسند، اقدامات قاطع برعلیه بلشویکها درخواست می‌شود. در این لحظه کونووالوف رونوشت تلفنگرامی را که کمیته نظامی انقلابی به نیروهای پادگان مخابره کرده‌است، به دست سخنان می‌دهد. در این تلفنگرام به نیروها دستور داده شده که "هنگ را برای نبرد آماده سازند و منتظر دستورات بعدی باشند." کرنسکی پس از خواندن این سند کرنسکی با آب و تاب تمام نتیجه می‌گیرد که: "در زبان حقوق و قضا نام این کار شورش است." میلی‌یوکوف شهادت می‌دهد که: "کرنسکی این کلمات را به لحن خودپسندانه حقوقدانی ادا کرد که سرانجام موفق به یافتن مدرکی برعلیه مخالف خود شده‌است." کرنسکی ادامه می‌دهد که: "گروهها و احزابی که جرئت کرده‌اند به روی دولت دست بلند کنند، مستحق انهدام فوری، قاطع، و دائمند." تمامی تالار، به استثنای چپ‌های افراطی، علنا به کف زدن پرداختند. کرنسکی در پایان نطق خود درخواست کرد که: همین امروز، در همین جلسه، به این سؤال پاسخ داده شود: "آیا حکومت در اجرای وظایف خود می‌تواند به حمایت این مجلس عالی متکی باشد؟" آنگاه کرنسکی بی‌آنکه منتظر نتیجه رای‌گیری بشود، به سناد فرماندهی مراجعت کرد - در حالی که به گفته خودش مطمئن بود که نتیجه لازم را ظرف یک ساعت دریافت خواهد کرد. هنوز معلوم نشده‌است که کرنسکی به چه مناسبت به تصمیم پیش - پارلمان نیاز داشت.

با این حال، نتیجه طور دیگری از آب درآمد. از ساعت دو تا شش بعد از ظهر کاخ مارینسکی با کنفرانسهای گروهی و درون گروهی کوشید تا به فرمول نجات دست بیابد. کنفرانس‌دهندگان نمی‌دانستند که سرگرم پیدا کردن فرمولی برای تشییع جنازه خود هستند. هیچ یک از گروههای سازشکار جرئت نکرد خود و حکومت را یک تن واحد بداند. دان فریاد کشید: "ما منشویکها آماده‌ایم که تا آخرین قطره خون خود از حکومت دفاع کنیم؛ اما حکومت هم باید به دموکراسی امکان اتحاد برگرد خود را بدهد." در حوالی غروب، جناح چپ پیش - پارلمان، که از شدت جستجوی راه حل از پا درآمده بود، بر سر فرمولی که دان از مارتوف به وام گرفته بود، اتفاق نظر پیدا کرد. این فرمول مسئولیت قیام را نه فقط به گردن بلشویکها که به گردن حکومت هم می‌انداخت. خواسته‌های این فرمول عبارت بودند از: انتقال فوری اراضی به کمیته‌های زمین، تماس با دول متفق به منظور برگزاری مذاکرات صلح، و الخ. بدین سان پیامبران میانه‌روی در واپسین لحظه کوشیدند تا شعارهایی را به عاریه بگیرند که تا همین دیروز آنها را به عنوان

عوام‌فریبی و ماجراجویی تخطئه کرده بودند. کادتها و قزاقها - یعنی همان دو گروهی که در اولین فرصت قصد سرنگونی کرنسکی را داشتند - پشتیبانی بی‌قید و شرط خود را از حکومت اعلام کردند. اما اینان در اقلیت قرار داشتند. حمایت پیش - پارلمان نمی‌توانست چیز زیادی به حکومت بیفزاید، اما حق با میلی‌یوکوف است: این عدم حمایت آخرین بقایای اقتدار حکومت را محو و نابود کرد. مگر نه آنکه حکومت همین چند هفته پیش ترکیب پیش - پارلمان را خود تعیین کرده بود؟

در همان حال که ساکنان کاخ مارینسکی به دنبال فرمول نجات می‌گشتند، شورای پتروگراد به قصد کسب اطلاعات در اسمولنی اجلاس کرد. سخنگوی جلسه لازم دانست به شورا یادآوری کند که کمیته نظامی انقلابی "نه به عنوان ابزار قیام، بلکه براساس تدافع انقلابی" به وجود آمده بود. کمیته به کرنسکی اجازه انتقال نیروهای انقلابی را از پتروگراد به کرنسکی نداده و مطبوعات کارگری را در کنف حمایت خود گرفته بود. "آیا این قیام است؟" آورو را همان جایی ایستاده‌است که دیشب ایستاده‌بود. "آیا این قیام است؟" ما امروز نیمه‌حکومتی داریم که مردم به آن اعتقاد ندارند، و خودش هم به خود اعتقاد ندارد، چون از درون مرده است. این نیمه‌حکومت منتظر ضربه جاروی تاریخ است تا به کنار رفته شود و جا را برای حکومت راستین خلق انقلابی باز کند. کنگره شوراها فردا افتتاح خواهد شد. افراد پادگان و کارگران موظفند که همه نیروهای خود را در اختیار کنگره بگذارند. "با این حال اگر حکومت بکوشد از این بیست و چهار ساعت آخر عمرش برای خنجر زدن به پشت انقلاب استفاده کند، آنگاه ما بار دیگر اعلام می‌کنیم که: پیشقراولان انقلاب ضربه را با ضربه و آهن را با فولاد جواب خواهند داد." این تهدید آشکار در عین حال پوششی سیاسی برای حمله قریب‌الوقوع شبانه بود. تروتسکی در خاتمه به حضار اطلاع داد که گروه سوسیال‌رولوسیونرهای چپ در پیش - پارلمان، پس از سخنرانی کرنسکی و بلوا در میان گروههای سازشکار، از طریق نمایندگان که به اسمولنی فرستاده آمادگی خود را برای ورود رسمی به کمیته نظامی انقلابی اعلام کرده‌است. شورا این چرخش سوسیال‌رولوسیونرهای چپ را با شادمانی تمام به منزله انعکاسی از جریانهای عمیقتر تلقی کرد: گسترش دامنه جنگ دهقانی و پیشرفت موفقیت‌آمیز قیام پتروگراد.

میلی‌یوکوف به قصد اظهارنظر پیرامون سخنرانی رئیس شورای پتروگراد، چنین می‌نویسد: "احتمالا نقشه اصلی تروتسکی همین بود: آمادگی به نبرد، و رویارویی با حکومت از طریق کنگره شوراها به مثابه 'خواست یکپارچه مردم'، تا قدرت جدید ظاهرا منشاء قانونی پیدا کند. اما حکومت از آنچه او انتظار

داشت ضعیفتر از آب درآمد ، و پیش از آنکه کنگره فرصت اجلاس بیابد ، قدرت خود به خود به دست او افتاد . " در اینجا آنچه حقیقی است آن است که ضعف حکومت از حد تمام انتظارات فراتر رفت . اما از همان بدو امر قصد آن بود که قدرت پیش از افتتاح کنگره تصرف شود . ضمناً میلی یوکوف این نکته را در مضمون دیگری تصدیق می کند : " مقاصد واقعی رهبران انقلاب از حد بیانات رسمی تروتسکی بسیار فراتر می رفت . قرار بر این بود که کنگره شوراهای در برابر یک عمل انجام شده قرار بگیرد . "

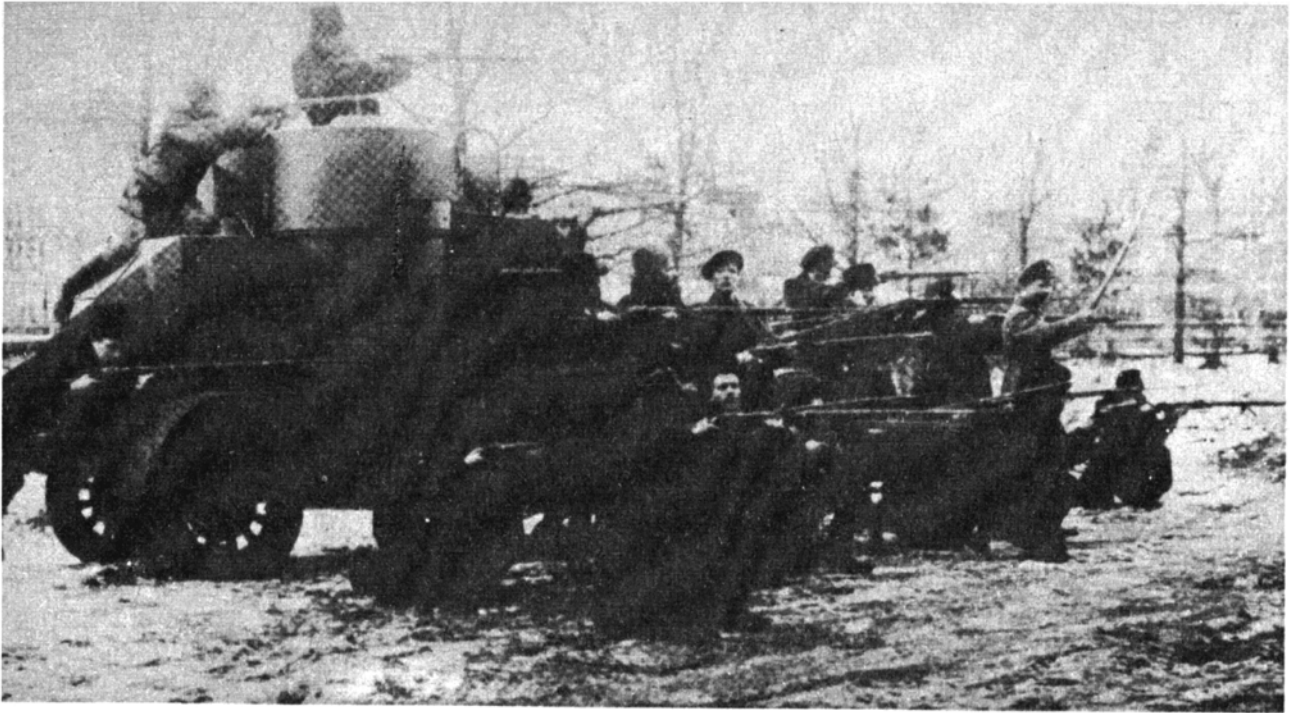
طرح نظامی قیام در بدو امر ناظر بر عملیات هماهنگ ملوانهای بالتیک و کارگران مسلح وایبورگ بود . قرار بر این بود که ملوانها با قطار از راه برسند و در ایستگاه فنلاند ، که در بخش وایبورگ قرار دارد ، پیاده شوند و سپس قیام از این پایگاه با جذب گارد سرخ و واحدهای پادگان به سایر بخشهای شهر گسترش بیابد و پس از تصرف پلها برای وارد آوردن ضربه نهائی به سوی مرکز شهر پیشروی کند . این طرح - که به طور طبیعی از شرایط موجود استنتاج شده و ظاهراً به وسیله آنتونوف به ضابطه درآمدده بود - بر اساس این فرض فراهم آمد که دشمن قادر به مقاومت قابل توجهی خواهد بود . اما طولی نکشید که این فرض به کنار نهاده شد . شروع قیام از یک پایگاه محدود دیگر ضرورت نداشت ، چون به سرعت معلوم شد در هر جا که قیام کنندگان وارد آوردن ضربه را لازم ببینند ، حکومت آسیب پذیر است .

از حیث زمانی هم در استراتژی حمله تغییراتی به عمل آمد ، آن هم در دو جهت : قیام زودتر از موعد مقرر شروع شد و دیرتر از موعد مقرر خاتمه یافت . حملات صبحگاهی حکومت مقاومت فوری و تدافعی کمیته نظامی انقلابی را ایجاب کرد . ناتوانی مقامات حکومت ، که بدین سان آشکار شده بود ، اسمولنی را وادار کرد که در همان روز دست به عملیات تهاجمی بزند - ناگفته نماند که این عملیات در بدو امر ماهیت نیم بند ، نیمه پنهان و تدارکاتی داشتند . ضربه اصلی بر طبق نقشه قبلی در خلال شب تدارک دیده شد : از این لحاظ می توان گفت که نقشه اولیه به اجراء درآمد . منتها در حین اجراء از این نقشه تخلف شد - اما اینک در جهت مخالف . پیشنهاد شده بود که در خلال شب همه قتل فرماندهی اشغال شوند ، و پیش از همه کاخ زمستانی ، یعنی پناهگاه قدرت مرکزی ، به اشغال قیام درآید . اما محاسبات زمانی در حین قیام حتی دشوارتر از زمان جنگند . رهبران در تمرکز نیروها چندین ساعت تاخیر داشتند ، و عملیات بر علیه کاخ ، که در خلال شب هم آغاز نشد ، فصل ویژه ای در انقلاب گشود که فقط در شب بیست و ششم به پایان رسید - یعنی با بیست و چهار ساعت تاخیر . درخشانترین پیروزیها هم همیشه با مقداری شلختگی توأمند .

پس از نطق کرنسکی در پیش - پارلمان ، مقامات حکومت کوشیدند دامنه تهاجم خود را گسترش دهند . واحدهائی از دانشجویان نظامی ایستگاههای راه آهن را اشغال کردند . دستجاتی از سربازها در چهارراههای بزرگ مستقر شدند و به آنها دستور داده شد که اتوموبیلهایی را که به ستاد فرماندهی تحویل داده نشده بودند ، توقیف کنند . در ساعت سه بعدازظهر همه پلها بالا کشیده شدند ، به استثنای پل دورنسوی که زیر مراقبت شدید برای رفت و آمد دانشجویان نظامی باز ماند . این اقدام ، که دستگاه سلطنت آن را در همه لحظات حساس به کار می گرفت و آخرین بار هم آن را در روزهای فوریه به کار گرفته بود ، از ترس محله های کارگرنشین به عمل آمد . مردم بلند شدن پلها را به عنوان اعلام رسمی آغاز قیام تلقی کردند . ستادهای محله های ذینفع بلافاصله این اقدام نظامی حکومت را به شیوه خود ، یعنی با اعزام واحدهای مسلح به سوی پلها ، پاسخ گفتند . وظیفه اسمولنی فقط آن بود که به ابتکار توده ها گسترش ببخشد . این مبارزه برای تصاحب پلها به شکل آزمونی برای دو طرف درآمد . گروههای مسلح کارگران و سربازان بر دانشجویان نظامی و قزاقها فشار آوردند ، گاه به زبان و گاه به تهدید . سرانجام نگهبانها بی آنکه خود را در خطر برخورد مستقیم بیندازند ، تسلیم شدند . برخی از پلها چندین بار بلند شدند و دوباره پائین آمدند .

کشتی آورو را مستقیماً از کمیته نظامی انقلابی دستور گرفت که : " با همه وسائلی که در اختیار دارید عبور و مرور را روی پل نیکلائفسکی برقرار کنید . " فرمانده کشتی در بدو امر کوشید از اجرای این دستور سربتاید ، اما پس از بازداشت موقت خود و همه افسرهایش ، کشتی را مطیعانه به پل مورد نظر رساند . ملوانها در هر دو طرف رودخانه پیاده شدند . بنا به روایت کورکوف : لنگر آورو هنوز به ته رودخانه نرسیده بود که دانشجویان نظامی ناپدید شدند . ملوانها رأساً پل را پائین آوردند و از خود در آنجا نگهبان گذاشتند . فقط پل دورتسوی چندین ساعت در دست گشتیهای حکومت باقی ماند .

با وجود شکست آشکار نخستین آزمونهاى حکومت ، شاخه هایى از حکومت سعی می کردند ضربه های دیگری هم فرود آورند . به هنگام غروب یک واحد میلیشیا در یک چاپخانه بزرگ خصوصی حاضر شد تا نشریه شورای پتروگراد ، یعنی روزنامه کارگر و سرباز را توقیف کند . دوازده ساعت پیش کارگران چاپخانه بلشویکها در یک مورد مشابه برای دریافت کمک به اسمولنی شتافته بودند . اکنون این کار لزومی نداشت . کارگران ، همراه با دو ملوان که تصادفاً از آن حوالی می گذشتند ، بلافاصله اتوموبیل انباشته از بسته های روزنامه را تسخیر کردند ؛ برخی از افراد میلیشیا همانجا به کارگران ملحق شدند ؛ بازرس میلیشیا پا به



یکی از خیابانهای مسکو در نوامبر ۱۹۱۷. کارگران عضو گارد سرخ در حال تیراندازی با یک زرهپوش.

ناو جنگی آورو را که ملوانان آن از حامیان مسلح شوراها بودند. در سمت چپ اعلامیه کمیته نظامی - انقلابی می باشد که سرنگونی دولت موقت را اعلام می کند

Отъ Временнаго Правительства Комитетъ при Петроградскомъ Советѣ Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ.

Къ Гражданамъ Россіи.

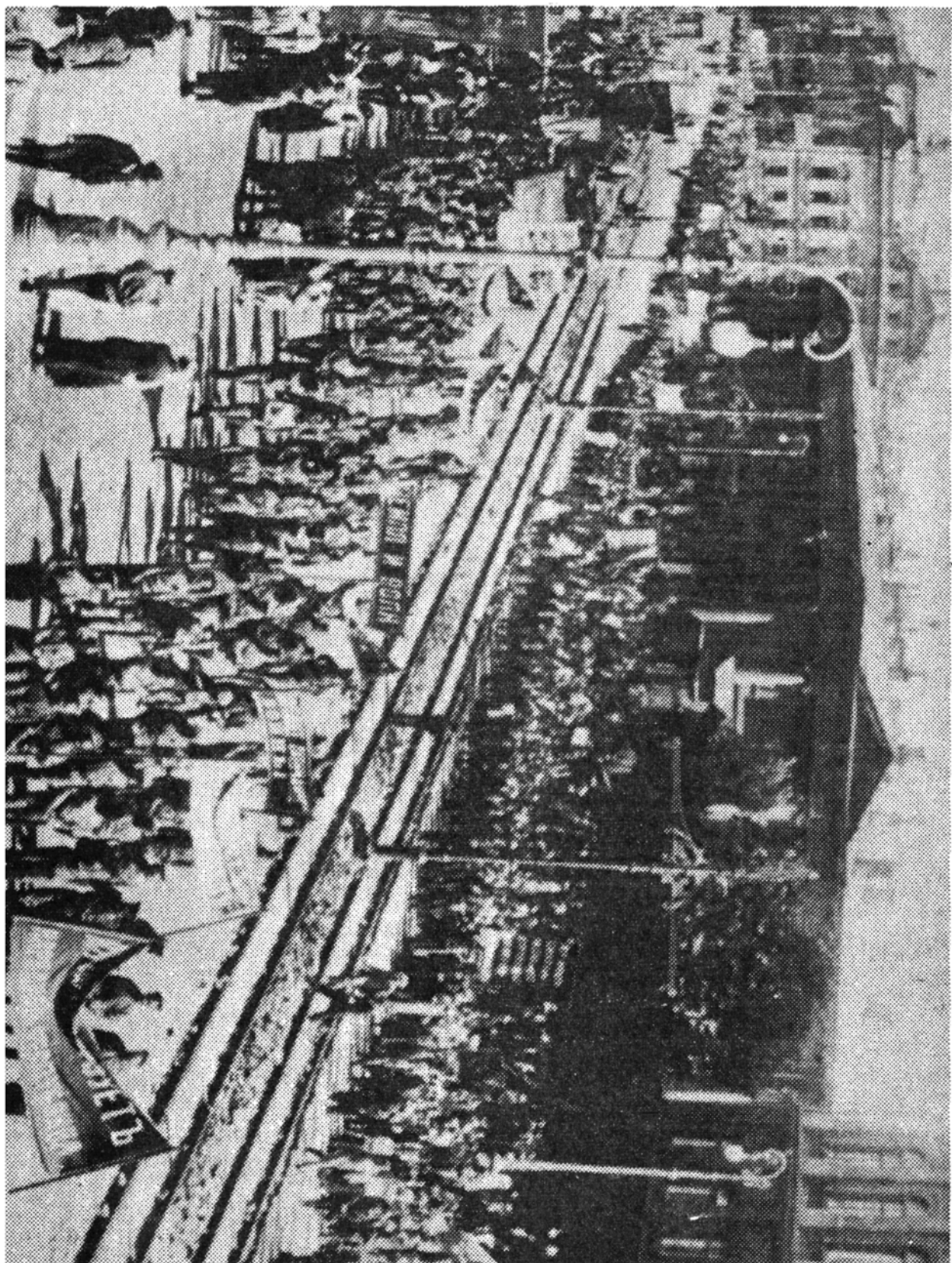
Временное Правительство низложено. Государственная власть перешла въ руки органа Петроградскаго Совета Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ Военно-Революціоннаго Комитета, стоящаго во главѣ Петроградскаго пролетариата и гарнизона.

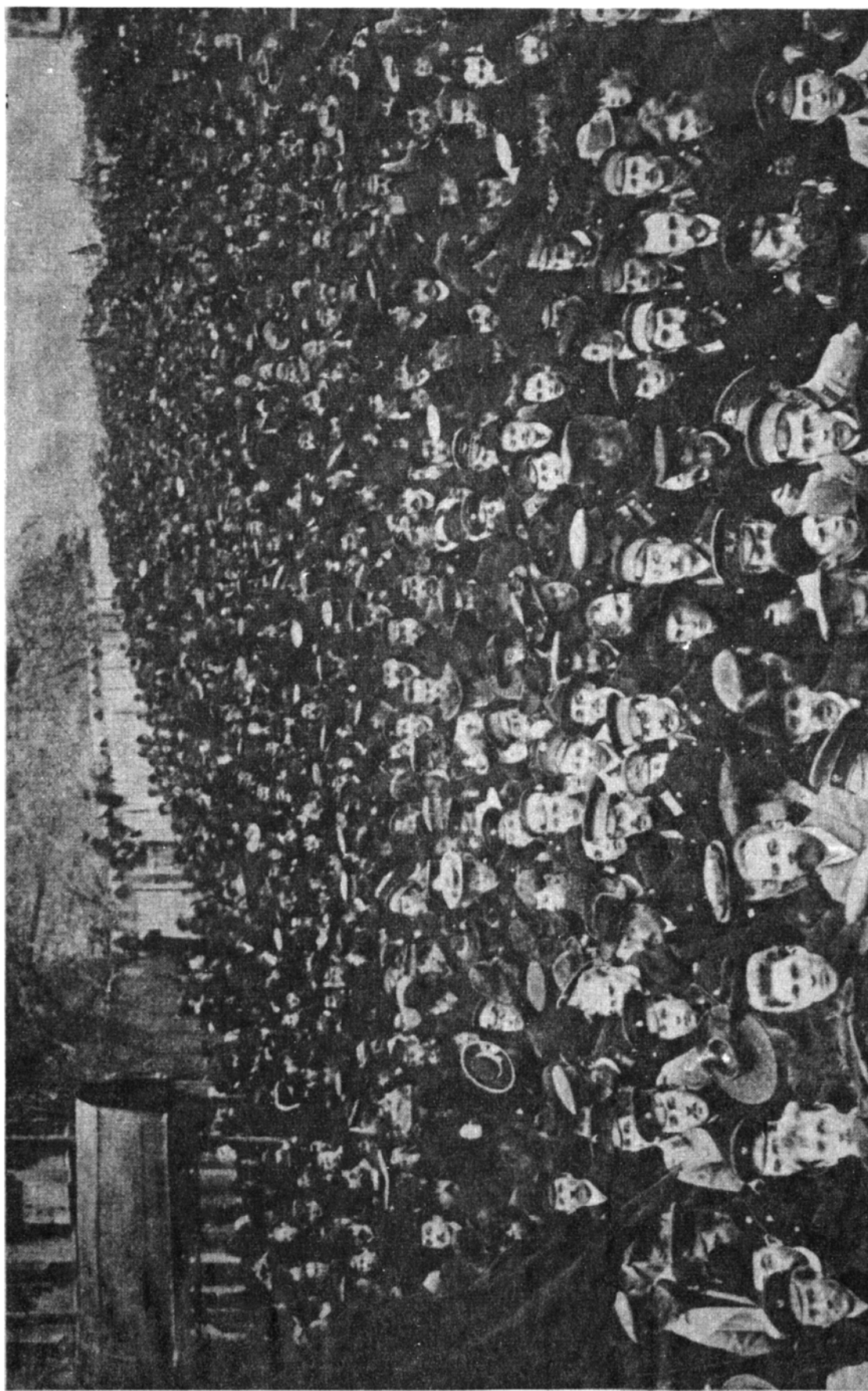
Дѣло, за которое боролся народъ: немедленное прекращеніе демократическаго мира, отиѣва помѣшечьей собственности на землю, рабочій контроль надъ производствомъ, складаніе Советскаго Правительства — это дѣло обеспечено.

НА ЗДРАВСТВУЕТЪ РЕВОЛЮЦІЯ РАБОЧИХЪ, СОЛДАТЪ И КРЕСТЬЯНЪ

Военно-Революціонный Комитетъ при Петроградскомъ Советѣ Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ.
22 ноября 1917 г. 10 ч. утра.

راهپیمائی کارگران و سربازان در سال ۱۹۱۷ در پتروگرد .



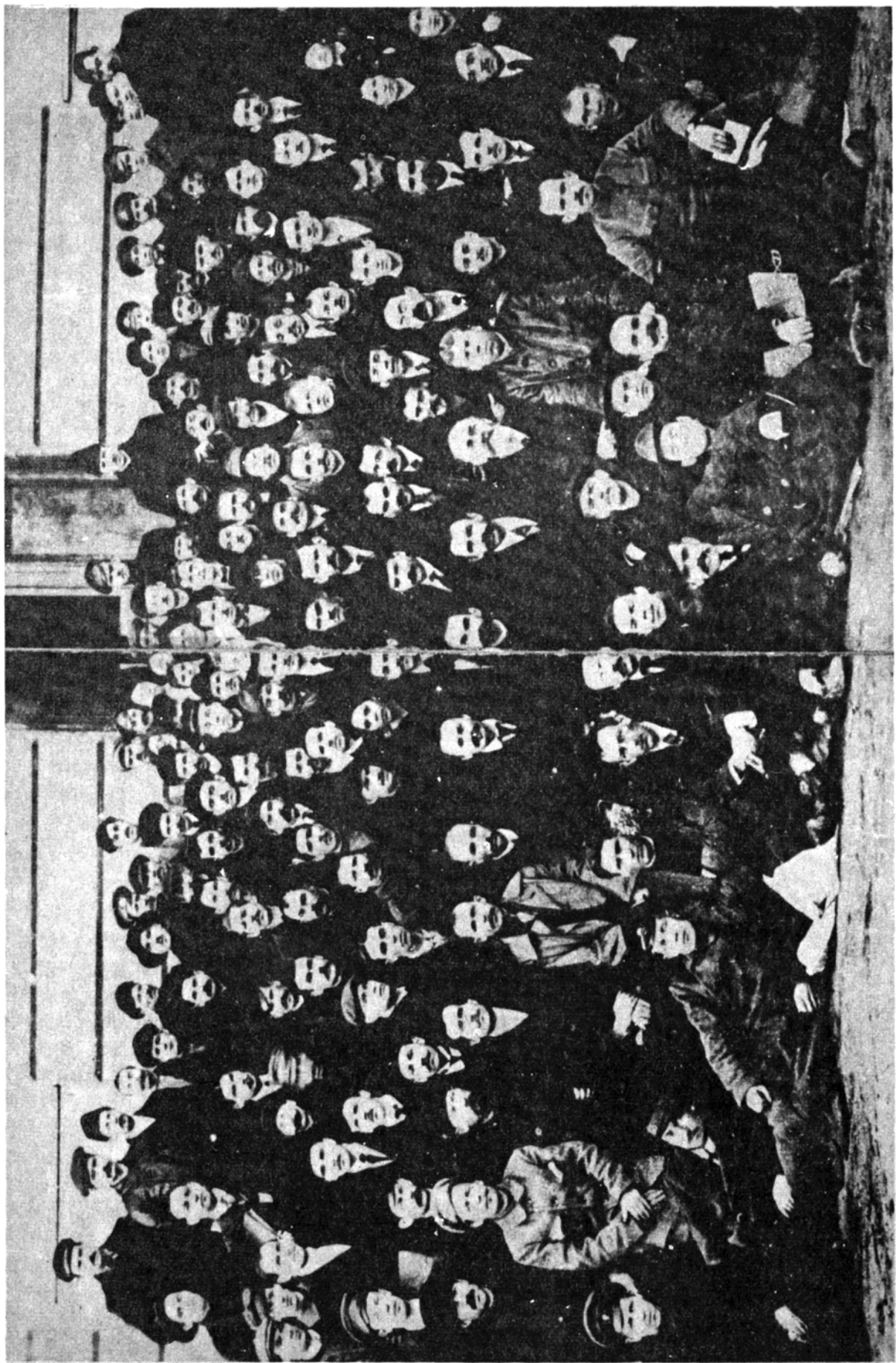


تظاهرات دانشجویی در پتروگراد .
در دانشگاههای روسیه دانشجویان از یونیفورمهای شبه نظامی استفاده می کردند .



لنین در حال سخنرانی در میدان سوردف در پنجم ماه مه ۱۹۲۰. تروتسکی و گامنف در کنار جایگاه سخنرانی ایستاده‌اند.
لنین و تروتسکی در میان گروهی از سربازان ارتش سرخ که در سرکوبی کودتای گورنیلوف شرکت کرده بودند.





تروتسکی نفر هفتم از سمت چپ ، ردیف دوم ، همراه اعضای شورای نمایندگان کارگران و سربازان در سال ۱۹۱۷ .

1 июля
1918

ПЕРВОЙ РЕВОЛЮЦИИ



کارت پستالی به مناسبت دومین سالگرد انقلاب اکتبر که در سطح وسیع پخش شد
عنوان کارت: رهبران انقلاب پرولتاریائیست، ۱ - لینن، ۲ - تروتسکی،
۳ - زینوویف، ۴ - لونا چارسکی، ۵ - کامنف، ۶ - سوردلوف.



لنین ، تروتسکی و گامنف در حال بحث به هنگام اولین کنگره کمونیست بین الملل

زینوویف در حال سخنرانی در یک میتینگ



تروتسکی در راس واحدهای ارتش سرخ در مسکو از مقابل نمایندگان یکی از
کنگره‌های بین‌الملل سوم می‌گذرد.



فرار نهاد . روزنامه‌های نجات یافته صحیح و سالم به اسمولنی تحویل داده شدند . کمیته نظامی انقلابی دو جوخه از افراد هنگ پرئوبرازنسکی را مامور حفاظت از آن نشریه کرد . مدیرهای متوحش چاپخانه بلافاصله مدیریت چاپخانه را به ناظران کارگر واگذار کردند .

مقامات قضائی به فکرشان خطور هم نکرد که برای بازداشت رهبران انقلاب وارد اسمولنی شوند : بدیهی بود که چنین کاری به منزله شروع جنگ داخلی ای می بود که در آن شکست حکومت از پیش تضمین شده بود . با این حال کوششی ، که از تشنجات اداری سرچشمه گرفته بود ، برای توقیف لنین در بخش وایبورگ به عمل آمد . ضمناً ناگفته نماند که مقامات حکومت به طور کلی حتی جرئت نداشتند به درون ناحیه وایبورگ سرک بکشند . پاسی از غروب گذشته ، سرهنگی همراه با ده دوازده دانشجوی نظامی سهوا به جای آنکه وارد دفاتر روزنامه بلشویکها ، که در همان ساختمان قرار داشت ، بشود ، به درون باشگاه کارگران گام نهاد . این جوانان شجاع به دلیل نامعلومی گمان می کردند که لنین در دفتر روزنامه منتظر آنان خواهد بود . باشگاه بلافاصله قضیه را به ستاد گارد سرخ آن محله اطلاع داد . در همان حال که جناب سرهنگ حیران و سرگردان از یک طبقه به طبقه دیگر می رفت ، و حتی یک بار هم از میان منشویکها سر درآورد ، واحدی از گارد سرخ ، که شتابان از پلمها بالا می آمد ، او را همراه با دانشجویانش توقیف کرد ، و سپس آنان را به ستاد فرماندهی بخش وایبورگ برد ، و از آنجا به قلعه پتروپل انتقالشان داد . بدین سان آن مبارزه پر قیل و قال برعلیه بلشویکها ، که در هر مرحله با مشکلات غیرقابل حل رو به رو می شد ، به جست و خیزهای پراکنده و مضحکهای کوچک تبدیل گشت ، و سپس بخار شد و به جایی نرسید .

در طی این مدت کمیته نظامی انقلابی شب و روز کار می کرد . کمیسرهای کمیته در واحدهای نظامی بیوقفه بر سر کار حاضر بودند . از طریق اعلامیه‌های ویژه به مردم اطلاع داده شد که در صورت حملات ضدانقلاب و یا مشاهده کشتارهای جمعی به کجا مراجعه کنند : "کمکهای لازم فوراً مبدول خواهد شد . " دیدار کمیسر هنگ ککزگولمسکی از مرکز تلفن سبب شد تا اسمولنی بار دیگر در شبکه تلفن قرار بگیرد . ارتباطات تلفنی ، که سریعتر از انواع دیگر ارتباطات بودند ، به گسترش عملیات نظم و ثبات خاصی بخشیدند .

کمیته نظامی انقلابی با مستقر کردن کمیسرهای خود در سازمانهایی که هنوز به زیر سلطه‌اش درنیامده بودند ، به توسعه و تقویت پایگاههای خود برای تهاجم قریب‌الوقوع ادامه داد . آن روز بعدازظهر ، ژرژینسکی ورقمائی کاغذ به شکل مجوز به دست پستکوفسکی انقلابی پیر داد و بدین ترتیب او را به سمت کمیسری تلگرافخانه مرکزی منصوب کرد . کمیسر جدید شگفتزده سؤال کرد که :

اما آخر تلگرافخانه را چگونه به اشغال خود درآورم؟ افراد هنگ ککزگولمسکی، که همه با ما هستند، در آنجا مواظب تو خواهند بود! پسنکوفسکی به توضیح دیگری نیاز نداشت. وجود دو تن از افراد هنگ ککزگولمسکی، که تفنگ به دست در کنار دستگاه مرکزی تلفن ایستاده بودند، کافی بود تا مقامات مخالف تلگرافخانه، که در میانشان بلشویک وجود نداشت، تن به سازش دهند.

در ساعت نه شب، یکی دیگر از کمیسرهاى کمیته نظامی انقلابی به نام استارک همراه با واحد کوچکی از ملوانها به فرماندهی ملوان ساوین، تبعیدی پیشین، بنگاه خبری حکومت را اشغال کرد و بدین ترتیب نه تنها تکلیف آن بنگاه که تا حدی تکلیف خود را هم روشن ساخت: استارک پیش از آنکه به سمت سفیر شوروی در افغانستان منصوب شود، به مقام نخستین مدیر بنگاه خبری شوروی رسید.

آیا این عملیات جزئی از قیام محسوب می‌شدند یا صرفاً دو رویداد از رویدادهای نظام قدرت دوگانه بودند - نظامی که البته از راستای سازشکاری به راستای بلشویسم افتاده بود؟ شاید بتوان این سؤال را به حق سفسطه‌آمیز خواند، اما این مسئله از جهت استتار قیام اهمیت خاصی داشت. واقعیت آن است که حتی ورود ملوانهای مسلح به ساختمان بنگاه خبری هنوز ماهیتی نیم‌بند داشت: مسئله هنوز بر سر تصرف آن سازمان نبود بلکه بر سر برقراری نوعی سانسور به روی اخبار دور می‌زد. بدین ترتیب تا آخرین ساعات روز بیست و چهارم ناف "قانون" هنوز کاملاً قطع نشده بود. چهره جنبش هنوز در پس بقایای سنن قدرت دوگانه پنهان بود.

اسمولنی در طراحی نقشه‌های قیام امید فراوانی به ملوانهای بالتیک بسته بود، و در این راه آن ملوانها را واحد رزمنده‌ای می‌دانست که در آن واحد هم از عزم پرولتری برخوردار بود و هم از آموزش صحیح نظامی. موعد ورود ملوانها به پتروگراد از پیش طوری تعیین شده بود که مصادف با کنگره شوراها باشد. فراخواندن ملوانهای بالتیک قبل از این موعد به معنای گام نهادن علنی در راه قیام می‌بود. از اینجا مشکلی ناشی شد که بعداً به تاخیر تبدیل گشت.

در بعدازظهر روز بیست و چهارم، دو نماینده از شورای کرونشانات، یعنی فلروفسکی بلشویک و یارچوک آنارشویست، که با بلشویکها همگامی می‌کرد، برای شرکت در کنگره به اسمولنی آمدند. آنها در یکی از اتاقهای اسمولنی به چودنوفسکی برخوردند. چودنوفسکی تازه از جبهه مراجعت کرده بود و با اشاره به حالت روحی سربازها با قیام در آینده نزدیک مخالفت می‌کرد. فلروفسکی روایت می‌کند که: "در اوج این جر و بحث، تروتسکی به درون اتاق آمد... او مرا به کنار خواند و به من توصیه کرد که فوراً به کرونشانات بازگردم: 'حوادث

با چنان سرعتی پیش می‌روند که همه باید در جای خود باشند . . . ' من انضباط قیام قریب‌الوقوع را در این دستور کوتاه حس کردم . " جر و بحث ناتمام ماند . چودنوفسکی دهان‌بین و پرشور شک و تردید خود را به کنار نهاد تا در تهیه نقشه‌های نبرد شرکت بجوید . از پس فلروفسکی و یارچوک تلفنگرامی به این شرح مخابره شد : "نیروهای مسلح کرونشتات باید در سپیده‌دم برای دفاع از کنگره شوراهای به حرکت درآیند ."

کمیته نظامی انقلابی آن شب به وسیله سوردلوف تلگرافی به هلزینگفورز برای اسمیلگا ، رئیس کمیته منطقه‌ای شوراهای ، ارسال داشت : "قواعد را بفرستید . " معنایش این بود که : ۱۵۰۰ ملوان مسلح تا بن‌دندان را فوراً به پایتخت بفرست . هرچند ملوانها فقط در روز بعد می‌توانستند به پایتخت برسند ، دلیلی برای به تعویق افکندن عملیات نظامی وجود نداشت ؛ نیروهای داخلی کافی بودند . آری ، و تعویق ناممکن بود . عملیات شروع شده بودند . اگر احیاناً نیروهای تقویتی برای کمک به حکومت از جبهه اعزام می‌شدند ، آنگاه ملوانها به موقع از راه می‌رسیدند تا به جناحها یا عقبدارهای آن نیروها ضربه بزنند .

نقشه‌های تاکتیکی برای فتح پایتخت عمدتاً به وسیله ستاد سازمان نظامی بلشویکها طراحی شدند . افسرهای ستاد فرماندهی ارتش یقیناً عیبهای بسیاری در این نقشه‌ها می‌یافتند ، اما مدرسان نظامی معمولاً در تدارک قیامهای انقلابی شرکت نمی‌جویند . در هر حال به نکات اساسی توجه لازم مبذول شده بود . شهر به چند لشکر نظامی تقسیم شده بود و هر لشکر از نزدیکترین ستاد فرماندهی تبعیت می‌کرد . گروهانهای گارد سرخ در مهمترین نقاط متمرکز شده و با واحدهای نظامی مجاور هماهنگ شده بودند ؛ در این واحدهای نظامی گروهانهای کشیک بیدار و آماده بودند . هدف هریک از عملیات و نیروهای لازم از پیش مشخص شده بودند . همه قیام‌کنندگان از بالا تا پایین اطمینان مطلق داشتند که پیروزی بدون تلفات به دست خواهد آمد - و قدرت قیام ، و گاهی نیز پاشنه آشیل قیام ، در همین اطمینان نهفته بود .

عملیات اصلی دو ساعت پس از نیمه‌شب شروع شد . واحدهای کوچک نظامی ، در بیشتر موارد همراه با هسته‌هایی از کارگران یا ملوانان مسلح به فرماندهی کمیصرها ، همزمان با هم و یا به ترتیبی منظم ، ایستگاههای راه‌آهن ، نیروگاه برق ، انبارهای مهمات و خواروبار ، سازمان آب ، پل دورتسوی ، مرکز تلفن ، بانک دولتی ، و چاپخانه‌های بزرگ را اشغال کردند . تلگرافخانه و پستخانه مرکزی هم تماماً تصرف شدند . نگهبانهای قابل‌اعتماد در همه‌جا مستقر گردیدند .

روایات مکتوبی که پیرامون رویدادهای آن شب اکتبر به جا مانده‌اند سخت

ناچیز و کمرنگند . این روایات بیشتر به گزارش پلیس می مانند . همه قیام کنندگان از تپی عصبی به خود می لرزیدند . برای مشاهده و ثبت وقایع نه فرصتی موجود بود و نه انسانی . اطلاعاتی که به ستاد کل قیام می رسید به طور مستمر روی کاغذ ثبت نمی شدند ، و اگر هم ثبت می شدند این کار با دقت کافی انجام نمی گرفت . بسیاری از یادداشتهای گم شدند . خاطرات بعدی همه خشک و خالی از دقت بودند ، چون منبع بیشتر این خاطرات را افرادی تشکیل می دادند که به طور تصادفی وارد ماجرا شده بودند . کارگرها و ملوانها و سربازهایی که مبتکران و رهبران واقعی عملیات بودند اندکی بعد در راس نخستین واحدهای ارتش سرخ قرار گرفتند و بیشتر آنان در میدانهای گوناگون جنگ داخلی جان سپردند . پژوهشگر در کوشش خود برای تعیین توالی رویدادهای مجزا به آشفتگی وسیعی برمی خورد ، و روایات روزنامهها این آشفتگی را پیچیده تر می کنند . گاهی اوقات چنین به نظر می رسد که گوئی تسخیر پتروگراد در پائیز ۱۹۱۷ از شرح ماجرا در ۱۹۳۱ ، یعنی چهارده سال بعد ، آسانتر بوده است .

وظیفه تسخیر ایستگاه راه آهن نیکلائفسکی به عهده گروهان یکم گردان مهندسی ، یعنی قویترین و انقلابیترین گردان موجود ، محول شد . در مدتی کمتر از یک ربع ساعت این ایستگاه بدون کمترین تلفاتی به تصرف نگهبانهای نیرومند درآمد . جوخه حکومت صرفا در دل تاریکی بخار شد و به آسمان رفت . آن شب سرد نمناک مالا مال از حرکات مرموز و اصوات مشکوک بود . سربازها در حالی که می کوشیدند بر دلهره شدید خود مسلط شوند ، همه عابران پیاده و سواره را از حرکت باز می داشتند و مدارکشان را بازرسی می کردند . گاهی اوقات نمی دانستند چه کنند . تردید به خرج می دادند - و در بیشتر موارد عابران را رها می کردند . اما اعتماد به نفس آنان دم به دم افزایش می یافت . در حدود ساعت شش صبح افراد واحد مهندسی دو کامیون حامل حدود شصت دانشجوی نظامی را در خیابان متوقف کردند ، و پس از خلع سلاحشان آنان را به اسمولنی فرستادند .

به همین گردان مهندسی دستور داده شد که پنجاه مرد برای نگهبانی از انبارهای خواروبار و بیست و یک مرد برای مراقبت از نیروگاه برق ، و غیره ، اعزام بدارد . دستور پشت دستور از راه می رسید ، گاهی از اسمولنی و گاهی دیگر از ستاد بخشها . هیچ کس به نشانه اعتراض غرولند نمی کرد . بنا به گزارش یک کمیسر ، دستورها "فورا و دقیقا" به اجراء در می آمدند . نقل و انتقال سربازها نظم و دقت بی سابقه ای یافته بود . با وجود وارفتگی و از هم پاشیدگی پادگان - محوطه پادگان از حیث نظامی فقط برای آهن قراضه خوب بود - در آن شب روحیه نظام جمع کهن در وجود همگان زنده شد و برای آخرین بار تارهای عصبی و عضلات همه را در خدمت هدف جدید منقبض کرد .

در این میان کمیسر اورالوف دو مجوز دریافت کرد: یکی برای اشغال چاپخانه روزنامه ارتجاعی روسگایا ولیا، که به دست پروتوپوپوف، اندکی پیش از انتصابش به مقام آخرین وزیر کشور نیکلای دوم، تاسیس شده بود؛ و دیگری برای تحویل گرفتن یک گروه سرباز از هنگ سمنوف گارد که حکومت به خیال گذشته آن را متعلق به خود می‌دانست. افراد هنگ سمنوف برای اشغال چاپخانه مورد احتیاج بودند. این چاپخانه برای انتشار روزنامه بلشویکها به قطع بزرگتر و با تیراژ بیشتر لازم بود. سربازها روی تختخوابهایشان دراز کشیده بودند و رفته‌رفته آماده خواب می‌شدند. کمیسر اورالوف هدف خود را از آن دیدار به اختصار تشریح کرد. "هنوز حرفم کاملا تمام نشده بود که فریاد هورا! از همه سو به آسمان بلند شد. سربازها از تختخوابهای خود بیرون پریدند و به دور من حلقه زدند." کامیونی انباشته از افراد هنگ سمنوف به چاپخانه نزدیک شد. کارگران شبکار به سرعت در اتاق دستگاه روتاتیو جمع شدند. کمیسر به آنان توضیح داد که چرا به آنجا رفته است. "و در اینجا هم مثل سربازخانه کارگران با فریاد 'هورا! پاینده باد شورا!' پاسخ دادند." کار تمام بود. موسسات دیگر هم کم‌وبیش به همین شیوه تصرف شدند. استفاده از زور لازم نبود، چون مقاومتی دیده نمی‌شد. توده‌های قیام‌کننده دست خود را بلند کردند و اربابان دیروز را بیرون راندند.

فرمانده حوزه نظامی پتروگراد آن شب به ستاد کل فرماندهی و ستاد فرماندهی جبهه شمال تلفنی گزارش داد که: "اوضاع در پتروگراد وحشتناک است. از تظاهرات و اغتشاشات خیابانی خبری نیست، بلکه موسسات و ایستگاههای راه‌آهن به طور منظم یکی پس از دیگری اشغال می‌شوند، همچنین بازداشت پشت بازداشت صورت می‌گیرد... دانشجویهای گشتی بدون مقاومت تسلیم می‌شوند... هیچ تضمینی در دست نداریم که برای توقیف حکومت موقت کوششی به عمل نیاید." پولکوفنیکوف حق داشت: در این خصوص تضمینی در دست نداشتند.

در محافل نظامی شایع شده بود که ایادی کمیته نظامی انقلابی کلمه شب را برای نگهبانهای پادگان از روی میز فرمانده پتروگراد دزدیده‌اند. یحتمل که این شایعه حقیقت داشت. قیام در میان کارکنان فرودست همه موسسات دوستان بسیار داشت. با این حال قصه سرقت کلمه شب ظاهرا افسانه‌ای است که برای توجیه سهولت خوارکننده تصرف شهر به دست نیروهای بلشویک، در اردوی دشمن ساخته شد.

در خلال شب از طریق پادگان دستوری از جانب اسمولنی صادر شد: افسرهائی که اقتدار کمیته نظامی انقلابی را به رسمیت نمی‌شناسند باید بازداشت

شوند. فرماندهان بسیاری از هنگها به میل خود پا به فرار نهادند، و روزهای پراضطرابی را در خفیه‌گاه به سر آوردند. در واحدهای دیگر افسرها یا از کار برکنار و یا بازداشت شدند. کمیته‌ها و ستادهای انقلابی در همه‌جا تشکیل می‌شدند و دست در دست کمیسرها انجام وظیفه می‌کردند. لازم به توضیح نیست که این فرماندهان خلق‌الساعه از لحاظ نظامی در مراتب عالی قرار نداشتند. با این حال قابل اعتماد بودند، و مسئله نیز در اینجا عمدتاً باید در دادگاه سیاسی حل و فصل می‌شد.

لازم است اضافه کنیم که ستادهای برخی از واحدها با وجود کمبود تجربه ابتکارهای نظامی چشمگیری از خود نشان دادند. کمیته هنگ پالوفسکی پیشاهنگانی به ستاد حوزه نظامی پتروگراد فرستاد تا ببیند در آنجا چه خبر است. گردان ذخیره شیمیائی همسایگان بیقرار خود، یعنی دانشجویان دانشکده‌های افسری پالوفسکی و ولادیمیرسکی، و دانش‌آموزان سپاه نوآموزان را به دقت زیر نظر گرفته‌بود. افراد گردان شیمیائی دانشجویان نظامی را گاه به گاه در خیابانها خلع سلاح می‌کردند و بدین ترتیب آنان را زبون و متوحش نگاه می‌داشتند. ستاد گردان شیمیائی با سربازهای مستقر در دانشکده پالوفسکی تماس گرفت و اطمینان به عمل آورد که کلید اسلحه‌خانه‌ها در دست سربازهاست. مشکل بتوان تعداد نیروهائی را که در تسخیر شبانه پایتخت شرکت داشتند تعیین کرد - آن هم نه فقط به این دلیل که هیچ کس به فکر سرشماری آنان نیفتاد، بلکه نیز به سبب ماهیت عملیات. ذخیره‌های خط دوم و سوم تقریباً با کل پادگان درهم آمیختند. اما توسل به ذخیره‌ها فقط گاهی اوقات لازم می‌شد. چند هزار گارد سرخ، دو یا سه هزار ملوان - روز بعد با رسیدن ملوانهای کرونشتات و هلزینگفورز این رقم سه برابر شد - در حدود بیست گروهان پیاده‌نظام: اینها نیروهای ذخیره خط دوم و سوم بودند که قیام‌کنندگان به کمکشان قلعه‌های حکومت را در پایتخت به تصرف درآوردند.

در ساعت سه و بیست دقیقه صبح، منشویکی به نام شر، رئیس اداره سیاسی وزارت جنگ، اطلاعات زیر را به وسیله تلفن مستقیماً به قفقاز فرستاد: "جلسه کمیته اجرائی مرکزی به اتفاق نمایندگان کنگره شوراها در جریان است. بلشویکها در این جلسه در اکثریت قاطع قرار دارند. برای تروتسکی کف زده‌اند. او اعلام کرده‌است که چون قدرت در دست آنهاست، به پیروزی بدون خونریزی امیدوار است. بلشویکها عملیات تهاجمی را شروع کرده‌اند. آنها پل نیکائفسکی را تصرف کرده و در آنجا زرهپوش مستقر کرده‌اند. هنگ پاولوفسکی افراد خود را در 'خیابان میلیونی' در نزدیکی کاخ زمستانی مستقر کرده. آنها همه را متوقف و بازداشت می‌کنند و سپس به انستیتوی اسمولنی می‌فرسند. آنها کارتاشف وزیر

و هالپرین، مدیر کل حکومت موقت را بازداشت کرده‌اند. ایستگاه راه‌آهن بالتیک هم به دست بلشویکها افتاده است. اگر نیروهای جبهه مداخله نکنند، حکومت با نیروهای موجودش قادر به مقاومت نخواهد بود.

جلسه مشترک کمیته‌های اجرائی که ستوان شربه آن اشاره کرده است، پس از نیمه‌شب در شرایط غیرعادی در اسمولنی آغاز شد. نمایندگان کنگره شوراهای در مقام مهمان تالار را لبریز کردند. نگهبانهای تقویت شده درهای ورودی و راهروها را تحت مراقبت گرفتند. پالتوهای جنگی، تفنگ، و مسلسل چارچوب پنجره‌ها را پر کرده بود. اعضای کمیته‌های اجرائی در میان توده هزار سر و متخاصم شهرستانیها غرق شده بودند. ارگان عالی "دموکراسی" از هم‌اکنون چون اسیر قیام می‌نمود. پیکر آشنای جناب رئیس، یعنی چیدزه، در این میان دیده نمی‌شد. تزرتملی سخنگوی دائمی نیز غایب بود. هر دو، متوحش از چرخش حوادث، مقامهای مسئول خود را واگذار کرده و پس از ترک پتروگراد به وطن خود در گرجستان گریخته بودند. دان همچنان در مقام رهبر سازشکاران باقی بود. او نه شوخ‌طبعی مکارانه چیدزه را داشت و نه فصاحت موثر تزرتملی را. اما از حیث کوته‌بینی و لجاجت از هر دو جلوتر بود. گوتز سوسیال‌رولوسیونر، تک و تنها در صندلی رئیس، جلسه را افتتاح کرد. دان در میان سکوتی شروع به سخنرانی کرد که به نظر سوخانوف رخوت‌آمیز و به نظر جان رید "تقریباً تهدیدآمیز" رسید. سرگرمی سخنگو همانا قطعنامه تازه پیش-پارلمان بود که سعی داشت راه‌قیام را با پژواکهای میرنده خود سد کند. دان در حالی که می‌کوشید بلشویکها را از گرسنگی و انحطاط اجتناب‌ناپذیر توده‌ها بترساند، فریاد کشید: "اگر این تصمیم اخیر را به حساب نیاورید، دیگر دیر خواهد بود. ضدانقلاب هرگز به اندازه این لحظه - یعنی در شب ماقبل بیست و پنجم اکتبر ۱۹۱۷ - اینچنین قوی نبوده است." خرده‌بورژوازی ترسو چون باحوادث بزرگ رو به رو می‌شود فقط خطر و مانع برسرراه خود می‌بیند. تنها چاره او همین فریاد وحشت است. "در کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها مطبوعات صدسیاه از مطبوعات سوسیالیستی موفقترند." درست مانند ۱۹۰۵، "وقتی همین تروتسکی ریاست شورای پتروگراد را برعهده داشت" بار دیگر مجانین انقلاب را به‌ویرانی می‌کشند. و باز فریاد برآورد که: خیر، کمیته اجرائی مرکزی به کسی اجازه قیام نخواهد داد. "مگر آنکه دو اردوی متخاصم روی جسد این کمیته به روی هم شمشیر بکشند." فریادی از میان حصار: "بله، مدت‌هاست که مرده! تمامی تالار مناسبت آن گفته را حس کرد. هم‌اکنون بورژوازی و طبقه کارگر روی جسد سازشکاری به روی هم شمشیر کشیده بودند. صدای سخنران در قیل و قال خصوصت‌آمیزی غرق می‌شود، مشت‌هایی که او بر میز می‌کوبد مذبوحانه‌اند،

استغناهای او بی‌تاثیرند، و تهدیدهایش کسی را نمی‌ترسانند. خیلی دیر است! خیلی دیر است!

آری، قیام است! تروتسکی به نام کمیته نظامی انقلابی، حزب بلشویک، و کارگران و سربازان پتروگراد، واپسین قید و بند را به کنار می‌نهد. بله، توده‌ها با ما هستند و ما در پیشاپیش آنها حمله را شروع کرده‌ایم! "اگر ضعف نشان ندهید جنگ داخلی نخواهد شد، چون دشمن تسلیم شده است، و شما می‌توانید سرور سرزمین روسیه باشید چون این مقام حقا به شما تعلق می‌گیرد." اعضای حیرت‌زده کمیته اجرائی مرکزی توان اعتراض را هم نیافتند. تا این لحظه، سخنان تدافعی اسمولنی به رغم همه واقعیات بارقمای از امید در دلشان نگاه داشته بود. اکنون این بارقه هم خاموش شده بود. در آن ساعات، در ژرفنای شب، قیام سرخویشتن را مغرورانه بلند کرد.

آن جلسه پرماجرا در ساعت چهار صبح خاتمه یافت. سخنرانهای بلشویک دمی چند بر سکوی خطابه حاضر می‌شدند و سپس بلافاصله به کمیته نظامی انقلابی باز می‌گشتند. از چهار گوشه شهر اخبار کاملا مساعد مثل سیل به سوی کمیته جاری بود. گشتیها در خیابانها انجام وظیفه می‌کردند، سازمانهای حکومت یکی پس از دیگری اشغال می‌شدند؛ دشمن در هیچ جا مقاومت نشان نمی‌داد.

گمان می‌رفت که مرکز تلفن از استحکامات ویژه‌ای برخوردار باشد، اما در ساعت هفت بامداد یکی از گروهانهای هنگ ککزگولمسکی این مرکز را بدون نبرد تصرف کرد. اکنون نه فقط خیال قیام‌کنندگان از بابت شبکه ارتباطی شان آسوده شده بود، بلکه ارتباطهای تلفنی دشمن را هم می‌توانستند کنترل کنند. تلفنهای کاخ زمستانی و ستاد فرماندهی ارتش فوراً قطع شدند.

تقریبا همزمان با تصرف مرکز تلفن، گروهی از ملوانهای گارد دریائی - در حدود چهل تن - ساختمان بانک دولتی را واقع بر ترعه اکاترینینسکی تصرف کردند. رالزویچ، کارمند بانک، به یاد می‌آورد که ملوانها "با سرعت عمل می‌کردند." آنها بلافاصله بر سر هر تلفن یک نگهبان گماردند تا احتمال اعزام کمک را از خارج منتفی سازند. اشغال ساختمان "بدون بروز مقاومت" صورت گرفت، "در حالی که یک جوخه از هنگ سمونفسکی در آنجا حضور داشت!" تصرف بانک تا اندازه‌ای از اهمیت سمبولیک برخوردار بود. کادرهای حزب با انتقادهای مارکسیستی از کمون ۱۸۷۱ پاریس آشنا بودند و می‌دانستند که رهبران آن کمون به فکر تصرف بانک دولتی نیفتاده بودند. مدتها پیش از بیست و پنجم اکتبر، بسیاری از بلشویکها به خود گفته بودند که: "خیر، ما آن اشتباه را مرتکب نخواهیم شد." خبر تصرف مقدسترین نهاد دولت بورژوائی به سرعت در

بخشهای مختلف شهر منتشر شد، و موج گرمی از شادمانی برانگیخت. در نخستین ساعات صبح ایستگاه راه‌آهن ورشو اشغال گردید، همچنین چاپخانه اخبار بازار بورس، و پل دورتسوی، درست در زیر پنجره‌های مقر کرنسکی. یکی از کمیسرها کمیته قطعنامه‌ای به دست نگهبان زندان کرسی - از سربازهای هنگ ولینسکی - داد که در آن آزادی چندین تن از زندانیان برطبق فهرستهای شورا درخواست شده بود. مدیریت زندان بیهوده کوشید تا از وزیر دادگستری کسب تکلیف کند: سر جناب وزیر خیلی شلوغ بود. بلشویکهای آزاد شده، از جمله روشال، رهبر جوان کرونشات، بلافاصله به مقامهای نظامی منصوب شدند.

در ساعات صبح، گروهی از دانشجویان نظامی که در یک کامیون به دنبال غذیه از کاخ زمستانی بیرون آمده و به وسیله واحد مهندسی در ایستگاه نیکلائفسکی توقیف شده بودند، به اسمولنی آورده شدند. پودویسکی در این خصوص روایت کرده است که: "تروتسکی به آنها گفت که آزادند به دانشکده و بر سر کار خود بازگردند، اما به شرط آنکه قول دهند بر علیه قدرت شورائی اقدام نکنند. دانشجویان جوان، که انتظار داشتند به سرنوشت خونینی دچار شوند، به نحو توصیف‌ناپذیری شگفتزده شدند. "هنوز معلوم نیست که آزادی فوری آنان تا چه حد عاقلانه بود. پیروزی هنوز قطعا به فرجام نرسیده بود. دانشجویان دانشکده افسری نیروی اصلی دشمن محسوب می‌شدند. از سوی دیگر، نظر به نوسان احساسات در مدارس نظامی، لازم بود عملا ثابت شود که تسلیم در برابر پیروزمندان مجازاتی برای دانشجویها به دنبال نخواهد داشت. دلایل موجود در هر دو جهت تقریبا همسنگ بودند.

ژنرال لوبیتسکی از وزارت جنگ، که هنوز به اشغال قیام‌کنندگان در نیامده بود، به وسیله تلفن به ژنرال دوخونین در ستاد فرماندهی ارتش اطلاع داد که: "نیروهای نظامی پادگان پتروگراد... به بلشویکها پیوسته‌اند. ملوانها و یک ناوشکن سبک از کرونشات به پایتخت آمده‌اند. آنها پلها را دوباره پائین آورده‌اند. نگهبانهای پادگان تمام شهر را پوشانده‌اند. اما قیامی صورت نگرفته است. (!) مرکز تلفن در دست افراد پادگان است. نیروهای مستقر در کاخ زمستانی فقط علی‌الظاهر از مرکز تلفن دفاع می‌کنند، چون تصمیم گرفته‌اند که به طور فعال آفتابی نشوند. به طور کلی آدم احساس می‌کند که حکومت موقت در پایتخت کشور دشمنی به دام افتاده که آن دشمن کار بسیج نیروهایش را به تمام رسانده اما هنوز عملیات تهاجمی را شروع نکرده است. "شهادت نظامی و سیاسی ارزشمندی است! ناگفته نماند که وقتی جناب ژنرال می‌گوید که ملوانها از کرونشات در رسیده‌اند، او از رویدادها پیشی جسته است: ملوانها چند

ساعت بعد به پتروگراد رسیدند. پل مورد بحث را در واقع خدمه آورو (پائین کشیدند). جناب ژنرال در خاتمه اظهارنظر کرده بود که بلشویکها "از مدتها پیش می‌توانستند شما را از سر خود کم کنند... منتها جرئت نمی‌کنند با افکار عمومی جبهه دربیفتند." امید نهفته در این جملات ناشی از ساده‌لوحی بود. با این توهّمات پیرامون جبهه تنها چیزی بود که برای ژنرالها، و یا برای موکراتهای پشت جبهه، باقی مانده بود. به هر تقدیر، آن تصویر دربارهٔ حکومت موقت در پایتخت کشور دشمن، به عنوان بهترین توضیح رویداد اکتبر در تاریخ انقلاب ثبت خواهد شد.

جلسات در اسمولنی بیوقفه ادامه داشتند. تهییج‌گران و سازماندهندگان و حیران کارخانه‌ها و هنگها و بخشها یکی دو ساعت، و گاهی فقط چند دقیقه، رای کسب خبر و بررسی نتایج فعالیت‌های خود به اسمولنی می‌آمدند و بار دیگر مواضع خویش باز می‌گشتند. در برابر اتاق شماره ۱۸، مقرر گروه بلشویکها در جزا، ازدحام توصیف‌ناپذیری وجود داشت. از راه رسیدگان، خسته تا حد یک، اغلب در تالار اصلی ساختمان به خواب می‌رفتند. آنان، هر دو دست بر دند تفنگ‌هایشان، سرهای سنگین خود را به ستونی سفید و یا به دیوار راهروها که می‌دادند و چشم برهم می‌نهادند - و یا آنکه دسته‌دسته برکف نمناک و سف راهروها ولو می‌شدند. کمیسرها نظامی به نزد لاشویچ می‌رفتند و آخرین ستورالعملها را از او می‌گرفتند. در مقرر کمیته نظامی انقلابی در طبقه سوم، ارشهایی که از همه سو به آنجا روان بودند به دستور تبدیل می‌شدند. قلب نام در اینجا می‌طپید.

مراکز قیام در بخشها رونوشت کوچکی از تصویر اسمولنی بودند. در بخش سورک، رو به روی ستاد فرماندهی گارد سرخ در بولوار سامسونفسکی، اردوی نام‌گذاری برپا شده بود: خیابان از واگنها و اتوموبیل‌های مسافربر و کامیونها نیز بود. موسسات واقع در آن بخش انباشته از کارگران مسلح بودند. شورا، با، اتحادیه‌های کارگری، و کمیته‌های کارخانه و کارگاه - در یک کلام همهٔ داده‌های این بخش - کمر به خدمت قیام بسته بودند. در کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها موسسات مختلف، همان رویدادهائی را می‌دید که در مقیاس بزرگتر در سراسر سر جریان داشتند: انقلابیون برخی را بیرون می‌رانند و برخی دیگر را محاب می‌کردند، و بدین سان واپسین رشته‌های پیوندهای کهن را از هم رگسختند و رشته‌های نوین را استحکام می‌بخشیدند. عناصر عقب‌مانده در تحت تبعیت از کمیته نظامی انقلابی قطعنامه تصویب می‌کردند. منشویکها و سیال‌رولوسیونرها، همراه با مدیران کارخانه‌ها و فرماندهان نیروهای نظامی، بد را ترسان و لرزان کنار می‌کشیدند. در جلسات مداوم، تازه‌ترین اطلاعات

بین همگان پخش می‌شد، اعتماد به نفس و روحیه رزمندگی زنده نگاه داشته می‌شد و پیوندها محکمتر می‌شدند. توده‌های انسانی بر حول محورهای نو تبلور می‌یافتند؛ انقلاب به خود تحقق می‌بخشید.

در این کتاب کوشیده‌ایم که تکامل قیام اکتبر را گام به گام دنبال کنیم: نارضائی روزافزون توده‌های کارگر، شتافتن شوراها به زیر پرچمهای بلشویک، خشم ارتش، مبارزه دهقانها برضد ملاکها، سیل خروشنده جنبشهای ملی، ترس و دغدغه فزاینده طبقات دارا و حاکم، و سرانجام مبارزه در راه قیام در میان صفوف حزب بلشویک. پس از همه این حوادث، آخرین پرده انقلاب بیش از اندازه کوتاه و خشک و بیروح به نظر می‌رسد - و مابین این آخرین پرده و دامنه تاریخ حوادث تناسبی دیده نمی‌شود. خواننده درخود احساس سرخوردگی می‌کند. او مانند کوهنوردی است که در همان حال که گمان می‌کند مشکلات اصلی هنوز در جلو قرار دارند، ناگهان در می‌یابد که یا به قله رسیده و یا چیزی نمانده به آنجا برسد. پس قیام کجاست؟ تصویری از قیام موجود نیست. رویدادها در یک تصویر واحد جمع نمی‌شوند. با یک رشته عملیات کوچک مواجهیم که از پیش محاسبه شده و تدارک دیده شده‌اند، اما در زمان و مکان از یکدیگر مجزا هستند. وحدت اندیشه و هدف آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، اما این عملیات در کل مبارزه به هم جوش نمی‌خورند. از عملیات توده‌های عظیم خبری نیست. از برخوردهای دراماتیکی با نیروهای نظامی نشانی نمی‌بینیم. ذهنهایی که با واقعیات تاریخ آشنائی دارند، چیزی که شباهتی به مفهوم قیام داشته باشد در اینجا نمی‌یابند.

ماهیت کلی انقلاب در پایتخت بعدا سبب شد که مازاریک، مانند بسیاری از افراد دیگر، چنین بنویسد: "انقلاب اکتبر... همه چیز بود جز جنبش توده‌های خلق. آن انقلاب نتیجه عمل رهبرانی بود که از بالا و در پس پرده فعالیت می‌کردند." اما حقیقت آن است که انقلاب اکتبر مردمی‌ترین قیام توده‌ای در سراسر تاریخ بود. کارگران برای جوش خوردن به یکدیگر احتیاجی به آمدن به میادین عمومی شهر نداشتند؛ آنها بدون تجمع در میدان هم از نظر سیاسی و اخلاقی کل واحدی را تشکیل می‌دادند. سربازها حتی از ترک بی‌اجازه سربازخانه‌ها منع شده بودند؛ در این خصوص فرمان کمیته نظامی انقلابی با فرمان پولکوفنیکوف یکسان بود. اما آن توده‌های نامرئی بیش از پیش با سیر حوادث همگام شده بودند. تماس کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها با ستادهای بخشها یک لحظه هم قطع نمی‌شد، تماس بخشها با اسمولنی هم همین طور. واحدهای گارد سرخ حمایت کارخانه‌ها را در پشت سر خود احساس می‌کردند. هنگامی که جوخه‌های سربازها به سربازخانه‌ها بازمی‌گشتند، افراد نوبت بعد را مهیا

می‌دیدند واحدهای انقلابی فقط با اطلاع از ذخیره‌های سنگین در پشت سر خود می‌توانستند کار خود را با چنین اعتمادی انجام دهند. حال آنکه گشتیهای پراکنده حکومت پیشاپیش از تکافتادگی خود خبر داشتند و از این رو به فکر مقاومت هم نیفتادند. طبقات بورژوا انتظار داشتند که سنگرهای خیابانی، حریقهای مهیب، چپاولگری، و رودهای خون ببینند. در واقعیت امر، سکوت موجود از همه رعد و برقهای جهان موحشر بود. زمین جامعه مثل صحنه‌های چرخان تئاتر خاموش به حرکت درآمد، و آنگاه توده‌های خلق را به پیش نهاد و فرمانروایان دیروز را به برزخ فرستاد.

در ساعت ده صبح روز بیست و پنجم، به همین زودی، اسمولنی پخش بیانیه پیروزی را در پایتخت و در سراسر کشور ممکن تشخیص داد: "حکومت موقت سرنگون شده است. قدرت دولت به دست کمیته نظامی انقلابی افتاده است." این بیانیه از یک جهت پیش از موقع صادر شده بود. حکومت هنوز وجود داشت، دستکم در محدوده خطه کاخ زمستانی. ستاد فرماندهی ارتش هم وجود داشت؛ ایالات هنوز نظر خود را بیان نکرده بودند؛ کنگره شوراها هنوز افتتاح نشده بود. اما رهبران قیامها مورخ نیستند؛ آنان ناچارند برای آماده ساختن رویدادها برای مورخان، از رویدادها پیشی بجویند. در پایتخت، کمیته نظامی انقلابی از همان ساعات میداندار مطلق شده بود. تردیدی وجود نداشت که کنگره شوراها بر قیام صحنه خواهد گذاشت. ایالات منتظر ابتکار پتروگراد بودند. برای تصرف کامل قدرت لازم بود که به مثابه یک قدرت مستقل عمل شود. کمیته در بیانیه‌های خطاب به سازمانهای جبهه و پشت جبهه از سربازها درخواست کرد که رفتار فرماندهان را به دقت زیر نظر بگیرند، هر افسری را در صورت نافرمانی از انقلاب بازداشت کنند، و در صورت مشاهده هر کوششی در جهت انداختن لشگرهای دشمن به جان پتروگراد، از توسل به زور روگردان نباشند.

استانکوویچ، سرکمیسر ستاد فرماندهی کل ارتش، که شب پیش از جبهه آمده بود و میل نداشت در این میان بیکار بماند، صبح هنگام خود را در راس نیم گروهان از دانشجویان مهندسی ارتش قرار داد و برآن شد که مرکز تلفن را از وجود بلشویکها پاک کند. بدین ترتیب بود که دانشجویان نظامی برای نخستین بار دریافتند که چه کسی ارتباطهای تلفنی را در دست گرفته است. ستوان سینگوب در این میان با دندان قروچه فریاد کشید: "از این الگوی انرژی سرمشق بگیرید. اما این رهبری را از کجا گیر آوردند؟" ملوانهائی که مرکز تلفن را در اشغال داشتند به آسانی می‌توانستند دانشجویان را از پنجره‌ها به گلوله ببندند. اما قیام‌کنندگان با تمام قوا می‌کوشیدند از خونریزی پرهیز کنند، و

استانکویچ هم به افراد خود دستور داده بود که شلیک نکنند تا مبادا دانشجویها متهم به تیراندازی به روی مردم شوند. افسر فرمانده لابد پیش خود اندیشیده بود که: "وقتی نظم را اعاده کردیم، چه کسی جرئت خواهد کرد جیک بزند؟" و در پایان تفکرات خود به بانگ بلند گفت: "دلقکهای ملعون!" این نمونه خوبی از نگرش افسرها به حکومت بود. سینگوب راسا چند تن را برای آوردن نارنجک و مواد آتشزا به کاخ زمستانی فرستاد. در این گیرودار یک ستوان سلطنت طلب در کنار در ورودی مرکز تلفن با یک ستوانسوم بلشویک وارد جر و بحث شد. این دو مثل پهلوانهای هومر پیش از نبرد به مبادلله طعنههای سهمگین پرداختند. دخترهای تلفنخانه چون خویشتن را مابین دو آتش - عجالتا فقط آتش لفظی - محصور دیدند، اختیار از کف دادند. ملوانها به آنها اجازه دادند که به خانه بروند. "چه خبر است؟ اینها زنند؟..." دخترها با جیغهای عصبی از درهای خروجی گریختند. سینگوب روایت می کند که: "خیابان خلوت مورسکایا ناگهان از آن همه دامن و کلاه پرنده و جهنده جان گرفت." ملوانها به نحوی موفق شدند که از عهده کارهای تلفنخانه برآیند. طولی نکشید که زرهپوشی انباشته از گاردهای سرخ، بدون آنکه به دانشجویهای وحشتزده آسیبی برساند، وارد صحن تلفنخانه شد. دانشجویها هم به نوبه خود با دو کامیون درهای تلفنخانه را از بیرون مسدود کردند. آنگاه از سوی خیابان نوسکی زرهپوش دوم پدیدار شد، و سپس زرهپوش سوم. کار از حد مانور و کوشش برای ترساندن یکدیگر فراتر نمی رفت. مبارزه بر سر تصاحب مرکز تلفن بدون استفاده از مواد آتشزا فیصله یافت: استانکویچ پس از تضمین ایمنی و آزادی دانشجویها، دست از محاصره مرکز تلفن برداشت.

به طور کلی هنوز اسلحه فقط به عنوان نشانه خارجی قدرت به کار می آید: فعلا تیری از لوله های تفنگ شلیک نمی شود. بر سر راه کاخ زمستانی، نیم گروهان دانشجوی نظامی به یک دسته ملوان تفنگ به دست و آماده شلیک برمی خورند. هر دو خصم فقط با چشمهای خود یکدیگر را سبک سنگین می کنند. هیچ یک از طرفین میل به جنگ ندارد: یکی در سایه آگاهی از قدرت خویش، دیگری به علت اطلاع از ضعف خود. اما هر وقت فرصتی دست دهد، قیام کنندگان - مخصوصا کارگران - دشمن را خلع سلاح می کنند. مثلا همان نیم گروهان دانشجوی مهندسی ارتش به وسیله گاردهای سرخ و سربازها و به کمک چند زرهپوش خلع سلاح شده و به اسارت گرفته شده بودند. اما در اینجا هم کشمکش رخ نداد؛ دانشجویها مقاومتی از خود نشان ندادند. بانی این ماجرا می گوید: "بدین ترتیب یگانه مقاومت واقعی، تا آنجا که من اطلاع دارم، در برابر بلشویکها به پایان رسید." البته استانکویچ عملیات منطقه کاخ زمستانی را مستثنی کرده

است .

در حوالی ظهر، نیروهای کمیته نظامی انقلابی خیابانهای اطراف کاخ مارینسکی را اشغال کردند. اعضای پیش - پارلمان خود را برای اجلاس آماده می کردند. هیئت رئیسه کوشید تا آخرین اخبار را به دست آورد؛ و چون دریافت که تلفنهای کاخ قطع شده اند، قلبش فروریخت. شورای ریش سفیدان وارد شور شد تا چاره ای بیندیشد. در این حیص و بیص نمایندگان در گوشه و کنار غرولند می کردند. آوکسنتیف کوشید آنان را تسلی دهد: کرنسکی به جبهه رفته است، و به زودی برای رتق و فتق امور باز خواهد گشت. زرهپوشی در کنار در ورودی توقف کرد. سربازهای هنگهای لیتوفسکی و ککزگولمسکی همراه با ملوانهای گارد دریائی وارد ساختمان شدند، روی پله ها صف کشیدند و تالار اول را اشغال کردند. فرمانده آن افراد به نمایندگان پیشنهاد کرد که بلافاصله کاخ را ترک گویند. نابوکوف گواهی داده است که: "وضع زنده های پدید آمد. " اعضای پیش - پارلمان تصمیم گرفتند متفرق شوند و "فعالیت های خود را موقتا به حال تعلیق درآورند. " چهل و هشت عضو دست راستی برعلیه تسلیم در برابر زور رای دادند. لابد می دانستند که در اقلیت هستند. نمایندگان در میان دو ردیف تفنگ، محترمانه از پله های مجلل کاخ پائین آمدند. یک شاهد عینی گواهی داده است که: "در این میان هیچ کس نکوشید صحنه آفرینی کند. " نابوکوف، میهن پرست لیبرال، درباره این سربازها و ملوانهای روسی می نویسد: "عادی، بیمعنی، کودن، چهره های پرنفرت. " در کنار در ورودی سربازها مدارک نمایندگان را بازرسی کردند و سپس آنها را رها ساختند. میلی یوکوف که خود همراه با دیگران رها شده بود، می نویسد: "انتظار می رفت که نمایندگان غربال شوند و برخی از آنان بازداشت گردند. اما ستاد فرماندهی انقلاب مشغله های دیگری داشت. " نه فقط به این دلیل. ستاد فرماندهی انقلاب کم تجربه بود. در دستورالعمل ستاد آمده بود: اگر عضوی از اعضای حکومت را پیدا کردید او را بازداشت کنید. اما هیچ یک از اعضای حکومت در آن میان نبودند. اعضای پیش - پارلمان آزاد شدند، و برخی از آنان چندی بعد در سازماندهی جنگ داخلی شرکت جستند .

این موجود سرهم بندی شده پارلمانی، که هستی اش دوازده ساعت زودتر از حکومت موقت به پایان رسید، هجده روز در جهان عمر کرد. این همان فاصله ای بود که مابین خروج بلشویکها از کاخ مارینسکی به سمت خیابان و ورود نیروهای مسلح از سوی خیابان به کاخ مارینسکی، سپری شد. . . . از میان همه تقلیدهای مسخره آمیز گوناگونی که در طول تاریخ از سازمانهای نیابتی شده است، شورای جمهوری روسیه احتمالا از همه مهمتر بود .

شیدلوفسکی اکتبريست، پس از ترک آن ساختمان منحوس، در خیابانهای شهر به راهپیمائی پرداخت تا بلکه نبرد را از نزدیک ببیند - این آقایان کمار می کردند که مردم به دفاع از آنان برخوانند خاست. اما از نبرد خبری نبود. به گفته شیدلوفسکی: به جای نبرد، مردم در خیابانها - یعنی مردم برکزیده - نوسکی پراسپکت - جملگی به خنده مشغول بودند. "خبر را شنیده‌ای؟ بلشویکها قدرت را تصرف کرده‌اند. باشد، سه چهار روز بیشتر طول نمی کشد، قاه، قاه، قاه!" شیدلوفسکی تصمیم گرفت که "در خلال مدتی که شایعات برای حکومت بلشویکها تعیین کرده بود،" در شهر باقی بماند.

لازم به توضیح است که نوسکی پراسپکت خنده را در حوالی غروب شروع کرد. در ساعات صبح چنان وحشتی بر شهر حکمفرما بود که احدی در بخشهای بورژوا جرئت سرک کشیدن به خیابانها را نداشت. در حدود ساعت نه صبح روزنامه‌نگاری به نام کنیزنیک به کامنوستروفسکی پراسپکت دوید تا بلکه روزنامه‌ای بیابد، اما از روزنامه‌فروشها خبری نبود. گروهی از شهروندان به او گفتند که بلشویکها تلفنخانه و تلگرافخانه و بانک را در خلال شب تصرف کرده‌اند. یک سرباز گشتی که به گفتگوی آنان گوش داده بود، به ایشان گفت که زیاد سر و صدا نکنند. "اما حتی بدون دستور آن سرباز هم، همه معمولا ساکت بودند." واحدهای مسلحی از کارگران از آنجا رد می شدند. ترامواها برطبق معمول - یعنی به کندی - در حرکت بودند. کنیزنیک درباره نوسکی می نویسد: "قلت عابران مرا افسرده‌خاطر کرد." در رستورانها غذا گیر می آمد، اما اغلب فقط درپستوها. در نیمروز، توپ مستقر بر دیوار قلعه پتروپل، که اینک در امنیت کامل به اشغال بلشویکها درآمده بود، نه بلندتر و نه ملایمتر از هر روز بسه غرش در آمد. اعلامیه‌های هشداردهنده بر علیه قیام دیوارها و حصارها را پوشانده بودند، اما اعلامیه‌های دیگری هم که خبر از پیروزی قیام می دادند، رفته رفته جای خود را باز می کردند. برای چسباندن آنها بر دیوارها فرصتی در میان نبود؛ این اعلامیه‌ها را از اتوموبیلها بیرون می ریختند. این اوراق که تازه از زیر چاپ بیرون آمده بودند، بوی جوهر تازه می دادند؛ تو گوئی تازگی رویدادها را در بردارند.

گروهانهای گارد سرخ از بخشهای خود بیرون آمده بودند. کارگر با تفنگی حمایل کرده بر دوش، سرنیزه تفنگ بالاتر از کلاهش، قطار فشنگ از روی پالنبر - چنین بود تصویر اساسی بیست و پنجم اکتبر. کارگر مسلح، محتاط و هنوز نامطمئن از خود، نظم را به پایتختی که خود فتح کرده بود باز می گرداند. آرامش خیابانها به قلب نیز آرامش می داد. فاضل‌نماهای بیفرهنگ یواش یواش از خانهای خود بیرون آمدند. در حوالی غروب اضطرابشان از روزهای

پیش هم کمتر شده بود. ناگفته نماند که در موسسات حکومتی و اجتماعی کار و فعالیت متوقف شده بود، اما بسیاری از فروشگاهها باز بودند. برخی از کسبه نه از روی ضرورت که از روی احتیاطی مفرط دکانهای خود را بسته بودند. آیا این می‌تواند قیام باشد؟ آیا قیام اصولا به همین شکل است؟ نگهبانهای فوریه صرفا جای خود را به نگهبانهای اکتبر دادماند، همین و بس.

پس از غروب آفتاب، بلوار نوسکی از روزهای معمولی هم شلوغتر شد. جمعیت را همان افرادی تشکیل می‌دادند که به بلشویکها فقط سه روز فرصت زیستن داده بودند. سربازهای هنگ پالوفسکی، هرچند به وسیله زرهپوش و حتی تویهای ضدهوایی تقویت شده بودند، دیگر هراسی در دلها نمی‌افکندند. درست است که در حول و حوش کاخ زمستانی خبرهای جدی در بین بود و نمی‌گذاشتند به آنجا نزدیک شوی، اما با همه این اوصاف، قیام که نمی‌تواند تماما در میدان کاخ زمستانی متمرکز شود. یک خبرنگار آمریکائی به چشم خود دید که چند پیرمرد، با پوستینه‌های گرانبهائی بر تن، مشت‌های دستکش کرده خود را برای سربازهای هنگ پالوفسکی خشماگین تکان دادند، و بانوان آراسته سربازها را به باد ناسزا گرفتند. "سربازها لبخند شرم‌آگینی زدند و مذبح‌خانه کوشیدند جواب پس دهند. "یقینا سربازها در نوسکی پر زرق و برق دست و پای خود را گم کرده بودند، به‌خصوص آنکه نوسکی هنوز به "بلوار بیست‌وپنجم اکتبر" تغییر نام نیافته بود.

کلود آنه، خبرنگار رسمی فرانسه در پتروگراد، واقعا به شگفت آمده بود که چگونه ممکن است این روسهای بی‌منطق به شکلی انقلاب کنند که او هرگز نظیرش را در کتابهای قدیمی نخوانده بود. او به وسیله تلفن به دوستان خود اطلاع می‌دهد که: "شهر آرام است." آنگاه از مهمانهای خویش پذیرائی می‌کند، و سر ظهر از خانه بیرون می‌رود. سربازهایی که در خیابان مویکا راه او را سد می‌کنند، با نظم کامل گام برمی‌دارند "درست مثل رژیم سابق." در "خیابان میلیونی" سربازهای بیشتر به چشم می‌خورند. هیچ‌جا از تیراندازی خبری نیست. میدان عظیم کاخ زمستانی در این نیمروز هنوز کاملا خلوت است. در مورسکایا و نوسکی سربازهای گشتی به گشت مشغولند. سربازها به سبک نظامی راه می‌روند و پوشاکشان بی‌عیب و نقص است. در نگاه اول یقین می‌کنی که اینها نیروهای حکومتند. در میدان مارینسکی، چون آنه درصدد ورود به‌پیش-پارلمان برمی‌آید، سربازها و ملوانها جلوی او را می‌گیرند. "البته با احترام فراوان." دو خیابانی که به کاخ منتهی می‌شوند با اتوموبیل و گاری مسدود شده‌اند. در اینجا هم زرهپوش دیگری مستقر شده. همه اینها تحت فرمان اسمولنی‌اند. کمیته نظامی انقلابی گشتیهای خود را به سراسر شهر اعزام کرده، در همه

نقاط نگیبان مستقر کرده، پیش- پارلمان را منحل کرده، فرماندهی پایتخت را به دست گرفته، و نظم را در شهر برقرار کرده است. "نظمی که از آغاز انقلاب تا به آن دم نظیرش دیده نشده بود. " شب هنگام سرایدار ساختمان به مستاجر فرانسوی اطلاع می‌دهد که ستاد شورا شماره تلفنهایی در اختیارش گذاشته که در صورت وقوع حمله، مراجعه گروههای مشکوک برای تفتیش، و غیره می‌توان از طریق آن تلفنها از شورا کمک نظامی خواست. "حقیقت مطلب این است که تا آن دم به این خوبی از ما مراقبت نکرده بودند. "

در ساعت دو و سی و پنج دقیقه بعد از ظهر- خبرنگارهای خارجی به ساعت خود نگاه می‌کردند، روسها سرشان شلوغ بود- جلسه فوق‌العاده شورای پتروگراد با گزارش تروتسکی آغاز شد. تروتسکی به نام کمیته نظامی انقلابی اعلام کرد که حکومت موقت دیگر وجود ندارد. "به ما می‌گفتند که قیام انقلاب را در نهرهای خون غرق خواهد کرد... میزان تلفات تاکنون صفر بوده است. " در سراسر تاریخ سابقه نداشته که جنبش انقلابی عظیمی که چنین توده‌های گول‌پیکری را دربرداشته، بدون خونریزی به فرجام رسیده باشد. "کاخ زمستانی هنوز تسخیر نشده، اما سرنوشتش تا چند دقیقه دیگر معلوم خواهد شد. " در ظرف دوازده ساعت بعد روشن شد که این پیش‌بینی بیش از حد خوش‌بینانه بوده است.

تروتسکی ادامه داد: "از جبهه نیروهای برعلیه پتروگراد اعزام شده‌اند؛ لازم است که فوراً کمیسره‌های شوراها به جبهه و به سراسر کشور فرستاده شوند تا به همه اطلاع دهند که انقلاب صورت گرفته است. " صدائی از بخش کوچک سمت راست: "شما از خواست کنگره شوراها سبقت گرفته‌اید. " سخنران پاسخ داد: "این قیام عظیم کارگران و سربازان پتروگراد است که از خواست کنگره سبقت گرفته است. اینک برماست که پیروزی را گسترش دهیم. "

لنین که پس از بیرون آمدن از مخفیگاه این نخستین بار بود که در ملاء عام حاضر می‌شد، برنامه انقلاب را به اجمال مشخص کرد: درهم شکستن دستگاه پیشین حکومت؛ ایجاد نظام جدیدی از مدیریت از طریق شوراها؛ به عمل آوردن اقدامات لازم برای اختتام فوری جنگ؛ اتکاء بر جنبشهای انقلابی در سایر کشورها؛ الغاء حقوق مالکیت زمینداران و جلب اعتماد دهقانان از این راه؛ برقراری نظارت کارگران بر تولید. او همچنین گفت: "سومین انقلاب روسیه سرانجام باید به پیروزی سوسیالیسم منجر شود. "

فصل هشتم

تسخیر کاخ زمستانی

هنگامی که کرنسکی استانکوویچ را، که با گزارش خود از جبهه آمده بود، به حضور پذیرفت، خود سخت هیجانزده بود: او تازه از شورش شورای جمهوری بازگشته بود، همانجا که قیام بلشویکها قطعاً به اثبات رسیده بود - شورش! مگر نمی‌دانی قیام مسلحانه در کار است؟ - استانکوویچ به خنده افتاد: خیر از این خبرها نیست، خیابانها کاملاً آرامند؛ قیام واقعی که این شکلی نیست. اما در هر حال باید قال این اغتشاشات تمام‌ناشدنی را بکنیم. - کرنسکی از دل و جان با این پیشنهاد موافق بود، و فقط در انتظار قطعنامه^۱ پیش - پارلمان به سر می‌برد.

در ساعت نه شب، حکومت در تالار مالاشیت در کاخ زمستانی تشکیل جلسه داد تا برای "قلع و قمع قاطعانه و نهائی" بلشویکها روش موثری بیابد. استانکوویچ که برای تسریع امور به کاخ مارینسکی اعزام شده بود، پس از بازگشت خبر رای عدم اعتماد کامل پیش - پارلمان را با خشم فراوان به اطلاع حکومت رسانید. در قطعنامه^۲ پیش - پارلمان حتی امر مبارزه با قیام نه برعهده^۳ حکومت که برعهده^۴ کمیته^۵ ویژه امنیت عمومی محول شده بود. کرنسکی هیجانزده اعلام کرد که در چنین شرایطی "یک دقیقه هم در راس حکومت" باقی نمی‌ماند. رهبران سازشکاران بلافاصله به وسیله^۶ تلفن به کاخ احضار شدند. احتمال استعفای کرنسکی همان قدر آنان را شگفتزده کرد که قطعنامه^۷ آنان کرنسکی را شگفتزده کرده بود. آوکسنتیف مامور ارائه^۸ بهانه‌ها شد: آنها این قطعنامه را "صرفاً نظری و تصادفی" تلقی کرده و "گمان نمی‌کردند به اقدامات عملی منجر شود." به علاوه، اینک خود می‌دیدند که قطعنامه^۹ "احتمالاً چنانکه باید و شاید جمله‌بندی نشده است." این جماعت برای نشان دادن بیمقداری خود هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند.

بر زمینه^{۱۰} گسترش قیام، گفتگوی شبانه^{۱۱} رهبران دموکرات‌منش با رئیس دولت سخت باورنکردنی به نظر می‌رسد. دان، یکی از گورکنهای اصلی رژیم فوریه، درخواست کرد که حکومت بلافاصله، در خلال شب، با چسباندن اعلامیه‌هایی به دیوارهای شهر اعلام کند که به متفقین پیشنهاد کرده است

مذاکرات صلح را آغاز کنند. کرنسکی پاسخ داد که حکومت به چنین اندرزهایی احتیاج ندارد. به جرئت می‌توان گفت که حکومت انشعاب صریحی را از جانب سازشکاران ترجیح می‌داد؛ اما دست‌ان‌داز برای عرضه چنین تصمیمی خالی بود. البته کرنسکی سعی داشت که مسئولیت قیام را به گردن سازشکاران بیندازد. دان پاسخ داد که حکومت تحت تاثیر "ستاد ارتجاعی" اش در ترسیم حوادث غلو می‌کند. و در هر حال نیازی به استعفاء نیست؛ آن قطعنامه ناخوشایند برای تغییر حالت روحی توده‌ها لازم بوده است. اگر حکومت پیشنهادات دان را به کار بیند، بلشویکها "همین فردا" ناچار می‌شوند ستاد فرماندهی خود را منحل کنند. کرنسکی در توصیف این گفتگو، با لحن طنزآمیزی می‌افزاید: "درست در همان لحظه، گارد سرخ سرگرم تصرف ساختمانهای حکومت یکی پس از دیگری بود."

مشاوره وزین کرنسکی با دوستان چپگرایش هنوز کاملا تمام نشده بود که دوستان راستگرایی او در هیئت فرستادگان شورای نیروهای قزاق به سراغش آمدند. افسرها وانمود کردند که رفتار سه‌هنگ مستقر در پتروگراد وابسته به خواست آنهاست، و شرایطی از کرنسکی درخواست کردند که در قطب مخالف پیشنهادهای دان قرار داشتند؛ به شورا هیچ امتیازی نباید داده شود؛ این بار تصفیه حساب با بلشویکها باید تا به انتها دنبال شود، و دیگر طوری عمل نشود که قزاقها مثل ژوئیه گذشته زحمت بیهوده بکشند. کرنسکی که خود میل دیگری جز این نداشت، قول داد که به همه درخواستهای آنان جامه عمل بپوشاند و از اینکه تا به آن دم رئیس شورای پتروگراد، یعنی تروتسکی را بنا به برخی ملاحظات احتیاطی دستگیر نکرده بود، از قزاقها پوزش طلبید. فرستادگان به کرنسکی اطمینان دادند که قزاقها به وظیفه خود عمل خواهند کرد، و سپس از آنجا رفتند. آنگاه ستاد فرماندهی ارتش به یکی از هنگهای قزاق فرمان داد که: "به نام آزادی، شرف و افتخار وطن به کمک کمیته اجرائی مرکزی و حکومت موقت بشتابید و روسیه را از ویرانی نجات دهید." این حکومت خوش‌باور با آنکه همیشه به استقلال خود از کمیته اجرائی مرکزی بالیده و افتخار کرده بود، در لحظه خطر ناچار شد فروتنانه در پشت کمیته اجرائی پنهان شود. فرمانهای استغاثه‌آمیز به مدارس نظامی پتروگراد و حومه نیز فرستاده شدند. به کارگران راه‌آهن دستور داده شد که: "قطارهای حامل نیروها را که از جبهه عازم پتروگراد هستند، جلوتر از سایر قطارها روانه کنید، و در صورت لزوم برنامه حرکت قطارهای مسافری را لغو کنید."

هنگامی که دو ساعت پس از نیمه‌شب حکومت، پس از زور زدنهای بیهوده، متفرق شد، در نزد کرنسکی در کاخ فقط معاونش کونووالوف، بازرگان لیبرال

مسکوئی ، باقی ماند . پولکوفنیکوف ، فرماندهٔ حوزهٔ نظامی پتروگراد ، بعداً به نزد ایشان آمد و پیشنهاد کرد که به کمک سربازهای وفادار فوراً روانهٔ تسخیر اسمولنی شود . کرنسکی این نقشهٔ ستودنی را بی‌آنکه تردید به خرج دهد پذیرفت ، اما از سخنان جناب فرماندهٔ محال بود بتوان دریافت که او دقیقاً روی چه نیروهائی حساب می‌کند . کرنسکی برطبق اعترافات خود فقط در این لحظه دریافت که گزارشهای پولکوفنیکوف در ده دوازده روز گذشته پیرامون آمادگی کاملش برای مبارزه با بلشویکها ، "کاملاً بی‌اساس" بوده است . توگوئی کرنسکی برای ارزیابی موقعیتهای سیاسی و نظامی هیچ منبعی در اختیار نداشت جز گزارشهای دفتری سرهنگ بی‌خاصیتی که خود - معلوم نیست به چه مناسبت - او را به فرماندهی حوزهٔ نظامی پتروگراد منصوب کرده بود . در خلال تفکرات حزن‌آمیز رئیس حکومت ، روگوفسکی ، کمیسر فرمانداری شهر ، خبر آورد که : چند کشتی از ناوگان بالتیک در آرایش جنگی وارد نوا شده‌اند ؛ برخی از آنها تا پل نیکلائفسکی آمده و آن پل را اشغال کرده‌اند ؛ واحدهائی از شورشیان به سوی پل دورتسوی در حرکتند . روگوفسکی توجه ویژهٔ کرنسکی را به این نکته جلب کرد که "بلشویکها نقشهٔ کلی خود را با نظم کامل به اجراء درمی‌آورند ، و تاکنون در هیچ نقطه‌ای با مقاومت نیروهای حکومت مواجه نشده‌اند ." از گزارشهای این شخص ابداً معلوم نشد که منظور از نیروهای "حکومت" کدام نیروهایند .

کرنسکی و کونووالوف از کاخ شتابان روانهٔ ستاد فرماندهی شدند . هر دو در سر راه فریاد کشیدند که : "یک دقیقه را هم نباید به هدر دهیم ." ساختمان پرابهت سرخرنگ ستاد انباشته از افسران بود . آنان نه به منظور رتق و فتق امور نیروها که به قصد اختفاء از آنان به اینجا آمده بودند . افراد ناشناس غیرنظامی نیز در لابه‌لای نظامیان فضولی می‌کردند . گزارش تازه‌ای از پولکوفنیکوف سرانجام کرنسکی را متقاعد کرد که اتکاء به جناب فرمانده و افسرهای او محال است . رئیس حکومت تصمیم گرفت که "همهٔ افراد وظیفه‌شناس" را برگرد شخص خود جمع کند . ضمناً چون کرنسکی به یاد آورد - همان طور که دیگران در بستر مرگ کلیسا را به یاد می‌آورند - که در حزبی عضویت دارد ، به وسیلهٔ تلفن از سوسیال‌رولوسیونرها درخواست کرد که بلافاصله چند گروهان رزمنده به نزد او اعزام کنند . اما پیش از آنکه این استمداد نامنتظر از نیروهای مسلح حزب ثمر بدهد - گیریم که اصولاً می‌توانست ثمر بدهد - یقیناً ، به قول میلی‌یوکوف ، "همهٔ عناصر جناح راست ، که بدون این هم از کرنسکی دلخور بودند ، از گرد او پراکنده می‌شدند ." تکافتادگی کرنسکی ، که در جریان شورش کورنیلوف ، کاملاً آشکار شده بود ، در اینجا جنبهٔ مرگبارتری به خود گرفت . کرنسکی با تکرار ترجیع‌بند زندگینامهٔ خود ، می‌نویسد : "ساعات دراز آن شب بمنحوی‌شکنجه‌آور

ادامه داشتند . "

از نیروهای تقویتی خبری نشد . قزاقها جلسه تشکیل دادند . نمایندگان این هنگ گفتند که به طور کلی می‌توانند وارد میدان شوند - چه اشکالی دارد؟ اما برای این کار لازم بود که مسلسل ، زرهپوش ، و مهمتر از همه پیاده‌نظام داشته باشند . کرنسکی فی‌الغور قول زرهپوشهائی را به آنان داد که در شرف ترک او بودند ، و پیاده‌نظامی را وعده کرد که وجود خارجی نداشت . در مقابل جواب شنید که هنگهای قزاق عنقریب همه مسائل را حل و فصل ، و "زین کردن اسبها را شروع خواهند کرد . " نیروهای رزمی سوسیال‌رولوسیونرها اثری از حیات نشان ندادند . آیا واقعا چنین نیروهائی وجود خارجی هم داشتند؟ مرز مابین واقعی و موهوم حقیقتا در کجا نهفته بود؟ افسرهائی که در ستاد فرماندهی جمع شده بودند ، "دم به دم موضع خصمانه‌تری" در برابر فرمانده کل قوا و رئیس‌حکومت گرفتند . کرنسکی اظهار کرده است که افسرها حتی از بازداشت او هم سخن گفتند . از ستاد فرماندهی کماکان محافظت نمی‌شد . در فاصله مابین گفتگوهای هیجانزده خصوصی ، مذاکرات رسمی در حضور غریبه‌ها صورت می‌گرفت . نومیدی و وارفتگی از ستاد فرماندهی به کاخ زمستانی سرایت کرد . دانشجویان نظامی عصبی شدند . خدمه‌های زرهپوشها به هیجان آمدند . نه در زیر تکیه‌گاه موجود است ، و نه در بالا رهبری . در چنین شرایطی آیا چیزی جز ویرانی به دنبال خواهد آمد؟

در ساعت پنج بامداد ، کرنسکی مانیکوفسکی ، مدیر کل وزارت جنگ را به ستاد فرماندهی احضار کرد . گشتیها ژنرال مانیکوفسکی را روی پل ترویتسکی متوقف کردند و او را به آسایشگاه هنگ پاولوفسکی بردند ، اما پس از یک بازجویی کوتاه آزادش کردند . می‌توان چنین انگاشت که جناب ژنرال سربازها را متقاعد کرد که بازداشت او مدیریت ارتش را درهم خواهد ریخت و به سربازهای جبهه لطمه خواهد زد . تقریبا در همان ساعت اتوموبیل استانکویچ هم در نزدیکی کاخ زمستانی از حرکت باز داشته شد ، اما کمیته هنگ او را هم آزاد کرد . استانکویچ روایت می‌کند که : "اینها همه افراد شورشی بودند ، اما رفتارشان حکایت از بی‌عزمی شدید داشت . من از خانه خود به کاخ زمستانی تلفن زدم و درباره آن حادثه تحقیق کردم ، اما به من اطمینان آرامش‌بخش دادند که اشتباهی صورت گرفته است . " اشتباه واقعی رها ساختن استانکویچ بود : همان گونه که می‌دانیم ، چند ساعت بعد استانکویچ تلاش کرد مرکز تلفن را از چنگ بلشویکها به درآورد .

کرنسکی از مقرر فرماندهی موغیلیف و از ستاد جبهه شمال در پسکوف اعزام فوری نیروهای وفادار را درخواست کرد . دوخونین از پشت تلفن به او اطمینان

داد که برای اعزام نیروهای نظامی به پتروگراد همه اقدامات لازم به عمل آمده است، و برخی از واحدها قاعدتا باید وارد پتروگراد شده باشند. اما این واحدها از راه نمی‌رسیدند. قزاقها هنوز مشغول "زین کردن اسبها" بودند. وضعیت شهر ساعت به ساعت بدتر می‌شد. هنگامی که کرنسکی و کونووالوف به منظور اندکی استراحت به کاخ باز گشتند، یکی از پیکهای کاخ خبرهای مهمی به آنان داد؛ همه تلفنهای کاخ قطع شده بودند، پل دورتسوی، درست در زیر پنجره‌های اتاق کرنسکی، به اشغال سربازها درآمده بود. میدان مقابل کاخ زمستانی همچنان خالی بود. "اثری از آثار قزاقها دیده نمی‌شد." بار دیگر کرنسکی سراسیمه به ستاد فرماندهی رفت، اما در اینجا هم خبرهای ناگواری به او دادند. بلشویکها از دانشجویان نظامی درخواست کرده بودند که کاخ را ترک کنند، و از این رو دانشجویان سخت هیجانزده بودند. زرهپوشها سر بزنگاه انضباط را زیر پا نهاده و بدین ترتیب چند واحد مهم "از دست رفته" بود. از واحدهای جبهه هنوز خبری نشده بود. راههای منتهی به کاخ و ستاد فرماندهی مطلقا فاقد حفاظت بودند. بلشویکها فقط به علت کمبود اطلاعات هنوز به این دو محل رخنه نکرده بودند. ساخمان ستاد، شب قبل لبریز از افسرها، به سرعت تخلیه شده بود. هرکس می‌کوشید تا به نحوی از انحاء جان خویش را از مهلکه برهاند. چند تن از نمایندگان دانشجویان نظامی از راه رسیدند: آنان آماده‌اند تا در آتیه وظایف خود را انجام دهند، "منتها فقط به شرط آنکه امیدی به ورود نیروهای تقویتی وجود داشته باشد." اما مسئله دقیقا بر سر آن بود که نیروهای تقویتی وجود خارجی نداشتند.

کرنسکی شتابزده وزرای خود را به ستاد فرماندهی فراخواند. بیشترشان اتوموبیل نداشتند. این وسایل مهم نقلیه، که به قیامهای امروزی ضرباهنگ تازه‌ای می‌بخشند، یا به وسیله بلشویکها تصرف شده و یا به دست گروههای انقلابی از دسترس وزرا دور شده بودند. فقط کیشکین، و بعداز او مالیانتویچ، موفق به آمدن شدند. رئیس حکومت چه باید بکند؟ فوراً به استقبال نیروهای جبهه بشتابد و صرف‌نظر از موانع موجود آن نیروها را جلو بیاورد. هیچ کس فکر دیگری نتوانست بکند.

کرنسکی "اتوموبیل پرشکوه و روباز تشریفاتی" خود را طلبید. اما در این نقطه عامل تازه‌ای وارد زنجیر حوادث شد و همبستگی و وحدت جاودان دول متفق را در پستی و بلندی، به نمایش گذاشت. "نمی‌دانم به چه شکل، اما خبر عزیمت من به سفارتخانه‌های دول متفق رسیده بود." سفرای بریتانیا و ایالات متحده فوراً ابراز تمایل کرده بودند که هنگام عزیمت رئیس حکومت از پایتخت، "اتوموبیلی با پرچم آمریکا" باید همراهش باشد. کرنسکی خود این پیشنهاد را

افراطی تلقی کرد، و حتی اندکی شرمزده شد، اما به عنوان تجلی همبستگی دول متفق آن را پذیرفت.

دیوید فرانسیس، سفیر آمریکا، روایت دیگری از این ماجرا به دست داده است که این قدرها به داستانهای کریسمس شباهت ندارد. بنا به گفته او، یک افسر روسی در اتوموبیل خود به دنبال اتوموبیل آمریکائی به سفارتخانه آمد و درخواست کرد که اتوموبیل سفارت در اختیار کرنسکی قرار بگیرد تا او بتواند به جبهه برود. مقامات سفارت، پس از مشورت با یکدیگر، به این نتیجه رسیدند که چون اتوموبیل عملاً "ضبط" شده بود - نکته‌ای که ابداً حقیقت نداشت - چاره‌ای نداشتند جز آنکه در برابر جبر شرایط سرتسلیم فرود آورند. افسر روسی - به ادعای مقامات سفارت، علیرغم اعتراضهای آقایان دیپلماتها - از برداشتن پرچم آمریکا امتناع کرد. جای شگفتی نیست: همان پارچه رنگین به اتوموبیل مصنوعیت می‌داد. فرانسیس عمل مقامات سفارت را تایید کرد، اما به آنها گفت که "درباره‌اش چیزی به کسی نگویند."

با مقابله این دو شهادت، که در زوایای متفاوت با خط حقیقت تلاقی می‌کنند، می‌توان به تصویر کم‌وبیش روشنی دست یافت. بدیهی است که اتوموبیل را دول متفق بر کرنسکی تحمیل نکردند، بلکه او خود خواستارش شده بود: اما چون دیپلماتها ناچارند به اصل ریاکارانه عدم مداخله در امور داخلی علی‌الظاهر احترام بگذارند، قرار بر این شد که اتوموبیل "ضبط" شود، و سفارت هم به سوءاستفاده از پرچم "اعتراض" کند. پس از این قرار و مدار ظریف، کرنسکی در اتوموبیل خود نشست، و اتوموبیل آمریکائی به‌عنوان ذخیره به دنبالش آمد. کرنسکی بعداً ادامه می‌دهد که: "لازم به توضیح نیست که همه مردم - از عابریان گرفته تا سربازان - مرا شناختند. من مثل معمول فارغ‌البال و با تبسمی آرام برایشان دست تکان دادم." تصویر بی‌نظیری است! فارغ‌البال و متبسم - هم بدین ترتیب بود که رژیم فوریه به ملکوت اشباح پیوست. کارگران مسلح و نگهبانها در همه دروازه‌های شهر مستقر بودند. گاردهای سرخ به محض مشاهده آن اتوموبیل دیوانه و سریع‌السير به میان جاده دویدند، اما دست به تیراندازی نزدند. بطور کلی هنوز سعی می‌شد از تیراندازی احتراز شود. شاید هم آن پرچم کوچک آمریکائی آنان را از تیراندازی بازداشت. هر دو اتوموبیل با موفقیت به حرکت خود ادامه دادند.

مالیانتویچ، که تا آن دم فقط در دیار حقایق جاودان حقوق به سر برده بود، حیرتزده، سؤال کرد که: آیا این بدان معناست که در پتروگراد هیچ نیروئی وجود ندارد که حاضر به دفاع از حکومت موقت باشد؟ کونووالوف شانه بالا انداخت و در پاسخ گفت: من چیزی نمی‌دانم. و سپس اضافه کرد: وضع

بسیار بدی است. آنگاه مالیانتویج پرسید: پس آن نیروهائی که در راه هستند چطور؟ به گمانم یک گردان دوچرخه‌سوارند. جناب وزیر آه عمیقی از سینه برکشید. در پتروگراد و حومه‌اش ۲۰۰۰۰۰ سرباز وجود داشت. معلوم بود وضع رژیم خراب است، وگرنه رئیس حکومت مجبور نمی‌شد با پرچم آمریکا در پشت سرش به استقبال یک گردان دوچرخه‌سوار بشتابد.

وزرا نمی‌دانستند که این گردان سوم دوچرخه‌سوار اعزام شده از جبهه در پردولسکایا توقف کرده و به وسیله تلفن از شورای پتروگراد پرسیده بود که به چه منظور از جبهه اعزام شده است؛ اگر این نکته را می‌دانستند آه عمیقتری می‌کشیدند. کمیته نظامی انقلابی طی تلگرافی به این گردان، دروذهای برادرانه خود را نثار مقدم دوچرخه‌سواران کرد و از آنها خواست تا نمایندگان خود را فوراً به کمیته بفرستند. مقامات حکومت هرچند دوچرخه‌سواران را بیشتر جستند آنها را کمتر یافتند، حال آنکه نمایندگان همان روز به اسمولنی آمده بودند.

در محاسبات مقدماتی پیشنهاد شده بود که کاخ زمستانی در شب بیست و پنجم، و همزمان با سایر قلعه‌های فرماندهی پایتخت، تصرف شود. از روز بیست و سوم یک هیئت ویژه سمنفره مامور شده بود که رهبری عملیات تصرف کاخ را برعهده بگیرد. پودویسکی و آنتونوف شخصیت‌های اصلی این هیئت بودند. افسر مهندسی به نام سادوفسکی نیز به عنوان نفر سوم در این هیئت رهبری گنجانده شده بود، اما چون به رتق و فتق امور پادگان اشتغال داشت در این فعالیت خاص شرکت نجست. جای او را به چودنوفسکی دادند. چودنوفسکی در ماه مه همراه با تروتسکی از اردوگاه زندانیان در کانادا بازگشته و سه ماه هم در مقام سرباز در جبهه به سر برده بود. لاشویچ هم نقش مهمی در این عملیات برعهده گرفت. این بلشویک کهنه‌کار آن قدر در ارتش خدمت کرده بود که او را به مقام درجه‌داری ارتقاء داده بودند. سه سال بعد سادوفسکی به یاد آورد که چگونه پودویسکی و چودنوفسکی در اتاق کوچک او در اسمولنی بر سر نقشه پتروگراد و بهترین نحوه حمله به کاخ با یکدیگر جر و بحث شدیدی کرده بودند. سرانجام قرار بر این شد که منطقه کاخ را با یک بیضی مسدود محاصره کنند، به طوری که محور بزرگ بیضی در امتداد کناره نوا قرار بگیرد. در طرف رودخانه منحنی محاصره باید به وسیله قلعه پتروپل، کشتی آورو، و سایر کشتیهای کرونشات و نیروی دریائی بسته می‌شد. برای جلوگیری یا فلج کردن حمله‌های احتمالی قزاقها و دانشجویان نظامی از پشت، بنا شد که جناحهای تدافعی نیرومندی مرکب از واحدهای انقلابی در هر دو طرف مستقر گردند. این نقشه کلا برای حل مسئله مورد نظر بیش از اندازه ثقیل و پیچیده

بود. مدت زمانی که برای آماده‌سازی نیروهای لازم در نظر گرفته شده بود ناکافی از آب درآمد. همان‌طور که انتظار می‌رفت، در یک‌یک‌مراحل ناهماهنگیها و فراموشکاریهای کوچکی بروز کرد. در یک نقطه جهت پیشروی به غلط مشخص شده بود؛ در یک نقطه دیگر فلان رهبر به علت درک نادرستش از دستورالعمل دیر از راه رسید؛ در نقطه سوم افراد ناچار شدند مدتی در انتظار یک زرهپوش نجات بمانند. فراخواندن واحدهای نظامی، متحد کردن آنان با گارد سرخ، اشغال مواضع رزمی، و حصول اطمینان از برقراری ارتباط مابین همه آنان و ستاد - این کارها چندین ساعت بیش از آنچه رهبران هنگام جر و بحث بر سر نقشه پتروگراد گمان کرده بودند، وقت می‌طلبید.

هنگامی که کمیته نظامی انقلابی در ساعت ده صبح واژگونی حکومت را اعلام کرد، دامنه این تاخیر حتی برای فرماندهان بلافصل عملیات هم روشن نبود. پودویسکی قول داده بود که کاخ "پیش از ساعت دوازده" سقوط کند. تا آن لحظه همه‌چیز از حیث نظامی چنان به نرمی پیش رفته بود که هیچ‌کس دلیلی برای تاخیر نمی‌دید. اما در نیمروز معلوم شد که جای برخی از واحدها در نیروی مهاجم خالی است، کرونشتاتیها هنوز از راه نرسیده بودند، و ضمناً شبکه دفاعی کاخ تقویت شده بود. این اتلاف وقت برطبق معمول تاخیرهای دیگری را الزامی ساخت. زیر فشار مصرانه کمیته، قرار بر این شد که تسخیر کاخ در ساعت سه صورت بگیرد - و این بار "به طور قطعی". سخنگوی کمیته نظامی انقلابی با اتکاء بر این تصمیم جدید در برابر جلسه بعد از ظهر شورا ابراز امیدواری کرد که سقوط کاخ تا چند دقیقه دیگر محرز شود. اما یک ساعت دیگر هم سپری شد و کار به نتیجه نرسید. پودویسکی، خود سخت برآشفته، از پشت تلفن اطلاع داد که کاخ به هر قیمتی که شده تا ساعت شش تسخیر خواهد شد. اما اعتماد به نفس اولیه او دستخوش تزلزل شده بود. و به واقع در ساعت شش هم به بزنگاه نرسیدیم. پودویسکی و آنتونوف که از نهیبهای اسمولنی به ستوه آمده بودند، این بار از تعیین وقت مشخص امتناع کردند. این امر تشویش شدیدی را سبب شد. از نظر سیاسی لازم بود که در لحظه گشایش کنگره، تمامی پایتخت در دست کمیته نظامی انقلابی باشد، تا با قرار دادن مخالفان در برابر یک عمل انجام شده بهتر بتوان در کنگره از عهده آنان برآمد. اما در این فاصله لحظه گشایش کنگره فرا رسیده، به تعویق افتاده، و بار دیگر فرارسیده بود، و کاخ زمستانی هنوز مقاومت می‌کرد. بدین ترتیب تصرف کاخ، به علت تاخیری که رخ داد، دوازده ساعت تمام به مسئله مرکزی قیام تبدیل شد.

فرماندهی اصلی این عملیات همچنان در اسمولنی قرار داشت. در آنجا لاشویچ سررشته امور را در دست گرفته بود. ستاد عملیاتی این ماموریت در

قلعه، پتروپل بود. در اینجا بلاگونراوف مرد مسئول شناخته می‌شد. سه ستاد فرعی دیگر هم در این میان وجود داشتند که یکی در آوروورا، دیگری در آسایشگاههای هنگ پاولوفسکی، و سومی در آسایشگاه ملوانها قرار داشت. در میدان عمل رهبری با پودویسکی و آنتونوف بود، و ظاهراً هیچ‌یک بر دیگری اولیبتی نداشت.

در مقر فرماندهی کل ارتش نیز یک هیئت سه‌نفره روی نقشه شهر خم شده بود: سرهنگ پولکوفنیکوف فرمانده، حوزۀ نظامی، ژنرال باگراتونی رئیس‌ستاد، و ژنرال آلکسیف که به عنوان یک صاحب‌نظر بلندپایه به آنجا دعوت شده بود. با وجود این فرماندهی ذیصلاح، نقشه‌های دفاعی از نقشه‌های تهاجمی هم به مراتب مبهم‌تر بودند. درست است که مارشالهای بی‌تجربه قیام نمی‌دانستند چگونه باید نیروهای خود را به سرعت متمرکز کرده و ضربه را به‌موقع وارد سازند، اما دستکم نیروهایشان واقعا وجود داشتند. مارشالهای دفاع به جای نیرو فقط امیدهای مه‌آلودی در سر داشتند و بس: شاید قزاقها دست آخر تصمیم خود را بگیرند؛ شاید در پادگان مجاور واحدهای وفاداری پیدا کنیم؛ شاید کرنسکی از جبهه نیرو بیاورد. احساسات پولکوفنیکوف را از روی تلگرافی که او شبانه به ستاد فرماندهی مخابره کرد می‌دانیم: او معتقد بود که بازی به پایان رسیده است. آلکسیف هم بدبین‌تر از او اندکی بعد آن کشتی درهم شکسته را ترک کرد. نمایندگان مدارس نظامی به منظور برقراری تماس به ستاد فرماندهی آورده شدند، و سعی شد با این ادعا که نیروهای نظامی به زودی از تزارسکو و گاچینا و جبهه درخواهند رسید، روحیه آنان بالا برده شود. اما آنان این وعده‌های مه‌آلود را باور نکردند، و شایعه اسفباری به درون مدارس نظامی رخنه کرد: "وحشت بر ستاد فرماندهی حکمفرماست، هیچ‌کس کاری انجام نمی‌دهد." و واقعا هم چنین بود. هنگامی که افسرهای قزاق به ستاد فرماندهی آمدند تا پیشنهاد کنند که حاضرند زرهپوشهای مستقر در دانشکده سواره‌نظام میخائیلوفسکی را به تصرف خود درآورند، آنان پولکوفنیکوف را دیدند که مغموم و افسرده در کنار پنجره‌ای روی صندلی نشسته بود. تصرف دانشکده سواره‌نظام؟ "تصرفش کنید. من کسی را ندارم. به تنهایی هم نمی‌توانم کاری کنم."

در همان حال که این بسیج رخوت‌آمیز مدارس نظامی برای دفاع از کاخ زمستانی جریان داشت، وزرا تشکیل جلسه دادند. میدان مقابل کاخ و خیابانهای اطرافش هنوز از قیام‌کنندگان خالی بودند. در تقاطع مورسکایا و نوسکی سربازهای مسلح اتوموبیلها را از حرکت باز می‌داشتند و سرنشینان آنها را بیرون می‌راندند. مردم هم به پرس و جو مشغول بودند: "اینها سربازهای حکومتند یا سربازهای

کمیته نظامی انقلابی؟" وزرا همین یک بار از تمام مزایای عدم محبوبیت خود استفاده کردند: هیچ کس علاقهای به آنان نشان نمی داد و تقریباً هیچ کس آنان را در سر راه نشناخت. همه در جلسه حضور یافتند مگر پروکوپوویچ که تصادفاً در درشگهای بازداشت شده بود - ضمناً او را هم در خلال روز آزاد کردند.

پیشخدمتهای قدیمی که چیزها دیده و دیگر از هیچ چیز به شگفت نمی آمدند - گرچه هنوز ترس بر دلشان چنگ می انداخت - هنوز در کاخ بودند. این یادگارهای دوران پیشین، با تربیت خاص، جامه های آبی رنگ، یقه های سرخ و قیطانهای زرین خود جو نظم و ثبات را در این ساختمان مجلل زنده نگاه می داشتند. شاید در این صبح وحشتناک فقط اینان هنوز توهمی از قدرت به وزرا القاء می کردند.

فقط در ساعت یازده صبح حکومت سرانجام تصمیم گرفت که یکی از اعضاء خود را در راس امر دفاع قرار دهد. ژنرال ایزنیکوفسکی قبلاً از قبول این افتخار، که در سپیده دم از جانب کرنسکی به او پیشنهاد شده بود، امتناع ورزیده بود. یکی دیگر از اعضای نظامی حکومت، یعنی آدمیرال وردرفسکی هم به این امر رزمی تمایل چندانی نداشت. از این رو وظیفه رهبری امر دفاع به عهده وزیر امور خیریه، یعنی کیشکین غیرنظامی افتاد. فرمان مجلس سنا در تایید این انتصاب بلافاصله نوشته شد و به امضای همه نیز رسید. این جماعت هنوز برای کیکبمهای بوروکراتیک وقت فراوانی در اختیار داشتند. به علاوه، هرگز به فکر هیچ یک از آنان نرسید که کیشکین در مقام عضو حزب کادت مورد نفرت مضاعف سربازهای جبهه و پشت جبهه است. کیشکین به نوبه خود پالچینسکی و روتنبرگ را به عنوان معاونان خود برگزید. کارگران از پالچینسکی، این دست نشانده سرمایه داران و مدافع تعطیل کارخانه ها، نفرت شدیدی داشتند. مهندس روتنبرگ دستیاری ساوینکوف را کرده بود، و ساوینکوف حتی از حزب فراگیر سوسیال رولوسیونر به عنوان کورنیلوفیست اخراج شده بود. پولکوفنیکوف به اتهام خیانت از کار برکنار گردید. به جای او ژنرال باگراتونی نشانده شد و او هیچ تفاوتی با سلف خود نداشت.

هرچند تلفنهای شهری کاخ زمستانی و ستاد فرماندهی ارتش قطع شده بودند، کاخ زمستانی از طریق تلفن خصوصی با سازمانهای مهم در ارتباط بود - مخصوصاً با وزارت جنگ که به نوبه خود تلفن مستقیمی به ستاد فرماندهی داشت. از قرار معلوم تلفنهای برخی از موسسات شهر در آن شتابزدگی قطع نشده بودند. اما ارتباطات تلفنی از لحاظ نظامی هیچ امتیازی به حکومت ندادند، و از حیث روحیه موقعیت او را بدتر کردند چون توهماتش را از او گرفتند.

از ساعات صبح به بعد، رهبران امر دفاع در همان حال که در انتظار رسیدن نیروهای تقویتی جبهه به سر می‌بردند، نیروهای محلی را دائما به کمک فراخواندند. برخی از افراد شهر کوشیدند به آنان کمک کنند. یکی از اعضای کمینه مرکزی حزب سوسیال‌رولوسیونر به نام دکتر فیت، که در این کار نقش فعالی برعهده داشت، چند سال بعد در یک محکمه قانونی از "دگرگونی برق‌آسای حالت روحی واحدهای نظامی" سخن گفت. او ضمنا گفت که از قابل‌اعتمادترین منابع موجود می‌شنیدی که این یا آن هنگ آماده است که به دفاع از حکومت بشتابد، اما به محض آنکه به وسیله تلفن با آن هنگ تماس می‌گرفتی، واحدها یکی پس از دیگری صریحا سربچی می‌کردند. این نارودنیک پیر در ادامه سخنانش گفته بود: "نتیجه‌اش را همه می‌دانید. هیچ یک از واحدها بیرون نیامدند و کاخ زمستانی تسخیر شد." حقیقت مطلب آن است که پادگان برق‌آسا دگرگون نشد، بلکه این توهمات احزاب حکومتی بود که به سرعت برق درهم فروریخت.

زرهپوشها که کاخ زمستانی و ستاد فرماندهی حساب مخصوصی رویشان می‌کردند، به دو گروه تقسیم می‌شدند: بلشویکها و صلح‌طلبها. هیچ یک از آنها از حکومت طرفداری نمی‌کرد. نیم گروهان از دانشجویان مهندسی ارتش سر راه خود به کاخ زمستانی به دو زرهپوش برخوردند. دانشجویها با امیدی آمیخته به ترس منتظر بودند ببینند که آیا این دو زرهپوش دوستند یا دشمن. معلوم شد که زرهپوشها بیطرفند و به این قصد به خیابان آمده‌اند که از درگیری مابین دو طرف جلوگیری کنند. از شش زرهپوش موجود در کاخ فقط یک زرهپوش برای مراقبت از اثناسیه کاخ برجا ماند، پنج زرهپوش دیگر از کاخ بیرون رفتند. هرچه قیام به موفقیت بیشتری دست می‌یافت، تعداد زرهپوشهای بلشویک به همان نسبت زیادتر می‌شدند، و ارتش بیطرف ذوب می‌شد. چنین است سرنوشت بیطرفی در مبارزات جدی.

به ظهر نزدیک می‌شویم. میدان وسیع مقابل کاخ زمستانی همچنان خالی است. حکومت برای پر کردن آن فضای خالی کسی را در اختیار ندارد. نیروهای کمینه هم اشغال نمی‌کنند، چون سرگرم اجرای نقشه پیچیده خودند. واحدهای نظامی، کارگران مسلح و زرهپوشها برای شرکت در این محاصره وسیع هنوز در حال تجمعند. رفته‌رفته منطقه کاخ مانند نقطه طاعون‌زده‌ای به نظر می‌رسد که نیروهای انقلابی برای احتراز از تماس با کانون آلودگی از دور محاصره‌اش کرده‌اند.

صحن کاخ، که به میدان باز می‌شود، مثل صحن اسمولنی انباشته از هیزم است. توپهای صحرائی سیاه‌رنگ سه‌اینچی در چپ و راست مستقر هستند. در

چند نقطه، مختلف تفنگها روی هم چیده شده‌اند. گارد کوچک کاخ خود را به ساختمان چسبانده است. در صحن کاخ و در طبقه اول، دو گروه ستوانسوم از مدارس نظامی اورانین باثوم و پترهاف مستقر هستند. ناگفته نماند که این دو گروه تمامی آن دو مدرسه را دربر نمی‌گیرند. یک جوخه، توپخانه از دانشکده، توپخانه، کنستانتینوفسکی نیز با شش توپ در کاخ است.

در بعدازظهر یک گردان دانشجوی نظامی، که یک گروهانش را در بین راه از دست داده بود، از دانشکده مهندسی به کاخ آمد. تصویری که دانشجویان در برابر خود دیدند طوری نبود که روحیه رزمندگی آنان را، که به گفته استانکوویچ قبلا هم تعریف چندانی نداشت، بالا ببرد. در داخل کاخ خوار و بار یافت نمی‌شد. هیچ کس به موقع به فکر خوار و بار نیفتاده بود. در این میان معلوم شد که گشتیهای کمیته یک کامیون نان را توقیف کرده‌اند. برخی از دانشجویان به نگهبانی مشغول شدند، مابقی، مردد و گرسنه، بلا تکلیف ماندند. هیچ نوعی از رهبری احساس نمی‌شد. در میدان مقابل کاخ و در کنار رودخانه در سوی دیگر، گروههای کوچکی از عابران ظاهرا صلح‌جو پدیدار شدند که تفنگها را از دست دانشجویهای نگهبان می‌ربودند و آنان را با تپانچه تهدید می‌کردند. در میان دانشجویها چند تن "تهییج‌گر" نیز قد علم کردند. آیا اینها از بیرون به داخل کاخ رخنه کرده بودند؟ خیر، اینها یقینا هنوز خر شرهای داخلی بودند. تهییج‌گران موفق شدند در میان دانشجویهای اورانین باثوم و پترهاف جوش و خروش و ناآرامی ایجاد کنند. کمیته‌های دانشکده‌ها در تالار سفید تشکیل جلسه دادند و درخواست کردند که نمایندگان حکومت برای ارائه توضیح در برابر آنان حاضر شوند. همه وزرا، به سرکردگی کونووالوف، به تالار سفید آمدند. جر و بحث یک ساعت به درازا کشید. دانشجویان به وسط حرف کونووالوف دویدند و او به ناچار خاموشی گزید. ماسلوف، وزیر کشاورزی، در مقام یک انقلابی پیشین سخنرانی کرد. کیشکین به دانشجویها توضیح داد که حکومت تصمیم گرفته است که تا سرحد امکان ایستادگی کند. بنا به گفته استانکوویچ یکی از دانشجویها بر آن شد که آمادگی خود را برای جانفشانی به خاطر حکومت ابراز کند، اما "سردی آشکار رفقاییش مانع از این کار شد." سخنرانی سایر وزرا ناآرامی دانشجویان را تشدید کرد. دانشجویها سخنرانی وزرا را قطع می‌کردند، هوار می‌زدند، و ظاهرا سوت هم می‌کشیدند. وزرای رنگین خون رفتار اکثریت دانشجویان را ناشی از منشاء پست اجتماعی آنان دانستند: "همه‌از کنار گاواهن آمده بودند، نیمه‌بیسواد و نادان و حیوان‌صفت و گل‌هوار... بودند."

با این حال آن جلسه در کاخ محاصره شده به آشتی انجامید. دانشجویها،

پس از آنکه قول رهبری فعال و اطلاعات صحیح پیرامون رویدادها به آنان داده شد، موافقت کردند در آنجا باقی بمانند. سرکرده، دانشکده، مهندسی، که به فرماندهی امر دفاع منصوب شده بود، با مداد خود نام واحدهای مختلف را روی نقشه، کاخ ثبت کرد. نیروهای موجود در مواضع رزمی توزیع شدند. بیشتر دانشجویها در طبقه اول مستقر گردیدند تا از آنجا بتوانند تفنگهای خود را از میان پنجرهها به میدان مقابل کاخ نشانه روند. اما آنان از شروع تیراندازی منع شدند. یکی از گردانهای دانشکده، مهندسی به صحن کاخ آورده شد تا توپخانه را زیر پوشش خود بگیرد. یک گروه رابط مرکب از چهار مرد از هرواحد نیز تشکیل شد. به جوخه توپخانه دستور داده شد که در صورت رخنه شورشیان از دروازه کاخ دفاع کند. در صحن کاخ و در برابر درهای ورودی تلهای هیزم گذاشته شدند. چیزی شبیه به نظم برقرار گردید. نگهبانها احساس اطمینان بیشتری کردند.

جنگ داخلی در نخستین مراحل خود، پیش از تشکیل ارتشهای واقعی و پیش از آبدیده شدن این ارتشها، همانا یک جنگ صرفا عصبی است. به محض بروز نخستین نشانههای فعالیت از سوی دانشجویان - آتشگشائی آنان از پشت سنگرها به سمت میدان - اردوی مهاجم نیروها و تجهیزات اردوی تدافع را بسیار بزرگتر از آنچه واقعا بود پنداشت. از این رو رهبران با وجود نارضائی گارد سرخ و سربازان، تصمیم گرفتند که حمله را تا تمرکز نیروهای ذخیره - به تعویق بیندازند؛ آنها عمدتا منتظر ملوانهای کرونشات بودند.

در خلال تاخیر چند ساعتهای که بدین سان ایجاد شد، نیروهای تقویتی کوچکی در اختیار محاصره شدگان قرار گرفت. پس از وعده پیاده نظام از جانب کرنسکی به هیئت نمایندگی قزاقها، شورای نیروهای قزاق، کمیتههای هنگها، و مجمع عمومی هنگها همه وارد شور شده بودند. نتیجه آنکه: دو گروه کامل و مسلسلدارهای هنگ اورالسکی، که در ماه ژوئیه برای سرکوبی بلشویکها از جبهه به پایتخت آورده شده بودند، باید بلافاصله به کاخ زمستانی بروند. مابقی واحدها نباید پیش از برآورده شدن آن وعده، یعنی پیش از آمدن نیروهای تقویتی پیاده نظام، به کمک حکومت بروند. اما حتی بابت دو گروه هم این امر بدون جر و بحث سر نگرفت. قزاقهای جوان اعتراض کردند. "ریش سفیدها" حتی ناچار شدند که جوانها را در اصطبل محبوس کنند تا آنها نتوانند مزاحمتی در راه این ماموریت ایجاد کنند. افراد ریشوی هنگ اورالسکی فقط در گرگومیش شامگاه در کاخ حاضر شدند، یعنی موقعی که دیگر هیچ کس انتظارشان را نداشت. آنان همچون ناجیان مورد استقبال قرار گرفتند. اما قیافه ایشان گرفته بود. آنها عادت نداشتند بر سر کاخها بجنگند. آری، و تازه کاملا روشن نبود که حق

با کدام طرف است .

اندکی بعد چهل شوالیه ژرژ قدیس به فرماندهی سروان ستادی که یک پایش از چوب بود ، به طور نامنتظر به کاخ زمستانی آمدند . حال معلولین میهن پرست به مثابه واپسین ذخائر دموکراسی عمل می کردند . . . با همه این اوصاف حال محاصره شدگان بهتر شد . اندکی بعد گروهان ضربتی گردان زنان نیز از راه رسید . بزرگترین دلگرمی شان آن بود که این نیروهای تقویتی بدون نبرد توانسته بودند خود را به آنجا برسانند . گمان می کردند که صفوف نیروهای مهاجم نتوانسته یا جرئت نکرده اند راه نیروهای نجات را سد کنند . پس دشمن آشکارا ضعیف بود . افسرها برای تسلاهی خود و دانشجویان نظامی می گفتند : "خدا را شکر که اوضاع رو به بهبود است . " نیروهای جدید به وظایف نظامی خود پی بردند و جای خستگان را گرفتند . با این حال افراد هنگ اورالسکی به این "ضعیفه‌های" تفنگ به دست با ناباوری نگاه می کردند . پس توپخانه واقعی کجاست ؟

بدیهی است که وقت مهاجمان دائما به هدر می رفت . کرونشتاتیها دیر کرده بودند - ناگفته نماند که تقصیر از خودشان نبود . آنان را دیر احضار کرده بودند . آنها پس از آماده ساختن خود در آن شب پرتب و تاب ، در سپیده دم سوار کشتیها شدند . ناوشکن آمور و رزمناو یاسترب مستقیما روانه پتروگراد گردیدند . قرار بر این بود که رزمناو قدیمی زاویا اسوبودی پس از پیاده کردن تفنگدارهای دریائی در اورانین بائوم به قصد خلع سلاح دانشجویان نظامی ، در مدخل ترعه مورشکوی لنگر بیندازد تا در صورت لزوم راه آهن بالتیک را بمباران کند . در پگاه پنج هزار ملوان و سرباز از جزیره کوتلین پیاده شدند تا بر مرکب انقلاب سوسیالیستی سوار گردند . در اتاق افسرها سکوت سنگینی حکمفرماست : این افسرها را به جنگ در راه آرمانی می برند که مورد نفرت آنهاست . کمیسر آن واحد ، فلروفسکی بلشویک ، به افسرها اعلام کرد که : " ما روی همدلی شما حساب نمی کنیم ، اما از شما می خواهیم که در جای خود باقی بمانید . . . آزار بیدللی به شما نخواهیم رساند . " افسرها به شیوه نظامی پاسخ دادند که : " اطاعت قربان " و آنگاه همه در جای خود قرار گرفتند . جناب فرمانده هم از پل بالا رفت .

به رودخانه نوا که می رسند فریاد پیروزمندان هورا : ملوانها مقدم همقطارهای خود را خوشآمد می گویند . در کشتی آورورا ، که در وسط رودخانه لنگر انداخته است ، دسته موسیقی شروع به نواختن می کند . آنتونوف پس از خوشآمدی کوتاه به نیروهای تازه از راه رسیده می گوید : " این کاخ زمستانی است . . . باید تصرف کنیم . " درواحد کرونشتات ، مصمترین و متهورترین

عناصر خود به خود پیشقدم می‌شوند. این ملوانها با کشفای سیاه‌رنگ و تفنگها و قطارهای فشنگشان راه را تا به انتها خواهند رفت. پیاده شدن این نیروها در بولوار کونوگواردیسکی فقط چند لحظه به طول می‌کشد. در کشتی فقط یک نگهبان باقی می‌ماند و بس.

اینک نیروهای مستقر در نوسکی از اندازه کافی هم بیشترند. روی پل ترعه آکاتاکرینیسکی واحد نیرومندی موضع گرفته، و از روی پل مویکا زرهپوشها و توپهای زنیت به سمت کاخ زمستانی نشانه رفته‌اند. در این طرف مویکا کارگران در پشت جان‌پناهها مسلسل کار گذاشته‌اند. در خیابان مورسگایا هم زرهپوشی به دیده‌بانی مشغول است. رودخانه نوا و پلهایش به دست مهاجمان افتاده‌اند. به چودنوسکی و داشکویچ دستور می‌رسد که افراد هنگهای گارد را به مارس‌فیلد بفرستند. قرار بر این است که بلاگونراوف از قلعه، پس از عبور از پل، بانبروهای مستقر در مارس‌فیلد تماس بگیرد. بنا شده ملوانهایی که هم‌اکنون از راه رسیده‌اند با قلعه و با سرنشینان آورو را در تماس باشند. پس از آتش توپخانه توفان باید شروع شود.

در عین حال پنج کشتی جنگی از ناوگان رزمی بالتیک از راه می‌رسند: یک رزمناو، دو ناوشکن، و دو کشتی کوچکتر. فلروفسکی می‌نویسد: "با اینکه مطمئن بودیم با همان نیروهای موجود پیروز می‌شویم، این هدیه نیروی دریائی روحیه همه را بالاتر برد." آدمیرال وردرفسکی احتمالاً از پنجره‌های تالار مالاشیت می‌توانست ناوگان شورشی کوچک اما پرابهتی را ببیند که نه تنها بر کاخ زمستانی و حول و حوش آن، که بر راههای اصلی منتهی به پتروگراد نیز مسلط بود.

در ساعت چهار بعد از ظهر کونووالوف همه رهبران سیاسی نزدیک به حکومت را به کاخ فرا خواند. وزرای محصور دستکم به حمایت اخلاقی احتیاج داشتند. از میان همه دعوت شدگان فقط نابوکوف به کاخ آمد. بقیه ترجیح دادند که از پشت تلفن غمگساری کنند. ترتیاکوف وزیر از دست کرنسکی و از دست سرنوشت شاکی بود: رئیس دولت گریخته و همکاران خود را بدون دفاع پشت سر گذاشته است. اما شاید نیروهای تقویتی از راه برسند. شاید. اما چرا تا به حال نرسیده‌اند؟ نابوکوف در حالی که دزدانه به ساعت خود می‌نگریست، ابراز همدلی کرد و شتابزده به خداحافظی پرداخت. او درست به موقع از کاخ خارج شد. اندکی پس از ساعت شش کاخ زمستانی سرانجام به محاصره محکم نیروهای کمیته نظامی انقلابی در آمد. از آن لحظه به بعد راه بر افراد و نیروهای کمکی بسته شد.

از سوی بولوار کونوگواردیسکی، کناره دریا سالاری، خیابان مورسگایا، نوسکی پراسپکت، مارس‌فیلد، خیابان میلیونی و کناره دورتسوی، بیضی مهاجمان

دم به دم فشرده‌تر و تنگتر می‌شد. صفوف نیرومند مهاجمان از حصارهای آهنین باغ کاخ زمستانی، که هنوز در دست محاصره‌شدگان قرار داشت، شروع می‌شد و تا طاق نصرت مابین میدان کاخ و خیابان مورسکایا، ترعه‌ی نزدیک رهبانخانه، گوشه‌های دریاسالاری، و خیابان نوسکی در نزدیکی کاخ ادامه می‌یافت. قلعه‌ی پتروپل از سوی دیگر رودخانه به شکلی تهدیدآمیز اخم کرده بود. آورورا هم با توپهای شش اینچی خود از روی آبهای نوا به این سو می‌نگریست. ناوشکنها بخارکنان به پیش و پس می‌رفتند و از رودخانه حراست می‌کردند. در آن لحظه قیام به مانور نظامی پرفخامتی می‌ماند.

در میدان کاخ، که سه ساعت پیش به وسیله‌ی دانشجویان نظامی خلوت شده بود، اینک چند زرهپوش مستقر شدند و درهای ورودی و خروجی را اشغال کردند. هنوز در زیر اسامی جدید این زرهپوشها که شناخته شده به رنگ سرخ نوشته شده بودند، نامهای میهن‌پرستانه‌ی پیشین آنها دیده می‌شد. تحت محافظت این هیولاهای فولادین، مهاجمان در میدان کاخ اعتماد به نفس بیشتری در خود حس می‌کردند. یکی از زرهپوشها به در اصلی کاخ نزدیک شد، دانشجویان نهبان آن در را خلع سلاح کرد، و آزادانه به عقب برگشت.

محاصره‌شدگان با وجود آن محاصره‌ی کامل هنوز به وسیله‌ی تلفن با جهان خارج در تماس بودند. درست است که در ساعت پنج صبح یک گروهان از هنگ ککزگولسکی وزارت جنگ را، که کاخ زمستانی از طریقش با ستاد فرماندهی در تماس قرار داشت، اشغال کرده بود. اما حتی از آن پس هم ظاهراً افسری چند ساعت بر سر دستگاه تلفن جبهه‌ی جنوب غربی باقی مانده بود، چون آن دستگاه در یکی از اتاقهای زیر شیروانی وزارتخانه قرار داشت و به فکر مهاجمان نرسیده بود که آنجا را بازرسی کنند. با این حال، این تماس هم کماکان بیفایده بود. پاسخهای جبهه‌ی شمال دم به دم طفره‌آمیزتر می‌شدند. خبری از نیروهای تقویتی نمی‌شد. گردان مرموز دوچرخه‌سوار هرگز از راه نرسید. به نظر می‌رسید که کرنسکی خود مثل غواصان ناپدید شده است. دوستان شهری دم به دم به همدلیهای کوتاه‌تر و کوتاه‌تر اکتفا می‌کردند. وزرا همه دماغ بودند. نه موضوعی برای گفتگو وجود داشت و نه محملی برای امید. وزرا با یکدیگر و با خود مخالفت می‌کردند. برخی در عالم هیروت فرو رفته بودند و برخی دیگری اراده بر کف اتاق بالا و پائین می‌رفتند. آنها که به نتیجه‌گیریهای کلی علاقمند بودند به گذشته می‌نگریستند، و مقصر را می‌جستند. یافتن مقصر دشوار نبود: دموکراسی! همین دموکراسی آنان را به درون حکومت فرستاده، بار سنگینی بر دوشان نهاده، و در لحظه‌ی خطر آنان را قال گذاشته بود. این بار گادتها کاملاً با سوسیالیستها هم‌نظر بودند. آری، مقصر همین دموکراسی بود! درست است که

هر دو گروه با تشکیل ائتلاف به نهادی چون کنفرانس دموکراتیک، که تا آن حد به ایشان نزدیک بود، پشت کرده بودند. منظور اصلی از ائتلاف همانا استقلال از دموکراسی بود. اما با همه این حرفها اگر دموکراسی برای نجات حکومت بورژوا از مهلکه ساخته نشده پس اصولا دموکراسی برای چه وجود دارد؟ در این میان ماسلوف، وزیر کشاورزی و سوسیال رولوسیونر راست، یادداشتی تحریر کرد که خود آن را فریاد مرگ نامید. او سوگند خورد که بمیرد و به هنگام مرگ نفرین به دموکراسی را بر زبان داشته باشد. همپالگیهای او شتابزده این نیت خطیر را به وسیله تلفن به دوما اطلاع دادند. ناگفته نماند که مرگ جناب وزیر در حد برنامه ریزی باقی ماند اما از حیث نفرینهای حاضر و آماده کمبودی وجود نداشت. در طبقه بالا در جوار اتاق افسرها سالنی وجود داشت که در آن پیشخدمتهای دربار به آقایان افسرها "شامی عالی با شراب" دادند. حال انسان می توانست ناملایمات را دمی فراموش کند. افسرها ترتیب ارشدیت را در نظر گرفتند، به مقایسه های غبطه آمیز پرداختند و حکومت جدید را بابت ترفیعات کنش نفرین کردند. باران نفرین مخصوصا بر سر کرنسکی باریدن گرفت: همین دیروز در پیش - پارلمان قسم می خورد که در سنگر خود جان بسپرد، و امروز لچک به سر از شهر می گریزد. برخی از افسرها کوشیدند تا به اعضای حکومت ثابت کنند مقاومت بیهوده است. پالچینسکی پرانرژی اعلام کرد که این افسرها بلشوینکند و حتی کوشید آنان را بازداشت کند.

دانشجویان می خواستند بدانند که بعدا چه اتفاقی خواهد افتاد و از حکومت توضیحاتی خواستند که حکومت قادر به دادنشان نبود. در خلال این جلسه تازه مابین دانشجویان و وزرا، کیشکین از ستاد فرماندهی ارتش اتمام حجتی همراه با خود آورد که به دست آنتونوف امضاء شده و به وسیله دو چرخه سواری از طرف قلعه پتروپل به پورادلوف سررشته دار تحویل داده شده بود: تسلیم شوید و پادگان کاخ زمستانی را خلع سلاح کنید؛ وگرنه توپهای قلعه و کشتیهای جنگی به رویتان آتش خواهند گشود؛ بیست دقیقه فرصت تامل دارید. این فرجه کوتاه به نظر رسیده و پورادلوف موفق شده بود ده دقیقه دیگر هم به آن بیفزاید. اعضای نظامی حکومت، یعنی مانیکوفسکی و وردرفسکی، به طرز ساده ای به این مسئله پرداختند: آنان گفتند که چون جنگیدن امکان ندارد باید در فکر تسلیم باشیم - یعنی اتمام حجت را بپذیریم. اما وزرای غیرنظامی سرسختی به خرج دادند و دست آخر تصمیم گرفتند که اتمام حجت را بیجواب بگذارند و از دوما شهر، به عنوان یگانه سازمان قانونی موجود در پایتخت، استمداد بطلبند. این استمداد از دوما واپسین کوشش برای بیدار کردن وجدان خواب آلود دموکراسی بود.

پورادلوف چون پایان دادن به مقاومت را ضروری می‌دانست ، تقاضا کرد او را مرخص کنند ، و دلیلش را "بی‌اعتمادی به صحت مسیرانتخابی حکومت‌موقت" ذکر کرد . پیش از آنکه استعفای این افسر مورد قبول واقع شود ، به تردید او خاتمه داده شد . ظرف تقریباً نیم ساعت واحدی مرکب از گارد سرخ و ملوانها و سربازها ، به فرماندهی ستوانسومی از هنگ پاولوفسکی ، ستاد فرماندهی را بدون آنکه با کمترین مقاومتی مواجه شوند به اشغال خود درآوردند و سررشته دار ضعیف‌القلب را بازداشت کردند . تصرف ستاد فرماندهی از چند ساعت پیش امکان داشت چون ساختمان ستاد از داخل کاملاً بیدفاع بود . اما تا پیش از آمدن زرهپوشها به میدان کاخ ، مهاجمان بیمناک بودند که مبادا خروج دانشجویان از کاخ ارتباط آنها را قطع کند .

از کف رفتن ستاد فرماندهی سبب شد که کاخ زمستانی خود را بیش از پیش یتیم احساس کند . اینک وزرا از تالار مالا‌شیت ، که پنجره‌هایش رو به نوا باز می‌شد و توگویی از آروورا / خمپاره می‌طلبید ، بیرون رفتند و به یکی از آپارتمانهای بیشمار کاخ ، که پنجره‌هایش به صحن باز می‌شد ، پناه بردند . چراغها را خاموش کردند . حال فقط یک لامپ تک‌افتاده روی میز می‌سوخت که چند روزنامه مانع از تابش نورش به پنجره‌ها بودند .

وزرا از همکار دریانورد خود می‌پرسیدند : اگر آروورا / شلیک کند چه بر سر کاخ خواهد آمد ؟ و جناب دریا سالار با کمال میل ، و با احساس غرور از توپخانه دریائی خود ، پاسخ می‌داد : به تلی از خاک تبدیل خواهد شد . وردرفسکی تسلیم را ترجیح می‌داد ، و بیمیل نبود که این مقامات کشوری را بترساند و آنان را از شجاعت بیموقعشان بر حذر بدارد . اما آروورا / شلیک نکرد . قلعه هم خاموش بود . شاید بلشویکها پس از همه این حرفها تهدید خود را به مورد اجرا نگذارند ؟

ژنرال باگراتونی ، که به جانشینی پولکوفنیکوف بی‌اراده انتخاب شده بود ، در این لحظه مناسب دید که اعلام کند دیگر حاضر به نگاهداری سمت فرماندهی حوزه نظامی پتروگراد نیست . او به دستور کیشکین جناب ژنرال به عنوان "بی‌لیاقت" تنزل درجه داده شد و بلافاصله از کاخ اخراج گردید . فرمانده پیشین به محض بیرون آمدن از دروازه کاخ به دست ملوانها افتاد و به آسایشگاههای ملوانهای بالتیک برده شد . ممکن بود جناب ژنرال به سرنوشت شومی دچار شود ، اما پودویسکی ضمن بازدید از نیروهای خود پیش از حمله نهائی ، باگراتونی را زیر بال خود گرفت .

بسیاری از افراد از خیابانها و لنگرگاههای مجاور دیدند که چگونه کاخ که تا چند لحظه پیش با صدها چراغ نورباران شده بود ، ناگهان در تاریکی فرورفت .

دوستان حکومت هم در میان این شاهدان وجود داشتند. ردمایستر، یکی از همکاران کرنسکی، نوشته است: "تاریک شدن کاخ معمای دلهره‌آوری به وجود آورد." این دوستان برای حل این معما اقدامی به عمل نیاوردند. اما باید تصدیق کنیم که امکاناتشان چندان وسیع نبود.

دانشجویان نظامی از پشت تله‌های هیزم نیروهائی را که در میدان کاخ صف می‌بستند زیر نظر داشتند و هریک از حرکات دشمن را با آتش تفنگ و مسلسل پاسخ می‌گفتند. و مشابها جواب می‌شنیدند. شب هنگام تیراندازی گرمتر شد. به هر دو طرف تلفاتی وارد آمد. اما تعداد قربانیان از چند تن تجاوز نمی‌کرد. در میدان کاخ، در کنار رودخانه، و در خیابان میلیونی مهاجمان خویشتن را با شرایط وفق می‌دادند، پشت برآمدگیها پنهان می‌شدند، در چاله‌چوله سنگر می‌گرفتند، خود را به دیوارها می‌چسباندند. در میان نیروهای ذخیره سربازها و گاردهای سرخ خود را بر گرد آتشفانی که به هنگام غروب برافروخته بودند گرم می‌کردند و بابت کندی رهبران به آنها ناسزا می‌گفتند.

در داخل کاخ دانشجویها در راهروها، روی پله‌ها، در کنار درهای ورودی، و در صحن کاخ موضع می‌گرفتند. نگهبانهای بیرونی خود را به حصارها و دیوارها چسبانده بودند. در آن ساختمان هزاران تن جا می‌گرفتند، اما فعلا فقط چندصد تن در آن جا داشتند. قسمتهای وسیعی در پشت شبکه دفاعی مرده به نظر می‌رسیدند. بیشتر پیشخدمتها یا گریخته و یا پنهان شده بودند. بسیاری از افسرها به بوفه کاخ پناه برده و در آنجا پیشخدمتهائی را که هنوز موفق به فرار نشده بودند مجبور می‌کردند که دائما برایشان شراب بیاورند. عیاشی مستانه افسرها در آن کاخ مصیبت‌زده نمی‌توانست از چشم دانشجویها و قزاقها و معلولین و زنان سرباز پنهان بماند. بزنگاه نه فقط از خارج که از داخل نیز نزدیک می‌شد. یکی از افسرهای جوخه توپخانه ناگهان به فرمانده شبکه دفاع گزارش داد که: دانشجویها در پیروی از دستور فرمانده دانشکده کنستانتینوفسکی سلاحهای خود را در کنار در ورودی به جا نهاده و عازم رفتن به خانه‌اند. چه ضربه خائنانه‌ای! جناب فرمانده سعی کرد اعتراض کند: در اینجا هیچ‌کس جز او نمی‌توانست دستور بدهد. دانشجویها این نکته را درک می‌کردند، اما با این حال ترجیح می‌دادند از فرمانده دانشکده، که به نوبه خود در زیر فشار کمیسر کمیته نظامی انقلابی عمل می‌کرد، پیروی کنند. بیشتر توپچیها، همراه با چهار توپ از شش توپ موجود، کاخ را ترک گفتند. یک گشتی سرباز در خیابان نوسکی متوقفشان کرد و آنان کوشیدند مقاومت به خرج دهند، اما در این گیرودار گشتیهای هنگ پالوفسکی با زرهپوش از راه رسیدند، توپچیها را خلع سلاح کردند و آنها را همراه با دو توپ به آسایشگاه هنگ پالوفسکی فرستادند. دو توپ دیگر

را در نوسکی و روی پل مویکا مستقر کردند و لوله‌هایشان را به سمت کاخ زمستانی نشانه رفتند .

دو گروه از افراد هنگ اورالسکی هنوز بیهوده منتظر رفقای خود بودند . ساوینکوف که با شورای نیروهای قزاق روابط نزدیک داشت و حتی به عنوان نماینده این شورا به پیش - پارلمان رفته بود ، سعی کرد با همکاری ژنرال آلکسیف قزاقها را به حرکت درآورد . اما ، همان طور که میلی‌یوکوف به درستی متوجه شده است ، روسای شورای قزاقها " همان قدر از اداره هنگ قزاق عاجز بودند که فرماندهان ارتش از اداره نیروهای پادگان عاجز بودند . " هنگ قزاق پس از بررسی همه‌جانبه مسئله ، سرانجام اعلام کرد که بدون پیاده‌نظام حرکت نخواهد کرد ، و به کمیته نظامی انقلابی پیشنهاد کرد که برای مراقبت از اموال حکومت به خدمت کمیته درآید . هنگ اورالسکی در عین حال تصمیم گرفت که نمایندگان خود را به کاخ زمستانی بفرستد و افراد دو گروه خود را به سربازخانه فرابخواند . این پیشنهاد با احساسات مشخص " ریش سفیدهای " اورالسکی کاملا جور درمی‌آمد . همه این دور و بریها غریبه بودند : دانشجویان دانشکده افسری - از جمله چند نفر یهودی - افسرهای معلول - بله ، و این نیروهای مونث ضربتی . قزاقها با چهره‌های اخم‌آلود و خشمگین زین و خورجین خود را جمع و جور کردند . دیگر هیچ استدلالی نمی‌توانست بر آنان اثر بگذارد . برای دفاع از کرنسکی چه کسی باقی مانده بود ؟ " جهودها و ضعیفها . . . اما مردم روسیه در کنار لنین ایستاده‌اند . " معلوم شد که قزاقها با مهاجمان در تماس بوده‌اند ، و از یک در خروجی ، که مدافعان از آن اطلاع نداشتند ، اجازه عبور یافتند . هنگامی که افراد هنگ اورالسکی کاخ را ترک کردند ساعت نه شب بود . ایشان موافقت کردند که برای دفاع از آن آرمان پوچ فقط مسلسل‌های خود را به‌جا نهند .

بلشویکها قبلا از طریق همین در ، از سمت خیابان میلیونی ، به درون کاخ رخنه کرده بودند تا روحیه دشمن را تضعیف کنند . دم به دم افراد مرموز بیشتری در راهروها در کنار دانشجویها سبز می‌شدند . مقاومت بیفایده است . شورشها تمام شهر و ایستگاههای راه‌آهن را گرفتاراند ؛ از نیروهای تقویتی خبری نیست ، در داخل کاخ " فقط از روی بیچارگی دائما دروغ می‌گویند " دانشجویها می‌پرسیدند : پس حالا باید چکار کنیم ؟ حکومت از صدور فرمانهای مستقیم امتناع می‌کرد . فقط وزرا به تصمیم پیشین خود چسبیده بودند ؛ سایرین آزاد بودند به میل خود رفتار کنند . این بدان معنا بود که هرکس می‌توانست آزادانه از کاخ خارج شود . برای حکومت دیگر نه اراده‌ای باقی مانده بود و نه اندیشهای ؛ وزرا دست روی دست گذاشته و منتظر سرنوشت بودند . مالیانتویچ

بعدا روایت کرد که: "ما در آن تلموش عظیم سرگردان بودیم. گاه به گاه برای گفتگوهای کوتاه، یا همه با هم و یا در گروههای کوچک، دور هم جمع می شدیم - محکوم و تنها و مطرود همگان بودیم... برگردمان خلاء، درونمان خلاء، و از میان این خلاء شجاعت بیروحي ناشی از بی تفاوتی پدید می آمد."

آنتونوف - اوفسینکو و بلاگونراف توافق کرده بودند که پس از محاصره کامل کاخ، فانوس سرخ رنگی بر تیر پرچم قلعه افراشته شود، و آورورا به محض مشاهده این علامت برای ترساندن کاخ توپی توخالی شلیک کند. و آنگاه در صورت سرسختی محاصره شدگان، قلعه می باید با توپهای سبک خود کاخ را واقعا بمباران کند. و اگر بعد از این هم کاخ تسلیم نشد، آورورا با توپهای شش اینچی خود کاخ را زیر آتش بگیرد. هدف از این روش تصاعدی آن بود که تعداد تلفات و میزان خسارات، نظر به اینکه غیرقابل اجتناب بودند، به حداقل کاهش بیاید. اما راه حل پیچیده این مسئله ساده می رفت که نتیجه معکوس بدهد. مشکلات اجرای این نقشه کاملا آشکارند. باید کار را با یک فانوس سرخ رنگ آغاز کنند؛ معلوم می شود که فانوس سرخ رنگ دم دست ندارند. مقداری وقت در جستجوی فانوس تلف می کنند و سرانجام آن را می یابند. اما کار آسانی نیست که فانوس را طوری به تیر پرچم ببندیم که از همه طرف دیده شود. دوباره و سه باره تلاش می کنند و نتیجه درست عاید نمی شود. ضمنا وقت گرانبهدا دائما از دست می رود. با این حال، مشکل اصلی در ارتباط با توپخانه پدید آمد. بنا به گزارش بلاگونراف بمباران فوری پایتخت از نیمروز به بعد ممکن شده بود. در حقیقت امر، وضع ابدا به این صورت نبود. چون به جز آن توپ زنگار گرفته ای که فرارسیدن ظهر را اعلام می کند، قلعه فاقد توپخانه دائمی بود، لازم بود که توپهای صحرائی از دیوارهای قلعه بالا برده شوند. این قسمت از برنامه به واقع پیش از نیمروز انجام گرفت. اما در پیدا کردن توپچی مشکلاتی پدید آمد. از پیش معلوم بود که گروهان توپخانه - یکی از همان گروهانهای که در ماه ژوئیه از بلشویکها جانبداری نکرده بودند - ابدا قابل اعتماد نیست. این گروهان همین روز پیش به فرمان ستاد فرماندهی ارتش بره صفتانه از یک پل مراقبت کرده بود. انتظار نمی رفت که این گروهان از پشت به شورا خنجر بزند، اما ضمنا قصد هم نداشت که به خاطر شورا خود را به آب و آتش بزند. هنگامی که وقت عمل فرارسید، ستوانسوم گروهان گزارش داد که: توپها زنگار گرفته اند؛ متراکم کنها روغن ندارند؛ و شلیک ناممکن است. به احتمال قوی توپها وضع درستی نداشتند، اما مطلب چیز دیگری بود. توپچیها تعمداً از زیر بار مسئولیت شانه خالی می کردند و کمیسرها بی تجربه را دست می انداختند. آنتونوف خشماگین خود را با قایق به قلعه رساند. چه کسی در نقشه خرابکاری کرده

است؟ بلاگونراوف قضیه فانوس و روغن و ستوانسوم را به او می‌گوید. هر دو به سمت توپ راه می‌افتند. شب، تاریکی، آبچالهائی که از بارانهای اخیر در صحن قلعه جمع شده‌اند. از سوی دیگر رودخانه صدای آتش داغ تفنگ و غرش مسلسل به گوش می‌رسد. در دل تاریکی بلاگونراوف راه را گم می‌کند. آنتونوف از میان آبچالها، برافروخته از بیصبری، سکندری خوران و افنان در گل و لای، کمیسر را در صحن تاریک قلعه دنبال می‌کند. بلاگونراوف روایت می‌کند که:

"آنتونوف در کنار فانوسی که با شعله‌های بسیار ضعیف می‌سوخت، از حرکت بازایستاد و از فراز شیشه‌های عینکش، تقریباً مماس با صورت من، با نگاهی پرسنده به من چشم دوخت. در چشماهای او نگرانی پنهانی دیدم." آنتونوف یک لحظه ظن به خیانت برده بود، حال آنکه فقط سهل‌انگاری در میان بود.

سرانجام محل توپ پیدا شد. توپچیها سرسختی می‌کردند: زنگار... متراکم‌کننده... روغن. آنتونوف دستور داد که از رزمناوها توپچی بیاورند و همچنین از توپ عتیقی که فرارسیدن ظهر را اعلام می‌کرد علامتی شلیک کنند. اما توپچیهای قلعه به طرز مشکوکی با توپ عتیق اتلاف وقت می‌کردند. آنان یقیناً احساس می‌کردند که فرماندهان نیز، حال که نه در پشت تلفن بلکه در کنار آنان بودند، به طور جدی نمی‌خواستند به توپخانه سنگین متوسل شوند. حتی در پس این نقشه نسنجیده برای استفاده از آتش توپخانه همین اندیشه احساس می‌شود: شاید بدون توپخانه هم بتوانیم قضیه را فیصله دهیم.

شخصی در تاریکی صحن حیاط دوان دوان پیش می‌آید. همچنانکه نزدیک می‌شود سکندری می‌خورد و به درون گل و لای فرومی‌غلتد، اندکی دشنام می‌دهد اما خشمگین نیست، آنگاه شادمان و با صدائی مرتعش فریاد برمی‌آورد که: "کاخ تسلیم شده و افرادمان توی کاخند." در آغوش‌کشیهای وجدآمیز. چه خوب شد که آن تاخیر پیش آمد! "ما هم همین فکر را می‌کردیم!" متراکم‌کنها بلافاصله فراموش می‌شوند. اما چرا در آن طرف رودخانه هنوز دست از تیراندازی برنداشتماند؟ شاید گروههای منفردی از دانشجویان در تسلیم سرسختی به خرج می‌دهند. شاید سوءتفاهمی پیش آمده باشد؟ این سوءتفاهم خبر خوشی از آب درآمد: کاخ زمستانی تسخیر نشده، بلکه فقط ستاد فرماندهی را گرفتاراند. محاصره کاخ ادامه پیدا کرد.

چودنوفسکی تسلیم‌ناشدنی در توافق سری با گروهی از دانشجویان دانشکده افسری اورانین بائوم برای شروع مذاکرات وارد کاخ می‌شود: این مخالف قیام از هیچ فرصتی برای جهیدن به درون خط‌آتش نمی‌گذرد. پالچینسکی این شیطان جسور را بازداشت می‌کند، اما زیر فشار دانشجویان اورانین بائوم ناچار می‌شود هم چودنوفسکی و هم تعدادی از دانشجویها را آزاد کند. اینان چند تن از

اسواران ژرژقدیس را هم با خود می‌برند. حضور نامنتظر دانشجویان در میدان در میان صفوف سربازها ایجاد اغتشاش و آشفتگی می‌کند. اما چون مهاجمان درمی‌یابند که این افراد تسلیم شده‌اند، فریادهای سرورآمیزشان تمامی ندارد. منتها فقط اقلیت کوچکی تسلیم شده است. مابقی همچنان از پشت سنگرهای خود شلیک می‌کنند. تیراندازی مهاجمان افزایش یافته است. چراغ الکتریکی صحن کاخ هدف خوبی از دانشجویها می‌سازد. دانشجویها به دشواری موفق می‌شوند چراغ را خاموش کنند. دستی ناپیدا بار دیگر چراغ را روشن می‌کند. دانشجویها چراغ را به گلوله می‌بندند، و سپس سیمکش کاخ را پیدا می‌کنند و وادارش می‌کنند جریان برق را قطع کند.

گردان زنان ناگهان اعلام می‌کند که قصد خروج دارد. بنا به اطلاعاتی که زنان دریافت داشته‌اند، کارکنان ستاد کل فرماندهی به لنین پیوسته‌اند و پس از خلع سلاح تعدادی از افسرها ژنرال آلکسیف را بازداشت کرده‌اند. و چون فقط ژنرال آلکسیف می‌تواند روسیه را نجات دهد، باید به هر قیمتی که شده نجاتش داد. جناب فرمانده قدرت بازداری زنان را از این اقدام جنون‌آمیز ندارد. در لحظه خروج زنان فانوسهای بلند الکتریکی در هر دو طرف دروازه روشن می‌شوند، افسری در جستجوی سیمکش با خشمی شدید به پیشخدمتهای کاخ حمله‌ور می‌شود: او در وجود این چاکران پیشین تزار ایادی انقلاب را می‌بیند. او به سیمکش کاخ از این هم بی‌اعتمادتر است: "اگر لازمت نداشتم مدت‌ها پیش تو را به آن دنیا فرستاده بودم." به رغم تپانچه‌کشیهای تهدیدآمیز، سیمکش از کمک عاجز است. کلیدهای اصلی برق همه قطع شده‌اند. ملوانها وارد نیروگاه شده و کنترل شبکه برق را به دست گرفته‌اند. زنهای سرباز زیر آتش تفنگها تاب نمی‌آورند و بیشتر آنان تسلیم می‌شوند. فرمانده شبکه دفاع سرجوخهای را به نزد حکومت می‌فرستد تا به وزرا گزارش دهد که خروج گردان زنان "به ناپودی آنان منجر شده است"، و کاخ نیز انباشته از تهییج‌گران است. شکست خروج زنان فترتی را سبب می‌شود که از ساعت ده تا ساعت یازده ادامه می‌یابد. مهاجمان سرگرم آماده‌ساختن توپها هستند.

این فترت نامنتظر بارقه امید در دل محاصره‌شدگان برمی‌افروزد. وزرا بار دیگر می‌کوشند تا هواداران خود را در شهر و در سراسر کشور تشجیع کنند: "حکومت در تمامیتش، به استثنای پروکوپویچ، در سنگر خود باقی است. موقعیت مساعد محسوب می‌شود... کاخ زیر آتش است، اما فقط آتش تفنگ و آن هم بدون نتیجه. کاملا روشن است که دشمن ضعیف است." در حقیقت امر دشمن بسیار قدرتمند است اما برای استفاده از قدرت خویش نمی‌تواند تصمیم بگیرد. حکومت درباره اتمام حجت کمیته، درباره آورو، درباره اینکه چگونه

او، یعنی حکومت، قدرت را فقط به مجلس موسسان می‌تواند منتقل کند، و چگونه نخستین حمله به کاخ زمستانی دفع شده است، برای سراسر کشور اطلاعیه صادر می‌کند. "باشد که ارتش و مردم پاسخ این حمله را بدهند!" اما وزرا پیشنهاد نمی‌کنند که این پاسخ چگونه باید داده شود.

در خلال این مدت لاشویج دو ملوان توپچی را به قلعه فرستاده است. درست است که این دو توپچی بی‌تجربه‌اند، اما دستکم بلشویکند و کاملاً آماده‌اند تا با توپ زنگار گرفته‌ای که متراکم‌کننده‌اش روغن هم ندارد شلیک کنند. از آنان همین را می‌خواهند و بس. در این لحظه غریب توپ مهمتر از نشانه‌گیری صحیح است. آنتونوف دستور شلیک می‌دهد. گرادهائی که از پیش معین شده کاملاً رعایت می‌شود. فلروفسکی روایت می‌کند که: "پس از صدور علامت از جانب قلعه، آورورا به غرش درآمد. صدا و برق توپ توخالی بسیار بزرگتر از توپ توپر است. تماشاچیان کنجاو از پشت جان‌پناه سنگی کناره رودخانه به کنار جهیدند، خود را به زمین انداختند و خزان خزان دور شدند... "چودنوفسکی به موقع سؤال می‌کند که: چطور است به محاصره‌شدگان پیشنهاد کنیم تسلیم شوند؟ آنتونوف هم فوراً با او موافقت می‌کند. باز هم یک وقفه دیگر. گروهی از زنها و دانشجوها تسلیم می‌شوند. چودنوفسکی می‌خواهد تفنگهایشان را به خودشان بدهد، اما آنتونوف به‌موقع به این بزرگواری بیجا اعتراض می‌کند. تفنگهای اسراء را روی پیاده‌رو می‌گذرانند و آنان را تحت‌الحفظ از خیابان میلیونی دور می‌کنند.

کاخ هنوز ایستادگی می‌کند. وقت آن رسیده که کار تمام شود. دستور صادر می‌گردد. بمباران آغاز می‌شود. شلیک توپها نه پی‌درپی است و نه موثر. از میان سی و پنج گلوله توپ که در عرض یک ساعت و نیم یا دو ساعت شلیک می‌شوند، فقط دو گلوله به هدف می‌خورند و این دو گلوله هم فقط گچ دیوارها را می‌خراشند. بقیه گلوله‌ها از روی کاخ رد می‌شوند و خوشبختانه به شهر آسیبی نمی‌رسانند. آیا علت اصلی فقدان مهارت است؟ آنان فقط از آن سوی نوا شلیک می‌کردند، هدفشان هم مستقیم و به بزرگی کاخ زمستانی بود؛ این کار احتیاجی به تردستی ندارد. آیا درست‌تر نیست که بگوئیم توپچیهای لاشویج هم عمداً آسمان را نشانه‌می‌گرفتند تا بلکه مسئله‌بدون ویرانی و کشتار فیصله‌یابد؟ اینک به دشواری می‌توان اثری از انگیزه آن دو ملوان توپچی ناشناس را ردیابی کرد. آنها خود سخنی نگفته‌اند. آیا در سرزمین بیکران روسیه محو شده‌اند، و یا، مانند بسیاری از رزمندگان اکتبر، در جنگهای داخلی مله‌ها و سالهای بعد جان سپردند؟

اندکی پس از شلیک نخستین گلوله‌ها، پالچینسکی ترکش یک گلوله توپ

را به نزد وزرا آورد. آدمیرال وردرفسکی تشخیص داد که آن گلوله مال خود اوست - یعنی از توپ دریائی آورورا شلیک شده است. اما از رزمناو فقط توپ توخالی شلیک می‌شد. قرار را چنین گذاشته بودند، و شهادت فلروفسکی و همچنین گزارش بعدی یکی از ملوانها به کنگره شوراها مؤید این نکته بودند. آیا آدمیرال اشتباه می‌کرد؟ آیا آن ملوان اشتباه می‌کرد؟ چه کسی می‌تواند حقیقت را درباره گلوله تویی تعیین کند که در دل شب از یک کشتی شورشی به کاخ تزار، همانجا که واپسین حکومت طبقات دارا همچون چراغ بی‌نفتی به خاموشی می‌گروید، شلیک شده بود؟

پادگان کاخ از حیث تعداد کاهش عظیمی یافت. اگر در لحظه ورود هنگ اورالسکی، معلولین، و گردان زنان تعداد افراد این پادگان به هزار و پانصد، و شاید به دو هزار، رسیده بود، اینک این تعداد به هزار تن و شاید هم بسیار کمتر کاهش یافته بود. اکنون هیچ چیز نمی‌تواند مایه نجات شود مگر یک معجزه. و ناگهان در فضای یاس‌آلود کاخ زمستانی... البته نه یک معجزه بلکه طلوعه‌اش پدیدار می‌شود. پالچینسکی اعلام می‌کند: الان از دومای شهر تلفن کردند که شهروندان آماده می‌شوند تا از آنجا به نجات حکومت بشتابند. آنگاه پالچینسکی به سینگوب دستور می‌دهد که: "به همه بگو که مردم در راهند." سینگوب با این مژده مسرتبخش شروع می‌کند به بالا و پائین رفتن از پله‌ها و دویدن در راهروها. در میان راه به دو افسر برخورد می‌کند که دارند با شمشیر با یکدیگر می‌جنگند - اما خون یکدیگر را نمی‌ریزند. دانشجویان نظامی سر از زانوی غم برمی‌دارند. این خبر چون دهان به دهان می‌گردد یک کلاغ چهل کلاغ می‌شود. دولتمردان، بازرگانها، و مردم به رهبری روحانیت در راهند تا کاخ مصیبت‌زده را آزاد کنند. مردم همراه با روحانیت! "چه صحنه زیبائی خواهیم دید!" واپسین بقایای رمق شعله می‌کشند: "هورا! پاینده‌باد روسیه!" دانشجویان اورانین باثوم که دیگر تصمیم به رفتن گرفته بودند، تغییر عقیده دادند و در کاخ باقی ماندند.

اما مردم به رهبری روحانیت آهسته می‌آیند. تعداد تهییج‌گران در کاخ رو به افزایش است. آورورا تا یک دقیقه دیگر شروع به شلیک خواهد کرد. زمزمه‌های در راهروها می‌پیچد. و این زمزمه دهان به دهان می‌گردد. ناگهان دو انفجار. ملوانها به داخل کاخ رخنه کرده و دو نارنجک را یا پرتاب کرده و یا از طبقه بالا فروانداخته و به دو دانشجو جراحات سطحی وارد ساخته‌اند. ملوانها دستگیر می‌شوند، و کیشکین، که حرفه‌اش پزشکی است، به مداوای جراحات دانشجوها می‌پردازد.

عزم درونی کارگراها و ملوانها جزم است، اما اینان هنوز به‌خشم نیامده‌اند. محاصره‌شدگان، که به مراتب ضعیفتر از مهاجمان هستند، از ترس آنکه مبادا

خشم دشمن را برانگیزند ، جرئت نمی‌کنند با این ایادی دشمن که به درون کاخ رخنه کرده‌اند به سختی رفتار کنند . کسی تیرباران نمی‌شود ، اینک مهمانهای ناخوانده نه یک به یک که گروه گروه به داخل کاخ می‌آیند . کاخ دم‌به‌دم شبا به بیشتری به آبکش می‌یابد . وقتی دانشجویان نظامی بر سر این مهمانهای ناخوانده می‌ریزند ، اینان اجازه می‌دهند که خلع سلاح شوند . پالچینسکی با لحنی تحقیرآمیز می‌گوید : "چه بزدل‌های فرومایه‌ای ! " خیر ، این مردان بزدل نبودند . کاخ انباشته از افسر و دانشجوی نظامی بود و رخنه به درونش شجاعت بسیار می‌طلبید . در هزار توی آن ساختمان ناآشنا ، در راهروهای تاریک ، در میان درهای بیشماری که هیچ کس نمی‌دانست به کجا باز می‌شوند و چه خطری در پشتشان نهفته ، آن شیردلان چاره‌ای جز تسلیم نداشتند . تعداد اسراء افزایش می‌یابد . گروههای تازه‌ای به داخل کاخ رسوخ می‌کنند . دیگر کاملاً روشن نیست که چه کس در برابر چه کس تسلیم می‌شود ، و چه‌کس چه‌کس را خلع سلاح می‌کند . توپخانه همچنان می‌غرد .

به استثنای بخش مجاور کاخ زمستانی ، زندگی در خیابانها تا پاسی از شب گذشته بند نیامد . تئاترها و سینماها همه باز بودند . قشرهای محترم و تحصیلکرده ، پایتخت ظاهراً در قید نبودند که حکومتشان زیر آتش قرار گرفته است . ردمایستر از روی پل ترویتسکی رهگذران آرامی را دید که به وسیله ملوانها متوقف شدند . "هیچ چیز غیرعادی دیده نمی‌شود . " ردمایستر از ورای غریو توپها از زبان آشنایانی که از "خانه خلع" باز می‌گشتند دریافت که شالیاپین در نمایشنامه "دون کارلوس خوش درخشیده است . وزرا همچنان برکف تله‌موششان پا می‌کوفتند .

"کاملاً روشن است که مهاجمان ضعیفند . " شاید اگر یک ساعت دیگر هم مقاومت کنیم ، نیروهای تقویتی از راه برسند . در اواخر شب کیشکین کادت خروشچف کادت معاون وزیر دارائی را به پای تلفن خواند و از او خواست که به رهبران حزب بگوید که حکومت دستکم به مقداری کمک احتیاج دارد تا بتواند تا سپیده‌دم ، یعنی تا آمدن کرنسکی همراه با نیروهای نظامی ، دوام بیاورد . کیشکین خشماگین فریاد می‌کشد که : "این چه حزبی است که نمی‌تواند سیصد مرد مسلح به کمک ما بفرستد ! " و حق هم با اوست . این چه حزبی است ؟ این کادتها که در انتخابات پتروگراد صدها هزار رای را به خود اختصاص داده بودند در لحظه‌ای که رژیم بورژوا در معرض خطر مرگ قرار گرفته بود ، نمی‌توانستند سیصد جنگجو را به میدان نبرد گسیل بدارند . اگر وزرا به فکر افتاده بودند که در کتابخانه کاخ به دنبال کتابهای هابز فیلسوف ماتریالیست بگردند ، می‌توانستند در گفتارهای او پیرامون جنگ داخلی بخوانند که انتظار شجاعت داشتن از

دکاندارهای نوکیسه، انتظار عبثی است " چون آنان جز منافع آنی خود چیز دیگری نمی بینند . . . و از فکر اینکه ممکن است مورد چپاول قرار بگیرند عقل از سرشان می پرد . " اما از یک سو وجود کتابهای هابز در کتابخانه تزار بعید به نظر می رسید ، و از سوی دیگر فلسفه تاریخ در عقل وزرا نمی گنجید . تلفن کیشکین آخرین تلفنی بود که از کاخ زمستانی صورت گرفت .

اسمولنی قاطعا خواستار تمام شدن کار بود . محاصره را نباید تا صبح طول بدهیم ، شهر را نباید در انقباض نگاه بداریم ، اعصاب کنگره را نباید خرد کنیم ، در برابر تمامیت پیروزی نباید علامت سؤال قرار دهیم . لنین یادداشتهای خشم آلود می فرستد . کمیته نظامی انقلابی پشت سر هم تلفن می زند . پودویسکی جواب می دهد . می توان توده ها را به جان کاخ انداخت . بسیاری از مردم مشتاق این کارند . اما در آن صورت چند نفر قربانی خواهیم داد ، و از وزرا و دانشجوها چه باقی خواهد ماند ؟ با این حال ، به پایان رساندن کار سخت ضروری است . کاری از دستان بر نمی آید جز آنکه توپخانه دریائی را به سخن در آوریم . ملوانی از قلعه پتروپل تکمای کاغذ را به آورورا می برد . فوراً به کاخ شلیک کنید . اینک به نظر می رسد که راه کاملاً باز است . توپچیهای آورورا آماده کارند ، اما عزم رهبران هنوز جزم نیست . باز هم در جهت طفره روی کوشش دیگری صورت می گیرد . فلروفسکی می نویسد : " تصمیم گرفتیم که یک ربع ساعت دیگر صبر کنیم ، چون از روی غریزه حس می کردیم که ممکن است وضع دگرگون شود . " امید به حل و فصل مسئله از طریق روشهای ترساننده هنوز پاسختی می کرد ، و "از روی غریزه" هم در اینجا باید به معنای همین امید درک شود . این بار "غریزه" انسان را فریب نداد . در اواخر آن یک ربع ساعت پیک تازه ای مستقیماً از کاخ زمستانی در رسید . کاخ تصرف شده است !

کاخ تسلیم نشد بلکه با حمله شدید مهاجمان به تصرف درآمد - منتها در لحظهای که قدرت مقاومت محاصره شدگان کاملاً درهم شکسته شده بود . صدها تن از مهاجمان به سرسرای کاخ ریختند - این بار نه از طریق در سری بلکه از دروازه ای که زیر دفاع قرار داشت - و مدافعان روحیه باخته گمان کردند که اینان قشون دوما هستند . با این حال طولی نکشید که این مهاجمان خلع سلاح شدند . در این هنگامه تعداد زیادی از دانشجوها پا به فرار نهادند . مابقی دانشجوها - دستکم تعدادی از آنان - به مدافعه ادامه دادند . اما سد سرنیزه ها و آتش تفنگها سرانجام مابین مهاجمان و مدافعان شکسته شد .

آن بخش از کاخ که در مجاورت رهبانخانه قرار دارد از هم اکنون انباشته از مهاجمان است . دانشجوها می کوشند که از پشت به دشمن حمله بیاورند . در راهروها برخوردها و درگیریهای غریب رخ می دهد . همه تا بن دندان مسلحند .

دستها از فراز سروکلهها تپانچهها را نشانه می‌روند. نارنجکها از کمربندها آویزانند. اما نه هیچ کس تیر می‌اندازد و نه هیچ کس نارنجک پرتاب می‌کند. چون خودی و دشمن چنان درهم آمیخته‌اند که نمی‌توانند خویشتن را از یکدیگر جدا کنند. چه باک: سرنوشت کاخ دیگر تعیین شده است.

کارگراها و ملوانها و سربازها زنجیروار و گروه‌گروه از خارج به داخل فشار می‌آورند، دانشجویها را از پشت‌سنگرها به‌کنار می‌رویند، به صحن کاخ می‌ریزند، روی پلمها با دانشجویها تصادم می‌کنند، آنها را به عقب می‌زنند، به زیر می‌افکنند، به طبقات بالا پس می‌رانند. موج دیگری از پشت در می‌رسد. محتوای میدان به درون صحن کاخ خالی می‌شود. محتوای صحن کاخ به درون کاخ می‌ریزد و راه‌پلمها و راهروها را مثل سیل فرامی‌گیرد. روی کفهای گل‌آلود چوبی اتاقها، در میان تشکها و تکمهای نان، آدمها و تفنگها و نارنجکها درهم می‌لولند. فاتحان پی می‌برند که کرنسکی آنجا نیست و موج زودگذری از سرخوردگی شادی خشم‌آلودشان را لحظهای قطع می‌کند. آنتونوف و چودنوفسکی اینک در کاخند. هیئت دولت کجاست؟ در ورودی آنجاست - همانجا که دانشجویان نظامی در واپسین اطوار مقاومت منجمد شده‌اند. سرنگهبان به نزد وزرا می‌دود و می‌پرسد: آیا به ما امر می‌کنید که تا نفر آخر ایستادگی کنیم؟ خیر، خیر، وزرا چنین امری نمی‌دهند. هرچه باشد، کاخ را گرفتارند. دیگر احتیاجی به خونریزی نیست. باید در برابر زور تسلیم شویم. وزرا میل دارند شرافتمندانه تسلیم شوند، و طوری برگرد می‌نشینند که وانمود شود تشکیل جلسه داده‌اند. جناب‌فرمانده کاخ را تسلیم کرده است و اینک برای حفظ جان دانشجویها، که هیچ کس حتی قصدش را نکرده است، سرگرم مذاکره است. اما آنتونوف از مذاکره پیرامون سرنوشت هیئت دولت امتناع می‌کند.

دانشجویانی که از آخرین در محافظت می‌کردند، خلع سلاح شدند. فاتحان به‌درون اتاق وزرا ریختند. "پیشاپیش جمعیت، شخص‌بسیار عادی و ریزه‌اندازی قرارداشت که می‌کوشید از هجوم مردم جلوگیری کند. جامه‌های نامرتب بودند، کلاه لیه‌پهنی را به طور مایل بر سر گذاشته بود، عینکش به روی بینی تعادل بی‌ثباتی داشت، اما چشمهای ریز او از شادی پیروزی و از نفرت به مغلوبان برق می‌زدند." مغلوبان آنتونوف را با این جملات اهانت‌آمیز توصیف کرده‌اند. به آسانی می‌توان باور کرد که جامه‌ها و کلاه آنتونوف نامرتب بودند: کافی است سفر شبانه او را از میان آب‌چالهای قلعه پتروپل به یاد آوریم. شادی پیروزی هم بیشک در چشمهایش خوانده می‌شد؛ اما برق نفرت از مغلوبان از آن چشمها بعید است. آنتونوف به نام کمیته نظامی انقلابی به بانگ بلند چنین گفت: من به شما، اعضای حکومت موقت، اعلام می‌کنم که بازداشت هستید. عقربه‌های

ساعت در آن لحظه روی دو و ده دقیقه صبح بیست و ششم اکتبر قرار داشتند - اعضای حکومت در برابر زور تسلیم می‌شوند و دست از مقاومت برمی‌دارند تا بیجهت خونی ریخته نشود - چنین بود جواب کونووالوف . بدین ترتیب مهمترین بخش آن مناسک رعایت گردید .

آنتونوف از میان نخستین واحدهائی که به درون کاخ رسوخ کرده بودند ، بیست و پنج مرد مسلح را احضار کرد و وظیفه حفاظت از جان وزرا را به آنان سپرد . پس از تحریر صورت جلسه ، بازداشت‌شدگان به میدان کاخ برده شدند . در میان جمعیت ، که به صورت کشته و زخمی قربانی داده بود ، نفرت از مغلوبان حقیقتا زبانه کشید . " مرگ بر آنان باد ! تیربارانشان کنید ! " برخی از سربازها کوشیدند وزرا را به باد کتک بگیرند . گاردهای سرخ عناصر عصبانی را آرام کردند : پیروزی پرولتری را لکه‌دار نکنید ! کارگران مسلح وزرا و محافظانشان را محکم در میان گرفتند . " به پیش ! " راهشان دراز نبود - خیابان میلیونی و آن سوی پل ترویتسکی . اما هیجانزدگی مردم آن سفر کوتاه را طولانی و پرمخاطره کرد . نیکیتین وزیر بعدا به درستی نوشت که اگر میانجیگری بیوقفه آنتونوف نمی‌بود ، ممکن بود عواقب کار " بسیار جدی " باشد . در این میان در خاتمه بدبیاریه‌ها وزرا در روی پل تصادفاً به گلوله بسته شدند و بازداشت‌شدگان و محافظانشان ناچار شدند روی پیاده‌رو دراز بکشند . اما در اینجا هم کسی مصدوم نشد . یقیناً شخصی به عنوان هشدار تیر هوائی شلیک می‌کرد .

در باشگاه تنگ پادگان قلعه ، که به علت نبودن برق در آن روز به وسیله چراغ نفتی دودزائی روشن شده است ، چهل یا پنجاه مرد جمع شده‌اند . آنتونوف در حضور کمیسر قلعه از وزرا حضور و غیاب می‌کند . هجده نفرند ، از جمله چند معاون عالی‌رتبه . آخرین تشریفات به سر می‌رسند ؛ اسراء را به اتاقهای برج و باروی تاریخی ترویتسکوی می‌فرستند . هیچیک از مدافعان بازداشت نشده بودند ؛ افسرها و دانشجوها چون به شرف خود سوگند خوردند که برعلیه قدرت شورا هیچ اقدامی به عمل نیاورند ، بخشوده شدند . فقط چند تن از آنان به قول خود وفا کردند .

بلافاصله پس از تسخیر کاخ زمستانی شایعاتی پیرامون تیرباران دانشجوها ، تجاوز به زنان سرباز ، و چپاول غنائم کاخ در محافل بورژوا رواج گرفت . هنگامی که میلی‌یوکوف در کتاب خود موسوم به تاریخ انقلاب نوشت که : " آن دسته از زنان سرباز که از آتش گلوله‌ها جان به در برده بودند ، به دست بلشویکها افتادند ، و در خلال آن شب مورد توجهات موحش سربازها قرار گرفتند و برخی از آنان اعدام شدند . " - باری هنگامی که میلی‌یوکوف این سطور را می‌نوشت نادرستی این قصه‌ها از مدتها پیش به اثبات رسیده بود . در حقیقت امر آن شب

هیچ کس تیرباران نشد، و به سبب حالت روحی طرفین در آن ایام، اعدام و تیرباران به هیچ وجه نمی توانست صورت بگیرد. احتمال صورت گرفتن تجاوز هم در آن شب وجود نداشت، به ویژه در داخل کاخ، چون همراه با عناصر گوناگون خیابانی که تصادفاً به داخل کاخ راه یافته بودند، صدها تن کارگر انقلابی هم تفنگ به دست وارد کاخ شدند.

تلاشهایی برای غارت اثاثیه کاخ واقعاً به عمل آمد، اما همین تلاشها بودند که انضباط فاتحان را نشان دادند. جان رید، که یک صحنه از رویدادهای دراماتیک انقلاب هم از چشم پنهان نمانده است و به دنبال نخستین فوج سربازها وارد کاخ شده بود، تعریف کرده است که چگونه در انبارهای زیرزمین سربازها با قنداق تفنگ اشکافها را باز می کردند و فرشها و ملافها و ظروف چینی و بلور را بیرون می کشیدند. یحتمل که دزدهای حرفه ای، با پنهان کردن هویت خود در پس پالتوهای جنگی و کلاههای پوستی، در هیئت سربازها وارد عمل شده بودند. همان طور که در آخرین سالهای جنگ همیشه چنین عمل می کردند. چپاول تازه آغاز شده بود که شخصی فریاد کشید: "رفقا، دستها کوتاه، اینها اموال مردم است." آنگاه سربازی با قلم و کاغذ در کنار در ورودی نشست و دو گارد سرخ تپانچه به دست در پشت او قرار گرفتند. همه افراد به هنگام خروج تفتیش شدند، و کلیه اشیاء مسروقه پس گرفته شدند و از آنها صورت برداری شد. بدین ترتیب مجسمه های کوچک، شیشه های جوهر، خنجرهای گوناگون، قالبهای صابون، و پره های شترمرغ باز پس گرفته شدند. دانشجویهای نظامی هم به دقت تفتیش شدند، و جیبهای آنان انباشته از خرده ریزهای مسروقه از آب درآمد. سربازها دانشجویها را به باد ناسزا و تهدید گرفتند، اما کار از این حد فراتر نرفت. ضمناً گاردی به فرماندهی پریخودکوی ملوان برای محافظت از کاخ تشکیل شد. نگهبانها در همه جا مستقر شدند. کاخ از وجود غریبه ها پاک شد. چند ساعت بعد چودنوفسکی به فرماندهی کاخ زمستانی منصوب شد.

اما بر سر مردم، که به سرکردگی روحانیون برای آزاد ساختن کاخ پیش می آمدند، چه آمد؟ لازم است درباره این تلاش قهرمانانه، که خیرش قلب دانشجویها را چند لحظه گرم کرده بود، بیشتر صحبت کنیم. دومای شهر کانون نیروهای ضد بلشویک بود؛ ساختمان این دوما در خیابان نوسکی مثل دیگر می جوشید. احزاب و گروهها و دستجات و واپس مانده ها و افراد متنفذ در آنجا سرگرم جروبوت پیرامون ماجراجویی جنایتکارانه بلشویکها بودند. اینان گاه به گاه به هیئت وارفته دولت در کاخ تلفن می زدند و به آنها می گفتند که به علت تقبیح همگانی مردم شورش ناگزیر باید شکست بخورد. پیرامون انزوای معنوی بلشویکها چندین ساعت خطابه سرائی شد. اما در این گیرودار توپخانه به سخن

درآمد. پروکوپویچ وزیر، که صبح هنگام بازداشت شده و اندکی بعد آزاد شده بود، با صدائی گریان در دوما زبان به شکوه گشود که از امکان سهمی شدن در سرنوشت رفقایش محروم شده است. او همدلی گرم بسیاری از حضار را برانگیخت، اما ادای این همدلی وقت زیادی را به هدر داد.

از میان آشفتگی عمومی طرحها و نطقها سرانجام نقشهای عملی فراهم می شود و تحسین پرهیاہوی همگان را برمی انگیزد. دوما باید تماما به کاخ زمستانی برود تا در صورت لزوم همراه با حکومت جان بسپرد. سوسیال رولوسیونرها و منشویکها و مسئولان تعاونیها همه آمادماند تا یا وزرا را نجات دهند و یا در کنار وزرا به خاک مرگ بیفتند. کادتها، که معمولا تمایلی به استقبال از مخاطرات ندارند، این بار تصمیم می گیرند که در جوار سائیرین از زندگی خویش دست بکشند. چند نفر شهرستانی هم که تصادفا سر از آن تالار درآورده اند، و همچنین روزنامه نگارهای دوما و یک فرد عادی با زبانی کم و بیش بلیغ تقاضا می کنند که به آنان اجازه داده شود در سرنوشت دوما سهمی شوند. این اجازه صادر می گردد.

گروه بلشویکها در دوما می کوشند دیگران را پدرانہ اندرز دهند: چرا در این تاریکی در خیابانها به دنبال مرگ بگردیم؟ بهتر است به وزرا تلفن بزنییم و آنان را تشویق کنیم که پیش از جاری شدن خون تسلیم شوند. اما دموکراتها خشمگین می شوند: این ایادی شورش نه تنها می خواهند قدرت را از چنگ ما بیرون بکشند، بلکه برآنند که ما را از حق یک مرگ قهرمانانہ هم محروم کنند. در این گیرودار اعضای دوما تصمیم می گیرند که به خاطر مصالح تاریخ شفاهای رای گیری کنند. هرچه باشد، هیچ وقت برای مردن دیر نیست - حتی اگر مرگی افتخارآمیز باشد. شصت و دو عضو دوما براین تصمیم صحت می گذارند: آری، می روند تا در زیر ویرانه های کاخ زمستانی جان بسپارند. بلشویکها پاسخ می دهند که پیروزی در کنار اسمولنی بهتر از مردن در کاخ زمستانی است، و بلافاصله روانه کنگره شوراها می شوند. فقط سه منشویک انترناسیونالیست تصمیم می گیرند در چار دیواری دوما باقی بمانند: آنان نه جایی برای رفتن دارند و نه دلیلی برای مردن.

اعضای دوما در شرف آغاز واپسین سفر خود هستند که ناگهان تلفن زنگ می زند و خبر می رسد که تمامی کمیته اجرائی شورای نمایندگان دهقانان به راه افتاده تا به آنان بپیوندند. هلهله حضار تمامی ندارد. اینک تصویر روشن و کامل است: نمایندگان صد میلیون دهقان، همراه با نمایندگان کلیه طبقات مردم شهر می روند تا به دست گروه بیمقداری از جانیان کشته شوند. بار دیگر سخنرانیها و هلهلهها از سر گرفته می شوند.

پس از رسیدن نمایندگان دهقانها، ستون دوما سرانجام در امتداد نوسکی به راه افتاد. در پیشاپیش ستون شرایدر شهردار و پروکوپویچ وزیر حرکت می‌کنند. جان رید در میان آن افراد هم آوکسنتیف سوسیال‌رولوسیونر، رئیس کمیته اجرائی دهقانان را دید، و هم خینچوک و آبرامویچ سران منشویک را. از این دو تن اولی راستگرا و دومی چپگرا محسوب می‌شدند. پروکوپویچ و شرایدر هریک فانوسی در دست حمل می‌کردند؛ این قرار را از طریق تلفن با وزرا گذاشته بودند تا دانشجویها دوست را به جای دشمن نگیرند. پروکوپویچ علاوه بر این مثل بسیاری دیگر از حضار چتری هم در دست داشت. روحانیون در آن میان دیده نمی‌شدند. روحانیون از تکه‌پاره‌های مآلود تاریخ میهن به وسیله مخیله ضعیف دانشجویها اختراع شده بودند. اما از مردم هم اثری دیده نمی‌شد. فقدان مردم ماهیت تمامی آن طرح را بروز می‌داد. سیصد یا چهار صد تن "وکیل" بدون حتی یک موکل! زرنینوف سوسیال‌رولوسیونر به یاد می‌آورد که: "شب تیره‌ای بود، و چراغهای خیابان نوسکی هم خاموش بودند. ما به طور منظم گام می‌زدیم و فقط سرود "مارسیز" را می‌خواندیم. طنین گلوله‌های توپ از دور به گوش می‌رسید؛ این بلشویکها بودند که به بمباران کاخ زمستانی ادامه می‌دادند."

در نزدیکی ترعه اکاترینینسکی گروهی ملوان مسلح در پهنای نوسکی صف کشیده و راه را بر این ستون دموکراسی سد کرده بودند. محکومان اعلام کردند که: "ما به راه خود ادامه می‌دهیم، از دست شما چه کاری ساخته است؟" ملوانها به صراحت پاسخ دادند که متوسل به زور خواهند شد: "به خانه‌هایتان بروید و ما را تنها بگذارید." یکی از راهپیمایان پیشنهاد کرد که همگی همانجا جان بسپرند. اما در تصمیمی که از طریق رای‌گیری شفاهی در دوما گرفته شده بود، این نوع مرگ را پیش‌بینی نکرده بودند. پروکوپویچ وزیر از یک بلندی بالا رفت و "در حالی که چتر خود را تکان می‌داد" - در فصل پائیز در پتروگراد باران زیاد می‌بارد - به تظاهرکنندگان هشدار داد که آن افراد گمراه و فریب‌خورده را که واقعا ممکن است دست به اسلحه ببرند، وسوسه نکنند. "بگذارید به دوما برگردیم و برای نجات کشور و انقلاب روش بهتری پیدا کنیم."

پیشنهاد عاقلانمای بود. ناگفته نماند که بدین ترتیب نقشه اولیه به اجرا در نمی‌آمد. اما با تبهارهای مسلح که نمی‌گذارند رهبران دموکراسی به مرگی قهرمانی بمیرند، چه می‌توان کرد؟ استانکویچ، که خود از راهپیمایان این هیئت بود می‌نویسد: "مدتی این پا و آن پا کردند، سردشان شد و تصمیم گرفتند که مراجعت کنند." این بار نمایندگان بدون "مارسیز" - برعکس، در سکوتی مرگبار - در امتداد نوسکی به ساختمان دوما بازگشتند. حال سرانجام

می‌توانستند "برای نجات کشور و انقلاب" روشهای بهتری پیدا کنند . پس از تسخیر کاخ زمستانی، کمیته نظامی انقلابی پایتخت را تماما به تصرف خود درآورد . اما درست به همان شکل که مو و ناخن جسد به رشد خود ادامه می‌دهند، حکومت هم از طریق مطبوعات رسمی خود همچنان آثاری از حیات نشان می‌داد . **طلایه** حکومت موقت که در روز بیست و چهارم بازنشستگی مشاوران سلطنت را همراه با اونیفورمها و عینکهایشان اعلام کرده بود، ناگهان در روز بیست و پنجم ناپدید گردید - ضمنا هیچ کس متوجه این نکته نشد . اما در روز بیست و ششم بار دیگر پدیدار شد، توگوئی هیچ اتفاقی رخ نداده است . در سرلوحه **صفحه** اول این روزنامه نوشته شده بود : "به علت قطع برق، این روزنامه در روز بیست و پنجم منتشر نشد . " در سایر زمینها، به استثنای جریان برق، زندگی حکومت منظمآ ادامه داشت، و **طلایه** حکومتی که اینک در برج و باروی ستون "اطلاعات اداری" در **بخشنامه** نیکیتین، وزیر کشور، به کمیسرهای ایالات توصیه شده بود که "تحت تاثیر شایعات نادرست پیرامون امور شهر پتروگراد قرار نگیرند، چون پتروگراد کاملا آرام است . " جناب وزیر پربیراه نمی‌گفت . روزهای انقلاب، به استثنای غریبوتوپها که تاثیراتشان فقط جنبه صوتی داشت و بس، به آرامی سپری شدند . اما با همه این احوال، مورخ بر خطا نخواهد بود اگر بگوید که در روز بیست و پنجم اکتبر نه تنها جریان برق در چاپخانه حکومت قطع گردید، بلکه **صفحه** مهمی هم در تاریخ بشریت ورق خورد .



فصل نهم قیام اکتبر

تمثیلهای مادی در مورد انقلاب چنان روان به ذهن می‌آیند که برخی از آنها به تشبیهات فرسوده تبدیل شده‌اند: "آتشفشان"، "تولد جامعه‌نو"، "نقطه‌جوش". . . . در پس این تصاویر ساده ادبی ادراک بیواسطه‌ای از قوانین دیالکتیک - یعنی همان منطق تکامل - نهفته است.

رابطه قیام مسلحانه با انقلاب همان رابطهای است که مابین کل انقلاب و روند تکامل وجود دارد. قیام مسلحانه نیز همان نقطه بحرانی است که در آن کمیت انباشت شده با انفجار به کیفیت تبدیل می‌شود. اما قیام هم خود عملی متجانس و یکپارچه نیست: قیام هم نقاط بحرانی، بحرانهای درونی و شتابهای خود را داراست.

دوره کوتاهی که درست قبل از "نقطه‌جوش" قرار دارد - یعنی همان آستانه قیام - هم از لحاظ سیاسی و هم از حیث نظری حائز اهمیت خارق‌العاده‌ای است. علم فیزیک به ما می‌آموزد که افزایش مداوم درجه حرارت ناگهان متوقف می‌شود؛ مایع تا مدتی در همان درجه باقی می‌ماند و فقط پس از جذب مقداری حرارت اضافی به جوش می‌آید. زبان روزمره هم در اینجا به کمکمان می‌آید، چون این تمرکز شبه آرام که پیش از انفجار رخ می‌دهد به "آرامش قبل از توفان" معروف است.

هنگامی که اکثریت قاطعی از کارگران و سربازان پتروگراد به بلشویکها پیوستند، به نظر می‌رسید که دمای جوش فرارسیده است. در این هنگام بود که لنین ضرورت قیام فوری را اعلام کرد. اما نکته جالب توجه آنکه هنوز چیزی برای قیام کم بود. کارگران، و مخصوصاً سربازان، باید مقداری انرژی انقلابی اضافی جذب می‌کردند.

در میان توده‌ها بین حرف و عمل تناقضی وجود ندارد، اما گذار از حرف به عمل - حتی در مورد یک اعتصاب ساده، و به طریق اولی در مورد قیام - ناگزیر اصطکاکهای درونی و تجدید دسته‌بندیهای ملکولی را سبب می‌شود: برخی از عناصر به پیش می‌تازند، برخی دیگر پس می‌نشینند. یکی از مشخصات عمومی جنگ داخلی در مراحل اولیه‌اش همانا بی‌تصمیمی فوق‌العاده است. تو گوئی هر

دو اردو به خاک ملی واحدی چسبانده شده‌اند؛ هیچ کدام نمی‌توانند از محیط خود و از دسته‌بندی‌های بینابین و گرایش‌های سازشکارانه‌اش بگریزند.

آرامش قبل از توفان در میان رده‌های فرودست، گروه‌های هدایت‌کننده را ناگهان دچار تردید و دودلی کرد. ارگانها و نهادهائی که در دوره نسبتاً آرام تدارکات شکل گرفته بودند - چون انقلاب هم مثل جنگ دوره‌های صلح‌آمیز و روزهای آرام خود را دارد - در آبدیده‌ترین حزب موجود هم همسنگ وظایف قیام از آب درنیامدند، و یا دستکم چنان که باید و شاید همسنگ آن وظایف از آب درنیامدند. نوعی بازسازی و جابه‌جائی در لحظه حساس اجتناب‌ناپذیر است. بسیاری از اعضای شورای پتروگراد با آنکه به حکومت شورائی رای داده بودند واقعا قبول نداشتند که قیام مسلحانه وظیفه روز شده است. برای تبدیل شورا به ماشین قیام، لازم بود که این اعضاء بدون ایجاد اغتشاش و آشفتگی به مسیر جدید کشانده شوند. در شرایط آن بحران پخته این کار به چند ماه و یا حتی چند هفته احتیاج نداشت. اما کم کردن ضرباهنگ، صدور فرمان خیزش چند روز پیش از آمادگی شورا برای آن خیزش، ایجاد آشفتگی در میان صفوف خود، و جدائی افکندن مابین حزب و شورا حتی برای بیست و چهار ساعت، چنین کارهائی به ویژه در آن روزهای آخر خطرناک می‌بود.

لنین بارها و بارها تکرار کرد که توده‌ها در طرف چپ حزب قرار دارند، درست به همان شکل که حزب در سمت چپ کمیته مرکزی ایستاده است. این نکته در مورد کل انقلاب کاملاً صدق می‌کرد. اما این مناسبات هم دستخوش‌نوسانهای عمیق درونی می‌شوند. در ماههای آوریل و ژوئن، و مخصوصاً در اوایل ماه ژوئیه، کارگران و سربازان بیصبرانه حزب را در راستای عمل قاطع به پیش می‌رانند. پس از یورشهای ژوئیه توده‌ها محتاط‌تر شدند. آنها مثل سابق، و بیش از سابق، انقلاب می‌خواستند. اما چون یک بار دست خود را سوزانده بودند، از یک شکست دیگر می‌ترسیدند. در سراسر ماههای ژوئیه و اوت و سپتامبر، حزب هر روز کارگران و سربازان را از حرکت باز می‌داشت، حال آنکه کورنیلوو فیستها با تمام قوا می‌کوشیدند کارگران و سربازان را به خیابانها بکشند. تجربه سیاسی آن ماههای آخر مایه رشد مراکز بازدارنده در مغز رهبران و رهروان شده بود. از سوی دیگر موفقیت بیوقفه تهییج‌گریها به نوبه خود موجد رخوت و حالت‌صبورانه شده بود. سمتگیری جدید سیاسی برای توده‌ها کافی نبود؛ آنان به بازسازی حالت روانی خود احتیاج داشتند. هرچه فرمان حزب انقلابی بیشتر به فرمان شرایط موجود جوش بخورد، قیام به همان نسبت توده‌های وسیعتری را به درون خود می‌کشد.

مسئله دشوار گذار از تدارکات سیاسی به فن واقعی قیام در سراسر کشور به

شکلهای متفاوتی مطرح شد، اما اساس این مسئله در همهجا یکسان بود. مورالوف تعریف می‌کند که چگونه در سازمان نظامی بلشویکها در مسکو همه‌اعضاء به طور یکپارچه به ضرورت تصرف قدرت اعتقاد داشتند؛ منتها "کوشش برای تعیین چگونگی اجرای این تصرف به جایی نمی‌رسید." جای واپسین حلقه‌رابط خالی بود.

در همان روزهایی که در پتروگراد مسئله‌نقل و انتقال نیروهای پادگان مطرح شده بود، مسکو در فضائی از معارضات مداوم اعتصابی به سر می‌برد. از این رو جناح بلشویکها در شورا به درخواست کمیته‌ی یکی از کارخانه‌ها پیشنهاد کرد که کشمکشهای اقتصادی از طریق صدور فرمان حل و فصل شوند. اقدامات مقدماتی این کار وقت زیادی به خود اختصاص داد. "فرمان شماره یک انقلابی" فقط در روز بیست و سوم به تصویب تشکیلات شورا رسید. در این فرمان آمده بود که: از این پس کارگران و کارمندان کارخانه‌ها و کارگاهها فقط با رضایت کمیته‌های کارخانه و کارگاه استخدام و اخراج خواهند شد. این بدان معنا بود که شورا به مثابه‌ی یک قدرت دولتی شروع به فعالیت کرده بود. مقصود مبدعان این طرح آن بود که مقاومت اجتناب‌ناپذیر حکومت توده‌ها را هرچه بیشتر برگرد شورا با یکدیگر متحد کند و به معارضه‌ی آشکار منجر شود. این طرح هرگز به آزمون گذارده نشد چون انقلاب در پتروگراد به مسکو، همچنانکه به مابقی کشور، انگیزه‌ی بسیار قویتری برای قیام بخشید. این انگیزه عبارت بود از ضرورت برخاستن به حمایت از حکومت تازه تشکیل شورائی.

طرف مهاجم تقریباً همیشه مایل است که در حالت تدافعی به نظر آید. حزب انقلابی مایل است که برای خود پوشش قانونی داشته باشد. کنگره‌ی قریب‌التشکیل شورا، گرچه در اساس شورای انقلاب به شمار می‌رفت، با این حال بیشک در نظر توده‌ی مردم اگر از تمامی حق حاکمیت برخوردار نبود دستکم نیمه‌بزرگتر این حق را در اختیار داشت. مسئله بر سر قیام یکی از عناصر قدرت دوگانه برعلیه عنصر دیگر دور می‌زد. کمیته‌ی نظامی انقلابی ضمن رجوع به کنگره به عنوان منبع قدرت، حکومت را از پیش متهم به توطئه‌چینی برعلیه شوراها کرد. این اتهام منطقی از تمامی وضع موجود نشئت می‌گرفت. از آنجا که حکومت قصد نداشت بدون نبرد سر تسلیم فروبیاورد، چاره‌ای نداشت جز آنکه خود را برای دفاع از خویشتن آماده کند. اما همین امر او را سزاوار اتهام توطئه برعلیه عالیترین ارگان کارگران و سربازان و دهقانان می‌ساخت. حکومت در مبارزه‌ی خود برعلیه کنگره‌ی شوراها - کنگره‌ای که قرار بود کرنسکی را براندازد - به روی منبع قدرتی دست دراز کرد که خاستگاه کرنسکی بود.

اشتباه محض خواهد بود اگر همه‌ی این حرفها را نوعی موشکافی حقوقی

بدانیم که به درد مردم نمی‌خورد. برعکس، واقعیات بنیادی انقلاب درست به همین شکل در ذهن توده‌ها منعکس می‌شدند. لازم بود که از این گره فوق‌العاده سودمند حداکثر استفاده به عمل آید. به این ترتیب رهبران انقلابی با دادن یک هدف ارزنده سیاسی به بیمیلی سربازها برای رفتن از سربازخانه‌ها به سنگرها و با بسیج پادگان در جهت دفاع از کنگره شوراهای، به هیچ عنوان دست خود را برای تعیین موعد قیام نبستند. انتخاب روز و ساعت قیام به مسیر بعدی معارضه بستگی داشت، و آزادی مانور متعلق به قویترین طرف بود.

لنین از ترس آنکه مبادا قیام جای خود را به بازیه‌های پارلمانی بدهد دائماً تکرار می‌کرد که: "ابتدا به کرنسکی غلبه کنید و سپس کنگره را فراخوانید." یقیناً لنین عامل تازم‌های را که وارد تدارکات قیام شده و ماهیت این تدارکات را دگرگون کرده بود، هنوز ندیده بود. این عامل تازه همانا عبارت بود از تعارض حاد مابین پادگان پتروگراد و حکومت. اگر قرار بر این بود که شوراهای مسئله قدرت را حل و فصل کنند؛ اگر حکومت بر آن بود که پادگان را مثله کند تا مانع از به قدرت رسیدن کنگره شود؛ اگر پادگان بی‌آنکه منتظر تشکیل کنگره شوراهای بشود از اجرای دستورهای حکومت امتناع می‌ورزید، همه اینها معنایش آن بود که قیام آغاز شده بود، آن هم بی‌آنکه منتظر کنگره شوراهای بماند - هرچند در لوای اقتدار این کنگره آغاز شده بود. به این دلیل تفکیک تدارکات قیام از تدارکات تشکیل کنگره شوراهای کار نادرستی می‌بود.

هنگام مقایسه انقلاب اکتبر با انقلاب فوریه، ویژگیهای انقلاب اکتبر را بهتر می‌توان درک کرد. در این مقایسه، برخلاف موارد دیگر، لازم نیست که سلسله شرایط را در هر دو مورد به طور مشروط یکسان فرض کنیم. سلسله شرایط در هر دو مورد به واقع یکسان بود. در هر دو مورد صحنه اصلی در پتروگراد است: همان آوردگاه، همان دسته‌بندیهای اجتماعی، همان طبقه کارگر، و همان پادگان. در هر دو مورد پیروزی در سایه پیوستن اکثریت هنگهای ذخیره به کارگران، به دست آمد. اما در محدوده این خصوصیات بنیادی چه تفاوت عظیمی نهفته است! توگوئی مقدر شده است که خصوصیات متضاد دو انقلاب پتروگراد، که از لحاظ تاریخی یکدگر را در طی هشت ماه تکمیل کردند، ما را در فهم ماهیت قیام به طور عام یاری کنند.

قیام فوریه قیام خود به خود توصیف شده است. ما محدودیتهای ضروری این توصیف را در جای خود ذکر کردیم. اما در هر حال حقیقت آن است که در فوریه هیچ کس راه را از پیش نشان نداد، هیچ فردی در کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها پیرامون مسئله انقلاب رای نداد، هیچ کس از بالا توده‌ها را به قیام فراخواند. در این قیام خشمی که در طول سالها انبار شده بود به طور

نامنتظر - تا حد زیادی در چشم توده‌ها هم نامنتظر - طغیان کرد .
در اکتبر قضیه طور دیگری بود . توده‌ها هشت ماه تمام در یک فضای شدیداً
سیاسی به سر برده بودند . آنان نه تنها رویدادها را آفریده بودند ، بلکه نحوه
درک ارتباط موجود مابین رویدادها را نیز آموخته بودند . آنان پس از هر عمل
نتایج آن عمل را با دید انتقادی سبک‌سنگین کرده بودند ، پارلمان‌تاریسم شورائی
به مکانیسم حیات سیاسی مردم تبدیل شده بود . حال که توده‌ها مسائل مربوط
به اعتصابها و تظاهرات خیابانی و انتقال هنگها را به جبهه از طریق رای‌گیری
حل و فصل می‌کردند ، آیا آنان می‌توانستند پیرامون مسئله قیام رای مستقلی از
خود نداشته باشند ؟

منتها از این دستاورد ارزشمند و اساسی انقلاب فوریه مشکلات تازه‌ای
سرچشمه گرفت . محال بود بتوان توده‌ها را به نام شورا به نبرد فراخواند مگر با
طرح رسمی مسئله در شورا - یعنی با علنی کردن مسئله قیام ، آن هم با مشارکت
نمایندگان اردوی دشمن . ضرورت ایجاد یک ارگان ویژه شورائی - که حتی المقدور
می‌باید در لباس مبدل انجام وظیفه کند - برای رهبری قیام آشکار بود . اما این
کار هم مستلزم روشهای دموکراتیک بود و در نتیجه همه محاسن و وقت‌گیریهای
این‌گونه روشها را دربرداشت . قطعنامه مربوط به کمیته نظامی انقلابی که در روز
نهم اکتبر اتخاذ گردید تا روز بیستم به مورد اجراء گذاشته نشد . اما مشکل
اصلی این نبود . بهره‌گیری از اکثریت شورا و تشکیل تمامی کمیته از بلشویکها
یقیناً موجب نارضائی افراد غیرحزبی می‌شد ، نارضائی سوسیال‌رولوسیونرهای
چپ و برخی گروههای آنارشویست که دیگر به جای خود . بلشویکها در کمیته
نظامی انقلابی از تصمیمات حزب خود پیروی می‌کردند - هرچند گاهی اوقات
مقاومت هم به خرج می‌دادند - اما طلب انضباط از افراد غیرحزبی و سوسیال
رولوسیونرهای چپ ممکن نبود . محال بود بتوان آنان را از پیش به اتخاذ
قطعنامه‌ای پیرامون قیام ، آن هم برای یک روز معین ، وادار کرد . به علاوه ،
مطرح کردن مسئله در برابر آنان از شرط احتیاط سخت به دور می‌بود . به این
دلیل از طریق کمیته نظامی انقلابی فقط کشاندن توده‌ها به قیام میسر بود ، آن
هم از راه حاد کردن روزانه اوضاع و برگشت‌ناپذیر ساختن معارضه .

در این صورت آیا ساده‌تر نمی‌بود که قیام مستقیماً به نام حزب فراخوانده
شود ؟ این شکل از عمل بیشک محاسن بزرگی دارد . اما معایبش نیز به همان
اندازه آشکارند . در میان میلیونها تنی که حزب حقا رویشان حساب می‌کرد ،
لازم است که سه قشر را از یکدیگر متمایز کنیم : یکی قشری که در همه شرایط با
بلشویکها همراه بود ؛ دیگری ، کثیرتر از قشر اول ، افرادی که از بلشویکها فقط به
شرطی حمایت می‌کردند که بلشویکها از طریق شوراها عمل کنند ؛ و سوم قشری که

به رغم اکثریت بلشویکها در شوراها، از شوراها پیروی می‌کردند. این سه قشر نه تنها از حیث سطح سیاسی که تا حد زیادی از لحاظ محتوای اجتماعی هم با یکدیگر تفاوت داشتند. کسانی که از بلشویکها به مثابه یک حزب هواداری می‌کردند بیشتر از کارگران صنعتی تشکیل می‌شدند، و پرولتاریای موروئی پتروگراد در صف مقدم این کارگران قرار داشت. کسانی که از بلشویکها فقط به این شرط پیروی می‌کردند که بلشویکها پوشش قانونی شورائی داشته باشند، اکثرا سرباز بودند؛ کسانی که به رغم سلطه بلشویکها بر شوراها، مستقلا از شوراها پیروی می‌کردند از کارگران محافظه‌کار - یعنی از منشویکها و سوسیال رولوسیونرهای پیشینی که جرئت گسیختن از مابقی توده‌ها را نداشتند - تشکیل می‌شدند و همچنین از بخشهای محافظه‌کار ارتش، از جمله حتی از قزاقها و دهقانهای که خود را از قید رهبری حزب سوسیال رولوسیونر آزاد کرده و به جناح چپ این حزب گرویده بودند.

خطای فاحشی خواهد بود اگر قدرت حزب بلشویک را با قدرت شوراها تحت رهبری‌اش یکسان بدانیم. شوراها بسیار قویتر از حزب بلشویک بودند. منتها شوراها بدون وجود حزب بلشویک به کلی عاجز و زبون می‌شدند. در این نکته هیچ راز و رمزی وجود ندارد. روابط میان حزب و شورا از ناهماهنگی موجود مابین نفوذ سیاسی بلشویسم و محدودیتهای سازمانی‌اش سرچشمه می‌گرفت، و این ناهماهنگی در آن دوره انقلابی اجتناب‌ناپذیر بود. اهرمی که به درستی به کار رود به بازوی بشر امکان می‌دهد که تا چندین برابر نیروی جسمانی خود و زنمای را جابه‌جا کند، اما بدون بازوی زنده بشر اهرم جز یک میله بیجان چیز دیگری نیست.

در اواخر ماه سپتامبر، در کنفرانس منطقه‌ای بلشویکها در مسکو، یکی از نمایندگان چنین گزارش داد: "در یگورفسک نفوذ بلشویکها بیحد و حصر است... اما سازمان حزب ضعیف است. سازمان حزب به کلی به امان خدا رها شده است، نه عضوگیری منظمی وجود دارد و نه اعضاء حق عضویت خود را می‌پردازند." این فقدان تناسب مابین میزان نفوذ و درجه سازماندهی، هرچند در همهجا اینچنین مشخص نبود، پدیده‌های عمومی به‌شمار می‌رفت. توده‌های وسیعی از شعارهای بلشویک و سازمان شورا اطلاع داشتند. این دو در طول ماههای سپتامبر و اکتبر در ذهن مردم به یکدیگر جوش خوردند. مردم فقط منتظر بودند که شوراها موقع و چگونگی اجرای برنامه بلشویکها را به آنان نشان دهند.

خود حزب هم منظمآ توده‌ها را در این جهت تربیت می‌کرد. در کیف، هنگامی که شایعه تدارک قیام بر سر زبانها افتاد، کمیته اجرائی بلشویک بلافاصله به انکار این شایعه برخاست: "بدون دستور شورا هیچ عملی نباید

صورت بگیرد . . . بدون تایید شورا هیچ گامی برداشته نخواهد شد! " در روز هجدهم اکتبر، تروتسکی در انکار شایعه قیام، که می گفتند برای روز بیست و دوم تدارک دیده شده است، چنین سخن گفت: "شورا یک نهاد انتخابی است و . . . بدون اطلاع کارگران و سربازان نمی تواند تصمیمی اتخاذ کند . . ." چنین ضوابطی به علت تکرار روزانه و به اعتبار اعمال آشکار با گوشت و خون توده ها عجین شدند .

بنا به گزارش ستوانسوم برزین، در ماه اکتبر در کنفرانس نظامی بلشویکها در مسکو نمایندگان چنین می گفتند: "مشکل بتوان دانست که آیا نیروهای نظامی به دعوت کمیته بلشویکها در مسکو قیام خواهند کرد یا خیر. اما ممکن است این نیروها به دعوت شورا همه قیام کنند." با این حال حتی در ماه سپتامبر پادگان مسکو نود درصد از آراء خود را به نفع بلشویکها به صندوق ریخته بود. در کنفرانس شانزدهم اکتبر در پتروگراد، بوکی به نام کمیته حزب چنین گزارش داد: در ناحیه مسکو "آنان به دعوت شورا قیام خواهند کرد، اما به دعوت حزب بیرون نخواهند آمد."؛ در ناحیه نوسکی "همه از شورا پیروی خواهند کرد." و سپس ولودارسکی حالت روحی موجود در پتروگراد را چنین خلاصه کرد: "برداشت کلی انسان این است که هیچ کس مایل به رفتن به خیابانها نیست، اما همه به دعوت شورا بیرون خواهند آمد." اولگا راویچ گفته ولودارسکی را تصحیح کرد: "روزی به دعوت حزب هم بیرون خواهند آمد." در کنفرانس پادگان پتروگراد در روز هجدهم، نمایندگان گزارش دادند که هنگامیشان منتظر دعوت شورا هستند تا بیرون بیایند. هیچ کس از حزب نام نبرد، حال آنکه بلشویکها در راس بسیاری از واحدها قرار داشتند. از این رو فقط با متحد ساختن عناصر همدل، مردد، و نیمه دشمن در لوای انضباط شورا، حفظ وحدت سربازخانهها میسر بود. هنگ نارنجک انداز حتی اعلام کرد که فقط به فرمان کنگره شوراها قیام خواهد کرد. همین نکته که تهییج گران و سازماندهندگان در سنجش حالت روحی توده ها همیشه به تمایز موجود مابین شورا و حزب اشاره می کردند، نشان می دهد که این مسئله از دیدگاه دعوت به قیام چه اهمیت عظیمی در برداشت.

راننده های به نام میتروویچ تعریف کرده است که چگونه در میان یک جوخه موتوری چون افراد نتوانستند قطعنامه ای به نفع قیام اتخاذ کنند، بلشویکها پیشنهاد مصالحه آمیزی را ارائه دادند: "ما نه برای بلشویکها و نه برای منشویکها بیرون نخواهیم آمد، اما . . . فرامین کنگره دوم شوراها را بیدرنگ اجراء خواهیم کرد." این بلشویکها در مقیاس کوچک همان تاکتیک فراگیرنده های را به کار برده بودند که کمیته نظامی انقلابی در مقیاس بزرگتر به کار می برد. میتروویچ در

اینجا استدلال نکرده بلکه داستانی را تعریف کرده است - شهادت او بیشتر از همین جهت اقناع کننده تر است!

کوشش برای رهبری قیام از طریق حزب در هیچ جا به نتیجه نرسید. در خصوص مسئله قیام در کینشما، یکی از مراکز مهم صنایع نساجی، گواهی بسیار جالبی به جا مانده است. پس از آنکه قیام در منطقه مسکو در دستور روز قرار گرفت، کمیته حزب در کینشما یک هیئت سمفرفه ویژه انتخاب کرد تا آن هیئت از نیروهای نظامی و تجهیزات موجود صورت برداری کند و قیام مسلحانه را تدارک ببیند - این هیئت سمفرفه به دلایلی "مرکزیت فرماندهی" نامیده شده بود. یکی از اعضای این مرکزیت فرماندهی می نویسد: "اما باید بگوئیم که این هیئت سمفرفه انتخابی کار چندانی انجام نداد. رویدادها در مسیر متفاوتی افتادند... اعتصاب منطقی تمام اوقات ما را به خود اختصاص داده بود، و چون نوبت به حوادث سرنوشت ساز رسید، مرکز سازماندهی به کمیته اعتصاب و به شورا منتقل شد." در اینجا هم همان امری که در پتروگراد رخ داد، در مقیاسی کوچکتر تکرار شده بود.

حزب شوراها را به حرکت درمی آورد، و شورا کارگران و سربازان، و تا اندازه های نیز دهقانان را به حرکت می انداخت. در این میان جرم بزرگتر به قیمت سرعت کمتر تمام می شد. اگر این دستگاہ هدایت کننده را به مثابه یک سلسله چرخ و دنده بازنمایی کنیم - لنین این تشبیه را در دورهای دیگر و در خصوص موضوعی دیگر به کار برده بود - می توان گفت که تلاش شتابزده برای وصل مستقیم چرخ حزب به چرخ غول پیکر توده ها - با حذف چرخ متوسط شوراها - خطر شکستن دندانه های چرخ حزب را در برمی داشت، و با این حال چنان که باید و شاید توده های عظیم را به حرکت در نمی آورد.

اما خطر دیگری هم در میان بود: خطر از کف دادن موقعیت مساعد به علت اصطکاکهای درونی در نظام شورائی. اگر بخواهیم به طور نظری سخن بگوئیم، مساعدترین فرصت برای قیام به فلان یا بهمان نقطه در زمان منحصر می شود. اما محال است بتوان عملاً درست در آن نقطه ضربه را وارد کرد. هنگامی که روی منحنی صعودی به این دوره مطلوب نزدیک می شویم، قیام می تواند به موفقیت برسد، اما در منحنی نزولی هم، پیش از دگرگونی ریشمائی تناسب نیروها، امکان موفقیت قیام وجود دارد. پس به جای "لحظه" برهمنامی از زمان در اختیار داریم که طولش به هفته و گاهی اوقات به ماه اندازه گیری می شود. بلشویکها می توانستند در اوائل ماه ژوئیه قدرت را در پتروگراد تصرف کنند. اما اگر دست به چنین کاری می زدند، نمی توانستند قدرت را نگاه بدارند. از اواسط ماه سپتامبر به بعد بلشویکها می توانستند نه تنها به تصرف قدرت که به حفظ

قدرت هم امیدوار باشند . اگر بلشویکها قیام را تا بعد از پایان ماه اکتبر به تاخیر انداخته بودند ، احتمالا - البته نه مسلما - هنوز تا مدتی می‌توانستند چنین تاخیری را جبران کنند . می‌توان به طور مشروط فرض را بر این گذاشت که در طی یک دوره سه یا چهار ماهه - تقریبا از سپتامبر تا دسامبر - مقدمات سیاسی انقلاب فراهم بود . در این دوره بحران پخته شده اما هنوز شیرازهاش نگسیخته بود . در این محدوده ، که تعیین حدود و ثغورش پس از وقوع رویداد آسانتر است تا در حین عمل ، حزب از آزادی عمل خاصی برخوردار بود و همین آزادی عمل سبب بروز اختلافات اجتناب‌ناپذیر ، و گاه اختلافات حادی می‌شد که همه جنبه عملی داشتند .

لنین پیشنهاد کرده بود که قیام در روزهای کنفرانس دموکراتیک سر بگیرد . در پایان ماه سپتامبر او هر تاخیری را نه تنها خطرناک بلکه مرگبار می‌دانست . او در اوائل ماه اکتبر نوشت : " صبر کردن برای تشکیل کنگره شورا بازی کودکانی با تشریفات است - بازی بیشرمانه‌ای با تشریفات است ، و خیانت به انقلاب است . " اما بعید است که کسی از میان رهبران بلشویک در خصوص این مسئله از ملاحظات تشریفاتی متأثر شده بود . مثلا هنگامی که زینویف درخواست کرد که جناح بلشویکها در کنگره شوراها مقدماتا مورد مشورت قرار بگیرد ، او به دنبال تاییدیه رسمی کنگره نبود ، بلکه صرفا در برابر کمیته مرکزی روی حمایت سیاسی نمایندگان شهرستانی حساب می‌کرد . اما حقیقت آن است که وابستگی حزب به شورا - که به نوبه خود از کنگره شوراها استمداد می‌طلبید - عنصر نامعینی را وارد قیام کرده بود که به حق لنین را سخت نگران می‌ساخت .

مسئله موقع فراخوانی قیام به این مسئله پیوند خورده بود که چه کس باید قیام را فراخواند . لنین محاسن فراخوانی قیام به نام شورا را به روشنی می‌دید ، اما او زودتر از دیگران درک کرد که در آن راه چه مشکلاتی پیش خواهند آمد . او حقا می‌ترسید - به خصوص که از صحنه ماجرا دور هم بود - که عناصر بازدارنده در محافل بالای شورا از عناصر بازدارنده در کمیته مرکزی هم قویتر از آب درآیند ، آن هم در حالی که حتی سیاست کمیته مرکزی به نظر او متزلزل می‌آمد . این مسئله که چه کس باید کار را آغاز کند ، شورا یا حزب ، در نظر لنین به منزله انتخاب مابین دو شق ممکن بود ، اما در هفته‌های اول او قاطعا ترجیح می‌داد که ابتکار عمل را حزب مستقلا در دست بگیرد . اما در این رجحان ، تقابل اصولی آن دو نقشه به هیچ عنوان مطرح نبود . مسئله بر سر دو نحوه برخورد با قیامی دور می‌زد که آن قیام بر یک پایه واحد استوار بود ، در یک موقعیت واحد باید انجام می‌گرفت ، و یک هدف واحد بیش نداشت . اما با همه این اوصاف ، این دو نحوه برخورد متفاوت بودند .

پیشنهاد لنین دائر بر محاصره آلکساندرینکا و بازداشت کنفرانس دموکراتیک از این فرض نشئت می‌گرفت که رهبری قیام به دست حزب باشد، نه به دست شورا، و حزب در این راه مستقیماً از کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها استمداد بطلبید. جز این نمی‌توانست باشد. اجرای چنین نقشه‌ای از طریق شوراها به هیچ عنوان معقول نبود. لنین یقیناً آگاه بود که حتی برخی از سران حزب با نقشه او مخالفت خواهند کرد؛ او از پیش توصیه کرد که در جناح بلشویکها در کنفرانس "در قید تعداد نباشند." او می‌گفت که اگر رده‌های بالا عزم جزم از خود نشان دهند، رده‌های پائین کثرت لازم را تضمین خواهند کرد. نقشه جسورانه لنین از امتیاز مسلم سرعت و غیرمترقبگی برخوردار بود، اما حزب را بدون پوشش باقی می‌گذاشت و این خطر را ایجاد می‌کرد که حزب تا حدودی خود را در برابر توده‌ها قرار دهد. حتی ممکن بود که شورای پتروگراد، در صورت غافلگیر شدن، در همان شکست اول اکثریت بلشویک هنوز بی‌ثبات خود را از دست بدهد.

قطعنامه دهم اکتبر به سازمانهای محلی حزب پیشنهاد کرده بود که همه مسائل را عملاً از دیدگاه قیام قریب‌الوقوع حل و فصل کنند. در قطعنامه کمیته مرکزی کوچکترین اشاره‌ای به شوراها به عنوان ابزار قیام نشده بود. در کنفرانس روز شانزدهم، لنین گفت: "واقعیات نشان می‌دهند که ما به دشمن برتری داریم. کمیته مرکزی چرا نتواند کار را شروع کند؟" مقصود لنین از این سؤال ابداً بازی با الفاظ نبود. معنای این سؤال آن بود که: اگر کمیته مرکزی می‌تواند علامت شروع قیام را فوراً صادر بکند، چرا دیگر از طریق وفق دادن خود با دستگاه انتقالی شورا اتلاف وقت کنیم؟ با این حال، این بار در خاتمه قطعنامه پیشنهادی لنین ابراز اطمینان شده بود که "کمیته مرکزی و شورا به موقع خود لحظه مساعد و روشهای مناسب عمل را نشان خواهند داد." ذکر شورا در جوار حزب، و تعبیر انعطاف‌پذیرتر او از مسئله موعده، به این دلیل بود که لنین از طریق رهبران حزب به مقاومت توده‌ها پی برده بود.

روز بعد، لنین در حین انتقاد از زینوویف و کامنف نتایج مباحثه روز پیش را چنین جمع‌بندی کرد: "همه تصدیق کردند که به دعوت شوراها و برای دفاع از شوراها، کارگران همچون یک تن واحد قیام خواهند کرد." معنای این حرف آن بود که: حتی اگر همه با او، یعنی با لنین، همراهی نباشند که می‌توان قیام را به نام حزب فراخواند، همه تصدیق می‌کنند که به نام شوراها می‌توان این کار را انجام داد.

لنین در عصر روز بیست و چهارم می‌نویسد: "چه کس باید قدرت را تصرف کند؟ اینک این سؤال فاقد اهمیت است. بگذارید کمیته نظامی انقلابی

تصرفش کند، و یا 'هر نهاد دیگری' که اعلام کند قدرت را فقط به نمایندگان راستین منافع مردم واگذار خواهد کرد. "هر نهاد دیگر" که در گیومه‌های مرموز نهاده شده همانا کنایه‌ی سری از کمیته‌ی مرکزی بلشویکهاست. لنین در اینجا پیشنهاد سپتامبر خود را تجدید می‌کند: مستقیماً به نام کمیته‌ی مرکزی وارد عمل شوید، منتها فقط در صورتی که قوانین شورائی مانع از آن شود که کمیته‌ی نظامی انقلابی کنگره را در برابر عمل انجام‌شده‌ی براندازی حکومت قرار دهد.

هر چند این کشمکش پیرامون مواعدها و روشهای قیام یک هفته‌ی تمام ادامه پیدا کرد، بسیاری از کسانی که در این کشمکش شرکت داشتند از مفهوم و اهمیتش آگاه نبودند. استالین در سال ۱۹۲۴ چنین نوشت: "لنین پیشنهاد کرده بود که قدرت، چه در لنینگراد و چه در مسکو، از طریق شوراها تصرف شود، نه در قفای شوراها. تروتسکی این افسانه‌ی عجیبتر از عجیب را درباره‌ی لنین برای چه مقصودی لازم دارد؟" و چند سطر بعد: "حزب ما لنین را به عنوان بزرگترین مارکسیست زمانه می‌شناسد... و می‌داند که او با هر نوعی از بلانکیسم بیگانه بود." حال آنکه تروتسکی "تصویری از لنین کبیر به دست ما نمی‌دهد، بلکه یک بلانکیست کوتوله در برابرمان می‌گذارد... نه فقط بلانکیست که نیز کوتوله! در حقیقت امر جواب این مسئله که قیام به نام چه کس در بگیرد و قدرت به دست کدام نهاد تصرف شود، ابداً از قبل به وسیله‌ی هیچ مکتبی تعیین نشده است. هنگامی که شرایط عمومی انقلاب فراهم باشند، قیام عملاً به یک مسئله‌ی هنری تبدیل می‌شود، مسئله‌ای که با روشهای گوناگون قابل حل است. این بخش از اختلاف نظر موجود در کمیته‌ی مرکزی شبیه به مرافعه‌ی افسرهای ستادی بود که همه در یک مکتب واحد نظامی درس خوانده باشند و همه ارزیابی مشابهی از موقعیت استراتژیک به عمل آورند، اما برای حل فوریت‌ترین مسئله‌ی خود - مسئله‌ای خاص، اما در عین حال فوق‌العاده مهم - روشهای متفاوتی پیشنهاد کنند. خلط مسئله‌ی مارکسیسم با بلانکیسم در اینجا فقط نشان می‌دهد که حریف هیچ یک از این دورا نفهمیده است.

پروفسور پوکروفسکی اهمیت شقهای ممکن - یعنی شورا یا حزب - را انکار می‌کند. او ریشخندکنان می‌گوید که: سرباز جماعت به شکل و صورت کاری ندارد، سربازها برای برانداختن کرنسکی احتیاجی به کنگره‌ی شوراها نداشتند. این نکته‌بینی با همه‌ی ظرافت خود یک سؤال را بیجواب می‌گذارد: اگر حزب کافی است، پس چرا دیگر شوراها را تشکیل دهیم؟ جناب پروفسور ادامه می‌دهد که: "جالب اینجاست که این نقشه‌چینی برای انجام دادن کارها به طور تقریباً قانونی، و به اعتبار قانونیت شورائی، به جایی نرسید و قدرت در لحظه‌ی آخر نه به وسیله‌ی شورا بلکه به دست سازمان آشکارا 'غیرقانونی' ای تصرف شد که

مخصوصا برای همین مقصود به وجود آمده بود. "پوکروفسکی در اینجا به این واقعیت اشاره می‌کند که تروتسکی ناچار شد "به نام کمیته نظامی انقلابی،" و نه به نام شورا، حکومت کرنسکی را لاوجود اعلام کند. عجب نتیجه‌گیری غیرمترقبه‌ای! کمیته نظامی انقلابی یکی از ارگانهای انتخابی شورا بود. نقش رهبری‌کننده کمیته در براندازی حکومت به هیچ عنوان قانونیت شورا را، که جناب پروفیسور به ریشخندش می‌گیرد اما توده‌ها دربارهاش تعصب شدیدی داشتند، نقض نمی‌کرد. شورای کمیسرهای خلق هم به منظور خاصی ایجاد شد. اما این نکته مانع از آن نشد که شورای کمیسرهای خلق، که پوکروفسکی را هم به عنوان معاون کمیسر آموزش و پرورش دربرداشت، به یکی از ارگانهای قدرت شورائی تبدیل شود و در این مقام باقی بماند.

قیام عمدتا به این دلیل توانست برپایه قانونیت شورا، و تا حدی در محدوده سنت قدرت دوگانه، استوار بماند که پادگان پتروگراد پیش از انقلاب تقریبا به تمامی خود را تسلیم شورا کرده بود. در خاطرات بی‌شمار، مقالاتی که به مناسبت سالگرد رویدادها نوشته شده‌اند، و مقالات اولیه تاریخی، این واقعیت به تأیید اسناد بسیار به عنوان امری مسلم تلقی شده است. در نخستین کتابی که درباره اکتبر نوشته شده - کتابی که براساس خاطرات تازه به وسیله نویسنده کتاب حاضر در فواصل مابین جلسات کنفرانس برست - لیتوفسک نوشته شد و تا چندین سال به عنوان متن رسمی تاریخ در حزب خوانده می‌شد - باری در این کتاب آمده است: "معارضه در پتروگراد برگرد مسئله سرنوشت پادگان گسترش یافت." به گفته روشن سادوفسکی، یکی از سازماندهندگان اصلی قیام: "مسئله بنیادینی که تمامی جنبش اکتبر بر اساسش ساخته شد و سازماندهی یافت همانا مسئله انتقال پادگان پتروگراد به جبهه شمال بود." حتی یک تن از رهبران اصلی قیام، که در آن هنگام به منظور بازیابی و تعیین خط سیر رویدادها در یک گفت و شنود جمعی شرکت جسته بودند، به فکر نیفتاد که به این گفته سادوفسکی اعتراض کند و یا آن را تصحیح نماید. فقط پس از ۱۹۲۴ ناگهان معلوم شد که تروتسکی به اهمیت پادگان دهقانی پربها داده و اعتبار کارگران پتروگراد را پایمال کرده است - کشفی علمی که این اتهام را که تروتسکی به دهقانان کم‌بها داده بود، به میمنت تکمیل می‌کند. در سالهای اخیر دهها مورخ جوان به سرکردگی پوکروفسکی اهمیت پرولتاریا را در انقلاب پرولتری به ما توضیح داده‌اند. آنها به خشم آمده‌اند که چرا ما هنگامی که پیرامون سربازان سخن می‌رانیم از کارگران حرف نمی‌زنیم، ما را به باد حمله گرفته‌اند که چرا به جای تکرار جملات باسماهی، سیر واقعی رویدادها را تحلیل می‌کنیم. پوکروفسکی نتایج این انتقادات را در این نتیجه‌گیری چنین فشرده می‌کند: "با آنکه تروتسکی

به خوبی می‌داند که این حزب بود که تصمیم به قیام مسلحانه گرفت . . . و کاملاً روشن بود که بهانه عمل مسئله‌ای فرعی شمرده می‌شد، با این حال پادگان پتروگراد در نظر او در مرکز تصویر جا دارد . . . توگوئی اگر پادگان پتروگراد نمی‌بود، هیچ کس به فکر قیام نمی‌افتاد. " در نظر مورخ ما فقط "تصمیم حزب" مهم است، و اینکه قیام در واقعیت چگونه رخ داد "مسئله‌ای فرعی" است. او می‌گوید که بهانه را همیشه می‌توان پیدا کرد. پوکروفسکی واژه بهانه را به روشی اطلاق می‌کند که نیروهای نظامی به وسیله‌اش جلب شدند - یعنی این واژه را به راحل مسئله‌ای اطلاق می‌کند که تعیین‌کننده سرنوشت همه قیامهاست. شکی نیست که انقلاب پرولتری حتی بدون معارضة پیرامون نقل و انتقال پادگان هم درمی‌گرفت - از این لحاظ حق با جناب پروفسور است. اما چنان قیامی، قیام دیگری می‌بود و به تشریح دیگری نیاز می‌داشت. ما رویدادهائی را در مد نظر داریم که به واقع رخ دادند.

مالاخوفسکی، یکی از سازماندهندگان و مورخان گارد سرخ، اصرار می‌ورزد که این کارگران مسلح بودند که برخلاف پادگان نیمه‌منفعل، در قیام ابتکار و اراده و پشتکار از خود نشان دادند. او می‌نویسد: "واحد‌های گارد سرخ در طی انقلاب اکتبر موسسات حکومت و پستخانه و تلگرافخانه را اشغال کردند، و آنان در خلال نبردها در صف مقدم رزمندگان قرار داشتند، و الخ . . ." در همه این نکات کمترین شکی نیست. اما به آسانی می‌توان دریافت که اگر گارد سرخ به راحتی می‌توانست این موسسات را به "اشغال" درآورد، دلیلش آن بود که پادگان با گاردهای سرخ همراه بود، و از آنان حمایت می‌کرد و یا دستکم مزاحمشان نمی‌شد. سرنوشت قیام را همین امر تعیین کرد.

طرح چنین مسئله‌ای پیرامون اینکه سربازان در قیام اهمیت بیشتری داشتند یا کارگران، نشان می‌دهد که ما در چنان سطح نظری پستی هستیم که کمتر جائی برای استدلال باقی می‌ماند. انقلاب اکتبر همانا مبارزه طبقه کارگر بود برعلیه بورژوازی برای کسب قدرت، اما نتیجه این مبارزه در نهایت امر به دست‌دهقان تعیین شد. آن تصویر کلی، که در سراسر کشور دیده می‌شد، کاملترین تجلی خود را در پتروگراد پیدا کرد. آنچه در این شهر به انقلاب ماهیت‌ضربه کوتاهی را داد که حداقل تلفات را دربرداشت، ترکیبی بود از توطئه‌گری انقلابی، قیام پرولتری، و مبارزه پادگان دهقانی برای بقا نفس. حزب قیام را رهبری کرد؛ طبقه کارگر نیروی محرکه اصلی را تشکیل می‌داد؛ واحدهای مسلح کارگران مشت قیام بودند؛ اما نتیجه مبارزه را وزنه سنگین پادگان دهقانی تعیین کرد. درست بر سر همین مسئله است که مقایسه انقلاب فوریه با انقلاب اکتبر ضروری است. در آستانه سرنگونی سلطنت، پادگان برای هر دو طرف مجهول

بزرگی را تشکیل می‌داد؛ سربازها خود هنوز نمی‌دانستند که در برابر قیام کارگران چه واکنشی نشان خواهند داد. فقط اعتصاب عمومی می‌توانست صحنه لازم را برای تماسهای توده‌ای کارگران با سربازها، برای آزمودن سربازها در حین عمل، و برای گرویدن سربازان به کارگران فراهم بیاورد. محتوای دراماتیک پنج روز فوریه در همین جا نهفته بود.

در آستانه سرنگونی حکومت موقت اکثریت قاطع پادگان آشکارا در کنار کارگران ایستاده بود. حکومت در مقر خود از همه نقاط دیگر کشور منزویتر بود. جای شگفتی نیست که حکومت می‌کوشید خود را از آنجا دور کند. اما به عبث؛ پایتخت پرخصومت دست از گریبان او بر نمی‌داشت. حکومت با تلاش ناموفق خود برای بیرون راندن هنگهای انقلابی، خود را یکسره نابود ساخت.

اگر بخواهیم سیاست انفعالی کرنسکی را در دوره پیش از قیام با اشاره به خصلتهای شخصی او توضیح دهیم، این کار صرفا به منزله لغزیدن از روی سطح امور خواهد بود. کرنسکی تنها نبود. در حکومت اشخاصی نظیر پالچینسکی وجود داشتند که از نیرو و تحرک بی‌بهره نبودند. رهبران کمیته اجرائی به خوبی می‌دانستند که پیروزی بلشویکها به معنای مرگ سیاسی آنان خواهد بود. با این حال همه آنان، مشترکا و منفردا، فلج از کار درآمدند و مانند کرنسکی به چرت سنگینی فرورفتند - همان چرتی که در آن انسان با آنکه خطر را بالای سر خود حس می‌کند، از بلند کردن دست خود برای نجات جان خویش عاجز است.

مرافقت کارگران با سربازان در ماه اکتبر برخلاف ماه فوریه از برخوردهای خیابانی ناشی نشد، بلکه این مرافقت پیش از قیام صورت گرفت. اگر این بار بلشویکها کارگران را به اعتصاب عمومی فرانخواندند، علتش ناتوانی نبود، بلکه علتش آن بود که بلشویکها نیازی به این کار نمی‌دیدند. کمیته نظامی انقلابی پیش از قیام هم خود را میداندار می‌دید؛ این کمیته همه بخشهای پادگان، حالتهای روحی، و دستهبندیهای درونی پادگان را می‌شناخت؛ کمیته هر روز گزارشات گوناگون دریافت می‌کرد - نه گزارشهای توخالی، بلکه گزارشهایی که حقایق و واقعیات را دربرداشتند؛ کمیته می‌توانست در هر لحظه کمیسر تام‌الاختیار، و یا امربر دوچرخه‌سوار، به هر یک از هنگها بفرستد؛ می‌توانست به وسیله تلفن کمیته هر واحدی را به نزد خود فراخواند، و یا برای هر گروهانی در حین انجام وظیفه، دستور صادر کند. کمیته نظامی انقلابی برای نیروهای نظامی یکستاد فرماندهی حکومتی به شمار می‌رفت، نه ستاد فرماندهی توطئه‌گران.

ناگفته نماند که قتل فرماندهی دولت همچنان در دستهای حکومت قرار

داشت. اما مبانی مادی حکومت از زیر پایشان خالی شده بود. وزرا و ستاد فرماندهی بر فراز خلا، معلق بودند. تلفن و تلگراف هنوز به حکومت خدمت می‌کردند - بانک دولتی هم همین طور. اما حکومت دیگر نیروهای نظامی لازم را برای نگاهداری این موسسات در اختیار نداشت. توگوئی کاخ زمستانی و اسمولنی جای خود را با یکدیگر عوض کرده بودند. کمیته نظامی انقلابی حکومت شیخ‌وار را در چنان موقعیتی قرار داده بود که آن حکومت بدون تکه‌پاره کردن پادگان هیچ کاری از عهده‌اش ساخته نبود. اما هریک از کوششهای کرنسکی برای ضربه زدن به نیروهای نظامی فقط تمام شدن کار خود او را تسریع کرد.

با این حال وظیفه انقلاب هنوز به فرجام نرسیده بود. فنر و تمامی مکانیسم ساعت در دست کمیته نظامی انقلابی قرار داشت، اما هنوز جای عقربه‌ها و صفحه ساعت خالی بود. هیچ ساعتی بدون این افزار نمی‌تواند وظیفه خود را انجام دهد. کمیته نظامی انقلابی بدون تلگراف و تلفن و بدون بانک و ستاد فرماندهی نمی‌توانست حکومت کند. کمیته تقریباً همه مقدمات و عناصر قدرت را در دست داشت، اما خود قدرت را در اختیار نداشت.

در فوریه کارگران به فکر تصرف بانکها و کاخ زمستانی نیفتاده بودند، بلکه در صدد درهم شکستن مقاومت ارتش برآمده بودند. آنان برای تسخیر روح سربازان جنگیده بودند نه برای قلعه‌های منفرد فرماندهی. به محض آنکه پیروزی در این زمینه به دست آمد، سایر مسائل خود به خود حل شدند. دستگاه سلطنت پس از آنکه گردانهای گارد خود را از دست داد، دیگر نه برای دفاع از دربار و نه برای دفاع از ستاد فرماندهی‌اش کوشش نمود.

در اکتبر حکومت کرنسکی، که روح سرباز را به طرز جبران‌ناپذیری از کف داده بود، هنوز دودستی به قلعه‌های فرماندهی چنگ می‌انداخت. اما ستاد فرماندهی، بانکها و تلفنخانه در دستهای او نمائی از قدرت بیش نبودند. هنگامی که این موسسات به دست شوراها افتادند، فتح تمامی قدرت را تضمین کردند. چنین بود موقعیت موجود در آستانه قیام. و شکل‌های مبارزه در بیست و چهار ساعت آخر به حکم همین موقعیت تعیین شدند.

تظاهرات و جنگها و سنگرهای خیابانی - و هر چیزی که در مفهوم متداول قیام مستتر است - تقریباً به کلی در اکتبر غایب بودند. انقلاب به حل یک مسئله حل‌شده نیازی نداشت. تصرف دستگاه حکومت برطبق نقشه و به کمک واحدهای مسلح نسبتاً کوچکی که از مرکز واحدهای هدایت می‌شدند، قابل اجراء بود. سربازخانه‌ها، قلعه، انبارها، و همه موسساتی که کارگران و سربازها در آنها کار می‌کردند، به وسیله نیروهای داخلی‌شان قابل تصرف بودند. اما کاخ زمستانی، پیش - پارلمان، ستاد حوزه نظامی، وزارتخانه‌ها و آموزشگاههای

نظامی را نمی‌شد از درون تسخیر کرد. این نکته در مورد تلفنخانه، تلگرافخانه، پستخانه و بانک دولتی نیز صدق می‌کرد. کارکنان این موسسات، کرجه در ترکیب عمومی نیروها ورزیده، کوچکی را تشکیل می‌دادند، با این حال در چار دیواری خود حکومت می‌کردند، و علاوه بر این، از این چار دیواری به شدت محافظت می‌شد. لازم بود که از خارج به درون این ارتفاعات یوروکراسک رخنه شود. در اینجا فتح سیاسی جای خود را به تصرف عدوانی داد. اما چون حکومت قبلاً از پایگاههای نظامی خود بیرون رانده شده بود و از این رو مقاومت برایش امکان نداشت، تسخیر نظامی آخرین قله‌های فرماندهی به طور کلی بدون کشمکش انجام گرفت.

درست است که دست آخر ماجرا بدون نبرد فیصله نیافت. بدین معنی که لازم شد کاخ زمستانی با یک یورش ناگهانی تصرف شود. اما همین نکته که مقاومت حکومت به دفاع از کاخ زمستانی منحصر شده بود، مقام بیست و پنجم اکتبر را در کل جریان مبارزه به خوبی نشان می‌دهد. کاخ زمستانی آخرین دژ رژیم بود که در طی هشت ماه هستی خود از لحاظ سیاسی درب و داغان شده و در دو هفته آخر قاطعاً خلع سلاح شده بود.

عناصر توطئه‌گر - مراد از این اصطلاح، طرحریزی و رهبری مرکزی است - نقش بیمقداری در انقلاب فوریه بازی کردند. این امر ناشی از ضعف محض و پراکندگی گروههای انقلابی بود که همه در زیر فشار تزاریسم و جنگ قرار داشتند. به این دلیل وظیفه بسیار عظیمتری برعهده توده‌ها افتاده بود. قیام‌کنندگان ملخهای انسانی نبودند. آنان تجارب سیاسی، سنتها، شعارها، و رهبران بینام و نشان خود را داشتند. اما با آنکه عناصر پراکنده رهبری در قیام برای سرنگون ساختن سلطنت کافی از آب درآمدند، این عناصر برای انتقال ثمرات پیروزی به فاتحان، ابدا کفایت نکردند.

آرامش خیابانها در اکتبر و فقدان غوغا و ستیز به دشمن بهانه داد تا از توطئه اقلیتی ناچیز و از ماجراجویی مشتی بلشویک سخن بگوید. در روزها و ماهها و حتی سالهای پس از قیام این گفته به کرات تکرار شد. یقیناً به منظور اعاده حیثیت از انقلاب پرولتری بوده است که یاروسلافسکی درباره بیست و پنجم اکتبر نوشته است: "توده‌های انبوهی از طبقه کارگر پتروگراد به دعوت کمیته نظامی انقلابی در زیر پرچمهای این کمیته ایستاده و خیابانهای پتروگراد را لبریز کرده بودند." این مورخ رسمی فقط فراموش می‌کند که توضیح دهد کمیته نظامی انقلابی به چه منظور این توده‌ها را به خیابانها فراخوانده بود، و این توده‌ها وقتی به خیابان رسیدند دقیقاً چه کردند.

از ترکیب نقاط ضعف و نقاط قوت انقلاب فوریه از این انقلاب به عنوان یک

انقلاب تمام ملی نوعی کمال مطلوب ساخته و آن را در قطب مخالف انقلاب اکتبر، که می‌گویند توطئه بوده است، فرار داده‌اند. اما در حقیقت امر، اینکه بلشویکها توانستند مبارزه برای کسب قدرت را در لحظه آخر به "توطئه" محدود کنند دلیلش این بود که آنان اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دادند، بلکه برعکس دلیلش این بود که آنان اکثریت فاطح و یکپارچه و سازمان‌یافته و منضبطی را در مناطق کارگرنشین و در سربازخانه‌ها در پشت سر خود داشتند.

انقلاب اکتبر را فقط در صورتی می‌توان به درستی فهمید که میدان دید خود را به حلقه نهائی این انقلاب محدود نکنید. در آخرین روزهای فوریه، شطرنج قیام از اولین حرکت تا آخرین حرکت - یعنی تا تسلیم دشمن - بازی شد. در اواخر ماه اکتبر بخش عمده بازی دیگر به گذشته تعلق داشت. و در روز قیام فقط مسئله باریکی باید حل می‌شد: مات در دو حرکت. به این دلیل شروع دوره انقلاب را باید از نهم اکتبر دانست، یعنی از آغاز معارضة پیرامون پادگان، و یا از روز دوازدهم، یعنی روز تصویب قطعنامه ایجاد کمیته نظامی انقلابی. مانور محصورکننده بیش از دو هفته به درازا کشید. بخش تعیین‌کننده این مانور پنج تا شش روز به طول کشید - از تولد کمیته نظامی انقلابی تا تسخیر کاخ زمستانی. در طی تمامی این دوره صدها هزار تن کارگر و سرباز مستقیماً وارد عملی شدند که ظاهراً تدافعی و باطناً تهاجمی بود. مرحله آخر، هنگامی که قیام‌کنندگان سرانجام قید و بندهای قدرت دوگانه را همراه با قانونیت مشکوک و لفاظیهای تدافعی‌اش کنار نهادند، دقیقاً بیست و چهار ساعت را دربرگرفت: از ساعت دو بامداد بیست و پنجم تا ساعت دو بامداد بیست و ششم. در طی این مدت، کمیته نظامی انقلابی برای فتح شهر و تسخیر حکومت علناً دست به اسلحه برد. به طور کلی تعداد افرادی که در این عملیات شرکت جستند به همان اندازه بود که برای حل آن مسئله محدود مورد نیاز بودند - حداکثر بیست و پنج یا سی هزار تن.

یک نویسنده ایتالیائی که نه‌تنها درباره شیهای خواجگان بلکه پیرامون مهمترین مسائل دولت هم کتاب می‌نویسد، در سال ۱۹۲۹ از مسکو دیدن کرد و نکات اندکی را که از دست دوم یا دهم فراگرفته بود به غلط فهمید و آنگاه بر این اساس کتابی درست کرد موسوم به: *گودتا: فن انقلاب*. اسم این نویسنده، مالاپارت، تمیز دادن او را از متخصص دیگری در قیامهای دولتی که بناپارت نام دارد آسان می‌کند.

بنا به گفته مالاپارت: برخلاف "استراتژی لنین" که به شرایط اجتماعی و سیاسی روسیه در سال ۱۹۱۷ گره خورده بود، "تاکتیکهای تروتسکی با شرایط عمومی کشور مناسبتی نداشتند." نویسنده تروتسکی را وادار می‌کند که در برابر

عقاید لنین پیرامون مقدمات سیاسی انقلاب پاسخ دهد: "استراتژی شما شرایط مساعد بسیار زیادی را اقتضا می‌کند: قیام محتاج به هیچ چیز نیست، قیام خودکفاست." مهملی خودکفاتر از این نمی‌توان به تصور درآورد. مالاپارت چندین بار تکرار می‌کند که سبب پیروزی در اکتبر نه استراتژی لنین که تاکتیکهای تروتسکی بود. و این تاکتیکها هنوز آرامش دولتهای اروپائی را تهدید می‌کنند. "استراتژی لنین برای حکومتهای اروپا خطر فوری دربرندارد. خطر واقعی و پیگیر همانا تاکتیکهای تروتسکی است." و از این هم صریحتر: "اگر پوانکاره هم به جای کرنسکی می‌بود، انقلاب دولتی بلشویکها در اکتبر ۱۹۱۷ باز به موفقیت می‌رسید." بیهوده تلاش نکنید که هرگز نخواهید فهمید اگر تاکتیک تروتسکی قادر است مسئله را در هر شرایطی حل کند، دیگر استراتژی لنین، که وابسته به شرایط تاریخی است، به چه درد می‌خورد. لازم است اضافه کنیم که این کتاب عجیب تا به حال به چندین زبان مختلف چاپ شده است. یقینا دولتمردان از این کتاب یاد می‌گیرند که انقلابهای دولتی را چگونه دفع کنند. ما برای همه آنها آرزوی موفقیت داریم.

از عملیات صرفا نظامی بیست و پنجم اکتبر تاکنون انتقادی به عمل نیامده است. آنچه در این خصوص در نوشتجات شوروی وجود دارد انتقادی نیست، بلکه صرفا ماهیت پوزش طلبانه دارد. در مقایسه با نوشتارهای پیروان ناخلف، حتی انتقادهای سوخانوف، با وجود همه تناقضهایش، ممتاز به واقع بینی است. سوخانوف در قضاوت خود پیرامون قیام اکتبر در طی دو سال دو نظریه متفاوت ارائه داده که در قطب مخالف یکدیگرند. او در نوشته‌های خود درباره انقلاب فوریه می‌گوید: "من روزی از روی خاطرات شخصی خود انقلاب اکتبر را توصیف خواهم کرد و نشان خواهم داد که چگونه این انقلاب مانند یک قطعه موسیقی که از روی نت نواخته شود به اجراء درآمد." یاروسلافسکی هم این گفته سوخانوف را کلمه به کلمه تکرار کرده است. او می‌نویسد: "قیام پتروگراد کاملا تدارک دیده شده بود، و چنان توسط حزب به اجراء درآمد که گوئی از روی نت نواخته شده است." کلود آنه، این شاهد پرخصومت و بی‌عمق، اما با این حال شاهی دقیق، به نحوی موکدتر سخن گفته است: "انقلاب دولتی هفتم نوامبر* فقط تحسین وجدآمیز آدمی را برمی‌انگیزد. نه یک گام غلط، و نه حتی یک مورد شکاف؛ حکومت پیش از آنکه فرصت آخ گفتن بیابد سرنگون شد." از سوی دیگر، سوخانوف در مجلدی که به انقلاب اکتبر اختصاص داده است، تعریف می‌کند که چگونه اسمولنی "دزدانه، محتاطانه، و بدون نظم و ترتیب" درصدد انحلال

* مطابق با تقویم جدید - مترجم فارسی.

حکومت موقت برآمد .

در هر دو گفته مبالغه شده است . اما از دیدگاهی وسیعتر می توان گفت که این ارزیابیها ، هرچند هم که ناقص یکدیگر باشند ، هر دو تا حدی مبتنی بر واقعیات هستند . ماهیت طرحریزی شده انقلاب اکتبر عمدتاً از روابط عینی موجود سرچشمه گرفت ، و از پختگی کل انقلاب ، از مقام پتروگراد در کشور ، از مقام حکومت در پتروگراد ، از تمامی کارهای پیشین حزب ، و سرانجام از رهبری سیاسی درست انقلاب ناشی شد . اما هنوز مسئله فن نظام باقی بود . در این زمینه کاستیهای خاص کم نبودند ، و اگر همه این کاستیها را در کنار هم قرار دهید ممکن است تصور کنید که کاری کورکورانه انجام گرفته است .

سوخانوف چندین بار توجه ما را به فقدان دفاع نظامی اسمولنی در واپسین روزهای پیش از قیام جلب کرده است . درست است که تا روز بیست و سوم شبکه دفاعی ستاد فرماندهی انقلاب بهتر از شبکه دفاع کاخ زمستانی نبود . کمیته نظامی انقلابی امنیت اسمولنی را پیش از هر چیز با تحکیم روابط خود با پادگان - تدبیری که کمیته را قادر می ساخت حرکات نظامی دشمن را دنبال کند - تضمین کرد . تدابیر جدیدتری از جنم فنی و نظامی ، بیست و چهار ساعت پیش از آنکه حکومت تدابیر مشابهی به خرج دهد ، از طرف کمیته به عمل آمد . سوخانوف اطمینان دارد که در خلال روز بیست و سوم و شب بیست و چهارم ، اگر حکومت ابتکار به خرج داده بود می توانست کمیته را تسخیر کند . او می گوید : " واحد ورزیده های مرکب از پانصد مرد برای داغان کردن اسمولنی و ساکنانش کفایت می کرد . بعید نیست . اما اولاً حکومت برای چنین کاری به عزم راسخ و به تهور نیاز داشت و این دو خصلت با طبیعت او ناسازگار بودند . دوماً ، باید آن " واحد ورزیده " مرکب از پانصد تن " را در اختیار می داشت . چنین واحدی را باید از کجا گیر می آوردند ؟ آن را از وجود افسرها بسازند ؟ ما در اواخر ماه اوت آنان را در مقام توطئه گر دیدیم : فقط در عیاشخانه ها گیرشان می آوردی . گروهانهای رزمنده سازشکاران متلاشی شده بودند . در مدارس نظامی هر مسئله حادی گروههای متخاصم پدید می آورد . در مورد قزاقها وضع از این هم بدتر بود . ساختن قوایی با روش گزینش انفرادی از میان واحدهای مختلف متضمن آن بود که پیش از اتمام کار ده بار خود را لو دهی .

با این حال ، حتی وجود چنین قوایی نمی توانست مسئله را حل کند . شلیک نخستین تیر در منطقه اسمولنی یقیناً با ارتعاشهای تکان دهنده ای در بخشهای کارگرنشین و در سربازخانه ها طنین می افکند . آنگاه دهها هزار مرد مسلح و نیمه مسلح در هر ساعتی از شب و روز به کمک کانون در خطر قرار گرفته انقلاب می شتافتند . و سرانجام ، حتی تسخیر کمیته نظامی انقلابی هم نمی توانست

حکومت را نجات دهد. در آن سوی دیوارهای اسمولنی لنین هنوز حی و حاضر بود، و کمیته مرکزی و کمیته پیروکرد با او در تماس بودند. ستاد فرماندهی دیگری هم در قلعه پطرویل وجود داشت، و سومین ستاد فرماندهی در آورو را مستقر بود. هر بخشی هم برای خود ستاد فرماندهی داشت. توده‌ها بی‌رهبر نمی‌ماندند. و کارکرها و سربازها با وجود کندی حرکتشان مصمم بودند به هر قیمتی که شده به پیروزی برسند.

با این حال، شکی نیست که به عمل آوردن تدابیر تکمیلی در جهت احتیاطهای نظامی از چند روز پیش امکان داشت، و چنین اقداماتی باید از چند روز پیشتر به عمل می‌آمدند. از این لحاظ، انتقادهای سوخانوف به‌جاست. دستگاه نظامی انقلاب دست و پا چلفتی است، دچار تاخیر و فراموشکاری می‌شود، و رهبری کلی انقلاب همیشه بیش از حد مایل است که سیاست را به جای تکنیک بنشانند. جای چشمهای لنین در اسمولنی خالی بود. دیگران هنوز اسناد نشده بودند.

ضمنا سوخانوف کاملاً درست گفته است که تسخیر کاخ زمستانی در شب بیست و پنجم و در صبح آن روز به مراتب آسانتر می‌بود تا در نیمه دوم آن روز. از کاخ، و از ساختمان ستاد فرماندهی که در نزدیکی کاخ قرار داشت، فقط واحدهای همیشگی دانشجویان نظامی دفاع می‌کردند: یک حمله ناگهانی تقریباً به طور مسلم به موفقیت می‌رسید. آن روز صبح کرنسکی بدون دردسر به وسیله اتوموبیل گریخته بود. این نکته به تنهایی ثابت می‌کرد که کاخ زمستانی به طور جدی زیر نظر گرفته نشده بود. بدیهی است که در اینجا قصور شده بود.

وظیفه زیر نظر گرفتن حکومت به عهده سوردلوف محول شده بود — ناگفته‌نماند که اندکی دیر، یعنی در روز بیست و چهارم! — و لاشویچ و بلاگونراوف به عنوان معاونان او تعیین شده بودند. بعید به نظر می‌رسد که سوردلوف، که حتی پیش از آن فرصت سر خاراندن نداشت، هیچ وقت به این کار اضافی پرداخته باشد. حتی ممکن است که این تصمیم، گرچه در صورت جلسه به ثبت رسیده است، در گرماگرم آن ساعات فراموش شده بود.

در کمیته نظامی انقلابی، به رغم عمه مسائل، نیروهای نظامی حکومت و مخصوصاً شبکه دفاعی کاخ زمستانی، بزرگتر از آنچه بود برآورد شده بود. و حتی اگر رهبران اصلی بهاجم از نیروهای داخلی کاخ اطلاع می‌داشتند، باز ممکن بود احتمال رسیدن نیروهای تقوینی، یعنی دانشجویان نظامی و قزاقها و گردانهای ضربتی، آنان را بیمناک کند. نقشه تصرف کاخ در مقیاس عملیات بزرگ طرحریزی شده بود. هنگامی که افراد غیرنظامی و نیمه‌نظامی به حل مسائل صرفاً نظامی می‌پردازند، همش در به خرج دادن تدابیر استراتژیک به راه افراط

می‌روند. و همراه با محکم‌کاریهای زائد خود معمولاً از اجرای آن محکم‌کاریها عاجز از آب درمی‌آیند.

خطاهائی که در تسخیر کاخ صورت گرفت تا حدی از خصائص شخصی رهبران اصلی سرچشمه گرفتند. پودویسکی، آنتونوف - اوفسینکو و چودنوفسکی هر سه مردهای دلیری هستند. اما به هیچ وجه نمی‌توان آنان را بهره‌مند از سیستم و فکر منضبط محسوب کرد. پودویسکی، که در روزهای ژوئیه بی‌پروائی بیش از اندازه‌ای به خرج می‌داد، اینک به مراتب محتاطتر شده و حتی درباره چشم‌اندازهای فوری جنبش شکاک شده بود. اما درخصوص مسائل بنیادی به سرشت خویش وفادار بود. او در مقابل هر وظیفه عملی، به حکم ذات خویش پا را از همه حدود آن وظیفه فراتر می‌گذاشت، نقشه را وسیعتر می‌کرد، همه کس و همه چیز را به درون نقشه می‌کشید، و آنجا که حداقل کافی می‌بود حداکثر را می‌گنجاند. در مبالغه‌رویهائی که در نقشه شده بود، انگ روحیه او را به آسانی می‌توان دید. آنتونوف - اوفسینکو طبیعتاً مبتلا به نوعی خوشبینی عاطفی بود، و در بدیهه‌کاری استعداد بیشتری داشت تا در محاسبه. او در مقام یک افسر جزء از نظر نظامی تا حدی فرد مطلعی به شمار می‌رفت. او که در طی جنگ در تبعید به سر برده بود، در روزنامه «ناش / سلوو، چاپ پاریس، اوضاع نظامی جنگ را بررسی و تحلیل کرده و اغلب در تخمین استراتژیهای آتی استعداد چشمگیری از خود نشان داده بود. اما معرفت غیرحرفه‌ای و تاثیرپذیر او نمی‌توانست بلندپروازیهای پودویسکی را جبران کند. در میان این سه سرکرده نظامی نفر سوم، یعنی چودنوفسکی، چند ماه به عنوان تهییج‌گر در یکی از جبهه‌های آرام جنگ کار کرده بود - این چند ماه تمامی آموزش نظامی او را تشکیل می‌دادند. چودنوفسکی، گرچه به سمت جناح راست متمایل بود، همیشه جلوتر از همه به میدان نبرد می‌شناخت و همواره داغترین نقطه را می‌جست. همان طور که همگان دانند، تهور شخصی و جسارت سیاسی همیشه با هم در تعادل نیستند. چند روز پس از انقلاب، چودنوفسکی هنگام مقابله با قزاقهای کرنسکی زخم برداشت، و چند ماه بعد در اوکراین کشته شد. بدیهی است که چودنوفسکی حراف و عجول نمی‌توانست کمبودهای دو رهبر دیگر را جبران کند. هیچ یک از آنان موشکاف نبود، شاید به این دلیل که هیچ کدام هرگز رموز کار را نیاموخته بودند. این مارشالهای سرخ چون ضعف خود را در امور تجسسی و ارتباطی و در مانور حس می‌کردند، خود را موظف دیدند با آنچنان نیروی برتری به جنگ کاخ زمستانی بیایند که عظمتش امکان رهبری عملی را از میان برداشت. نقشه‌هایی که بیجهت پر عظمت هستند، تقریباً با بی‌برنامگی یکسانند. آنچه گفته شد ابداً بدین معنا نیست که امکان پیدا کردن رهبران نظامی با کفایت‌تر در میان اعضای

کمیته نظامی انقلابی، یا در حول و حوشش، وجود داشت. شکی نیست که یافتن رهبرانی سرسپرده‌تر و از خود گذشته‌تر امکان نداشت.

مبارزه برای تسخیر کاخ زمستانی با محاصره تمامی آن منطقه در یک دایره وسیع آغاز شد. به علت بی‌تجربگی فرماندهان، قطع ارتباطات، ناشی بودن واحدهای گارد سرخ، و کم‌توجهی واحدهای منظم ارتش، این عملیات پیچیده با آهنگ بسیار کندی جریان پیدا کرد. در خلال همان ساعاتی که واحدها دایره خود را به تدریج پر می‌کردند و نیروهای ذخیره را در پشت سر خویش گرد می‌آوردند، گروهانهای دانشجویان نظامی، دسته‌های قزاق، اسواران ژرژدیس، و گردان زنان به درون کاخ راه یافتند. همزمان با شکل‌گیری دایره حمله، مشت مقاومت نیز تدریجاً شکل گرفت. می‌توان گفت که خود مسئله در راه پریپچ و خمی پدید آمد که برای حل و فصلش انتخاب شده بود. حمله بیباکانهای در شب و یا هجوم جسورانه‌ای در روز یقیناً از این عملیات طول‌المدت تلفات بیشتری نمی‌داد. تاثیر روانی توپخانه آورورا را می‌شد در هر حال دوازده و یا حتی بیست و چهار ساعت زودتر به آزمون گذاشت. این رزمناو حاضر و آماده در نوا ایستاده بود و ملوانها هم از کمبود روغن توپ شکایت نمی‌کردند. اما رهبران عملیات امیدوار بودند که مسئله بدون درگیری حل شود، و از این رو به نزد وزرا نماینده فرستادند و اتمام حجت می‌کردند، و تازه این اتمام حجتها را هم سر موعد به اجراء نمی‌گذاشتند. آنان حتی به فکرشان نرسید توپهای قلعه پتروپل را به موقع معاینه کنند، و دلیل این فراموشکاری یقیناً آن بود که امیدوار بودند بتوانند قضیه را بدون استفاده از توپ فیصله دهند.

فقدان آمادگی رهبری نظامی در مسکو از این هم آشکارتر شد، حال آنکه تناسب نیروها در مسکو چنان مطلوب بود که لنین مصرانه درخواست می‌کرد که قیام از آنجا آغاز شود: "پیروزی حتمی است، و حریفی هم وجود ندارد." در حقیقت امر، قیام در مسکو به شکل نبردهای طولانی صورت گرفت و با چند وقفه هشت روز به طول انجامید. مورالوف، یکی از رهبران اصلی قیام مسکو، می‌نویسد: "در این مهم، ما همیشه و در همه امور راسخ و مصمم نبودیم. با آنکه امتیاز عددی قاطعی داشتیم - ده به یک - جنگ را یک هفته تمام طول دادیم... به علت بی‌کفایتی در هدایت توده‌های رزمنده، بی‌انضباطی توده‌های رزمنده، و نادانی کامل فرماندهان و سربازان در زمینه جنگهای خیابانی." مورالوف عادتاً رک‌گوست: جای شگفتی نیست که او اینک در تبعید سبیریائی به سر می‌برد. اما مورالوف در این مورد خاص با امتناع از انداختن بار مسئولیت به گردن دیگران، بخش بزرگی از بار تقصیر را، که به رهبری سیاسی، تعلق دارد، بر سر فرماندهی نظامی فروریخته‌است. رهبری سیاسی در مسکو بسیار متزلزل بود

و به آسانی از نفوذ محافل سازشکار تاثیر می‌گرفت. ضمناً باید در نظر داشت که کارگران مسکوی کهن، یعنی کارگران نساجی و چرمسازی، به مراتب از طبقه کارگر پتروگراد عقبتر بودند. در ماه فوریه هیچ قیامی در مسکو لازم نشده بود: سرنگونی دستگاه سلطنت تماماً به دست پتروگراد صورت گرفته بود. در ماه ژوئیه هم مسکو آرامش خود را حفظ کرده بود. آثار این امر در اکتبر آشکار شد: کارگران و سربازان فاقد تجربه رزمی بودند.

فن قیام آنچه را که سیاست به فرجام نرسانده است به اجراء درمی‌آورد. رشد غول‌آسای بلشویسم بیشک از توجهی که باید به جنبه نظامی قضیه می‌شد کاسته بود. هیچ یک از سرزنشهای پرشور لنین بی‌اساس نبودند. دست آخر رهبری نظامی به مراتب از رهبری سیاسی ضعیفتر از آب درآمد. آیا واقعا جز این می‌توانست باشد؟ حکومت جدید انقلابی تا چند ماه دیگر هم در همه مواردی که توسل به زور لازم می‌شد، شلختگی مفروطی از خود نشان داد.

با همه این احوال، داوری مقامات نظامی اردوی حکومت در پتروگراد پیرامون رهبری نظامی انقلاب سراسر آکنده از تحسین بوده است. بلافاصله پس از سقوط کاخ زمستانی، وزارت جنگ مستقیماً به وسیله تلفن به ستاد فرماندهی ارتش گزارش داد که: "شورشیان نظم و انضباط خود را حفظ کرده‌اند. هیچ‌موردی از تخریب یا کشتار دیده نشده است. برعکس، گشتیهای شورشیان سربازهای ویلان را توقیف کرده‌اند... شکی نیست که نقشه شورش از پیش تدارک دیده شده بود و سپس بدون قصور و با هماهنگی به اجراء درآمد." البته نه آن طور "از روی نت" به شکلی که سوخانوف و یاروسلافسکی نوشته‌اند، و نه آن طور "بی‌نظم و ترتیب"، به صورتی که اولی متعاقباً اظهار داشته است. به علاوه، حتی در پیشگاه قضاوت سختگیرترین منتقد، توفیق بهترین تحسین است.



فصل دهم

کنگره دیکتاتوری شورائی

چنین مقدر شده بود که در روز بیست و پنجم اکتبر، دموکرات‌ترین - کسی چه داند، شاید نیز مهمترین - پارلمان تاریخ جهان در اسمولنی اجلاس کند. شوراهاى محلی که خود را از قید نفوذ روشنفکرهای سازشکار آزاد کرده و بیشتر نمایندگان خود را از میان کارگران و سربازان به کنگره فرستاده بودند. بیشتر این نمایندگان اسم و رسمی از خود نداشتند، اما همه شایستگی خود را در عمل به اثبات رسانده و اعتماد دیرپای مردم را در حوزه‌های خود به دست آورده بودند. نمایندگان ارتش رزمی کم‌وبیش تماما از سربازهای عادی‌ای تشکیل می‌شدند که محاصره کمیته‌های ارتش و ستاد فرماندهی را درهم شکسته و به عنوان نماینده به کنگره آمده بودند. بیشتر آنان حیات سیاسی خود را با انقلاب آغاز کرده بودند. شخصیت آنان از یک تجربه هشت ماهه شکل گرفته بود. دانائی آنان اندک بود، اما همان مقدار اندک را به خوبی می‌دانستند. ظاهر کنگره از محتوایش سخن می‌گفت. نشانهای افسری و عینکها و کراواتهای روشنفکرهای کنگره یکم اینک تقریباً به‌تمامی ناپدید شده بودند. رنگ خاکستری، چه در جامه‌ها و چه در چهره‌ها، بر سرتاسر کنگره غلبه داشت. جملگی جامه‌های خود را در طی جنگ پوسانده بودند. بسیاری از کارگرهای شهرنشین پالتوی سربازی پوشیده بودند. نمایندگان سنگرها به هیچ عنوان تصویر زیبایی را تشکیل نمی‌دادند: ریشهای نتراشیده، پالتوهای ژنده، کلاههای بلند پوستنی روی موهای ژولیده، اغلب تکه‌ای پنبه نمایان از سوراخ، چهره‌های زمخت و باد و باران خورده، دستهای زمخت و قاچ‌قاچ، انگشتهای زرد از توتون، تکمه‌های افتاده، کمربندهای آویزان، و چکمه‌های واکس نخورده و چروکیده، عوام‌الناس برای نخستین بار نمایندگان صدیقی بی‌کم‌وکاست به شکل خود و بدون رتوش به کنگره فرستاده بودند.

آمار این کنگره که در خلال ساعات قیام اجلاس کرد، بسیار ناقصند. در لحظه افتتاح ۶۵۰ نماینده با حق رای در کنگره حضور داشتند. از این میان ۳۹۰ تن بلشویک بودند - البته همه اینان در حزب عضویت نداشتند، اما همه از گوشت و خون توده‌ها بودند، و برای توده‌ها جز راه بلشویسم راه دیگری باقی

نمانده بود. بسیاری از نمایندگان که با خود تردید و دودلی به همراه آورده بودند در جوگداخته پتروگراد به سرعت رو به بلوغ نهادند. منشویکها و سوسیال رولوسیونرها سرمایه انقلاب فوری را چه آسان بر باد داده بودند! در کنگره شوراها در ماه ژوئن، سازشکاران از میان ۸۳۲ نماینده ۶۰۰ رای را به خود اختصاص داده بودند. اینک مخالفان رنگارنگ سازشکار روی هم کمتر از یک چهارم کنگره را تشکیل می دادند. تعداد منشویکها، همراه با گروه ملی پیرو آنان، روی هم فقط ۸۰ عضو بود که از این میان نیمی "چپ" بودند. از میان ۱۵۹ سوسیال رولوسیونر - برطبق گزارشات دیگر، ۱۹۰ - در حدود سه پنجمشان چپ بودند. و علاوه بر این، سوسیال رولوسیونرهای راست در خلال همان جلسه کنگره همچنان به سرعت آب شدند. در اواخر جلسه تعداد کل نمایندگان، برطبق چند فهرست مختلف، به ۹۰۰ تن رسید. اما این رقم، با آنکه چندین تن از نمایندگان مشاور را دربرمی گیرد، از سوی دیگر شامل همه نمایندگان با حق رای نیست. ثبت نام اعضاء به طور نامرتب صورت می گرفت؛ برخی از مدارک مفقود شده اند؛ اطلاعات مربوط به وابستگیهای حزبی ناقص بودند. در هر حال، در موقعیت مسلط بلشویکها در کنگره جای تردید نیست.

در یک رای گیری غیررسمی که از نمایندگان به عمل آمد معلوم شد که ۵۰۵ شورا طرفدار انتقال تمام قدرت به دست شوراها هستند؛ ۸۶ شورا طرفدار حکومت "دموکراسی"؛ ۵۵ شورا طرفدار ائتلاف؛ ۲۱ شورا طرفدار ائتلاف، منتها بدون شرکت کادتها. این ارقام، گرچه در همین شکل هم گویا هستند، تصویر مبالغه آمیزی از باقیمانده نفوذ سازشکاران به دست می دهند. طرفداران دموکراسی و ائتلاف از شوراهای بخشهای عقب مانده و نقاط کم اهمیت تشکیل می شدند.

از نخستین ساعات صبح روز بیست و پنجم، جناحهای مختلف به طور جداگانه در اسمولنی گرد هم نشستند. در جلسه جناح بلشویکها فقط کسانی حضور داشتند که از وظایف رزمی معاف بودند. ساعت گشایش کنگره به تاخیر افتاده بود: رهبران بلشویک بر آن بودند که ابتدا کار کاخ زمستانی را تمام کنند. اما جناحهای مخالف هم عجله نداشتند. آنان نیز باید تصمیم می گرفتند که چه باید بکنند، و این کار آسانی نبود. ساعتها از پی یکدیگر سپری شدند. جناحهای فرعی در میان جناحها جروبخت می کردند. انشعاب در میان سوسیال رولوسیونرها هنگامی رخ داد که قطعنامه ای دایره خروج از کنگره با ۹۲ رای مخالف در برابر ۶۰ رای موافق مردود شناخته شد. سوسیال رولوسیونرهای راست و چپ فقط در آخرین ساعات شب به اتاقهای جداگانه رفتند. در ساعت هشت

شب منشویکها تقاضای تاخیر تازهای را کردند: در میان آنان اختلاف نظر بسیار بود. شب فرا رسید. عملیات نظامی در کاخ زمستانی به درازا کشیده شد. اما دیگر درنگ امکان نداشت. باید به زبانی روشن با ملت گوش به زنگ سخن گفته می شد.

انقلاب هنر انباشتن فضا را به مردم آموخته بود. نمایندگان و مهمانها و نگهبانها تنگاتنگ یکدیگر در تالار جشنهای دختران اشراف ازدحام کرده بودند و دائما برای دیگران هم جا باز می کردند. هشدارهای پیاپی پیرامون خطر فروریختن کف تالار موثر نمی افتاد، هیچ کس هم حاضر نمی شد کمتر سیگار بکشد. ازدحام حضار دم به دم فشرده تر می شد و همه دو برابر معمول سیگار می کشیدند. جان رید به سختی توانست راه خود را از میان جمعیت پرهیاهوی اطراف درها باز کند. بخاریهای تالار روشن نبودند، اما هوای تالار گرم و سنگین بود.

نمایندگان که در کنار درهای ورودی و خروجیهای جانبی ازدحام کرده و روی لبه پنجرهها نشسته اند، اینک صبورانه منتظر به صدا درآمدن زنگ رئیس جلسه اند. تزلتلی، چیدزه، چرنوف - هیچ یک از آنان روی سکو دیده نمی شوند. فقط رهبران طراز دوم به تشییع جنازه خود آمده اند. مرد کوتاه قدی در لباس پزشکی نظامی جلسه را در ساعت ده و چهل دقیقه به نام کمیته اجرائی افتتاح می کند. او می گوید که کنگره در چنان "شرایط خاصی" اجلاس کرده است که او، یعنی دان، به پیروی از رهنمود کمیته اجرائی مرکزی از ایراد سخنرانی سیاسی خودداری می کند. همپالگیهای حزبی او در همین لحظات در کاخ زمستانی زیر آتش قرار دارند، "در حالی که در مقام وزیر صمیمانه به انجام وظیفه مشغولند." در هر حال، نمایندگان از کمیته اجرائی مرکزی ابدای توقع دعای خیر ندارند. آنان با نگاهی خصومتبار به تریبون می نگرند. اگر حیات سیاسی این جماعت هنوز پابرجاست، آنان به ما و به سودای ما چکار دارند؟

آوانسوف، یکی از نمایندگان مسکو، به نام بلشویکها پیشنهاد می کند که هیئت رئیسه متناسب با تعداد اعضای گروهها انتخاب شود: ۱۴ بلشویک، ۷ سوسیال رولوسیونر، ۳ منشویک و ۱ انترناسیونالیست. جناح راست بلافاصله از شرکت در هیئت رئیسه سر باز می زند. گروه مارتوف فعلا بیحرکت برجای خود نشسته است؛ این گروه هنوز تصمیم خود را نگرفته است. هفت رای به سوسیال رولوسیونرهای چپ تعلق می گیرد. کنگره با ترشوئی به این مناقشات مقدماتی می نگرد.

آوانسوف اسامی بلشویکهای را که برای شرکت در هیئت رئیسه انتخاب شده اند اعلام می کند: لنین، تروتسکی، زینوویف، کامنف، رایکوف، نوگین، اسکلیانسکی، کرلینکو، آنتونوف - اوفسینکو، ریازانوف، مورانوف، لوناچارسکی،

کولونتای ، استوچکا . سوخانوف می‌نویسد : "هیئت رئیسه مرکب از رهبران درجه اول بلشویک و شش (در حقیقت هفت) سوسیال‌رولوسیونر چپ بود . " زینوویف و کامنف به رغم مخالفت فعالشان با قیام به عنوان اعضای متنفذ حزب در هیئت رئیسه گنجانده شدند ؛ رایکوف و نوگین به عنوان نمایندگان شورای مسکو ؛ لوناچارسکی و کولونتای به عنوان تهییج‌گران محبوب آن ایام ؛ ریازانوف به عنوان نماینده اتحادیه‌های کارگری ؛ مورانوف به عنوان کارگر - بلشویک کهنه‌کاری که در جریان محاکمه نمایندگان دومای دولتی شجاعانه رفتار کرده بود ؛ ریازانوف به عنوان رئیس سازمان لتونی ؛ کرلنکو و اسکلیانسکی به عنوان نمایندگان ارتش ؛ آنتونوف - اوفسینکو به عنوان رهبر نبردهای پتروگراد . فقدان نام سوردلوف در این میان یقیناً به این علت است که او خود این فهرست را تهیه کرده بود و در آن هنگامه کسی به فکر تصحیح فهرست نیفتاده بود . برای پی بردن به روحیه حزب در آن ایام کافی است به این نکته توجه کنیم که همه مخالفان قیام از هیئت رئیسه کنگره سر درآورده بودند : زینوویف ، کامنف ، نوگین ، رایکوف ، لوناچارسکی و ریازانوف . از میان سوسیال‌رولوسیونرهای چپ فقط اسپیری‌دونوای ریزماندام ، شکننده ، و شجاع ، که به جرم ترور سرکوب‌کننده دهقانان تومبوفسک سالیان دراز در زندان با اعمال شاقه به سر برده بود ، در سراسر روسیه معروفیت داشت . سوسیال‌رولوسیونرهای چپ "نام" دیگری در میان خود نداشتند . از سوی دیگر ، سوسیال‌رولوسیونرهای راست اینک جز نام و نشان چیز دیگری در میان نداشتند . کنگره از هیئت رئیسه خود به گرمی استقبال کرد . در همان ساعاتی که جناحهای مختلف گرد هم نشسته و به مشاوره مشغول بودند ، لنین با قیافه‌ی مبدل ، یعنی با کلاه‌گیس و عینک درشت ، همراه با دو یا سه تن بلشویک در یکی از اتاقهای جانبی نشسته بود . دان و اسکولف در سر راه خود به یکی از جلسات جناحشان ، در مقابل میزی که توطئه‌گران بر گردش نشسته بودند از حرکت باز ایستادند و به لنین خیره شدند . بدیهی بود که او را شناختانند . حال وقت فروافکندن نقاب فرا رسیده بود . اما لنین برای ظاهر شدن در ملاء عام عجله‌ای نداشت . او ترجیح می‌داد که عجالتا در پشت صحنه باقی بماند ، نگاهی به اطراف بیفکند و سررشته‌های امور را به دست بگیرد . تروتسکی در خاطرات خود از لنین ، منتشر در سال ۱۹۲۴ ، چنین می‌نویسد : "نخستین جلسه کنگره دوم شوراها در اسمولنی اجلاس کرد . لنین در آنجا ظاهر نشد . او در یکی از اتاقهای اسمولنی باقی ماند . چنانکه من به یاد دارم در آن اتاق به دلیلی نامعلوم هیچ اثاثیه‌ای وجود نداشت . اندکی بعد شخصی چند پتو روی زمین پهن کرد و دو مخده را هم روی پتوها گذاشت . ولادیمیر ایلیچ و من در کنار هم دراز کشیدیم و به استراحت پرداختیم . اما ظرف چند دقیقه مرا صدا زدند : 'دان مشغول

صحبت است و شما باید به او جواب دهید. پس از پاسخگوئی باز به کنار ولادیمیر ایلیچ بازگشتم. البته او قصد نداشت به خواب برود. آیا اصولاً چنین کاری ممکن بود؟ هر پنج یا ده دقیقه یک بار شخصی از تالار به نزد ما می‌شتافت تا ما را در جریان امور قرار دهد.

کرسی ریاست در اشغال کامنف است. او از آن شخصیت‌های بلغمی مزاجی است که طبیعت برای سمت ریاست خلقشان کرده. کامنف اعلام می‌کند که در دستور روز سه مسئله قرار دارد: سازماندهی حکومت، جنگ و صلح: فراخوانی مجلس موسسان. غرض غیرعادی، گنگ، و تهدیدآمیزی از خارج به درون هیاهوی جلسه رخنه می‌کند. این قلعهٔ پتروپیل است که با آتش توپخانه بر دستور روز صحنه می‌گذارد. موج نیرومندی از انقباض کنگره را فرامی‌گیرد، و اینک کنگره ناگهان درمی‌یابد که واقعا چیست: مجمع جنگ داخلی.

لوزوفسکی، یکی از مخالفان قیام، از شورای پتروگراد گزارش طلبید. اما کمیتهٔ نظامی انقلابی اندکی تاخیر داشت. پاسخ توپخانه شهادت داد که گزارش هنوز آماده نیست. قیام به اوج خود رسیده بود. رهبران بلشویک دائما برای کسب خبر و یا صدور دستور، از تالار به اتاقهای کمیتهٔ نظامی انقلابی می‌رفتند. پژواکهای نبرد همچون شعلهٔ آتش در سراسر تالار زبانه می‌کشیدند. هنگام رای‌گیری، دستها در میان سرنیزه‌های براق بلند می‌شدند. دود نافذ و آبی‌رنگ توتون ستونهای زیبای سپید و چلچراغها را از نظر پنهان می‌کرد.

در میان غریب توپها، نبردهای لفظی دو اردو بس پرابهت بود. مارتوف سکوی خطابه را خواستار شد. وقت میداننداری این دولتمرد همیشه دودل درست همان لحظه‌ای است که ترازو هنوز از نوسان نیفتاده است. مارتوف با صدای گرفته و مسلول خود آنها را به آوای زنگدار توپها پاسخ می‌دهد: "باید فوراً عملیات نظامی را در هر دو طرف متوقف کنیم... کار به جایی رسیده که برای حل و فصل مسئلهٔ قدرت از روشهای توطئه‌گرانه استفاده می‌شود. همهٔ احزاب انقلابی را در برابر عمل انجام‌شده قرار داده‌اند... جنگ داخلی با انفجار ضدانقلاب تهدیدمان می‌کند. راه حل مسالمت‌آمیز بحران را با ایجاد حکومتی می‌توان به دست آورد که آن حکومت از طرف تمامی دموکراسی به رسمیت شناخته شود." بخش قابل‌توجهی از کنگره شروع به کف زدن می‌کند. سوخانوف با لحنی طعنه‌آمیز اظهارنظر می‌کند که: "یقیناً بسیاری از بلشویک‌هایی که جوهر آموزشهای لنین و تروتسکی را درک نکرده بودند، با کمال میل حاضر بودند که درست در آن مسیر گام نهند." سوسیال‌رولوسیونیون‌های چپ و گروهی از انترناسیونالیستهای متحد از پیشنهاد مذاکرات صلح حمایت می‌کنند. جناح راست، و شاید نیز همپالگیهای مارتوف، مطمئن هستند که بلشویکها این پیشنهاد را رد خواهند کرد. آنان در

اشتباهند. بلشویکها لوناچارسکی را به سکوی خطابه می‌فرستند؛ او صلح‌دوست‌ترین و نرم‌ترین سخنور آنهاست. لوناچارسکی می‌گوید: "جناح بلشویک هیچگونه مخالفتی با پیشنهاد مارتوف ندارد." دشمنان حیرت می‌کنند. سوخانوف در این خصوص چنین نوشته است: "لنین و تروتسکی نه تنها با این کار در برابر توده‌های خود کوتاه آمدند، بلکه در عین حال زمین را در زیر پای جناح راست سست کردند." پیشنهاد مارتوف به اتفاق آراء به تصویب می‌رسد. در میان گروه مارتوف می‌گویند: "اگر منشویکها و سوسیال‌رولوسیونرها در این لحظه خود را کنار بکشند، گور خود را کنده‌اند." پس می‌توان امیدوار بود که کنگره "کام در راه ایجاد یک جبهه متحد دموکراتیک بگذارد." امیدی است عبث! انقلاب هرگز روی اقطار حرکت نمی‌کند.

جناح راست بلافاصله تصمیم کنگره را دائر بر شروع مذاکرات صلح زیر پا می‌گذارد. خارا ش منشویک، نماینده ارتش دوازدهم با ستاره‌های سروانی بر دوش، چنین ابراز نظر می‌کند: "این دغلبازهای سیاس پیشنهاد می‌کنند که مسئله قدرت را ما حل و فصل کنیم. حال آنکه دارند این مسئله را در قفای ما حل و فصل می‌کنند... این ضرباتی که بر کاخ زمستانی فرومی‌آیند در واقع میخ را در تابوت حزبی فرومی‌کنند که دست به این ماجراجوئی زده‌است... کنگره پاسخ جناح سروان را با غرشی خشم‌آلود می‌دهد.

ستوان کوچین، که در کنفرانس دولتی مسکو به نام جبهه سخن گفته بود، در اینجا هم سعی می‌کند قدرت سازمانهای ارتش را به خود تفویض کند: "این کنگره هم بیموقع است و هم بی‌اعتبار." ژنده‌پوشان سنگرها که اعتبارنامه‌هایشان به شکل گل و لای جبهه بر پیشانی‌شان حک شده است، فریاد می‌کشند: "به نام چه کسی حرف می‌زنی؟" کوچین به دقت یازده ارتش را برمی‌شمرد. اما در اینجا موفق به فریب احدی نمی‌شود. در جبهه، همچنانکه در پشت جبهه، ژنرالهای سازشکار قشونی در میان ندارند. ستوان منشویک ادامه می‌دهد که: گروه جبهه "حاضر نیست مسئولیت عواقب این ماجراجوئی را بپذیرد." این حرف به معنای گسستن کامل از انقلاب است. "از این پس، میدان مبارزه به شهرستانها و ایالات منتقل خواهد شد." این سخن به معنای اتحاد با ضدانقلاب برعلیه شوراهاست. و در خاتمه: "گروه جبهه... از این کنگره بیرون می‌رود."

نمایندگان جناح راست یکی پس از دیگری از سکوی خطابه بالا می‌روند. آنها نمازخانه‌ها و کلیساها را از دست داده‌اند، اما ناقوسخانه‌ها هنوز در دستشان است، و آنان برای واپسین بار شتابزده می‌کوشند تا ناقوسهای درهم شکسته را به صدا درآورند. این سوسیالیستها و دموکراتها، که به رنگ و نیرنگ با بورژوازی امپریالیست سازش کرده‌اند، امروز از سازش با مردم عصیانزده

صریحا سر برمی تابند. محاسبات سیاسی آنان عریان می شود. آنها چنین می اندیشند که: بلشویکها ظرف چند روز سقوط خواهند کرد، پس باید هرچه سریعتر خود را از بلشویکها جدا کنیم، و حتی به سرنگونی آنها کمک کنیم، و بدین ترتیب به بهترین نحو ممکن خود و آینده خود را بیمه کنیم.

خینچوک، رئیس اسبق شورای مسکو و سفیر آتی شوروی در برلین، به نام جناح راست منشویکها این بیانیه را قرائت می کند: "توطئه نظامی بلشویکها... کشور را به ورطه منازعات کشوری خواهد افکند، مجلس موسسان را ویران خواهد کرد، خطر یک فاجعه نظامی را دربر خواهد داشت، و به پیروزی ضدانقلاب منجر خواهد شد. "تنها راه نجات: "شروع مذاکره با حکومت موقت به منظور تشکیل قدرتی که بر همه لایه های دموکراسی تکیه داشته باشد. " این جماعت، که هنوز هم هیچ چیز نیاموخته اند، به کنگره پیشنهاد می کنند که بر قیام خط بطلان بکشد و به آغوش کرنسکی بازگردد. در میان آن هیاهو و قیل و قال و فریادهائی که دعوت به سکوت می کنند، سخنان نماینده سوسیال رولوسیونرها راست به زحمت مفهوم است. در بیانیه حزب او اعلام شده است که: "همکاری با بلشویکها ممکن نیست،" و در همین بیانیه آمده است که کنگره شوراها، گرچه به وسیله کمیته سازشکار اجرائی مرکزی تشکیل و افتتاح شده است، دارای هیچ گونه قدرت و اعتباری نیست.

نمایش جناح راست کسی را نمی ترساند، اما مایه نگرانی و تشویش می شود. بیشتر نمایندگان از دست این رهبران تنگ نظر و گزافه گو، که اول یک مشت حرف و بعد تهدید و خفقان به خوردشان دادند، خسته و دلزده ماند. یعنی آیا دانها و خینچوکها و کوچینها هنوز در رویای تعلیم و فرماندهی ما به سر می برند؟ پترسون، سرباز لتونی، با گونه های برافروخته از سل و با چشمهای مشتعل از نفرت، خارا ش و کوچین را سالوس می نامد و آنان را تخطئه می کند: "دیگر در این انقلاب جایی برای حرافی باقی نمانده است! ما عمل می خواهیم! قدرت باید در دست ما باشد. بگذارید سالوسها کنگره را ترک کنند - ارتش با آنها کاری ندارد!" این بانگ پرشور خاطر کنگره را، که تا به آن دم فقط اهانت بارش شده است، آسوده می سازد. سربازهای دیگری از جبهه به حمایت از پترسون برمی خیزند. "این کوچینها نماینده نظریات گروههای کوچکی هستند که از ماه آوریل به بعد در کمیته های ارتش جا خوش کرده اند. مدتهاست که ارتش تقاضای تجدید انتخاب را کرده است." کسانی که در سنگرها زندگی می کنند، بیصبرانه منتظر انتقال قدرت به شوراها هستند.

اما راستگراها هنوز ناقوسخانهها را در دست دارند. یکی از نمایندگان بوند اعلام می کند که: "آنچه در پتروگراد اتفاق افتاده مصیبت بزرگی بوده

است. " و از نمایندگان دعوت می‌کند که به اعضای دوما، که با دست بی‌سلاح تصمیم گرفته‌اند به کاخ زمستانی روند تا در کنار حکومت جان بسپارند، ملحق شوند. سوخانوف می‌نویسد: "در آن قیل و قال همگانی طعنه‌ها و ریشخندهای رکیک و زهرآگین هم شنیده می‌شدند. " سخنران مفلوک یقیناً شنوندگان خود را عوضی گرفته است. نمایندگان، مهمانها، گاردهای سرخ و نگهبانهای درها بر سر نمایندگان که در حال خروج از کنگره هستند فریاد می‌کشند: "گورتان را کم کنید!" "فراریها!" "پروید پیش کورنیلوف!" "دشمنان مردم!"

خروج راستگراها خلائی به وجود نیاورد. یقیناً نمایندگان عادی‌ازپیوستن به افسرها و دانشجویان نظامی برای مبارزه برعلیه کارگراها و سربازها امتناع ورزیده بودند. فقط در حدود ۷۰ نماینده - یعنی اندکی بیش از نیمی از جناح راست - بیرون رفتند. عناصر دودل در کنار گروههای بینابینی که تصمیم گرفته بودند در کنگره باقی بمانند، جا گرفتند. پیش از افتتاح کنگره تعداد سوسیال رولوسیونرهای مختلف با گرایشهای گوناگونشان، به ۱۹۰ هم نمی‌رسید، حال آنکه ظرف چند ساعت بعد تعداد سوسیال رولوسیونرهای چپ به تنهایی به ۱۸۰ رسید. ضمناً همه کسانی هم که هنوز تصمیم پیوستن به بلشویکها را نگرفته اما آماده حمایت از بلشویکها بودند، به سوسیال رولوسیونرهای چپ پیوستند.

منشویکها و سوسیال رولوسیونرها کاملاً آماده بودند تا در تحت هر شرایطی در حکومت موقت و یا در نوعی پیش - پارلمان باقی بمانند. مگر می‌توان از جامعه فرهیخته جدا شد؟ اما شوراها - شوراها که فقط همان مردمند. شوراها تا وقتی خوبند که بتوانی از آنها برای سازش با بورژوازی استفاده کنی، اما آیا می‌توان وجود شوراهائی را تحمل کرد که ناگهان تصور می‌کنند ارباب کشور شده‌اند؟ زرنینوف سوسیال رولوسیونر بعداً چنین نوشت: "بلشویکها تنها ماندند، و از آن لحظه به بعد فقط به تعدی وحشیانه اتکاء کردند. " شکی نیست که اصول اخلاقی همراه با دان و کوتز درب کنگره را پشت سر خود به هم کوبیدند. اصول اخلاقی را در راهپیمائی سیصد مرد همراه با دو فانوس به سمت کاخ زمستانی به راه خواهند افتاد تا در میان راه با تعدی وحشیانه بلشویکها مواجه شوند و صلاهی عقب‌نشینی دردهند.

پیشنهاد مذاکرات صلح که به تصویب کنگره رسیده بود، در هوا معلق ماند. اگر راستگراها امکان سازش با پرولتاریای پیروز را قبول کرده بودند، برای گسستن از کنگره شتاب به خرج نمی‌دادند. مارتوف یقیناً این نکته را درک می‌کرد. با این حال او دودستی به طرح سازش چسبیده بود. تمامی سیاست او همیشه یا بر پایه سازش استوار بوده و یا بر همین پایه درهم فروریخته است. او بار دیگر سخنان خود را از سر می‌گیرد: "باید به این خونریزی خاتمه دهیم!"

صداهائی از میان حصار در جواب او می‌گویند: "اینها فقط شایعه‌است!" مارتوف پاسخ می‌دهد: "چیزهائی که ما می‌شنویم شایعه نیستند. اگر به کنار پنجره‌ها بیایید صدای گلوله‌های توپ را می‌شنوید." این نکته را نمی‌توان انکار کرد. هر وقت کنگره آرام می‌گیرد، بدون رفتن به کنار پنجره‌ها نیز صدای شلیک توپها را می‌شنوی.

بیانیه مارتوف، سراسر آکنده از خصومت با بلشویکها، و مملو از استدلالهای بیروح، انقلاب را به این عنوان که "فقط به وسیله حزب بلشویک و بسا دسیسه‌گریهای صرفا نظامی انجام گرفته،" محکوم می‌سازد و درخواست می‌کند که کنگره تا رسیدن به توافقی با همه احزاب سوسیالیست کار خود را به تعویق بیندازد. سعی در پیدا کردن برآیند بردار نیروها در انقلاب از کوشش برای به دام انداختن سایه خودت هم بدتر است!

در آن لحظه جناح بلشویکها در دوامی شهر، همان گروهی که از جستجوی مرگی مضحک در زیر دیوارهای کاخ زمستانی امتناع ورزیده بودند، به کنگره آمدند. رهبری این عده برعهده یوفه بود که بعدا به سمت نخستین سفیر شوروی در برلن منصوب شد. کنگره بار دیگر ازدحام کرد و با مسرت تمام به دوستان خود خوشامد گفت.

اما لازم بود که در برابر مارتوف مقاومت نشان داده شود. این وظیفه به تروتسکی محول شد. سوخانوف اذعان می‌کند که: "اینک پس از خروج راستگراها از کنگره موقعیت تروتسکی همان قدر قوی است که موقعیت مارتوف ضعیف است." دو حریف در میان حلقه فشرده‌ای از نمایندگان هیجانزده روی سکوی خطابه در کنار یکدیگر ایستاده‌اند. تروتسکی می‌گوید: "آنچه که اتفاق افتاده، قیام است نه توطئه. قیام توده‌های خلق نیازی به توجیه ندارد. ما نیروی کارگران و سربازان پتروگراد را پرورش دادیم و به آن صلابت بخشیدیم. ما اراده توده‌ها را علنا معطوف به قیام کردیم، نه معطوف به توطئه... قیام ما پیروز شده است، و حال شما به ما پیشنهاد می‌کنید که: بر پیروزی خود دست رد بگذارید، و سازش کنید. من سؤال می‌کنم که: با چه کس؟ با چه کس باید سازش کنیم؟ با آن چند نفر مفلوکی که چند لحظه پیش بیرون رفتند؟... آیا ما ظاهر و باطن آنها را ندیده‌ایم؟ در سراسر روسیه دیگر احدی طرفدار آنها نیست. آنها هنوز آماده‌اند تا میلیونها کارگر و دهقانی را که نمایندگان خود را به این کنگره فرستاده‌اند، به قیمت معینی تسلیم بورژوازی کنند. آیا این کارگران و دهقانان باید با این افراد سازش کنند؟ خیر، در اینجا سازش به درد نمی‌خورد. به آنها که بیرون رفته‌اند، و به همه کسانی که پیشنهادات مشابه به ما می‌دهند، باید بگوئیم که: 'شما انسانهای تنها و مفلوکی هستید؛ شما ورشکسته‌اید؛ نقش شما به آخر رسیده

"سوسیال رولوسیونرهای راست بیرون رفته‌اند ، اما ما چپها باقی مانده‌ایم ."
کنگره به آنها که باقی مانده‌اند خوشآمد می‌گوید . اما حتی سوسیال رولوسیونرهای
چپ هم لازم می‌دانند که برای مبارزه با قطعنامهٔ نندلحن تروتسکی ، که در را
به روی سازش با دموکراسی میان‌رو فقل می‌کند ، یک جبههٔ متحد انقلابی تشکیل
شود .

در اینجا هم بلشویکها امتیاز دیگری می‌دهند . ظاهرا هیچ کس تا به حال
آنان را در چنین حالت تسلیم‌آمیزی ندیده است . جای شگفتی نیست : آنان
بر اوضاع مسلطند و احتیاجی ندارند روی شکل کلمات پافشاری کنند . بار دیگر
لونا چارسکی به روی سکوی خطابه می‌رود . او چنین می‌گوید : "شکی نیست که
وظیفهٔ بسیار سنگینی بر عهدهٔ ما افتاده است . " وحدت همهٔ انقلابیهای
راستین دموکراسی ضروری است . اما آیا ما بلشویکها کاری کرده‌ایم که سبب
گریختن سایر گروهها شود ؟ آیا ما پیشنهاد مارتوف را جملگی تصویب نکردیم ؟
درمقابل این کار به ما تهمت زدند و تهدیدمان کردند . آیا چون روز روشن نیست
که ترک‌کنندگان کنگره "حتی از سازشکاری دست برداشته و علنا به اردوی
کورنیلوفیستها پیوسته‌اند ؟"

بلشویکها روی رای‌گیری فوری پیرامون قطعنامهٔ تروتسکی اصرار نورزیدند .
آنان نمی‌خواستند در راه کوشش برای رسیدن به توافقی براساس حاکمیت شوراها
سنگ بیندازند . روش تعلیم از طریق درسهای عبرت‌آمیز را حتی در میان غرش
توپخانه هم می‌توان با موفقیت به کار گرفت ! همچنانکه درمورد پیشنهاد مارتوف
و تصویب آن پیشنهاد رخ داد ، اینک نیز امتیاز به کامکوف فقط بیهودگی این
تلاشهای آشتی‌جویانه را عیان ساخت . با این حال ، سوسیال رولوسیونرهای چپ
برخلاف منشویکهای چپ کنگره را ترک نکردند : آنان فشار روستاهای طاغی را
مستقیما بر دوش خود احساس می‌کردند .

تجسسهای متقابل صورت گرفته است . مواضع اولیه اتخاذ شده‌اند . در
تکامل کنگره مکتبی پیش می‌آید . آیا فرمانهای اساسی را صادر کنیم و حکومت
شورائی را ایجاد نمائیم ؟ ممکن نیست : حکومت پیشین هنوز در اتاق نیمه‌تاریکی
در کاخ زمستانی نشسته و تنها چراغ موجود را بر روی میز با چند ورق روزنامه
پوشانده است . دقایقی پس از ساعت دو بامداد ، هیئت‌رئیس نیم ساعت تنفس
اعلام می‌کند .

مارشالهای سرخ فرجهٔ کوتاهی را که به آنان داده شد ، با موفقیت به کار
گرفتند . هنگام اجلاس دوبارهٔ کنگره ، نسیم تازه‌ای در فضای تالار می‌وزید .
کامنف تلفنگرامی را که همان دم از آنتونوف دریافت شده بود ، از روی سکوی
خطابه قرائت کرد . نیروهای کمیتهٔ نظامی انقلابی کاخ زمستانی را تسخیر کرده‌اند ؛

به استثنای کرنسکی، همه اعضای حکومت موقت، به ریاست کیشکین دیکتاتور، بازداشت شده‌اند. گرچه همه نمایندگان خبر تسخیر کاخ زمستانی را دهان به دهان شنیده بودند، این اطلاعیه رسمی همچون گلوله توپ در میان تالار منفجر شد. پرتگاهی که طبقه انقلابی را از قدرت جدا می‌ساخت پشت سر نهاده شده است. بلشویکها که در ماه ژوئیه از کاخ کشینسکایا بیرون رانده شدند، اینک در مقام فرمانروا وارد کاخ زمستانی شده‌اند. اینک در روسیه قدرتی نیست جز قدرت شوراها. احساسات پیچیده و گوناگون به شکل هلله و فریاد در تالار طنین می‌افکنند: پیروزی، امید، اما همچنین تشویش و دلهره. آنگاه نوبت به هلله‌های تازه و پراطمینانتر می‌رسد. کار تمام شده است. حتی مطلوبترین تناسب نیروها نیز شگفتیهای بسیار در بردارد، اما هنگامی که ستاد دشمن به اسارت گرفته می‌شود در پیروزی شک نمی‌توان کرد.

کامنف با ابهت تمام فهرست بازداشت‌شدگان را قرائت می‌کند. نامهایی که معروفیت بیشتری دارند، فریادهای خصمانه و یا مسخره‌آمیز کنگره را برمی‌انگیزند. ترشچنکو که سرنوشت خارجی روسیه را هدایت کرده‌است، تلخترین استقبال را به خود اختصاص می‌دهد. کرنسکی چطور؟ کرنسکی؟ از قرار معلوم او امروز ساعت ده صبح برای پادگان گاجینا سخنرانی کرده اما موفقیتی به دست نیاورده است. "درست معلوم نیست که از آنجا به کجا رفته است؛ چنین شایع است که به جبهه رفته."

همسفران انقلاب افسرده‌خاطر می‌شوند. آنان پیش‌بینی می‌کنند که اینک بلشویکها ثابت‌قدمتر بشوند. یکی از سوسیال‌رولوسیونرهای چپ به بازداشت وزرای سوسیالیست اعتراض می‌کند. نماینده انترناسیونالیستهای متعهد هشدار می‌دهد که: "مبادا ماسلوف، وزیر کشاورزی، از همان سلولی سردر بیاورد که در زمان سلطنت در آن نشسته بود." جواب او را تروتسکی می‌دهد که در زمان وزارت ماسلوف درست مانند زمان نیکلا در همان زندان کرستی محبوس شده بود: "بازداشت سیاسی ارتباطی با کینه‌توزی ندارد؛ بازداشت سیاسی به حکم... مقتضیات صورت می‌گیرد. حکومت... باید پیش از هر چیز به جرم ارتباط مسلمش با کورنیلوف مورد اتهام و محاکمه قرار بگیرد... وزرای سوسیالیست فقط در خانه‌های خودشان تحت نظر گرفته خواهند شد." ساده‌تر و دقیقتر آن بود که گفته شود دستگیری اعضای حکومت پیشین به حکم مقتضیات مبارزه، ناتمام صورت گرفته است. مسئله بر سر گردن زدن سیاسی اردوی دشمن دور می‌زد، نه بر سر مجازات بابت گناههای پیشین.

اما این بازخواست پارلمانی پیرامون بازداشت وزرا، فوراً تحت‌الشعاع ماجرای بسیار مهمتری قرار گرفت. گردان سوم دوچرخه‌سوار که به وسیله کرنسکی

به جنگ پتروگراد اعزام شده بود، به مردم انقلابی پیوسته بود! این خبر مساعد نیز باورنکردنی به نظر می‌رسید، اما دقیقا همین‌طور شده بود. این واحد برگزیده نظامی و گل سرسبد ارتش رزمی، پیش از رسیدن به پایتخت به قیام گرویده بود. اگر کنگره در ابراز شادمانی بابت بازداشت وزرا اندکی خویشتن‌داری کرده‌بود، اینک وجد و مسرت خالص و مقاومت‌ناپذیرش حد و حصری نمی‌شناخت.

کمیسر بلشویکها در تزارسکوسلو همراه با نماینده گردان دوچرخه‌سوار از سکوی خطابه بالا رفتند، هر دو همان دم از راه رسیده بودند تا به کنگره گزارش دهند: "یادگان تزارسکوسلو سرگرم دفاع از راههای منتهی به پتروگراد است." دفاع‌طلبان از شورا خارج شده‌اند. "تمام کارها به عهده ما افتاد." شورای تزارسکوسلو چون از نزدیک شدن افراد دوچرخه‌سوار باخبر شد، مهبیای مقاومت گردید، اما زنگ خطر کاذب از آب درآمد. "دشمنان کنگره شوراها در میان افراد دوچرخه‌سوار نیستند." به زودی گردان دیگر هم به تزارسکوسلو می‌رسد، و به این دلیل مراسمی برای استقبالی دوستانه در دست تدارک است. کنگره این گزارش را لاجرعه سرمی‌کشد.

کنگره با توفان و تندباد و گردباد از نماینده دوچرخه‌سوارها استقبال می‌کند. او گزارش می‌دهد که گردان سوم دوچرخه‌سوار با یک فرمان تلگرافی از جبهه جنوب شرق به شمال اعزام شده تا امر "دفاع از پایتخت" را بر عهده بگیرد. افراد دوچرخه‌سوار با "چشمان بسته" و با حدسهای آشفته پیرامون جریان امر به حرکت درآمدند. آنان در پردولسک به بخشی از گردان پنجم دوچرخه‌سوار برخوردند و دریافتند که گردان پنجم هم روانه پایتخت است. در جلسه مشترکی که در ایستگاه راه‌آهن تشکیل گردید، معلوم شد که "در میان دوچرخه‌سوارها حتی یک تن هم حاضر نیست بر علیه برادران خود وارد عمل شود." آنگاه هر دو گردان مشترکا تصمیم گرفتند که از حکومت اطاعت نکنند. سرباز دوچرخه‌سوار می‌گوید: "من صریحا به شما می‌گویم که ما قدرت را به حکومتی که در راسش بورژوازی و ملاکها ایستاده‌اند تحویل نخواهیم داد!" واژه "صریحا"، که انقلاب آن را وارد زبان روزمره مردم کرده بود، در این جلسه آهنگی دلنواز داشت.

چند ساعت از زمانی که کنگره را از همان سکوی خطابه تهدید به گوشمالی به دست جبهه می‌کردند، گذشته بود؟ اینک جبهه حرف خود را "صریحا" زده بود. گیریم که کمیته‌های ارتش در کنگره خرابکاری کنند. گیریم که توده سربازها فقط موفق شوند تک و توکی از نمایندگان خود را به کمیته‌ها بفرستند. گیریم که در بسیاری از هنگها و لشکرها هنوز بلشویکها را از

سوسیال رولوسیونرها تمیز نمی دهند. چه باک! این صدا از پردولسک همان صدای موثق، مسلم، و انکارناپذیر ارتش است. از این حکم فرجام نتوان خواست. بلشویکها، و فقط بلشویکها، به موقع دریافته بودند که نماینده راستین جبهه سرکار آشپز گردان دوچرخه سوار است، نه خاراها و کوچینها با آن اعتبارنامه های رنگ و رو رفته شان. در اینجا حالت روحی نمایندگان دچار دگرگونی عظیمی شد. سوخانوف می نویسد: "نمایندگان احساس کردند که امور به نرمی و نیکی جریان خواهند یافت، و مخافتهائی که راستگراها وعده داده اند آن قدرها هم مخوف نخواهند بود، و شاید رهبران در همه موارد دیگر هم درست عمل کرده باشند."

منشویکهای تیره بخت این لحظه را برای جلب انظار به خود انتخاب کردند. ظاهرا هنوز آنها از کنگره خارج نشده بودند. آنها در جناح خود شور کرده بودند که چه باید کرد. کاپلینسکی، که مامور شده بود کنگره را از تصمیم منشویکها مطلع سازد، به امید کشاندن گروههای مردد به دنبال خود سرانجام دلیل واقعی گسستن از بلشویکها را صریحا به بانگ بلند اعلام کرد: "به یاد داشته باشید که نیروهای نظامی عازم پتروگراد شده اند؛ فاجعه بزرگی ما را تهدید می کند." از چهارگوشه تالار فریاد برآمد که: "عجبا! هنوز اینجائید؟ شما که بیرون رفته بودید!" گروه کوچک منشویکها در میان خدانگهدارهای طعنه آمیز به سمت در خروجی به راه افتاد. سوخانوف با لحنی اندوهناک می گوید: "ما بیرون رفتیم و با این کار دست بلشویکها را کاملا باز گذاشتیم و تمامی صحنه انقلاب را به آنان واگذار کردیم." اگر هم باقی می ماندند، باز فرق چندانی نمی کرد. در هر حال آنان به زیر سیلاب فرورفتند و امواج سهمگین حوادث بیرحمانه بر سرشان فروریخته شد.

وقت آن بود که کنگره اعلامیه ای برای مردم صادر کند، اما کماکان فقط بیانیه های ویژه در جلسه قرائت می شدند. رویدادها از جور شدن با دستور روز امتناع می کردند. در ساعت پنج و هفده دقیقه بامداد کرلینکو، که از فرط خستگی تلو تلو می خورد، تلگراف به دست از سکوی خطابه بالا رفت: ارتش دوازدهم به کنگره درود می فرستد و بدین وسیله به کنگره اطلاع می دهد که ارتش دوازدهم اقدام به ایجاد یک کمیته نظامی انقلابی کرده و این کمیته متعهد شده است که در جبهه شمال به پاسداری بایستد. تلاشهای حکومت برای کمک گرفتن از نیروهای مسلح، به علت مقاومت ارتش به جایی نرسیده است. ژنرال چرمیسوف، فرمانده کل جبهه شمال، در برابر کمیته تسلیم شده است. ویتینسکی، کمیسر حکومت موقت، استعفاء داده است. و اینک باید شخص دیگری به جانشینی او تعیین شود. فرستادگان واحدهای مختلفی که به جنگ

پتروگراد اعزام شده‌اند ، یکی پس از دیگری همبستگی خود را با یادگان پتروگراد به کمیته نظامی انقلابی اعلام کرده‌اند . جان رید می‌گوید : " غوغا به پا شد . مردها می‌گریستند و یکدیگر را در آغوش می‌کشیدند . "

سرانجام لوناچارسکی مجال یافت که بیانیهای را خطاب به کارگران و سربازان و دهقانان قرائت کند . اما این چیزی بیش از یک بیانیه بود . این سند ، که با شتاب بسیار نوشته شده بود ، رویدادها و پیشنهادهای موجود را تشریح کرده و به‌صرف همین امر مبانی بنای دولت نازهای را پی‌ریزی کرده‌بود . " اقتدار کمیته سازشکاران اجرائی مرکزی به‌سر رسیده است . حکومت موقت منقرض شده است . کنگره قدرت را به دست می‌گیرد . . . " حکومت شوراها خواستار صلح فوری است . حکومت شوراها زمین را به دهقانان خواهد داد ، ارتش را دموکراتیک خواهد کرد ، نظارت بر تولید را به‌مورد اجرا خواهد گذاشت ، مجلس موسسان را سریعاً فرا خواهد خواند ، و حق ملیت‌های روسیه را در تعیین سرنوشت خویش تضمین خواهد کرد . " کنگره مقرر می‌دارد که : قدرت در همه نقاط به شوراها منتقل شود . " عبارات جمله به جمله به شلیک هلله تبدیل می‌شوند . " سربازان ! به هوش ! کارگران راه‌آهن ! واحدهائی را که کرنسکی به جنگ پتروگراد فرستاده از حرکت باز بدارید ! . . . سرنوشت انقلاب و سرنوشت صلح دموکراتیک در دست شماست ! "

دهقانها چون کلمه زمین را شنیدند ، گوش خود را تیز کردند . کنگره مطابق با اساسنامه خود فقط شوراهای کارگران و سربازان را دربرمی‌گرفت ؛ اما نمایندگان برخی از شوراهای دهقانی نیز در جلسه حضور داشتند . اینک آنان درخواست کردند که نامشان در آن سند ذکر شود . بلافاصله به آنان حق رای داده شد . نماینده شورای دهقانی پتروگراد بیانیه را با " هر دو دست و هر دو پا " امضاء کرد . برزین ، یکی از اعضای کمیته اجرائی آوکسنتیف ، که تا آن دم خاموش نشسته بود ، اظهار داشت که در پاسخ به یک پرسشنامه تلگرافی نیمی از ۶۸ شورای دهقانی از حکومت شوراها طرفداری کرده ، و نیمی دیگر خواستار انتقال قدرت به مجلس موسسان شده بودند . حالت روحی شوراهای ایالی که پنجاه درصد از عمال حکومت تشکیل می‌شدند از این قرار بود ، حال آیا می‌توانستی در پشتیبانی کنگره آتی دهقانی از قدرت‌شورائی تردید روا بداری ؟ این بیانیه در عین حال که سبب همبستگی هر چه بیشتر نمایندگان عادی گردید ، به علت برگشت‌ناپذیری اش برخی از همسفران را وحشتزده و حتی روگردان ساخت . بار دیگر جناحهای کوچک و بقایای برخی از گروهها از روی سکوی خطابه رژه رفتند . برای بار سوم گروهی از منشویکها ، یقیناً چپ‌ترین گروه منشویک ، از کنگره جدا شدند . ظاهراً آنها فقط برای نجات‌دادن بلشویکها از

کنگره خارج شدند: "وگرنه شما خودتان و ما و انقلاب را نابود خواهید کرد." لاپینسکی، رئیس حزب سوسیالیست لهستان، گرچه برای "دفاع از دیدگاه خود تا انتهای کار،" در کنگره باقی ماند، از بیانیه مارتوف اساساً طرفداری کرد: "بلشویکها نخواهند توانست قدرتی را که به دست گرفتارند نگاه بدارند." حزب کارگران متحد یهود از رای دادن امتناع ورزید - انترناسیونالیستهای متحد هم همین طور. اما همه این "متحدها" به روی هم چه وزنه‌ای را تشکیل می‌دادند؟ بیانیه تقریباً به اتفاق آراء به تصویب رسید، فقط دو نفر به آن رای مخالف و دوازده نفر رای ممتنع دادند! نمایندگان توان کفزدن هم نداشتند.

جلسه سرانجام در ساعت شش صبح خاتمه یافت. صبح پائیزی سرد و خاکستری‌رنگی بر سر شهر گسترده شد. سرخی آتشی‌های شبانه در روشنائی فزاینده خیابانها به تدریج محو می‌شد. چهره‌های رنگ‌پریده سربازها و کارگرهای مسلح در هم فشرده و غیرعادی بود. اگر در پتروگراد ستاره‌شناسی وجود داشت، یقیناً نشانه‌های مهمی در افلاک می‌دید.

پایتخت تحت قدرتی جدید از خواب برخاست. مردم عادی، کارمندان دولت و روشنفکرها، دور از صحنه حوادث، در صبحدم به سراغ روزنامه‌ها شتافتند تا ببینند امواج در خلال شب به کدام ساحل رو کرده‌اند. اما کشف چون و چند رویدادها آسان نبود. ناگفته نماند که خبر تصرف کاخ زمستانی و بازداشت وزرا به دست توطئه‌گران، در روزنامه‌ها درج شده بود، منتها فقط به عنوان ماجرائی زودگذر. کرنسکی به ستاد فرماندهی رفته است؛ سرنوشت حکومت را جبهه تعیین خواهد کرد. در گزارشهای کنگره شوراها فقط بیانیه‌های جناح راست درج شده‌اند. این گزارشها به برشمردن خارج شدگان و به شرح و بسط ناتوانی باقی‌ماندگان اکتفاء کرده‌اند. از سرمقاله‌های سیاسی، که پیش از سقوط کاخ زمستانی نوشته شده‌اند، خوشبینی بی‌خداشای متقاعد است.

شایعات رایج در خیابانها با لحن روزنامه‌ها سازگار نیستند. هر چه می‌خواهی بگو، اما وزرا همه در قلعه محبوسند. از نیروهای امدادی کرنسکی هیچ خبری نیست. کارمندهای دولت و افسرها با تشویش‌خاطر با یکدیگر صحبت می‌کنند. روزنامه‌نگارها و وکلای دعاوی به یکدیگر تلفن می‌زنند. سردبیرها می‌کوشند افکار خود را جمع و جور کنند. پیامبران بزمی به یکدیگر می‌گویند: باید غاصبان را با نفرتی همگانی احاطه کنیم. دکاندارها نمی‌دانند به کسب و کار پردازند یا تعطیل کنند. مقامات جدید دستور ادامه کسب و کار را صادر می‌کنند. رستورانها بازمی‌شوند؛ ترامواها به حرکت درمی‌آیند؛ بانکها در رختی ناشی از شگونهای شوم به کار خود ادامه می‌دهند. لرزمنگار بازار بورس منحنی متشنجی را رسم می‌کند. البته بلشویکها مدت درازی بر سر کار نخواهند ماند،

اما ممکن است پیش از سرنگونی دست به خرابکاری بزنند .

کلود آنه ، روزنامه‌نگار مرتجع فرانسوی ، در این روز چنین نوشت : "فاتحان سرود پیروزی می‌خوانند . و حق هم دارند . در میان همه این وراجها فقط آنها دست به عمل زدند . . . و امروز کاشته‌ها را درو می‌کنند . آفرین ! دست مریزاد !" منشویکها برداشت کاملاً متفاوتی از اوضاع داشتند . مثلاً روزنامه دان چنین نوشت : "از به اصطلاح پیروزی بلشویکها بیست و چهار ساعت گذشته است ، و سرپنجه تاریخ از هم اکنون کین بیرحمانه خود را ستانده است . . . اطراف آنان را خلأئی احاطه کرده که ساخته دست خودشان است . . . آنان در انزوای کامل به سر می‌برند . . . تمامی دستگاههای اداری و فنی از خدمت به آنان امتناع می‌ورزند . . . آنان درست در دم پیروزی به ورطه هلاک فروغلتیده‌اند ."

محافل لیبرال و سازشکاران ، که از خرابکاری کارمندان دولت و از سبک‌مغزی خود قوت قلب گرفته بودند ، به طرز عجیبی احساس مصونیت می‌کردند . آنها گفته‌ها و نوشته‌های خود را پیرامون بلشویکها به زبان روزهای ژوئیه بیان می‌کردند . "مزدوران ویلهلم" - "جیبهای گارد سرخ ملو از مارکهای آلمانی است" - "فرماندهی قیام را افسرهای آلمانی برعهده داشته‌اند . . ." . . . پیش از آنکه امر به این جماعت مشتبه بشود ، حکومت جدید باید اقتدار خود را به آنان نشان می‌داد . روزنامه‌های افسارگسیخته‌تر در همان شب بیست و ششم تعطیل شدند . برخی دیگر در روز بعد توقیف شدند . عجالتا به مطبوعات سوسیالیستی ارفاق شد : لازم بود که به سوسیال‌رولوسیونرهای چپ و نیز به برخی از عناصر حزب بلشویک فرصت داده شود تا خود را از بیهودگی امید به ائتلاف با دموکراسی رسمی متقاعد سازند .

بلشویکها پیروزی خود را در میان خرابکاری و هرج و مرج گسترش دادند . یک ستاد موقت نظامی ، که در خلال شب سازماندهی شده بود ، امر دفاع از پتروگراد را در صورت حمله کرنسکی برعهده گرفت . به محض شروع اعتصاب در مرکز تلفن ، تلفنچیهای ارتش به آنجا فرستاده شدند . به ارتشها پیشنهاد شد که برای خود کمیته‌های نظامی انقلابی درست کنند . چندین گروه تهییج‌گرو سازمانده ، که پس از پیروزی آزاد شده بودند ، به جبهه و به ایالات فرستاده شدند . ارگان مرکزی حزب چنین نوشت : "شورای پتروگراد کار خود را کرده است . حال نوبت شوراهای دیگر است ."

در طی روز خبری به دست رسید که به ویژه سربازها را مشوش کسرد . کورنیلوف گریخته بود . در واقعیت امر ، آن اسیر عالی‌مقام ، که در بایخوف به سر می‌برد ، و افراد هنگ سرسپرده‌اش ، یعنی سواره‌نظام قفقاز ، از او مراقبت می‌کردند ، و به وسیله ستاد کرنسکی در جریان همه امور نهاده می‌شد - باری

این اسیر عالی مقام در روز بیست و ششم به این نتیجه رسید که اوضاع جدی شده است ، و بی آنکه کسی کوچکترین مزاحمتی برایش ایجاد کند زندان قلابی خود را ترک گفت . بدین ترتیب رابطه کرنسکی و کورنیلوف بار دیگر به نحوی آشکار در چشم توده ها ناآید شد . کمیته نظامی انقلابی به وسیله تلگراف از سربازها و افسرهای انقلابی درخواست کرد که هر دو فرمانده کل قوا را دستگیر کنند و به پتروگراد تحویل دهند .

مانند کاخ تورید در ماه فوریه ، اینک اسمولنی به کانون همه امور پایتخت و دولت تبدیل شد . همه نهادهای حاکم در اسمولنی مستقر بودند . دستورها از اینجا صادر می شد و مردم برای گرفتن دستورها به اینجا می آمدند . درخواستهای کتبی برای اسلحه از اینجا بیرون می رفت ، و تفنگها و تیپانچه هایی که از دشمن به غنیمت گرفته شده بودند به اینجا آورده می شدند . افراد بازداشتی از چهار سوی شهر به اینجا آورده می شدند . ستم دیدگان در جستجوی عدالت به اینجا می آمدند . افراد بورژوا و درشکه چیهایی وحشتزده آنان دورهای قمری می زدند تا از حول و حوش اسمولنی عبور نکنند .

امروزه اتوموبیل بیش از گوی و گریزه سلطنت نشانه حاکمیت و اقتدار است . تحت رژیم قدرت دوگانه اتوموبیلها مابین حکومت و کمیته اجرائی مرکزی و افراد خصوصی تقسیم شده بودند . اینک همه اتوموبیلهای توقیف شده به اردوی قیام کشانده شدند . بخش اسمولنی به گاراژ نظامی عظیمی شباهت یافته بود . در آن روزها بهترین اتوموبیلها نیز بر اثر مصرف بنزین نامرغوب دود می کردند . موتورسیکلتها در آن فضای نیمه تاریک بیصبرانه و با آهنگی تهدید آمیزی غریدند . زرهپوشها با آذیرهای خود جیغ می کشیدند . اسمولنی به کارخانه ، راه آهن و نیروگاه انقلاب می ماند .

سیل مداومی از مردم در پیاده روهای خیابانهای مجاور جاری بود . در کنار دروازه های برونی و بیرونی کومه های آتش روشن بود . سربازها و کارگرهای مسلح در زیر نور لرزان فانوسهای خود مجوزهای عبور را سرسختانه بازرسی می کردند . چند زرهپوش بر اثر چرخش موتورهای خود در صحن اسمولنی به لرزه افتاده بودند . نه ماشینها و نه آدمها هیچ کدام قصد باز ایستادن نداشتند . در کنار هر یک از درهای ورودی چندین مسلسل و صدها قطار فشنگ دیده می شد . صدای پا و قیل و قال در راهروهای بی انتها و نیمه تاریک اسمولنی طنین می افکند . سیل آمد و رفت در دو جهت روی راه پله های پهن جاری بود . عمود بر جریان این گدازه فشرده انسانی حرکت بیصبرانه و تحکم آمیز افراد دیگر را می بینی ، کارگزاران اسمولنی ، پیکها ، کمیسرها ، درخواست یا دستوری در دست ، تفنگی بردوش ، و یا پوشه و پرونده های در زیر بغل .

کمیته نظامی انقلابی یک لحظه از فعالیت باز نمی‌ماند. نمایندگان جوراجور، قاصدها، مخبران داوطلب، دوستان سرسپرده، و شیادها به سراغ کمیته می‌رفتند. کمیته کمیصرهای خود را به گوشه و کنار شهر می‌فرستاد، بر هزاران دستور و فرمان و اعتبارنامه مهر می‌زد - و این همه در میان پرس و جوهای متقابل، استمدادهای اضطراری، زنک تلفن‌ها، و چکاچاک سلاحها، افراد بی‌رمق، بی‌خوابی و ریش‌نتراشیده، در جامه‌های چرک، با چشمهای برافروخته، با صدائی زمخت فریاد می‌زدند، به نحوی عجیب ایما و اشاره می‌کردند، و اگر نیمه‌جان به زمین نمی‌افتادند ظاهراً از برکت هرج و مرج فراگیری بود که آنان را بی‌امان به گرد خود می‌چرخاند و بار دیگر بر بالهای لگام‌کسیخته خویشتن پروازشان می‌داد.

ماجراجویان و شیادها و کنیفترین نخاله‌های رژیم پیشین به گوشه و کنار سرمایه‌کشیدند و سعی می‌کردند برای ورود به اسمولنی مجوزی برای خود دست و پا کنند. برخی از آنها موفق هم می‌شدند. اینان اسرار کوچک ادارات را می‌دانستند: کلید صندوق نامه‌های دیپلماتیک در دست کیست، نحوه حواله‌نویسی به خزانه کشور از چه قرار است، نفت و ماشین‌تحریر چگونه به دست می‌آید، و مخصوصاً بهترین شرابه‌های دربار در کجا نگهداری می‌شوند. برخی از این افراد سلول و یا گلوله استحقاقی خود را فوراً دریافت نکردند. از لحظه آفرینش جهان تا کنون هرگز این همه دستور صادر نشده است - شفاها، کتبا، با ماشین‌تحریر، از طریق تلفن، یکی پس از دیگری - هزاران هزار دستوری که گاهی اوقات صادرکنندگانشان حق صدورشان را نداشتند، و به ندرت برای کسانی صادر می‌شدند که توانائی اجرایشان را داشتند. اما معجزه درست در همین جا نهفته بود - در این گرداب دیوانه نوعی معنای درونی وجود داشت. افراد موفق می‌شدند حرف یکدیگر را بفهمند. مهمترین و لازمترین امور انجام می‌گرفتند. نخستین رشته‌های مدیریت جدید بافته می‌شدند و به جای تارهای کهنه مدیریت قدیم می‌نشستند. انقلاب دم به دم نیرو می‌گرفت.

در طی آن روز، کمیته مرکزی بلشویکها در اسمولنی به کار مشغول بود. کمیته مرکزی به حل و فصل مسئله حکومت تازه روسیه پرداخته بود. برای این جلسه صورت جلسه نوشته نشد - و یا آنکه صورت جلسه‌ها بعداً حفظ نشدند. هیچ کس در قید مورخهای آتیه نبود، هرچند در آن جلسه دردسرهای زیادی برای مورخهای آتیه ساخته شد. قرار بر این بود که در جلسه شبانه کنگره هیئتی از وزرا ایجاد شود. و - ز - ر - ا؟ چه واژه غم‌انگیز و سازش‌آمیزی! بوی جاه طلبی و مقام پرستی می‌دهد، مثل تاجی است که یک جاه طلب پارلمانی به سر گذاشته باشد. چنین تصمیم گرفته شد که حکومت جدید شورای کمیصرهای خلق

نامیده شود: این عنوان دستکم صورت تازه‌تری داشت. چون مذاکره برای ائتلاف "تمامی دموکراسی" به جایی نرسیده بود، مسئله حزب و اعضای حکومت شکل ساده‌ای به خود گرفت. سوسیال‌رولوسیونرها چپ ابرو درهم کشیدند و اعتراض کردند. ایشان که تازه از حزب کرنسکی کسسته بودند، خود به درستی نمی‌دانستند که چه کاری می‌خواهند بکنند. کمیته مرکزی پیشنهاد لنین را به عنوان یگانه راه حل معقول به تصویب رساند: تشکیل حکومتی متشکل از بلشویکها و فقط بلشویکها.

مارتوف به منظور وساطت به نفع وزرای بازداشت شده سوسیالیست در پشت درب این جلسه دق‌الباب کرد. چندی پیش او در نزد وزرای سوسیالیست به خاطر بلشویکهای محبوس وساطت کرده بود. حال گردونه سرنوشت چرخ بلندی زده بود. کمیته مرکزی با اعزام یکی از اعضای خود - به احتمال قوی کامنف - برای مذاکره با مارتوف، بار دیگر تاکید کرد که وزرای سوسیالیست فقط در خانه‌های خود تحت نظر گرفته خواهند شد. ظاهراً آنان در گرماگرم کار فراموش شده بودند، و شاید خود از قبول هر امتیازی سرباز زده و حتی در برج ترویتزکوی به‌اصل همبستگی وزرا پایدار مانده بودند.

جلسه کنگره در ساعت نه شب گشایش یافت. سوخانوف که دیگر نماینده محسوب نمی‌شد، توانست به عنوان تماشاچی جایی برای خود دست و پا کند. او می‌نویسد: "تصویر کلی کنگره تفاوت چندانی با روز پیش نداشت - اسلحه کمتر، و ازدحام کمتر." قرار بر این بود که در این جلسه مسئله صلح و زمین و حکومت حل و فصل شود. فقط سه مسئله. اختتام جنگ، واگذاری زمین به مردم، و استقرار دیکتاتوری سوسیالیستی. کامنف در آغاز کار به قرائت گزارش کارهای هیئت‌رئیس در خلال روز پرداخت: لغو مجازات مرگ در جبهه که قبلاً توسط کرنسکی وضع شده بود؛ اعاده آزادی کامل تهییج‌گری؛ صدور دستور آزادی سربازهایی که به جرائم سیاسی زندانی شده بودند، و همچنین صدور دستور آزادی اعضای کمیته‌های زمین؛ برکناری همه کمیسرهای حکومت موقت؛ صدور دستور دستگیری و تحویل کرنسکی و کورنیلوف. کنگره کلیه این اقدامات را تأیید و تصویب کرد.

باز هم بقایائی از باقیمانندگان در میان مخالفت بی‌صبرانه تالار به سخنرانی پرداختند. یک گروه اعلام کرد که "در لحظه پیروزی قیام" از کنگره خارج می‌شود، "نه در لحظه شکستش." دیگران لاف زدند که تصمیم به ماندن گرفتارند. یکی از نمایندگان معدنچیان دوتنتر اصرار ورزید که فوراً اقداماتی به عمل آید تا کالدین نتواند شمال کشور را از ذغال‌سنگ محروم کند. اما هنوز مدتی وقت لازم است تا انقلاب راه ورسم اقداماتی به این بزرگی را فرا بگیرد.

سرانجام رسیدگی به نخستین مسئله در دستور روز مقدور می‌گردد .
لنین ، که هنوز در کنگره دیده نشده است ، برای ارائه گزارشی پیرامون
مسئله صلح بر سکوی خطابه قرار می‌گیرد . حضور او در تریبون هلهله توفنده
حضار را برمی‌انگیزد . نمایندگان سنگرها چهارچشمی به این موجود مرموز
می‌نگرند . به آنان یاد داده بودند که از این موجود متنفر باشند ، و آنان
بی‌آنکه او را ببینند عاشقش شدند . " اینکلنین ، درحالی‌که لبه‌های میزقرائت را
در دست می‌فشرد ، بی‌حرکت و منتظر ، پلک‌زنان چشمهای ریز خود را از این سو
به آن سوی تالار لغزاند . تو گوئی صدای کف‌زدن ممتد حضار را ، که چندین
دقیقه به درازا کشید ، ادا نمی‌شنید . پس از آرام گرفتن تالار ، به سادگی گفت :
" اینک به ساختن نظام سوسیالیستی خواهیم پرداخت . "

اثری از صورت‌جلسه‌های کنگره به جا نمانده است . تندنویسهائی که برای
ثبت مباحثات به‌کنگره دعوت شده بودند ، همراه بامنشویکها و سوسیال‌رولوسیونرها
اسمولنی را ترک کردند . این یکی از نخستین پرده‌های طرح خرابکاری بود .
یادداشتهای منشیها بی‌آنکه نشانی از آنها به جا بماند ، در ورطه حوادث گم
شده‌اند . فقط گزارشهای شناخته‌شده و مفروضانه روزنامه‌ها باقی مانده‌اند که بیشتر
درمیان غرش توپخانه و یا دندان‌قروچه‌های مبارزه سیاسی نوشته شده‌اند .
به‌ویژه نطقهای لنین از این بابت لطمه دیده‌اند . به علت آهنگ سریع تکلم او
و پیچیدگی ساختمان جملاتش ، نطقهای او حتی در شرایط مساعدتر هم به آسانی
قابل ثبت نیستند . آن گفته‌ها آغازینی که جان‌رید در دهان لنین می‌گذارد ، در
گزارش هیچ یک از روزنامه‌ها دیده نشده است . اما چنین جمله‌ای با روحیه
سخنران کاملاً سازگار است . رید نمی‌توانسته چنین جمله‌ای را اختراع کرده باشد .
یقیناً لنین با چنین شیوه‌ای نطق خود را در کنگره شوراها آغاز کرده بود -
ساده ، عاری از احساسات ، با اعتماد به‌منفسی بی‌خلل : " اینک به ساختن نظام
سوسیالیستی خواهیم پرداخت . "

اما برای چنین کاری ابتدا لازم بود که به جنگ خاتمه داده شود . لنین از
تبعیدگاه خود در سویس این شعار را مطرح کرده بود که " جنگ امپریالیستی را به
جنگ داخلی تبدیل کنید . حال وقت آن بود که جنگ پیروزمند داخلی به صلح
تبدیل شود . سخنران بلافاصله نطق خود را با قرائت پیش‌نویس بیانیه‌ای آغاز
کرد که باید به وسیله حکومتی که بعداً انتخاب می‌شد منتشر می‌گردید . متن این
بیانیه هنوز در میان نمایندگان توزیع نشده بود ، چون تجهیزات فنی کنگره
هنوز ضعیف بود . کنگره کلمات این بیانیه را همچنانکه به بیان درمی‌آمدند
لاجرعه سرمی‌کشید .

" حکومت کارگران و دهقانان ، که از طریق انقلاب بیست و چهارم و بیست

و پنجم اکتبر ایجاد شده، و برشوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان استوار است، به همهٔ خلقهای متخاصم و حکومت‌هایشان پیشنهاد می‌کند که مذاکره برای صلح عادلانه و دموکراتیک را فوراً آغاز کنند. " شرایط عادلانه نافی الحاق اراضی و غرامتهای جنگی است. مراد از الحاق اراضی انضمام قهرآمیز خلقهای بیگانه و یا نگاهداری اجباری آنان است. این نکته هم برای اروپا و هم برای سرزمینهای دوردست در آن سوی دریاها صادق است. " حکومت بدین وسیله اعلام می‌کند که شرایط فوق‌الذکر را در جهت صلح ابدی به عنوان اتمام حجت ارائه نمی‌دهد - بدین معنی که حاضر است هر شرایط دیگری را هم بررسی کند، " و در این میان فقط خواستار گشایش سریع مذاکرات و سری نبودن مذاکرات است. حکومت شوروی به سهم خود دیپلماسی مخفی را لغو می‌کند و اقدام به انتشار معاهدات محرمانه‌ای خواهد کرد که پیش از بیست و پنجم اکتبر ۱۹۱۷ منعقد شده‌اند. هر قراردادی که در این معاهدات در جهت انباشت سود و به نفع ملاکها و سرمایه‌دارهای روسیه، و یا در راستای ستمکاری "روسهای بزرگ" بر سایر خلقها باشد، " بدین وسیله از طرف حکومت فوراً و بی‌قید و شرط ملغی اعلام می‌گردد. " برای آنکه بتوان مذاکرات را آغاز نمود، پیشنهاد می‌شود که دستکم تا سه ماه آتش‌بس برقرار شود. حکومت کارگران و دهقانان پیشنهاد‌های خود را در آن واحد به "حکومتها و خلقهای همهٔ کشورهای متخاصم عرضه می‌دارد. . . . به ویژه کارگران آگاه پیشرفته‌ترین کشورهای سه‌گانهٔ جهان، " یعنی انگلستان و فرانسه و آلمان، و در این راه اطمینان دارد که این کارگران " به ما کمک خواهند کرد تا کار صلح و کار آزادسازی زحمتکشان و توده‌های استثمارشدهٔ جهان را از قید بردگی و استثمار با موفقیت به فرجام برسانیم. "

لنین به اظهارنظر مجملی پیرامون متن بیانیه اکتفاء کرد: " نمی‌توانیم حکومتها را نادیده بگیریم، چون در آن صورت امکان انعقاد صلح به تأخیر خواهد افتاد. . . اما در عین حال حق نداریم از خلقها استمداد نطلبیم. خلقها و حکومتها همه‌جا با یکدیگر در معارضه هستند، و ما باید به خلقها کمک کنیم تا در مسئلهٔ جنگ و صلح مداخله کنند. " "البته ما به هر طریق ممکن از برنامهٔ خود برای صلح بدون الحاق اراضی و غرامتهای جنگی دفاع خواهیم کرد. " اما نباید شرایط خود را به صورت اتمام حجت ارائه دهیم، چون این کار تن زدن از مذاکرات را برای حکومتها آسان خواهد کرد. همچنین ما هر پیشنهاد دیگری را هم بررسی خواهیم کرد. " بررسی به معنای پذیرفتنش نیست. "

در اعلامیه‌ای که سازشکاران در روز چهاردهم مارس صادر کردند، به کارگران سایر کشورها پیشنهاد شده بود که به نام صلح بانکدارها را براندازند؛ اما سازشکاران نه تنها خواستار براندازی بانکدارهای خود نشدند، بلکه با آنان

عقد اتحاد بستند. "اینک ما حکومت بانکدارها را برانداختیم." این به ما حق می‌دهد که سایر خلقها را به این کار دعوت کنیم. امید ما به پیروزی نامحدود است. "باید به یاد داشت که ما نه در قعر آفریقا، بلکه در اروپا زندگی می‌کنیم، و در اروپا امکان پخش سریع همه اخبار وجود دارد." لنین چون همیشه ضمانت پیروزی را در تبدیل انقلاب ملی به انقلاب بین‌المللی می‌بیند. "جنبش کارگران رو خواهد آمد و راه را برای صلح و سوسیالیسم هموار خواهد کرد."

سوسیال‌رولوسیونرهای چپ از طریق نماینده خود مراتب پیروی خویش را از بیانیه اعلام کردند. "روح و معنای این بیانیه به ما نزدیک و برایمان قابل فهم است." انترناسیونالیستهای متحد طرفدار بیانیه بودند، منتها مشروط به آنکه به وسیله حکومتی متشکل از تمامی دموکراسی صادر شود. لاپینسکی، که از طرف منشویکهای چپ لهستان سخن می‌گفت، از "واقع بینی سالم و پرولتری" این سند استقبال کرد. ژرژینسکی که از طرف سوسیال‌دموکراسی لهستان و لیتوانی، استوچکا از طرف سوسیال‌دموکراسی لاتویا و کاپسوکاس از طرف سوسیال‌دموکراسی لیتوانی بدون قید و شرط از بیانیه طرفداری کردند. تنها صدای اعتراض از جانب ارمیف بلشویک بلند شد؛ او درخواست کرد که شرایط صلح به صورت اتمام حجت عرضه شوند - وگرنه "ممکن است فکرکنند که ما ضعیف هستیم و می‌ترسیم." لنین قاطعاً و شدیداً به ارائه شرایط به صورت اتمام حجت اعتراض کرد؛ او گفت که با چنان شیوهای فقط "به دشمنان خود امکان خواهیم داد که تمامی حقیقت را از مردم پنهان کنند، و حقیقت را در پشت آشتی‌ناپذیری مابپوشانند." شما می‌گوئید که "ارائه‌دادن شرایط به صورت اتمام حجت ناتوانی ما را نشان خواهد داد." وقت آن فرا رسیده که دغلبازیهای بورژوائی را در سیاست کنار بگذاریم. "لزومی ندارد که از گفتن حقیقت پیرامون خستگی خود واهمه داشته باشیم... "برقی از اختلافات آتی برست - لیتوفسک را در این برخورد می‌توان دید. کامنف از همه طرفداران بیانیه درخواست کرد که کارت نمایندگی خود را بالا ببرند. رید می‌نویسد: "یکی از نمایندگان جرئت کرد که دست خود را به عنوان مخالف بلند کند، اما به دنبال هیاهویی که ناگهان در اطراف او درگرفت، دستش به سرعت پائین آمد." استمداد از خلقها و حکومتها به اتفاق آراء به تصویب رسید. کار به فرجام رسید! و همه نمایندگان تحت تاثیر اهمیت فوری و بلافصلش قرار گرفتند.

سوخانوف، این تماشاگر دقیق گرچه در ضمن مفروض، در آن جلسه نخست چندین بار متوجه بیعلاقگی کنگره شد. شکی نیست که نمایندگان - به واقع مانند همه مردم - از هرچه جلسه و کنگره و سخنرانی و قطعنامه، و به طور کلی

از درجا زدنهای پی در پی خسته و دلزده بودند. آنان اطمینان نداشتند که این کنگره از توانائی و دانائی لازم برای به فرجام رساندن کار برخوردار باشد. آیا عظمت و وظیفه فعلی و سرسختی چاره‌ناپذیر مخالفان آنان را وانخواهد داشت که این بار نیز صلاهی عقب‌نشینی دردهند؟ خبر تسخیر کاخ زمستانی، و بعداً نیز خبر پیوستن دو چرخه‌سوارها به قیام، موجی از خوشبینی و اطمینان به کنگره آورده بود. اما این دو رویداد هر دو به مکانیسم قیام مربوط می‌شدند. فقط اکنون معنای تاریخی قیام به تدریج در عمل روشن می‌شد. پیروزی قیام مبنای قدرت مستحکمی را در زیر این کنگره کارگران و سربازان به وجود آورده بود. این بار نمایندگان به قطعنامه و بیانیه رای نمی‌دادند، بلکه به اقداماتی رای می‌دادند که جنبه حکومتی داشتند و اهمیتشان به اندازه در نمی‌آمد.

ملتهای جهان، به گوش! انقلاب به شما صلح عرضه می‌کند. به انقلاب اتهام نقض معاهدات را خواهند زد. اما انقلاب از این بابت به خود می‌بالد. درهم شکستن اتحادیه‌های کشتارهای خونین عظیمترین خدمت تاریخی است. بلشویکها جرئت این کار را کرده‌اند. فقط آنان چنین جرئتی کرده‌اند. غرور و سرافرازی به میل خود غلیان می‌کنند. چشمها می‌درخشند. همه بر سرپای ایستند. اینک دیگر هیچ کس سیگار نمی‌کشد. تو گوئی نفس از سینه احدی بر نمی‌آید. هیئت‌رئیس، نمایندگان، مهمانها و نگهبانها یکصدا باهم سرود قیام و برادری را می‌خوانند. چندی بعد جان رید، تماشاگر و شرکت‌کننده، وقایع‌نگار و شاعر قیام، روایت کرد که: "ناگهان به حکم یک‌انگیزه مشترک درونی، جملگی خویشتن را بر سرپا یافتیم، و با سرود افسون‌کننده "انترناسیونال" هم‌آوا شدیم. سرباز پیر سپیدموئی مثل کودکان می‌گریست. الکساندرا کولونتای با به هم زدن پلکهای چشمش اشک خود را فرو می‌خورد. آن بانگ عظیم در سراسر تالار می‌غلغلتید، درها و پنجره‌ها را می‌شکافت و به اوج آسمان آرام صعود می‌کرد. "آیا تماما به آسمان می‌رفت؟ آیا به سنگرهای پائیزی سر نمی‌زد، به آن زخمهای ریش‌ریش بر پیکر اروپای مصلوب، به شهرها و روستاهای ویران شده‌اش، و به مادران و زنان سوگوارش؟ "برخیزید ای زندانیان گرسنگی! برخیزید ای دوزخیان روی زمین!" * کلمات این سرود از همه قید و بندها آزاد بودند. این کلمات با فرمان حکومت جدید درمی‌آمیختند، و از این رو با نیروی عمل‌طنین می‌افکندند. در آن ساعت همه احساس عظمت و اهمیت بیشتری کردند. قلب انقلاب به پهنای تمامی جهان بزرگ شده بود. "آزادی را فرا جنگ آوریم... روح استقلال،

* بخش‌هایی از سرود انترناسیونال که از زبان اصلی ترجمه شده است - مترجم فارسی.

ابتکار، شهامت، و همه احساسات مسرت‌بخشی که مظلومان در شرایط عادی از آنها محروم هستند، اینک به دست انقلاب پیش‌کش شده بودند. "... با دستهای خویش!" دست توانمند میلیون‌ها تنی که سلطنت و بورژوازی را برانداخته بودند، اینک باید بر حلقوم جنگ فشرده می‌شد. آن گارد سرخ از بخش و ابیورگ، آن سرباز سپیدموی زخم‌خورده، آن انقلابی‌پیری که سالها در زندان، اعمال شاقه کرده بود، و آن ملوان جوان سیه‌ریش از کشتی آورورا - همه سوگند یاد کردند که این "نبرد نهائی و سرنوشت‌ساز" را به فرجام رسانند. "ما برای خود جهانی تازه خواهیم ساخت!" خواهیم ساخت! این کلمه که با شور و شوق از ژرفنای قلب برخاسته بود، سالهای آتی جنگ داخلی و دوره پنج‌ساله مشقت و محرومیت را در برداشت. "هیچ‌بودگان، هر چیز گردند!" هر چیز! اگر واقعیات روزگاران پیشین اغلب به سرود تبدیل شده‌اند، چرا سرودی به واقعیات آینده تبدیل نشود؟ آن پالتوهای جنگی دیگر شباهتی به جامه بردگان نداشتند. کلاههای بلند پوستی با سوراخها و پارگی‌هایشان بر فراز آن چشمهای درخشانده وجهه تازهای یافته بودند. "نژاد بشر بار دیگر به پا خواهد خاست!" آیا می‌توان تصور کرد که نژاد بشر از فلاکت و خفت، و از خون و کثافت این جنگ به پا نخواهد خاست؟

"تمامی هیئت‌رئیس به سرکردگی لنین به پا خاسته بود و با چهره‌های هیجانزده و پرجذبه و با چشمهای درخشان سرود می‌خواند. "چنین است شهادت فرد شکاکی که با دلی پردرد به پیروزی دیگران می‌نگریست. سوخانوف اعتراف می‌کند که: "چقدر دلم می‌خواست به آنها بپیوندم، و در احساسات و حالت روحی آن توده و رهبرانش فرو روم! اما قادر نبودم. "واپسین طنین آن سرود فرو نشست، اما کنگره همانند توده انسانی یکپارچه که از عظمت تجربه خود به وجد آمده باشد، همچنان بر سرپا ایستاده بود. و چشمهای بسیار بر پیکر کوتاه و چهارشانه مردی دوخته شده بود که با سر بزرگ، گونه‌های برآمده و خصوصیات ساده چهره خود، دگرگون شده بر اثر تراشیدن ریشش، و با برق چشمهای ریز و اندک مغولی خود، که مستقیماً به درون امور نفوذ می‌کرد، همچنان بر سکوی خطابه قرار داشت. او چهارماه تمام ناپدید شده بود. نام او از هر شخصیت زنده‌های تقریباً منفک شده بود. اما خیر. او افسانه نبود. اکنون او در میان یاران خود ایستاده بود - و چه "یاران" کثیری! - و اوراق پیام صلح را خطاب به خلقهای جهان در دست داشت. حتی نزدیکترین یارانش، آنها که مقام او را در حزب به‌خوبی می‌دانستند، اینک برای نخستین بار دریافتند که وجود او برای انقلاب، برای مردم، و برای خلقها چه معنائی در بردارد. او تعلیمشان داده بود؛ او بزرگشان کرده بود. شخصی از عمق تالار به بانگ بلند

به رهبر درود فرستاد . تو گوئی تالار فقط منتظر همین علامت بود . زنده باد
لنین ! تشویشهای تحمل شده ، تردیدهای فتح شده ، غرور ابتکار ، احساس پیروزی ،
امیدهای بزرگ – همه اینها در آتشفشانی از سپاس و سرور فوران کردند . تماشاگر
شکاک با لحنی عاری از احساس نظر می دهد که : " بیشک همه به شوق آمده
بودند . . . به لنین درود می فرستادند ، فریاد هورا برمی کشیدند ، کلاههای
خود را به هوا می انداختند . آنها به یادبود قربانیان جنگ "مارش تدفین"
را همصدا با هم خواندند – و آنگاه ، بازهم هلهله ، فریاد ، و پرتاب کلاهها به
هوا . "

روز بعد تجربه کنگره به شکلی رقیقتر برای تمامی کشور تکرار شد . استانکوویچ
در خاطرات خود چنین می نویسد : " باید گفت که حرکت متهورانه بلشویکها ،
یعنی توانائی آنان در عبور از سیمهای خارداری که چهار سال تمام ما را از
خلقهای همسایه جدا کرده بودند ، به تنهایی تاثیر عظیمی بر همگان گذاشت . "
بارون بودبرگ هم در یادداشتهای روزانه خود افکار خود را به نحوی خامتر اما
با همان ایجاز بیان می کند : " حکومت جدید رفیق لنین با فرمان صلح فوری
دست به کار شد . . . او این عمل نبوغ آمیز را برای جلب توده های سرباز به
جانب خود ، انجام داد : من این را در حالت روحی چند هنگ ، که امروز از آنها
بازدید به عمل آوردم ، به خوبی دیدم ؛ تلگراف لنین درباره آتش بس سه ماهه
و سپس صلح ، در همهجا تاثیرات عظیمی پدید آورد و توفانی از شادی و مسرت
به پا کرد . اینک آخرین امکان را برای نجات جبهه از دست دادیم . " مراد این
افراد از نجات جبهه ، که خود ویرانش کرده بودند ، از مدتها پیش فقط نجات
موقعیتهای اجتماعی خویش بود و بس .

اگر انقلاب عزم جازم خود را برای عبور از سیمهای خاردار در ماههای
مارس و آوریل نشان داده بود ، شاید می توانست ارتش را تا مدتی سالم نگاه
دارد – آن هم به شرط آنکه ارتش در عین حال به نصف یا یک سوم اندازه خود
تقلیل می یافت – و بدین ترتیب برای سیاست خارجی خود موقعیت فوق العاده
محکمی ایجاد کند . اما ساعت دلآوری فقط در ماه اکتبر فرا رسید ، یعنی هنگامی
که نجات حتی بخشی از ارتش حتی برای مدتی کوتاه غیر قابل تصور بود .
حکومت جدید ناچار بود که نه تنها قروض جنگ تزاری را بر دوش بگیرد ، بلکه
بدهکاریهای سبک مغزی مسرفانه حکومت موقت را هم تقبل کند . در این وضعیت
دهشتناک ، که سایر احزاب هیچ علاجی برایش نداشتند ، فقط بلشویسم می توانست
کشور را در شاهراهی گشاده بیفکند – چون بلشویسم از طریق انقلاب اکتبر
منابع لایزالی از نیروهای ملی را کشف کرده بود .

لنین باز هم بر سکوی خطابه قرار گرفته است – این بار با اوراق کوچکی که

فرمانی در خصوص زمین بر آنها نوشته شده است. او سخنان خود را با اتهام ناممکنی بر علیه حکومت سرنگون شده و حزبهای سازشکاران آغاز می‌کند: اینان با کش دادن مسئله، زمین کشور را به طغیان دهقانها کشانده‌اند. "حرفهای آنها درباره کشتار و هرج و مرج در کشور، آکنده از فریبکاریهای بزدلانه است. کجا و چه وقت اقدامات عاقلانه سبب کشتار و هرج و مرج شده‌اند؟" متن فرمان زمین برای توزیع در میان نمایندگان تکثیر نشده است. سخنان یگانه پیش‌نویس موجود را در دست دارد. سوخانوف به یاد می‌آورد که: این پیش‌نویس چنان بد نوشته شده است "که لنین هنگام خواندنش گیر می‌کند، سردرگم می‌شود، و سرانجام به کلی از خواندن بازمی‌ایستد. شخصی از میان جمعیتی که در کنار سکوی خطابه ایستاده‌اند به کمکش می‌شتابد. لنین با کمال میل جای خود و آن کاغذ ناخوانا را به او تحویل می‌دهد." اما این دست‌اندازها در چشم آن پارلمان مردمی، ذره‌ای از شکوه آن رویداد نکاست.

دو سطر اول نکته نخست‌زیده فرمان را دربردارند: "مالکیت ملاک بر زمین فوراً و بدون هیچ‌گونه غرامتی لغو می‌شود. املاک ملاکان، املاک خالصه، و زمینهای رهبانخانه‌ها و کلیساها با کلیه وسایل و ابزارشان تا تشکیل مجلس موسسان به کمیته‌های شهری زمین و به شوراهای استانی نمایندگان دهقانها واگذار می‌گردند. اموال توقیف شده به عنوان دارائیهای ملی تحت محافظت شوراهای محلی قرار خواهند گرفت. زمینهای دهقانهای عادی و قزاقهای عادی توقیف نخواهند شد. تمام متن فرمان به سی سطر هم نمی‌رسد. این فرمان گره گوردیائی* را با پنتک درهم می‌شکند. دستورالعملهای وسیعتری هم که تماماً از خود دهقانها گرفته شده‌اند، به متن اصلی فرمان اضافه گشته‌اند. در روز نوزدهم اوت خلاصه ۲۴۲ دستورالعمل، که رای‌دهندگان به نمایندگان خود در نخستین کنگره شوراهای دهقانی داده بودند، در ایزوستیای شورای دهقانها به چاپ رسیده بود. با آنکه سوسیال‌رولوسیونرها این دستورالعملها را تهیه و تنظیم کرده بودند، لنین بی‌آنکه تردید به خرج دهد این سند را "برای جهت‌یابی در اجرای اصلاحات بزرگ ارضی" بی‌کم‌وکاست ضمیمه فرمان خود ساخت.

در این دستورالعملهای تنظیم شده آمده بود: "حق مالکیت خصوصی بر زمین برای همیشه لغو می‌شود." "حق استفاده از زمین متعلق به همه شهروندانی

* گره دشواری که به دست گوردیوس، پادشاه گوردیوم در فریجی، بسته شده بود. پیشگویی شده بود که بازکننده آن گره بر قاره آسیا فرمان خواهد راند، و اسکندر کبیر چون موفق به کشودنش نگردد، آن را به ضرب شمشیر پاره کرد.

— مترجم فارسی

است... که مایلند زمین را با کار خود آباد کنند. "استخدام کارگر ممنوع است." "استفاده از زمین باید به طور برابر صورت بگیرد- یعنی زمین باید متناسب با شرایط محلی و براساس موازین کار یا مصرف، مابین زحمتکشان تقسیم شود."

تحت رژیم بورژوائی - ائتلاف با ملاکها که به جای خود - این دستورالعملهای سوسیال رولوسیونری یا به دروغی آگاهانه تبدیل شدند و یا به صورت یک ناکجاآباد بیجان باقی ماندند. این دستورالعملها حتی تحت حکومت طبقه کارگر هم در همه جزئیات خود تحقق نیافتند. اما با دگرگون شدن نحوه برخورد قدرت حکومت با این دستورالعملها، سرنوشت دستورالعملها هم از ریشه دگرگون شد. دولت کارگران به دهقانها فرصت داد تا برنامه پرتناقض خود را در عمل بیازمایند.

لنین در ماه اوت نوشته بود: "دهقانها می خواهند ملکهای کوچک خود را نگاه بدارند، این ملکها را براساس استفاده برابر یکسان کنند، و گاه به گاه زمینها را از نو براساس استفاده برابر تقسیم کنند. بگذار این کار را بکنند. در این زمینه هیچ سوسیالیست عاقلی به دهقانهای فقیر پشت نخواهد کرد. ضبط زمینها به معنای سست شدن حاکمیت بانکهاست - ضبط وسایل و ابزار به معنای سست شدن حاکمیت سرمایه است. راه حل مابقی مسائل... با انتقال قدرت سیاسی به طبقه کارگر... در میدان عمل روشن خواهد شد."

بسیاری از افراد، دوست و دشمن به یکسان، این نحوه برخورد دوران دیشانه و تاندازه‌ای نیز آموزشی بلشویکها را با دهقانها و برنامه ارضی شان به درستی درک نکرده‌اند. مثلا روزالوکزامبورگ اعتراض کرده بود که توزیع متساوی زمین هیچ وجه اشتراکی با سوسیالیسم ندارد. لازم به توضیح نیست که بلشویکها هیچ‌گونه توهمی در این خصوص نداشتند. برعکس، همان ساختمان فرمان زمین گواهی است بر دقت و بینش انتقادی واضعش. در دستورالعمل سوسیال رولوسیونرها آمده بود که همه زمینها، اعم از اراضی ملاکها و اراضی دهقانها، "به اموال ملی تبدیل می شوند." حال آنکه فرمان اصلی زمین در قبال شکل جدید مالکیت بر زمین تعهدی برای خود قائل نشده بود. این نکته که ملی کردن اراضی، که به عنوان یک اصل نوین اجتماعی اهمیتی جهانی - تاریخی دربر داشت، در قالب یک رشته دستورالعمل ملحقه به قانونی بنیادی به مورد اجراء نهاده شده بود، یقیناً حقوقدانهای گشاده‌بین را هم دچار وحشت می کرد. اما در اینجا با هیچ‌گونه شلختگی ارتجاعی روبه‌رو نبودیم. لنین می خواست دست حزب و قدرت شورائی را در آن خطه نامکشوف تاریخی حتی المقدور باز بگذارد. او در اینجا هم تهوری بینظیر را با بزرگترین احتیاط کاری ممکن

درهم آمیخته بود. حال باید در عمل معلوم می‌شد که خود دهقانها تبدیل زمین را به "اموال همه مردم" چگونه تفسیر می‌کردند. حال پس از این جهش بلند به جلو، لازم بود که ضمناً مواضع موجود تحکیم شوند تا در صورت ضرورت یافتن عقب‌نشینی به کار بیایند. توزیع زمین ملاک در میان دهقانها، گرچه به تنهایی امکان ضدانقلاب بورژوازی را از میان برنمی‌داشت، اما در هر حال بازگشت دستگاه فئودالی - سلطنتی را ناممکن می‌ساخت.

سخن راندن از چشم‌اندازهای سوسیالیستی فقط پس از استقرار و تداوم موفقیت‌آمیز قدرت پرولتری ممکن می‌شد. و این قدرت فقط در صورتی می‌توانست خود را حفظ کند که دهقانها را در به فرجام رساندن انقلابشان با عزم راسخ یاری دهد. حال که توزیع زمین سبب تقویت سیاسی حکومت سوسیالیستی می‌گردید، این کار به عنوان یک اقدام فوری کاملاً موجه بود. دهقان باید همان طور در نظر گرفته می‌شد که انقلاب او را یافته بود. فقط یک رژیم جدید می‌توانست دهقان را از نو تعلیم دهد - آن هم نه فی‌الغور، بلکه در طی یک نسل کامل، و به کمک فنون نوین و سازماندهی نوین صنعت. فرمان زمین در کنار دستورالعملها بدین معنی بود که دیکتاتوری پرولتاریا متعهد شده بود که نه تنها منافع زحمتکشان ارضی را دقیقاً در مدنظر بگیرد، بلکه در برابر توهمات آنان در مقام خرده‌مالک هم شکیبائی به خرج دهد. این نکته از پیش روشن بود که انقلاب ارضی مراحل و نقاط عطف متعددی را دربر خواهد داشت. دستورالعملهای تنظیم شده به هیچ عنوان حرف آخر محسوب نمی‌شدند. این دستورالعملها صرفاً نقطه آغاز به شمار می‌آمدند، و کارگران ضمن کمک به دهقانها برای تحقق بخشیدن به خواستههای مترقی آنان، و ضمن بر حذر داشتن دهقانان از گامهای نادرست، این نقطه آغاز را پذیرفتند.

لنین در نطق خود گفت: "ما نباید قطعه‌نامه‌های رده‌های فرودست مردم را نادیده بگیریم، ولو آنکه با این قطعه‌نامه‌ها موافق نباشیم... باید به توانائی خلاق توده‌های خلق آزادی کامل بدهیم. اساس مسئله آن است که دهقانها کاملاً اطمینان بیابند که دیگر در کشور ملاک وجود ندارد، و آنگاه دهقانها فرصت پیدا کنند که مسائل را خود حل و فصل کنند و زندگی خویش را به دست خود بسازند." فرصت‌طلبی؟ خیر، این واقع بینانه انقلابی بود.

پیش از آنکه هلهله حصار به پایان برسد، پیانیخ، سوسیال‌رولوسیونر راست، از کمیته اجرائی دهقانان به کنگره آمد و با اعتراضی خشمگین در خصوص بازداشت وزرای سوسیالیست بر سکوی خطابه قرار گرفت. او در حالی که از فرط غضب از خود بیخود شده بود و به روی میز مشت می‌کوبید، فریاد کشید: "در این چند روز اخیر اتفاقی افتاده که نظیرش در هیچ انقلابی رخ نداده

است. رفقای ما، اعضای کمیته اجرائی، ماسلوف و سالازکین، در زندان محبوس شده‌اند. ما آزادی فوری آنان را خواستاریم! " پیک دیگری در جامه نظامی تهدید کرد که: "اگر موئی از سر آنان کم شود... " هر دو نفر در چشم کنگره به مهمانهائی از جهانی دیگر می‌ماندند.

در لحظه قیام ۸۰۰ نفر به جرم بلشویسم در زندان دوینسک محبوس بودند. در مینسک در حدود ۶۰۰۰ نفر، و در کیف ۵۳۵ نفر - بیشترشان سرباز. تعداد اعضای محبوس کمیته‌های دهقانی در نقاط مختلف کشور از اندازه بیرون بود. و سرانجام باید افزود که تعداد کثیری از اعضای همین کنگره، از جمله اعضای هیئت رئیسه، از ماه ژوئیه به بعد گذارشان به زندانهای کرنسکی افتاده بود. جای شگفتی نیست که خشم دوستان حکومت موقت نتوانست تارهای عاطفی کسی را در آن جلسه به ارتعاش درآورد. از بخت بد این دو تن، نمایندهای گمنام، دهقانی از تور، با گیسوان بلند و پوستینی گشاد، در جای خود بر سر پا برخاست و پس از تعظیم به چهارگوشه تالار، به نام انتخاب‌کنندگان خود از کنگره تقاضا کرد که دربارداشت تمامی کمیته اجرائی آوکسنتیف تردید به خرج ندهد: "اینها نماینده دهقانها نیستند، اینها کادتنند... جایشان در زندان است." بدین شکل این دو پیکر در برابرهم قرار گرفتند: پیانیخ سوسیال رولوسیونر، پارلمان‌باز مجرب، محبوب وزرا، دشمن بلشویکها، و دهقانی گمنام از تور که از طرف انتخاب‌کنندگان خود درودگرمی برای لنین به همراه آورده بود. دو قشر اجتماعی، دو انقلاب: پیانیخ به نام انقلاب فوریه سخن می‌گفت، دهقان توری برای انقلاب اکتبر می‌جنگید. کنگره برای نماینده پوستین‌پوش با تمام وجود به کف زدن پرداخت. فرستادگان کمیته اجرائی ناسزاگویان پی کار خود رفتند.

کالگائف اعلام کرد که: "جناح سوسیال‌رولوسیونرها قطعنامه لنین را به عنوان پیروزی آرمانهای این جناح گرامی می‌دارد،" و ادامه می‌دهد که: اما نظر به اهمیت فوق‌العاده این مسئله، سوسیال‌رولوسیونرها باید در مجمع خود به بررسی اش پردازند. یک نفر ماکسیمالیست، نماینده جناح چپ افراطی حزب متلاشی شده سوسیال‌رولوسیونر، خواستار رای‌گیری فوری می‌شود: "باید از حزبی که در همان روز اول و بدون چرنندیات چنین اقدامی را به عمل آورده‌است، قدردانی کنیم." لنین اصرار ورزید که مدت تنفس حتی‌المقدور کوتاه شود. "اخباری که تا این حد برای روسیه حائز اهمیت هستند باید تا فردا صبح به چاپ برسند. بدون فوت وقت!" فرمان زمین نه تنها مبانی رژیم جدید را تشکیل می‌داد، بلکه ضمناً حربه‌ای بود در دست انقلاب که هنوز باید کشور را فتح می‌کرد. جای شگفتی نیست که جان‌رید فریاد آمرانه‌ای را به ثبت رسانده

است که در آن لحظه در میان قیل و قال نالار طنین انداز شد: "پانزده تهبیج کر فوراً در اناق شماره ۱۷ جمع شوند! برای رفتن به جبهه! " ساعتی پس از نیمه شب نماینده نیروهای نظامی روسیه در مقدونیه شکایت آورد که حکومتهای پتروگراد یکی پس از دیگری آن نیروها را از یاد برده‌اند. سربازان مستقر در مقدونیه قول داده‌اند که از برنامه صلح و زمین حمایت کنند! این هم سنجش تازه‌ای پیرامون حالت روحی ارتش - این بار از گوشه دوردستی در جنوب شرقی اروپا. و در اینجا کامنف اعلام می‌کند که: گردان دهم دو چرخه سوار، که به وسیله حکومت از جبهه فراخوانده شده است، امروز صبح وارد پتروگراد شده و مانند همقطاران قبلی اش تابعیت خود را از کنگره شوراها اعلام کرده است. هلهله! گرم حصار گواهی است بر اینکه هرچه از این گونه اخبار در تائید قدرت کنگره از راه برسد، باز هم کم است.

پس از تصویب بی‌جروبحث و یکپارچه قطعنامه‌ای که در آن اعلام شده است شوراها محلی با تمام قوا از کشتار یهودیان و هر کشتار دیگری به وسیله عناصر جانی جلوگیری خواهند کرد، پیرامون قانون زمین رای‌گیری به عمل می‌آید. کنگره با یک رای مخالف و هشت رای‌ممنوع، و با موج تازه‌ای از شور و اشتیاق، فرمان را به تصویب می‌رساند و بدین ترتیب بر نظام ارباب رعیتی، سنگ زیربنای فرهنگ روسیه کهن، نقطه پایان می‌نهد. از آن پس انقلاب ارضی جنبه قانونی می‌یابد، و از این راه انقلاب پرولتاریا اساسی نیرومند پیدا می‌کند.

هنوز یک مسئله باقی است: ایجاد حکومت. کامنف پیشنهادی را که کمیته مرکزی بلشویکها تهیه کرده است، قرائت می‌کند. اداره شاخه‌های مختلف حیات دولت به کمیسیونهای واگذار می‌شود که باید برنامه‌های اعلام شده کنگره شوراها را به اجراء در بیاورند، "آن‌هم در ارتباط نزدیک با سازمانهای تودهای مردان و زنان کارگر، ملوانها، سربازها، دهقانها، و کارمندان." قدرت حکومت در دست هیئتی متشکل از روسای این کمیسیونها متمرکز می‌گردد، و این هیئت شورای کمیسرهای خلق نامیده می‌شود. نظارت بر فعالیتهای حکومت برعهده کنگره شوراها و کمیته اجرائی مرکزی‌اش می‌افتد.

هفت تن از اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک برای شرکت در نخستین شوراها کمیسرهای خلق نامزد می‌شوند: لنین به عنوان رئیس حکومت، بدون وزارتخانه؛ رایکوف به عنوان کمیسر خلق در وزارت کشور؛ میلی‌یوتین به عنوان رئیس اداره کشاورزی؛ نوگین به عنوان رئیس بازرگانی و صنعت؛ تروتسکی به عنوان رئیس اداره امور خارجه؛ لوموف رئیس دادگستری؛ استالین، رئیس کمیسیون امور ملیتها؛ امور نظامی و نیروی دریائی به دست کمیته‌ای مرکب از

آنتونوف - اوفسینکو، کرلینکو و دینکو سپرده شده‌اند؛ ریاست کمیساریای کار به شلیاپنیکوف محول شده؛ رئیس اداره آموزش و پرورش، لوناچارسکی؛ سمت سنگین و پرمشقت وزارت خواروبار بر عهده تئودرویچ می‌افتد؛ پست و تلگراف بر عهده گلبوف کارگر؛ برای کمیساریای حمل و نقل هنوز هیچ کس در نظر گرفته نشده است، درهای این کمیساریا تا رسیدن به توافقی با سازمانهای کارگران راه آهن باز است.

هر پانزده تن، چهار کارگر و یازده روشنفکر، سالهای درازی از زندان و تبعید پشت سر دارند. پنج تن از آنان حتی در رژیم جمهوری دموکراتیک هم به زندان افتاده بودند. نخست وزیر آتی شوروی همان روز قبل از زیرزمین دموکراتیک بیرون آمده بود. کامنف و زینوویف وارد شورای کمیسرای خلق نشدند. کامنف برای ریاست کمیته جدید اجرائی مرکزی؛ و زینوویف برای سردبیری ارگان رسمی شوراها برگزیده شدند. رید می‌نویسد: "همچنانکه کامنف فهرست کمیسرها را می‌خواند، پس از هر نام موجی از هلهله برمی‌خاست، مخصوصا پس از نام لنین و تروتسکی." سوخانوف نام لوناچارسکی را هم به نام این دوتن می‌افزاید.

آیولوف، نماینده انترناسیونالیستهای متحد، بلشویک پیشین، وادیبی از روزنامه گورکی، بر علیه اعضای پیشنهادی حکومت نطق درازی ایراد کرد. او مجدانه شروع به برشمردن مشکلاتی کرد که در قلمرو سیاستهای داخلی و خارجی در برابر انقلاب قرار داشتند: "پیش از آنکه حکومت جدید در برابر مسائل قدیمی نان و صلح قرار بگیرد، باید کاملا آگاه باشیم... که به کجا می‌رویم... اگر حکومت جدید این مسائل را حل نکند، سرنگون خواهد شد." مقدار غله در کشور کم است؛ غله موجود در دست کشاورزهای مرفه‌الحال است؛ در برابر غله چیزی نداریم بدهیم؛ تولید در صنایع دم به دم کاهش می‌یابد؛ با کمبود سوخت و مواد خام مواجهیم. جمع‌آوری غلات به ضرب زور کار دشوار، طولانی، و خطرناکی است. از این رو لازم است حکومتی ایجاد کنیم که نه تنها از تائید دهقانهای فقیر، بلکه از تائید دهقانهای مرفه‌الحال هم برخوردار باشد. برای چنین حکومتی ائتلاف ضروری است.

"رسیدن به صلح از این هم دشوارتر خواهد بود." حکومت‌های دول‌متفق پیشنهاد کنگره را در خصوص آتش بس فوری نخواهند پذیرفت. حتی قبل از این مسئله نیز سفرای دول متفق درصدد ترک روسیه بودند. حکومت جدید در انزوا خواهد ماند؛ و طرح صلح در هوا معلق خواهد شد. توده‌های کشورهای متخاصم هنوز از انقلاب فاصله زیادی دارند. عواقب کار از دو شق بیشتر نیست: یا نابودی انقلاب به دست نیروهای هوهنزولرن، و یا صلح جداگانه. شرایط صلح

در هر دو شق بدترین شرایط ممکن برای روسیه خواهد بود. فقط "اکثریت مردم" می‌تواند از عهده این مسائل برآید. بدبختانه دموکراسی به دو نیم شده است: نیمه چپ می‌خواهد یک حکومت تماما بلشویکی در اسمولنی تشکیل دهد، و نیمه راست در دومای شهر سرگرم سازماندهی کمیته امنیت ملی است. برای نجات انقلاب لازم است که حکومتی متشکل از هر دو گروه تشکیل شود.

کارلین، نماینده سوسیال‌رولوسیونرهای چپ نیز در همین معنی سخن گفت. بدون احزابی که از کنگره خارج شده‌اند، محال است بتوان برنامه‌های اتخاذ شده را به اجراء درآورد. البته "نمی‌توان بابت خروج آنها بلشویکها را سرزنش کرد." اما برنامه کنگره باید تمامی دموکراسی را متحد کند. "ما نمی‌خواهیم بلشویکها را منزوی کنیم، چون می‌دانیم که سرنوشت بلشویکها به سرنوشت کل انقلاب گره خورده است. نابودی آنها به منزله نابودی انقلاب خواهد بود. اگر می‌بینید که با همه این احوال سوسیال‌رولوسیونرهای چپ حاضر به شرکت در حکومت نشده‌اند، نیتشان پاک است: آنها می‌خواهند برای میانجیگری مابین بلشویکها و احزابی که کنگره را ترک کرده‌اند، دست خود را باز بگذارند. در حال حاضر، سوسیال‌رولوسیونرهای چپ وظیفه اصلی خود را در این میانجیگری... می‌بینند." سوسیال‌رولوسیونرهای چپ از کوششهای جدید در حل و فصل مسائل مبرم حمایت خواهند کرد، و در عین حال به حکومت پیشنهادی رای منفی می‌دهند - در یک کلام، این حزب جوان تا آنجا که زورش می‌رسیده خود را سردرگم کرده است.

سوخانوف، که با آویلوف همدلی کامل داشت و در پشت پرده الهام‌بخش کارلین شده بود، چنین می‌نویسد: "تروتسکی از جا بلند شد تا از حکومت مطلق بلشویکها دفاع کند. او بسیار روشن و تیزبینانه حرف زد، و بسیاری از سخنانش کاملا درست هم بودند. اما او حاضر نبود بفهمد که جوهر بحث مخالفانش دقیقا متشکل از چیست... " جوهر آن بحث متشکل از یک قطر خیالی بود. در ماه مارس کوشیده بودند این قطر را مابین بورژوازی و شوراهای سازشکاران رسم کنند. حال سوخانوف خواب تقسیم این قطر را مابین دموکراسی سازشکاران و دیکتاتوری پرولتاریا می‌دید. اما انقلابها روی اقطار حرکت نمی‌کنند.

تروتسکی گفت: "آنها چندین بار سعی کرده‌اند ما را از انزوای احتمالی جناح چپ بترسانند. چند روز پیش، وقتی مسئله قیام علنا مطرح شد، به ما گفتند که به سوی نابودی می‌رویم. و در حقیقت امر، اگر پیرامون دسته‌بندی گروهها براساس مندرجات مطبوعات سیاسی قضاوت می‌کردیم، می‌پنداشتیم که قیام به طور اجتناب‌ناپذیری به نابودی تهدیدمان می‌کند. نه فقط دستجات ضدانقلابی، بلکه انواع مختلف دفاع طلبان هم در برابر ما قرار گرفته بودند.

از میان سوسیال رولوسیونرهای چپ فقط یک جناحشان شجاعانه در کمیته نظامی انقلابی با ما همکاری کرد. مابقی بیطرف ایستادند و فقط تماشا کردند. و با این حال، حتی در این شرایط نامساعد، هنگامی که به نظر می‌رسید همه ما را طرد کرده‌اند، قیام به پیروزی رسید...

"اگر نیروهای واقعی حقیقتاً بر علیه ما بودند، چطور شد که ما تقریباً بدون خونریزی به پیروزی رسیدیم؟ خیر، ما در انزوا نیستیم، بلکه حکومت و به اصطلاح دموکراتها در انزوا قرار گرفته‌اند. آنها با نوسانات و سازشکاری خود، خویشان را از صفوف معتبر دموکراسی خارج کرده‌اند. برتری بزرگ ما به عنوان حزب در این نکته نهفته است که با نیروهای طبقاتی ائتلاف کرده‌ایم، واتحادیه کارگران و سربازان و فقیرترین دهقانان را ساخته‌ایم.

"دسته‌بندیهای سیاسی از میان می‌روند، اما منافع بنیادی طبقات باقی می‌مانند. حزبی موفق است که بتواند خواسته‌های بنیادی طبقه‌ای را درک و ارضاء کند... ما از ائتلاف پادگانان، که عمدتاً از دهقانها تشکیل شده است، با طبقه کارگر به خود می‌بالیم. این ائتلاف در آتش آزموده شده است. پادگان پتروگراد و طبقه کارگر دست در دست هم پا به میدان مبارزه‌ای گذاشتند که نمونه‌ای کلاسیک در تاریخ انقلابیهای همه اقوام و خلقهاست.

"آویلوف از مشکلات وسیعی که در برابر ما قرار دارند سخن گفت. او پیشنهاد می‌کند که برای رفع این مشکلات، ائتلاف کنیم. اما او سعی نکرد فرمول خود را باز کند و به ما توضیح دهد که منظورش از ائتلاف چیست! ائتلاف گروهها، ائتلاف طبقات، و یا صرفاً ائتلاف روزنامه‌ها؟...

"به ما می‌گویند شکاف موجود در میان دموکراسی ناشی از سوء تفاهم است. وقتی کرنسکی نیروهای ضربتی به‌جنگمان می‌فرستد، وقتی با رضایت کمیته اجرائی مرکزی ما را در حساسترین لحظه مبارزه با بورژوازی از تلفن محروم می‌کنند، وقتی ما را بی‌امان زیر ضربات خود می‌گیرند - آیا می‌توان از سوء تفاهم سخن گفت؟

"آویلوف به ما می‌گوید: نان کم است، باید با دفاع طلبها ائتلاف کنیم. آیا گمان می‌کنید که این ائتلاف مقدار نان را زیاد خواهد کرد؟ مسئله نان مسئله برنامه عمل است. مبارزه با سقوط اقتصادی مستلزم نظام مشخصی در میان رده‌های پائین است، و ارتباطی با دسته‌بندیهای سیاسی رده‌های بالا ندارد.

"آویلوف از اتحاد با دهقانها حرف می‌زند: اما باز هم باید پرسید که او درباره کدام دهقان صحبت می‌کند؟ امروز، در همین جا نماینده دهقانهای تور بازداشت آوکستیف را درخواست کرد. باید مابین این دهقان توری و

آوکستنیف که زندانها را از اعضای کمیته‌های دهقانی پر کرده است، یکی را انتخاب کنیم. ما به نام ائتلاف طبقه کارگر و دهقانهای فقیر، ائتلاف با کولاکهای کشاورز را قاطعانه رد می‌کنیم. ما همراه با دهقانهای نور بر علیه آوکستنیف موضع می‌گیریم. ما به طور لاینفک تا به آخر با آنان همراه خواهیم بود.

"هر کسی امروز در پی سایه ائتلاف بدود، رابطه خود را با زندگی تماما قطع کرده است. سوسیال‌رولوسیونرهای چپ هر چه با حزب ما بیشتر مخالفت کنند، به همان نسبت پایگاه خود را در میان توده‌ها بیشتر از دست خواهند داد. هر گروهی که در برابر حزب طبقه کارگر، که تهیدستان روستاها متحدش شده‌اند، به مخالفت برخیزد، فقط از انقلاب گسسته است و بس.

"ما علنا و در برابر چشم همگان پرچم انقلاب را برافراشتیم. فرمول سیاسی این قیام چنین بود: تمام قدرت به دست شوراها - از طریق کنگره شوراها. به ما می‌گویند: شما با قیامتان منتظر کنگره نشدید. ما می‌خواستیم منتظر شویم، اما کرنسکی حاضر نبود منتظر شود. ضدانقلابیون در خواب و خیال نبودند. ما به عنوان حزب وظیفه خود دانستیم که امکان تصرف قدرت را واقعا برای کنگره شوراها فراهم آوریم. اگر دانشجویان نظامی کنگره را محاصره می‌کردند، کنگره چگونه می‌توانست قدرت را تصرف کند؟ برای به انجام رساندن این امر حزبی لازم بود که قدرت را از چنگ ضدانقلاب در آورد و به شما بگوید: "بفرمائید این قدرت، حالا باید قبولش کنید!" (هلهله شدید و طولانی حضار.)

"با اینکه دفاع طلبهای رنگ و وارنگ در مبارزه بر علیه ما از هیچ کاری کوتاهی نکردند، ما آنها را بیرون نینداختیم. ما به تمامی کنگره پیشنهاد کردیم که قدرت را به دست بگیرد. وقتی پس از تمام این حوادث از این تریبون درباره آشتی ناپذیری ما حرف می‌زنید، واقعا چشم انداز حقیقی را مخدوش می‌کنید. هنگامی که حزبی محصور در ابری از دود باروت به نزدشان می‌آید و می‌گوید: 'بیائید قدرت را همراه با هم به دست بگیریم!' آنها به سوی دومای شهر می‌دوند و با ضدانقلابیون علنی متحد می‌شوند! آنها به انقلاب خیانت کرده‌اند. و ما هرگز با آنها پیمان اتحاد نخواهیم بست!

"آویلوف می‌گوید که برای مبارزه در راه صلح باید با سازشکاران ائتلاف کنیم. و در عین حال اذعان می‌کند که متفقین صلح نمی‌خواهند... آویلوف می‌گوید که امپریالیستها به ریش اسکولف، نماینده بیمایه، خندیده‌اند. با این حال، اگر با دموکراتهای بیمایه متحد شوید، صلح را تضمین کرده‌اید!

"برای مبارزه در جهت صلح دو راه وجود دارد. یک راهش آن است که

نیروی اخلاقی و مادی انقلاب را در برابر متفقین و حکومت‌های دشمن قرار دهیم .
راه دیگر همانا اتحاد با اسکولف است که به معنای اتحاد با ترشچنکو و عبودیت
محض در برابر امپریالیسم متفقین خواهد بود . ما در بیانیه خود پیرامون صلح ،
حکومتها و خلقها را در آن واحد مورد خطاب قرار داده‌ایم . این تقارن صرفا
جنبه صوری دارد . البته ما انتظار نداریم که بتوانیم با بیانیه‌های خود حکومت‌های
امپریالیست را تحت تاثیر قرار دهیم ، هرچند مادام که این حکومتها وجود
داشته باشند نمی‌توان آنها را نادیده گرفت . ما تمام امید خود را بر این احتمال
می‌بندیم که انقلاب ما سبب درگرفتن انقلاب اروپا شود . اگر مردمان طغیانگر
اروپا امپریالیسم را خرد نکنند ، ما له و لورده خواهیم شد - در این نکته شکی
نیست . یا انقلاب روسیه تند باد مبارزه را در غرب به پا خواهد کرد ، و یا
سرمایه‌دارهای همه کشورها انقلاب ما را در هم خواهند شکست . . . "

صدائی از میان تالار می‌گوید : " راه سومی هم هست . "
تروتسکی پاسخ می‌دهد : " راه سوم همان راه کمیته اجرائی مرکزی است -
از یک سواعزام نماینده به نزد کارگران اروپا ، و از سوی دیگر تشکیل اتحادیه
با کیشکین‌ها و کونوالوف‌ها . این راه ، راه دروغ و ریاکاری است ، و ما هرگز در
آن گام نخواهیم گذاشت .

" البته ما نمی‌گوئیم که معاهده صلح فقط در روز قیام کارگران اروپا امضاء خواهد
شد . این احتمال هم هست که بورژوازی از ترس قیام قریب‌الوقوع ستمکشان ،
شتابزده به فکر صلح بیفتد . مواعدها از پیش تعیین نشده‌اند . قالبهای واقعی
آتیه را نمی‌توان پیش‌بینی کرد . مهم و ضروری است که روش مبارزه را مشخص
کنیم ، روشی که در سیاستهای داخلی و خارجی اصول واحدی داشته باشد .
اتحاد ستمکشان در اینجا و همه جا - این است راه ما . "

جان رید می‌نویسد : نمایندگان کنگره " با هلهله‌ای عظیم و اوج‌گیرنده از
سخنان او استقبال کردند . آنان از این همه تهور ، و از تصور رهبری و نجات
بشریت ، یکپارچه مشتعل شده بودند . " در آن لحظه هیچ یک از بلشویکها
اعتراضی نکرد که چرا در یک سخنرانی رسمی به نام حزب بلشویک ، سرنوشت
جمهوری شوروی مستقیما به گسترش انقلاب جهانی پیوند داده شده است .

قانون دراماتیک این کنگره عبارت از این بود که در پی و حتی در حین هر
پرده مهم شخصیتی از اردوی دیگر ناگهان بر صحنه ظاهر می‌شد و زبان به
اعتراض ، یا تهدید ، و یا اتمام حجت می‌گشود . نماینده ویکزل ، یعنی کمیته
اجرائی اتحادیه کارگران راه آهن ، اینک درخواست کرد که سکوی خطابه فوراً و آنا به او
واگذار شود . او تهدید می‌کند که لازم است پیش از رای‌گیری پیرامون مسئله
قدرت ، بمبی به میان جلسه بیندازد . این سخنران - که رید در چهره‌اش

خصوصیت آشتی‌ناپذیری میدید - نطق خود را با یک اتهام شروع کرد. سازمان او، "قویترین سازمان موجود در روسیه"، به کنگره دعوت نشده بود... از همه سو بر سر او فریاد کشیده شد که: "کمیته" اجرائی مرکزی شما را دعوت نکرده. "اما او به سخنان خود ادامه داد: و بدانید که ویکزل از تصمیم اولیه خود دایر بر حمایت از کنگره شوراه، منصرف شده است. سخنران شتابزده به قرائت اتمام حجتی پرداخت که به وسیله تلگراف در سراسر کشور توزیع شده بود: ویکزل "تمامی دموکراسی انقلابی" مسئول باشد؛ تا ایجاد یک حکومت دموکراتیک، فقط ویکزل خطوط راه‌آهن را کنترل خواهد کرد. سخنران اضافه می‌کند که نیروهای ضدانقلابی به پتروگراد راه داده نخواهند شد؛ اما به طور کلی نقل و انتقال نیروهای نظامی از این پس فقط به دستور کمیته قدیم اجرائی مرکزی صورت خواهد گرفت. در صورت اعمال فشار بر کارگران راه‌آهن، ویکزل پتروگراد را از خوار و بار محروم خواهد ساخت.

این ضربه موثر بر تن کنگره راست کرد. روسای اتحادیه راه‌آهن می‌کوشیدند با نمایندگان مردم طوری حرف بزنند که گوئی یک حکومت با حکومتی دیگر طرف است! حال که کارگرها و سربازها و دهقانها زمام امور دولت را به دست گرفتند، ویکزل به فکر امر ونهی کردن به کارگرها و سربازها و دهقانها افتاده است! ویکزل می‌خواهد نظام دگرگون‌شده قدرت دوگانه را تبدیل بواحسن کند. دموکراتهای ویکزل می‌کوشیدند بر اهمیت فوق‌العاده راه‌آهن در اقتصاد و فرهنگ کشور تکیه کنند، نه بر تعداد اعضای سازمانشان؛ و دقیقاً به این ترتیب شکنندگی معیار دموکراسی صوری را در مورد مسائل بنیادی مبارزه اجتماعی به نمایش گذاشتند. به راستی که انقلاب در امر آموزش نابغه است!

در هر حال، سازشکاران لحظه خوبی را برای واردآوردن این ضربه انتخاب کرده بودند. سیمای هیئت‌رئیس مشوش بود. خوشبختانه ویکزل ارباب بلامنازع راه‌آهن محسوب نمی‌شد. کارگران راه‌آهن در بخشهای کشور عضو شوراها و شهرها بودند. حتی در کنگره، اتمام حجت ویکزل با مقاومت برخی از نمایندگان مواجه شد. مثلاً نماینده تاشکند اظهار داشت که: "تمامی توده کارگران راه‌آهن در بخش ما صریحاً از انتقال قدرت به شوراها حمایت کرده‌اند." نماینده دیگری از طرف کارگران راه‌آهن ویکزل را یک "لاشه سیاسی" نامید. این گفته بی‌تردید مبالغه‌آمیز بود. ویکزل با اتکاء به قشرهای فوقانی و نسبتاً کثیر کارمندان راه‌آهن، از سایر سازمانهای بالادست سازشکاران نیروی حیاتی بیشتری برای خود حفظ کرده بود. اما ویکزل بی‌تردید با کمیته‌های ارتش و یا کمیته اجرائی مرکزی هم‌سنخ بود. ستاره ویکزل به سرعت رو به افول نهاده بود.

کارگران در همه‌جا مابین خود و کارمندان تمایز می‌نهادند؛ کارمندان دون پایه خود را در برابر کارمندان بلندپایه قرار می‌دادند. اتمام حجت گستاخانه و یکرز مسلمان این جریان‌ها را تسریع می‌کرد. خیر، روسای ایستگاه‌ها نمی‌توانند لکوموتیو انقلاب اکتبر را از حرکت بازدارند!

کامنفر با اقتدار تمام اعلام کرد که: "در حقوق قانونی این کنگره جای تردید نیست. ترکیب و حدنصاب لازم این کنگره را ما تعیین نکردیم، بلکه کمیته اجرایی مرکزی آن را تعیین کرد... کنگره عالیترین ارگان توده‌های کارگر و سرباز است." بازگشت به دستور روز!

شورای کمیسرهای خلق با اکثریت قاطع به تصویب رسید. قطعنامه آویلوف، بنا بر تخمین بسیار سخاوتمندانه سوخانوف، ۱۵۰ رای، که بیشترش از آراء سوسیال‌رولوسیونرهای چپ تشکیل می‌شد، به خود اختصاص داد. آنگاه کنگره به اتفاق آراء ترکیب کمیته جدید اجرایی مرکزی را تأیید کرد. از ۱۰۱ تن عضو - ۶۲ بلشویک، و ۲۹ سوسیال‌رولوسیونر چپ. قرار بر این شد که عضویت کمیته اجرایی مرکزی در آینده با نمایندگان شوراها دهقانی و سازمانهای تجدید انتخاب شده ارتش تکمیل شود. جناحهایی که کنگره را ترک کرده بودند اجازه یافتند که متناسب با عده خود تعدادی نماینده به کمیته اجرایی مرکزی بفرستند. دستور کار کنگره به اتمام رسید! حکومت شوروی تاسیس شد. برنامه این حکومت معلوم شد. حال وقت آغاز کار بود. و از حیث کار کمبودی در میان نبود. در ساعت پنج و پانزده دقیقه بامداد، کامنفر ختم کنگره موسسان رژیم شوروی را اعلام کرد. پیش به سوی ایستگاههای راه‌آهن! پیش به سوی موطن! پیش به سوی جبهه! پیش به سوی کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها! پیش به سوی معادن و روستاهای دوردست! نمایندگان خمیره انقلاب پرولتری را در قالب فرمانهای شورا به چهار گوشه کشور خواهند برد.

آن روز صبح، ارگان مرکزی حزب بلشویک، بار دیگر تحت عنوان پراودا، چنین نوشت: "می‌خواستند که ماقدرت را به تنهایی در دست بگیریم. تا به تنهایی با مشکلات وحشتناک کشور دست و پنجه نرم کنیم... بسیار خوب! قدرت را به تنهایی در دست می‌گیریم، و در این راه بر رای کشور تکیه و بر کمک دوستانه پرولتاریای اروپا حساب خواهیم کرد، اما اینک پس از به دست گرفتن قدرت، دشمنان انقلاب و خرابکاران را با مثنی آه‌نین جواب خواهیم داد. آنان رویای دیکتاتوری کورنیلوف را در سر می‌پروراندند... ما به آنان دیکتاتوری پرولتاریا را خواهیم داد..."

نتیجه

در تکامل انقلاب روسیه توالی شگفت‌آوری از مراحل مشهود است - دلیلش هم آن است که این انقلاب، انقلاب مردمی اصیلی بود که دهها میلیون تن را به حرکت درآورد. رویدادها چنان به دنبال یکدیگر آمدند که کوئی از قانون جاذبه پیروی می‌کردند. تناسب نیروها در هر مرحله دوبار سنجیده می‌شد؛ ابتدا توده‌ها عظمت و توانمندی یورش خود را به نمایش در می‌آوردند، و سپس طبقات دارا، در پی انتقام، انزوای خود را به نحوی روشن و روشنتر عیان می‌ساختند.

در ماه فوریه کارگران و سربازان پتروگراد قیام کردند - آن هم نه فقط به رغم خواست میهن‌پرستانه همه طبقات تحصیلکرده، بلکه نیز برخلاف تمام محاسبات و حدسیات سازمانهای انقلابی. توده‌ها نشان دادند که تسخیرناپذیرند. اگر خود از این نکته آگاهی می‌داشتند، یقیناً حکومت را در دست می‌گرفتند. اما هنوز حزب انقلابی و مقتدری در راستان قرار نداشت. به این دلیل قدرت به دست دموکراسی خرده‌بورژوائی افتاد که برای محافظت از خویشتن رنگی از سوسیالیسم هم به خود زده بود. منشیوها و سوسیال‌رولوسیونرها از اعتماد توده‌ها هیچ استفاده‌ای نتوانستند بکنند جز آنکه سکان حکومت را به بورژوازی لیبرال تحویل دهند. بورژوازی لیبرال هم به نوبت خود فقط قادر بود قدرتی را که سازشکاران تقدیمش کرده بودند در خدمت منافع دول متفق قرار دهد.

در روزهای آوریل، خشم هنگها و کارخانه‌ها - این بار نیز بدون تحریک یا دعوت هیچ حزبی - آنان را به خیابانهای پتروگراد کشاند تا در برابر سیاست امپریالیستی حکومتی که به وسیله سازشکاران بر آنها تحمیل شده بود، مقاومت نشان دهند. این تظاهرات مسلحانه ظاهراً به موفقیت رسید. میلی‌یوکوف، رهبر امپریالیسم روسیه، از حکومت برکنار گردید. سازشکاران وارد حکومت شدند، ظاهراً به عنوان نماینده تام‌الاختیار مردم؛ اما در حقیقت به عنوان امربران بورژوازی.

حکومت ائتلافی بی‌آنکه هیچ یک از مسائلی را که موجبات انقلاب را فراهم ساخته بودند حل و فصل کرده باشد، آتش‌بسی را که عملاً در جبهه برقرار شده بود در ماه ژوئن زیر پا نهاد و نیروهای نظامی را به‌تهاجم واداشت. با این عمل، رژیم فوریه، که از بی‌اعتمادی روزافزون توده‌ها به سازشکاران آسیب دیده بود،

ضربهٔ مرگباری به خود وارد ساخت. دورهٔ تدارکات مستقیم برای انقلاب دوم آغاز شد.

در اوایل ماه ژوئیه حکومت، که همهٔ طبقات دارا و تحصیلکرده حمایتش می‌کردند، هرگونه حرکت یا تظاهرات انقلابی را به عنوان خیانت به میهن و کمک به دشمن مورد ایذاء و آزار قرار می‌داد. سازمانهای رسمی توده‌ای - شوراهای احزاب سوسیالیستهای میهن‌پرست - با تمام قوا علیه تظاهرات می‌جنگیدند. بلشویکها به دلایل تاکتیکی می‌کوشیدند تا کارگران و سربازان را از آمدن به خیابانها باز بدارند. با این حال توده‌ها به خیابانها ریختند. جنبش توده‌ها فراگیر و مهارناشدنی از آب درآمد. اثری از آثار حکومت در هیچ‌جا دیده نمی‌شد. سازشکاران پنهان شدند. کارگران و سربازان ارباب پایتخت شدند. اما یورش آنان، به علت کافی نبودن آمادگی ایالات و جبهه، متلاشی شد.

در اواخر ماه اوت همهٔ ارگانها و نهادهای طبقات دارا خواستار یک کودتای ضدانقلابی شدند: دیپلماتهای دول متفق، بانکها، اتحادیه‌های زمینداران و صاحبان صنایع، حزب کادت، سناها، افسرها، و مطبوعات بزرگ. سازماندهندهٔ کودتا شخص فرماندهٔ کل قوا بود که روی دستگاه افسری ارتش چندمیلیونی حساب می‌کرد. واحدهای نظامی‌ای که از همهٔ جبهه‌ها دستچین شده بودند، به بهانهٔ ملاحظات استراتژیک و با موافقت سرّی رئیس حکومت، به سوی پتروگراد گسیل شدند.

به نظر می‌رسید که در پایتخت همه چیز برای موفقیت این عملیات آماده شده است: کارگران به وسیلهٔ مقامات حکومت و به کمک سازشکاران خلع سلاح شده بودند؛ بلشویکها زیر رگبار مداومی از ضربه‌های گوناگون قرار داشتند؛ هنگهای انقلابی را از شهر بیرون برده بودند؛ صدها تن افسر برگزیده در گروههای ضربت گرد آمده بودند - اینها همراه با دانشکده‌های افسری و واحدهای قزاق قاعدتا باید نیروی بزرگی را تشکیل می‌دادند. و آنگاه چه شد؟ این نقشه، که به نظر می‌رسید خدایان شخصا حامی‌اش هستند، بی‌آنکه تماس مستقیمی با مردم انقلابی پیدا کند به گرد و غبار تبدیل شد.

این دو جنبش، در اوایل ژوئیه و در اواخر اوت، در رابطه یکدیگر به یک قضیهٔ ریاضی و قضیهٔ عکسش می‌مانند. روزهای ژوئیه توانمندی جنبش قائم به ذات توده‌ها را به نمایش درآوردند. روزهای اوت ناتوانی کامل گروههای حاکم را عیان ساختند. این تناسب خبر از معارضهٔ اجتناب‌ناپذیر تازه‌ای می‌داد. در این میان، ایالات و جبهه هم دم به دم به پایتخت نزدیکتر می‌شدند. این امر پیروزی اکتبر را از پیش مسجل ساخت.

نابوکوف کادت نوشته است: "موفقیت سهل و سادهٔ لنین و تروتسکی در

برانداختن آخرین حکومت ائتلافی کرنسکی، ناتوانی درونی آن حکومت را عیان ساخت. میزان این ناتوانی در آن ایام حتی افراد مطلع را هم شگفتزده کرد. "ظاهراً نابوکوف متوجه نیست که مسئله بر سر ناتوانی خود او، طبقه او، و ساخت اجتماعی او دور می‌زد.

درست به همان شکل که از تظاهرات مسلحانه ژوئیه به بعد، منحنی جنبش به سوی قیام اکتبر صعود کرد، شورش کورنیلوف هم به تمرین عملیات ضدانقلابی کرنسکی در آخرین روزهای اکتبر می‌ماند. فرمانده دموکرات‌منش کل قوا پس از فرارش در لوای پرچم آمریکا، تنها نیروئی که در جبهه برعلیه بلشویکها پیدا کرد همان سپاه سوم سواره‌نظامی بود که دو ماه پیش به وسیله کورنیلوف برای براندازی خود کرنسکی در نظر گرفته شده بود. فرماندهی این سپاه هنوز در دست کراسنوف، ژنرال قزاق، قرار داشت. این سلطنت طلب دوآتشه به فرمان کورنیلوف در این سمت قرار گرفته بود. برای دفاع از دموکراسی فرماندهی صالحتر از کراسنوف یافت نمی‌شد.

به علاوه، از این سپاه چیزی باقی نمانده بود مگر فقط نامش. این سپاه به چند دسته قزاق کاهش یافته بود، و این قزاقها پس از یورش ناموفقشان به سرخها در نزدیکی پتروگراد، با ملوانهای انقلابی عهد اخوت بستند و کراسنوف را به بلشویکها تحویل دادند. کرنسکی هم ناچار شد پا به فرار بگذارد - هم از دست قزاقها و هم از دست ملوانها. بدین سان هشت ماه پس از سرنگونی سلطنت کارگران در راس کشور قرار گرفتند. و محکم هم قرار گرفتند.

زالسکی، یکی از ژنرالهای روس، با لحنی خشماگین می‌نویسد: "چه کسی باور می‌کرد که فراش یا نگهبان ساختمان دادگستری ناگهان به رئیس دیوان عالی کشور تبدیل بشود؟ یا پیشخدمت بیمارستان به مدیریت بیمارستان برسد؛ فلان سلمانی کارمندی عالیرتبه شود؛ ستوانسوم دیروز به فرماندهی کل قوا منصوب شود؛ نوکر و یا کارگر دیروزی شهردار بشود؛ قطار تعمیرکن دیروزی به ریاست ناحیه ایستگاه برسد؛ و آهنگر دیروزی رئیس کارخانه شود؟"

"چه کسی باورش می‌شد؟" باید باورشان می‌شد. وقتی ستوانسومها ژنرالها را تار و مار می‌کردند، وقتی شهردارهای کارگزارانده مقاومت اشراف دیروز را درهم می‌شکستند، وقتی قطار تعمیرکنها امر حمل و نقل را اداره می‌کردند، وقتی آهنگرها در مقام مدیر صنایع را زنده می‌ساختند - مگر می‌شد باورش نکرد؟

بر طبق یک جمله قصار انگلیسی، وظیفه اصلی هر رژیم سیاسی قرار دادن افراد درست در مقامهای درست است. تجربه ۱۹۱۷ از این نظرگاه چگونه به نظر می‌رسد؟ در طی دو ماه اول این سال به حکم حق سلطنت موروثی مردی بر روسیه فرمان می‌راند که طبیعت لطف چندانی به او نکرده بود و او به اجساد

مومیائی قدیسین اعتقاد داشت و در برابر راسپوتین تسلیم محض بود. در طی هشت ماه بعد، لیبرالها و دموکراتها از ارتفاعات حکومتی خود کوشیدند که به مردم ثابت کنند انقلاب به این منظور انجام گرفته که همه چیز به شکل سابقش باقی بماند. جای شگفتی نیست که آن جماعت چون سایه‌های لرزان بی‌آنکه نشانی از خود به جا گذارند از فراز کشور رد شدند. از روز بیست و پنجم اکتبر به بعد، مردی که در راس روسیه قرار گرفت لنین بود، بزرگترین شخصیت تاریخ سیاسی روسیه. اطراف او را دستیارانی احاطه کرده بودند که به ادعان مغرضترین دشمنانشان می‌دانستند چه می‌خواهند و چگونه باید برای اهداف خود بجنگند. از این سمنظام، در آن شرایط معین و مشخص، کدام یک توانست افراد درست را در مقامهای درست بگمارد؟

عروج تاریخی بشریت را در تمامیتش می‌توان در سلسله‌ای از پیروزیهای آگاهی بر نیروهای کور خلاصه کرد - در طبیعت، در جامعه، و در وجود خود انسان. اندیشه، نقاد و خلاق تا به حال می‌تواند از پیروزیهای بزرگ خود در مبارزه با طبیعت دم بزند. علوم فیزیکی - شیمیائی به نقطهای رسیده‌اند که در آنجا انسان یقیناً در شرف مسلط شدن بر ماده است. اما روابط اجتماعی هنوز در حد جزایر مرجانی در حال شکل‌گیری‌اند. پارلمان‌تاریسم فقط سطح جامعه را منور ساخته‌است، آن هم با نوری کم و بیش ساختگی. در مقایسه با سلطنت و سایر یادگارهای آدمخواران و غارنشینان، دموکراسی البته فتح بزرگی است، اما دموکراسی هم بازی کور نیروها را در روابط اجتماعی دست‌نخورده باقی می‌گذارد. انقلاب اکتبر برای نخستین بار دست خود را بر علیه این خطه عمیق ناآگاهی فراز کرد. نظام شوروی بر آن است که اساس جامعه را، که تاکنون فقط جولانگاه پیامدهای انباشته‌شده بوده است، قرین هدف و برنامه سازد.

دشمنان شادمانند که پانزده سال پس از انقلاب، کشور شوروی هنوز به ملکوت بهزیستی همگانی هیچ شباهتی ندارد. چنین استدلالی، اگر واقعاً ناشی از خصومتی کورکننده نباشد، فقط می‌تواند از پرستش مفرط نیروهای سحرآمیز روشهای سوسیالیستی نشئت بگیرد. صدسال طول کشید تا سرمایه‌داری علم و فن را به اوج برساند و بشریت را به دوزخ جنگ و بحران فروافکند. برای ایجاد و فراهم آوردن بهشت روی زمین، دشمنان سوسیالیسم فقط پانزده سال به سوسیالیسم فرصت می‌دهند. ما چنین وظیفهای برای خود قائل نشده بودیم. این مواعدها را ما هرگز تعیین نکردیم. جریان دگرگونیهای عظیم را باید با مقیاسهای متناسب اندازه گرفت.

اما مصیبت‌هایی که بر سر مردم زنده آمده است چطور؟ خون و آتش جنگ داخلی؟ آیا نتایج انقلاب به طور کلی شوربختیهای انقلاب را توجیه می‌کند؟

این سؤال مربوط به مبحث غایت‌شناسی است و در نتیجه بیشتر است. مثل آن است که در برابر مشکلات و حرمانهای زندگی از خود بپرسیم: آیا به زحمتش می‌ارزد که متولد شویم؟ اما تأملات اندوهناک تاکنون مانع از زایمان و زایش مردم نشده است. حتی در این دوره، تیره‌بختیهای جانگداز فقط تعداد اندکی از نفوس سیاره، ما به خودکشی متوسل می‌شوند. اما مردم راه نجات خود را از مشکلات غیرقابل تحمل در انقلاب می‌جویند.

آیا جالب توجه نیست که آنها که خشمگینتر از دیگران درباره، قربانیان انقلابهای اجتماعی دم می‌زنند معمولاً همان کسانی هستند که اگر هم مستقیماً مسئول تلفات جنگ جهانی نباشند، تمهیدگر و تجلیلگر این تلفات بودمانند، و یا دستکم این تلفات را پذیرفته‌اند؟ حال نوبت ماست که بپرسیم: آیا جنگ خود را توجیه کرده است؟ جنگ به ما چه داده است؟ به ما چه آموخته است؟

توانگران آسیب‌دیده، روس مدعی شده‌اند که انقلاب به انحطاط فرهنگی کشور منجر شد. تامل برسر این ادعا فایده‌های دربرندارد. فرهنگ‌اشراف‌منشانه‌ای که به دست انقلاب اکتبر منقرض شد، در نهایت امر فقط تقلیدی تصنعی از الگوهای برتر غرب بود. این فرهنگ، که خارج از دسترس مردم روسیه قرار داشت، هیچ چیز لازمی به گنجینه بشریت نیفزود. انقلاب اکتبر مبانی فرهنگ نازهای را پی‌ریزی کرد که آن فرهنگ همگان را در مدنظر داشت و به این دلیل فوراً اهمیت جهانی یافت. حتی اگر لحظه‌ای فرض کنیم که به علت شرایط نامساعد و ضربات خصمانه، رژیم شوروی ممکن است سرنگون بگردد، مهر محوناشدنی انقلاب اکتبر باز هم بر تکامل آتی بشر باقی خواهد بود.

زبان ملل متمدن دو عصر کاملاً متفاوت را در تکامل روسیه از یکدیگر متمایز ساخته است. فرهنگ اشرافی توحشاتی از قبیل "تزار"، "پوگروم" و "نوت" را وارد زبانهای جهان کرده است، حال آنکه اکتبر به واژه‌هایی نظیر "بلشویک"، "سوویت"، "پیاتیلکا"* استعمال جهانی بخشیده است. همین امر به تنهایی انقلاب پرولتری را توجیه می‌کند؛ البته اگر تصور کنید که انقلاب پرولتری به توجیه هم نیازمند است.

* "پوگروم"، لفظ روسی به معنای قتل عام، به‌ویژه قتل عام یهودیان،
"نوت"، لفظ روسی به معنای شلاق،
"سوویت"، لفظ روسی به معنای شورا،
"پیاتیلکا"، لفظ روسی به معنای برنامه پنجساله - مترجم فارسی.

یادداشتی پیرامون ضمام

ما علاوه بر ارجاعات تاریخی خود پیرامون نظریه انقلاب پیگیر، دو فصل مستقل را هم به این ضمام منتقل کرده‌ایم: "برخی از افسانه‌های بوروکراسی"، "سوسیالیسم در یک کشور واحد؟" فصل مربوط به "افسانه‌ها" رابه‌بازسازی انتقادآمیز یک سلسله واقعیات و وقایعی از انقلاب اکتبر اختصاص داده‌ایم که توسط مورخان ناخلف تحریف شده‌اند. یکی از اهداف ضمنی این فصل آن است که کار را برای ذهنهای تنبلی غیرممکن کند که به جای تعمق درشواهد و قرائن موجود می‌خواهند خود را با این نتیجه‌گیری از پیش ساخته ارضاء کنند که "حقیقت احتمالا جایی در وسط نهفته است."

فصل "سوسیالیسم در یک کشور واحد" را به مهمترین مسائل مربوط به جهانبینی و برنامه حزب بلشویک اختصاص داده‌ایم. مسئله‌ای که در اینجا آن را از حیث تاریخی روشن ساختیم، نه تنها اهمیت نظری خود را همچنان حفظ کرده است، بلکه در سالهای اخیر حائز اهمیت عملی تراز اولی هم شده است. ما این دو فصل را فقط به خاطر خوانندگانی از متن کلی کتاب - که این دو فصل جزء لاینفکی از آن را تشکیل می‌دهند - جدا کرده‌ایم که عادتاً به این مناقشات یا مسائل نظری فرعی نمی‌پردازند. با این حال اگر یک دهم، یا حتی فقط یک صدم، از خوانندگان این کتاب زحمت خواندن دقیق این ضمیمه را بر خود هموار کنند، نویسنده احساس خواهد کرد که اجر زحمات زیاد خود را گرفته است. از طریق ذهنهای اندیشمند، فعال و نقاد است که حقیقت سرانجام جای خود را در میان محافل وسیعتر باز می‌کند.



ضمیمه اول

برخی از افسانه‌های بوروکراسی

مفهوم انقلاب اکتبر به شکلی که در این کتاب بسط داده شده است، چندین بار در خطوط کلی‌اش به وسیله نویسنده این سطور در نخستین سالهای رژیم شوروی عنوان شده بود. نویسنده برای آنکه افکار خود را به شکل روشنتری ارائه بدهد، گاهی اوقات این افکار را در قالب اعداد بیان می‌کرد. مثلاً یک بار نوشته بود که: "سه چهارم و یا شاید نهم" از امر انقلاب پیش از بیست و پنجم اکتبر از طریق قیام "خاموش" یا قیام "خشک" به اتمام رسیده بود. اگر این ارقام را بیش از آنچه ارقام در چنین معنائی مستحقش هستند مهم نشمیرید، اندیشه فوق به طور مطلق صائب است. اما از زمانی که ارزیابی مجدد ارزشها آغاز شده است، اندیشه ما را در این خصوص بیرحمانه به باد انتقاد گرفتاراند. کامنف نوشته است: "اگر در روز نهم اکتبر نه دهم قیام، 'پیروزمند' به اتمام رسیده بود، پس درباره عقل و درایت کسانی که در کمیته مرکزی نشسته بودند و در روز دهم اکتبر جر و بحث می‌کردند که آیا دست به قیام بزنند یا خیر، و چه وقت دست به قیام بزنند، چگونه باید قضاوت کنیم؟ درباره افرادی که در روز شانزدهم اکتبر گرد هم نشستند... و امکانات قیام را بارها و بارها تخمین زدند، چگونه داوری کنیم؟... آری، ظاهراً قیام در همان روز نهم اکتبر 'خاموش' و 'به‌طور قانونی' انجام گرفته بود - آنچنان خاموش که نه حزب و نه کمیته مرکزی از آن اطلاع نداشتند." این استدلال ظاهراً موثر که در نوشتجات میراث‌خواران ناخلف انقلاب به رسمیت شناخته شده و از نظر سیاسی بیش از مؤلف خود زیسته است، در حقیقت امر مستی خطای فریبنده بیش نیست.

در روز نهم اکتبر قطعاً "نه دهم" از امر قیام تمام نشده بود، چون در آن روز مسئله انتقال پادگان تازه در شورا مطرح شده بود و محال بود بتوان پیش‌بینی کرد که این مسئله در آتیه چه شکلی به خود خواهد گرفت. به همین دلیل بود که در روز بعد، یعنی روز دهم، تروتسکی در عین تأکید بر اهمیت مسئله انتقال نیروهای نظامی، هنوز نمی‌توانست تقاضا کند که معارضه پادگان با فرماندهانش اساس تمام نقشه را تشکیل دهد. فقط بر اثر زحمات روزانه و

سرسختانه، دو هفته بعد بود که "سه چهارم و شاید نه دهم" از وظیفه اصلی قیام - جلب نیروهای حکومت به سوی مردم - به انجام رسید. در روز دهم چنین نبود، و حتی در روز شانزدهم نیز چنین نبود؛ در روز شانزدهم کمیته مرکزی برای دومین بار به بررسی مسئله قیام پرداخت و کریلنکو موضوع پادگان را قاطعانه به عنوان کلید حل مسئله عنوان نمود.

اما حتی اگر نهم از انقلاب در روز نهم اکتبر به پیروزی رسیده بود - چنان که کامنف به خطا افکار ما را ارائه داده است - صحت این واقعیت نه از راه حدس و گمان، بلکه فقط از طریق عمل - یعنی از طریق قیام - تعیین شدنی بود. بدین ترتیب حتی در آن مورد کاملا فرضی هم "عقل و روایت" اعضای کمیته مرکزی به علت مشارکتشان در جر و بحثهای دهم و شانزدهم اکتبر ابدا لکه دار نمی شد. با این حال، حتی اگر فرض کنیم که اعضای کمیته مرکزی می توانستند از طریق محاسبه خود را از پیش متقاعد کنند که نه دهم از پیروزی نصیبشان شده است، باز لازم بود که دهمین پاره آخر هم به انجام برسد، و این کار به اندازه تمامی هر ده پاره به دقت و توجه نیاز می داشت. چه نبردها و قیامهای "تقریبا" پیروزمندی که در تاریخ موجود نیست - نبردها و قیامهایی که فقط به این دلیل به شکست انجامیدند که به موقع تا شکست کامل دشمن دنبال نشدند! و سرانجام - کامنف در اینجا نبوغ به خرج داده و این نکته را فراموش کرده است - قلمرو فعالیت کمیته نظامی انقلابی به شهر پتروگراد محدود می شد. و با وجود اهمیت فوق العاده پایتخت، مابقی کشور هم به هر حال وجود داشت. و از این لحاظ کمیته مرکزی حق داشت که نه تنها در روزهای دهم و شانزدهم، بلکه در روز بیست و ششم نیز - یعنی پس از پیروزی در پتروگراد - امکانات قیام را به دقت سبک سنگین کند.

کامنف، در مناقشهای که موضوع بحث ماست، به دفاع از لنین برخاسته است. همه پیروان ناخلف زیر پوشش این نام پرابهت از خود دفاع می کنند. او می پرسد که اگر نهم از قیام به اتمام رسیده بود، لنین چگونه می توانست با آن همه شور و حرارت برای قیام بجنگد! اما لنین خود در اوایل ماه اکتبر چنین نوشت: "کاملا ممکن است که ما هم اینک بتوانیم قدرت را بدون قیام تصرف کنیم." به کلام دیگر، لنین پیش از نهم اکتبر معتقد بود که انقلاب "خاموش" صورت گرفته است، آن هم نه فقط نهمش بلکه دهدهمش. اما لنین می دانست که صحت این فرض خوش بینانه را فقط در میدان عمل می توان تعیین کرد. به این دلیل لنین در همان نامه نوشته بود: "اگر ما نمی توانیم قدرت را بدون قیام تصرف کنیم، پس باید فوراً قیام نمائیم." همین مسئله بود که در روزهای دهم و شانزدهم، و در روزهای دیگر، مورد بحث قرار گرفت.

تواریخ اخیر شوروی فصل بسیار مهم و آموزنده‌ای را پیرامون اختلافهای لنین و کمیته مرکزی از انقلاب اکتبر حذف کرده‌اند - این اختلافها هم به اصل بنیادینی مربوط می‌شدند که در موردش حق با لنین بود و هم به مسائل جزئی اما بسیار مهمی که در موردشان حق با کمیته مرکزی بود. برطبق این آئین جدید نه لنین و نه کمیته مرکزی هیچک جایز الخطا نبودند، و در نتیجه مابین آنها هیچ مناقشای نمی‌توانست وجود داشته باشد. در مواردی که انکار اختلاف محال می‌گردد، به حکم یک نسخه عمومی تروتسکی مقصر شناخته می‌شود.

واقعیات حدیث دیگری دارند. لنین اصرار داشت که قیام در روزهای کنفرانس دموکراتیک دربیگیرد. اما حتی یک تن از اعضای کمیته مرکزی از درخواست او حمایت نکرد. یک هفته بعد لنین به اسمیلکا پیشنهاد کرد که ستاد قیام را در فنلاند تشکیل دهد، و به کمک ملوانها ضربه را از آن نقطه به حکومت وارد سازد. باز هم ده روز بعد لنین اصرار ورزید که کنگره شمال به نقطه شروع قیام تبدیل شود. هیچ یک از اعضای کنگره از این پیشنهاد حمایت نکرد. در اواخر ماه سپتامبر لنین معتقد بود که سه هفته تاخیر در قیام، یعنی به تعویق انداختنش تا تشکیل کنگره شوراها، مرگبار خواهد بود. با این حال قیام، که به آستانه کنگره موکول شده بود، در طی اجلاس کنگره صورت گرفت. لنین پیشنهاد کرد که مبارزه در مسکو آغاز شود، چون گمان می‌کرد که مسئله در مسکو بدون درگیری فیصله خواهد یافت. در حقیقت امر، قیام در مسکو، با وجود پیروزی قبلی در پتروگراد، هشت روز به درازا کشید و تلفات زیادی به بار آورد.

لنین ماشین تصمیمهای بی‌خلل نبود. او "فقط" یک انسان نابغه بود. همه خصوصیات انسانی، از جمله قابلیت اشتباه، در او یافت می‌شد. لنین درباره نحوه دید میراث‌خواران ناخلف نسبت به انقلابیون بزرگ، گفته است: "آنها می‌کوشند که انقلابیون بزرگ را پس از مرگشان به شمایلهای بی‌آزار تبدیل سازند، تقدیسه‌شان کنند، و نامشان را به اصطلاح بلندآوازه نمایند... تا بتوانند در امنیت بیشتری در عمل به آنان خیانت کنند. میراث‌خواران ناخلف کنونی خواستار آنند که همگان تصدیق کنند لنین خطاناپذیر بوده است تا بتوانند این گونه جزئیات را به نحوی آسانتر به خود تسری دهند." *

* در طی سومین کنگره بین‌الملل کمونیست، لنین به منظور ملایم کردن حملات خود به برخی از "چپگراهای دوآتشفه" به این نکته اشاره کرد که خود او نیز مرتکب اشتباهات "چپ‌روانه" شده بود، به ویژه در مهاجرت، از جمله در طی آخرین "مهاجرتش" به فنلاند در سال ۱۹۱۷، یعنی همان موقع که در خصوص قیام از نقشه‌ای دفاع کرد که از حیث درستی و انسجام به پای نقشه‌ای که عملاً ←

صفت مشخصهٔ لنین در مقام دولتمرد همانا ترکیبی از چشم‌اندازهای جسورانه و ارزیابی دقیق واقعیات و عارضه‌های کوچک بود. دورافتادگی لنین مانع از آن نبود که او با بصیرتی بی‌نظیر مراحل و چرخشهای بنیادی جنبش را تشخیص دهد، اما این دورافتادگی به او امکان نمی‌داد که عوامل تصادفی و دگرگونیهای موقت را به موقع ارزیابی کند. موقعیت سیاسی موجود به طور کلی چنان برای قیام مساعد بود که برای پیروزی چندین امکان مختلف وجود داشت. اگر لنین در پتروگراد حضور می‌داشت و اگر او تصمیم خود را دایره‌بر قیام فوری، بدون احاله به کنگرهٔ شوراها، در اوایل ماه اکتبر به مورد اجرا می‌گذاشت، او بیشک در اجرای نقشهٔ خود زمینهٔ سیاسی را طوری ترتیب می‌داد که وجوه نامطلوب آن نقشه به حداقل کاهش بیابند. اما دستکم به همین اندازه می‌توان احتمال داد که او خود در آن صورت همان نقشهای را برمی‌گزید که عملاً به اجرا درآمد.

ما ارزیابی خود را از نقش لنین در استراتژی کلی انقلاب در فصل جداگانهای ارائه داده‌ایم. در اینجا نیز برای مشخص شدن نظرمات دربارهٔ پیشنهادهای تاکتیکی لنین، اضافه می‌کنیم که بدون فشار لنین، وبدون نهیها و پیشنهادهای نقشه‌های متفاوت او، افتادن در شاهراه قیام به مراتب دشوارتر می‌شد. اگر در طی آن هفته‌های حساس لنین در اسمولنی می‌بود، رهبری عمومی قیام - آن هم نه فقط در پتروگراد بلکه نیز در مسکو - در سطح بسیار بالاتری قرار می‌گرفت. اما لنین در مقام "مهاجر" نمی‌توانست جای لنین را در اسمولنی پر کند.

لنین خودگاستیهای موجود در سمتگیری تاکتیکی خویش را شدیدتر از دیگران حس می‌کرد. او در روز بیست و چهارم سپتامبر در روزنامهٔ "راپوچی پوت چنین نوشت: "یقیناً انقلاب تازه‌ای در حال رشد است - اما متأسفانه اطلاعات ما دربارهٔ دامنه و سرعت این رشد اندک است. " این کلمات هم به منظور سرزنش رهبران حزب به کار رفتانند و هم به قصد شکایت از کمبود اطلاعات خود. لنین به هنگام یادآوری مهمترین قواعد قیام در نامهٔ خود، فراموش نکرد که اضافه کند: "البته همهٔ اینها تقریبی است و صرفاً جنبهٔ توضیحی دارد. " در روز هشتم اکتبر، لنین به کنگرهٔ منطقه‌ای شوراهای شمال چنین نوشت: "در صورتی که قیام احتمالی کارگران و سربازان پتروگراد... به زودی در بگیرد،

— به اجرا درآمد نمی‌رسید. اگر اشتباه نکنم لنین این اشاره را به خطای خود در نامه‌ای خطاب به یکی از کمیسیونهای کنگره موسوم به کمیسیون امور آلمان نیز ذکر کرده بود. متأسفانه پرونده‌های بین‌المللی کمونیست در دسترس ما نیستند، و مسلم است که نامهٔ مذکور منتشر نشده است.

من سعی خواهم کرد از حاشیه بیرون بیایم و توصیه‌های خود را عرضه کنم ، اما این قیام هنوز در نگرفته است . " لنین انتقادهای خود را از زینوویف و کامنف با چنین کلماتی آغاز کرده بود : " مبلغی که ارادهٔ سرنوشت او را از خط اصلی تاریخ دور ساخته است ، دائما در خطر آن است که دیر از راه برسد و یا نامطلع باقی بماند ، به خصوص هنگامی که نوشته‌های او با تاخیر به چاپ می‌رسند . " باز هم شکایتی دیگر از انزوای خویشتن همراه با سرزنشی خطاب به سردبیرهایی که یا در انتشار مقاله‌های برنده تاخیر به خرج می‌دادند و یا عبارات گزندهٔ این مقاله‌ها را حذف می‌کردند . یک هفته پیش از قیام لنین در نامهٔ محرمانه‌ای برای اعضای حزب چنین نوشت : " و اما راجع به طرح مسئلهٔ قیام در حال حاضر ، حال که تا این حد به بیستم‌اکتبر نزدیک شده‌ایم ، من از راه دور نمی‌توانم قضاوت کنم که حرکت اعتصاب‌شکنانهٔ (زینوویف و کامنف) در مطبوعات غیرحزبی ، تا چه حد کار را خراب کرده است . " تاکید بر کلمات " از راه دور " از خود لنین است .

اما مکتب پیروان ناخلف اختلاف موجود مابین پیشنهادهای تاکتیکی لنین و سیر واقعی قیام در پتروگراد را چگونه توضیح می‌دهد ؟ این مکتب ماهیتی بی‌شکل و بی‌محتوا به این تضاد می‌دهد ؛ یا آنکه از کنار اختلافات می‌گذرد و اختلافات را قابل توجه نمی‌داند ؛ و یا می‌کوشد واقعیات مسلم را زیر پا بگذارد ؛ و یا در آنجا که لنین از تمامی کمیتهٔ مرکزی و یا از همهٔ مخالفان قیام در کمیتهٔ مرکزی سخن می‌گوید نام تروتسکی را می‌گنجاند ؛ و یا سرانجام همهٔ این روشها را باهم ترکیب می‌کند ، بی‌آنکه در قید باشد که آیا این روشها متقابلا با یکدیگر سازگارند یا خیر .

استالین می‌نویسد : " نحوهٔ اجرای قیام اکتبر را می‌توان الگوی استراتژی (بلشویکی) محسوب کرد . تجاوز از این مقتضیات (انتخاب لحظهٔ صحیح) به اشتباه خطرناکی منجر می‌شود که به ' گم کردن ضرباهنگ ' موسوم است ، در چنین موقعی حزب یا از سیر حوادث عقب می‌ماند و یا جلو می‌افتد ، و خطر شکست را به وجود می‌آورد . کوشش گروهی از رفقا برای آنکه قیام با توقیف کنفرانس دموکراتیک در اوت ۱۹۱۷ آغاز شود ، باید نمونه‌ای از این ' گم کردن ضرباهنگ ' محسوب گردد ، و برای چگونگی انتخاب نکردن لحظهٔ قیام سرمشقی شمرده شود . " عبارت " گروهی از رفقا " در این سطور به معنای شخص لنین است . هیچ کس جز لنین پیشنهاد نکرد که قیام با توقیف کنفرانس دموکراتیک آغاز شود ، و هیچ کس هم از این پیشنهاد حمایت نکرد . استالین نقشهٔ تاکتیکی لنین را " سرمشقی برای چگونگی انتخاب نکردن لحظهٔ قیام " می‌داند . اما روایت خالی از اسم استالین به او اجازه می‌دهد که در عین حال وجود هرگونه اختلافی را

مابین لنین و کمیته مرکزی صریحا انکار کند .

یاروسلافسکی برای گریز از این مشکل راه ساده‌تری پیدا کرده است . او می‌نویسد : "البته مسئله بر سر جزئیات نیست ، مسئله بر سر این نیست که آیا قیام در مسکو شروع شد یا در پتروگراد . " اصل مطلب آن است که تمامی سیر حوادث "صحت خط لنین ، یعنی صحت خط حزب ما " را به اثبات رساند . این مورخ نابغه مشکل خود را تا حد خارق‌العاده‌ای آسان کرده‌است . در این که قیام اکتبر صحت استراتژی لنین را به اثبات رساند ، و به خصوص نشان داد که پیروزی او بر قشر حاکم "بلشویکهای قدیمی " تا چه اندازه اهمیت داشته است ، شک نمی‌توان کرد . اما اگر به طور کلی مسئله‌ای بر سر اینکه قیام در کجا و چه وقت و چگونه باید آغاز می‌شد در میان نباشد ، آنگاه مسلم است که از اختلافهای گاه به گاه با لنین - و حتی از مسائل تاکتیکی به طور عام - چیزی باقی نمی‌ماند .

در کتاب جان رید داستانی وجود دارد دایر بر اینکه در روز بیست و یکم اکتبر سران حزب بلشویک "دومین کنفرانس تاریخی " خود را برگزار کردند و در آن کنفرانس ، به طوری که به رید گفته شده است ، لنین گفت : "بیست و چهارم اکتبر برای شروع عمل زود است . ما باید برای قیام یک پایگاه سراسری در روسیه داشته باشیم ، و در روز بیست و چهارم برخی از نمایندگان هنوز در راه خواهند بود . از سوی دیگر ، روز بیست و ششم برای شروع عمل دیر است . . . باید در روز بیست و پنجم ، یعنی در روز افتتاح کنگره ، کار را شروع کنیم . " رید ناظر فوق‌العاده تیزبینی بود ، و می‌توانست احساسات و عواطف پرشور روزهای سرنوشت‌ساز انقلاب را بر صفحات کتاب خود ثبت کند . به این دلیل بود که لنین در زمان خود میل داشت که کتاب بی‌نظیر رید در میلیونها نسخه در همه کشورهای جهان منتشر بشود . اما کاری که در گرماگرم حوادث صورت می‌گرفت ، یادداشتهائی که در راهروها و خیابانها و در کنج پیاده‌روها نوشته می‌شد ، و گفتگوها و عبارات پراکنده‌ای که از گوشه و کنار شنیده می‌شد ، آن هم به کمک مترجم - همه اینها سبب خطاهای اجتناب‌ناپذیری می‌شدند . داستان مربوط به جلسه بیست و یکم اکتبر یکی از آشکارترین خطاهای کتاب رید است . آن استدلال درباره نیاز به یک "بنیاد شورائی سراسری در روسیه " برای قیام ، محال است به لنین تعلق داشته باشد ، چون لنین چندین بار جستن چنین بنیادی را "بلاغت محض و یا خیانت محض " خوانده بود . لنین نمی‌توانست بگوید که روز بیست و چهارم برای شروع عمل زود است ، چون او از اواخر ماه سپتامبر به بعد حتی یک روز تاخیر بیجهت را در قیام غیرقابل قبول می‌دانست . او گفته بود که قیام ممکن است دیر از راه برسد ، اما "اکنون در این قضیه هر چه سریع اقدام کنیم باز زودتر از موقع عمل نکرده‌ایم . " با این حال ، صرف نظر از این

ملاحظات سیاسی - که خود قاطعیت کافی دارند - داستان رید از آن جهت مردود است که در روز بیست و یکم "دومین کنفرانس تاریخی" از هیچ نوعی برگزار نشد. چنین کنفرانسی مسلماً در اسناد و خاطرات سایر شرکت‌کنندگان نشانی از خود به جا می‌نهد. فقط دو کنفرانس با حضور لنین برگزار شد: در روز دهم و روز شانزدهم. رید نمی‌توانست از این نکته مطلع باشد. اما اسنادی که از آن زمان تاکنون منتشر شده‌اند جایی برای "جلسه تاریخی" بیست و یکم اکتبر باقی نمی‌گذارند. اما مورخان ناخلف در گنجاندن شهادت آشکارا نادرست جان رید در همه نشریات رسمی تردید نکرده‌اند. آنان به این تدبیر رهنمودهای لنین را مو به مو با سیر واقعی رویدادها تطبیق داده‌اند. ناگفته نماند که مورخان رسمی با این کار لنین را به نحوی عیرقابل درک و چاره‌ناپذیر در تناقض با شخص خود، یعنی شخص لنین، قرار داده‌اند. اما باید در نظر داشته باشید که آنان در این مورد اساساً نگران لنین نیستند. میراث‌خواران ناخلف نام لنین را صرفاً به کنایه تاریخی خود تبدیل کرده‌اند، و بدون تعارف و تشریفات نام او را به کار گرفته‌اند تا لغزش‌ناپذیری خویش را پس از وقوع رویداد مسجل سازند.

اما مورخان رسمی در تطبیق واقعیات به خط سیر مطلوب حوادث از این هم فراتر می‌روند. یاروسلافسکی در تاریخی که درباره حزب نوشته است می‌نویسد: "در جلسه کمیته مرکزی در روز بیست و چهارم اکتبر، یعنی آخرین جلسه پیش از قیام، لنین حضور داشت." صورت جلسه‌هایی که به‌طور رسمی منتشر شده‌اند و فهرست کامل حاضران در جلسه را دربردارند، گواهی می‌دهند که لنین در آن جلسه غایب بود. یاروسلافسکی می‌نویسد: "لنین و کامنف مامور مذاکره با سوسیال‌رولوسیونرهای چپ شدند." در صورت جلسه‌های موجود آمده است که این ماموریت به کامنف و برزین محول شد. اما حتی بدون مراجعه به صورت جلسه‌ها هم باید بدیهی باشد که ممکن نبود کمیته مرکزی این وظیفه فرعی و "دیپلماتیک" را به لنین محول کند. جلسه سرنوشت‌ساز کمیته مرکزی در صبح تشکیل شد. لنین تا پاسی از شب به اسمولنی نرسید. سوشنیکوف، یکی از اعضای کمیته پتروگراد، روایت کرده‌است که چگونه لنین "در عصر (روز بیست و چهارم) به جای نامعلومی رفت و یادداشتی در اتاق خود به جا نهاد دائر بر اینکه در فلان ساعت بیرون رفته است. وقتی این خبر به ما رسید تا حد مرگ برای ایلچ هراسان شدیم." فقط "در اواخر شب" به بخش خبر رسید که لنین به کمیته نظامی انقلابی رفته است.

اما شگفت‌انگیزتر از همه اینها آن است که یاروسلافسکی سند سیاسی و انسانی فوق‌العاده مهمی را نادیده می‌گیرد: نامه لنین به رهبران بخشها در

ساعاتی که قیام علنی اساساً آغاز شده بود. "رفقا! من این سطور را در عصر روز بیست و چهارم می‌نویسم... من با تمامی توان خود می‌خواهم رفقا را متقاعد کنم که اکنون همه چیز به تارموتی بند است، و به آنها بقبولانم که اینک مسائلی در دستور قرار دارند که نه از طریق کنفرانس حل خواهند شد و نه از طریق کنگره (حتی کنگره شوراهای) بلکه فقط به وسیله مردم، به وسیله توده‌ها، و از طریق مبارزه توده‌های مسلح، قابل حل و فصلند. ضروری است که همین امشب به هر قیمتی که شده حکومت بازداشت شود، دانشجویان نظامی خلع سلاح (در صورت مقاومت نابود) شوند، و الخ...". لنین به حدی از بی‌تصمیمی کمیته مرکزی بیمناک بود که در لحظه آخر به تکاپو افتاده بود تا فشار رده‌های پائین را بر کمیته مرکزی متمرکز کند. او می‌نویسد: "ضروری است که همه بخشها، همه هنگها، و همه نیروها آنها بسیج شوند و نمایندگان خود را فوراً به کمیته نظامی انقلابی و به کمیته مرکزی بلشویکها بفرستند و مصرا بخواهند که: در هیچ صورتی قدرت را تا روز بیست و پنجم در دست کرنسکی و شرکا باقی نگذارید، در هیچ صورتی - بلکه مسئله را بدون تصور همین امروز، همین امشب فیصله دهید." در همان حال که لنین این سطور را می‌نوشت، هنگها و بخشهایی که او برای وارد آوردن فشار به کمیته نظامی انقلابی به بسیج دعوتشان کرده بود، قبلاً به وسیله کمیته نظامی انقلابی برای تصرف شهر و سرنگون کردن حکومت بسیج شده بودند. از این نامه - که اضطراب و احساس در یکایک سطورش موج می‌زند - دستکم بدیهی است که لنین نمی‌توانسته در روز بیست و یکم قیام را تا روز بیست و پنجم به تعویق بيفکند، و نمی‌توانسته در جلسه صبح روز بیست و چهارم هنگامی که تصمیم بر تهاجم فوری گرفته شد، حضور داشته باشد.

با این حال در این نامه عنصر معما آمیزی وجود دارد. چه شد که لنین، در مخفیگاه خود در بخش وایبورگ، تا هنگام عصر از تصمیم اینچنین مهمی مطلع نشد؟ از روی گزارش سوشنیکوف - و نیز از روی منابع دیگر - مسلم است که ارتباط با لنین در طی آن روز از طریق استالین برقرار شده بود. تنها فرض ممکن آن است که استالین هم، که در جلسه صبحگاهی کمیته مرکزی حاضر نشده بود، تا هنگام عصر از تصمیم اتخاذ شده آگاه نگردید.

علت بلافصل نگرانی لنین چه بسا شایعاتی بودند که آگاهانه و مصرا نه در طی آن روز از اسمولنی پخش می‌شدند. شایعاتی دائر بر اینکه تا معلوم شدن تصمیم کنگره شوراهای هیچ اقدام حساسی به عمل نخواهد آمد. در عصر آن روز در جلسه اضطراری شورای پتروگراد، تروتسکی در گزارش خود پیرامون فعالیت‌های کمیته نظامی انقلابی چنین گفت: "در آستانه تشکیل کنگره سراسری شوراهای روسیه، نقشه ما شامل معارضه مسلحانه برای امروز یا فردا نیست. ما معتقدیم

که کنگره با نیرو و اقتدار بیشتری شعار ما را به مورد اجراء خواهد گذاشت. اما اگر حکومت بخواهد باقیماندهٔ عمر خود را - ۲۴، ۴۸، یا ۷۲ ساعت - برای یورش به ما به کار بگیرد، آنگاه ما حملهٔ او را با ضدحمله جواب خواهیم داد، مشت در برابر مشت، و فولاد در برابر آهن. "چنین بود ترجیع‌بند تمامی آن روز. غرض از این سخنان تدافعی آن بود که در واپسین لحظهٔ پیش از فروآوردن ضربهٔ نهائی، هوشیاری نیم‌بند دشمن به صفر رسانده شود. به احتمال قوی همین مانور سبب شد که دان در عصر روز بیست و چهارم به کرنسکی اطمینان دهد که بلشویکها عجالتا به هیچ عنوان در فکر قیام نیستند. اما از سوی دیگر، اگر فرض کنیم که یکی از این بیانیهای تخدیری تصادفاً از اسمولنی به گوش لنین رسیده بود، چه بسا او هم به علت خلجان درونی و بی‌اعتمادی‌اش، ظاهراً آن حيلهٔ نظامی را جدی تلقی کرده بود.

حيلهٔ یکی از عناصر ضروری هنر جنگ را تشکیل می‌دهد. اما حيله‌های که ضمناً احتمال فریب‌دادن اردوی دوست را دربرداشته باشد حيلهٔ بدی است. اگر مسئله بر سر فراخواندن تمامی توده‌ها به خیابان می‌بود، چه بسا آن کلمات دربارهٔ "۷۲ ساعت" آتی، خطای مرگباری از آب درمی‌آمد. اما در روز بیست و چهارم، قیام دیگر به فراخوانیهای عمومی انقلابی نیازی نداشت. واحدهای مسلحی که برای تسخیر نقاط اصلی پایتخت در نظر گرفته شده بودند در حال آماده‌باش به سر می‌بردند و منتظر بودند تا فرماندهانشان، که به وسیلهٔ تلفن با نزدیکترین ستادهای انقلابی در ارتباط قرار داشتند، فرمان حمله را صادر کنند. در این شرایط حيلهٔ دولبهٔ ستاد انقلاب کاملاً به جا بود.

پژوهشگران رسمی هر گاه به سند ناخوشایندی می‌رسند، آدرس آن سند را عوض می‌کنند. مثلاً یاکوفلف می‌نویسد: "بلشویکها دچار 'توهامات پارلمانی' نشدند، بلکه آنان پیشنهاد تروتسکی را دایر بر لزوم تطبیق قیام به دومین کنگرهٔ شوراها رد کردند، و پیش از گشایش کنگرهٔ شوراها قدرت را تصرف نمودند." اینکه سخن از کدام پیشنهاد تروتسکی در میان است، کجا و چه وقت این پیشنهاد مورد بررسی قرار گرفت، کدام یک از بلشویکها ردش کردند - نویسندهٔ فوق دربارهٔ هیچیک از این نکات حرفی برای گفتن ندارد، آن هم نه تصادفاً. جستجو در میان صورت‌جلسه‌ها، و یا در میان خاطرات افراد مختلف، برای یافتن اثری از پیشنهاد تروتسکی دایر بر "لزوم تطبیق قیام به دومین کنگرهٔ شوراها" جستجوی عبثی خواهد بود. زمینهٔ این ادعای یاکوفلف همانا سوء تفاهم مرسوم است که شخص لنین مدتها پیش آن را مردود شمرد.

خاطرات مختلفی که مدتها پیش منتشر شده‌اند همه نشان می‌دهند که تروتسکی از اوایل ماه سپتامبر به بعد چندین بار به مخالفان قیام تذکر داده بود

که تعیین موعد کنگره، شوراها در نظر بلشویکها به منزله، تصمیم به قیام است. البته این حرف بدان معنا نبود که قیام فقط باید به تصمیم کنگره، شوراها صورت بگیرد - از چنین ظاهرنگری کودکانهای هیچگونه سخنی نمی‌توانست درمیان باشد. مسئله بر سر دیرترین موعد قیام دور می‌زد، و سخن بر سر آن بود که موکول کردن قیام به زمان نامعلومی پس از کنگره ممکن نیست. از روی اسناد معلوم نیست که این مناقشه‌های کمیته، مرکزی از طریق چه کس و در چه شکل به گوش لنین می‌رسید. مصاحبه با تروتسکی، که سخت در زیر نظر دشمن قرار داشت، برای لنین شدیداً مخاطره‌انگیز می‌بود. از این رو چه بسا لنین در نتیجه، نگرش احتیاط‌آمیز خود تصور کرده بود که ممکن است تروتسکی انگشت تاکید را بر کنگره بگذارد و نه بر قیام، و در هر حال مقاومت لازم را در برابر "توهامات پارلمانی" زینوویف و کامنف به خرج ندهد. یحتمل لنین به علت شناخت اندکش از اعضای جدید کمیته، مرکزی، یعنی یوفه و اوریتزکی، مژرایونتسیهای پیشین (یا وحدت‌کنندگان)، درباره، این اشخاص دچار تشویش خاطر شده بود. در نطقی که لنین در روز بیست و یکم نوامبر، یعنی پس از پیروزی، در یکی از جلسات کمیته، پتروگراد ایراد کرد، گواه مستقیمی بر این نکته موجود است: "در جلسه" (دهم اکتبر) مسئله، تهاجم مطرح شد. من می‌ترسیدم که وحدت‌کنندگان انترناسیونالیست فرصت‌طلبی کنند، اما ترس من برطرف شد؛ با این حال (برخی از) اعضاء (قدیمی کمیته، مرکزی) موافقت نکردند. این امر اندوه عمیقی در من ایجاد کرد. "لنین، بنابه‌گفته، خود او، در روز دهم متقاعد شد که نه تنها تروتسکی، بلکه نیز یوفه و اوریتزکی، که زیر نفوذ مستقیم تروتسکی قرار داشتند، قاطعانه طرفدار قیام بودند. مسئله، موعد به طور کلی برای نخستین بار در آن جلسه مطرح شد. پس چه وقت و به وسیله، چه کس "پیشنهاد تروتسکی" دائر بر احتراز از شروع قیام تا معلوم شدن تصمیم مقدماتی کنگره، شوراها، مردود شناخته شد؟ تو گوئی پژوهشگران رسمی به منظور بزرگتر کردن شعاع آشفته‌گی، با اشارات خود به تصمیم ساختگی روز بیست و یکم اکتبر، دقیقاً همان پیشنهاد را، چنانکه دیدیم، به خود لنین نسبت می‌دهند.

در این نقطه اسنالین با روایت تازهای که گفته، یاکوفلف، و همراه با آن بسیاری چیزهای دیگر را، نقض می‌کند، شتابزده وارد بحث می‌شود. بنابه‌گفته، اسنالین، ظاهراً موکول کردن قیام به روز افتتاح کنگره - یعنی روز بیست و پنجم - اعتراض جدی لنین را برنینگیخت، اما آن نقشه بر اثر انتشار پیش از موقع موعد قیام ضایع گشت. اما اجازه دهید که در اینجا سکوی خطابه را در اختیار خود اسنالین بگذاریم: "خطای شورای پتروگراد در تعیین و انتشار موعد قیام (روز بیست و پنجم اکتبر) به طور علنی، قابل تصحیح نبود مگر از طریق قیام پیش از

این موعد قانونی قیام . " این ادعا از فرط ضد و نقیض بودنش آدمی را خلع سلاح می‌کند . انگار که در آن جر و بحثها با لنین مسئله بر سرانتخاب مابین روز بیست و چهارم و روز بیست و پنجم اکتبر دور می‌زد ! در حقیقت امر ، لنین تقریباً یک ماه پیش از قیام چنین نوشت : " صبر کردن برای کنگره ، شوراها بلاهت محض است ، چون این کار به معنای تلف کردن هفته‌هاست . حال آنکه هفته‌ها و حتی روزها اینک تعیین‌کننده هستند . " شورا در کجا و چه وقت و از کدام طرف موعد قیام را علناً انتشار داد ؟ برای چنین کار سفیهانه‌ای از جانب شورا به دشواری می‌توان انگیزه‌های حتی اختراع کرد . در واقعیت امر ، نه قیام که کنگره ، گشایش شوراها به طور علنی و از پیش برای روز بیست و پنجم در نظر گرفته شده بود ، و این کار را نه شورای پتروگراد که کمیته سازشکار اجرائی مرکزی انجام داده بود . دشمن از این نکته ، و نه از بی‌احتیاطی فرضی شورا ، استنباطهای خاصی برای خود کرده بود : بلشویکها ، اگر قصد کناره‌گیری از صحنه را نداشته باشند ، یقیناً کوشش خواهند کرد که همزمان با تشکیل کنگره ، شوراها ، قدرت را تصرف کنند . ما خود بعداً چنین نوشتیم : " به حکم منطق امور روشن بود که ما قیام را برای روز بیست و پنجم اکتبر در نظر گرفتیم . تمام مطبوعات بورژوا این نکته را به این نحو دریافته بودند . " استالین خاطرات آشفته خود را از این " منطق امور " به انتشار " لاقیدانه " موعد قیام به طور علنی تبدیل کرده است . در حال حاضر تاریخ به این نحو نوشته می‌شود .

در دومین سالگرد انقلاب ، نویسنده کتاب حاضر به مفهومی که هم‌اکنون توضیح داده شد به این نکته اشاره کرد که " قیام اکتبر به یک مفهوم برای موعد معینی ، یعنی برای بیست و پنجم اکتبر ، در نظر گرفته شده بود و دقیقاً در همان موعد به اجراء درآمد . " و سپس اضافه کرد که : در تاریخ قیام دیگری که به حکم خط سیر امور به موعدی معین موکول شده باشد ، پیدا نمی‌کنیم . این گفته نادرست بود : قیام دهم اوت ۱۷۹۲ نیز تقریباً از یک هفته قبل برای موعد معینی تدارک دیده شده بود ، و آن بار هم نه از روی بی‌احتیاطی بلکه به حکم منطق حوادث . در روز سوم اوت مجلس مقننه مقرر داشت که عرض‌حالهای بخشهای پاریس دائر بر ضرورت سرنگونی پادشاه ، در روز نهم بررسی شوند . ژوره ، با توجه به بسیاری از نکاتی که از چشم مورخان قدیمی پنهان مانده‌اند ، در این خصوص چنین می‌نویسد : " مجلس با تعیین موعد مباحثه ، موعد قیام را هم تعیین کرد . " دانتون ، رهبر بخشها ، موضعی تدافعی اتخاذ کرد . او مصرانه اعلام کرد که : " اگر انقلاب تازه‌ای در بگیرد ، آن انقلاب پاسخی خواهد بود به خیانتکاری حکومت . " بخشها با ارائه این مسئله به مجلس مقننه به هیچ وجه دچار " توهمات پارلمانی " نشده بودند . این کار صرفاً شیوه‌ای برای تدارک قیام و فراهم آوردن

پوششی قانونی برای قیام بود و بس. همان طور که همه می دانند، بخشها به محض شنیدن علامت در دفاع از مواضع خود اسلحه به دست قیام کردند. مشابهتهای موجود مابین این دو انقلاب، که ۱۲۵ سال از یکدیگر فاصله دارند، به هیچ وجه تصادفی نیستند. هر دو قیام نه در آغاز انقلاب بلکه در مرحله دوم انقلاب صورت گرفتند، و این امر از حیث سیاسی جنبه بسیار آگاهانه تر و تعمدی تری به هر دو بخشید. در هر دو مورد بحران انقلابی به مرحله بالائی از پختگی رسیده بود؛ توده ها از چارمنابذیری و نزدیکی قیام کاملاً آگاه بودند. ضرورت وحدت عمل آنان را مجبور کرد که توجه خود را بر یک موعد معین "قانونی"، به عنوان کانون حوادث قریب الوقوع، متمرکز کنند. رهبران نیز از این منطق جنبش توده های تبعیت کردند. آنان هنگامی که به موقعیت موجود سیاسی تسلط یافتند، در همان حال که تقریباً به پیروزی رسیده بودند، موضعی اتخاذ کردند که تدافعی به نظر می رسید؛ آنان ضمن تحریک دشمن ضعیف شده، مسئولیت معارضه قریب الوقوع را از پیش به گردن او افکندند. بدین طریق بود که قیام در "موعدی از پیش تعیین شده" در گرفت.

اظهارات استالین، که از حیث نا به جایی شگفت انگیز به نظر می رسند - برخی از آنها را در فصلهای پیشین ذکر کردیم - نشان می دهند که او چه اندک به رابطه درونی رویدادهای ۱۹۱۷ اندیشیده است، و این رویدادها چه آثار مختصری در حافظه او به جا نهادماند. این نکته را چگونه توضیح دهیم؟ همه می دانند که مردم تاریخ را بدون درک قوانینش می سازند، درست به همان شکل که بدون درک فیزیولوژی گوارش غذا را هضم می کنند. اما قاعدتاً این قاعده نباید در مورد رهبران سیاسی صدق کند - به خصوص در مورد رهبران حزبی که بر اساس برنامه های عمل می کند که آن برنامه بر علم استوار است. اما حقیقت آن است که بسیاری از انقلابیون، پس از مشارکت در انقلاب در مواضع برجسته، اندکی بعد ناتوانی خود را از درک معنای درونی امری که با مشارکت مستقیم آنان رخ داده است عیان می سازند. آدمی از خواندن نوشتجات فوق العاده فراوان میراث خواران ناخلف احساس می کند که آن رویدادهای عظیم همچون جاده صاف کنی که دستها و پاهای انسانها را در زیر خود له و لورده بسازد، از روی مغزهای افراد رد شده و آن مغزها را تماماً خرد کرده اند. این نکته تا اندازه ای درست است؛ فشارهای مفرط جسمانی نیروی افراد را به سرعت تحلیل می برد. اما عامل دیگری نیز هست که به مراتب مهمتر است. پیروزی انقلاب موقعیت انقلابیون دیروز را از ریشه دگرگون می کند. باده پیروزی کنجکاو علمی آنان را فرومی نشاند، شأن آنان را تا حد عبارات باسماهی پائین می آورد، و وادارشان می کند که روزهای گذشته را به اقتضای منافع جدید ارزیابی کنند. بدین ترتیب لفاف دایماً

ضحیم ترشوند‌های از افسانه‌های بوروکراتیک شکل واقعی رویدادها را روز به روز محو و محوتر می‌کنند .

در سال ۱۹۲۴، نویسنده کتاب حاضر در یکی از آثار خود موسوم به درس‌های اکتبر کوشید تا نشان دهد که چرا لنین در هدایت حزب به سمت قیام ناچار شد بر علیه جناح راست حزب، که زینوویف و کامنف نمایندگانی‌اش را بر عهده داشتند، آن طور به شدت مبارزه کند. استالین به توضیحات من‌اعتراض کرد: "آیا در آن ایام در حزب ما اختلافی وجود داشت؟ آری، وجود داشت. اما این اختلافها به رغم اظهارات تروتسکی، که می‌گوشد جناحهای 'راست' و 'چپ' حزب را کشف کند، تماما ماهیت عملی داشتند... " تروتسکی مدعی است که در اکتبر در وجود کامنف و زینوویف یک جناح راست در حزب ما وجود داشت... پس چه شد که اختلاف با زینوویف و کامنف فقط چند روز به طول کشید؟... در حزب انشعاب نشد، و اختلافات هم فقط چند روز به طول کشیدند، به این دلیل و فقط به این دلیل که کامنف و زینوویف هردولنینیست - بلشویک بودند. " آیا هفت سال پیشتر - پنج روز پیش از قیام - استالین دقیقا به همین طریق لنین را متهم به تندلحنی مفرط نکرده و مدعی نشده بود که زینوویف و کامنف برزمینه مشترک "بلشویسم" قرار دارند؟ در سراسر نوسانهای استالین ثبات خاصی وجود دارد که نه از یک فلسفه سنجیده، بلکه از قالب کلی شخصیت او سرچشمه می‌گیرد. هفت سال پس از انقلاب، درست به همان شکل که در آستانه قیام، او عمق اختلافهای موجود در حزب را به همان طرز مبهم درک می‌کند.

بهترین محک برای ارزیابی هر رهبر سیاسی انقلابی همانا مسئله دولت است. در روز یازدهم اکتبر زینوویف و کامنف در نامه خود بر علیه قیام چنین نوشتند: "ما با تاکتیکهای صحیح می‌توانیم یک سوم، آری و شاید هم بیش از یک سوم از کرسیهای مجلس موسسان را به دست آوریم... مجلس موسسان به اضافه شورا، این همان نوع مرکبی از نهاد دولت است که ما به سویس گام برمی‌داریم." "تاکتیکهای صحیح" به معنای تخطئه تسخیر قدرت به وسیله طبقه کارگر بود. "نوع مرکب" دولت به معنای ترکیبی از مجلس موسسان بود با شوراها. قرار بر این بود که در مجلس موسسان دو سوم از کل اعضاء را احزاب بورژوا تشکیل دهند؛ و در شوراها، چنانکه می‌دانیم، حزب طبقه کارگر فرمانروا بود. این نوع دولت مرکب بعدا اساس طرح هلفردینگ را برای گنجاندن شوراها در قانون اساسی و ایماز تشکیل داد. اما ژنرال لیزینگن، فرمانده سرزمین براندنبورگ، در روز هفتم نوامبر ۱۹۱۸ تشکیل شوراها را، به این دلیل که "این نوع نهادها با نظام موجود دولت تناقض دارند،" ممنوع اعلام کرد و با این کار نشان داد

که دستکم از مارکسیستهای اتریش و "حزب مستقل آلمان" بصیرت بیشتری دارد. لنین در ماه آوریل هشدار داد که مجلس موسسان به مقامی فرعی تنزل خواهد یافت. با این حال نه او و نه حزب در تمامینش هرگز در طی سال ۱۹۱۷ هرگز طرح مجلس دموکراتیک را تخطئه نکردند، چون امکان نداشت بتوان از پیش با قاطعیت اعلام کرد که انقلاب تا چه حد جلو خواهد رفت. فرض بر این بود که شوراها پس از تصرف قدرت به زودی موفق خواهند شد که ارتش و دهقانها را به سوی خود جلب کنند به طوری که در مجلس موسسان - به ویژه پس از افزایش تعداد رای دهندگان (لنین مخصوصا پیشنهاد کرده بود که حداقل سن برای رای دهندگان به هجده سالگی کاهش بیاید) - اکثریت متعلق به بلشویکها باشد و این مجلس صرفا تائیدیه رسمی رژیم شوراها به شمار رود. به این مفهوم لنین گاهی اوقات از "نوع مرکب" دولت سخن می گفت - یعنی از تطبیق مجلس موسسان به دیکتاتوری شوراها. اما قضیه در خط دیگری گسترش یافت. با وجود پافشاری لنین کمیته مرکزی پس از فتح قدرت تشکیل مجلس موسسان را چند هفته ای به تعویق نینداخت - با آنکه بدون این کار نه امکان داشت بتوان تعداد رای دهندگان را بالا برد و نه می شد به دهقانها فرصت داد تا رابطه خود را با سوسیال رولوسیونرها و بلشویکها از نو معین کنند. از این رو مجلس موسسان با شورا به معارضه برخاست و منحل گردید. آنگاه دوازدوی متخاصمی که در مجلس موسسان نمایندگی داشتند بر علیه یکدیگر وارد یک جنگ داخلی چندساله شدند. در نظام دیکتاتوری شورائی حتی یک مقام فرعی هم برای مجلس دموکراتیک پیدا نشد. و مسئله "نوع مرکب" در عمل منتفی گردید. اما این مسئله از حیث نظری تمامی اهمیت خود را حفظ کرد، چنانکه بعدا تجربه حزب مستقل آلمان این نکته را به اثبات رساند.

در سال ۱۹۲۴ هنگامی که استالین، در تبعیت از مقتضیات مبارزه درون حزبی، برای نخستین بار سعی کرد تا ارزیابی مستقلی از گذشته به عمل بیاورد، به دفاع از "دولت مرکب" زینوویف برخاست و در این راه با استناد به لنین در صدد تقویت خود برآمد. استالین به شیوه خاص خود چنین نوشت: "وقتی تروتسکی نظریه ترکیب مجلس موسسان با شوراها را به عنوان هلفردینگیسم به ریشخند می گیرد، او در واقع خصوصیات تاکتیکهای بلشویکی را... درک نکرده است. زینوویف، که تروتسکی آماده است تا او را به یک هلفردینگیست تبدیل کند، به طور تمام و کمال همان نظرگاه لنین را دارد." این حرف بدان معناست که هفت سال پس از نبردهای نظری و سیاسی ۱۹۱۷، استالین هنوز مطلقا نفهمیده بود که در مورد زینوویف، همچنانکه در مورد هلفردینگ، مسئله بر سر موافق کردن و آشتی دادن دو طبقه مختلف با یکدیگر بود، بورژوازی از طریق مجلس

موسسان و طبقه کارگر از طریق شوراها، حال آنکه در مورد لنین مسئله بر سر ترکیب دو نهاد دور می‌زد که هر دو باید مبین قدرت یک طبقه واحد، یعنی طبقه کارگر، بودند. همان‌طور که لنین در آن ایام توضیح داد، طرح زینوویف در قطب مخالف مبانی آموزشهای مارکس درباره دولت قرار داشت. در روز هفدهم اکتبر، لنین بر علیه زینوویف و کامنف چنین نوشت: "پس از قرارگرفتن قدرت در دست شوراها، 'نوع مرکب' را همگان خواهند پذیرفت. اما تمسک به 'نوع مرکب' به منظور امتناع از انتقال قدرت به شوراها... آیا برای چنین کاری می‌توان یک اصطلاح پارلمانی پیدا کرد؟" بدین ترتیب می‌بینیم که برای ارزیابی طرح زینوویف، که استالین آن را "از خصوصیات تاکتیکیهای بلشویکی" می‌نامد و ادعا می‌کند که تروتسکی آن را نفهمیده است، لنین حتی یک اصطلاح پارلمانی هم نمی‌توانست بیابد، با آنکه او در این گونه مسائل هرگز به مشکل‌پسندیهای مفرط دچار نمی‌شد. اندکی بیش از یک سال بعد، لنین با تعمیم این اندیشه به کشور آلمان، چنین نوشت: "کوشش در ترکیب دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری طبقه کارگر هم به منزله تخطئه مارکسیسم است و هم به منزله تخطئه سوسیالیسم به طور عام." آیا واقعا لنین جز این هم می‌توانست بنویسد؟ "نوع مرکب" زینوویف اساسا کوششی بود برای جاودانی کردن قدرت دوگانه - یعنی احیاء آزمونی که منشویکها همه امکاناتش را به‌تمام رسانده بودند. و اگر استالین در سال ۱۹۲۴ هنوز در خصوص این مسئله با زینوویف در یک موضع قرار داشت، معنایش این است که او با وجود طرفداری از تزه‌های لنین کماکان به آن فلسفهای که خود در گزارش خویش در بیست و نهم مارس ۱۹۱۷ پیرامون قدرت دوگانه ساخته و پرداخته بود، دستکم به طور نیم‌بند وفادار مانده است: "نقشها تقسیم شده‌اند. شورا به واقع ابتکار عمل را در دگرگونیهای انقلابی به دست گرفته است... حکومت موقت به واقع نقش تثبیت کننده دستاوردهای خلق انقلابی را برعهده گرفته است." در اینجا روابط متقابل بورژوازی و طبقه کارگر به مثابه تقسیم ساده کار تعریف شده‌اند.

در طی آخرین هفته پیش از قیام، استالین مابین لنین و تروتسکی و سوردولوف از یک سو، و کامنف و زینوویف از سوی دیگر، آشکارا مانور می‌داد، سرمقاله‌ای که در روز بیستم مخالفان قیام را در برابر ضربه‌های لنین مورد حمایت قرار داده بود نمی‌توانست تصادفی بوده باشد - به ویژه از قلم استالین. اودرمانوردرون حزبی اسناد کهنه‌کاری بود. درست همان‌طور که در ماه آوریل، یعنی پس از بازگشت لنین، استالین محتاطانه کامنف را جلو انداخته و خود، پیش از بیوستن دوباره به نبرد، خاموش در حاشیه به انتظار نشسته بود، اینک نیز در آستانه قیام آشکارا آماده می‌شد تا در صورت شکست در راستای خط کامنف و زینوویف

عقب‌نشینی کند. استالین در آن راه تا جایی به پیش رفت که جلوتر از آن یقیناً به گسیختگی از اکثریت کمیته مرکزی منجر می‌شد. احتمال این گسیختگی او را به وحشت انداخت. در جلسه روز بیست و یکم استالین پیشنهاد نمود که تزه‌های مربوط به مسائل بنیادی را لنین برای کنگره شوراها تهیه کند و گزارش سیاسی را تروتسکی ارائه دهد؛ او با این تدبیر پل نیمه‌ویران خود را به سوی جناح چپ کمیته مرکزی مرمت کرد. این پیشنهادها هر دو به اتفاق آراء به تصویب رسیدند. آنگاه استالین، که خود را در جانب چپ بیمه کرده بود، در واپسین لحظه بار دیگر به حاشیه خزید: او می‌خواست صبر کند. همه مورخان جدید، اول از همه یاروسلافسکی، با دقت فراوان این حقیقت را نادیده می‌گیرند که در روز بیست و چهارم استالین در جلسه کمیته مرکزی در اسمولنی حضور نداشت و در سازماندهی قیام هم وظیفه‌های برعهده نگرفت! معذک این حقیقت، که اسناد موجود به‌نحوی بیچون و چرا به آن گواهی می‌دهند، بهتر از هر چیز دیگری شخصیت سیاسی استالین و روشهای او را توصیف می‌کند.

از سال ۱۹۲۴ به بعد تلاشهای بیشماری به عمل آمده است تا بلکه جای خالی اکتبر در زندگینامه سیاسی استالین پر شود. این کار با استفاده از دو نام مستعار صورت گرفته است: "کمیته مرکزی" و "مرکز عمل". نه مکانیسم رهبری اکتبر و نه مکانیسم تازه‌ترین افسانه‌های پیروان ناخلف هیچ کدام قابل درک نخواهد بود مگر آنکه به اعضای کمیته مرکزی در آن ایام نگاه دقیقتری بیفکنیم. لنین، رهبر بلامنازع، پراقتدار در نزد همه اما، چنانکه حقایق نشان می‌دهند، دور از روش "دیکتاتوری" در حزب، چهار ماه تمام در کارهای کمیته مرکزی مستقیماً شرکت نجسته بود، و پیرامون چند مسئله تاکتیکی با کمیته مرکزی در تعارض شدید قرار داشت. در هسته قدیمی حزب بلشویک زینوویف و کامنف از برجسته‌ترین رهبران به شمار می‌رفتند، و این دو هر چند از سایر اعضای حزب مقام بسیار شامخ‌تری داشتند، خود مقامشان بسیار کوچکتر از مقام لنین بود. زینوویف مانند لنین مخفی شده بود. پیش از اکتبر زینوویف و کامنف با لنین و اکثریت کمیته مرکزی سرسختانه به مخالفت برخاسته بودند. این کارآنان را از صفوف حزب بیرون رانده بود. از میان بلشویکهای قدیمی، سوردلوف به سرعت در صف مقدم حزب قرار گرفته بود، اما او هنوز در کمیته مرکزی تازه‌وارد محسوب می‌شد. استعداد او در سازماندهی فقط بعداً، یعنی در طی سالهای ساخت و ساز دولت شوروی شکوفا شد. ژرژینسکی، که به تازگی به حزب پیوسته بود، به خلق و خوی انقلابی ممتاز بود، اما بر اقتدار مستقل سیاسی ادعائی نداشت. بوخارین و رایکوف و نوگین در مسکو می‌زیستند. بوخارین نظریه‌پردازی بااستعداد اما غیرقابل اعتماد شمرده می‌شد. رایکوف و نوگین با قیام مخالف

بودند. در تصمیم‌گیری پیرامون مسائل بزرگ، تقریباً هیچ‌کس روی لوموف و بوبنوف و میلی‌یوتین حساب نمی‌کرد؛ به علاوه، لوموف در مسکو کار می‌کرد و میلی‌یوتین سیار بود. یوفه و اوریتزکی در مهاجرت‌های سابق خود پیوند نزدیکی باتروتسکی برقرار کرده بودند، و در موافقت با او کار می‌کردند. اسمیلگای جوان در فنلاند مشغول فعالیت بود. با توجه به این ترکیب و وضعیت درونی کمیته مرکزی به اندازه کافی معلوم می‌شود که چرا تا زمان بازگشت لنین به مسند رهبری مستقیم، ستاد حزب به‌هیچ وجه نقشی را که متعاقباً بر عهده گرفت بازی نکرد و نمی‌توانست هم بازی کند. صورت‌جلسه‌ها نشان می‌دهند که مهمترین مسائل - درباره کنگره شوراهای پادگان، کمیته نظامی انقلابی - از قبل در کمیته مرکزی مورد بحث قرار نمی‌گرفتند و به ابتکار این کمیته عنوان نمی‌شدند، بلکه از بطن فعالیتهای عملی شورا در اسمولنی مطرح می‌شدند و در دایره رهبران شورا - اغلب با مشارکت سوردلوف - مورد بررسی قرار می‌گرفتند.

استالین به طور کلی به اسمولنی نمی‌آمد. هرچه فشار توده‌های انقلابی قاطعیت بیشتری می‌یافت و هرچه دامنه رویدادها عظیمتر می‌شد، استالین به همان نسبت خود را کنارتر می‌کشید، اندیشه سیاسی او به همان نسبت کم‌رنگتر می‌شد، و قوه ابتکارش به همان نسبت ضعیفتر می‌گشت. در ۱۹۰۵ چنین بود؛ و در پائیز ۱۹۱۷ نیز چنین بود. از آن پس نیز هر بار که در صحنه جهان مسائل بزرگ تاریخی مطرح شده‌اند، استالین همین خصوصیات را تکرار کرده است. هنگامی که معلوم شد انتشار صورت‌جلسه‌های ۱۹۱۷ کمیته مرکزی، فقط شکاف اکتبر را در زندگینامه استالین عیان ساختماند، مورخان بوروکراتیک افسانه "مرکز عمل" را خلق کردند. توضیح این افسانه - که در طی این چند سال اخیر در میان مردم وسیعاً رواج داده شده است - برای هر تاریخ‌انتقادآمیزی پیرامون انقلاب اکتبر عنصری ضروری است.

در کنفرانس کمیته مرکزی در لژنی در روز شانزدهم اکتبر، یکی از استدلال‌هایی که بر علیه قیام اقامه شد، آن بود که: "ما هنوز حتی یک مرکز هم برای خود نداریم." به پیشنهاد لنین کمیته مرکزی، در آن جلسه شتابزده در آن گوشه متروک، فوراً تصمیم گرفت که آن کمبود را رفع کند. در صورت‌جلسه‌ها آمده است: "کمیته مرکزی یک مرکز نظامی انقلابی را متشکل از اعضای زیر سازمان می‌دهد: سوردلوف، استالین، بوبنوف، اوریتزکی، و ژرژینسکی. این مرکز یکی از اجزاء تشکیل‌دهنده کمیته انقلابی شورا خواهد بود." این قطعنامه، که همه فراموشش کرده بودند، نخستین بار در سال ۱۹۲۴ در بایگانی کشف شد. و از آن پس نیز به عنوان مهمترین سند تاریخی در همه جا نقل شده است. مثلاً یاروسلافسکی می‌نویسد: "این ارگان (و نه ارگانهای دیگر) همه سازمان‌هایی

را که در قیام شرکت جستند (واحد‌های نظامی انقلابی، گارد سرخ) هدایت کرد. "کلمات" و نه ارگانهای دیگر "صریحا نشان می‌دهند که غرض از این جعلیات چه بوده است. اما استالین از این هم صریحتر نوشته است: "عجیب اینجاست که... تروتسکی به عضویت مرکز عمل، که برای رهبری قیام تشکیل شده بود، انتخاب نگردید." استالین برای آنکه بتواند مقصود خود را بسط بدهد، ناچار شده است قسمت دوم آن قطعنامه را حذف کند: "این مرکز یکی از اجزای تشکیل دهنده کمیته انقلابی شورا خواهد بود." اگر به یاد بیاورید که در راس کمیته نظامی انقلابی تروتسکی قرار داشت، به آسانی می‌توان دریافت که چرا کمیته مرکزی به انتخاب این کارگزاران جدید، که باید به گردانندگان اصلی قیام کمک می‌کردند اکتفا کرد. به علاوه، نه استالین و نه یاروسلافسکی هرگز توضیح نداده‌اند که چرا "مرکز عمل" نخستین بار در سال ۱۹۲۴ به یاد آمد.

چنانکه پیشتر دیدیم، مابین روزهای شانزدهم تا بیستم اکتبر، قیام قاطعا در راه شورا گام نهاد. از لحظه تولد کمیته نظامی انقلابی، نه تنها پادگان بلکه گارد سرخ نیز، که از سیزدهم اکتبر به بعد در تابعیت کمیته اجرائی پتروگراد قرار گرفته بود، زیر رهبری مستقیم کمیته نظامی انقلابی قرار گرفتند. برای مراکز هدایت‌کننده دیگر، جائی باقی نمانده بود. نه در صورت جلسه‌های کمیته مرکزی، و نه در هیچ سند دیگری که به نیمه دوم اکتبر مربوط بشود، از فعالیتهای این نهاد "بسیار مهم" کمترین اثری دیده نمی‌شود. هیچ کس پیرامون کارهای این نهاد گزارشی نداده است؛ هیچ وظیفهای به این نهاد محول نشده است؛ هیچ کس حتی نامش را بر زبان نمی‌آورد، گرچه اعضایش در جلسه‌های کمیته مرکزی حضور دارند، و در تصمیم‌گیری پیرامون مسائلی که قاعدتا باید مستقیما مربوط به حوزه مسئولیت "مرکز عمل" بشوند، شرکت می‌کنند.

سوشنیکوف، عضو کمیته حزب در پتروگراد، که در نیمه دوم اکتبر تقریبا به طور دائم تصدی امور ارتباطی را برعهده داشت، لاجرم دستکم باید می‌دانست که برای دریافت رهنمودهای عملی پیرامون مسائل قیام به کجا مراجعه کند. او چنین می‌نویسد: "کمیته نظامی انقلابی پا به عرصه هستی گذاشت؛ از لحظه تولد این کمیته، شاخه‌های گوناگون فعالیت طبقه کارگر مرکز هدایت‌کننده‌های پیدا کردند." غیوروف، که از روزهای فوریه او را به خوبی می‌شناسیم، تعریف کرده است که چگونه بخش وایبورگ با التهاب تمام منتظر دریافت علامت از اسمولنی بود: "در غروب (روز بیست و چهارم) پاسخ کمیته نظامی انقلابی را دریافت کردیم - گارد سرخ را برای نبرد آماده کنید." غیوروف در لحظه شروع قیام علنی کمترین اطلاعی از مرکز دیگر نداشت. می‌توان خاطرات مشابه سادوفسکی،

پودویسکی ، آنتونوف ، مخونوشین ، بلاگونراوف و سایر فعالان مستقیم قیام را هم نقل کرد . حتی یک تن از آنان "مرکز عمل" را که بنا به گفته یاروسلافسکی قاعدتا باید همه سازمانها را رهبری کرده باشد ، به یاد نمی آورد . و سرانجام حتی یاروسلافسکی هم در تایخ خود اظهارات خویش را به گفته ساده‌های پیرامون ایجاد آن مرکز محدود می‌کند : درباره فعالیت آن مرکز او هیچ مطلبی برای گفتن ندارد . از این رو واضح است که : مرکز هدایت‌کننده‌ای که هدایت‌شوندگان هیچ اطلاعی از آن نداشتند ، در چشم تاریخ وجود ندارد .

اما برای اثبات موهوم بودن "مرکز عمل" برهان محکمتری هم می‌توان ارائه داد . در جلسه کمیته مرکزی در روز بیستم اکتبر ، سوردلوف بیانیه‌ای از جانب سازمان نظامی بلشویکها قرائت کرد . این بیانیه ، چنانکه از آن مباحثه پیداست ، حاوی تقاضائی بود دائر بر اینکه به‌هنگام تصمیم‌گیری پیرامون مسائل قیام ، رهبران سازمان نظامی هم حضور داشته باشند . یوفه درخواست کرد که این تقاضا مردود شناخته شود : "هرکس که خواهان مشارکت باشد ، می‌تواند به مرکز انقلابی که خود تحت رهبری شورا است بپیوندد . " تروتسکی درخواست یوفه را به شکل ملایمتری به ضابطه در آورد : "همه سازمانهای ما می‌توانند به مرکز انقلابی ملحق شوند و در آنجا در جناح ما به بررسی مسائل مورد علاقه خود بپردازند . " تصمیم کمیته مرکزی ، که در همین شکل به تصمیم رسید ، نشان می‌دهد که فقط یک مرکز انقلابی وجود داشت و بس ، همان مرکزی که به شورا وابسته بود - یعنی کمیته نظامی انقلابی . اگر مرکز دیگری برای رهبری قیام وجود می‌داشت ، دستکم یک نفر باید لاقلاً وجودش را به یاد می‌آورد . اما احدی آن را به یاد نیاورد - حتی سوردلوف که نامش در صدر اعضای "مرکز عمل" ثبت شده است .

صورت جلسه‌های روز بیست و چهارم در خصوص این نکته باز هم آموزنده‌ترند . در طی ساعات بلافاصل پیش از تصرف شهر ، نه تنها صحبتی از "مرکز عملی" قیام در میان نبود ، بلکه قطعنامه تاسیسش هم در گرداب هشت روز فاصله چنان به دست فراموشی سپرده شده بود که به درخواست تروتسکی ، سوردلوف و ژرژینسکی و بوبنوف "در اختیار کمیته نظامی انقلابی" قرار گرفتند - همان اعضای کمیته مرکزی که بنا به تصمیم شانزدهم اکتبر باید از قبل و بدون درخواست تروتسکی به جزئی از ستاد کمیته نظامی انقلابی تبدیل می‌شدند . علت این سوء تفاهم آن بود که کمیته مرکزی ، که تازه از زندگی زیرزمینی خود به‌درآمده بود ، هنوز از حیث سازمانها و روشهایش با صدارتخانه قدرتمند و فراگیر سالهای اخیر فاصله زیادی داشت . در آن روزها بخش اعظم تجهیزات کمیته مرکزی در جیب سوردلوف جا داشت .

در آن ایام داغ، نهادهای زودگذر بسیار در آخرین لحظهای جلسات ایجاد و بلافاصله هم به دست فراموشی سپرده می‌شدند. در جلسه کمیته مرکزی در روز هفتم اکتبر سازمانی موسوم به "دایره" اطلاعات درخصوص مبارزه با ضدانقلاب" ایجاد شد. این اسم رمز نخستین ارگانی بود که برای پرداختن به مسائل قیام تاسیس شد. درباره اعضای این دایره در صورت جلسه‌ها چنین آمده است: "سه تن از کمیته مرکزی به عضویت این دایره انتخاب می‌شوند: تروتسکی، سوردلوف و بوبنوف، و این سه تن مأمورند که این دایره را ایجاد کنند." آیا این نخستین "مرکز عمل" قیام به وجود هم آمد؟ مسلماً خیر، چون اثری از آن به جا نمانده است. دایره سیاسی هم، که در جلسه روز دهم ایجاد شد، ناپایدار از آب درآمد و از خود مطلقاً موجودیتی نشان نداد: چه بسا هرگز اجلاس نکرد. برای آنکه سازمان حزب در پتروگراد، که رهبری مستقیم فعالیت‌های بخشها را بر عهده داشت، از کمیته نظامی انقلابی جدا نیفتد، تروتسکی، به پیشنهاد لنین، که محکم کاریهای دوباره و سه‌باره را می‌پسندید، برای آن هفته حساس به عضویت عالیترین ارگان اداری کمیته پتروگراد منصوب شد. با این حال، این تصمیم هم از حد یک تصمیم کاغذی فراتر نرفت: حتی یک جلسه هم با حضور تروتسکی تشکیل نگردید. آن به اصطلاح "مرکز عمل" هم به همین سرنوشت دچار شد. این مرکز هرگز به عنوان یک نهاد مستقل در نظر گرفته نشده بود، اما به عنوان یک ارگان کمکی هم هرگز موجودیتی احراز نکرد.

از میان پنج تنی که به عضویت "مرکز" انتخاب شده بودند، ژرژینسکی و اوریتزکی فقط پس از قیام به طور کامل وارد فعالیت‌های کمیته نظامی انقلابی شدند. سوردلوف در برقراری ارتباط مابین کمیته نظامی انقلابی و حزب نقش عظیمی ایفاء کرد. استالین به هیچ عنوان در کارهای کمیته نظامی انقلابی شرکت نجست و هرگز در جلسات این کمیته حضور نیافت. در کلیه اسناد متعدد و گواهیهای بیشمار شهود و شرکت‌کنندگان در قیام، همچنانکه در بیشتر خاطرات اخیر، نام استالین حتی یک بار هم به چشم نمی‌خورد.

در تاریخ رسمی و بزرگ انقلاب جلد ویژه‌ای به اکتبر اختصاص داده شده است که در آن همه اطلاعات ماخوذ از روزنامه‌ها، صورت جلسه‌ها، پرونده‌ها، خاطرات شرکت‌کنندگان، و غیره، بر حسب روزهای مختلف دستمبندی شده‌اند. با آنکه این تاریخ در ۱۹۲۵ منتشر شده است، یعنی هنگامی که تجدید نظر در گذشته رواج گرفته بود، در فهرست اعلام کتاب در برابر نام استالین فقط یک شماره آمده است، و هنگامی که کتاب را در آن صفحه می‌گشایم بار دیگر متن تصمیم کمیته مرکزی را پیرامون "مرکز عمل" می‌بینیم که در آن نام استالین به عنوان یکی از پنج عضو ذکر شده است. کوشش برای یافتن اطلاعاتی در آن

مجلد - با وجود انباشتگی اش از مطالب درجه سوم - پیرامون چون و چندی
فعالیت‌های استالین در اکتبر، چه بر روی صحنه "مرکز" و چه در پشت‌آن‌صحنه،
کوششی عبث خواهد بود.

برای آنکه سیمای سیاسی استالین را در یک کلمه توصیف کرده باشیم، باید
بگوئیم که او در بلشویسم همیشه "سانتریست" بود. یعنی او ذاتاً میل داشت که
مابین مارکسیسم و فرصت‌طلبی موضع بینابینی اتخاذ کند. اما این سانتریست از
لنین می‌ترسید. هر تکه‌ای از مدار استالین تا سال ۱۹۲۴ همیشه به‌مثابه محصول
دو نیرو قابل توضیح است. آن دو نیرو عبارت بودند از خصلت سانتریستی
خودش و فشار انقلابی لنین. سانتریسم درآزمون رویدادهای عظیم تاریخی
بی‌ارزش بودن خود را به‌طور تمام و کمال عیان می‌سازد. در روز بیستم اکتبر،
استالین در توجیه رفتار زینوویف و کامنف گفته بود: "موقعیت ما با خود در
تناقض است." در واقعیت امر، خصلت متناقض سانتریستی استالین به‌او امکان
نمی‌داد که موضع مستقلی در انقلاب اتخاذ کند. از سوی دیگر، آن‌صفتی که او را
در نقاط عطف بزرگ تاریخ فلج می‌کند - انتظار مراقبت آمیز توأم با مانورهای تجربی -
به‌هنگام فرونشینی جنبش توده‌های صعود او را به قدرت لزوماً تضمین می‌کنند.
در این هنگام است که کارگزار با اشتیاق تمام برای تثبیت آنچه به دست آمده
است - یعنی پیش از هر چیز برای بیمه کردن موقعیت خودش در برابر اغتشاشهای
جدید - به پیش می‌آید. کارگزار چون به نام انقلاب فرمان می‌راند، به حیثیت
انقلابی نیاز دارد. استالین در مقام یک "بلشویک قدیمی" برای این حیثیت
مناسبترین مظهر ممکن از آب درآمد. کارگزار جمعی هنگام عقب‌راندن توده‌ها به
آنان می‌گوید: "این ما بودیم که این کار را برایتان انجام دادیم." آنگاه نه
فقط به زمان حال که به گذشته هم شروع به دست‌درازی می‌کند. مورخ کارگزار
تاریخ را دودستی پیشکش کارگزار می‌کند، زندگینامه‌ها را مرمت می‌کند، و آبرو و
شهرت می‌آفریند. پیش از آنکه استالین بتواند به تاج انقلاب تبدیل شود، ابتدا
لازم بود که انقلاب به تصرف بوروکراسی درآید.

در سرنوشت شخصی استالین، که ارزش فراوانی برای تحلیلهای مارکسیستی
دارد، انعکاس تازهای از قانون همه انقلابها در دست داریم: سیر تکاملی
رژیمی که بر اثر انقلاب پدید آمده است به ناچار از دوره‌های افت و خیزی
می‌گذرد که هر یک چند سال به درازا می‌کشند، و در این جریان دوره‌های
ارتجاع اخلاقی اشخاصی را به پیش می‌آورند که به دلیل خصایل بنیادی‌شان
نقش رهبری‌کننده‌ای در دوره تهاجم انقلابی ایفاء نکردند و اصولاً قادر نبودند
چنین نقشی ایفاء کنند.

تجدید نظر بوروکراتیک در تاریخ حزب و انقلاب تحت نظارت مستقیم

استالین صورت می‌گیرد. در این کار مراحل مختلف تکامل دستگاه شوروی به وضوح دیده می‌شوند. در روز ششم نوامبر ۱۹۱۸ (تاریخ جدید)، استالین در مقاله‌ای که به مناسبت سالگرد انقلاب در پراودا به چاپ رساند، چنین نوشت: "الهام‌بخش انقلاب از آغاز تا پایان کمیته مرکزی حزب به سرکردگی رفیق‌لنین بود. در آن ایام ولادیمیر ایلیچ به طور مخفی در آپارتمانی در بخش وایبورگ در پتروگراد به سر می‌برد. در غروب بیست و چهارم اکتبر او برای رهبری عمومی جنبش به اسمولنی فراخوانده شد. سازماندهی عملی قیام تماما تحت رهبری بلافصل رئیس شورای پتروگراد، یعنی رفیق تروتسکی، صورت گرفت. می‌توان به جرئت اعلام کرد که حزب روی‌آوری سریع پادگان به سوی شورا، ورهبری‌ماهرانه فعالیت‌های کمیته نظامی انقلابی را عمدتا و پیش از همه به رفیق تروتسکی مدیون است. رفیق آنتونوف و رفیق پودویسکی معاونان اصلی رفیق تروتسکی بودند." نه نویسنده کتاب حاضر و نه لابد لنین، که در آن روزها از زخم گلوله یک سوسیال‌رولوسیونر دوره نقاهت را می‌گذراند، در آن ایام به این توزیع پس‌نگرانه نقشها و سجایا توجه نکردند. فقط چند سال بعد، وقتی معلوم شد که استالین از همان ماههای دشوار پائیز ۱۹۱۸، هنوز با احتیاطی خارق‌العاده، تصویر جدیدی از رهبری حزب در اکتبر را تدارک دیده بود، مقاله او در نور تازمای قرار گرفت. "الهام‌بخش انقلاب از آغاز تا پایان کمیته مرکزی حزب به سرکردگی رفیق لنین بود." این عبارت در واقع حمله‌ای است به کسانی که معتقد بودند - و حق هم داشتند - که الهام‌بخش واقعی قیام لنین بود، آن هم تا اندازه زیادی در تعارض با کمیته مرکزی. در آن ایام استالین هنوز نمی‌توانست نوسانهای اکتبر خود را پنهان کند مگر در پس نام غیرشخصی و مستعار کمیته مرکزی. مقصود او از دو جمله بعدی‌اش - اینکه لنین به طور مخفی در آپارتمانی در پتروگراد به سر می‌برد و در غروب بیست و چهارم برای رهبری عمومی جنبش به اسمولنی فرا خوانده شد - آن بود که احساس رایج در میان اعضای حزب دائر بر اینکه قیام را تروتسکی رهبری کرده بود، تضعیف شود. عبارات بعدی درباره تروتسکی بر حسب صوتهای سیاسی این روزها همچون تجلیل و ستایش به نظر می‌رسند؛ در حقیقت امر، استالین کمتر از این نمی‌توانست بگوید. او برای پوشاندن اشارات جدلی خود ناچار بود این حرفها را بزند. ساختمان پیچیده و رنگ‌آمیزی محتاطانه و تدافعی این مقاله "سالگرد"، برای افکار عمومی رایج در حزب در آن ایام شاخص بدی نیست.

ضمنا در این مقاله مطلقا هیچ ذکری از مرکز عمل به میان نیامده است. بر عکس، استالین صریحا اعلام کرده است که "سازماندهی عملی قیام تماما تحت رهبری بلافصل... تروتسکی صورت گرفت." اما به یاد داریم که تروتسکی

عضو "مرکز عمل" نبود. با این حال از زبان یاروسلافسکی شنیدیم که "این ارگان (و نه ارگانهای دیگر) همه سازمانهای شرکت‌کننده در قیام راه‌دایت کرد." حل این تناقض کار ساده‌ای است: در سال ۱۹۱۸ خاطره رویدادها هنوز در ذهن همه تازه بود، و کوشش برای علم‌کردن قطعنامه "مرکز" از میان صورت‌جلسه‌ها یقیناً به جایی نمی‌رسید.

در سال ۱۹۲۴ هنگامی که بسیاری از نکات فراموش‌شده بودند، استالین به ترتیب زیر توضیح داد که چرا تروتسکی به عضویت "مرکز عمل" انتخاب نشد: "باید بگوئیم که تروتسکی نقش خاصی در انقلاب اکتبر ایفاء نکرد و نمی‌توانست هم ایفاء کند." در آن سال استالین صریحاً اعلام کرد که مورخان موظفند "افسانه" نقش تروتسکی را در انقلاب اکتبر "ناپود کنند." با این ترتیب استالین چگونه این روایت تازه را با مقاله ۱۹۱۸ خویش سازگار می‌کند؟ خیلی ساده: او نقل مقاله پیشین خود را برای همه قدغن کرده است. مورخهائی که می‌کوشند مابین استالین ۱۹۱۸ و استالین ۱۹۲۴ مسیر بینابینی انتخاب کنند، فوراً از حزب اخراج می‌شوند.

اما از مقاله سالگرد استالین گواهیهای موثقتی نیز وجود دارند. در توضیحات و حواشی نسخه رسمی آثار لنین، در زیر نام تروتسکی چنین می‌خوانیم: "پس از بلشویک شدن شورای پتروگراد، او به ریاست این شورا انتخاب شد و در این مقام قیام بیست و پنجم اکتبر را سازماندهی و رهبری کرد." بدین ترتیب "افسانه" نقش خاص "در مجموعه آثار لنین و در زمان حیات نویسندگانش قویاً به ثبت رسیده است.

جریان تجدید نظر در واقعیات تاریخی را می‌توان سال به سال در کتابهای رسمی مرجع دنبال کرد. بدین سان در سال ۱۹۲۵، هنگامی که مبارزه بر علیه تروتسکی پا گرفته بود، سالنامه رسمی، یعنی سالنامه کمونیست، هنوز می‌توانست بنویسد: "در انقلاب اکتبر تروتسکی از حیث فعالیت و رهبری بالاترین نقش را ایفاء کرد. در اکتبر ۱۹۱۷ او به ریاست کمیته انقلابی پتروگراد برگزیده شد، و این کمیته قیام مسلحانه را سازماندهی کرد." در نسخه ۱۹۲۶، به جای عبارات فوق جمله خنثی و کوتاهی دیده می‌شود: "در اکتبر ۱۹۱۷ رئیس کمیته انقلابی لنینگراد بود." از سال ۱۹۲۷ به بعد، مکتب استالین داستان تازه‌ای پرداخته است که در همه متون شوروی گنجانده شده است. تروتسکی چون مخالف "سوسیالیسم در یک کشور" است، قطعاً با انقلاب اکتبر هم مخالف بوده، اما خوشبختانه "مرکز عملی" وجود داشت که آن مهم را به پایان فرخنده‌ای رسانید! مورخ نابغه فقط یادش رفته که توضیح دهد چرا شورای بلشویکی شده تروتسکی را به ریاست خود انتخاب کرد، و چرا همان شورا، در

پیروی از حزب، تروتسکی را در راس کمیته نظامی انقلابی نشانده .
 لنین زودباور نبود - به ویژه در مورد مسائلی که به سرنوشت انقلاب مربوط
 می شدند. هرگز نمی توانستی با اطمینان دادنهای لفظی خاطرش را آرام کنی. از
 فاصله دور، او هر نشانه و عارضه‌ای را به مفهوم بدش تعبیر می کرد. او فقط
 هنگامی باورش شد که امور به درستی هدایت می شوند که با چشمهای خودش آن
 را دید - یعنی، هنگامی که به اسمولنی رسید. تروتسکی در خاطرات خود، که
 در سال ۱۹۲۴ منتشر شدند، در این خصوص می گوید: "به یاد می آورم که لنین
 چون متوجه شد که من یکی از گروهانهای هنگ لیتوفسکی را با یک فرمان کتبی
 برای تضمین انتشار روزنامه‌های حزب و شورا اعزام کرده‌ام، سخت تحت تاثیر قرار
 گرفت. . . . لنین به وجد آمده بود و احساس خود را با فریاد و خنده و مالیدن
 دستهایش به هم، بیان می کرد. بعداً رفته رفته خاموش شد، لختی تامل کرد و
 سپس گفت: 'خوب است، خوب است - به این طریق هم می شود انجامش داد.
 قدرت را بیکراست به دست می گیریم.' لنین می دانست که ما از تصرف قدرت
 از طریق یک نقشه توطئه‌گرانه سر باز زده‌ایم، و من متوجه شدم که او فقط در آن
 لحظه به این امر رضایت داده بود. او تا آخرین ساعت می ترسید که مبادا دشمن
 راه را بر ما ببندد و غافلگیرمان کند. فقط اکنون. . . آسوده خاطر شده و سرانجام
 بر خط سیر رویدادها صحنه گذارده بود."

صحت این داستان هم بعداً به سؤال گرفته شد. با این حال، شرایط عینی
 آن را قویاً تأیید می کنند. در عصر روز بیست و چهارم لنین برای آخرین بار
 دستخوش موجی از نگرانی شد، این نگرانی با چنان نیروئی بر لنین مستولی شد
 که او دیر هنگام کوشش کرد تا سربازها و کارگرها را برای وارد آوردن فشار بر
 اسمولنی بسیج کند. وقتی چند ساعت بعد در اسمولنی از اوضاع واقعی مطلع شد،
 به آسانی می توان حدس زد که حالت روحی او با چه شدتی دگرگون شد! آیا
 بعید به نظر می رسد که او پایان تشویش، و سرزنشهای مستقیم و غیرمستقیم خود
 را به اسمولنی، دستکم با چند عبارت، یا چند کلمه، بی اختیار اعلام کرده بود؟
 نیازی به توضیحات پیچیده در میان نبود. برای هر یک از آن دو تن که در آن
 لحظه استثنائی رو در روی یکدیگر ایستاده بودند، منشاء سوء تفاهم کاملاً
 قابل فهم بود. و اکنون آن منشاء دیگر وجود نداشت و بازگشت به شورش بیشتر
 بود. یک عبارت واحد کفایت می کرد: "به این طریق هم می شود انجامش داد!"
 یعنی "شاید من گاهی اوقات در ابرام و سوء ظن زیاده روی می کردم، اما مطمئن
 هستم که خودت می دانی چرا. . . . چه کس ممکن بود نداند! لنین احساساتی
 نبود. یک عبارت از جانب او، "به این طریق هم می شود انجامش داد"، همراه
 با یک لبخند مخصوص، کاملاً کافی بود تا سوء تفاهمات ضمنی دیروز به کنار

نهاده شوند و رشته‌های اطمینان و اعتماد محکم به یکدیگر گره بخورند .
 حالت روحی لنین در روز بیست و پنجم ، از روی قطعنامه‌ای که خود او
 توسط ولودارسکی ارائه داد ، با وضوح کامل عیان است . در این قطعنامه قیام
 "بمیزان نادری بی تلفات و به میزان نادری موفق" توصیف شده است . تصادفی
 نبود که لنین این ارزیابی مجمل اما پرمایه را از قیام به عمل آورده بود . او ،
 این نویسنده "توصیه‌هایی از حاشیه" ، خود را بیش از دیگران محق می‌دید که
 نه تنها قهرمانی توده‌ها ، که خدمات رهبران را نیز بستاید . شکی نیست که
 لنین برای این کار انگیزه روانی دیگری هم داشت . او مداوماً از خط سیر بیش از
 اندازه کند اسمولنی بیمناک شده بود ، و اینک شتابزده می‌کوشید تا در شناسائی
 محاسن آن خط سیر ، چنانکه در عمل آشکار شده بود ، نخستین شخص باشد .
 لنین از همان لحظه ورودش به اسمولنی طبیعتاً در راس همه کارها ، اعم
 از سیاسی و سازمانی و فنی ، قرار گرفت . در روز بیست و نهم دانشجویان نظامی
 در پتروگراد دست به شورش زدند . کرنسکی در راس چند دسته قزاق به سمت
 پتروگراد در حال پیشروی بود . کمیته نظامی انقلابی با وظیفه دفاع از پایتخت
 رو به رو شد . رهبری آن عملیات را لنین برعهده گرفت . تروتسکی در خاطرات
 خود می‌نویسد : "موفقیت سریع آدمی را به همان اندازه خلع سلاح می‌کند که
 شکست . از رشته ناپیدای رویدادها هرگز نباید چشم گرفت ؛ پس از هر موفقیتی
 باید به خود گفت : 'هنوز هیچ چیز به دست نیامده است ، هنوز هیچ چیز
 تضمین نشده است ؛ پنج دقیقه پیش از پیروزی باید با همان مراقبت و همان
 نیرو و همان فشاری به کار ادامه داد که پنج دقیقه پیش از آغاز عملیات مسلحانه ؛
 پنج دقیقه پس از پیروزی ، و پیش از فرومردن نخستین فریادهای پیروزی ، باید
 به خود گفت : 'پیروزی هنوز تضمین نشده است ، لحظهای را نباید از کف
 داد . ' - چنین بود نحوه برخورد ، چنین بود شیوه عمل ، و چنین بود روش
 لنین . و نیز چنین بود خمیره ذاتی شخصیت سیاسی ، و روحیه انقلابی‌اش ."
 جلسه کمیته پتروگراد در روز یکم نوامبر ، همان جا که لنین از نگرانی
 بیمورد خود درباره مژرایونتسیها سخن گفت ، به مسئله تشکیل یک حکومت
 ائتلافی با منشویکها و سوسیال‌رولوسیونرها اختصاص داده شد . جناح راست ،
 یعنی زینوویف و کامنف و رایکوف و لوناچارسکی و ریازانوف و میلی‌یوتین و چند
 تن دیگر ، بر ائتلاف پس از پیروزی اصرار ورزیدند . لنین و تروتسکی با هر
 ائتلافی که ممکن بود از چارچوب دومین کنگره شوراها فراتر برود جدا مخالفت
 کردند . تروتسکی اعلام کرد که : "پیش از قیام ، اختلافات خیلی عمیق بودند -
 در کمیته مرکزی و دوایر وسیعی از حزبمان . . . همین حرفهائی بر سر زبانها بود
 که اینک پس از پیروزی قیام به گوش می‌خورند ! آخر ما دستگاه فنی لازم را در

اختیار نخواهیم داشت. در آن روزها در توصیف همه کمبودها مبالغه می شد تا بلکه ما به وحشت بیفتیم، درست مثل همین لحظات فعلی که همان مبالغات تکرار می شود تا بلکه ما نتوانیم از پیروزی بهره برداری کنیم. "تروتسکی، دست در دست لنین، بر علیه هواداران ائتلاف همان مبارزه ای را آغاز کرد که قبلا بر علیه مخالفان قیام انجام داده بود. لنین در همان جلسه چنین گفت: "توافق؟ درباره توافق نمی توانم به طور جدی صحبت کنم. مدتها پیش تروتسکی گفت که اتحاد محال است. تروتسکی این نکته را به درستی درک کرده است، و از آن زمان تا کنون ما بلشویک بهتری نداشته ایم."

در میان مهمترین شرایطی که سوسیال رولوسیونرها و منشویکها برای توافق ارائه دادند، درخواست برکناری دو تن از حکومت نیز دیده می شد. این دو تن همان کسانی بودند که نفرت آنان را بیش از سایرین برمی انگیزتند - "مقصران اصلی قیام اکتبر، لنین و تروتسکی." نحوه برخورد کمیته مرکزی و حزب به این درخواست چنان بود که گامنف، هوادار دواآتشه توافق - و شخصا مهبیای واگذاری حتی این امتیاز - لازم دید که در جلسه کمیته اجرایی مرکز در روز دوم نوامبر اعلام کند که: "پیشنهاد شده است که لنین و تروتسکی حذف شوند؛ این پیشنهاد سر حزب ما را از تنش جدا خواهد کرد، و ما آن را نمی پذیریم."

در محلهای کارگرانشین، دیدگاه انقلابی - برله قیام و بر علیه ائتلاف با سازشکاران - "دیدگاه لنین و تروتسکی" خوانده می شد. این کلمات، همان طور که اسناد و صورت جلسات گواهی می دهند، به یک تکیه کلام روزمره تبدیل شده بودند. به هنگام بروز بحران در کمیته مرکزی، زنان کارگر پتروگراد در کنفرانس بزرگ خود قطعنامه ای اتخاذ کردند که در آن از "سیاست حزبمان به رهبری لنین و تروتسکی" تجلیل شده بود. در نوامبر ۱۹۱۷، بارون بودبرگ در خاطرات روزانه خود از "دو سرکرده جدید، لنین و تروتسکی" سخن گفته است. هنگامی که در ماه دسامبر گروهی از سوسیال رولوسیونرها تصمیم گرفتند که "سر بلشویکها را از تن جدا کنند"، بنا به گفته بوریس سوکولوف، یکی از توطئه گران، "برایشان مسلم بود که خطرناکترین و مهمترین افراد در میان بلشویکها لنین و تروتسکی هستند - باید کار را با این دو تن آغاز کنیم." در طی سالهای جنگ، این دو نام همواره چسبیده به یکدیگر به کار می رفتند، توگوئی یک تن واحدند. پارووس، زمانی یک مارکسیست انقلابی و بعدا دشمن جرار انقلاب اکتبر، در سال ۱۹۱۹ چنین نوشت: "لنین و تروتسکی - این نامی جمعی است برای همه کسانی که گام در راه بلشویسم نهادماند." روزا لوکزامبورگ، که سیاست انقلاب اکتبر را به باد انتقادهای شدید گرفت، لنین و تروتسکی را به یکسان مورد انتقاد قرار داد. او چنین نوشت: "لنین و تروتسکی و دوستانشان نخستین کسانی

بودند که به پرولتاریای جهانی سرمشق دادند . و آنها هنوز هم تنها کسانی هستند که می‌توانند همراه با هوتن * فریاد بکشند که : من جریزهٔ این کار را داشتم ! " در اکتبر ۱۹۱۸ ، و در جلسهٔ پیروزمندانۀ کمیتهٔ اجرائی مرکزی ، لنین از قول یک روزنامهٔ بورژوای خارجی چنین گفت : " کارگران ایتالیائی چنان رفتار می‌کنند که گوئی به جز لنین و تروتسکی اجازهٔ مسافرت در ایتالیا را به احدی نخواهند داد . " این‌گونه گواهاها بی‌شمارند . این گواها در سراسر نخستین سالهای رژیم شوروی و بین‌الملل کمونیست همچون ترجیع‌بندی پیوسته تکرار می‌شوند . فعالان و ناظران ، دوستان و دشمنان ، نزدیکان و دورافتادگان ، همگی فعالیت‌های لنین و تروتسکی در انقلاب اکتبر را با چنان گره محکمی بهمم بستماند که مورخان ناخلف نه در بازکردنش موفق خواهند شد و نه در پاره‌کردنش .



* هوتن ، شاعر و طنزنویس آلمانی (۱۵۲۳ - ۱۴۸۸) - مترجم فارسی .

ضمیمهٔ دوم

سوسیالیسم در یک کشور واحد؟

"کشوری که رشد صنعتی بیشتری یافته است تصویری است از آینده" کشوری که رشد صنعتی کمتری کرده است. " این گفتهٔ مارکس، که از حیث شیوهٔ تحلیل بنا را نه بر اقتصاد جهانی به طور کلی که بر یک کشور واحد سرمایه‌داری به عنوان نمونه گذاشته است، هر چقدر که تکامل سرمایه‌داری همهٔ کشورها را صرف‌نظر از سطح صنعت و سرنوشت پیشینشان دربرگرفته است، به همان نسبت مصداقش کمتر شده است. انگلستان در زمان خود آیندهٔ فرانسه را نشان می‌داد، آیندهٔ آلمان را هم تا حد کمتری نشان می‌داد، اما به هیچ وجه نشان‌دهندهٔ آیندهٔ روسیه و هندوستان نبود. اما منشویکهای روس این گفتهٔ مشروط مارکس را به طور نامشروط در نظر گرفتند. آنان می‌گفتند که روسیهٔ عقب‌مانده نباید شتابان به پیش بنازد بلکه باید فروتنانه از الگوهای حاضر و آماده پیروی کند. با این نوع "مارکسیسم" لیبرالها هم موافق بودند.

گفتهٔ مردم پسند دیگری از مارکس - "هیچ یک از شکل‌بندیهای اجتماعی ناپدید نمی‌شوند مگر آنکه همهٔ امکانات خود را برای رشد کلیهٔ نیروهای تولیدی‌شان به اتمام رسانده باشند" - برعکس بنا را نه بر کشور به طور مجزا، بلکه بر توالی ساختهای جهانشمول اجتماعی (برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری) می‌گذارد. اما منشویکها این گفته را از دیدگاه کشور واحد در نظر گرفتند و به این نتیجه رسیدند که سرمایه‌داری روسیه پیش از رسیدن به سرمایه‌داری اروپا یا آمریکا راه درازی باید بپیماید. ولی نیروهای تولیدی در خلاء رشد نمی‌کنند! نمی‌توان از امکانات سرمایه‌داری ملی سخن گفت و از یک سو مبارزهٔ طبقاتی منبعث از آن و از سوی دیگر وابستگی‌اش را به شرایط جهانی نادیده گرفت. سرنگونی بورژوازی به وسیلهٔ طبقهٔ کارگر از سرمایه‌داری واقعی روس منتج شد، و به این ترتیب امکانات مجرد اقتصادی آن سرمایه‌داری را به صفر کاهش داد. ساخت صنعت و همچنین ماهیت مبارزهٔ طبقاتی در روسیه تا حد بسیار زیادی به وسیلهٔ شرایط بین‌المللی تعیین شدند. سرمایه‌داری در صحنهٔ جهانی به نقطه‌ای رسیده بود که دیگر نمی‌توانست هزینه‌های تولیدش را توجیه کند - هزینه‌های تولید به مفهوم اجتماعی و نه به مفهوم تجارتي‌شان. تعرفه‌ها،

نظامی‌گری، بحرانها، جنگها، کنفرانسهای دیپلماتیک و بلایای دیگر، نیروهای خلاق را آنچنان می‌بلعند و به هدر می‌دهند که با وجود تمام پیشرفتهای علم و فن جایی برای رشد بیشتر سعادت و فرهنگ باقی نمی‌ماند.

این نکته، ظاهراً متناقض که بورژوازی یک کشور عقب‌افتاده نخستین قربانی گناهان نظام جهانی از آب درآمد، در حقیقت امر کاملاً بر قوانین امور منطبق است. مارکس هم علت این پدیده را برای عصر خود توضیح داد: "تشنجهای شدید در نقاط انتهایی ارگانیزم بورژوائی زودتر رخ می‌دهند تا در قلب این ارگانیزم. زیرا برای تنظیم اختلالات قلب امکان بیشتری موجود است." زیر بارهای کمرشکن امپریالیسم لزوماً پیش از همه دولتی باید سقوط کند که هنوز سرمایه ملی بزرگی برای خود گرد نیاورده است و ضمناً در صحنه رقابتهای جهانی از امتیاز ویژه‌ای هم برخوردار نیست. سقوط سرمایه‌داری روس همانا بهمنی محلی در چارچوب یک ساخت جهانشمول اجتماعی بود. لنین در این خصوص گفته‌است: "به عمل آوردن ارزیابی صحیح از انقلاب ما فقط از دیدگاه بین‌المللی ممکن است."

ما در نهایت امر انقلاب اکتبر را ناشی از عقب‌ماندگی روسیه ندانستیم، بلکه آن را زائیده قانون رشد مرکب شمرده‌ایم. دیالکتیک تاریخی نه عقب‌ماندگی محض را می‌شناسد و نه ترقی ناب را. مسئله تماماً بر سر تلازمهای مشخص است. تاریخ کنونی بشر انباشته از "تناقضها" است. بسیاری از این تناقضها به بزرگی پیدایش دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور عقب‌افتاده نیستند، اما به سنخ تاریخی مشابهی تعلق دارند. همین‌نکته که دانشجویان و کارگران چین عقب‌مانده با اشتیاق فراوان سرگرم جذب مکتب ماتریالیسم هستند، و در همین حال رهبران کارگران در انگلستان به قدرت سحرآمیز او رااد مذهبی اعتقاد دارند، ثابت می‌کند که چین از برخی جهات انگلستان را پشت سر گذاشته‌است. اما انزجار کارگران چین از بلاهت قرون وسطائی مک‌دونالد بدین معنا نیست که چین در رشد عمومی‌اش از بریتانیای کبیر فراتر رفته‌است. برتری اقتصادی و فرهنگی بریتانیای کبیر را می‌توان به ارقام دقیق بیان کرد. اما ابهت این ارقام الزاماً مانع از آن نیست که کارگران چین پیش از کارگران بریتانیای کبیر به قدرت برسند. دیکتاتوری پرولتاریای چین هم به نوبه خود پیدایش سوسیالیسم را در محدوده دیوار بزرگ چین فوراً به دنبال نخواهد داشت. معیارهای مدرسی، یک‌سونگرانه، ملانقطی، و کوتاه‌بینانه ملی به درد عصر ما نمی‌خورند. رشد جهانی، روسیه را از عقب‌ماندگی و خصلت آسیائی خود به ضرب زور بیرون راند. خارج از شبکه این رشد، سرنوشت بعدی روسیه را نمی‌توان فهمید.

انقلابهای بورژوائی روابط مالکیت فئودالی و خاص‌گرایی ایالات را به

یکسان هدف گرفتند. ناسیونالیسم و لیبرالیسم در زیر پرچم آزادیبخش خود در کنار یکدیگر موضع گرفتند. بشریت در غرب این کشفهای کودکانه را مدتها پیش پاره کرد. نیروهای تولیدی زمان ما نه تنها از شکلهای بورژوازی مالکیت بلکه از مرزهای دولتهای ملی نیز فراتر رفتند. اینک لیبرالیسم و ناسیونالیسم اقتصاد جهانی را به یکسان در غل و زنجیر نگاهداشتهاند. انقلاب پرولتری هم برضد مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است و هم بر علیه تکهپاره کردن اقتصاد جهانی بر اساس ملیت. مبارزهٔ مردمان شرق برای کسب استقلال جزئی از این جریان جهانی است و متعاقبا در آن ادغام خواهد شد. ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی ملی، اگر چنین هدفی به طور کلی قابل تحصیل باشد، به معنای کاهش مفرط قدرت اقتصادی انسانهاست. اما درست به همین دلیل قابل تحصیل نیست. انترناسیونالیسم یک اصل مجرد نیست بلکه بیان یک واقعیت اقتصادی است. درست به همان شکل که لیبرالیسم جنبهٔ ملی داشت، سوسیالیسم جنبهٔ بین‌المللی دارد. وظیفهٔ سوسیالیسم، که کار خود را با تقسیم جهانی کار آغاز می‌کند، آن است که مبادلهٔ بین‌المللی کالاها و خدمات را به عالیترین حد تکامل برساند.

هیچ انقلابی هرگز و در هیچ جا با تصویری که بانیانش از آن داشته‌اند به طور تمام و کمال مطابقت نداشته است، و نمی‌توانسته‌م مطابقت داشته باشد. با این حال، اندیشه‌ها و اهداف شرکت‌کنندگان در مبارزه عنصر مهمی از انقلاب را تشکیل می‌دهد. این نکته به ویژه در مورد انقلاب اکتبر صادق است، زیرا هیچ وقت در گذشته تصورات ذهنی انقلابیون دربارهٔ انقلاب به اندازهٔ سال ۱۹۱۷ به جوهر واقعی رویدادها نزدیک نشده است.

هر اثری دربارهٔ انقلاب اکتبر ناتمام خواهد ماند مگر آنکه با بیشترین دقت تاریخی ممکن به این سؤال پاسخ دهد: حزب درگرم‌گرم رویدادها تکامل بعدی انقلاب را چگونه می‌دید و چه انتظاری از آن داشت؟ هر چه رخسارروزهای گذشته از نقش منافع جدید تیره‌تر بشود، این سؤال اهمیت بیشتری می‌یابد. همهٔ سیاستها همواره در گذشته به دنبال تکیه‌گاه می‌گردند، و اگرچنین تکیه‌گاهی را پیدا نکنند اغلب در صدد برمی‌آیند که به ضرب زور بیرونش بکشند. در حال حاضر سیاست رسمی اتحاد جماهیر شوروی بر نظریهٔ "سوسیالیسم در یک کشور واحد" متکی است و ضمناً مدعی است که این نظریه دیدگاه سنتی حزب بلشویک را تشکیل می‌دهد. نسلهای جوانتر، نه فقط در بین‌الملل کمونیست بلکه نیز در همهٔ احزاب دیگر، چنین می‌آموزند که قدرت شوروی به نام ایجاد یک جامعهٔ مستقل سوسیالیستی در روسیه، به دست آمد. واقعیات تاریخی با این افسانه هیچ وجه اشتراکی ندارند. تا سال ۱۹۱۷ حزب حتی قبول نداشت که انقلاب پرولتری

ممکن است پیش از غرب در روسیه رخ بدهد. برای نخستین بار در ماه آوریل و زیر فشار شرایط عریان شده آن دوره بود که حزب تصرف قدرت را به عنوان وظیفه اصلی خود به رسمیت شناخت. این شناسائی گرچه فصل تازه‌ای در تاریخ بلشویسم گشود، معذک با چشم‌انداز یک جامعه سوسیالیستی مستقل هیچ وجه اشتراکی نداشت. برعکس، بلشویکها طرح ایجاد "سوسیالیسم روستائی" در یک کشور عقب‌افتاده را، که منشویکها به آنان نسبت می‌دادند، با صراحت تمام کاربکاتوری از واقعیت برشمردند و ردش کردند. دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه در نظر بلشویکها پلی به سوی انقلاب در غرب به شمار می‌رفت. آنان اعلام کردند که مسئله دگرگونی سوسیالیستی جامعه اساسا یک وظیفه بین‌المللی است. این مسئله بنیادی فقط در سال ۱۹۲۴ تغییر چهره داد. در آن سال برای نخستین بار اعلام شد که ساختن سوسیالیسم در محدوده اتحاد شوروی و مستقل از تکامل مابقی بشریت کاملا علمی است فقط به شرط آنکه امپریالیستها قدرت شوروی را با مداخله نظامی سرنگون نکنند. این نظریه جدید فوراً عطف به ماسبق نیز شد. میراث‌خواران ناخلف اعلام کردند که اگر در سال ۱۹۱۷ حزب به امکان ایجاد یک جامعه سوسیالیستی مستقل در روسیه معتقد نبود، حق نمی‌داشت قدرت را به دست بگیرد. در سال ۱۹۲۶ بین‌الملل کمونیست عدم قبول نظریه سوسیالیسم در یک کشور را رسماً محکوم کرد، و این محکومیت را به گذشته - یعنی از سال ۱۹۰۵ به بعد - نیز تعمیم داد.

از آن پس سه رشته اندیشه دشمن بلشویسم اعلام شدند: (۱) انکار توانائی اتحاد شوروی در پایدار نگاه‌داشتن خود برای مدتی نامعلوم در یک محیط سرمایه‌داری (مسئله مداخله نظامی)؛ (۲) انکار توانائی اتحاد شوروی در فائق آمدن با نیروی خود، و در محدوده مرزهای ملی‌اش، بر تناقض مابین شهر و روستا (مسئله عقب‌ماندگی اقتصادی و مسئله ارضی)؛ (۳) انکار امکان ایجاد یک جامعه سوسیالیستی در بسته (مسئله تقسیم جهانی کار). بنا بر احکام مکتب جدید، تضمین آسیب‌ناپذیری اتحاد شوروی حتی بدون در نظر گرفتن انقلاب در کشورهای دیگر و فقط از طریق "بیطرف کردن بورژوازی" ممکن است. همکاری دهقانان نیز در قلمرو ساخت و ساز سوسیالیسم باید به عنوان یک امر تضمین شده پذیرفته شود. وابستگی به اقتصاد جهانی به وسیله انقلاب اکتبر و موفقیت‌های اقتصادی شوراها کاملا قطع شده است. امتناع از پذیرفتن این سه حکم همانا "تروتسکیسم" است - آئینی که با بلشویسم سازگار نیست.

وظیفه مورخ در اینجا احیاء جهان‌بینی است. او باید نظریات و اهداف اصیل حزب انقلابی را از زیر کومه‌های زوائد سیاسی بعدی بیرون بکشد. با وجود کوتاهی دوره‌هایی که به دنبال یکدیگر آمده‌اند، وظیفه فوق به رمزگشائی متون

تصحیف شده، قدیمی بی‌شبهت نیست، چون جعلیات مکتب پیروان ناخلف از آن شاهکارهای لاهوتی‌ای که رهبانهای قرون هفتم و هشتم میلادی نسخه‌های پوستی و پاپیروسی متون کلاسیک را به خاطرشان نابود کردند، دست‌کمی ندارند.

به طور کلی در سراسر این کتاب کوشیده‌ایم تا متن را از نقل‌قولهای بیشمار پربار نکنیم، اما در مبحث حاضر، به علت ماهیت وظیفه‌ای که برعهده داریم، ناچاریم متنهای اصلی را از نظر خواننده بگذرانیم، آن هم در مقیاسی وسیع تا تصورگزینه‌ش تصنعی متون منتهی شود. باید بگذاریم تا بلشویسم به زبان خود سخن بگوید. در رژیم بوروکراسی استالین، بلشویسم از این حق محروم شده است.

حزب بلشویک از همان روز تولد خود حزب سوسیالیسم انقلابی بود. اما ضرورتا وظیفه، بلافصل تاریخی خود را در سرنگونی تزاریسیم و ایجاد یک ساخت دموکراتیک می‌دید. قرار بر این بود که محتوای اصلی انقلاب عبارت از حل و فصل دموکراتیک مسئله‌ارضی باشد. انقلاب سوسیالیستی به آینده‌های دور یا دستکم نامعلوم موکول شده بود. قدرمسلم آنکه همگان فرض را بر این گذاشته بودند که انقلاب سوسیالیستی در روسیه فقط پس از پیروزی طبقه کارگر در غرب می‌تواند عملا در دستور روز قرار بگیرد. این فرض، که به‌وظیفه مارکسیسم روس در جریان مبارزه با نارودنیکیسیم و آنارشیسیم ساخته شده بود، یکی از محکمترین اصول حزب به شمار می‌رفت. در این میان فرضهای دیگری نیز استنتاج می‌شد: چنانچه انقلاب دموکراتیک دامنه قدرتمندی در روسیه بیابد، ممکن است همچون محرک مستقیمی برای انقلاب سوسیالیستی در اروپا عمل کند و آنگاه انقلاب سوسیالیستی اروپا به طبقه کارگر روسیه کمک کند که بعدا با آهنگ سریعتری به قدرت برسد. حتی در این روایت مطلوب هم چشم‌انداز کلی تاریخی لاینفک باقی مانده بود. فقط جریان رشد تسریع شده و موعداها نزدیکتر شده بودند.

در راستای همین نظریات بود که لنین در سپتامبر ۱۹۰۵ چنین نوشت: "بلافاصله پس از انقلاب دموکراتیک، حرکت انتقالی خود را ادامه خواهیم داد، و دقیقا متناسب با قدرتمان، یعنی قدرت پرولتاریای آگاه و سازمان‌یافته، گام در راه انقلاب سوسیالیستی خواهیم نهاد. ما خواهان یک انقلاب مداوم هستیم. و در نیمه راه از حرکت باز نخواهیم ایستاد. " ممکن است شگفت‌انگیز به نظر برسد اما استالین عبارات فوق را به کار گرفته تا پیش‌بینی قدیم حزب را با سیر واقعی حوادث در سال ۱۹۱۷ یکسان جلوه دهد. فقط نمی‌توان فهمید که چرا "ترهای آوریل" لنین کادرهای حزب را غافلگیر کرد.

در حقیقت امر - بر طبق تصورات قدیم - قرار بر این بود که فقط پس از

حل و فصل مسئله ارضی در چارچوب انقلاب بورژوا - دموکراتیک، مبارزه طبقه کارگر برای کسب قدرت آغاز شود. اما اشکال کار در اینجا بود که در آن صورت، دهقانها پس از رفع گرسنگی شان برای زمین، دیگر انگیزه‌ای برای حمایت از یک انقلاب جدید نمی‌داشتند. و چون طبقه کارگر روس، به علت عده قلیلش در کشور، نمی‌توانست قدرت را فقط با نیروهای خود به چنگ آورد، لنین معتقد بود که سخن گفتن از دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه پیش از پیروزی پرولتاریا در غرب ناممکن است.

لنین در سال ۱۹۰۵ چنین نوشت: "پیروزی کامل انقلاب کنونی به معنای پایان انقلاب دموکراتیک و آغاز مبارزه قطعی برای انقلاب سوسیالیستی است. تحقق خواسته‌های دهقانها، درهم شکستن کامل ارتجاع، و تاسیس جمهوری دموکراتیک به معنای اختتام کامل انقلابی بورژوازی و حتی انقلابی خرد بورژوازی خواهد بود، و مبارزه قطعی طبقه کارگر را برای سوسیالیسم در پی خواهد داشت." در اینجا منظور از خرد بورژوازی عمدتاً دهقانهاست.

پس تحت این شرایط شعار انقلاب "مداوم" از کجا می‌آید؟ لنین چنین پاسخ می‌داد: انقلابیهای روسیه چون بر دوش سلسله کاملی از انقلابیهای اروپا ایستاده‌اند حق دارند این "رویا" را در سر بپرورانند که موفق خواهند شد "به تمامی تحولات دموکراتیک و به تمامی برنامه حداقل ما بمنحوی بیسابقه جامعه عمل بپوشانند... و اگر چنین توفیقی دست دهد - آنگاه... آنگاه حریق انقلاب اروپا را به آتش خواهد کشید... کارگر اروپائی به نوبه خود به پا خواهد خاست و به ما 'راه و رسم کار' را نشان خواهد داد؛ سپس قیام انقلابی اروپا بر روسیه تاثیر خواهد گذاشت و عصر چند ساله انقلابی به عصر چند دهه انقلابی تبدیل خواهد شد." محتوای مستقل انقلاب روسیه، حتی در عالیترین حد تکاملش، از حدود انقلاب بورژوا - دموکراتیک فراتر نمی‌رود. فقط انقلاب پیروزمند در غرب می‌تواند عصر مبارزه برای کسب قدرت را حتی برای طبقه کارگر روسیه بگشاید. این تصور تا آوریل ۱۹۱۷ همچنان به قوت خود در حزب باقی بود.

اگر حشو و زوائدهای زودگذر، مبالغات جدلی و خطاهای فردی را به کنار نهیم، جوهر مناقشه پیرامون مسئله انقلاب پیگیر از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ در این مسئله خلاصه نمی‌شد که آیا طبقه کارگر روسیه پس از کسب قدرت می‌تواند جامعه سوسیالیستی ملی را بسازد یا خیر - در این باره هیچ یک از مارکسیستهای روسیه تا سال ۱۹۲۴ کلمه‌ای بر زبان نیاورده بود - بلکه در این مسئله خلاصه می‌شد که آیا انقلاب بورژوائی که قادر به حل مسئله ارضی باشد هنوز در روسیه ممکن است یا خیر، یا آنکه آیا برای تحقق بخشیدن به چنین امری دیکتاتوری

پرولتاریا لازم است .

لنین کدام بخش از نظریات سابق خود را در تزه‌های آوریل مورد تجدیدنظر قرار داد؟ او نه ماهیت بین‌المللی انقلاب سوسیالیستی را مردود شمرد و نه لحظه‌ای انکار کرد که امر انتقال به راه سوسیالیسم فقط با همکاری مستقیم غرب در روسیه میسر است . اما لنین در آنجا برای نخستین بار اعلام کرد که پرولتاریای روسیه ، درست به علت عقب‌ماندگی شرایط ملی ، می‌تواند پیش از پرولتاریای کشورهای پیشرفته به قدرت برسد .

انقلاب فوریه هم در حل مسئلهٔ ارضی عاجز از آب درآمد و هم در حل مسئلهٔ ملیتها . دهقانها و خلقهای ستمدیدهٔ روسیه در مبارزهٔ خود برای اهداف دموکراتیک ناچار شدند از انقلاب اکتبر حمایت کنند . پرولتاریای روسیه به این دلیل توانست پیش از پرولتاریای غرب به قدرت برسد که دموکراسی خرده‌بورژوائی روسیه نتوانست آن کار تاریخی را که خواهر بزرگترش در غرب به انجام رسانده بود به انجام برساند . در سال ۱۹۰۵ ، بلشویسم قصد داشت که فقط پس از به فرجام رسیدن وظایف دموکراتیک ، گام در راه مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا بزند . در سال ۱۹۱۷ ، دیکتاتوری پرولتاریا از عملی نشدن وظایف دموکراتیک منبعث شد .

اما ماهیت مرکب انقلاب روسیه به همانجا ختم نشد . فتح قدرت به وسیلهٔ طبقهٔ کارگر خط فاصل مابین "برنامهٔ حداقل" و "برنامهٔ حداکثر" را خود به خود از میان برداشت . و آنگاه تحت دیکتاتوری پرولتاریا — اما فقط در آنجا! — تطور مسائل دموکراتیک به مسائل سوسیالیستی اجتناب‌ناپذیر شد ، با آنکه کارگران اروپا هنوز "راه و رسم کار" را به ما نشان نداده بودند .

این دگرگونی در ترتیب انقلاب مابین غرب و شرق ، با تمام اهمیتش برای سرنوشت روسیه و جهان ، فقط از برد تاریخی محدودی برخوردار است . انقلاب روسیه هر چقدر هم که به جلو جهیده باشد ، وابستگی‌اش به انقلاب جهانی نه ناپدید شده و نه حتی کاهش یافته است . امکان تطور اصلاحات دموکراتیک به اصلاحات سوسیالیستی مستقیما به وسیلهٔ ترکیبی از شرایط داخلی به وجود می‌آید — در میان این شرایط مهمتر از همه همانا روابط متقابل طبقهٔ کارگر و دهقانهاست . اما در نهایت امر ، حدود تحولات سوسیالیستی به وسیلهٔ وضعیت اقتصاد و سیاست در صحنهٔ جهان ، تعیین می‌شوند . تقلای ملی هر چقدر هم که عظیم باشد ، باز امکان پریدن از روی کرهٔ ارض را فراهم نمی‌آورد .

بین‌الملل کمونیست ضمن تخطئهٔ "تروتسکیسم" با شدت خاصی به این عقیده حمله کرده است که طبقهٔ کارگر روسیه ، اینک که پس از به دست گرفتن سکان قدرت از حمایت غرب برخوردار نشده‌است ، "با توده‌های وسیعی از دهقانها ،

که او را در نیل به قدرت یاری کردند . . . وارد معارضات خصمانه خواهد شد . . . " حتی اگر فرض کنیم که تجربه تاریخ این پیش‌بینی را - که در سال ۱۹۰۵، یعنی هنگامی که حتی یک تن از منتقدان کنونی او حتی فکر دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه به مخیله خود راه نمی‌دادند، به وسیله تروتسکی به ضابطه درآمد - باری حتی اگر فرض کنیم که تجربه تاریخ این پیش‌بینی را کاملا رد کرده باشد، حتی در آن صورت باز در این واقعیت مسلم نمی‌توان شک کرد که همه مارکسیستهای روسیه، از جمله لنین، دهقانها را متحد غیرقابل اعتماد و خیانت‌پیشمای می‌شمردند. سنت واقعی بلشویسم با اصل هماهنگی جبری منافع مابین طبقه کارگر و دهقانها هیچ‌وجه اشتراکی ندارد. برعکس، انتقاد از این نظریه خرده‌بورژوائی در مبارزه طولانی مارکسیستها با نارودنیکها همواره یکی از مهمترین عناصر را تشکیل می‌داد.

لنین در سال ۱۹۰۵ چنین نوشت: "به محض به سر رسیدن عصر انقلاب دموکراتیک در روسیه، دیگر حتی اشاره به 'اراده واحد' طبقه کارگر و دهقانها کار مضحکی خواهد بود . . ." "دهقانها، در مقام یک طبقه زمیندار همان نقش خائنه و بی‌ثباتی را در این مبارزه (برای سوسیالیسم) بازی خواهند کرد که اینک بورژوازی در مبارزه برای دموکراسی بازی می‌کند. فراموش کردن این نکته به معنای فراموش کردن سوسیالیسم است، و به منزله فریب‌دادن خود و دیگران درباره منافع و وظایف اصلی طبقه کارگر."

در سال ۱۹۰۵، لنین ضمن ترسیم طرحی از روابط متقابل طبقات در طی جریان انقلاب برای استفاده خویش، در قالب کلمات زیر به توصیف موقعیتی پرداخت که می‌باید پس از الغاء مالکیت زمینداران برقرار شود: "طبقه کارگر از هم‌اکنون در تلاش است تا دستاوردهای دموکراتیک را برای انقلاب سوسیالیستی حفظ کند. اگر طبقه کارگر سوسیالیست اروپا به کمک طبقه کارگر روسیه‌نیاید . . . این مبارزه برای طبقه کارگر روسیه به تنهایی تقریباً بیهوده خواهد بود، و شکستش اجتناب‌ناپذیر خواهد شد . . . در آن مرحله بورژوازی لیبرال و دهقانهای مرفه (به اضافه بخشی از دهقانهای متوسط الحال) دست به سازماندهی ضدانقلاب خواهند زد. طبقه کارگر روسیه همراه با طبقه کارگر اروپا انقلاب را متشکل خواهند کرد، در این شرایط طبقه کارگر روسیه ممکن است به پیروزی دومی هم دست بیابد. در آن صورت تلاشها به هدر نرفته‌است. پیروزی دوم همانا انقلاب سوسیالیستی در اروپا خواهد بود. کارگران اروپا 'راه و رسم کار' را به ما نشان خواهند داد."

تقریباً در همان روزها تروتسکی نیز چنین نوشت: "تناقضی که بر اثر حکومت کارگران در کشور عقب‌مانده‌ای که اکثر نفوسش را دهقانها تشکیل می‌دهند

پیش می‌آید ، راه‌حل خود را فقط در مقیاس بین‌المللی خواهد یافت ، یعنی در صحنه انقلاب جهانی طبقه کارگر . " استالین بعدها همین کلمات را در جایی نقل کرد تا "شکاف عظیمی" را نشان دهد که "نظریه لنینیستی دیکتاتوری پرولتاریا را از نظریه تروتسکی جدا می‌کند . " اما عباراتی که در فوق نقل کردیم گواهی می‌دهند که با وجود اختلاف نظرهای مسلم مابین تصورات انقلابی لنین و تروتسکی در آن ایام ، نظریاتشان درباره نقش "بی‌ثبات" و "خائنانه" دهقانها از همان روزهای دور اساسا با یکدیگر تطبیق می‌کرد .

در فوریه ۱۹۰۶ لنین می‌نویسد : " ما جنبش دهقانی را تا به‌مانتها حمایت می‌کنیم ، اما باید به یاد داشته باشیم که این جنبش متعلق به طبقه دیگری است ، و به آن طبقه‌ای که می‌تواند انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی برساند ، و به پیروزی هم خواهد رساند ، تعلق ندارد . " او در آوریل ۱۹۰۶ اعلام می‌کند که : "انقلاب روسیه برای رسیدن به پیروزی نیروی کافی را دارد . اما برای نگاه‌داشتن ثمرات پیروزی خود نیروی کافی را ندارد . . . چون در کشوری که صنایع کوچک در آن رشد عظیمی کرده‌اند ، تولیدکننده‌های خرده‌پا ، از جمله دهقانها ، هنگامی که طبقه کارگر از آزادی به سوی سوسیالیسم قدم بردارد ناگزیر برعلیه او صف‌آرایی خواهند کرد . . . انقلاب روسیه برای ممانعت از بازگشت سرمایه‌داری به نیروهای ذخیره روسیه احتیاج ندارد ؛ او به کمک از خارج احتیاج دارد . آیا چنین نیروی ذخیره‌ای در جهان وجود دارد ؟ آری : طبقه کارگر سوسیالیست در غرب . "

این اندیشه‌ها در ترکیبات گوناگون اما بدون تغییرات بنیادی در سراسر سالهای جنگ و ارتجاع حفظ شدند . نیازی به تکثیر مثالها نداریم . تصورات حزب از انقلاب کاملترین و فشرده‌ترین شکل خود را الزاما باید در گرماگرم رویدادهای انقلاب می‌یافت . اگر نظریه‌پردازان بلشویسم حتی پیش از انقلاب به سوی "سوسیالیسم در یک کشور" تمایل می‌داشتند ، این نظریه الزاما باید در دوره مبارزه مستقیم برای کسب قدرت شکوفا می‌شد . آیا در واقعیت امر چنین شد ؟ سال ۱۹۱۷ پاسخ این سؤال را می‌دهد .

لنین هنگامی که پس از انقلاب فوریه عازم روسیه شده بود ، در نامه تودיעی خود خطاب به کارگران سویس چنین نوشت : "طبقه کارگر روسیه با نیروهای خود نمی‌تواند انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی برساند . اما می‌تواند . . . برای ورود متحد اصلی و قابل‌اعتمادش ، یعنی پرولتاریای سوسیالیست اروپا و آمریکا ، به نبرد قطعی موقعیت موجود را بهتر کند . "

در قطعنامه لنین که به تصویب کنفرانس آوریل هم رسید ، آمده بود : "طبقه کارگر روسیه ، که در یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپا و در میان

توده‌های وسیعی از دهقانهای خرده‌پا دست به عمل زده است، نمی‌تواند به دنبال تحقق فوری تحولات سوسیالیستی باشد. " این قطعه‌نامه هر چند در نخستین سطرهایش کاملاً به سنتهای نظری حزب وفادار مانده بود، اما در راه جدید نیز قدم قاطعی برداشته بود. بدین معنی که اعلام کرده بود: ناممکن بودن تحولات مستقل سوسیالیستی در روسیه، دهقانی، به هیچ وجه به ما حق نمی‌دهد که بر فتح قدرت دست رد بگذاریم، آن هم نه فقط به خاطر وظایف دموکراتیک، بلکه نیز به نام "یک‌رشته اقدامات عملاً آماده در جهت سوسیالیسم"، نظیر ملی کردن اراضی، نظارت بر بانکها و غیره. در سایه "مقدمات عینی انقلاب سوسیالیستی... در کشورهای پیشرفته" رشد یافته‌تر، "اقدامات ضد سرمایه‌داری ممکن است دامنه بیشتری بیابند." این باید نقطه حرکت ما باشد. لنین در نطق خود توضیح می‌دهد که: "سخن گفتن از شرایط روسیه به تنهایی، کاری خطاست... اینکه اگر جنبش جهانی ما را با انقلاب سوسیالیستی رو به رو سازد آنگاه چه وظایفی در برابر طبقه کارگر روسیه قرار خواهند گرفت - این است مسئله اصلی این قطعه‌نامه." روشن است که نقطه حرکت جدید حزب در آوریل ۱۹۱۷، یعنی پس از غلبه لنین به محدودیت‌های دموکراتیک "بلشویکهای قدیمی"، همان قدر با نظریه سوسیالیسم در یک کشور متفاوت است که بهشت از زمین تفاوت دارد!

از این پس در همه سازمانهای حزب، چه در پایتخت و چه در ایالات، با همین تعبیر مواجه می‌شویم: در مبارزه برای کسب قدرت باید به یاد داشته باشیم که سرنوشت بعدی انقلاب به عنوان انقلاب سوسیالیستی به وسیله پیروزی پزولتاریای کشورهای پیشرفته تعیین خواهد شد. هیچ کس با این فرمول مخالفتی نمی‌کرد - برعکس، این فرمول، به عنوان اصلی که همه آن را متساویاً قبول کرده بودند، پیش‌فرض همه مناقشات و مباحثات را تشکیل می‌داد.

در روز شانزدهم ژوئیه در کنفرانس حزب در پتروگراد، خاریتونوف، یکی از بلشویک‌هایی که لنین را در "قطار در بسته" همراهی کرده بود، اعلام کرد: "ما در همه جا می‌گوئیم که اگر انقلاب در غرب درنگ‌گیرد، کار ما ساخته است." خاریتونوف نظریه پرداز نیست؛ او از تهییج‌گران معمولی حزب است. در صورت جلسهای همین کنفرانس آمده است که: "پاولوف خاطرنشان می‌کند که بلشویکها به طور کلی معتقدند که انقلاب روسیه فقط در صورتی شکوفا خواهد شد که به وسیله انقلاب جهانی، که فقط به مثابه انقلاب سوسیالیستی قابل تصور است، حمایت شود." دهها و صدها خاریتونوف و پاولوف همه سرگرم شرح و بسط اندیشه بنیادی کنفرانس آوریل شده بودند. و هرگز به فکر کسی خطور نکرد که با آنها به مخالفت برخیزد و یا درصد تصحیح گفته‌هایشان برآید.

کنگره ششم حزب، که در اواخر ماه ژوئیه برگزار شد، دیکتاتوری پرولتاریا را به معنای تصرف قدرت به وسیله کارگران و فقیرترین دهقانان تعریف کرد. "فقط این طبقات... رشد انقلاب پرولتری جهانی را تضمین خواهند کرد. و این انقلاب نه تنها به جنگ که به بردگی نظام سرمایه‌داری هم خاتمه خواهد داد." سخنرانی بوخارین بر این عقیده استوار بود که انقلاب سوسیالیستی جهانی یگانه راه نجات از موقعیت فعلی است. "اگر انقلاب در روسیه پیش از درگرفتن انقلاب در غرب به پیروزی برسد، ناچار خواهیم شد... آتش انقلاب سوسیالیستی جهانی را بی‌فروزیم." استالین هم در آن ایام ناچار شد مسئله را کم و بیش به همین شکل مطرح کند: "آن لحظه فرا خواهد رسید که کارگران به پا خیزند، قشرهای تهیدست دهقانها را به گرد خود جمع کنند، پرچم انقلاب کارگران را برافرازند و عصر انقلاب سوسیالیستی در غرب را بگشایند."

کنفرانس منطقه‌ای مسکو، که در اوایل ماه اوت برگزار شد، بهتر از هر چیز دیگری به ما اجازه می‌دهد که به درون آزمایشگاه اندیشه‌های حزب نظر بیفکنیم. در این کنفرانس، سوکولنیکوف، یکی از اعضای کمیته مرکزی، ضمن قرائت گزارش اصلی و بازگوکردن تصمیمات کنگره ششم، چنین گفت: "ضروری است توضیح دهیم که انقلاب روسیه یا باید به امپریالیسم جهانی یورش ببرد و یا خود نابود شود، یعنی به دست همین امپریالیسم خفه گردد." چند تن از نمایندگان نیز نظریات مشابهی بیان کردند. ویتولین: "باید برای انقلاب سوسیالیستی‌ای آماده شویم که به مثابه چاشنی انقلاب سوسیالیستی در غرب عمل خواهد کرد." بایلنسکی: "اگر مسئله را در محدوده چارچوب ملی حل و فصل کنید، راه نجاتی نخواهیم داشت. سوکولنیکوف به درستی گفته است که انقلاب روسیه فقط در قالب انقلاب جهانی به پیروزی خواهد رسید... در روسیه شرایط هنوز برای سوسیالیسم آماده نیستند، اما اگر انقلاب در اروپا آغاز شود آنگاه ما هم به دنبال اروپای غربی خواهیم رفت." استوکوف: "این نکته که انقلاب روسیه فقط در قالب انقلاب جهانی می‌تواند به پیروزی برسد، قابل‌تردید نیست... انقلاب سوسیالیستی فقط در مقیاس کلی جهان امکان‌پذیر است."

همه بر سر سه نکته بنیادی با یکدیگر موافقت کردند: دولت کارگری نمی‌تواند پابرجا بماند مگر آنکه امپریالیسم را در غرب سرنگون کند؛ در روسیه شرایط هنوز برای سوسیالیسم آماده نیستند؛ مسئله انقلاب سوسیالیستی اساساً ماهیت بین‌المللی دارد. اگر در جوار این نظریات، که هفت یا هشت سال بعد به‌عنوان ارتداد مورد تخطئه قرار گرفتند، نظریات دیگری، که اکنون اصیل و سنتی خوانده می‌شوند، در حزب وجود می‌داشت، بدون شک این نظریات هم در کنفرانس مسکو، و در کنگره حزب که پیشتر برگزار شد، به بیان درمی‌آمدند. اما

نه سخنران اصلی و نه هیچ یک از اشخاص شرکت‌کننده در مباحثه - ونه گزارشهای روزنامه‌ها - به وجود نظریات بلشویک در حزب، در تقابل با این نظریات "تروتسکیست" کوچکترین اشاره‌ای نکردند.

در کنفرانس عمومی شهر کیف که پیش از کنگره حزب برگزار شد، گورویتز، سخنران اصلی، چنین گفت: "مبارزه برای نجات انقلاب ما فقط در مقیاس جهانی می‌تواند دنبال شود. در برابر ما دو چشم‌انداز قرار دارند: اگر انقلاب به پیروزی برسد، ما دولت انتقالی را برای رسیدن به سوسیالیسم ایجاد خواهیم کرد، و اگر انقلاب به پیروزی نرسد، ما در زیر فشار امپریالیسم جهانی سقوط خواهیم کرد." در اوایل ماه اوت، پس از کنگره حزب، پیاتاکوف در کنفرانس جدیدی در کیف چنین سخن گفت: "ما از همان روزهای اول انقلاب گفته‌ایم که سرنوشت طبقه کارگر روسیه تماما وابسته به خط سیر انقلاب پرولتری در غرب است... بدین ترتیب ما در حال ورود به مرحله انقلاب پیگیر هستیم." گورویتز که پیشتر با او آشنا شدیم، درباره گزارش پیاتاکوف چنین اظهار نظر کرد: "من با نظر پیاتاکوف دایره بر پیگیر بودن انقلابمان کاملا موافق هستم." پیاتاکوف: "... تنها راه نجات برای انقلاب روسیه در انقلاب جهانی‌ای نهفته است که مبانی تحولات سوسیالیستی را پی‌ریزی کند." اما شاید این دو سخنران نماینده اقلیت بودند؟ خیر. در خصوص این مسئله بنیادی هیچ‌کس با آنان مخالفت نکرد. در انتخابات کمیته کیف این دو تن بیشترین آراء را به خود اختصاص دادند.

بنابراین مسلم است که در کنفرانس عمومی حزب در ماه آوریل، در کنگره حزب در ماه ژوئیه، و در کنفرانسهای پتروگراد و مسکو و کیف، همان نظریاتی عنوان شدند و با رای‌گیری مورد تأیید قرار گرفتند که بعدا مغایر با بلشویسم اعلام شدند. از این هم بیشتر: حتی یک صدا در حزب برخاست که بتوان آن را منادی نظریه آتی سوسیالیسم در یک کشور تلقی کرد، حتی نه به اندازه‌ای که در زمزمیر داود طلایهائی از انجیل مسیح کشف شده‌اند.

در روز سیزدهم اوت، ارگان مرکزی حزب توضیح داد که: "تمام قدرت به دست شوراهای، گرچه هنوز ابدا به معنای 'سوسیالیسم' نیست، اما در هر حال مقاومت بورژوازی را درهم خواهد شکست و - در رابطه مستقیم با نیروهای تولیدی و موقعیت موجود در غرب - حیات اقتصادی کشور را در جهت منافع توده‌های زحمتکش هدایت و دگرگون خواهد کرد. انقلاب پس از درهم شکستن غل و زنجیرهای حکومت سرمایه‌داری به انقلاب پیگیر - یعنی انقلاب مداوم - تبدیل خواهد شد. آنگاه انقلاب قدرت دولت را نه برای تحکیم رژیم استثمار سرمایه‌داری، که برای غلبه بر این رژیم به کار خواهد گرفت. موفقیت نهائی

انقلاب در این راه به موفقیت‌های انقلاب پرولتری در اروپا بستگی خواهد داشت . . . چنین بود و چنین است یگانه چشم‌انداز واقعی برای رشد بعدی انقلاب . " این مقاله را تروتسکی در زندان کرسی نوشته بود . سردبیر روزنامه‌ی کم‌این مقاله را به چاپ رساند استالین بود . اهمیت این نقل قول از آنجاست که تا سال ۱۹۱۷ ، در حزب بلشویک اصطلاح "انقلاب پیگیر" صرفاً برای تعریف دیدگاه تروتسکی به کار می‌رفت . چند سال بعد استالین اعلام کرد که : "لنین تا آخرین روزهای عمر خویش برعلیه نظریه انقلاب پیگیر مبارزه کرد . " در هر حال استالین با این نظریه سر جنگ نداشت : مقاله مذکور بدون هیچ‌گونه اظهارنظری از جانب سردبیر در آن روزنامه به چاپ رسید .

ده روز بعد تروتسکی بار دیگر در همان روزنامه چنین نوشت : "انترناسیونالیسم برای ما یک اندیشه مجرد نیست . . . بلکه مستقیماً اصلی هدایت‌کننده و عمیقاً عملی است . بدون انقلاب اروپا موفقیت دائم و قطعی برای ما قابل تصور نیست . " این بار هم استالین اعتراض نکرد ، سهل است ، دو روز بعد خود او این مطلب را تکرار کرد : "کارگران و سربازان بدانند که فقط در اتحاد با کارگران غرب ، فقط پس از مترزل ساختن بنیاد سرمایه‌داری در غرب است که می‌توان بر پیروزی انقلاب در روسیه حساب کرد ! " "پیروزی انقلاب" در اینجا به معنای ساختن سوسیالیسم نیست - از این مقوله هنوز کمترین سخنی در میان نبود - بلکه فقط به معنای تصرف و نگاه‌داشتن قدرت است .

لنین در ماه سپتامبر نوشت : "بورژوازی درباره شکست اجتناب‌ناپذیر کمون در روسیه - یعنی شکست طبقه کارگر در صورتی که موفق به تصرف قدرت شود - فریاد می‌کشد . " از این فریادها نباید بترسیم . "طبقه کارگر روسیه پس از تصرف قدرت امکانات وسیعی برای نگاه‌داشتن قدرت در اختیار خواهد داشت و خواهد توانست تا پیروزی انقلاب در غرب امور روسیه را اداره کند . " در اینجا چشم‌انداز انقلاب با وضوح تمام ترسیم شده است : نگاه داشتن قدرت تا آغاز انقلاب سوسیالیستی در اروپا . این فرمول عجولانه سرهم‌بندی نشده بود : لنین به طور روزمره تکرارش می‌کرد . او مقاله خود موسوم به "آیا بلشویکها قادر به نگاهداری قدرت دولت خواهند بود؟" را چنین خلاصه کرده است : "اگر بلشویکها نترسند و موفق به تصرف قدرت شوند ، در روی کره ارض هیچ قدرتی وجود ندارد که بتواند مانع از آن شود که بلشویکها قدرت را تا پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهانی در دست خود نگاه بدارند . "

جناح راست بلشویکها خواهان ائتلاف با سازشکاران بودند ، آنان می‌گفتند که بلشویکها به "تنهایی" قادر به نگاه‌داشتن قدرت نیستند . در روزیکم نوامبر - یعنی پس از انقلاب - لنین به آنان چنین پاسخ داد : "آنها می‌گویند که ما به

تنهائی نمی‌توانیم قدرت را نگاه بداریم . ولی ما تنها نیستیم . تمامی اروپا در برابر چشم ما قرار دارد . کار را باید ما آغاز کنیم . " از این مکالمهٔ لنین با جناح راست کاملاً روشن است که اندیشهٔ ایجاد جامعهٔ مستقل سوسیالیستی در روسیه هرگز به فکر طرفین مناقشه هم خطور نکرده بود .

جان رید تعریف کرده است که چگونه در یکی از تجمعات پتروگراد در کارخانهٔ ابوخوفسکی سربازی از جبههٔ رومانی فریاد کشید : " ما با تمام قوای خود ایستادگی خواهیم کرد تا خلقهای همهٔ جهان به یاری ما برخیزند . " این فرمول از آسمان نازل نشده بود ، و ساختهٔ آن سرباز گمنام یا جان رید نبود . بلکه تهییج‌گران بلشویک آن را در میان توده‌ها اشاعه داده بودند . صدای آن سرباز جبههٔ رومانی همانا صدای حزب و صدای انقلاب اکتبر بود .

"بیانیهٔ حقوق زحمتکشان و خلقهای استثمارشده" - برنامهٔ بنیادی دولت که به نام قدرت شورائی در مجلس موسسان عنوان شد - اعلام می‌کرد که وظیفهٔ بنای جدید عبارت است از "استقرار سازمان سوسیالیستی جامعه و پیروزی سوسیالیسم در همهٔ کشورها . . . قدرت شوروی تا پیروزی کامل قیام جهانی کارگران بر علیه یوغ سرمایه‌داری ، این راه را با عزم جزم دنبال خواهد کرد . " این بیانیهٔ لنینیستی حقوق ، که تا به امروز نیز به طور رسمی لغو نشده است ، انقلاب پیگیر را به یکی از قوانین بنیادی جمهوری شوروی تبدیل کرد .

اگر روزا لوکزامبورگ ، که در زندان خود با دقتی پرشور و غبطه‌آمیز رفتار و گفتار بلشویکها را دنبال می‌کرد ، در آن رفتار و گفتار سایه‌ای از سوسیالیسم ملی مشاهده می‌کرد ، یقیناً زنگ خطر را بلافاصله به صدا درمی‌آورد . در آن روزها او به طور جدی - اما در اساس از روی اشتباه - از سیاستهای بلشویکها انتقاد می‌کرد . اما خیر . او دربارهٔ خط عمومی حزب چنین نوشت : "همین نکته که بلشویکها در سیاست خود مسیرشان را تماماً به سوی انقلاب پرولتری جهانی انتخاب کرده‌اند ، گواه درخشانی است بر دوران‌دیشی سیاسی ، استحکام اصولی و دامنهٔ جسورانهٔ سیاستشان . "

همین نظریات ، که لنین روز به روز تکمیلشان می‌کرد ، که تحت سردبیری استالین در ارگان مرکزی حزب به چاپ می‌رسیدند ، که الهام‌بخش نطقهای تهییج‌گران خرد و کلان می‌شدند ، که سربازهای گوشه‌های دوردست جبهه تکرارشان می‌کردند ، که روزا لوکزامبورگ عالیت‌ترین گواه بر دوران‌دیشی سیاسی بلشویکها حسابشان می‌کرد - درست همین نظریات بودند که در سال ۱۹۲۶ از طرف بوروکراسی بین‌الملل کمونیست مردود شناخته شدند . در قطعنامهٔ هفتمین مجمع بین‌الملل کمونیست آمده است : "نظریات تروتسکی و پیروان او در خصوص مسئلهٔ بنیادی ماهیت و چشم‌اندازهای انقلاب ما ، با نظریات حزب ما و بالنینیسم

هیچ وجه اشتراکی ندارند. " بدین سان میراث خواران ناخلف بلشویسم گذشته خود را به دیار نیستی سپرده اند .

اشخاصی که در سال ۱۹۱۷ واقعا بر علیه نظریه انقلاب پیگیر می جنگیدند فقط کادتها و سازشکاران بودند . میلی یوکوف و دان "توهمات انقلابی تروتسکیسم" را به عنوان علت اصلی سقوط انقلاب ۱۹۰۵ وانمود می ساختند . چیدزه در نطق افتتاحیه خود در کنفرانس دموکراتیک ، تلاش " برای خاموش ساختن جنگ سرمایه داری از طریق تبدیل انقلاب به انقلاب سوسیالیستی و جهانی " را بیرهانه به باد حمله گرفت . در روز سیزدهم اکتبر ، کرنسکی در پیش - پارلمان اظهار داشت که : " اکنون خطرناکترین دشمنان انقلاب و دموکراسی و دستاوردهای آزادی کسانی هستند که . . . به بهانه تعمیق انقلاب و تبدیل آن به انقلاب پیگیر سوسیالیستی ، به منحرف کردن توده ها پرداخته اند ، و به نظر می رسد که در این کار موفق هم شده اند . " چیدزه و کرنسکی به همان دلیلی که دشمن بلشویکها بودند ، دشمن انقلاب پیگیر هم بودند .

در دومین کنگره شوراها ، به هنگام تصرف قدرت ، تروتسکی چنین گفت : " اگر مردم اروپا برای خرد کردن امپریالیسم به پا نخیزند ، ما خرد خواهیم شد - در این نکته شکی نیست . یا انقلاب روسیه تندباد مبارزه در غرب را به پا خواهد کرد ، و یا سرمایه دارهای همه کشورها انقلاب ما را خفه خواهند کرد . " صدائی از میان حضار فریاد کشید : " راه سومی هم وجود دارد . " آیا این صدای استالین بود ؟ خیر ، این صدای یک منشویک بود . چند سال طول کشید تا بلشویکها آن " راه سوم " را کشف کردند .

بر اثر تکرارهای بیشمار در مطبوعات بین المللی استالینیستی ، اکنون در محافل وسیع و گوناگون سیاسی این نکته مسلم شمرده می شود که ریشه اختلافات برست - لیتوفسک از دو تصور مختلف آب می خورد . یکی از این دو تصور مبتنی بر امکان ایستادگی و حتی ساختن سوسیالیسم با نیروهای داخلی روسیه بود ؛ دیگری تمام امتکی بر امید به قیام در اروپا . در حقیقت امر تقابل این دو نظریه بعدا اختراع شد ، و مخترعش حتی زحمت این را به خود نداد که اختراع خود را دستکم در ظاهر با اسناد تاریخی تطبیق دهد . البته چنین کاری آسان نمی بود . همه بلشویکها بدون استثنا و در دوره برست به طور یکپارچه معنقد بودند که اگر در آینده نزدیک انقلاب در اروپا درنگیرد ، جمهوری شوروی محکوم به فناست . برخی فرصت موجود را بر حسب هفته اندازه گرفتند ، برخی دیگر بر حسب ماه : هیچ کس بر حسب سال اندازه اش نمی گرفت .

بوخارین در روز بیست و هشتم ژانویه ۱۹۱۸ چنین نوشت : " از همان آغاز انقلاب روسیه . . . حزب پرولتاریای انقلابی اعلام کرده است که : یا انقلاب

جهانی، که به دنبال انقلاب روسیه درخواهد گرفت، جنگ و سرمایه‌داری را خفه خواهد کرد، و یا سرمایه بین‌المللی انقلاب روسیه را خفه خواهد کرد. " اما آیا بوخارین، که رهبری هواداران جنگ انقلابی با آلمان را برعهده داشت، بر آن نبود که نظریات جناح خود را به تمامی حزب نسبت دهد؟ چنین فرضی هر چقدر هم که طبیعی به نظر رسد، به اعتبار اسناد موجود مردود است.

صورت‌جلسه‌های کمیته مرکزی در سال ۱۹۱۷ و اوایل سال ۱۹۱۸ - منتشر در سال ۱۹۲۹ - با وجود تلخیصها و دخل و تصرفهای مفرضانهای که در آنها شده است، گواه ارزشمندی در خصوص این مسئله به دست می‌دهند. " در جلسه روز یازدهم ژانویه ۱۹۱۸، رفیق سرگنیف (آرتم) خاطرنشان می‌کند که همه سخنرانها بر سر این نکته توافق دارند که در صورت شکست انقلاب سوسیالیستی در غرب، جمهوری سوسیالیستی در معرض خطر نابودی است. " سرگنیف از موضع لنین - یعنی از انعقاد پیمان صلح - دفاع می‌کرد. احدی به مخالفت با سرگنیف برخاست. هر سه گروهی که با هم اختلاف نظر داشتند، به یک اصل کلی واحد استناد می‌کردند: بدون انقلاب جهانی کاری از پیش نخواهیم برد.

ناگفته نماند که استالین عنصر خاصی به مباحثات اضافه کرد، او ضرورت انعقاد صلح جداگانه را بر این نکته استوار ساخت که: "هیچ‌گونه جنبش انقلابی در غرب وجود ندارد، هیچ واقعیتی موجود نیست، فقط امکانش موجود است، و ما نمی‌توانیم روی امکانات حساب کنیم." استالین گرچه هنوز از نظریه سوسیالیسم در یک کشور فاصله زیادی داشت، با این حال در قالب این کلمات بی‌اعتمادی ذاتی خود را به جنبش جهانی به وضوح نشان داد. "ما نمی‌توانیم روی امکانات حساب کنیم." لنین بلافاصله "از برخی جهات" خود را از زیر این حمایت استالینیستی کنار کشید. او گفت: "درست است که انقلاب در غرب هنوز آغاز نشده است، اما اگر قرار باشد که نظر به این واقعیت تاکتیکیهای خود را تغییر بدهیم، به سوسیالیسم بین‌المللی خیانت کرده‌ایم." اگر او، یعنی لنین، از صلح جداگانه فوری حمایت می‌کرد، دلیلش بی‌اعتقادی او به جنبش انقلابی در غرب نبود، دلیلش اعتقاد او به پایداری انقلاب منزوی روسیه هم نبود: "ایستادگی تا فرارسیدن انقلاب عمومی سوسیالیستی، برای ما حائز اهمیت است، و ما فقط با انعقاد پیمان صلح می‌توانیم به این هدف برسیم." معنای تسلیم برست برای لنین در این کلمات خلاصه می‌شد: "مجال تنفس."

صورت‌جلسه‌ها گواهی می‌دهند که پس از این هشدار از جانب لنین، استالین در صدد تصحیح گفته خود برآمد. "جلسه روز بیست و سوم فوریه ۱۹۱۸. رفیق استالین: ... ما هم روی انقلاب حساب می‌کنیم، اما شما برحسب هفته اندازه‌گیری می‌کنید، و (ما) برحسب ماه." در اینجا استالین فرمول لنین

را کلمه به کلمه تکرار کرده است. فاصله موجود مابین جناحهای دوگانه کمیته مرکزی پیرامون مسئله انقلاب جهانی همانا فاصله هفته از ماه بود.

لنین هنگام دفاع از انعقاد پیمان صلح برست در هفتمین کنگره حزب در ماه مارس ۱۹۱۸ چنین سخن گفت: "این نکته حقیقت مطلق است که بدون انقلاب در آلمان ما نابود خواهیم شد. احتمالاً در پترزبورگ یا مسکو هم نابود نخواهیم شد، بلکه شاید در ولادی وستوک و یا در گوشه دورافتاده دیگری، که گریزگاه ما خواهد بود، نابود شویم... اما در هر حال، تحت هر عاقبت ممکن یا قابل تصویری، اگر انقلاب آلمان درنگیرد، ما نابود خواهیم شد." اما مسئله فقط بر سر آلمان نیست. "امپریالیسم جهانی... که قدرت واقعی عظیمی دربردارد... در هیچ صورت و تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند در جوار جمهوری شوروی زندگی کند. در اینجا معارضة اجتناب‌ناپذیر است. در اینجا... با یکی از بزرگترین مسائل تاریخی مواجهیم... ضرورت به رامانداختن انقلاب جهانی." در قطعنامه‌ای که به طور محرمانه به تصویب رسید، چنین می‌خوانیم: "این کنگره مطمئن‌ترین تضمین را برای تحکیم انقلاب سوسیالیستی، که در روسیه به پیروزی رسیده است، در تبدیل این انقلاب به انقلاب جهانی کارگران می‌بیند."

چند روز بعد لنین به کنگره شوراها چنین گزارش داد: "امپریالیسم جهانی و حرکت پیروزمندانه انقلاب سوسیالیستی نمی‌توانند در جوارهم زندگی کنند." او در بیست و سوم آوریل در یکی از جلسات شورای مسکو گفت: "عقب‌ماندگی ما را به جلو رانده است، و اگر تا زمان برخورداری از حمایت توانمند کارگران انقلابی سایر کشورها نتوانیم ایستادگی کنیم، نابود خواهیم شد." لنین در ماه مه ۱۹۱۸ می‌نویسد: "باید (در برابر امپریالیسم) حتی تا منطقه اورال عقب‌نشینی کنیم، چون این کار تنها راه فرصت دادن به انقلاب غرب برای پخته شدن است..."

لنین کاملاً آگاه بود که کش‌دادن مذاکرات در برست شرایط صلح‌رادشوارتر خواهد ساخت، اما او وظایف بین‌المللی انقلاب را بالاتر از وظایف "ملی" می‌دانست. در روز بیست و هشتم ژوئن ۱۹۱۸ در یکی از کنفرانسهای اتحادیه‌های کارگری در مسکو، لنین به رغم اختلافات زودگذر با تروتسکی در خصوص انعقاد صلح، چنین گفت: "هنگامی که کار به مذاکرات برست کشیده شد، افشاگریهای رفیق تروتسکی به گوش تمامی جهان رسید، و آیا همین سیاست سبب نشد که در کشور دشمن... در زمان جنگ، جنبش انقلابی عظیمی در بگیرد؟" یک هفته بعد در گزارش شورای کمیسرهای خلق به پنجمین کنگره شوراها، لنین باردیگر به همین مسئله پرداخت: "ما وظیفه خود را در قبال همه خلقها انجام دادیم... آن هم از طریق هیئت‌نماینده‌هایمان در برست به ریاست رفیق تروتسکی." یک

سال بعد لنین یادآوری کرد که: "در دوره" صلح برست... حکومت شوروی دیکتاتوری جهانی پرولتاریا و انقلاب جهانی را بالاتر از تمام فداکاریهای ملی قرار داد، و در آن میان فرقی نمی‌کرد که آن فداکاریها تا چه حد سنگین و عظیم باشند. " هنگامی که مرور زمان فرق بین اندیشه‌های مختلف را که قبلا هم در ذهن استالین چندان مشخص نبودند از حافظه او محو کرده بود، استالین پرسید: "این ادعای تروتسکی دایر بر اینکه روسیه انقلابی نمی‌تواند در برابر اروپای محافظه‌کار ایستادگی کند، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این ادعا فقط یک معنا می‌تواند داشته باشد: تروتسکی قدرت درونی انقلاب ما را حس نمی‌کند."

در حقیقت امر تمامی حزب در این اعتقاد متفق‌القول بود که "در برابر اروپای محافظه‌کار" جمهوری شوروی نمی‌توانست ایستادگی کند. اما آن نکته صرفا شکل وارونه این اعتقاد بود که اروپای محافظه‌کار نمی‌تواند در برابر روسیه انقلابی ایستادگی کند. این نکته در شکل منفی‌اش بیانگر ایمان راسخ به قدرت بین‌المللی انقلاب روسیه بود و بس. و حزب اساسا اشتباه نمی‌کرد. اروپای محافظه‌کار به هر حال نتوانست به طور کامل ایستادگی کند. انقلاب آلمان، با وجود خیانتی که از جانب سوسیال دموکراسی به او روا شد، دستکم توانست چنگال لودندورف و هوفمان را قیچی کند. بدون این عملیات، جمهوری شوروی به احتمال قوی جان سالم به‌در نمی‌برد.

اما حتی پس از نابودی نظامی‌گری آلمان، در ارزیابی عمومی اوضاع جهانی تغییری داده نشد. در اواخر ماه ژوئیه ۱۹۱۸، لنین در یکی از جلسات کمیته اجرائی مرکزی چنین گفت: "تلاشهای ما ناگزیر به انقلاب جهانی منجر خواهند شد. ماهیت اوضاع فعلی طوری است که به محض آنکه از جنگ با دول محور خارج شدیم... امپریالیسم فوراً از طرف دیگر به ما حمله‌ور شد." در ماه اوت، هنگامی که جنگ داخلی با مشارکت چکسلواکیها در امتداد رودخانه ولگا گسترش می‌یافت، لنین در تجمعی در مسکو گفت: "انقلاب ما به عنوان یک انقلاب فراگیر آغاز شد... توده‌های پرولتر پیروزی جمهوری شوروی بر چکسلواکیها و امکان ایستادگی تا شعله‌ور شدن انقلاب سوسیالیستی جهانی را تضمین خواهند کرد." ایستادگی تا شعله‌ور شدن انقلاب در غرب - فرمول حزب کماکان چنین بود.

در همان روزها لنین به کارگران آمریکا نوشت: "تا شتافتن سایر ارتشهای انقلاب سوسیالیستی جهانی به کمکمان، ما در دژ محاصره‌شده‌ای قرار داریم." در ماه نوامبر، لنین با صراحت بیشتری افکار خود را بیان کرد: "واقعیات تاریخ جهان نشان داده‌اند که تبدیل انقلاب ما در روسیه به انقلاب سوسیالیستی نه

یک ماجراجویی بلکه یک ضرورت بوده‌است، چون چاره دیگری در میان نبود. امپریالیسم فرانسه و انگلستان و آمریکا به ناچار استقلال و آزادی روسیه را خفه خواهند کرد مگر آنکه انقلاب سوسیالیستی جهانی، مگر آنکه بلشویسم جهانی، به پیروزی برسد. " برای تکرار کلمات استالین باید گفت که لنین مسلماً "قدرت درونی انقلاب ما" را حس نمی‌کرد.

نخستین سالگرد انقلاب سپری شده است. حزب مجال یافته است که به دور و بر خود نظر بیفکند. و با این حال، لنین در گزارش خود به کنگره هشتم حزب در مارس ۱۹۱۹ بار دیگر اعلام می‌کند که: "ما نه در یک دولت که در نظامی از دولتها زندگی می‌کنیم، و حیات جمهوری شوروی در کنار دولتهای امپریالیستی برای یک دوره طولانی، قابل تصور نیست. سرانجام یا این و یا آن غلبه خواهد کرد." در سومین سالگرد انقلاب، که با تار و مار نیروهای سفید مصادف شد، لنین به این ترتیب به یادآوری و جمع‌بندی پرداخت: "اگر در آن شب (شب انقلاب اکتبر) شخصی به ما گفته بود که سه سال بعد... پیروزی ما چنین خواهد بود، هیچ کس، حتی خوشبین‌ترین فرد هم باورش نمی‌شد. ما در آن زمان می‌دانستیم که پیروزی ما فقط در صورتی پیروزی خواهد بود که آرمان ما تمامی جهان را فتح کرده باشد، چون ما کار خود را تماماً با پشتگرمی صرف به انقلاب جهانی آغاز کردیم." گواهی از این محکمتر نمی‌توان مطالبه کرد. در آستانه انقلاب اکتبر "خوشبین‌ترین فرد" هم نه فقط رؤیای ایجاد سوسیالیسم ملی را در سر نمی‌پروراند، بلکه امکان دفاع از انقلاب بدون کمک مستقیم از خارج را هم باور نمی‌کرد! "ما کار خود را تماماً با پشتگرمی صرف به انقلاب جهانی آغاز کردیم." در آن جنگ سه ساله، برای تضمین پیروزی بر لشگرهای دشمن، نه حزب و نه ارتش سرخ به افسانه سوسیالیسم در یک کشور نیاز نداشتند.

اوضاع جهانی بیش از آنچه انتظار می‌رفت، شکل مساعدی به خود گرفت. توده‌ها برای فداکاری در راه اهداف جدید توانائی خارق‌العاده‌ای از خود نشان دادند. در نخستین و دشوارترین دوره انقلاب، رهبران از تناقضات امپریالیسم ماهرانه استفاده کردند. در نتیجه انقلاب‌ها از حد انتظارات "خوشبین‌ترین فرد" هم ثبات بیشتری نشان داد. اما حتی در این حال، حزب موضع انترناسیونالیستی پیشین خود را تماماً حفظ کرد.

لنین در ژانویه ۱۹۱۸ توضیح داد که: "اگر جنگی در میان نمی‌بود، ما اتحاد سرمایه‌دارهای تمامی جهان، و همبستگی آنان را بر اساس مبارزه برعلیه ما، به چشم خود می‌دیدیم." او در هفتمین کنگره حزب سؤال کرد که: "چطور شد که در طی هفته‌ها و ماه‌ها... پس از اکتبر، ما فرصت یافتیم که به آسانی

به پیروزیهای پی در پی برسیم؟ فقط به این دلیل که یک وضعیت خاص بین‌المللی ما را موقتا از گزند امپریالیسم در امان نگاه داشت. " در ماه آوریل، لنین در یکی از جلسات کمیته اجرائی مرکزی چنین گفت: "ما فقط به این دلیل توانستیم مجال تنفس بیابیم که جنگ امپریالیستی کماکان در غرب ادامه یافت، و در شرق دور نیز آتش رقابت امپریالیستی روز به روز شعله‌های بزرگتری می‌کشد؛ این امر به تنهایی توضیح می‌دهد که چرا جمهوری شوروی هنوز زنده است."

این ترکیب استثنائی شرایط نمی‌توانست تا ابد دوام بیاورد. لنین در سال ۱۹۲۰ گفت: "اینک ما از جنگ به صلح رسیده‌ایم، اما فراموش نکرده‌ایم که جنگ باردیگر درخواهد گرفت. مادام که سرمایه‌داری و سوسیالیسم در جوار هم باقی باشند، ما نمی‌توانیم در صلح زندگی کنیم. یا این یا آن سرانجام بردیگری غلبه خواهد کرد. یا مرثیه جمهوری شوروی باید خوانده شود و یا فاتحه سرمایه‌داری جهانی. دوره کنونی صرفاً فترت کوتاهی است در جنگ."

تبدیل "مجال تنفس" اولیه به دوره درازی از تعادل بی‌ثبات، نه تنها به علت کشمکش گروه‌بندیهای سرمایه‌داری بلکه نیز در سایه جنبش انقلابی جهانی میسر شد. در نتیجه انقلاب نوامبر در آلمان، نیروهای نظامی آلمان ناچار شدند از اوکراین و دول بالکان و فنلاند بیرون بروند. رسوخ روحیه طغیان به درون ارتشهای دول متفق، حکومت‌های فرانسه و انگلستان و آمریکا را وادار کرد که نیروهای نظامی خود را از سواحل جنوبی و شمالی روسیه بیرون بکشند. انقلاب پرولتری در غرب پیروزمند از آب درنیامد، اما در سیر خود به سوی پیروزی دولت شوروی را تا چند سال صیانت کرد.

در ژوئیه سال ۱۹۲۱، لنین وضعیت موجود را چنین خلاصه کرد: "ما به تعادل خاصی دست یافته‌ایم که گرچه شدیداً شکننده و شدیداً بی‌ثبات است، با این حال تعادلی است که در سایه‌اش جمهوری سوسیالیستی می‌تواند در محیط سرمایه‌داری به هستی خود ادامه دهد - البته نه برای مدتی دراز. بدین ترتیب با تبدیل هفته‌ها به ماهها، و ماهها به سالها، حزب رفته‌رفته این اندیشه را در خود جذب کرد که دولت‌کارگری می‌تواند تا مدتی - البته نه برای مدتی دراز - با مسالمت به هستی خود در محیط سرمایه‌داری ادامه دهد."

از نکات فوق یک نتیجه نه چندان کم‌اهمیت به نحوی بیچون و چرا استنتاج می‌شود: اگر برطبق اعتقاد عمومی بلشویکها دولت شوروی بدون پیروزی طبقه کارگر در غرب نمی‌توانست تا مدتی دراز ایستادگی کند، پس برنامه ساختن سوسیالیسم در یک کشور واحد به موجب تنها همین امر عملاً منتفی است؛ و باید گفت که این موضوع در همان بررسیهای اولیه مردود شناخته شده است. منتها خطای بزرگی است اگر تصور کنیم - چنانکه مکتب میراث‌خواران

ناخلف در سالهای اخیر چنین کوششی کرده است - که از نظر حزب تنها مانع موجود در راه ساختن جامعه سوسیالیستی ملی ارتشهای سرمایه‌داری بودند. در واقعیت امر، خطر مداخله مسلحانه عملاً در صدر مسائل دیده می‌شد، اما خطر جنگ صرفاً حادث‌ترین پیامد برتری فنی و صنعتی کشورهای سرمایه‌داری به شمار می‌رفت. در نهایت امر، تمامی مسئله در تک‌افتادگی و عقب‌ماندگی جمهوری شوروی خلاصه می‌شد.

سوسیالیسم عبارت است از سازماندهی تولید با برنامه و هماهنگ اجتماعی برای ارضای نیازهای بشری. حاکمیت جمعی ابزار تولید به تنهایی به معنای سوسیالیسم نیست، بلکه فقط مقدمه قانون سوسیالیسم است. مسئله جامعه سوسیالیستی از مسئله نیروهای مولد، که در مرحله کنونی تکامل بشر اساساً جنبه جهانی دارند، قابل انفکاک نیست. کشور مجزا، که اینک برای سرمایه‌داری هم تنگ شده است، به طریق اولی نمی‌تواند به فراخنایی برای جامعه کامل سوسیالیستی تبدیل بشود. به علاوه، عقب‌ماندگی کشور انقلابی خطر بازگشتش را به سرمایه‌داری افزایش می‌دهد. بلشویکها به هنگام مردود شناختن چشم‌انداز رشد سوسیالیستی در یک کشور تک‌افتاده، مسئله مداخله نظامی را به طور مجزا در نظر نداشتند بلکه مجموعه مسائلی را می‌دیدند که در اساس بین‌المللی اقتصاد سوسیالیسم نهفته است.

در هفتمین کنگره حزب، لنین چنین سخن گفت: "اگر روسی‌ها اینک از 'صلح تیلسیت' به سوی رونق ملی حرکت کند - و شکی نیست که این حرکت را آغاز کرده است... در این صورت نتیجه این رونق بازگشت به دولت بورژوائی نخواهد بود، بلکه نتیجه‌اش انتقال به انقلاب سوسیالیستی جهانی خواهد بود." چنین بود ماهیت شقهای ممکن: یا انقلاب جهانی و یا رجعت به سرمایه‌داری. برای سوسیالیسم ملی جایی موجود نبود. "اینکه تارسیدن به سوسیالیسم چه تعدادی از مراحل انتقالی وجود خواهد داشت، این را نمی‌دانیم و نمی‌توانیم هم بدانیم. این بسته به آن است که انقلاب سوسیالیستی اروپا در دامنه وسیع چه وقت شروع شود."

در آوریل همان سال، لنین ضمن فراخواندن کادرهای حزب به تجدید تشکل خود برای فعالیتهای عملی، چنین نوشت: "میزان کمک جدی ما به انقلاب سوسیالیستی در غرب، که به چند دلیل به تاخیر افتاده است، فقط به اندازه موفقیت ما در حل مسائل سازمانی‌ای است که در برابرمان قرار دارند." این نخستین برخورد - به ساخت و ساز اقتصادی، فوراً در طرح جهانی گنجانده می‌شود: مسئله عبارت است از "کمک به انقلاب سوسیالیستی در غرب"، و با ایجاد یک ملکوت خودکفای سوسیالیستی در شرق ارتباطی ندارد.

در خصوص گرسنگی قریب‌الوقوع، لنین به کارگران مسکو چنین گفت: "ما در همهٔ تهییج‌گریهای خود باید... توضیح دهیم مصیبتی که بر ما نازل شده است یک مصیبت جهانی است، و راه‌گیزی از آن نداریم مگر از طریق انقلاب سوسیالیستی جهانی." لنین می‌گوید: برای چیرگی بر قحطی باید انقلاب پرولتاریای جهان به راه افتد. میراث‌خواران ناخلف پاسخ می‌دهند: برای ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی انقلاب در یک کشور واحد کافی است. چنین است دامنهٔ اختلاف! حق با کیست؟ فراموش نکنیم که با وجود موفقیت‌هایی که در زمینهٔ صنعتی کردن جمهوری شوروی حاصل شده است، گرسنگی تا به امروز مغلوب نگردیده.

کنگرهٔ شورای اقتصاد خلق، در دسامبر ۱۹۱۸، برنامهٔ ساخت و ساز سوسیالیستی را چنین به ضابطه درآورد: "دیکتاتوری پرولتاریای جهان از لحاظ تاریخی اجتناب‌ناپذیر شده است... این امر تعیین‌کنندهٔ ماهیت تکامل جامعهٔ جهانی به طور عام و تکامل یکایک کشورها به طور خاص است. استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و شکل شورائی حکومت در سایر کشورها، امکان خواهد داد که روابط اقتصادی بسیار نزدیکی مابین کشورها برقرار شود، تقسیم بین‌المللی کار در امر تولید صورت بگیرد، و سرانجام ارگانهای بین‌المللی اقتصادی برای ادارهٔ امور سازمان داده شوند." همین نکته که چنین قطعنامه‌ای از طرف سازمانهای دولتی - که با مشکلات عملی بزرگی نظیر ذغال سنگ و هیزم و چغندر رو به رو بودند - مورد تصویب قرار می‌گرفت، بهتر از هر برهان دیگری ثابت می‌کند که چشم‌انداز انقلاب پیگیر به چه نحو تفکیک‌ناپذیری بر آگاهی حزب در آن ایام حاکم بود.

در الفبای کمونیسم، کتاب رسمی حزب به قلم بوخارین و پرتو براژنسکی، که به چاپ‌های متعددی هم رسید، چنین می‌خوانیم: "انقلاب کمونیستی فقط به عنوان یک انقلاب جهانی می‌تواند پیروزمند باشد... در حالتی که کارگران فقط در یک کشور واحد به پیروزی رسیده باشند، ساخت و ساز اقتصادی بسیار دشوار می‌شود... برای پیروزی کمونیسم پیروزی انقلاب جهانی ضروری است." در راستای همین افکار، بوخارین در جزوهٔ مردم‌پسندی که چندین بار به وسیلهٔ حزب تجدید چاپ شد و به زبان‌های خارجی نیز ترجمه گردید، چنین نوشت: "مسئلهٔ انقلاب جهانی با حدتی بیسابقه در برابر طبقهٔ کارگر روسیه مطرح شده است... انقلاب پیگیر در روسیه رشد می‌کند و به انقلاب کارگران اروپا منتهی می‌شود."

در کتاب مشهور استاپانوف - اسکورتزوف، موسوم به برقی کردن کشور، که زیر نظر لنین و با مقدمهٔ او انتشار یافت، در فصلی که لنین مطالعهٔ دقیقش را از صمیم قلب به خوانندگان توصیه کرده است، آمده است که: "طبقهٔ کارگر

روسیه هرگز به فکر ایجاد یک دولت سوسیالیستی منزوی نیفتاده است. دولت خودکفای 'سوسیالیستی' یک آرمان خرده‌بورژوازی است. پرداختن به چنین امری فقط در صورت سلطه اقتصادی و سیاسی خرده‌بورژوازی قابل تصور است؛ خرده‌بورژوازی مجزا از جهان خارج می‌کوشد تا به وسیله‌ای برای تحکیم شکلهای اقتصادی خود دست بیابد، حال آنکه این شکلهای بر اثر فنون و اقتصاد نوین به شکلهای بسیار بی‌ثباتی تبدیل شده‌اند. " این سطور ستایش‌برانگیز، که بیشک به دست لنین حک و اصلاح هم شده بودند، بر تازه‌ترین تکامل میراث‌خواران ناخلف پرتوروشنی می‌افکنند!

در دومین کنگره بین‌الملل کمونیست، لنین در تزه‌های خود پیرامون مسائل ملیتها و مستعمره‌ها وظیفه‌عام سوسیالیسم را، که بالاتر از مراحل ملی مبارزه قرار دارد، چنین تعریف می‌کند: " ایجاد یک اقتصاد واحد جهانی که باید بر طبق یک طرح کلی به وسیله پرولتاریای همه ملت‌ها تنظیم بشود. به طور کلی گرایش به سمت چنین اقتصادی هم‌اکنون به‌وضوح در نظام سرمایه‌داری هم دیده می‌شود؛ و شکی نیست که در نظام سوسیالیستی تکامل بیشتری خواهد دید و تماما تحقق خواهد یافت. " در مقایسه با چنین گرایش مترقی و شایسته‌ای، فکر ایجاد جامعه سوسیالیستی در یک کشور مجزا، ارتجاع محض است.

شرایط ظهور دیکتاتوری پرولتاریا با شرایط ایجاد جامعه سوسیالیستی یکسان نیستند، ماهیت مشابهی ندارند، و از برخی جهات حتی با یکدیگر متناقضند. اینکه طبقه کارگر روسیه نخستین طبقه کارگری بوده که به قدرت رسیده است به‌هیچ عنوان بدین معنا نیست که پیش از همه به سوسیالیسم خواهد رسید. آن ناموزونی پرتناقض در رشد که به انقلاب اکتبر منجر شد با پیروزی آن انقلاب ناپدید نگردید، بلکه در بطن مبانی نخستین دولت کارگری جاگرفت.

لنین در مارس ۱۹۱۸ چنین نوشت: " هرچقدر کشوری که بر اثر چم و خمهای تاریخ و ادار به انقلاب سوسیالیستی شده است، عقب‌مانده‌تر باشد، به‌همان نسبت انتقال از روابط کهنه سرمایه‌داری به روابط سوسیالیستی برایش دشوارتر خواهد بود. " این اندیشه همه ساله جای خود را در نطقها و مقاله‌های لنین باز می‌کرد. او در ماه مه همان سال گفت: " برای ما شروع انقلاب آسان‌وپیگیری‌اش دشوار است. در غرب شروع انقلاب دشوار است، اما پیگیری‌اش آسانتر خواهد بود. " در ماه دسامبر لنین در برابر جمعی از دهقانان، که فراتر رفتن از مرزهای ملی را از همه قشرهای دیگر اجتماع دشوارتر می‌یابند، همین اندیشه را بار دیگر بازگو کرد: " آنجا (در غرب) انتقال به اقتصاد سوسیالیستی... سریعتر خواهد بود و در مقایسه با ما آسانتر انجام خواهد گرفت... دهقانهای زحمتکش روسیه در اتحاد با پرولتاریای سوسیالیست تمامی جهان... بر همه کاستیها چیره خواهند

شد. " او در سال ۱۹۱۹ تکرار کرد که: " در مقایسه با کشورهای پیشرفته، شروع انقلاب کبیر پرولتری برای مردم روسیه آسانتر بود، اما پیگیری این انقلاب و رساندنش به پیروزی قطعی، به مفهوم سازماندهی کامل جامعه سوسیالیستی، برای آنان دشوارتر خواهد بود. " در روز بیست و هفتم آوریل ۱۹۲۰، لنین بار دیگر اصرار کرد که: " برای روسیه... شروع انقلاب سوسیالیستی آسان بود، حال آنکه پیگیری این انقلاب و رساندنش به فرجام برای روسیه دشوارتر خواهد بود تا برای کشورهای اروپائی. در اوایل سال ۱۹۱۸ من ناگزیر این نکته را خاطرنشان کردم، و دو سال تجربه‌ای که از آن زمان تا به حال اندوخته‌ام قضاوت مرا کاملاً تأیید کرده است. "

اعصار مختلف تاریخ به شکل سطوح متفاوت فرهنگ زندگی می‌کنند. برای غلبه بر گذشته زمان لازم است - نه اعصار جدید، بلکه دهه‌ها. در یکی از جلسات کمیته اجرائی مرکزی در روز بیست و نهم آوریل ۱۹۱۸، لنین گفت: " نسل آینده، گرچه پخته‌تر خواهد بود، اما از عهده انتقال کامل به سوسیالیسم برنخواهد آمد. " تقریباً دو سال بعد در کنگره کمونهای کشاورزی، او از موعد دورتری نام برد: " ما اکنون نمی‌توانیم نظام سوسیالیستی را برقرار کنیم. امیدواریم که در زمان فرزندان، و یا شاید نوه‌هایمان، چنین نظامی در اینجا برقرار شود. " کارگران روسیه زودتر از دیگران در این راه گام نهادند، اما آنان دیرتر به هدف خواهند رسید. این بدبینی نیست، بلکه واقع‌بینی تاریخی است.

لنین در ماه مه ۱۹۱۸ نوشت: " ما، پرولتاریای روسیه، از لحاظ ساخت سیاسی‌مان از هر آلمان یا هر انگلستانی جلوتر هستیم... و در عین حال، از حیث آمادگی‌مان برای برقراری مادی و تولیدی سوسیالیسم... از عقب‌افتاده‌ترین کشورهای اروپای غربی عقب‌تریم. " او همین اندیشه را به شکل تضادی مابین دو دولت بیان می‌کند: " آلمان و روسیه در سال ۱۹۱۸ روشنتر از هر کشور دیگری مظهر تحقق مادی شرایط اقتصادی - تولیدی و اجتماعی - صنعتی برای سوسیالیسم از یک سو، و شرایط سیاسی برای سوسیالیسم از سوی دیگر بودند. " عناصر جامعه آینده مابین کشورهای مختلف تقسیم شده‌اند. جمع‌آوری این عناصر و تابع ساختن دسته‌ای از آنان به دسته‌های دیگر، وظیفه یک سلسله از انقلاب‌های ملی است که باید به انقلاب جهانی توسعه بیابند.

اعتقاد به ماهیت خودکفای اقتصاد شوروی در نظر لنین اندیشه مضحکی بیش نبود. او در دسامبر ۱۹۲۰ در هشتمین کنگره شوراها چنین گفت: " مادام که روسیه شوروی به شکل حومه تک‌افتاده جهان سرمایه‌داری باقی بماند، در طی این مدت اندیشیدن به استقلال کامل اقتصادی‌مان... توهم و خیال‌پردازی

مسخرهای بیش نخواهد بود. " در روز بیست و هفتم مارس ۱۹۲۲، در یازدهمین کنگره حزب، لنین هشدار داد که: ما "با آزمونی" مواجه هستیم "که بازار روسیه و بازار جهانی سرگرم تدارکش هستند. ما تابع این بازار هستیم، جزء لاینفکی از آن به شمار می‌رویم، و از آن نمی‌توانیم بگریزیم. این آزمونی جدی است، چون در اینجا ممکن است از نظر اقتصادی و سیاسی شکستمان دهند."

اینک بین‌الملل کمونیست این اندیشه را - که عبارت از وابستگی اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد جهانی باشد - "ضدانقلابی" می‌داند. حاشا از سوسیالیسم که به سرمایه‌داری وابسته باشد! میراث‌خواران ناخلف نبوغ به خرج داده و فراموش کرده‌اند که سرمایه‌داری، همانند سوسیالیسم، متکی بر تقسیم جهانی کار است، و تقسیم جهانی کار باید در نظام سوسیالیسم به حداکثری تکامل خود برسد. ساخت و ساز اقتصادی در یک کشور کارگری تک‌افتاده، هر چقدر هم که فی‌نفسه مهم باشد، ناقص و محدود و متناقض باقی خواهد ماند؛ چنین ساخت و سازی نمی‌تواند به قلم‌های یک جامعه نوین هماهنگ دست بیاید. تروتسکی در سال ۱۹۲۲ نوشت: "ظهور راستین اقتصاد سوسیالیستی در روسیه فقط پس از پیروزی طبقه کارگر در مهمترین کشورهای اروپا، میسر خواهد شد." این کلمات اینک به نوعی کیفرخواست تبدیل شده‌اند؛ با این حال، در زمان خود بیان‌کننده اندیشه عمومی حزب بودند. لنین در سال ۱۹۱۹ گفت: "کار ساخت و ساز تماما وابسته به آن است که انقلاب با چه سرعتی در مهمترین کشورهای اروپا به پیروزی برسد. فقط پس از این پیروزی می‌توانیم به طور جدی به کار ساخت و ساز بپردازیم." این کلمات نشانه بی‌اعتمادی به انقلاب روسیه نیستند، بلکه ایمان لنین را به نزدیک بودن انقلاب جهانی نشان می‌دهند. اما اینک نیز، پس از موفقیت‌های عظیم اقتصادی در اتحاد شوروی، این گفته به قوت خود باقی است که "ظهور راستین اقتصاد سوسیالیستی" فقط بر یک‌ساز جهانی میسر است.

حزب بر مسئله اشتراکی کردن صنعت کشاورزی هم از همین دیدگاه می‌نگریست. طبقه کارگر نمی‌تواند در ایجاد جامعه نو موفق از آب درآید مگر آنکه دهقانها را از طریق سلسله‌ای از مراحل انتقالی به سوسیالیسم برساند. چون دهقانها بخش بزرگ، و در پارهای از کشورها بخش اعظم نفوس را تشکیل می‌دهند، و در کره زمین به طور کلی در اکثریت هستند. حل و فصل این مهمترین مسئله در نهایت امر وابسته به تناسبهای کمی و کیفی مابین صنعت و کشاورزی است. هراندازه که شهر در بارور کردن اقتصاد و فرهنگ دهقانها سخاوتمندتر باشد، دهقانها با میل و موفقیت بیشتری راه اشتراک را انتخاب خواهند کرد.

اما آیا برای متحول ساختن روستا صنعت کافی در میان هست یا خیر؟ لنین این مسئله را هم از مرزهای ملی فراتر برد. او در نهمین کنگره شوراهای چین گفت: "اگر مسئله را در مقیاس جهانی در نظر بگیرید، چنین صنعت شکوفای عظیمی که قادر به تامین همه فراوردهها برای تمامی جهان باشد، در کره زمین موجود است... ما محاسبات خود را بر این اساس بنا کرده ایم." تناسب مابین صنعت و کشاورزی، که در روسیه به مراتب نامساعدتر از غرب است، تا به امروز اساس بحرانهای اقتصادی و سیاسی ای را تشکیل می دهد که در برخی از لحظات ثبات نظام شوروی را تهدید می کنند.

سیاست به اصطلاح "کمونیسم جنگی" - چنانکه از مطالب فوق معلوم است - بر اندیشه ساختن جامعه سوسیالیستی در محدوده مرزهای ملی استوار نبود. فقط منشویکها، به منظور مسخره کردن حکومت شوروی، چنین طرحهایی را به کمونیسم جنگی نسبت می دادند. در نظر بلشویکها سرنوشت بعدی رژیم اسپارتی، که به دست ویرانی و جنگ داخلی تحمیل شده بود، مستقیماً به رشد انقلاب در غرب بستگی داشت. در ژانویه ۱۹۱۹، در اوج کمونیسم جنگی، لنین گفت: "ما از مبانی سیاست کمونیستی خود در امر تولید دفاع خواهیم کرد و این مبانی را بدون آنکه اجازه دهیم خدشهای به آنان وارد شود، تا زمان پیروزی کامل و جهانی کمونیسم حفظ خواهیم نمود." لنین همراه با تمامی حزب در اشتباه بود. بعداً لازم شد که سیاست تولید تغییر بیابد. در حال حاضر به جرئت می توان گفت که حتی اگر انقلاب سوسیالیستی در اروپا در طی دو سه سال اول پس از اکتبر رخ داده بود، باز هم عقب نشینی در راستای "سیاست نوین اقتصادی" اجتناب ناپذیر می شد. اما در ارزیابی نخستین مرحله دیکتاتوری، به ویژه روشن می شود که روشهای کمونیسم جنگی و توهماتش تا چه میزان به چشم انداز انقلاب پیگیر وابسته بودند.

بحران عمیق داخلی در پایان جنگ سه ساله داخلی، خطرایجادگسیختگی مابین طبقه کارگر و دهقانها، و مابین حزب و طبقه کارگر را دربرداشت. تجدیدنظر ریشههای در روشهای حکومت شوروی ضرورت یافت. لنین در این خصوص توضیح داد که: "باید از لحاظ اقتصادی دهقان متوسط الحال را راضی کنیم و آزادی داد و سند را برقرار سازیم. وگرنه، نظر به تاخیر انقلاب جهانی، حفظ قدرت طبقه کارگر در روسیه ناممکن خواهد شد." اما آیا انتقال به "سیاست نوین اقتصادی" (نپ) پیوند موجود مابین مسائل داخلی و بین المللی را به طور اصولی در هم نشکست؟

لنین در تزه های خود برای سومین کنگره بین الملل کمونیست، مرحله جدیدی را که تازه آغاز شده بود، چنین ارزیابی کرد: "از دیدگاه انقلاب جهانی

طبقه کارگر به عنوان یک جریان واحد، اهمیت دوره کنونی برای روسیه عبارت است از آزمایش عملی و تجربی سیاست پرولتاریای صاحب قدرت در قبال توده خرده بورژوا. "تعریف او از چارچوب سیاست نوین اقتصادی، مسئله سوسیالیسم در یک کشور را یکسره منتفی می سازد.

در روزهایی که روشهای جدید صنعت مورد بررسی و تهیه قرار می گرفتند، لنین برای استفاده خویش سطوری را بر کاغذ آورد که سخت آموزنده اند: "کافی است ده یا بیست سال با دهقانها رابطه درست داشته باشیم تا پیروزی در سطح جهان تضمین شود (حتی با وجود تاخیر در انقلابهای پرولتری، که در حال رشدند)."

هدف معین شده است: وفق دادن خود به دوره طولانی جدیدی که ممکن است برای پخته شدن انقلاب در غرب لازم شود. به این مفهوم و فقط به این مفهوم بود که لنین ابراز اطمینان کرد که: "از بطن روسیه سیاست نوین اقتصادی، روسیه سوسیالیستی ظهور خواهد کرد."

اگر صرفاً بگوئیم که در اینجا اندیشه انقلاب جهانی مورد تجدید نظر قرار نگرفته بود، حق مطلب را چنان که باید و شاید ادا نکرده ایم؛ این اندیشه تا اندازه های حتی بیان عمیقتر و مشخصتری یافته بود. در دهمین کنگره حزب، لنین در توضیح جایگاه تاریخی سیاست نوین اقتصادی چنین گفت: "در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، طبقه های از کارگران مزدگیر زراعی وجود دارد که در طی چندین دهه شکل گرفته است... هر جا که این طبقه تکامل کافی یافته باشد، انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم میسر است. ما در سلسله کاملی از نوشتجات و نطقهایمان، و در مطبوعاتمان، تاکید کرده ایم که در روسیه وضع از این قرار نیست - و گفته ایم که در روسیه اقلیتی از کارگران در صنعت داریم و اکثریت عظیمی از زمینداران خرده پا. در چنین کشوری انقلاب سوسیالیستی فقط به دو شرط می تواند به موفقیت قاطع برسد: اولاً، به شرط آنکه به موقع به وسیله انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور پیشرفته پشتیبانی شود... شرط دیگر عبارت است از توافق ما بین طبقه کارگر، که قدرت دولت را در دست دارد، و اکثریت نفوس دهقانها... فقط توافق با دهقانها می تواند انقلاب سوسیالیستی روسیه را تا زمان بروز انقلاب در کشورهای دیگر، نجات دهد." همه عناصر مسئله در اینجا در یک قالب واحد ریخته شده اند. اتحاد با دهقانها برای ادامه هستی حکومت شوروی ضروری است؛ اما این اتحاد جای انقلاب جهانی را پر نمی کند، و فقط انقلاب جهانی است که می تواند اساس اقتصادی لازم را برای جامعه سوسیالیستی فراهم آورد. در همان کنگره دهم گزارش ویژه ای پیرامون جمهوری شوروی در محیط سرمایه داری ایراد شد که به علت تاخیر انقلاب در غرب تهیه شده بود. کامنف

به عنوان سخنگوی کمیته اجرائی مرکزی در پشت تریبون قرار گرفت. او چنانکه درباره نکتۀ مسلمی که مورد قبول همگان است سخن می‌گوید، چنین گفت: "ما هرگز در صدد ایجاد یک ساخت کمونیستی در یک کشور واحد و مجزا برنیامده‌ایم. اما در موقعیت فعلی لازم است که مبانی ساخت کمونیستی، مبانی دولت سوسیالیستی، و جمهوری شوروی کارگری را، که از چهار طرف به وسیله روابط سرمایه‌داری احاطه شده است، حفظ کنیم. آیا می‌توانیم از عهده این وظیفه برآئیم؟ به نظر من این سؤال جنبه مدرسی دارد. در چنین موقعیتی، به این سؤال هیچ پاسخی نباید داد. سؤال باید به این شکل مطرح شود: تحت روابط فعلی چگونه می‌توانیم حکومت شوروی را حفظ کنیم و آنقدر نگاهش بداریم تا پرولتاریای این یا آن کشور به کمکان بشتابد؟" اگر اندیشه این سخنگو، که بدون شک پیرامون رئوس مطالبش بارها با لنین مشورت کرده بود، با سنت بلشویسم در تناقض قرار داشت، چرا کنگره زبان به اعتراض نگشود؟ چه شد که حتی یک نماینده هم خاطرنشان نکرد که گامف در خصوص اساسی‌ترین مسئله انقلاب نظریاتی را ابراز کرده است که با نظریات بلشویسم "هیچ وجه اشتراکی ندارند؟ چگونه احدی در تمامی حزب متوجه این ارتداد نشد؟

استالین می‌گوید: "بر طبق نظریات لنین، انقلاب نیروی خود را ابتدا در میان کارگران و دهقانان روسیه می‌یابد. اما تروتسکی معتقد است که نیروهای لازم را فقط در صحنه انقلاب جهانی پرولتاریا می‌توان یافت." لنین پاسخ خود را به این تقابل سرهم‌بندی شده، چنانکه به بسیاری از تقابلات ساختگی دیگر، از پیش داده بود. او در روز چهاردهم ماه مه ۱۹۱۸ در یکی از جلسات کمیته اجرائی مرکزی چنین گفت: "ما ضعف طبقه کارگر روسیه را در مقایسه با واحدهای دیگر پرولتاریای جهان لحظه‌ای فراموش نکرده‌ایم و نخواهیم کرد... اما باید در سنگر خود باقی بمانیم تا متحد ما، یعنی پرولتاریای جهان، از راه برسد." در سومین سالگرد انقلاب اکتبر، لنین بار دیگر این نکته را تأیید کرد: "ما همواره روی انقلاب جهانی حساب می‌کردیم و این کار بیچون وچرا درست بود... ما پیوسته بر این نکته تأکید می‌کردیم که در یک کشور واحد محال است بتوان انقلاب سوسیالیستی را به سرانجام رساند." در فوریه ۱۹۲۱، لنین در کنگره کارگران صنایع سوزنی اعلام کرد که: "ما همواره و مکرراً به کارگران خاطرنشان کرده‌ایم که وظیفه اصلی ما و شرط پیروزی‌مان همانا عبارت است از اشاعه انقلاب به حداقل چند کشور پیشرفته‌تر." حاشا! این میل سرسختانه لنین به یافتن نیرو در صحنه جهان که حیثیت او را بر باد داد! افسوس که زنگی نگردد به شستن سفید!

درست به همان شکل که تروتسکی در مقابل لنین قرار داده شده است، لنین

را هم در مقابل مارکس نشاندهاند - آن هم بر همان اساس. اگر مارکس معتقد بود که انقلاب پرولتری در فرانسه آغاز و در انگلستان تکمیل خواهد شد، بنا به ادعای استالین توضیحش این است که مارکس از قانون رشد ناموزون خبرنداشت. در حقیقت امر تمایزی که مارکس در پیش‌بینی خود مابین کشور آغازگر انقلاب و کشور تحقوبخش سوسیالیسم می‌نهاد، تماما بر قانون رشد ناموزون استوار بود. در هر حال، خود لنین، که ایجاز کلام را در خصوص مسائل بزرگ جایز نمی‌دانست، هرگز و در هیچ جا به اختلاف خود با مارکس و انگلس پیرامون ماهیت بین‌المللی انقلاب، اشاره‌ای نکرده است. درست برعکس! در سومین کنگره شوراها لنین گفت: که اگر "اوضاع مطابق با انتظار مارکس و انگلس از آب درنیامده‌است"، این عدم تطابق فقط در مورد توالی تاریخی کشور رخ داده است. جریان حوادث "نقش پرافتخار پیش‌تاز انقلاب سوسیالیستی بین‌الملل را" بر عهده طبقه کارگر روسیه نهاده است، "و اینک به روشنی می‌بینیم که تکامل بعدی انقلاب چگونه جریان خواهد یافت؛ روسها آغازش کردند - آلمانها، فرانسویها، و انگلیسیها به فرجامش خواهند رساند، و سوسیالیسم پیروز خواهد شد."

حال استالین برای حفظ آبروی دولت اخطار دیگری به ما می‌دهد. بنا به گفته استالین: مردود شناختن نظریه سوسیالیسم ملی، "تاج افتخار را از سر کشور ما می‌رباید." این لفاظی به تنهایی، که برای گوشهای مارکسیست قابل تحمل نیست، عمق گسستگی از سنتهای بلشویسم را لو می‌دهد. لنین نه از کم شدن "تاج افتخار" بلکه از تنگ‌نظری ملی بی‌مناک بود. او در آوریل ۱۹۱۸ در یکی از جلسات شورای مسکو به ما آموخت که: "ما فقط یکی از واحدهای انقلابی طبقه کارگر هستیم، و اینکه اکنون در صف مقدم مبارزه قرار گرفته‌ایم دلیلش این نیست که از دیگران بهتریم، بلکه دقیقا دلیلش این است که ما یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان بودیم... ما فقط همراه با همه کارگرهای سایر کشورها، یعنی کارگران تمامی جهان، می‌توانیم به پیروزی کامل برسیم."

توصیه ارزیابی عاقلانه از خود پیوسته در نطقهای لنین تکرار می‌شد. او در روز چهارم ژوئن ۱۹۱۸ چنین گفت: "انقلاب روسیه... از محاسن ویژه پرولتاریای روسیه سرچشمه نگرفت، بلکه از خط سیر... رویدادهای تاریخی ناشی شد، و این پرولتاریا به اراده تاریخ موقتا در صف مقدم مبارزه جا گرفت و موقتا پیش‌تاز انقلاب جهانی شد." در روز بیست و سوم ژوئیه ۱۹۱۸، لنین در یکی از کنفرانسهای کمیته‌های کارخانه‌ها گفت: "نقش اولی که طبقه کارگر روسیه در جنبش جهانی کارگران ایفاء کرد، دلیلش رشد صنعتی کشور نبود - درست برعکس، دلیلش عقب‌ماندگی روسیه بود... طبقه کارگر روسیه کاملا آگاه است که شرط لازم و مقدمه بنیادی پیروزی‌اش همانا وحدت عمل کارگران تمامی

جهان ، و یا کارگران چندین کشور پیشرفته سرمایه‌داری است . " علت انقلاب اکتبر فقط و فقط عقب‌ماندگی روسیه نبود ، و لنین هم این نکته را به خوبی می‌دانست . اما او ترکه خمیده را آگاهانه بیش از حد به سوی دیگر خم کرد تا بعدا بتواند راستش کند .

در بیست و ششم ماه مه ۱۹۱۸ ، در کنگره شوراهای خلق - ارگانی که مخصوصا برای ساختن سوسیالیسم ایجاد شده بود - لنین چنین گفت : " ما چشم خود را براین واقعیت نمی‌بندیم که به تنهایی ، و فقط با نیروهای خود ، نمی‌توانیم انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور واحد به فرجام برسانیم ، حتی اگر کشور به اندازه روسیه کنونی عقب‌مانده نبود . " و در اینجا ، چون صدای آتی تنگ‌نظری بوروکراتیک را پیش‌بینی می‌کرد ، توضیح داد که : " این مشکل نمی‌تواند سبب ذره‌ای بدبینی شود ، چون وظیفه‌ای که ما برعهده گرفته‌ایم ، وظیفه جهانی و تاریخی دشواری است . "

در روز هشتم نوامبر ، در ششمین کنگره شوراها ، لنین گفت : " پیروزی کامل انقلاب سوسیالیستی در یک کشور واحد قابل‌تصور نیست ، بلکه این پیروزی مستلزم همکاری فعالانه دستکم چندین کشور پیشرفته است که روسیه را نمی‌توان در شمارشان به حساب آورد . . . " لنین نه تنها حق روسیه را در ساختن سوسیالیسم خودانکار می‌کند ، بلکه در امر ساخت و ساز سوسیالیسم به وسیله کشورهای دیگر ، علنا به روسیه مقامی فرعی می‌دهد . چه " تاج‌ربائی " جنایتکارانه‌ای در حق کشورمان صورت گرفته است !

در مارس ۱۹۱۹ در یکی از کنگره‌های حزب ، لنین به لافزها لگام زد : " ما در به عمل آوردن نخستین اقدامات در جهت نابودی سرمایه‌داری در کشوری که در آن رابطه خاصی مابین طبقه کارگر و دهقانها موجود است ، تجربه عملی کسب کرده‌ایم . همین و بس . اگر مثل خروس باد در غیبغ بیندازیم و تفاخر به خرج دهیم ، تمامی جهان به ریشمان خواهد خندید . آنگاه مشتی لافزن بیش نخواهیم بود . " آیا کسی از این حرفها رنجیده خاطر خواهد گشت ؟ در روز نوزدهم ماه مه ۱۹۲۱ ، لنین به بانگ بلند چنین گفت : " آیا در هیچ زمانی کسی از بلشویکها منکر آن بود که انقلاب فقط در صورتی می‌تواند به پیروزی نهائی برسد که همه کشورهای پیشرفته ، یا دستکم چندین کشور پیشرفته را دربر گرفته باشد ! " در نوامبر ۱۹۲۰ ، او بار دیگر به شنوندگان خود یادآور شد که بلشویکها نه قول داده و نه خواب آن را دیده بودند که " فقط با نیروهای روسیه تمامی جهان را بازسازی کنند . . . ما هرگز دچار چنین جنونی نشدیم ، بلکه همواره می‌گفتیم که انقلاب ما هنگامی به پیروزی می‌رسد که کارگران همه کشورهای از آن حمایت کنند . "

او در اوایل سال ۱۹۲۲ می‌نویسد: "ما حتی مبانی اقتصاد سوسیالیستی را به طور کامل پی‌ریزی نکردیم. نیروهای خصمانه سرمایه‌داری در حال مرگ هنوز می‌توانند مبانی موجود را از چنگام درآورند. ما باید کاملا از این نکته آگاه باشیم، و علنا تصدیق کنیم. چون هیچ چیز خطرناکتر از اوهام و اغماض نیست، مخصوصا در مقامهای بالا. و در پذیرفتن این حقیقت تلخ، ابدا هیچ چیز 'وحشتناک'، و هیچ دلیلی برای کمترین دلسردی وجود ندارد؛ زیرا ما این حقیقت الفبائی مارکسیسم را پیوسته آموخته و تکرار کردیم که برای پیروزی سوسیالیسم تشریح مساعی کارگران چندین کشور پیشرفته ضروری است."

اندکی بیش از دو سال بعد، استالین درخواست می‌کند که نظر مارکسیسم در خصوص این مسئله اساسی مردود شناخته شود. و برچه پایه‌ای؟ بر این پایه که مارکس از ناموزونی تکامل بیخبر بود - یعنی از ابتدائی‌ترین قانون دیالکتیک طبیعت، و نیز دیالکتیک جامعه، بیخبر بود. اما دربارهٔ لنین چه بگوئیم؟ او که بنا به گفتهٔ شخص استالین این قانون ناموزونی را بر اثر ظهور امپریالیسم برای نخستین بار "کشف" کرده بود و با این حال سرسختانه حاضر نبود از "حقیقت الفبائی مارکسیسم" دست بردارد. بیهوده نکوشیم که جواب این معماران خواهیم یافت.

برطبق اتهام نامه و حکم بین‌الملل کمونیست: "تروتسکیسم از این فرض سرچشمه گرفته است که انقلاب ما به تنهایی و فی‌نفسه (!) در اساس سوسیالیستی نیست، و انقلاب اکتبر فقط علامت، محرک، و نقطه حرکتی بوده است برای انقلاب سوسیالیستی در غرب." انحطاط ملی‌گرایانه در اینجا در پس الفاظ مدرسی پنهان شده‌اند. انقلاب اکتبر "به تنهایی و فی‌نفسه" وجود ندارد. بدون تمامی تاریخ پیشین اروپا این انقلاب ممکن نمی‌شد، و بدون ادامه یافتنش در اروپا و تمامی جهان، راه به جایی نخواهد برد. "انقلاب روسیه فقط حلقه‌ای است در زنجیر انقلاب جهانی" (لنین). قدرت این انقلاب درست در همان جایی نهفته است که میراث‌خواران ناخلف در آنجا "بی‌تاج شدنش" را می‌بینند. دقیقا به این دلیل، و فقط به این دلیل که این انقلاب نه یک کل قائم به ذات بلکه "علامت" است و "محرک" و "نقطه حرکت" و "حلقه" - دقیقا به این دلیل است که این انقلاب ماهیت سوسیالیستی می‌یابد.

در سومین کنگرهٔ شوراها در ژانویهٔ ۱۹۱۸، لنین گفت: "بدیهی است که پیروزی نهائی سوسیالیسم در یک کشور واحد ممکن نیست، اما چیز دیگری ممکن است: یک سرمشق زنده، پرداختن به کار در گوشه‌ای از یک کشور - این است عاملی که روح توده‌های زحمتکش را در همهٔ کشورها مشتعل خواهد ساخت." در ماه ژوئیه در یکی از جلسات کمیتهٔ اجرائی مرکزی: "اینک وظیفهٔ ما این است

که... این مشعل سوسیالیسم را... محکم در دست خود نگاه بداریم... تا بتواند در حریق فزاینده انقلاب سوسیالیستی جرقه‌های هرچه بیشتری بپراکند. " یک ماه بعد در یکی از تجمعات کارگری: "انقلاب (اروپا) رو به رشد است... و ما باید قدرت شوروی را تا زمان بروز این انقلاب در دست خود نگاه بداریم. خطاهای ما باید درسی باشد برای پرولتاریای غرب. " چند روز بعد در یکی از کنگره‌های کارگران آموزشی: "انقلاب روسیه فقط یک نمونه است، فقط نخستین گام است در سلسله‌ای از انقلابها. " در ماه مارس ۱۹۱۹، در یکی از کنگره‌های حزب: "انقلاب روسیه در اساس تمرینی بود... برای انقلاب پرولتاریای جهانی. " نه یک انقلاب "تنها و فی‌نفسه" بلکه یک مشعل، یک درس، فقط یک سرمشق، فقط نخستین گام، فقط یک حلقه! نه یک نمایش مستقل، بلکه فقط یک تمرین! چه "تاج‌ربائی" لجوجانه و بیرحمانمای!

اما لنین به همین مقدار اکتفاء نکرد. او در روز هشتم نوامبر ۱۹۱۸ چنین گفت: "اگر اتفاقی رخ دهد و ما ناگهان به کنارروفته شویم... آنگاه حق داریم بگوئیم که ما فرصتی را که سرنوشت در اختیارمان نهاده بود تماما برای انقلاب جهانی سوسیالیستی به کار بستیم. " این گفته، چه از حیث طرز فکر و چه از لحاظ روانشناسی سیاسی، از خودپسندی تنگ‌نظرانه میراث‌خواران ناخلف، که خویشان را مرکز جاودان کره ارض می‌پندارند، چه فاصله عظیمی دارد.

یک دروغ در خصوص مسئله بنیادی، اگر منافع سیاسی وادارت کند که در آن دروغ چنگ بیندازی، نتیجتاً منجر به خطاهای بیشمار می‌شود و به تدریج تمام افکارت را دگرگون می‌کند. در سال ۱۹۲۶، در مجمع عمومی کمیته اجرائی بین‌الملل کمونیست، اسنالین چنین سخن گفت: "حزب ما حق ندارد که طبقه کارگر را فریب بدهد، حزب ما باید صریحاً بگوید که بی‌اطمینانی به امکان ساختن سوسیالیسم در کشور خویش منجر به طرد قدرت خواهد شد، و حزب ما را از موضع حزب حاکم به موضع یک حزب مخالف انتقال خواهد داد. " بین‌الملل کمونیست در قطعنامه خود به این نظر جنبه قانونی داده است: "انکار این امکان (امکان ایجاد جامعه سوسیالیستی در یک کشور واحد) از جانب اپوزیسیون، چیزی نیست مگر انکار وجود مقدمات لازم برای انقلاب سوسیالیستی در روسیه. " این "مقدمات" عبارت از شرایط عمومی اقتصاد جهانی نیست، تناقضات درونی امپریالیسم هم نیست، تناسب طبقات در روسیه هم نیست، بلکه عبارت است از ضمانتی که برای امکان ایجاد سوسیالیسم در یک کشور واحد، از پیش داده شده است!

به این استدلال غایت‌شناسانه، که در پائیز ۱۹۲۶ به وسیله میراث‌خواران ناخلف ارائه داده شد، می‌توانیم با همان عباراتی پاسخ دهیم که در بهار ۱۹۰۵

تحويل منشویکها دادیم: "به محض آنکه تکامل عینی مبارزه طبقاتی، در نقطه معینی از انقلاب پرولتاریا را با این دو شق ممکن رو به رو بسازد: یا حقوق و وظایف قدرت دولت را در اختیار بگیرد و یا موضع طبقاتی‌ات را تسلیم کن - سوسیال دموکراسی امر تسخیر قدرت دولت را در دستور روز قرار خواهد داد. سوسیال دموکراسی در این راه جریانهای تکاملی عمیقتر، یعنی جریانهای رشد و تمرکز تولید را به هیچ عنوان نادیده نمی‌گیرد. بلکه می‌گوید: هنگامی که منطق مبارزه طبقاتی، که در نهایت امر بر جریان تکامل اقتصادی استوار است، پرولتاریا را، پیش از آنکه بورژوازی رسالت اقتصادی خود را به جا آورده باشد، به سوی دیکتاتوری سوق دهد... معنایش این است که تاریخ وظیفه بسیار دشواری را بر عهده پرولتاریا نهاده است. چه بسا پرولتاریا در جریان مبارزه خسته شود و زیر وزن این مبارزه از پادراید - چه بسا. اما پرولتاریا نمی‌تواند از ترس فرسودگی طبقاتی از پذیرفتن این وظایف سربتابد و کشور را در غرقاب توحش غوطه‌ور سازد." در حال حاضر هیچ نکته دیگری نداریم که به این گفته بیفزاییم.

لنین در ماه مه ۱۹۱۸ چنین نوشت: "خطای جبران‌ناپذیری است اگر اعلام کنیم که از عدم مطابقت مابین نیروهای اقتصادی‌مان از یک سو و نیروهای سیاسی‌مان از سوی دیگر، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که، نباید قدرت را تصرف می‌کردیم... فقط 'برج عاج‌نشینان' بدین نحو استدلال می‌کنند، چون آنان فراموش می‌کنند که نه در تکامل طبیعت و نه در تکامل جامعه این 'مطابقت' هرگز وجود نخواهد داشت و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد، و فراموش می‌کنند که فقط از طریق سلسله‌ای از تلاشها - که هریک به تنهایی یکطرفه و دچار نوعی عدم مطابقت خواهند بود - می‌توان سوسیالیسم کامل را از همکاری انقلابی کارگران همه کشورهای به وجود آورد." بر دشواریهای انقلاب جهانی نه با مدارای منفعلانه می‌توان فائق آمد، نه از طریق رد قدرت و نه از راه انتظار و صبر ملی برای قیام جهانی، بلکه فقط با عمل زنده، با غلبه بر تناقضات، به وسیله دینامیسم مبارزه و وسیعتر ساختن شعاع مبارزه می‌توان بر دشواریهای انقلاب جهانی چیره شد.

اگر فلسفه تاریخی میراث‌خواران ناخلف را جدی تلقی کنید، بلشویکها در آستانه انقلاب اکتبر باید از پیش می‌دانستند که هم در برابر فوجهای دشمن ایستادگی خواهند کرد، هم از کمونیسم جنگی به سیاست نوین اقتصادی خواهند رسید، و هم در صورت لزوم سوسیالیسم ملی خود را خواهند ساخت. خلاصه آنکه پیش از تصرف قدرت باید حساب و کتاب خود را دقیقاً روشن می‌کردند و از وجود اعتبارات خویش اطمینان به عمل می‌آوردند. آنچه در واقعیت امر رخ داد،

به این کاریکاتور پارسایانه شباهت اندکی داشت .

در ماه مارس ۱۹۱۹، در یکی از کنگره‌های حزب، لنین در گزارش خود گفت: "ما اغلب ناچار می‌شویم راه خود را کورمال کورمال پیدا کنیم؛ این نکته هنگامی کاملاً آشکار می‌شود که بکوشیم آنچه را که بر سرمان آمده است یکجا و با یک نگاه در نظر خود مجسم کنیم. اما این امر ما را از میدان به در نکرده است، حتی در روز دهم اکتبر ۱۹۱۷، هنگامی که در خصوص مسئله تصرف قدرت به تصمیم‌گیری نشسته بودیم. ما شک نداشتیم که، به قول رفیق تروتسکی، بر ماست که دست به آن آزمایش بزنیم - و آن آزمون را به عمل آوریم. ما کاری را برعهده گرفتیم که پیش از آن هیچ کس در جهان نظیرش را درچنان مقیاسی بر عهده نگرفته بود." و چند سطر بعد: "چه کسی تا به حال انقلاب عظیمی را انجام داده و از پیش دانسته است که چگونه آن را به فرجام برساند؟ چنین دانشی را درکجا می‌توان یافت؟ چنین دانشی را در کتب نمی‌توان پیدا کرد. چنین کتبی وجود ندارند. تصمیم ما فقط از تجربه توده‌ها می‌توانست زاده شود."

بلشویکها برای توانائی روسیه در ایجاد جامعه سوسیالیستی، ضمانت نمی‌جستند. آنها به چنین تضمینی احتیاج نداشتند. چنین تضمینی به کارشان نمی‌خورد. چنین تضمینی با هر چه که در مکتب مارکسیسم فراگرفته بودند متناقض بود. لنین بر علیه کائوتسکی نوشته است: "تاکتیکهای بلشویکها یگانه تاکتیکهای بین‌المللی بودند، چون این تاکتیکها بر ترس بزدلانه از انقلاب جهانی استوار نبودند، بر بی‌اعتمادی جاهلانه به انقلاب جهانی تکیه نداشتند... "بلشویکها برای پیشبرد و حمایت و تسریع انقلاب در همه کشورها، بزرگترین سهم ممکن را در یک کشور ادا کردند." با چنین تاکتیکی امکان نداشت از پیش بتوان خط سیر بی‌عیب و نقصی انتخاب کرد، و تضمین پیروزی ملی فقط برای خویشتن، محال بود. اما بلشویکها می‌دانستند که خطر یکی از عناصر انقلاب است، همان طور که یکی از عناصر جنگ هم هست. آنان با چشم‌باز به پیش‌باز خطر رفتند.

لنین به عنوان سرمشق و ملامت به پرولتاریای جهان یادآور می‌شد که بورژوازی چگونه خطر جنگ را به نام منافع خود جسورانه به جان می‌خورد، و آنگاه نسبت به سوسیالیست‌هایی که "از شروع نبرد می‌ترسند مگر آنکه پیروزی آسانی را برایشان تضمین کنی"، ابراز نفرت می‌کرد. "... چکمه‌لیسان سوسیالیسم بین‌الملل، آن چاکران اخلاقیات بورژوا که چنین طرز تفکری دارند، سزاوار تحقیر مضاعفند." چنانکه همگان می‌دانند، لنین، هنگامی که دیگ خشمش به جوش می‌آمد، در انتخاب کلمات خود وسواس به خرج نمی‌داد. ولی استالین همچنان به پرس و جو ادامه می‌دهد: "اما اگر مقدر شده

باشد که انقلاب جهانی به تاخیر بیفتد، آنگاه تکلیف ما چیست؟ در آن صورت آیا بارقه‌های از امید برای انقلاب ما در پیش هست یا خیر؟ تروتسکی چنین بارقه‌های به ما عرضه نمی‌کند. " میراث‌خواران ناخلف برای پرولتاریای روسیه امتیازهای تاریخی می‌طلبند: پرولتاریای روسیه برای پیشروی بیوقفه خود به سوی سوسیالیسم باید شاهره حاضر و آماده‌ای در اختیار داشته باشد، و مهم هم نیست که بر سر مابقی بشریت چه می‌آید. اما افسوس که تاریخ چنین شاهره‌ای را نساخته است. در هفتمین کنگره حزب، لنین گفت: " اگر از یک دیدگاه جهانی - تاریخی به امور بنگرید، شکی باقی نمی‌ماند که انقلاب ما، اگر تنها بماند... هرگز به پیروزی نهائی نخواهد رسید."

اما حتی در آن صورت هم انقلاب روسیه بیشتر نبوده است. در ماه مه ۱۹۱۹، در کنگره آموزگاران، لنین چنین گفت: " حتی اگر امپریالیست‌ها حکومت بلشویکها را همین فردا سرنگون کنند، ما یک ثانیه هم پشیمان نمی‌شویم که چرا قدرت را به دست گرفتیم. و حتی یک تن از کارگرهائی که به آگاهی طبقاتی رسیده‌اند... احساس پشیمانی نخواهد کرد، و در اینکه انقلاب ما با همه این اوصاف فاتح شده بود، تردید روا نخواهد داشت. " زیرا لنین فقط بر حسب رشد پی در پی مبارزه در سطح جهان، به پیروزی می‌اندیشید. "جامعه نو... ذهنیت محضی است که واقعیت‌یافتنش فقط از طریق سلسله‌ای از تلاش‌های متفاوت و ناقص و عینی برای ایجاد این یا آن دولت سوسیالیستی، امکان‌پذیر است. " این تمایز آشکار، و به یک مفهوم تضاد آشکار، مابین "دولت سوسیالیستی" و "جامعه نو" کلیدی است برای درک اهانت‌های بیشماری که میراث‌خواران ناخلف در نوشتجات خود به متون لنین روا داشته‌اند.

پنج سال پس از فتح قدرت، لنین معنای استراتژی بلشویکها را به سادگی تمام چنین تشریح کرد: " هنگامی که ما در آن ایام انقلاب جهانی را آغاز کردیم، از همان اوان هم می‌دانستیم که سیر بعدی انقلاب رانمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم، اما یک رشته از شرایط ما را وادار کرد که آن انقلاب را شروع کنیم. اندیشه ما چنین بود: "یا انقلاب جهانی به کمکمان خواهد آمد و در آن صورت پیروزیهای ما تماما تضمین خواهند شد، و یا ما، با علم به اینکه در صورت شکست به‌مرحال به آرمان انقلاب خدمت کرده‌ایم و آزمون ما سددی به انقلابیهای دیگر خواهد بود، کارفروتنانه انقلابی خود را انجام می‌دهیم. برای ما روشن بود که بدون پشتیبانی انقلاب جهانی، پیروزی انقلاب پرولتری محال است. حتی پیش از انقلاب، همچنانکه پس از انقلاب، اندیشه ما چنین بود: بلافاصله، یا در هر حال به سرعت، انقلاب در سایر کشورها، یعنی در کشورهای پیشرفته‌تر سرمایه‌داری، آغاز خواهد شد - یا در غیر این صورت ما ناگزیر نابود خواهیم شد. با وجود این

آگاهی، ما برای حفظ نظام شوروی در همه شرایط و به هر قیمتی که شده از هیچ کوشی فروگذار نکردیم، چون می‌دانستیم که نه فقط برای خود بلکه برای انقلاب جهانی هم کار می‌کنیم. ما این نکته را می‌دانستیم، و پیش از انقلاب اکتبر مکرراً این اعتقاد را بر زبان آوردیم، درست به همان شکل که بلافاصله پس از انقلاب اکتبر و در طی انعقاد صلح برست-لیتوفسک بر زبانش آوردیم. و به طور کلی، درست می‌گفتیم. "موعداها جا به جا شده‌اند، رویدادها از بسیاری جهات شکل نامنتظری به خود گرفته‌اند، اما سمنگیری بنیادی‌مان تغییر نکرده است.

به این کلمات چه می‌توان افزود؟ "ما انقلاب جهانی را... آغاز کردیم. "بلشویکها فرض را بر این گذاشته بودند که: اگر انقلاب در غرب "بلافاصله، و یا در هر حال به سرعت،" آغاز نشود، "ناگزیر نابود خواهیم شد." اما در آن صورت هم فتح قدرت توجیه خواهد شد: دیگران از تجربه نابودشدگان درس خواهند گرفت. "ما نه فقط برای خود بلکه برای انقلاب جهانی هم کار می‌کنیم." لنین این اندیشه‌های مالا مال از انترناسیونالیسم را در برابر بین‌الملل کمونیست شرح و بسط داد. آیا کسی در برابر او به مخالفت برخاست؟ آیا کسی به امکان ایجاد یک جامعه سوسیالیستی ملی کمترین اشاره‌ای کرد؟ هیچ کس. حتی یک کلمه!

پنج سال بعد، در هفتمین مجمع عمومی کمیته اجرائی بین‌الملل کمونیست، استالین افکاری از خود ارائه داد که درست در قطب مخالف اندیشه‌های لنین قرار داشتند. قبلاً با این افکار آشنا شدیم: اگر "به امکان ایجاد سوسیالیسم در کشور خود اعتقاد نداشته باشیم، آنگاه حزب باید "از موضع حزب حاکم به موضع یک حزب مخالف... انتقال بیابد. پیش از تصرف قدرت، ابتدا باید موفقیت‌مان تضمین شود: جستجوی این تضمین صرفاً در شرایط ملی، کاملاً جایز است؛ باید به امکان ساختن سوسیالیسم در کشور دهقانی روسیه اعتقاد داشته باشیم؛ آنگاه می‌توانیم بدون اعتقاد به پیروزی پرولتاریای جهانی، کار خود را به خوبی به پیش بریم. در زنجیره این استدلال هر یک از حلقه‌های سوسیالیستی محکمی است به چهره سنت بلشویسم.

پیروان مکتب استالین برای پوشاندن گسیختگی خود از گذشته، کوشیده‌اند تا برخی از نوشتجات لنین را مورد بهره‌برداری قرار دهند، آن هم نوشتجاتی که زیاد هم به درد این کار نمی‌خورند. لنین در یکی از مقاله‌های خود موسوم به *ایالات متحده اروپا*، که در سال ۱۹۱۵ نوشته شده، ضمناً می‌گوید که طبقه کارگر در هر کشور مجزا باید قدرت را به دست بگیرد و بدون آنکه منتظر کشورهای دیگر بماند دست به کار ساختن سوسیالیسم بشود. اگر در پس این سطور مسلم، اندیشمای پیرامون جامعه سوسیالیستی ملی نهفته بود لنین چگونه می‌توانست

در طی سالهای بعد آن اندیشه را به کلی فراموش کند و در همه مراحل سرسختانه زیر پا بگذاردش؟ اما حال که اظهارات مستقیم او را در اختیار داریم، چرا به برهانه‌های کج و معوج توسل بجوئیم؟ در تزهائی که لنین در همان سال یعنی در ۱۹۱۵ به رشته تحریر درآورد، پاسخ دقیق و صریح این مسئله موجود است: "وظیفه طبقه کارگر روسیه آن است که انقلاب بورژوا دموکراتیک را در روسیه به فرجام برساند تا بدین وسیله انقلاب سوسیالیستی را در اروپا شعله‌ور سازد. این وظیفه دوم اینک سخت به وظیفه اول نزدیک شده است، با این حال همچنان یک وظیفه خاص و ثانی است، زیرا مسئله بر سر همکاری طبقات مختلف با طبقه کارگر روسیه است: در وظیفه اول همکار طبقه کارگر روسیه همانا خرده‌بورژوازی روستائی روسیه است، و در وظیفه دوم همکار او طبقه کارگر کشورهای دیگر است." وضوحی از این بیشتر نمی‌توان مطالبه کرد.

تلاش دوم برای استناد به گفته‌های لنین از تلاش اول هم بی‌پایه‌تر است. لنین در مقاله ناتمام خود درباره همکاری، می‌گوید که مابدون پیروزی انقلابهای جدید برای رسیدن به سوسیالیسم "همه عوامل لازم و کافی" را در جمهوری شوروی در اختیار داریم، از متن این مقاله کاملا واضح است که در اینجا سخن بر سر مقدمات سیاسی و قانونی سوسیالیسم است. نویسنده مقاله فراموش نمی‌کند که به خوانندگان خود یادآور شود که مقدمات تولیدی و فرهنگی ناکافی‌اند. به طور کلی لنین این اندیشه را چندین بار تکرار کرد. او در یکی از مقاله‌های همان دوره، یعنی در اوایل ۱۹۲۳، چنین نوشت: "ما... تمدن لازم را برای انتقال مستقیم به سوسیالیسم در اختیار نداریم، گرچه مقدمات سیاسی لازم را برای این کار دارا هستیم." در این مورد، چنانکه در همه موارد دیگر، لنین بنا را بر این گذاشته بود که پرولتاریای غرب همراه با پرولتاریای روسیه و زودتر از او به سوسیالیسم خواهد رسید. مقاله‌ای که لنین درباره همکاری نوشته است کوچکترین اشاره‌ای در بر ندارد که حاکی از آن باشد که جمهوری شوروی به جای آنکه از طریق یک جریان خصومت‌آمیز و انقلابی در جامعه سوسیالیستی جهانی جا بگیرد، می‌تواند در هماهنگی کامل و به وسیله اقدامات اصلاحی سوسیالیسم ملی خود را ایجاد کند. ما توضیحات لازم را درباره این نقل قولها، که حتی در متن برنامه بین‌الملل کمونیست هم گنجانده شده‌اند، مدتها پیش در کتاب خود موسوم به انتقاد از برنامه بین‌الملل کمونیست داده‌ایم، و مخالفین ما حتی یک بار نکوشیده‌اند از تحریفات و خطاهای خود دفاع کنند. در هر حال چنین کوششی از جانب آنها به جایی نخواهد رسید.

در مارس ۱۹۲۳، لنین در همان آخرین دوره خلاقیت خود چنین نوشت: "در حال حاضر... این سؤال برای ما مطرح است که آیا خواهیم توانست با

تولید خرده‌دهقانی و بسیار خرده‌دهقانی خود آن قدر ایستادگی کنیم تا کشورهای سرمایه‌داری اروپای غربی رشد خود را در جهت سوسیالیسم تکمیل کنند یا خیر؟" باز هم می‌بینیم که: مواعدها جابه‌جا شده‌اند، کلاف رویدادها دگرگون شده است، اما مبانی انترناسیونالیستی سیاست حزب همچنان به قوت خود باقی است. آن ایمان به انقلاب جهانی - یا به‌زعم استالین آن "بی‌اعتمادی به نیروهای درونی انقلاب روسیه" - همراه با آن انترناسیونالیست کبیر به گور سپرده شد. میراث‌خواران ناخلف فقط پس از دفن لنین در آرامگاه توانستند نظریات او را ملی کنند.

از تقسیم جهانی کار، از ناموزونی رشد کشورهای مختلف، از وابستگی اقتصادی‌شان به یکدیگر، از ناموزونی جنبه‌های مختلف فرهنگ در کشورهای گوناگون، و از دینامیسم نیروهای تولیدی معاصر چنین برمی‌آید که فقط به‌وسیله یک نظام مارپیچ اقتصادی، فقط با انتقال تضادهای درونی یک کشور مجزا به درون گروه کاملی از کشورها، فقط از طریق خدمات متقابل مابین کشورهای مختلف، و تامین متقابل شاخه‌های مختلف صنعت و فرهنگشان برای یکدیگر - یعنی در نهایت امر فقط در صحنه جهانی - بنای سوسیالیسم رامی‌توان ساخت. برنامه قدیم حزب، که در سال ۱۹۰۳ به تصویب رسید، با این کلمات آغاز می‌شود: "توسعه مبادلات چنان پیوندهای نزدیکی مابین خلقهای جهان متمدن برقرار کرده است که جنبش آزادیبخش عظیم طبقه کارگر باید جنبه بین‌المللی به خود بگیرد، و مدتهاست که چنین جنبه‌ای را هم به خود گرفته است...". در این برنامه، تدارکات طبقه کارگر برای انقلاب قریب‌الوقوع سوسیالیستی به مثابه وظیفه "سوسیال‌دموکراسی بین‌المللی" تعریف شده‌است. منتها، "سوسیال‌دموکراتهای کشورهای گوناگون... در سیر خود به سوی هدف مشترک و نهائی‌شان، ناچارند وظایف فوری نامشابهی برعهده بگیرند." در روسیه، این وظیفه عبارت از سرنگون ساختن تزاریسیم بود. بدین ترتیب انقلاب دموکراتیک از پیش به منزله یک گام ملی به سوی انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی تلقی می‌شد.

همین مفهوم اساس برنامه‌ای را تشکیل می‌دهد که حزب پس از تصرف قدرت به تصویب رساند. در بررسی مقدماتی پیش‌نویس این برنامه در کنگره هفتم، میلی‌یونین پیشنهاد کرد که قطعنامه لنین اصلاح شود. او گفت: "من پیشنهاد می‌کنم که آنجا که می‌گوید "دوران انقلاب سوسیالیستی که اینک آغاز شده است"، بگوئیم "انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی... به نظر من مباحثه بر سر این نکته لزومی ندارد... انقلاب سوسیالیستی ما فقط به‌مثابه انقلاب بین‌المللی می‌تواند به پیروزی برسد. انقلاب ما نمی‌تواند با به‌جا گذاردن ساخت بورژوائی

در کشورهای مجاور، فقط در روسیه فاتح شود... من پیشنهاد می‌کنم که برای پیشگیری از هر گونه سوء تفاهم، این اصلاحیه پذیرفته شود. "رئیس جلسه، سوردلوف: "رفیق لنین این اصلاحیه را می‌پذیرد، بنابراین رای‌گیری لازم نیست. "همین تکنیک کوچک پارلمانی ("مباحثه لزومی ندارد" و "رای‌گیری لازم نیست") به نحوی قانع‌کننده‌تر از هر پژوهش کمرشکنی نادرستی تاریخ‌نگاری قلابی میراث‌خواران ناخلف را به اثبات می‌رساند! اینکه میلی‌یوتین، مانند اسکورتزوف - استپانوف که در سطور فوق از او نقل قول کردیم، و مانند صدها و هزارها تن دیگر، اندکی بعد نظریات خویشان را به عنوان "تروتسکیسم" مردود اعلام کرد، تغییری در واقعیات نمی‌دهد. جریانهای عظیم تاریخی از ستون فقرات بشر قوی‌ترند. خیزابهای اجتماعی نسلهای سیاسی کاملی را بلند نمی‌کنند و فروکشهای اجتماعی همان نسلها را به کنار می‌رویند. از سوی دیگر، افکار و عقاید می‌توانند حتی پس از مرگ جسمانی و معنوی حاملانشان به زندگی خود ادامه دهند. یک سال بعد، در هشتمین کنگره حزب که برنامه جدید را به تصویب رسانید، همین مسئله بار دیگر در مناقشه حادی مابین لنین و پودبلسکی مطرح شد. نماینده مسکو معترض بود که چرا به رغم انقلاب اکتبر، برنامه حزب هنوز از انقلاب سوسیالیستی به زمان مستقبل سخن می‌گوید. لنین پاسخ داد که: "پودبلسکی شاکی است که چرا در یکی از بندها، برنامه حزب از انقلاب قریب/الوقوع سوسیالیستی حرف می‌زند... استدلال او آشکارا نا به جاست، زیرا ما در برنامه خود از انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی صحبت می‌کنیم." به راستی که تاریخچه حزب یک گوشه تاریک هم برای میراث‌خواران ناخلف باقی نگذاشته تا در آن پنهان شوند!

در برنامه جوانان کمونیست، که در سال ۱۹۲۱ به تصویب رسید، همین مسئله به شکلی بسیار ساده و عامه‌پسند عنوان شده است. در یکی از بندهای این برنامه آمده است که: "روسیه گرچه منابع طبیعی عظیمی را داراست، با این حال از حیث صنعت کشور عقب‌مانده‌ای است که اکثریت جمعیتش را خرده‌بورژوازی تشکیل می‌دهد. روسیه فقط از طریق انقلاب جهانی سوسیالیستی می‌تواند به سوسیالیسم برسد، و ما اینک وارد دوران رشد انقلاب جهانی سوسیالیستی شده‌ایم." در پائیز ۱۹۲۶، هنگامی که کمیته اجرائی بین‌الملل کمونیست نپذیرفتن سوسیالیسم در یک کشور واحد را به گناه کبیره تبدیل کرد، برنامه فوق هنوز قانوناً معتبر بود. برنامه‌ای که نه تنها با مشارکت لنین و تروتسکی بلکه نیز با مشارکت استالین به تأیید پولیت‌بوروئی وقت هم رسیده بود.

در طی دو سال بعد، میراث‌خواران ناخلف ناچار شدند سندهای عصر لنین را در پرونده‌ها بایگانی کنند. آنان سند تازه خود را، که با عبارات

تکه‌پاره و صله‌پینه شده بود ، برنامه بین‌الملل کمونیست نامیدند . در زمان لنین ، در برنامه " روسیه " سخن از انقلاب بین‌المللی در میان بود ، حال آنکه در زمان میراث‌خواران ناخلف در برنامه بین‌الملل سخن از سوسیالیسم " روسی " در میان است .

گسیختگی از گذشته چه وقت و چگونه علنا آغاز شد ؟ تعیین زمان تاریخی این گسیختگی آسان است ، چون این زمان مصادف است با نقطه عطفی در زندگینامه استالین . سه ماه پس از مرگ لنین ، یعنی در آوریل ۱۹۲۴ ، استالین هنوز فروتنانه به شرح و بسط نظریات سنتی حزب مشغول بود . در آن ایام او در مسائل لنینیسم چنین نوشت : " سرنگون ساختن قدرت بورژوازی و برقرار کردن قدرت طبقه کارگر در یک کشور واحد ، به معنای تضمین پیروزی کامل سوسیالیسم نیست . وظیفه اصلی سوسیالیسم - یعنی سازماندهی تولید سوسیالیستی - هنوز در پیش است . آیا این وظیفه را می‌توان به جا آورد ؟ آیا بدون تشریک‌مساعی طبقات کارگر در چندین کشور پیشرفته ممکن است بتوان به پیروزی نهائی سوسیالیسم در یک کشور واحد دست یافت ؟ خیر ، ممکن نیست . مساعی یک کشور واحد برای سرنگون ساختن بورژوازی کافی است - این چیزی است که تاریخ انقلابان به‌ما می‌گوید . برای پیروزی نهائی سوسیالیسم ، برای سازماندهی تولید سوسیالیستی ، مساعی یک کشور واحد ، به ویژه کشوری دهقانی چون روسیه ، کافی نیست - برای این امر طبقات کارگر چندین کشور پیشرفته باید با یکدیگر تشریک مساعی کنند . " استالین شرح و بسط این افکار را با این کلمات به پایان می‌برد : به‌طور کلی ، " خصوصیات نظریه لنینیستی انقلاب پرولتری از این قرار است . " در پائیز همان سال ، تحت تاثیر مبارزه با تروتسکیسم ، ناگهان کشف‌گردید که روسیه ، در تمایز با سایر کشورها ، درست همان کشوری است که قادر خواهد بود جامعه سوسیالیستی را با نیروهای خود بسازد ، به شرط آنکه کشورهای سرمایه‌داری با مداخله نظامی مزاحمش نشوند . آنگاه استالین در چاپ جدیدی از همان اثر چنین نوشت : " پرولتاریای کشور پیروزمند پس از تحکیم مبانی قدرت خود ، و با کشاندن دهقانان به دنبال خویش ، می‌تواند و باید جامعه سوسیالیستی را بسازد . " می‌تواند و باید ! " پیروزی انقلاب . . . در چندین کشور پیشرفته ، " فقط برای " صیانت کشور از گزند مداخله نظامی . . . ضروری است . " اعلام این نظر جدید ، که نقش پلیس‌مرزی را برعهده پرولتاریای جهان می‌افکند ، با همان کلمات سابق تمام می‌شود : " به‌طور کلی ، خصوصیات نظریه لنینیستی انقلاب پرولتری از این قرار است . " در طی فقط یک سال ، استالین در خصوص یکی از مسائل بنیادی سوسیالیسم دو نظریه کاملاً مخالف را به لنین نسبت داده است .

در یکی از جلسات عمومی کمیته مرکزی در سال ۱۹۲۷، تروتسکی درباره این دو عقیده متناقض استالین چنین گفت: "ممکن است بگوئید که استالین اشتباهی مرتکب شده بود و بعداً خودش شخصاً آن اشتباه را تصحیح کرد. اما چگونه ممکن است که او پیرامون چنین مسئله‌ای مرتکب چنین اشتباهی شده باشد؟ اگر راست باشد که لنین در سال ۱۹۱۵ نظریه ساختن سوسیالیسم در یک کشور واحد را عنوان کرد (که ابتدا راست نیست)، اگر راست باشد که لنین بعداً فقط به تحکیم و تشریح این دیدگاه پرداخت (که ابتدا راست نیست) - آنگاه باید بپرسیم که استالین چگونه توانست در زمان حیات لنین، در آخرین دوره زندگی او، در خصوص این مسئله بسیار مهم آن عقیده‌های را برای خود درست کند که در نوشته استالینیستی ۱۹۲۴ او به بیان درآمده است؟ ظاهراً استالین در خصوص این مسئله بنیادی همواره تروتسکیست بوده و فقط پس از سال ۱۹۲۴ از تروتسکیست بودن دست کشیده است. چه خوب بود اگر استالین می‌توانست از میان نوشته‌های خود دستکم یک عبارت پیدا کند که به ما نشان دهد او پیش از سال ۱۹۲۴ هم درباره ساختن سوسیالیسم در یک کشور چیزی گفته است. اما او چنین عبارتی پیدا نخواهد کرد! این تقاضا بیجواب ماند.

با این حال نباید در نشان دادن عمق دگرگونی استالین به راه اغراق برویم. همچنانکه در خصوص مسئله جنگ، یا پیرامون رابطه ما با حکومت موقت، و یا مسئله ملیتها، ماهیت استالین در رابطه با چشماندازهای کلی انقلاب هم یکسان ماند. استالین همیشه دو موضع داشت: یکی مستقل، فطری، پنهان، و یا دستکم نیمه‌پنهان، و دیگری مشروط، لفاظانه، عاریه‌گرفته شده از لنین. مابین دو فرد از افراد یک حزب واحد محال است بتوان شکافی عمیقتر از شکاف مابین لنین و استالین تصور کرد، هم در خصوص مسائل بنیادی برداشتهای انقلابی، و هم از حیثیت روانشناسی سیاسی. اینک متکی بودن قدرتش بر یک انقلاب پیروزمند پرولتری، ماهیت فرصت‌طلبانه او را پوشانده است. ولی ما موضع مستقل استالین را در مارس ۱۹۱۷ دیده‌ایم. او پس از پشت سر نهادن انقلاب تمام‌شده بورژوائی، وظیفه حزب را عبارت از "جلوگیری از جدائی بورژوازی" - یعنی مقاومت عملی در برابر انقلاب پرولتری - می‌دانست. تقصیر از او نیست که انقلاب پرولتری به پیروزی رسید. اما استالین نیز همراه با تمامی بوروکراسی براساس واقعیات حی و حاضر موضع‌گیری کرده است. حال که دیکتاتوری پرولتاریا در میان است، سوسیالیسم هم باید در میان باشد. استالین با پشت و رو کردن استدلال منشویکها بر علیه انقلاب پرولتری در روسیه، یعنی با نظریه سوسیالیسم در یک کشور واحد، شروع به سنگربندی در برابر انقلاب جهانی کرده است. و چون هرگز نتوانسته به عمق مسائل اصلی راه‌بیابد، ناگزیر

به نظرش چنین می‌رسد که اندیشه‌هایش "در اساس" همواره مانند اندیشه‌هایش در پائیز ۱۹۲۴ بوده‌اند. و نیز چون هرگز با عقاید حاکم بر حزب وارد تعارض نشده است، ناگزیر چنین به نظرش می‌رسد که حزب هم "در اساس" همواره مانند او می‌اندیشیده است.

تغییر اولیه استالین به‌طور ناآگاهانه صورت گرفته است. بدین معنی که در بدو امر مسئله نه بر سر تحریف و دروغ‌سازی، بلکه بر سر پوست‌اندازی عقیدتی بوده است. اما هر چقدر آئین سوسیالیسم ملی با انتقادهای محکمتری رو به رو شد، به همان نسبت نیاز به مداخله سازمان یافته و جراح‌منشانه دستگاه بوروکراسی افزایش یافت. آنگاه آئین سوسیالیسم ملی جنبه قانونی یافت. و صحتش هم از طریق برهان خلف - یعنی از طریق بازداشت مخالفان - به اثبات رسید. در همان حال دوران بازسازی منظم گذشته حزب نیز آغاز شد. تاریخ حزب به طومارهای تصحیف‌شده تبدیل شد. تصحیف طومار اولیه هنوز ادامه دارد، آن هم با جنونی روزافزون.

با این حال، عامل تعیین‌کننده نه اختناق بوده است و نه تحریف و دروغ‌پردازی. پیروزی نظریات جدید، که با موقعیت و منافع بوروکراسی مطابقت دارند، متکی بر شرایط عینی موقت اما نیرومندی بوده است. اکنون این امکان برای جمهوری شوروی پدید آمده است که هم در سیاست خارجی و هم در سیاست داخلی نقشی مهمتر از آنکه پیش از انقلاب در تصور می‌گنجید، ایفاء کند. این دولت تک‌افتاده کارگری نه تنها در میان دشمنان بیشمار ایستادگی کرده، بلکه از لحاظ اقتصادی نیز سر بلند کرده است. این واقعیت مهم به افکار اجتماعی نسل جوانتر، که هنوز نحوه تفکر تاریخی، یعنی شیوه مقایسه و پیش‌بینی را نیاموخته، شکل خاصی داده است.

بورژوازی اروپا در آخرین جنگی که به راه انداخت بیش از آن آسیب دید که بتواند با سبک‌مغزی جنگ دیگری راه‌بندازد. ترس از پیامدهای انقلابی تاکنون نقشه‌های مداخله نظامی را فلج کرده است. اما عامل ترس عاملی بی‌ثبات است. خطر بروز انقلاب هرگز جای خود انقلاب را نگرفته است. خطری که مدتهای دراز واقعیت نیابد، تاثیر خود را از دست می‌دهد. در عین حال، خصومت‌آشتی‌ناپذیری که ما بین دولت کارگری و امپریالیسم جهانی وجود دارد، بی‌امان به سوی انفجار می‌رود. رویدادهای اخیر چنان گویا بوده‌اند که جناح حاکم کنونی امید به "بیطرف ساختن بورژوازی" تا اتمام بنای سوسیالیسم را به کنار نهاده است؛ این امید تا اندازهای حتی به قطب مخالف خود تبدیل شده است.

موفقیت‌های صنعتی سالهای صلح‌آمیز اخیر برهان خلل‌ناپذیری‌اند بر

محاسن بی نظیر اقتصاد با برنامه . این واقعیت ماهیت بین‌المللی انقلاب را ابداً نقض نمی‌کند : اگر عناصر و تکیه‌گاههای سوسیالیسم در کشورهای جداگانه آماده نشوند ، سوسیالیسم نمی‌تواند در صحنه جهان تحقق بیابد . تصادفی نیست که دشمنان نظریه سوسیالیسم ملی ، همان طرفداران صنعتی کردن کشور ، اصل برنامه‌ریزی ، برنامه پنجساله ، و اشتراکی کردن مزارع بودند . اینک راکوفسکی ، و همراه با او هزاران بلشویک‌دیگر ، بهای مبارزه خود را در راه یک خط مشی شجاعانه صنعتی ، با تبعید و زندان می‌پردازند . اما از سوی دیگر ، هم اینان نخستین کسانی بودند که بر علیه غلو در نتایج حاصله ، و بر علیه از خودرئائی ملی قد علم کردند . از طرف دیگر ، آن " اهل عملها " ی بی‌ایمان و کوتاه‌بینی که سابقاً گمان می‌کردند پرولتاریای روسیه عقب‌مانده نمی‌تواند قدرت را تصرف کند ، و پس از تصرف قدرت منکر امکان صنعتی کردن کشور در سطح وسیع و اشتراکی کردن مزارع شدند ، اینک درست صدوهشتاد درجه تغییر موضع داده‌اند . آنان موفقیهائی را که به رغم انتظارات خود ایشان به دست آمده ، به طرزی سهل و ساده ضرب کرده و آنها را به رشته درازی از برنامه‌های پنجساله تبدیل کرده‌اند ، و بدین ترتیب جدول ضرب را به جای چشم‌اندازهای تاریخی نشانده‌اند . این است نظریه سوسیالیسم در یک کشور واحد .

در حقیقت امر ، رشد اقتصاد کنونی شوروی همچنان به صورت یک جریان پرتناقض باقی است . موفقیت‌های اقتصادی در عین تحکیم مبانی دولت‌کارگری ، ابداً خود به خود به ایجاد یک جامعه هماهنگ منتهی نمی‌شوند . برعکس ، این موفقیتها زمینه را برای تشدید تناقضهای یک بنای تک‌افتاده سوسیالیستی در سطحی بالاتر آماده کرده‌اند . روسیه روستائی همچنان مانند گذشته به همکاری اروپای متمدن برای یک طرح صنعتی متقابل احتیاج دارد . تقسیم جهانی کار بر فراز دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور مجزا قرار دارد ، و همین تقسیم جهانی کار است که مسیر بعدی دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور مجزا را تعیین می‌کند . انقلاب اکتبر روسیه را از تکامل مابقی بشریت جدا ساخت ، بلکه برعکس ، پیوند روسیه را با این تکامل محکمتر کرد . روسیه نه دیار توحش است ، و نه هنوز بهشت سوسیالیسم . روسیه انتقالی‌ترین کشور موجود در عصر انتقالی ماست . " انقلاب روسیه فقط حلقه‌ای است در زنجیر انقلاب جهانی . " شرایط کنونی اقتصاد جهانی به ما امکان می‌دهد که بدون شک و تردید اعلام کنیم : سرمایه‌داری به مراتب به انقلاب پرولتری نزدیکتر شده است تا اتحاد شوروی به سوسیالیسم . سرنوشت نخستین دولت کارگری در جهان به طرزی تفکیک‌ناپذیر به سرنوشت جنبشهای آزادیبخش شرق و غرب گره خورده است . اما این موضوع وسیع نیازمند پژوهشی مستقل است . امیدواریم به زودی به این موضوع بازگردیم .

ضمیمه سوم

چند نکته تاریخی

در باره نظریه «انقلاب پیگیر»

در ضمیمه جلد اول این تاریخ از سلسله مقالاتی که در مارس ۱۹۱۷ در نیویورک نوشته بودیم، و از مقالات جدلی اخیر خود بر علیه پروفیسور پوکروفسکی، چکیده‌های مفصلی ارائه دادیم. در هر دو مورد با تحلیلی از نیروهای محرک انقلاب روسیه، و تا حدی نیز انقلاب جهانی، سر و کار داشتیم. سمتگیریهای اصولی بنیادی در اردوی انقلابی روسیه از آغاز قرن به بعد، بر اساس همین مسئله فوق (تحلیل نیروهای محرک انقلاب) تبلور یافته بودند. هرچه موج انقلاب خیز بلندتری می‌گرفت، این سمتگیریها نیز به همان نسبت ماهیت یک برنامه استراتژیک را به خود می‌گرفتند تا آنکه سرانجام مستقیماً جنبه تاکتیکی یافتند. سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۶ دوره تبلور فشرده گرایشهای مختلف سیاسی در سوسیال‌دموکراسی روسیه بودند. اثر ما موسوم به نتایج و چشم‌اندازها در همان ایام نوشته شد. این اثر در بخشهای مختلف و برای مقاصد مختلف نوشته شد. حبس نویسنده این سطور در دسامبر ۱۹۰۵ سبب شد تا او بتواند نظریات خود را پیرامون انقلاب روسیه و چشم‌اندازهایش به نحوی منظمتر شرح و بسط دهد. در سال ۱۹۰۶ این مجموعه مقالات به صورت کتاب به زبان روسی منتشر شد. برای آنکه چکیده‌هایی که در زیر از این کتاب ارائه خواهیم داد، جای درست خود را در ذهن خواننده باز کنند، باید بار دیگر به خواننده یادآور شویم که در سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۵ هیچ یک از مارکسیستهای روسیه از فکر امکان ساختن جامعه سوسیالیستی در یک کشور واحد به طور عام، و در روسیه به طور خاص، دفاع نمی‌کرد و حتی چنین فکری را هم بر زبان نیاورده بود. این فکر فقط بیست سال بعد، یعنی در پاییز ۱۹۲۴، به صورت مکتوب به بیان درآمد. در دوره انقلاب اول، و همین‌طور در سالهای مابین دو انقلاب، مناقشه بر سر دینامیسم انقلاب بورژوائی دور می‌زد، نه بر سر امکانات انقلاب سوسیالیستی. همه هواداران کنونی نظریه سوسیالیسم در یک کشور، بدون استثناء، در آن دوره چشم‌اندازهای انقلاب روسیه را به یک جمهوری بورژوا - دموکراتیک

محدود کرده بودند، و همه تا آوریل ۱۹۱۷ نه تنها ساختن سوسیالیسم ملی را محال می‌دانستند، بلکه عقیده داشتند که پیش از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای پیشرفته، تصرف قدرت به وسیله پرولتاریای روسیه ممکن نیست.

معنای "تروتسکیسم" در فاصله مابین ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ آن بود که انقلاب بورژوائی در روسیه نخواهد توانست بدون به قدرت رساندن طبقه کارگر مسائل خود را حل کند. فقط در پائیز ۱۹۲۴ بود که "تروتسکیسم" این معنا را پیدا کرد که طبقه کارگر روسیه، در مسند قدرت، نمی‌تواند صرفاً با نیروهای خود یک جامعه سوسیالیستی ملی بسازد.

برای راحتی خواننده ما این مناقشه را به صورت مناظرهای ارائه می‌دهیم که در آن حرف "ت" نماینده "تروتسکیستها" و حرف "س" نماینده آن روسهای "اهل عمل" که اینک در راس بوروکراسی شوروی قرار گرفته‌اند، خواهد بود.

۱۹۱۷ - ۱۹۰۵

ت. انقلاب روسیه بدون به قدرت رساندن طبقه کارگر نمی‌تواند مسئله دموکراتیک خود، و مخصوصاً مسئله ارضی را حل کند.

س. اما آیا به قدرت رسیدن طبقه کارگر به معنای دیکتاتوری پرولتاریا نیست؟
ت. مسلماً.

س. در روسیه عقب مانده؟ پیش از دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری؟
ت. دقیقاً.

س. اما شما روستاهای روسیه را نادیده می‌گیرید - منظورم همان دهقانهای عقب مانده‌ای است که در گل ولای نظام نیمه رعیتی گیر کرده‌اند.

ت. بر عکس، گشاینده چشم انداز فوری برای دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه همان عمق مسئله ارضی است.

س. پس شما انقلاب بورژوائی را مردود می‌دانید؟

ت. خیر، من فقط می‌گویم تا نشان دهم که دینامیسم انقلاب بورژوائی به دیکتاتوری پرولتاریا منجر خواهد شد.

س. اما معنای حرف شما این است که روسیه برای ساختن سوسیالیسم آماده‌است؟

ت. خیر، معنای حرف من این نیست. تکامل تاریخی چنین ماهیت منظم و

هماهنگی ندارد. تصرف قدرت به وسیله کارگر در روسیه از تناسب نیروها

در انقلاب بورژوائی لازم می‌آید. اینکه دیکتاتوری پرولتاریا چه نوع چشم اندازهای

اقتصادی دیگری را باز خواهد کرد، بسته به شرایط جهانی و داخلی ایست که

این دیکتاتوری در آن استقرار می‌یابد. بدیهی است که روسیه نمی‌تواند به طور

مستقل به سوسیالیسم برسد. اما روسیه پس از گذردن دوره تحولات سوسیالیستی

می‌تواند محرک لازم را برای تکامل سوسیالیستی اروپا فراهم آورد و بدین ترتیب به دنبال کشورهای پیشرفته به سوسیالیسم برسد .

۱۹۱۷ - ۱۹۲۳

س. باید اذعان کنیم که تروتسکی "حتی پیش از انقلاب ۱۹۰۵، نظریهٔ اصیل و اینک بسیار مشهور انقلاب پیگیر را ارائه داده و اعلام کرده بود که انقلاب بورژوائی ۱۹۰۵ مستقیماً به انقلاب سوسیالیستی منجر خواهد شد و نخستین انقلاب از یک سلسله انقلاب‌های ملی از آب در خواهد آمد." (این عبارت از یادداشت‌های مجموعهٔ آثار لنین، که در زمان حیات خود او منتشر شدند، گرفته شده است.)

۱۹۲۴ - ۱۹۳۲

س. پس توانائی انقلاب ما را در رسیدن به سوسیالیسم انکار می‌کنید؟
ت. من اینک نیز مثل گذشته معتقدم که انقلاب ما فقط پس از پیدا کردن ماهیت بین‌المللی می‌تواند و باید به سوسیالیسم برسد .

س. پس به نیروهای درونی انقلاب روسیه ایمان ندارید؟
ت. عجیب است که این بی‌ایمانی مانع از آن نشد که همان وقت که شما دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان ناکجاآباد مردود می‌شمردید، من دیکتاتوری پرولتاریا را پیش بینی و از آن دفاع می‌کردم!

س. اما با این حال منکر بروز انقلاب سوسیالیستی در روسیه هستید؟
ت. تا آوریل ۱۹۱۷ مرا متهم به مردود شناختن انقلاب بورژوائی می‌کردید. رمز تناقضات نظری‌تان در این نکته نهفته است که شما فرسنگها از جریان تاریخ عقب افتاد ماید و اینک می‌کوشید خود را به آن جریان برسانید و از آن پیشی بگیرید. حقیقت آن است که رمز خطاهای صنعتی‌تان هم همین است.

اگر خواننده مایل به داوری صحیح پیرامون مسائل موجود در مبارزهٔ کنونی جناحها و گروهها در کمونیسم روسیه باشد، باید سه مرحلهٔ تاریخی فوق را در تکامل مفاهیم انقلابی در روسیه همواره در مدنظر بگیرد .

چکیده‌هایی از مقالهٔ سال ۱۹۰۵، "نتایج و چشم‌اندازها"

بخش چهارم . انقلاب و طبقهٔ کارگر .

طبقهٔ کارگر همراه با رشد سرمایه‌داری رشد خواهد کرد و قوی خواهد شد .
به این مفهوم تکامل سرمایه‌داری همانا تکامل پرولتاریا به سوی دیکتاتوری پرولتاریا است . اما روز و ساعت افتادن قدرت به دست طبقهٔ کارگر وابسته به

سطح موجود نیروهای مولد نیست ، بلکه مستقیماً وابسته به روابط موجود در مبارزه طبقاتی ، اوضاع بین‌المللی ، و سرانجام وابسته به یک رشته از عوامل ذهنی – سنتها ، ابتکارات ، آمادگی برای نبرد و الخ . . . می‌باشد .

در کشوری که از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده است ، ممکن است طبقه کارگر زودتر به قدرت برسد تا در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری . . .

اندیشه نوعی وابستگی خود به خود دیکتاتوری پرولتاریا به نیروهای فنی و منابع کشور ، پیش‌داوری تنگ‌نظرانه‌ای است که از نوعی ماتریالیسم "اقتصادی" بسیار ساده‌نگرانه ناشی شده است . چنین نظری با مارکسیسم هیچ وجه اشتراکی ندارد .

به نظر ما انقلاب روسیه شرایطی را ایجاد خواهد کرد که در آن شرایط ، پیش از آنکه سیاستمداران بورژوا – لیبرال فرصت توسعه نبوغ دولتمردانه خود را بیابند ، قدرت می‌تواند (و با پیروزی انقلاب باید) به طبقه کارگر انتقال یابد .

مارکسیسم پیش از هرچیز روشی برای تحلیل است – نه تحلیل متون بلکه تحلیل روابط اجتماعی . آیا در مورد روسیه درست است که ضعف لیبرالیسم سرمایه‌داری الزاماً به معنای ضعف جنبش کارگری است ؟

عده پرولتاریای صنعتی ، فشرده‌گی‌شان ، فرهنگشان ، و وزنه سیاسی‌شان ، همه اینها بیشک به میزان تکامل صنعت سرمایه‌داری وابسته است . اما این وابستگی مستقیم نیست . مابین نیروهای تولیدی کشور و نیروی سیاسی طبقاتش در هر لحظه معین ، عوامل اجتماعی – سیاسی ، که همه ماهیت ملی و بین‌المللی دارند ، مداخله می‌کنند و این عوامل تجلی سیاسی روابط اقتصادی را جا به جا ، و حتی شکل این تجلی را دگرگون می‌سازند . با آنکه نیروهای تولیدی صنعت در ایالات متحده ده برابر بزرگتر از نیروهای تولیدی ما هستند ، نقش سیاسی طبقه کارگر روسیه ، نفوذش بر سیاست کشور ، و امکان نفوذ قریب‌الوقوعش بر سیاستهای جهانی ، به مراتب از نقش و اهمیت طبقه کارگر آمریکا بزرگتر است .

بخش پنجم . طبقه کارگر در مسند قدرت و دهقانها .

در صورت پیروزی قطعی انقلاب ، قدرت به دست طبقه‌ای خواهد افتاد که در مبارزه نقش اصلی را ایفاء کرده است – به کلام دیگر ، قدرت به دست طبقه کارگر خواهد افتاد . در اینجا فوراً اضافه می‌کنیم که بدیهی است انتقال قدرت به طبقه کارگر مانع از ورود نمایندگان انقلابی گروههای اجتماعی غیرکارگری به درون حکومت نخواهد شد . . . اما مسئله این است که محتوای سیاست حکومت

را چه کس تعیین خواهد کرد؟ چه کس در حکومت، اکثریت همگونی را تشکیل خواهد داد. مشارکت نمایندگان قشرهای دموکراتیک مردم در حکومتی که اکثریتش را طبقه کارگر تشکیل می‌دهد، یک مسئله است، و مشارکت نمایندگان طبقه کارگر، آن هم کم و بیش به عنوان مشتی گروگان محترم، در یک حکومت قطعاً بورژوا - دموکراتیک یک مسئله دیگر.

طبقه کارگر بدون وسعت بخشیدن به پایگاه انقلاب نمی‌تواند قدرت خود را حفظ کند. بسیاری از قشرهای توده‌های زحمتکش، مخصوصاً در روستا، ابتدا به درون انقلاب کشیده خواهند شد و فقط پس‌از قرار گرفتن پیشاهنگ انقلاب، یعنی پرولتاریای شهرنشین، در پشت سکان دولت، به سازماندهی سیاسی دست خواهند یافت.

... ماهیت روابط اجتماعی - تاریخی ما، که تمامی وزن انقلاب بورژوائی را به دوش طبقه کارگر می‌اندازد، صرفاً موجد مشکلات عظیم برای حکومت کارگران نخواهد بود، بلکه دستکم در نخستین دوره موجودیت این حکومت امتیازهای ارزشمندی هم به آن خواهد داد. این امر در روابط مابین طبقه کارگر و دهقانها تجلی خواهد کرد.

در انقلاب روسیه امکان پیدایش نوعی نظام بورژوا - پارلمانی که قادر به حل و فصل ابتدائی‌ترین مسائل دموکراسی باشد، وجود ندارد و تا مدتها نیز وجود نخواهد داشت... در نتیجه، سرنوشت ابتدائی‌ترین منافع انقلابی دهقانها - حتی همه دهقانها به عنوان یک کاست - به سرنوشت تمامی انقلاب - یعنی به سرنوشت طبقه کارگر - گره خورده است. در نظر دهقانها، طبقه کارگر در مسند قدرت یک طبقه رهائی‌بخش خواهد بود.

اما شاید دهقانها عرصه را بر طبقه کارگر تنگ کنند و خود جای او را بگیرند؟ ممکن نیست. تمامی تجربه تاریخ بر علیه این فرض فریاد می‌کشد. تجربه تاریخ نشان می‌دهد که دهقانها از ایفای یک نقش مستقل سیاسی به کلی عاجزند.

بورژوازی روسیه کلیه مواضع انقلابی را به طبقه کارگر تسلیم خواهد کرد. از این رو بورژوازی روسیه رهبری انقلابی دهقانها را هم باید به طبقه کارگر تسلیم کند. در موقعیتی که بر اثر انتقال قدرت به طبقه کارگر ایجاد خواهد شد، دهقانها چاره دیگری نخواهند داشت جز آنکه از رژیم دموکراسی کارگری پیروی کنند. گرچه حتی ممکن است این کار را، همان طور که ناآگاهانه از رژیم بورژوائی پیروی می‌کنند، ناآگاهانه انجام دهند! اما حزبهای بورژوا پس از به دست آوردن آراء دهقانها فوراً قدرت را برای لگد مال کردن امیدها و خوش‌باوریهای دهقانها به وعده‌وعیدها به کار می‌گیرند، و در وخیمترین وضع ممکن جای خود

را به یک حزب سرمایه‌داری دیگر می‌دهند، حال آنکه طبقه کارگر، که متکی بر دهقانهاست، تمام نیروهای خود را به کار خواهد گرفت تا سطح فرهنگی روستا را بالا ببرد و آگاهی سیاسی را در میان دهقانها اشاعه دهد.

بخش ششم . رژیم پرولتاریا .

پرولتاریا فقط در صورت تکیه بر بیداری ملی، و تکیه بر آمال همگانی خلق، می‌تواند به قدرت برسد. پرولتاریا در مقام نماینده انقلابی ملت و در مقام رهبر بلامنازع مردم در جنگشان با استبداد و توحش فئودالیستی، وارد حکومت خواهد شد. اما پرولتاریا پس از رسیدن به قدرت عصر جدیدی را خواهد گشود - عصر قانونگزاریهای انقلابی و سیاستهای مثبت - و در آن مرحله بقای نقش او به عنوان سخنگوی بلامنازع مردم ابدًا تضمین شده نیست.

سیاست پرولتاریای به قدرت رسیده روز به روز عمیقتر و ماهیت طبقاتی حکومتش روز به روز مشخصتر خواهد شد. و بدین ترتیب پیوند انقلابی موجود مابین پرولتاریا و ملت خواهد گسیخت. در این میان ناهمگونی طبقاتی دهقانها به شکل سیاسی تجلی خواهد کرد. هر چه سیاست حکومت کارگران مشخصتر شود و از یک سیاست دموکراتیک عام به یک سیاست طبقاتی تغییر بیاید، تعارض موجود مابین لایه‌های مختلف دهقانها نیز به همان نسبت شدیدتر خواهد شد. دهقانها در مقام یک قشر زحمتکش از نابودی نظام ارباب رعیتی حمایت خواهند کرد... اما قانونگزاری به نفع پرولتاریای زراعی نه تنها از همدلی موثر اکثریت دهقانها برخوردار نخواهد شد، بلکه با مقاومت فعال اقلیتی از دهقانها نیز مواجه خواهد گشت. پرولتاریا ناچار خواهد شد مبارزه طبقاتی را به درون روستا نیز بکشد و بدین ترتیب اشتراک منافع نسبتا محدودی را که بیشک در میان همه دهقانان وجود دارد نابود سازد. پرولتاریا از همان نخستین لحظات حکومتش ناچار خواهد شد که تهیدستان روستا را در برابر توانگران روستا، یعنی پرولتاریای زراعی را در برابر بورژوازی دهقانی قرار دهد و از این راه برای خود تکیه‌گاهی بجوید.

به محض قرار گرفتن قدرت در دست حکومت انقلابی‌ای که اکثریتش را سوسیالیستها تشکیل بدهند، از همان لحظه تفاوت موجود مابین برنامه حداقل و برنامه حداکثر هم اهمیت اصولی و هم اهمیت عملی خود را از دست خواهد داد. حکومت پرولتاریا به هیچ عنوان نمی‌تواند خویشتن را در محدوده این تمایز (مابین برنامه حداقل و برنامه حداکثر) نگاه بدارد.

نمایندگان پرولتاریا با ورود به حکومت در مقام قدرت حاکم، و نه به

عنوان مشتی گروگان عاجز، به موجب همین عمل مرز مابین برنامهء حداقل و برنامهء حداکثر را در هم خواهد شکست. بدین معنی که اصل اشتراک را در دستور روز قرار خواهند داد. اینکه پرولتاریا در این مسیر در چه نقطه‌ای متوقف خواهد شد، به تناسب نیروها بستگی دارد، و به هیچ وجه به نیت اولیهء حزب پرولتاریا وابسته نیست.

به این دلیل است که در انقلاب بورژوائی، شکل خاصی از دیکتاتوری پرولتاریا، مثلا دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا (و یا دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانها)، به هیچ عنوان نمی‌تواند مطرح باشد. طبقهء کارگر بدون تجاوز از حدود برنامهء دموکراتیک خود نمی‌تواند ماهیت دموکراتیک دیکتاتوری خود را تضمین کند. هر توهمی در این خصوص شدیداً مخرب خواهد بود.

حزب پرولتاریا پس از به دست گرفتن قدرت، برای حفظ آن قدرت تا دم آخر خواهد جنگید. یکی از وسایل پیشبرد این مبارزه برای حفظ و تداوم قدرتش همانا تهییج‌گری و سازماندهی است، مخصوصاً در روستاها. وسیلهء دیگر عبارت است از اعمال سیاست اشتراکی. اشتراک نه تنها به طور اجتناب‌ناپذیر از موقعیت حزب به قدرت رسیده منتج خواهد شد، بلکه در جوار اتکاء به پرولتاریا به وسیله‌ای برای حفظ موقعیت آن حزب نیز تبدیل خواهد گشت.



هنگامی که موضوع انقلاب بیوقفه در مطبوعات سوسیالیستی به چاپ رسید، مطبوعات "مترقی" ما یکدل و یکزبان فریادهای خشماگین از سینه برکشیدند. چون چنین انقلابی به علت کثرت برخوردهای اجتماعی، قیام لایه‌های جدیدی از توده‌ها و حملات بیوقفهء پرولتاریا به امتیازهای سیاسی و اقتصادی طبقات حاکم، انحلال دستگاه استبداد و نظام ارباب رعیتی را به انقلاب سوسیالیستی وصل می‌کند.

نمایندگان رادیکالتر همان دموکراسی . . . نه فقط اندیشهء حکومت کارگران در روسیه را خیال واهی می‌انگاشتند، بلکه معتقد بودند که در عصر تاریخی آتی امکان انقلاب سوسیالیستی در اروپا هم وجود ندارد. آنان می‌گفتند که مقدمات لازم هنوز موجود نیست. آیا چنین حرفی درست است؟ البته مسئله بر سر تعیین موعد انقلاب سوسیالیستی نیست، بلکه بر سر قائل شدن مکانی برای این انقلاب در چشم‌انداز واقعی تاریخ است. . . .

(به دنبال عبارت فوق تحلیلی از مقدمات عمومی اقتصاد سوسیالیستی به عمل می‌آید و ثابت می‌شود که در حال حاضر - آغاز قرن بیستم - این مقدمات، اگر مسئله را در مقیاس اروپا و جهان در نظر بگیرید، هم‌اکنون موجودند.)

... در هر حال، در چارچوب مرزهای بسته کشورهای مجزا، تولید سوسیالیستی را، هم به دلایل اقتصادی و هم به دلایل سیاسی، نمی‌توان آغاز کرد.

بخش هشتم. حکومت کارگران در روسیه و سوسیالیسم. در بالا نشان دادیم که رشد اقتصادی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مقدمات عینی انقلاب سوسیالیستی را فراهم آورده است. اما در این خصوص پیرامون روسیه چه می‌توان گفت؟ آیا می‌توانیم انتظار داشته باشیم که انتقال قدرت به پرولتاریای روسیه سرآغازی برای تحول اقتصاد ملی‌مان بر طبق اصول سوسیالیستی خواهد بود؟

همان طور که مارکس گفته است، کارگران پاریس از کمون انتظار معجزه نداشتند. اینک نیز نمی‌توان از دیکتاتوری پرولتاریا توقع معجزات فوری داشت. قدرت دولت همه‌توان نیست. مهمل است اگر تصور کنیم که کافی است طبقه کارگر قدرت را به دست بگیرد تا بتواند به موجب چند فرمان سوسیالیسم را جانشین سرمایه‌داری کند. ساخت اقتصادی هیچ کشوری محصول فعالیت‌های دولت نیست. پرولتاریا فقط می‌تواند قدرت دولت را با تمام قوا به کار بگیرد تا تکامل اقتصاد را در جهت نظام اشتراکی، و کوتاه کردن راهش، تسریع کند.

سوسیالیستی کردن تولید در شاخه‌هایی از صنعت شروع می‌شود که کمترین مشکلات را ایجاد می‌کنند. در طی دوره نخست، تولید سوسیالیستی شکل واحدهایی را به خود خواهد گرفت که به حکم قوانین گردش کالا با صنایع خصوصی مرتبط خواهند بود. تصرفات صنعت سوسیالیستی هر چه وسیع‌تر باشند، محاسنش هم به همان نسبت آشکارتر خواهند بود، رژیم سیاسی جدید به همان نسبت احساس استحکام بیشتری خواهد کرد، و اقدامات صنعتی بعدی پرولتاریا به همان نسبت جسورانه‌تر خواهند بود. در این اقدامات، پرولتاریا خواهد توانست که نه تنها بر نیروهای مولد ملی که بر فنون بین‌المللی نیز تکیه کند، درست به همان شکل که در سیاست‌های انقلابی خود نه تنها بر تجربه روابط طبقاتی ملی که نیز بر تمامی تجربه تاریخی پرولتاریای جهانی متکی خواهد بود.

رژیم پرولتاریا از همان بدو امر ناچار خواهد شد که اقدام به حل و فصل مسئله ارضی کند، چون سرنوشت توده عظیمی از نفوس روسیه به این مسئله گره خورده است. پرولتاریا در حل و فصل این مسئله، چنانکه در حل و فصل سایر مسائل، بنا را بر تلاش اقتصادی خود خواهد گذاشت: فتح وسیع‌ترین میدان ممکن برای سازماندهی صنعت سوسیالیستی. تعیین‌کننده شکلها و آهنگ این

سیاست در خصوص مسئلهٔ ارضی، از یک سو منابع مادی تحت سلطهٔ پرولتاریا خواهد بود، و از سوی دیگر ضرورت گسترش فعالیت‌های پرولتاریا به نحوی که متحدان احتمالی او به صفوف ضدانقلاب سوق داده نشوند.

اما سیاست سوسیالیستی طبقهٔ کارگر در شرایط صنعتی کنونی روسیه تا چه حد می‌تواند به پیش رود؟ قدر مسلم آن است که مدت‌ها پیش از آنکه این سیاست با مسئلهٔ عقب‌ماندگی فنی کشور مواجه گردد، به موانع سیاسی برخورد کند. طبقهٔ کارگر روسیه بدون برخورداری از حمایت دولتی پرولتاریای اروپا نمی‌تواند در قدرت باقی‌بماند و نمی‌تواند حکومت موقت خود را به دیکتاتوری طول‌مدت سوسیالیستی تبدیل کند...

"خوشبینی" سیاسی می‌تواند دو شکل به خود بگیرد: می‌تواند در ارزیابی نیروهای خود و جنبه‌های مساعد موقعیت انقلابی به راه اغراق برود و وظایفی را برعهده بگیرد که تناسب موجود نیروها اجازهٔ حل و فصلشان را نمی‌دهد. اما از سوی دیگر هم می‌تواند به نحوی خوشبینانه برای وظایف انقلابی خود حدومرزی قائل شود که منطق وضعیت موجود ناگزیر ما را از آن فراتر می‌راند.

ما می‌توانیم اعلام کنیم که انقلاب ما از حیث هدف‌های عینی‌اش یک انقلاب بورژوائی است و در نتیجه نتایجش هم ناگزیر بورژوائی خواهند بود، و بدین ترتیب برای همهٔ مسائل انقلاب حد و مرزی قائل شویم. اما با این کار چشم خود را به روی این واقعیت بستیم که عامل اصلی این انقلاب بورژوائی پرولتاریا خواهد بود، و تمامی جریان انقلاب پرولتاریا را به سوی قدرت سوق خواهد داد...

می‌توانی خودت را با این فکر تخدیر کنی که شرایط اجتماعی روسیه هنوز برای اقتصاد سوسیالیستی آماده نیستند، و بدین ترتیب فراموش کنی که پرولتاریا، پس از کسب قدرت، ناگزیر به حکم منطق موقعیتش ناچار خواهد شد که اقتصاد دولتی را بنیان بنهد.

این تعریف عام جامعه‌شناسانه: "انقلاب بورژوائی"، به هیچ عنوان مسائل سیاسی - تاکتیکی، تناقضات و مشکلاتی را که مکانیسم آن انقلاب بورژوائی ایجاد خواهد کرد، حل و فصل نمی‌کند.

در پایان قرن هجدهم، در چارچوب انقلاب بورژوائی‌ای که وظیفهٔ عینی‌اش همانا استقرار حکومت سرمایه بود و بس، دیکتاتوری سان‌کولتها ممکن از آب درآمد. در انقلاب دیگری در آغاز قرن بیستم، که باز هم از حیث وظایف بلافصل عینی‌اش بورژواست، حاکمیت سیاسی پرولتاریا در آیندهٔ نزدیک اجتناب‌ناپذیر یا دستکم محتمل بمنظر می‌رسد. پرولتاریا خود باید تضمین کند که این حاکمیت، برخلاف امید برخی واقع‌بینان بیفرهنگ، ماجرایی زودگذری نخواهد بود. اما

شتابی به خرج ندادیم که: آیا این دیکتاتوری پرولتاریا به نحوی ناگزیرمرزهای انقلاب بورژوائی را در هم نخواهد شکست؟ آیا ممکن نیست که این دیکتاتوری پرولتاریا، بر اساس مبانی جهانی - تاریخی، چشم‌انداز موفقیتی را در برابر خود بگشاید که پس از درهم شکسته شدن این مرزهای تنگ میسر خواهد شد؟ (پس از عبارات فوق شرح و بسط این اندیشه به دنبال می‌آید که به احتمال قوی انقلاب روسیه می‌تواند انقلاب پرولتری را در غرب به راه بیندازد و آن انقلاب پرولتری به نوبه خود تکامل سوسیالیستی روسیه را تضمین کند.)

° ° °

باید اضافه‌کنیم که در نخستین سالهای موجودیت بین‌الملل کمونیست، اثری که چکیده‌اش را در بالا نقل کردیم به عنوان تفسیر نظری انقلاب اکتبر رسماً به زبانهای خارجی منتشر شد.

فهرست کتابهایی که از طرف شرکت نشر فانوسا منتشر شده است

| | | |
|----------|--------------|--|
| ۱۵۰ ریال | - | دینامیسم کنونی انقلاب جهانی |
| ۱۵۰ ریال | لئون تروتسکی | لنین جوان |
| ۲۰۰ ریال | لئون تروتسکی | انقلاب پیگیر |
| ۴۰۰ ریال | لئون تروتسکی | انقلابی که به آن خیانت شد |
| ۲۵ ریال | لئون تروتسکی | مارکسیسم و تروریسم |
| ۳۰ ریال | لئون تروتسکی | در آستانه یک انقلاب |
| ۴۰ ریال | - | دفاعیات لئون تروتسکی |
| ۳۰ ریال | جیمز پ. کانن | حزب انقلابی |
| ۱۰۰ ریال | جیمز پ. کانن | محاكمه سوسیالیسم |
| ۴۰ ریال | ژوزف هنسن | آیا مارکسیسم - لنینیسم منسوخ است؟ |
| ۱۲۰ ریال | حسین تقوی | جنبشهای اجتماعی ایران |
| ۱۰۰ ریال | جواد صدیق | ملیت و انقلاب در ایران |
| ۷۰ ریال | لئون تروتسکی | برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی |
| ۴۰ ریال | لئون تروتسکی | در دفاع از انقلاب روسیه |
| ۴۵ ریال | ایزاک دویچر | انسان سوسیالیستی |
| ۵۰ ریال | جورج نواک | نظری گسترده بر تاریخ |
| ۹۵ ریال | - | لئون تروتسکی و مبارزه برای حفظ سنن بلشویسم - |

جزواتی که از طرف جوانان سوسیالیست منتشر شده است .
(توزیع از شرکت نشر فانوسا)

| | | |
|---------|------------|---|
| ۳۰ ریال | - | مناظره تلویزیونی بابک زهرانی و بنی صدر |
| ۲۰ ریال | علی گلستان | لنین و تروتسکی |
| ۴۵ ریال | فرد فلدمن | انقلاب سوسیالیستی در ویتنام |
| ۴۰ ریال | - | کوبا در بیستمین سالگرد انقلاب |
| ۴۰ ریال | - | دو سخنرانی از کاسترو |
| | | انقلاب بلشویکی و نهضت‌های انقلابی مشرق‌زمین |
| ۵۵ ریال | - | (اسناد کنگره باکو) |

عکس پشت جلد
لئون تروتسکی در سال ۱۹۳۵ در شهر
اسلو، نروژ.



شرکت نشر فانوسا
تهران - منطقه پستی ۱۴
صندوق پستی ۱۳/۱۷۵
تلفن: ۶۶۱۶۱۱
قیمت: ۵۰۰ ریال

